

مقدمه: ۱

بخش اول : اهمیت فلسطین

فصل اول : مبانی و اهمیت سرزمین فلسطین ۲

مبحث اول : موقعیت و اهمیت سرزمین فلسطین ۷

گفتار اول : اهمیت سرزمین فلسطین ۷

گفتار دوم : شرایط جغرافیایی فلسطین ۱۴

گفتار سوم : مساحت و مرزهای فلسطین: ۱۴

گفتار چهارم: مشخصات و ابعاد مرزهای فلسطین ۱۵

گفتار پنجم : آب و هوای فلسطین ۱۷

مبحث دوم : ساکنان اولیه سرزمین فلسطین ۱۷

گفتار اول : حاکمیت مسلمانان بر فلسطین ۱۹

گفتار دوم: تلاش‌ها و توطئه‌های مشترک یهودی‌ها و صلیبی‌ها علیه جهان اسلام ۲۰

گفتار سوم : سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین ۲۵

گفتار چهارم : رژیم صهیونیستی در فلسطین ۲۷

گفتار پنجم: آخرین دوران حضور یهودیان در فلسطین : ۲۸

مبحث سوم : مبانی مهاجرت به فلسطین ۳۱

گفتار اول : حق تاریخی بر فلسطین ۳۶

گفتار دوم : اعلامیه بالفور ۳۸

گفتار سوم : دلایل کان لم یکن بودن اعلامیه بالفور از نگاه حقوق بین‌الملل : ۴۵

گفتار چهارم: دلایل بی‌اعتباری اعلامیه بالفور با ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل ۴۶

مبحث چهارم: طرح‌های تقسیم ۴۹

گفتار اول : کمیسیون کینگ - کرین : (طرح آمریکا) ۵۰

۵۰	گفتار دوم : طرح کمیته پیل: (طرح انگلیس)
۵۱	گفتار سوم: قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل
۵۳	گفتار چهارم: محتوی قطعنامه
۵۴	مبحث پنجم: مواضع کشورها، پیامدها و ایرادات بر قطعنامه تقسیم :
۵۴	گفتار اول: مواضع ایران
۵۵	گفتار دوم: مواضع کشورهای عربی
۵۶	گفتار سوم : پیامد قطعنامه ۱۸۱
۵۷	گفتار چهارم: تلاش برای ارجاع موضوع به دیوان بین‌المللی دادگستری
۵۹	گفتار پنجم: ایرادات وارده بر قطعنامه تقسیم
۶۲	گفتار ششم : اعلامیه تأسیس و عضویت در سازمان ملل
۶۸	فصل دوم: عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد
۸	مبحث اول : قلمرو سرزمینی
۹	گفتار اول: تأسیس کشورها
۹	گفتار دوم: عناصر و عوامل تشکیل دهنده کشور
۲۲	گفتار سوم: انواع کشورها
۲۹	گفتار چهارم: شناسایی کشورها
۵۰	گفتار پنجم: جانشینی کشورها
۵۸	مبحث دوم : عضویت در سازمان ملل متحد از منظر رویه سازمان ملل متحد
۵۸	گفتار اول: تفاوت کشور شدن با عضویت در سازمان ملل متحد:
۶۰	گفتار دوم: نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص عضویت در سازمان ملل متحد
۶۳	گفتار سوم: روند تاریخی عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد
۷۴	گفتار چهارم: عضویت در سازمان ملل و چگونگی عضویت ساف در آن
۸۹	گفتار پنجم: زمینه‌های پیدایش طرح صلح خاورمیانه

- گفتار ششم : زمینه‌های صدور قطعنامه ۱۹۶۷ ۹۳
- گفتار هفتم : دلایل ارایه طرح عضویت فلسطین در سازمان ملل ۹۴
- گفتار هشتم : اشکال ممکن مورد نظر سازمان ملل در تشکیل کشور فلسطین ۹۸
- مبحث سوم : رویکرد سازمان‌های بین المللی و کشورها نسبت به شناسایی کشور فلسطین ۱۰۲
- گفتار اول: رویکرد اعضای شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۱۰۳
- گفتار دوم: رویکرد کشورها ۱۰۴
- گفتار سوم : دلایل عدم حمایت از طرح محمود عباس از سوی جمهوری اسلامی ایران ۱۱۶
- گفتار چهارم : سه دیدگاه خوشبینی ، بدبینی، توهم توطئه ۱۱۹
- گفتار پنجم : اقدامات حقوقی فلسطینیان تا قبل از ارایه طرح تشکیلات دولت مستقل فلسطینی ... ۱۲۲
- مبحث چهارم : پیامدها ایرادات وارده بر طرح شناسایی کشور فلسطین ۱۲۳
- گفتار اول : پیامدهای حقوقی مطلوب ۱۲۳
- گفتار دوم: پیامدهای حقوقی نامطلوب ۱۲۵
- گفتار سوم: ایرادات حقوقی عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد ۱۲۶

بخش دوم : بیت المقدس

- فصل اول : مبانی و مفاهیم بیت المقدس ۱۳۱**
- مبحث اول : گذری بر بیت المقدس ۱۳۱
- گفتار اول : جغرافیای بیت المقدس ۱۳۱
- گفتار دوم : تاریخچه بیت المقدس ۱۳۴
- گفتار سوم : اسامی بیت المقدس ۱۴۱
- مبحث دوم: اوصاف بیت المقدس در قرآن ۱۴۴
- گفتار دوم: سرزمین مقدس ۱۴۶
- گفتار سوم: سرزمین آباد و پر نعمت ۱۴۸
- گفتار چهارم : جایگاه صدق و راستی ۱۴۹

گفتار پنجم : سرزمین مرتفع و دارای آب جاری	۱۵۰
گفتار ششم : سرزمین زیتون	۱۵۱
فصل دوم:بیت المقدس و پیامبران	۱۵۴
مبحث اول : حضرت ابراهیم	۱۵۶
مبحث دوم : حضرت موسی(ع)	۱۵۸
مبحث سوم : حضرت سلیمان (ع)	۱۵۹
مبحث چهارم : حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم (ع)	۱۶۴
گفتار اول : حضرت مریم (ع) خادم معبد بیت المقدس	۱۶۵
گفتار دوم : ولادت حضرت عیسی(ع)	۱۶۷
گفتار سوم : رجعت حضرت عیسی (ع) به بیت المقدس	۱۶۸
مبحث پنجم : حضرت محمد(ص)	۱۷۲
گفتار اول : معراج	۱۷۳
گفتار دوم : بیت المقدس قبله اول مسلمانان	۱۸۰
گفتار سوم : تغییر قبله از بیت المقدس	۱۸۵
فصل سوم:بیت المقدس و بنی اسرائیل	۱۹۴
مبحث اول : فرمان الهی مبنی بر ورود به بیت المقدس	۱۹۶
مبحث دوم : ساکنان بیت المقدس در عصر حضرت موسی	۲۰۰
مبحث سوم : شرط بنی اسرائیل برای ورود به بیت المقدس	۲۰۴
مبحث چهارم : وعده فتح بیت المقدس	۲۰۴
مبحث پنجم : سرپیچی بنی اسرائیل از ورود به بیت المقدس	۲۰۸
مبحث ششم : تحریم چهل ساله بیت المقدس و علت و فلسفه آن	۲۱۱
مبحث هفتم : ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس	۲۱۷
مبحث هشتم : آداب ورود به بیت المقدس	۲۲۰

۲۲۳	مبحث نهم : تبدیل آداب ورود به بیت المقدس
۲۲۷	مبحث دهم : تحقق وعده پروردگار بر بنی اسرائیل
۲۳۰	مبحث یازدهم : فساد و برتری جویی بنی اسرائیل در بیت المقدس
۲۳۵	گفتار اول : ویژگی سرکوب کنندگان فسادهای بنی اسرائیل
۲۳۹	گفتار دوم : دیدگاه مفسران در مورد تحقق دو فساد
۲۵۱	گفتار سوم : نتیجه تکرار فساد بنی اسرائیل
۲۵۲	گفتار چهارم : اسکان در سرزمین مقدس تا زمان وعده دوم
۲۵۴	مبحث دوازدهم : تخریب بیت المقدس
۲۵۷	مبحث سیزدهم : مالکیت بیت المقدس

بخش سوم:انتفاضه فلسطین، جنگ ۲۲ روزه غزه و محور مقاومت

۲۶۲	فصل اول :انتفاضه ملت فلسطین
۲۶۶	مبحث اول : مبانی نظری
۲۶۶	گفتار اول : اصل نسبی بودن قدرت و امنیت
۲۶۷	گفتار دوم : اصل موازنه قدرت
۲۶۸	گفتار سوم : اصل مداخله
۲۷۰	مبحث دوم : اهداف و سیاستهای رژیم صهیونیستی
۲۷۰	گفتار اول: متغیرهای مؤثر در سیاست داخلی و خارجی
۲۷۱	گفتار دوم : اهداف حیاتی یا فوری
۲۷۵	گفتار سوم : اهداف میان مدت
۲۷۷	گفتار چهارم : اهداف بلندمدت
۲۷۸	مبحث سوم : علل، عوامل و زمینه های شکل گیری انتفاضه
۲۷۸	گفتار اول : محرومیت و تحقیر
۲۷۹	گفتار دوم : انقلاب اسلامی و افکار امام خمینی (ره)

- گفتار سوم : تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان و پیروزی حزب الله ۲۸۰
- گفتار چهارم : ناامیدی از کشورهای عربی و شعارهای ناسیونالیستی عربی ۲۸۱
- گفتار پنجم : ناکارآمدی گروههای مارکسیستی و ناسیونالیستی ۲۸۲
- گفتار ششم : ناامیدی از تلاش کشورهای خارجی و سازمانهای بین المللی ۲۸۳
- گفتار هفتم : ناامیدی از مذاکرات صلح و سازش ۲۸۴
- مبحث چهارم : ویژگی های انتفاضه فلسطین ۲۸۶
- گفتار اول : تقویت مبانی اسلامی بین ملت و گروههای فلسطینی ۲۸۷
- گفتار دوم : مشارکت مردمی و همبستگی ملی ۲۹۰
- گفتار سوم : افزایش هماهنگی و اتحاد مبارزاتی گروهها ۲۹۵
- گفتار چهارم : اثبات برتری مبارزه و مقاومت بر مذاکرات بدون پشتوانه صلح ۲۹۵
- گفتار پنجم : قبول موجودیت فلسطینی ها و خارج شدن آنان به عنوان طرفی همیشه مغلوب ۲۹۷
- گفتار ششم : بالندگی و رشد خوداتکایی و خودکفایی مبارزات ۲۹۸
- گفتار هفتم : افزایش روحیه مقاومت، فداکاری، جهاد و شهادت ۲۹۹
- مبحث پنجم : پیامدهای انتفاضه بر رژیم صهیونیستی ۳۰۱
- گفتار اول : تغییر در راهبردها و سیاستهای کلان رژیم صهیونیستی و بطلان اسطوره شکست ناپذیری اسرائیل ۳۰۲
- گفتار دوم : ایجاد بحران در امنیت داخلی ۳۰۳
- گفتار سوم : ایجاد بحران در انگاره سازی صهیونیستها در اشغال سرزمین فلسطین ۳۰۴
- گفتار چهارم : انتفاضه و ایجاد شکاف در انگاره سازی صهیونیستها ۳۰۶
- گفتار پنجم : نمایان تر شدن چهره و ماهیت واقعی رژیم صهیونیستی در افکار عمومی ۳۰۶
- گفتار ششم : استیصال و ناتوانی ارتش در سرکوبی انتفاضه ۳۰۷
- گفتار هفتم : ایجاد بحران اقتصادی ۳۰۸
- گفتار هشتم : تحمیل طرح ها و بودجه های کلان به ویژه در بخش نظامی ۳۱۱
- گفتار نهم : افزایش تمرد و اعتراض بین نظامیان ۳۱۲

گفتار دهم : کاهش مهاجرت به سرزمین های اشغالی و افزایش مهاجرت معکوس	۳۱۳
گفتار یازدهم : رشد منفی جهانگردی و گردشگری و کاهش درآمدهای اقتصادی	۳۱۵
گفتار دوازدهم : سقوط زود هنگام و مکرر کابینه های رژیم صهیونیستی	۳۱۶
گفتار سیزدهم : تلفات انسانی صهیونیستها	۳۱۶
فصل دوم : جنگ ۲۲ روزه غزه	۳۱۸
مبحث اول: قابلیت اعمال حقوق بشر در جنگ غزه	۳۲۰
مبحث دوم: نمونه هایی از حقوق بشری نقض شده بشر در جنگ غزه	۳۲۴
گفتار اول: حق حیات	۳۲۴
گفتار دوم: حق برخورداری از بهداشت جسمی و روحی	۳۲۵
گفتار سوم: ممنوعیت شکنجه	۳۲۷
گفتار چهارم: حق مسکن و اخراج اجباری	۳۲۸
گفتار پنجم: حق دسترسی به آب	۳۳۱
گفتار ششم: حق عبور و مرور آزادانه	۳۳۳
گفتار هفتم: حق آزادی بیان	۳۳۴
گفتار هشتم: حق کار و معاش	۳۳۵
مبحث سوم: احقاق حق قربانیان در غزه	۳۳۶
گفتار اول: اقدامات بین المللی در راستای کشف حقایق	۳۳۸
گفتار دوم: نقش حقوق بین الملل کیفری در حمایت از حقوق بشر	۳۴۳
فصل سوم : محور مقاومت	۳۵۹
مبحث اول : تعریف مفاهیم محور مقاومت	۳۶۱
گفتار اول : مقاومت اسلامی	۳۶۱
گفتار دوم : محور مقاومت	۳۶۱
گفتار سوم : هژمونی	۳۶۲

۳۶۲	گفتار چهارم : نظام سلطه
۳۶۳	مبحث دوم : چارچوب نظری نظریه نظام جهانی والرشتاین
۳۶۶	مبحث سوم : هلال مقاومت
۳۶۶	گفتار اول : جمهوری اسلامی ایران هسته محور مقاومت
۳۶۷	گفتار دوم حزب الله لبنان نماد ایستادگی و پایداری محور مقاومت
۳۶۹	گفتار سوم : سوریه پل لجستیک مقاومت
۳۷۱	مبحث چهارم : شاخص های مقاومت اسلامی
۳۷۱	گفتار اول: گفتمان مقاومت
۳۷۳	گفتار دوم : مبارزه با رژیم صهیونیستی
۳۷۴	گفتار سوم: نفی نظام سلطه (جهت گیری مقابله گرا):
۳۷۵	گفتار چهارم: عدم تعهد منتقدانه
۳۷۶	گفتار پنجم : تلاش برای برقراری حکومت اسلامی
۳۷۷	گفتارششم: مقاومت فرهنگی
۳۷۸	مبحث پنجم : گفتمان مقاومت و فروپاشی نظام سلطه

بخش چهارم: فلسطین و کنوانسیون ژنو

۳۸۶	فصل اول: حمایت از مردم فلسطین
۳۸۶	مبحث اول: حمایت از غیر نظامیان در سرزمین های اشغالی
۳۸۶	گفتار اول : حمایت از غیر نظامیان در دوران باستان
۳۸۹	گفتار دوم : حمایت از افراد غیر نظامی در قرون وسطی
۳۹۰	گفتار سوم : حمایت از افراد غیر نظامی در اسلام
۳۹۲	گفتار چهارم : حمایت از افراد غیر نظامی در عصر جدید
۳۹۳	بند اول: کدلیبر
۳۹۴	بند دوم: اعلامیه سن پترزبورگ

۳۹۵	بند سوم: اعلامیه بروکسل
۳۹۶	بند چهارم: کنوانسیونهای ۱۹۰۷ لاهه
۳۹۸	مبحث دوم: حمایت از افراد غیر نظامی در کنوانسیون ژنو
۳۹۸	گفتار اول : بررسی و تحلیل کنوانسیون چهارم ژنو
۴۰۳	گفتار دوم : حمایت از افراد غیر نظامی مریض، زخمی و مصدوم دریایی
۴۰۴	گفتار سوم : ایجاد مناطق امن
۴۰۵	گفتار چهارم : منطقه بی طرف
۴۰۶	گفتار پنجم : حمایت از کودکان
۴۰۷	گفتار ششم : حمایت از افراد غیر نظامی مریض، زخمی و مصدوم دریایی
۴۰۹	فصل دوم: اجرای کنوانسیون ژنو قبل از پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو
۴۱۰	مبحث اول: وضعیت افراد غیرنظامی در سرزمین های اشغالی
۴۱۵	گفتار اول : وضعیت کودکان فلسطینی در سرزمین اشغالی
۴۱۸	گفتار دوم : وضعیت هواپیماهای غیرنظامی در جنگ اسرائیل و فلسطین
۴۲۷	مبحث دوم : وضعیت اماکن و منازل قبل از پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو
۴۲۷	گفتار اول : وضعیت غذای افراد غیرنظامی در جنگ اسرائیل و فلسطین
۴۳۰	گفتار دوم : وضعیت بیمارستان ها و یگان های امدادی در سرزمین های اشغالی
	فصل سوم: نقض کنوانسیون چهارم ژنو بعد از پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو در سرزمین های اشغالی
۴۳۲	مبحث اول : عدم توجه رژیم صهیونیستی به کنوانسیون چهارم ژنو
۴۳۴	گفتار اول : قتل عام و کشتار کودکان فلسطین
۴۳۵	گفتار دوم : حمایت از کارگاهها و تأسیسات دارای نیروهای خطرناک
۴۴۲	گفتار سوم : آثار پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو
۴۴۵	گفتار چهارم : استفاده از سلاح شیمیایی
۴۵۰	گفتار پنجم : استفاده از سلاح میکروبی

گفتار ششم : سلاح اتمی	۴۵۱
گفتار هفتم : رای مشورتی دیوان دادگستری بین المللی درباره مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح هسته ای	۴۵۲
مبحث دوم : ضمانت اجرای کنوانسیون چهارگانه ژنو در خصوص نقض این مقررات توسط اسرائیل ...	۴۵۴
گفتار اول : مسوولیت نیرو های اشغال گر	۴۵۴
گفتار دوم : ایجاد مسئولیت بین المللی	۴۵۶
مبحث سوم: آثار حقوقی ساخت دیوار حائل	۴۵۶
گفتار اول : آثار تأسیس دیوار بر ملت فلسطین	۴۵۷
گفتار دوم : واکنش جامعه ی جهانی	۴۵۸
مبحث چهارم : اقدامات اسراییل پس از پیوستن به کنوانسیون	۴۶۹
گفتار اول : غیرحقوقی بودن «دفاع مشروع» ادعا شده از سوی رژیم صهیونیستی	۴۷۰
گفتار دوم : نقض حقوق بشر و بشردوستانه	۴۷۰
مبحث پنجم: ضمانت اجراها	۴۷۷
گفتار اول: دیوان کیفری بین المللی (ICC)	۴۷۷
گفتار دوم : دیوان بین المللی دادگستری (ICJ)	۴۷۷

بخش پنجم : نتیجه گیری و منابع

نتیجه گیری بخش اول:	۴۷۹
نتیجه گیری فصل اول :	۴۷۹
نتیجه گیری فصل دوم	۴۸۳
نتیجه گیری بخش دوم :	۴۸۸
نتیجه گیری فصل اول و دوم :	۴۸۸
نتیجه گیری فصل سوم:	۴۹۱
نتیجه گیری نهایی :	۴۹۲
نتیجه گیری بخش سوم :	۴۹۵

- ۴۹۵ نتیجه گیری فصل اول :
- ۴۹۹ نتیجه گیری فصل دوم :
- ۵۰۰ نتیجه گیری فصل سوم :
- ۵۰۳ نتیجه گیری بخش چهارم :
- ۵۰۷ منابع
- ۵۴۰ منابع انگلیسی

مقدمه:

چنانچه در مسیر تاریخ به تحقیق و کاوش پردازیم، به تحقیق یکی از سرزمین‌هایی که به مصداق روشنی برای مفهوم و ماهیت ظالم و مظلوم به شمار می‌رود، سرزمین مقدس فلسطین است. این سرزمین و ملت مسلمان آن از پیشینه تاریخی کهنی برخوردار است، با این همه شاهد هستیم که مردم آن در اثر تباری استعمار و صهیونیسم، از سرزمین آبا و اجدادی خود به زور رانده شده اند تا قومی بیگانه، بی‌ریشه و اشغالگر، که هیچ حقی بر این سرزمین ندارند، جایگزین شوند. ملت فلسطین حدود نیم قرن است که مهمترین شاهد و گواه بی‌عدالتی و ظلم ساختاری در صحنه جامعه بین‌المللی می‌باشد.^۱ دهه‌هاست که ملت ستمدیده فلسطین انواع جنایت را متحمل می‌شوند و علت اصلی این وضعیت پیوندی است که بین قدرت‌های زورگوی عالم و اکثریت دارندگان حق و تو در شورای امنیت با رژیم اشغالگر فلسطین وجود دارد. همین پیوند نا میمون باعث شده که تمامی تدابیر مسالمت آمیز و حتی قیام‌ها و مبارزات آزادی بخش و ایثار گرایانه به نتیجه مطلوب نرسد. طی سال‌های اخیر با گسترش قیام‌های مردمی در سرزمین‌های اشغالی و تقویت قدرت مقاومت گروه‌های مبارز فلسطین و تجربه شکست رژیم صهیونیستی در برابر با جنبش مقاومت جنوب لبنان و جنایات آشکار و تکان دهنده رژیم صهیونیستی در غزه و رو در رویی با صلح‌طلبان سراسر جهان، مجموعاً شرایطی فراهم آمده که هم رژیم غاصب صهیونیستی نمی‌تواند هر ادعایی را مطرح کند و هم حامیان این رژیم توان پاسخگویی به افکار عمومی جهانی را در قبال این همه جنایات ندارند. از همین رو ابتکارات و پیشنهادات مختلفی برای آرام ساختن ملت مبارز فلسطین مطرح شده

^۱ -----، پایان نامه شناسایی کشور فلسطین از دیدگاه حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۱.

که بعضاً از درون خود رهبران فلسطین ارائه گردیده و یا از سوی دیگر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی. فلذا پیشنهاد محمودعباس رئیس تشکیلات خود گردان فلسطین در تقاضای عضویت فلسطین به عنوان یک کشور مستقل در سازمان ملل از جمله این اقدامات جدید هستند که از سوی فلسطینی‌ها مطرح می‌شوند.^۱

۱. اکبری،عباس، کاربرد سلاح‌های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل، پایان نامه دانشگاه آزاد بوشهر، سال

بخش اول : اهمیت فلسطین

فصل اول :

مبانی و اهمیت سرزمین فلسطین

مبحث اول : موقعیت و اهمیت سرزمین فلسطین

فلسطین سرزمینی با تمدن کهن است که با موقعیت جغرافیایی ممتاز و خاکی پر محصول در منطقه مهم خاورمیانه، واقع شده است. این امتیازات ویژه سبب گشته تا این سرزمین مورد طمع قومی واقع شود که خود را مستحق بهره بردن از هر امتیاز و موقعیت مثبتی می داند و غیر از خود، وجود و رشد و نمو هیچ تمدنی را بر نمی تابد.^۱

مهدادیان توجیدی بزرگ تاریخی و محل تلاقی تمدنهاست، سرزمین پر برکت و زیبایی که از لحاظ سوق الجیشی، سیاحتی و دینی یکی از مهمترین نقاط زمین است که در منتهی الیه غرب قاره آسیا واقع است. فلسطین علاوه بر جایگاه دینی که مهد انبیاء و آئین های آسمانی است به دلیل قرار گرفتن در مرکز جهان عرب و در حاشیه دریای مدیترانه و نیز در قرار گرفتن در سه راهی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا اهمیت ویژه ای دارد. قرار گرفتن فلسطین در میان تمدنهای متخاصم کهن و قرار گرفتن در مسیر جنگلها و تجارت از یک سو و تشدید درگیری نیروهای مهاجم برای تسلط و تصرف آن از سوی دیگر اهمیت و حساسیت آن را دو چندان کرده است.

گفتار اول : اهمیت سرزمین فلسطین

تاریخ سرزمین فلسطین تاریخ عبرت آموزی است. به جرات می توان ادعا کرد که کم تر نقطه ای را در جهان پیدا کرد که شاهد این گونه وقایع و حوادث تاثیر گذار بر حیات انسانها بوده باشد. فلسطین سرزمین پیامبران بزرگ الهی است. سرزمین وحی است، سرزمین نوح و

ابراهیم و موسی و عیسی است. معراج پیامبر بزرگ اسلام. نویسندگان تاریخ خاورمیانه، فلسطین را ((چهارراه جهان)) از آغاز نام نهاده‌اند. بزرگ راهی که در طول تاریخ ۵۰۰۰ ساله اش بزرگراه و معبر اقوام و ملل مختلف بوده است. تاریخ فلسطین نشان می‌دهد هر ملتی که قدرتی به هم زده به تسخیر این چهار راه استراتژیک اقدام نموده، چند صباحی حاکمیت خود را بر آن تحمیل کرده و سپس جای خود را به دیگری سپرده است به گونه‌ای که نوشته‌اند بیت المقدس در طول تاریخ ۱۷ بار مورد محاصره قرار گرفته و چندین بار با خاک یکسان گشته و مردم آن از دم شمشیر گذشته‌اند.^۱ به عبارت دیگر، سرزمین فلسطین از قدیم الایام همواره هم از نظر ایدئولوژیکی و اعتقادی نزد صاحبان ادیان بزرگ الهی مورد توجه، تکریم و تقدیس بوده است. هم از نظر جغرافیایی سیاسی و موقعیت سوق الجیشی، نزد قدرتمندان و فاتحان بزرگ تاریخ، حائز اهمیت خاص بوده است. بنابراین این آمد و شدهای قدرت های خارجی نمی‌تواند بر حق مالکیت در حاکمیت ساکنان اولیه و اصلی این سرزمین خدشه ای ایجاد کند. زیرا زور و اعمال قدرت ایجاد حق نمی‌کند. فلسطین با مساحتی در حدود ۲۷۰۰۹ کیلومتر مربع در غرب قاره آسیا، میان دو خط عرضی « ۳۰' / ۲۹^۰ و ۱۵' / ۳۳^۰ » و دو خط طولی « ۱۵' / ۳۴^۰ و ۱۴' / ۳۵^۰ » شرق گرینویچ قرار دارد. فلسطین از غرب به دریای مدیترانه، از شرق به سوریه و اردن، از شمال به لبنان و سوریه و از جنوب به شبه جزیره سینا و خلیج عقبه محدود است.

شواهد قابل اعتماد این واقعیت را نشان می‌دهد که تمدن در فلسطین سابقه ده هزار ساله دارد. قدمت « اریحا » قدیمی‌ترین شهر بارودار، از نظر علمی به هفت هزار سال قبل از میلاد

- خسروشاهی، سید هادی، اسرائیل - پایگاه امپریالیسم و حرکت های اسلامی در فلسطین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران،
^۱ چاپ اول، سال ۱۳۷۰، ص ۲۹.

می‌رسد. اولین ساکنان شناخته شده در فلسطین کنعانیان بودند. اولین نامگذاری کشور به وسیله کنعانیان صورت گرفت. تورات نیز در سفر اعداد آن را « سرزمین کنعان » و در سفر خروج آن را « زمین کنعان » می‌نامیدند. کنعانیها بودند که شهر اورشیلیم (بیت المقدس) را بنا نهادند. « ژرفوس » می‌گوید : بانی این شهر شاهزاده ای از کنعان بود. وی نام این شهر را از « سهالیم » به « اورشیلیم » تبدیل نمود.

در سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد برخی آثار و نشانه های وجود فلسطین به عنوان یک ملت وجود داشته است. ریشه های ملت فلسطین که به بیش از پنج هزار سال قبل بر می‌گردد از نسل کنعانیان و فلسطینی ها بوده اند. در طول تاریخ فلسطینی ها مورد تاخت و تاز اقوام مختلف قرار گرفته اند. از جمله توسط، سریانی‌ها، بابلی‌ها، پارس‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها، مسلمانان، صلیبیون و ترکها که به صورت موفقیت‌آمیزی حاکم فلسطین شدند.

عبرانی‌ها حدود ۷۰۰ سال بعد از قبایل عرب، یعنی در حدود ۱۸۰۰ قبل از میلاد به همراه حضرت ابراهیم (ع) از شهر اورمرکز کلدانیها در عراق به ارض کنعان فلسطین مهاجرت کردند. آنچه تا اینجا بیان شد اجمالی از تاریخ کهن فلسطین بود. اما تاریخ معاصر فلسطین از سال ۱۹۱۸ و بدنبال پایان جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی و تجزیه ارضی این امپراتوری آغاز شده و تاکنون ادامه دارد. یک سال قبل از آن در دوم نوامبر ۱۹۱۷ آرتور جیمز بالفور، وزیر امور خارجه بریتانیا، خطاب به لردروچیلد نوشت : دولت انگلستان تاسیس وطن ملی برای یهودیان را در فلسطین با نظر موافق تلقی می‌کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد، مشروط بر اینکه هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و

مذهبی جماعات غیر یهودی در فلسطین و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه زند انجام نگیرد^۱.

این نامه به اعلامیه بالفور معروف شد. در سال ۱۹۱۹ پس از تشکیل جامعه ملل و تدوین میثاق آن، نظام نمایندگی به موجب ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل بوجود آمد. سرزمین های تحت نمایندگی به میزان رشد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم آنها به سه دسته تقسیم شدند. دسته نخست که گروه A نام گرفت، از حیث میزان رشد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم آن رتبه اول را داشت. بدین معنی که تا آنجا رشد یافته بودند که امکان داشت بطور موقت آن ها را به عنوان ملل مستقل شناسایی نمود. سرزمین های متعلق به این گروه آنهایی بودند که از امپراتوری عثمانی جدا شدند. فلسطین به این دسته تعلق داشت. متعاقباً در اجرای حکم ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل، نظام نمایندگی برای فلسطین بوجود آمد و منشور آن تدوین گردید. دولت انگلیس به سبب تعهدی که قبلاً به موجب اعلامیه وزیر خارجه خود (بالفور) در قبال یهودیان، دال بر ایجاد کانون ملی یهود در فلسطین به عهده داشت، آن اعلامیه را در حکم نمایندگی گنجانید. در ۲۴ ژانویه ۱۹۲۲ حکم نمایندگی فلسطین بوسیله شورای جامعه ملل تصویب شد. از این زمان دولت انگلیس وظیفه نمایندگی فلسطین را به عهده گرفت. سیاست دولت بریتانیا اصولاً در جهت آن بود که مهاجرت یهودیان به فلسطین را آزاد و ارانه تسهیل نماید. ماده ۴ منشور نمایندگی به تشکیل سازمان مشورتی یهود که در حوزه اجرایی مقامات نمایندگی فعالیت داشته باشد، تصریح می نمود و ماده ۶ آن به دخالت این سازمان در امر

^۱. هنری، کتان، فلسطین و حقوق بین الملل، ترجمه غلامرضا یی فدایی عراقی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران چاپ دوم، سال ۱۳۶۸، ص ۲۴.

مهاجرت اشاره می کرد. سازمان صهیونیستی مذکور، برای انجام ماموریت اخیر، در ۱۹۲۹ آژانس یهود و شبکه های مالی مختلفی را بوجود آورد که کارشان خرید زمین در فلسطین برای اسکان مهاجران بود. در ۱۹۳۹ یهودیان فلسطین بالغ بر ۴۰۰ هزار نفر می شدند. تل آویو که در ۱۹۱۴ قصبه ای با ۲۰۰ نفر جمعیت بود، به صورت یک شهر ۱۵۰ هزار نفری درآمد. اعراب که به خشم آمده بودند، یهودیان را مهاجم تلقی می کردند و حاضر نبودند در تشکیلاتی دو جانبه که بریتانیا به آنان پیشنهاد کرده بود شرکت نمایند. در ۱۹۲۹ بر سر دیوار ندبه به جان یکدیگر افتادند و در ۱۹۳۶ اغتشاشاتی سهمگین به وجود آمد. دولت نماینده که نتوانسته بود کشوری دو ملیتی بنیان نهد، از ۱۹۳۶ نقشه تقسیم این سرزمین را کشید و سرانجام آن را به کمیسیون نمایندگی ارائه نمود. در آستانه جنگ (دوم جهانی) دولت بریتانیا تدابیری جدی جهت محدود نمودن مهاجرت (یهودیان) به فلسطین اتخاذ نمود. اما از ۱۹۴۵ به بعد، گروههای یهودی، سیاست زور و ترور را پیشه کردند. پس از شکست کنفرانس ژانویه ۱۹۴۷ لندن در مورد تقسیم فلسطین و مقابله با ترور، بریتانیا که دیگر قادر به اداره فلسطین نبود از سازمان ملل درخواست نمود که مساله فلسطین را در دستور اجلاس آینده مجمع عمومی بگذارد و در سپتامبر ۱۹۴۷ بر آن شد تا فلسطین را از قوای خود تخلیه نماید. نیروهای انگلیس در ۱۵ مه ۱۹۴۸ خاک فلسطین را ترک گفتند. مجمع عمومی در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ طرح تقسیم فلسطین را تصویب نمود.^۱ از سال ۱۹۴۷ و به دنبال تصویب طرح تقسیم فلسطین در مجمع عمومی، سازمان ملل متحد عملاً حل مسئله فلسطین را به عهده گرفته و دنبال نمود که تا کنون نیز ادامه دارد. در سال ۱۹۴۷ اولین جنگ اعراب و اسرائیل روی داد و پس از آن جنگ

^۱ کلیار، کلود آلبر، نهادهای روابط بین الملل، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، جلد اول، انتشارات نشر نو، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۸، صص ۳۲۶ - ۳۲۵

های دیگر در سالهای ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل اتفاق افتاد. در سال ۱۹۷۸ با انعقاد قرارداد کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل، ترتیبات مربوط به وضعیت خودگردانی در کرانه غربی رود اردن و نوارغزه در نظر گرفته شد. شورای امنیت در سال ۱۹۷۸ قطعنامه ۶۰۵ را تصویب کرد که به موجب آن فلسطینی ها به عنوان یک ملت و کرانه غربی و نوار غزه به عنوان سرزمین های فلسطین شناخته شدند. در ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ شورای ملی فلسطین در الجزایر، اعلامیه تشکیل دولت فلسطین را با مرکزیت قدس شریف صادر کرد. پس از پایان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، جیمز بیکر وزیر امور خارجه آمریکا، در چهارچوب نظم نوین جهانی، پیشنهاد گردهمایی برای یک کنفرانس منطقه ای برای صلح در خاورمیانه را با شرکت اسرائیل و دولتهای اردن، سوریه و لبنان و فلسطینی ها، تحت ریاست آمریکا و شوروی مطرح کرد. بدنبال آن کنفرانس مادرید از ۳۰ اکتبر تا اول نوامبر ۱۹۹۱ تشکیل شد. نهایتاً پس از چند جلسه مذاکره دو جانبه بصورت پنهانی از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳، در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳، اعلامیه اصول خودگردانی معروف به (اسلو ۱) در واشنگتن امضاء گردید. بدنبال آن پس از چند توافقنامه و پروتکل دیگر توافقنامه افزایش حدود خودگردانی در کرانه غربی و نوار غزه در سال ۱۹۹۵ امضاء گردید. این توافقنامه به (اسلو ۲) شهرت یافت. بدین ترتیب با امضاء اعلامیه اصول خودگردانی (اسلو ۱) و توافقنامه های بعدی، حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین که به موجب قطعنامه تقسیم () مجمع عمومی و قبل از آن طبق ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل و منشور نمایندگی فلسطین به رسمیت شناخته شده بود، شکلی بدیع پیدا نموده و در قالب توافقنامه های دو جانبه تجلی یافت.

حاصل این تحول در مفهوم حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین، ظهور پدیده ای نو و بدیع در جامعه بین‌المللی بود، آری، دولت خودگردان فلسطین ابتدا در اسناد و سپس با واگذاری پاره ای از اختیارات و مسئولیتها از حکومت نظامی و دوائر مدنی اسرائیل به اقتدار فلسطینی و سپس شورای فلسطینی، در عمل به وجود آمد.

حال آنچه در این تحقیق به عنوان فرضیه یا به عبارتی طرح مسئله، مورد نظر است بررسی ماهیت حقوقی شناسایی کشور فلسطین، از دیدگاه حقوق بین الملل خواهد بود. به علاوه همانطور که می‌دانیم هر تحقیق علمی ابتدا با یک پیش فرض آغاز شده و سپس آن فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد و نهایتاً نتیجه‌ای بدنبال آن حاصل می‌آید. این روند منطقی مطالعه مسئله در هر تحقیق علمی نیاز است، چه اگر محقق بدان پشت کند نه تنها از سوی منتقدین نکته سنج بر او خرده گرفته می‌شود، بلکه در رسیدن به هدف خویش ناکام خواهد ماند. با این وجود نبایستی از فواید هر مطالعه یا تحقیق غافل شد. به همین سبب این تحقیق نیز مانند هر تحقیق دیگر ضمن اینکه به رعایت سیرمنطقی پیشگفته محتاج است، از فوایدی نیز باید برخوردار باشد که آن شناخت روند شناسایی کشور و بررسی عناصر تشکیل دهنده این پدیده بدیع خواهد بود. لذا این مساله در دو فصل تحت عناوین: شناخت تاریخچه فلسطین با محوریت شناسایی پیدایش کیان صهیونیستی در سرزمین فلسطین و شرایط گذشته آن را از نگاه منشور ملل متحد بررسی کرده و سپس شرایط سرزمین فلسطین، نظام قیمومت، عملکرد قیم و سرانجام قطعنامه ۱۸۱ مجمع سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ و شناسایی کشور فلسطین بر اساس اصول و مقررات حقوق بین الملل، مورد مطالعه و بررسی قرار خواهد گرفت.

گفتار دوم : شرایط جغرافیایی فلسطین

فلسطین در منتهی الیه غرب قاره آسیا میان دو خط طولی شرق گرینویچ واقع است. این سرزمین بخشی از بلادشام محسوب می شود. فلسطین علاوه بر جایگاه دینی که شهر انبیاء و آئین های آسمانی است به دلیل قرار گرفتن در مرکز جهان عرب و در حاشیه دریای مدیترانه و نیز قرار گرفتن در مسیر جنگ ها و تجارت از یک سو و تشدید درگیری نیروهای مهاجم برای تسلط و تصرف آن از سوی دیگر اهمیت و حساسیت موقعیت آن را دو چندان کرده بود.

گفتار سوم : مساحت و مرزهای فلسطین:

مساحت فلسطین ۲۷۰۰۹ کیلومتر مربع است. از شرق به اردن، از غرب به دریای مدیترانه، از شمال و شمال شرقی به سوریه و لبنان و از جنوب به شبه جزیره (سینا) مصر و خلیج عقبه محدود می باشد.^۱

سرزمین فلسطین به لحاظ طبیعی به چهار منطقه ذیل تقسیم می شود :

۱ - دشت ساحلی : از دماغه الناقوره تا رفح امتداد می یابد. از سمت شمال تنگ و باریک و به سمت جنوب وسیع و فراخ می گردد. دشت ساحلی به کشت مرکبات و برخی انواع میوه جات و سبزیجات معروف است. از معروف ترین شهرهایش باید عکا، حیفا، یافا، لد، الرمله، عسقلان، غزه و رفح را نام برد و معروف ترین بنادر فلسطین مانند عکا، حیفا، یافا و غزه نیز در این دشت قرار دارند.

^۱ کیالی، عبد الوهاب، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمد جواهر کلام، انتشارات امیر کبیر، تهران ، چاپ اول، سال ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۲ - منطقه کوهستانی : یک چهارم مساحت فلسطین را تشکیل می دهد و از منتهی الیه شمال شرقی دشت ساحلی تا حوالی النقب امتداد می یابد.

این منطقه به صورت ستون فقرات کشور فلسطین است و شامل رشته کوههای الجلیل، الکرمل، نابلس، قدس و الخلیل می باشد. حد فاصل کوههای الجلیل با نابلس منطقه وسیع و حاصلخیزی بنام مرج بن عامر واقع است. در این منطقه درختان زیتون، انجیر، انگور، انار، بادام و ... کاشت می شود. از معروفترین شهرهای این منطقه می توان شهرهای قدس، بیت لحم، الخلیل، نابلس، صفد و الناصره را نام برد.

۳ - مناطق پست (غور): به مناطق مجاور رود اردن غور می گویند و ویژگی آن پایین بودن از مناطق همجوار می باشد. این پهنه از شمال تا جنوب مناطق دریاچه الحوله که توسط صهیونیست ها خشک گردید.

۴ - منطقه صحرای نقب : این منطقه در جنوب فلسطین واقع است و تا خلیج عقبه امتداد می یابد. منطقه نقب غریب به نیمی از مساحت فلسطین را تشکیل می دهد. این منطقه کم باران است و برای کشت حبوبات و نخل خرما و غیره. مستعد می باشد. بئرالسبع از شهرهای معروف آن و تاسیسات هسته ای صهیونیست ها موسوم به ((یمونا)) در این منطقه واقع است. ساکنان این منطقه ((نقب)) اندک و اغلب عشایر کوچ نشین هستند.

گفتار چهارم: مشخصات و ابعاد مرزهای فلسطین

فلسطین از شمال دریاچه غوره تا خلیج عقبه ۴۳۰ کیلومتر است و پهنای آن متغیر است، به طوری که در منتهی الیه نقطه شمالی بین ۱۵ تا ۷۰ کیلومتر است و در منطقه میانی بین

۷۲ تا ۹۵ کیلومتر و در قسمت جنوبی این عرض بیشتر می‌شود، به نحوی که بیشترین عرض جغرافیای فلسطین در منطقه خان یونس به ۱۱۷ کیلومتر می‌رسد. پهنای فلسطین روی خط قدس ۸۲ کیلومتر می‌باشد، عرض فلسطین در منتهی الیه جنوب از چند کیلومتر فراتر نمی‌رود.

حلول مرزهای مشترک فلسطین با همسایگان خود به شرح ذیل می‌باشد :

۲۲۴ کم	-مرز ساحلی با دریای مدیترانه
۷۹ کم	-مرز با لبنان
۷۰ کم	-مرز با سوریه
۳۶۰ کم	-مرز با اردن
۲۴۰ کم	-مرز با مصر
۱۰/۵ کم	-مرز ساحلی خلیج عقبه

مرزهای شمالی و شمال شرقی فلسطین در تاریخ ۱۹۲۰/۱۲/۲۳ با توافق بریتانیا که در آن هنگام شریک فرانسه ((غاصب سوریه و لبنان)) بود، ترسیم گردید، دو سال بعد با هدف زمینه سازی برای برپایی دولت یهود در خاک این کشور (فلسطین) ، آبهای بیشتری به آن افزوده شد. اما مرز مشترک با اردن توسط نماینده عالی بریتانیا و در تاریخ ۱۹۲۲/۹/۱ تعیین گردید، بدین ترتیب توسط خطی آبهای رودهای الیرموک و اردن را تقسیم کردند و این خط تا دریای مرده که سرشار از فسفات، املاح و کانپها است، امتداد می‌یابد تا این منابع میان این دو کشور تقسیم گردد. این خط از مرکز وادی عربا گذر کرده و به نیمه خلیج عقبه می‌رسد. ناگفته نماند که بریتانیا زمینه را برای برپایی دولت صهیونیستی در فلسطین مهیا می‌ساخت تا از این

رهگذر مانع ارتباط و پیوند زمینی میان کشورهای شام و عراق و کشورهای مشرق عربی و اسلامی با مصر، مراکش، تونس و حتی سودان شود و امکان وحدت کشورهای مشرق و مغرب عربی با یکدیگر از بین برود.

گفتار پنجم : آب و هوای فلسطین

آب و هوای فلسطین عمدتاً معتدل است و گرچه در مناطق کوهستانی مایل به سرد و در مناطق پست به شدت گرم است، اما منطقه صحرای نقب دارای آب و هوایی کویری و خشک می باشد، میزان بارندگی در دشت ساحلی متوسط و در مناطق کوهستانی زیاد و در برخی مناطق بارش به صورت برفی می باشد و بارندگی در صحرای نقب بسیار اندک است.^۱

مبحث دوم : ساکنان اولیه سرزمین فلسطین

کنعانی های جزیره العرب، اولین ساکنان فلسطین در منابع مختلف تاریخی آمده است که سابقه تاریخی منطقه فعلی فلسطین به حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح بر می گردد. در آن تاریخ برای اولین بار قبایلی از کنعانی های جزیره العرب به این سرزمین کوچ کرده و در آن جا ساکن شدند. باستان شناسان می گویند :

((اسکلت ها و شکل های فسیل های برجای مانده از ساکنان حدود ۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال قبل در این منطقه به خاندان و تبار سام و حام (فرزندان نوح پیامبر) تعلق دارد. این مطلب با شرح کتاب مقدس - شامل کتب عهد عتیق و جدید - که کنعانیان اولین ساکنان فلسطین بودن، کاملاً مطابقت دارد.

^۱<http://rasakia.blogfa.com/post-2.aspx>

کنعان پسر حام و حام و سام و یافیت سه برادر بودند که بعد از طوفان نوح باقی مانده و همه‌ی افراد بشر از نسل آن‌ها هستند)).

بنابراین همان گونه که تاریخ به ما می‌گوید، کنعانی‌های عرب اولین مردمانی بودند که در این سرزمین ساکن شدند و نام ((ارض کنعان)) را بر آن نهادند.

در میان قبایل مهاجر کنعانی، قبیله یبوس (بر وزن خموش) که مهم‌ترین آن‌ها بودند، در محل بیت‌المقدس فعلی سکنی گزید و به همین دلیل در تاریخ یکی از اسامی بیت المقدس به نام یبوس ثبت شده است. کنعانیان فرمانروایی داشتند به نام ملک صادق. از آنجا که این حاکم دوستدار صلح، آرامش، آبادانی و تمدن‌سازی بود، شهر یبوس به احترام وی، به تدریج نام اورسالم، یعنی شهر سالم یا شهر صلح و آرامش به خود گرفت.^۱ در کتاب عهد عتیق یهودیان آمده است که اورسالم یا یورشالم همان یبوس است و اضافه می‌کند :

((آن مرد روانه شد و به مقابل یبوس رسید و کنیزش همراه وی بود و چون نزد یبوس رسیدند، غلام به ارباب خود گفت به این شهر یبوسیان برگشته، شب را به سر بریم. آفایش وی را بگفت به شهری که احدی از بین اسرائیل در آن نباشد، بر نمی‌گردیم)).^۲

پس از ورود کنعانی‌ها به سرزمین فلسطین فعلی، اقوام دیگری هم به تدریج راهی این سرزمین شدند. آموریان، حتیان، حویان، فلسطی‌ها و ... اقوامی هستند که پیش از عبرانی‌ها در این سرزمین سکونت داشتند. یهودیان خود را از نژاد عبرانی به حساب آورده و عبرانی‌ها هم خود را از اولاد حضرت ابراهیم(ع) می‌دانند. از میان اقوامی که پیش از عبرانی‌ها در فلسطین

^۱. خسروشاهی، سید هادی، پیشین، ص ۲۵.

^۲. همان، ۲۵.

زندگی می کردند، قوم فلسطین از اهمیت و ویژگی های خاصی برخوردار بود، و به همین دلیل، ارض کنعان به فلسطین تغییر نام داد.^۱

گفتار اول : حاکمیت مسلمانان بر فلسطین

همان گونه که گفتیم، بیت المقدس و سرزمین های اطراف آن، در طول تاریخ همواره از اهمیت استراتژیک و قداست خاصی نزد ادیان بزرگ الهی برخوردار بوده است. به حکم همین اهمیت و قداست بود که پیامبر گرامی اسلام، در آخرین روزهای عمر خود تصمیم گرفتند بیت المقدس را از سلطه ظالمانه حکام روم خارج سازند. به دستور پیامبر اکرم (ص)، سپاهی به فرماندهی اسامه بن زیدبن حارثه، برای حرکت به سوی بیت المقدس آماده شد. اما در همین ایام وجود مبارک رسول خدا در بستر بیماری افتاد و این حرکت موقتاً به تأخیر افتاد.

به هر حال این برنامه پیامبر (ص) در زمان خلیفه اول تعقیب شد و سپاهیان اسلام پس از نبردهایی چند، شهرهای مختلف فلسطین و شام را فتح کرده و در زمان خلیفه دوم به ایلیا رسیدند. اما به خاطر احترام و حرمتی که این شهر نزد مسلمانان داشت، از حمله به آن خودداری کرده و صرفاً به محاصره شهر پرداختند. در همین ارتباط نوشته اند :

« بیت المقدس برای اولین بار در طول تاریخ طولانی خود، از تبدیل شدن مجدد به حمام خون مصون ماند. مردم بیت المقدس برای رهایی از شر اربابان روم شرقی، و با آگاهی از شهرت مسلمانان به رحم و شفقت، پس از یک مقاومت کوتاه شهر را تحویل دادند. »

^۱ معصومی، علی و محمدرضا علی دوست، بیت المقدس و مسجدالاقصی، انتشارات پیام محراب، سال ۱۳۸۰، صص ۹-۱۰.

و بدین ترتیب ایلیا بدون خونریزی در سال ۱۵ هجری (۶۳۸ میلادی) و با عهدنامه ای که بین خلیفه دوم از یک سو، و مردم شهر، اسقف ها و رهبران مذهبی از سوی دیگر، به امضاء رسید، به دست مسلمانان افتاد و به حکم قداستی که در اسلام داشت، «بیت المقدس» نام گرفت. یکی از نکات قابل توجه این عهدنامه این بود که مردم ایلیا، به دلیل سختی هایی که به خاطر آشتی ناپذیری های اجتماعی، شرارت ها و شورش های یهودیان در طول تاریخ متحمل شده بودند، موافقت کردند که از سکونت یهودیان در این شهر جلوگیری کنند. قسمت هایی از این عهدنامه را با هم می خوانیم:

گفتار دوم: تلاش ها و توطئه های مشترک یهودی ها و صلیبی ها علیه جهان اسلام

اخراج تقریباً کامل یهودیان از بیت المقدس و سرزمین های اطراف آن و پراکنده شدن آنان در اقصی نقاط اروپا و بخش هایی از آسیا، هرگز به معنای پایان تمایلات و تلاش های آنان برای بازگشت به «ارض موعود» نبود. در حالی که وعده الهی بازگشت یهودیان به «ارض موعود» در زمان حضرت موسی (ع) تحقق یافته بود که به کیفر ناسپاسی ها و قدرناشناسی های نعمت هایی که خداوند به آنها عطا کرده بود، به کیفر برتری طلبی های نژادپرستانه ای که موجب شده بود یهودیان خود را اولیای خدا و «قوم برگزیده» تلقی کنند و به کیفر سازش ناپذیری ها و ناسازگاری های اجتماعی که به نظر می رسد جزء مهمی از خصلت های عمومی یهودیان باشد، از «ارض موعود» به طور تقریباً کامل رانده شده بودند.

اما به هر حال میل به بازگشت به سرزمین مهم و تاریخی فلسطین در یهودیان و به ویژه رهبران مذهبی آنها، بسیار شدید بود. لذا همواره درصدد یافتن راه هایی جهت خارج کردن فلسطین از دست مسلمانان و بازگشت به این سرزمین بودند.^۱

از سوی دیگر، صلیبی ها هم خاطره تلخ شکست های خود از مسلمانان را در جنگ هایی که خود بر آنان تحمیل کرده بودند، هرگز از یاد نبرده بودند به ویژه اینکه اروپایی ها اینک با پشت سر گذاشتن دوران رنسانس و کسب موفقیت های علمی و صنعتی و تولید ثروت و قدرت، از انگیزه ها، استعدادها و آمادگی های بیشتری برای بسط و گسترش قلمرو نفوذ و قدرت خود در اقصی نقاط عالم به طور عام، بخش خاورمیانه ای جهان اسلام به طور خاص، و فلسطین و بیت المقدس به طور اخص، برخوردار بودند.

بنابراین، یهودیان و اروپایی ها در مواجهه با جهان اسلام، دارای درد و احساس مشترک و هدف همسو بوده، درصدد گرفتن انتقام تلخکامی های خود از مسلمانان و جهان اسلام بودند. این همسویی اولین بار در زمان ناپلئون بناپارت تجلی پیدا کرد. وی که هم خود سودای حاکمیت بر جهان را از طریق سلطه بر منطقه حساس خاورمیانه در سر داشت و هم از جامعه ناپذیری ها و کارشکنی های یهودیان در فرانسه به تنگ آمده و درصدد بود به گونه ای جامعه فرانسه را از شر آنان راحت نماید، با شعار بازگشت یهودیان به سرزمین آبا و اجدادی، اعاده عظمت از دست رفته یهودیان و تشکیل مجدد مملکت کهن قدس، تصمیم گرفت با انتقال یهودیان فرانسه و اروپا به فلسطین، هم آمال و آرزوهای دیرینه آنان را برآورده سازد و هم از آنان در آنجا به عنوان پایگاهی جهت سلطه بر منطقه استراتژیک خاورمیانه استفاه نماید. هر

^۱. رحمانی، شمس الدین، تصویر آینده، موسسه فرهنگی پژوهشی ضیای اندیشه، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۸، صص ۴۵-۴۲.

چند این نقشه ناپلئون، به ویژه پس از شکست وی در لشکرکشی از مصر به سوریه، مورد توجه یهودیان قرار نگرفت^۱. خود ناپلئون بعد ها در مورد این نقشه خود گفته بود :

((به تحسین حالات و احوالات یهود پرداختم، بدون اینکه هیچ گونه میلی به افزایش جمعیت آنها در کشورم داشته باشم. در عمل نیز کاری کردم که بی اعتنایی مرا درباره پست‌ترین ملت روی زمین ثابت کند)).^۲

از همان زمان، این گونه همکاری های مشترک بین یهودیانی که بعدها در قالب سازمان جهانی صهیونیسم سازمان و تشکیلات یافتند و قدرت های استعمارگر اروپایی به ویژه انگلیس، فرانسه، روسیه و آلمان ادامه یافت.^۳ در این مدت یهودیان در جوامع اروپایی به ثروت های عظیمی دست یافته و به یک قدرت مالی موثر برای پیشبرد اهداف دیرینه خود، یعنی بازگشت به صهیون^۴ تبدیل شدند. در این میان نقش و نفوذ بارون ادموند روتشیلد بزرگترین سرمایه دار یهودی انگلیس و دیگر عوامل صهیونیسم در کابینه انگلیس تعیین کننده بود. یهودیان علاوه بر مرکز مالی و سیاسی، در محافل علمی، دانشگاهی و مطبوعاتی هم به عنوان ابزار حرکت های فرهنگی و افکارسازی، سلطه و نفوذ فراوانی یافتند و بدین ترتیب، یک هماهنگی و همسویی کامل بین ارکان قدرت و ثروت در انگلیس در ارتباط با سرزمین فلسطین به وجود آمد.

^۱. احمدی، پیشین، ص ۱۸.

^۲. صفاتاج، مجید، ماجرای فلسطین و اسرائیل، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، سال ۱۳۸۰، ص ۴۷.

^۳. احمدی، پیشین، صص ۲۰-۱۸.

^۴. صهیون (Zion) نامه تپه ایست در بیت المقدس که حضرت داوود (ع) در قرن یازدهم قبل از میلاد، کاخ خود را بر فراز آن بنا کرد. مسجدالاقصی، قبه الصخره و مدفن داوود و سلیمان در همین مکان واقع شده است.

در دهه های پایانی قرن نوزدهم بود که درگوشه و کنار جهان، زمزمه های توطئه آمیز پراکندگی و آوارگی قوم یهود در اقصی نقاط عالم، اوضاع حقارت آمیز آنها در کشورهای اروپایی به ویژه در روسیه، و لزوم بازگشت به پایتخت داود (ع) و تشکیل یک دولت مستقلیهود در سرزمین فلسطین و قدس شریف بار دیگر قوت گرفت. برای اولین بار دکتر لئو پینسکر (۱۸۹۱-۱۸۲۱)، یکی از نظریه پردازان و بنیان گذاران جنبش صهیونیسم در سال ۱۸۸۲، با لحنی که مظلومیت دروغین یهودیان را به ذهن تداعی می کند، در رساله خود تحت عنوان «رهایی» نوشت:

«ما همچون ملل دیگر به حساب نمی آییم. ما هیچ رأیی بین ملت، حتی در امور مربوط به خود نداریم و سرزمین پدرانمان برای ما بیگانه است. هستی ما آوارگی است ... آینده هیچ مسئولیت پستی را نیز برای ما تعیین و تضمین نمی کند ... جهان، یهود را تحقیر می کند، زیرا دولتی را تشکیل نمی دهد. تنها راه حل این مسأله، همانا تشکیل دولت یهود است تا مردم ما در وطن مخصوص به خود زندگی کنند.^۱»

پینسکر رئیس گروهی بود به نام «عشاق صهیون» که در روسیه زندگی می کرد و با همفکری برخی از اندیشمندان و روشنفکران یهود نظیر دکتر تئودور هرتزل، بنیانگذار دولت صهیونیستی اسرائیل، حییم و ایزمن، دیوید گورین و دیگران، خواستار بازگشت یهودیان به فلسطین و تشکیل یک کانون یهود بودند. جنبش «عشاق صهیون» همراه جنبش دیگری به

^۱-صفحات، پیشین، صص ۴۹-۵۰.

نام « جنبش بیلو » در روسیه در قالب « سازمان صهیونیست »، طرح بازگشت یهودیان به فلسطین را مطرح و پیگیری کردند.^۱

^۱-احمدی، پیشین، ص ۳۳.

گفتار سوم : سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین

و اما سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین حداکثر به ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، یعنی حدود ۱۲ قرن پس از حضور کنعانیان عرب تبار در فلسطین بر می‌گردد. در آن تاریخ گروهی از قبایل عبرانی به رهبری حضرت ابراهیم (ع) از شهر ((آور)) و یا ((شوش)) فعلی، مرکز کلدانی‌های عراق، به ارض کنعان مهاجرت کردند. در این جا بود که خداوند حضرت اسحاق را به ابراهیم داد و از اسحاق حضرت یعقوب به دنیا آمد که به ((اسرائیل)) ملقب شد. به همین جهت قوم یهود (خود را بنی اسرائیل) می‌نامند و در همین جا لازم است که اضافه کنیم که اسماعیل، فرزند دیگر حضرت ابراهیم است که جد پدری اعراب می‌باشد. به عبارت دیگر، همان قدر که فرزندان اسرائیل خود را منتسب به حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند، به همان اندازه هم اعراب فلسطین به آن حضرت منتسب هستند. بنابراین وعده‌هایی که به اعتقاد یهودیان، خداوند در عهد عتیق به حضرت ابراهیم (ع) در مورد واگذاری سرزمین فلسطین به ذریه آن حضرت داده است، اعراب فلسطین را هم شامل می‌شود و هیچ حق انحصاری برای بنی اسرائیل ایجاد نمی‌کند.^۱

به هر حال، حضرت ابراهیم (ع) وقتی وارد فلسطین شد، اورسالم را به عنوان محل اقامت خود انتخاب کرد، و باز به همین دلیل نام عبری این شهر ((یورشالیم))، ((اورشالیم)) و یا ((اورشلیم)) است. پس از مدتی حضرت ابراهیم به دستور خداوند قربانگاه و مکان مقدسی در این

^۱ احمدی، حمید، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، چاپ اول، سال ۱۳۶۹، ص ۱۱.

شهر ایجاد کرد و آن را ((بیت الله)) نام نهاد و به حکم همین قداست بود که مسلمانان پس از ورود مسالمت آمیز به آن در سال ۱۵ هجری نام ((بیت المقدس)) را بر آن نهادند.^۱

بدین ترتیب عبرانی ها همچون سایر اقوام مهاجر و بدون آنکه هیچ گونه حاکمیتی بر فلسطین ایجاد کنند، در این سرزمین ساکن شدند. تا اینکه به دنبال یک دوره طولانی خشکسالی در فلسطین و با فراخوان یوسف، فرزند یعقوب، که در پی حوادثی در مصر به مقام ریاست رسیده بود، فلسطین را ترک کرده بود و به مصر مهاجرت کردند. در این جا بود که جمعیت بنی اسرائیل رو به افزایش نهاد. اما این قوم در دوران پادشاهی رمسس دوم (فرعون) در مصر، به مدت چند دهه تحت تعقیب، آزار و فشار بیش از حد قرار گرفت.

در سال ۱۲۰۷ قبل از میلاد، حضرت موسی (ع) ، که به تازگی از سوی خداوند برای هدایت بنی اسرائیل مأمور شده بود، تصمیم گرفت آنها را به « ارض موعود » بازگرداند. اما بنی اسرائیل از فرمان او سرپیچی کرده و در پی این نافرمانی به مدت ۴۰ سال در بیابانهای فلسطین سرگردان ماندند.^۲

بعد از مرگ موسی (ع) یوشع بن نون، سردار یهودی، رهبری بنی اسرائیل را به دست گرفت آنها را به ساحل اردن و سپس به اریحا در فلسطین هدایت کرد. تا اینکه در سال ۱۲۳۰ قبل از میلاد به پشت دیوارهای اورسالم رسیدند. مردم این شهر که از نظر نظامی برتر بوده و نیز از غارتگری ها و مظالم بنی اسرائیل در شهرهای دیگر فلسطین با خبر شده بودند، به شدت مقاومت کرده و هرگز شهر را تسلیم نکردند.

^۱. خسرو شاهی ، پیشین، ص ۳۳.

^۲. آیات ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۶ سوره شریفه مائده.

گفتار چهارم : رژیم صهیونیستی در فلسطین

در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داوود، توانست اورسالم را تصرف کرده، حکومت بنی اسرائیل را در آنجا تأسیس نماید. بعد از داوود، فرزندش حضرت سلیمان رهبری بنی اسرائیل را در دست گرفت و کار بنای پرستشگاه بزرگی را که پدرش داوود، به فرمان خداوند، در محل فعلی مسجد الاقصی آغاز کرده بود و به بنای هیکل سلیمان معروف است، به پایان برد. یهودیان معتقدند که مسجد الاقصی بر روی معبد هیکل سلیمان بنا شده است.

پس از فوت حضرت سلیمان در ۹۲۷ قبل از میلاد، قلمرو پادشاهی اش دستخوش تفرقه و تجزیه و خود فلسطین به دو بخش متخاصم شمال و جنوب تبدیل گردید. از میان قبایل دوازده گانه یهود، قبایل یهودا، فرزند یعقوب، و بنجامین، پادشاهی یهودا را در جنوب فلسطین و ده قبیله دیگر، پادشاهی اسرائیل را در شمال شکل دادند. این دو قلمرو پادشاهی به مدت دو بیست سال به جدال و دشمنی با یکدیگر ادامه دادند و هر یک به اندازه‌ای ضعیف شدند که هیچ کدام به تنهایی قادر به تداوم و حفظ استقلال خود نبودند.

در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، آشوریان کل پادشاهی اسرائیل را ویران کرده و تمامی ده قبیله آن را به اسارت بردند. با این اقدام، بخشی از عبرانی ها که معروف به بنی اسرائیل بودند، به طور کامل از صحنه فلسطین محو شدند. قلمرو پادشاهی یهودا در شمال فلسطین هم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، مورد تاخت و تاز کلدانی‌های بابل ، به رهبری بخت النصر یا نبوکد، قرار گرفت. بخت النصر اورشلیم را منهدم کرده، یهودیان را به اسارت بابل برد و بدین ترتیب، به حاکمیت ورود ۴۰۰ ساله یهودیان بر فلسطین و اورشلیم پایان داده شد.

گفتار پنجم: آخرین دوران حضور یهودیان در فلسطین :

در حدود نیم قرن بعد، یعنی در سال ۵۳۸، کوروش پادشاه هخامنشی، به امپراتوری بابل حمله کرده، فلسطین را به تصرف درآورده و به اسرای یهود در بابل اجازه داد که اورشلیم برگشته و تحت حاکمیت هخامنشیان در آن جا و در کنار افراد بومی آنجا که در اقصی نقاط فلسطین ساکن بودند، به زندگی عادی خود ادامه دهند. این وضعیت حدود ۲۰۰ سال ادامه یافت.

در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، اسکندر مقدونی بر کل خاورمیانه، از جمله فلسطین، سلطه پیدا کرد. با فوت اسکندر، اختلاف و کشمکش بین فرماندهان وی بر سر حکومت بر فلسطین منجر به تضعیف و تفرقه در حاکمیت این سرزمین شد. یهودیان نیز از فرصت استفاده کرد و به رهبری شمعون مکابی در سال ۱۴۲ قبل از میلاد، دست به شورش زدند. اما تلاش آنها برای کسب استقلال چندان دوام نیاورد.

تا اینکه در سال ۶۳ سال قبل از میلاد، فلسطین توسط پمپیوس سردار رومی، فتح و اورشلیم به ویرانه‌ای تبدیل شد. در همین دوران حاکمیت رومیان بر اورشلیم بود که حضرت مسیح (ع) در بیت لحم دیده به جهان گشود.

هر چند برخی از فرمانروایان رومی به بازسازی بیت المقدس و تعمیر پرستشگاه بزرگ آن همت گماشتند و تا حدودی عظمت گذشته این شهر را اعاده کردند، اما حکام دست نشانده آنان بی عدالتی، ظلم و سرکوب در این سرزمین را به جایی رساندند که منجر به شورش‌های محدود از سوی یهودیان در سال ۷۰ و ۱۳۵ میلادی شد. واکنش رومی‌ها نسبت به این شورش

ها، بی رحمانه و خونین بود، به طوری که به نابودی کامل اورشلیم و پراکندگی کامل جمعیت یهود در بخش های دور دست امپراتوری روم منجر شد.

رومی ها پس از سرکوب این شورش ها به بازسازی شهر اورشلیم اقدام کرده و نام آن را به « ایلیا » تغییر دادند. در ابتدا هیچ یهودی نمی توانست در آنجا زندگی کرده یا حتی وارد این شهر شود. لذا ارتباطی رسمی یهودیان با فلسطین در سال ۱۳۵ میلادی به طور کامل قطع و تا ۱۸۰۰ سال دیگر برقرار نشد. از این زمان به بعد، نه تنها ارتباط رسمی یهودیان با بیت المقدس قطع شد، بلکه به غیر از جمعیت اندک یهود که در بخش هایی از فلسطین پراکنده بودند، در خود بیت المقدس «از سال ۱۳۵ میلادی تا پانصد سال بعد از آن، فقط ۵۹ نفر یهودی « زندگی می کردند»^۱.

از آن پس تا سال ۶۱۴ میلادی، رومی ها بر فلسطین و ایلیا حاکم بودند. در این سال ایرانیان بار دیگر به فلسطین حمله کرده، ایلیا را گرفته و همه معابد و کلیساهای آن را ویران کردند. اما این پیروزی دوام نیاورد و رومی ها، به رهبری هرقل، مجدداً این شهر را در سال ۶۲۸ پس گرفتند. بدین ترتیب، ایلیا بار دیگر تحت حاکمیت ظالمانه حکام روم قرار گرفت.

^۱ معصومی ، پیشین، ص ۳۶.

بسم الله الرحمن الرحيم

این امان نامه ایست که عمر بنده خداوند، پیشوای مسلمانان به مردم ایلیا داده است. به جان و مال و کلیسا و مریض و سالم و همه از افراد آن امان می دهند و اجازه نمی دهند که کلیسای آنان را اشغال کنند و آنها را ویران سازند و چیزی از آنها کم کنند.

همچنین امان می دهد که کسی با صلیب و دارایی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسائل مذهبی آزاد باشند و به کسی آزار نرسد و ایشان هم احدی از یهودیان را در ایلیا سکونت ندهد.^۱

از این تاریخ، یعنی سال ۶۳۸ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول - به جز دوران به نسبت کوتاه سلطه محدود و ناتمام صلیبی ها بر بیت المقدس و بخش هایی از فلسطین - یعنی حدود ۱۲ قرن، این سرزمین تحت حاکمیت حکومت های اسلامی باقی ماند. هزاران عرب تازه مسلمان شده به سرزمین آبا و اجدادی خود مهاجرت کرده و در فلسطین ساکن شدند. آنها اعراب کنعانی آنجا را به دین اسلام دعوت کرده، با آنها ازدواج نموده و به تدریج، زبان، آداب، اعتقادات و حتی معماری فلسطین را اسلامی کردند.

ممالک مصر آخرین بازمانده های ارتش از هم گسیخته صلیبی ها را در سال ۱۲۹۱ مجبور به عقب نشینی و بازگشت به اروپا کردند. سپس ترک های عثمانی در سال ۱۵۱۷ ممالک را شکست داده و نه تنها فلسطین، بلکه خود مصر را تحت حاکمیت اسلام درآوردند.

^۱. خسروشاهی، پیشین، صص ۳۱ - ۳۰.

سلطان سلیمان اداره بیت المقدس را به دست گرفت، نام شهر را به «قدس شریف» تغییر داد و دیوارهای بزرگ آنجا را ساخت.

حاکمیت عثمانی‌ها بر فلسطین تا سال ۱۹۱۷ ادامه یافت. نکته حائز اهمیت این است که فلسطین در حالی تحت حاکمیت عثمانی‌ها قرار گرفت که طبق آمارهای رسمی که در سال ۱۵۷۲ به مجلس شرعی قدس ارائه شد، در ولایت قدس فقط ۱۱۵ یهودی زندگی می‌کردند و این رقم در سال ۱۶۸۸، از ۱۵۰ نفر تجاوز نکرد.^۱

مبحث سوم : مبانی مهاجرت به فلسطین

فلسطین شاهد پنج موج مهاجرت یهودیان بود که به دنبال بحرانهای مستمر سیاسی در اواخر قرن نوزده تا زمان جنگ جهانی دوم صورت گرفت.

- در موج اول مهاجرت بین سالهای ۱۹۰۳-۱۸۸۲، ده هزار یهود روسی برای فرار از عواقب ترور تزار روس و رنج‌هایی که در این کشور متحمل شده بودند، مهاجرت کردند.
- در موج دوم مهاجرت بین سالهای ۱۹۱۸-۱۹۰۴، ۸۵۰۰۰ یهودی به فلسطین مهاجرت کردند.
- در سومین موج مهاجرت بین سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۹، پس از انقلاب بلشویک‌ها در روسیه ۳۵۰۰۰ یهودی به فلسطین مهاجرت کردند.

^۱ همان ماخذ، ص ۳۹.

• در موج چهارم بین سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۴ با روم ها ۲۰۰۰ ۶ مهاجر یهودی به دنبال اقدام آمریکا در تصویب قانونی که مهاجرت به این کشور را محدود می کرد، راهی فلسطین شدند.

• در موج پنجم مهاجرت بین سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸، تعداد مهاجران به ۱۶۴۰۰۰ نفر رسید که متعاقب اخراج یهودیان از اردوگاه های محل سکونتشان بوده و به موازات موج پنجم، مهاجرت مخفیانه یهودیان شرقی از یمن، اتیوپی، شمال آفریقا، و ترکیه و ایران در دهه ۱۹۴۰ آغاز شد.

در سال ۱۸۷۹، کنگره بال به ریاست تئودور هرتزل، روزنامه نگار و نویسنده مجاری تبار و موسس صهیونیسم سیاسی مدرن، در سوئیس تشکیل شد. سیاست ها و اهداف و برنامه های جهانی خود را تحت عنوان « پروتکل های زعمای صهیون »، در ۲۴ بند تدوین کردند. روزنامه و ایزی فری پرس در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲، به نقل از یکی از زعمای صهیون نوشت: « زعمای صهیون که سیصد نفرند و همگی یکدیگر را می شناسند، سرنوشت اروپا را تعیین می کنند ».^۱

در نقل قول دیگری از یکی دیگر از رهبران صهیونیسم، به نام بنیامین دیزرائیلی، آمده است: « دنیا به دست شخصیت هایی اداره می شود که در پشت پرده دست اندرکارند و همه ی این شخصیت ها صهیونیست هستند ».^۲

در پروتکل شماره ۱۱، اهداف جهانی برتری طلبانه و نژادپرستانه صهیونیسم، این گونه اعلام

شده است:

^۱. صفاتاج، پیشین، ص ۴۶.

^۲. همان، ص ۴۷.

« خداوند به ما قوم برگزیده، نعمت اسارت، تبعید، تفرق و پراکندگی در جهان را ارزانی داشت. این امور در گذشته نشان ضعف ما بودند. بعدها سبب قدرت ما شدند، قدرتی که امروز ما را در آستانه حکومت جهانی قرار داده است. ما تا اینجا رسیده ایم و فقط مانده است که ساختمان حکومت آینده خود را در برابرین شالوده‌ها استوار کنیم و این کار چندان دشوار نیست.»^۱

اما برگزاری کنفرانس بال که راه را برای ایجاد دولت صهیونیستی در فلسطین هموار کرد، حاصل تلاش های هرتزل بود. او در کتاب خود تحت عنوان « دولت یهود » با تشریح وضعیت ناگوار یهودیان در اروپا و اشاره به جریان یهود ستیزی در آنجا، ایده همسان سازی و ادغام یهودیان را در جوامع غیر یهودی غیر ممکن دانسته و خواستار ایجاد دولت مستقل یهود در فلسطین شد که همین ایده در کنگره بال به تصویب رسید. هرتزل در این باره گفته است :

« اگر بخواهم کنگره بال را در یک کلمه جمع کنم، باید بگویم در بال من کشور یهود را بنیان گذاشتم، این را علنی نخواهم گفت، چون اگر امروز چنین بگویم، جهان به من خواهد خندید. اما شاید در عرض پنج سال و مسلماً در ۵۰ سال آینده جهان کشور یهود را به چشم خود خواهد دید.»^۲

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در زمان برگزاری کنفرانس بال، ۹۵ درصد مردم فلسطین عرب بودند که ۹۹ درصد زمین های آنجا را تحت مالکیت خود داشتند. با این وجود،

^۱. خسروشاهی، پیشین، ص ۷۱.

^۲. احمدی، پیشین ص ۱۱.

صهیونیسم جهانی اراده کرده بود که حکومت خود را در سرزمینی که به او تعلق نداشت برپا کند.

هرتزل برای اجرای برنامه های کنفرانس بال، شخصاً وارد عمل شده و درصدد فراهم آوردن زمینه های انتقال یهودیان به فلسطین برآمد. از جمله پیشنهاد یهودیان به فلسطین، اعطای وام کلان از سوی یهودیان به دولت عثمانی بود که با پیشنهاد هرتزل موافقت نکردند، بلکه دولت عثمانی با تصویب قوانین و صدور دستوراتی، ورود یهودیان به خاک فلسطین و خرید زمین های آنجا را توسط یهودیان ممنوع کردند.

هرتزل در تلاش های خستگی ناپذیر خود در سال ۱۹۰۱ برای سومین بار به استانبول سفر کرد و پس از چند روز توانست با وساطت آرمینوس وامبری، یهودی متنفذ که از مشاوران سلطان عبدالحمید بود ملاقات نماید.^۱ وی در این ملاقات ضمن تلاش مزورانه جهت جلب اعتماد سلطان، آمادگی کامل خود را جهت خدمات مالی، به ویژه تسویه دیون عثمانی و اعطای وامی به مبلغ یک و نیم میلیون لیره ترک اعلام می کند. عبدالحمید نیز در پاسخ با تاکید بر اینکه یهودیان در امپراتور عثمانی همچون سایر شهروندان آن، از همه گونه امنیت، آسایش و رفاه برخوردار بوده اند و خواهند بود، گفت: « دوست دارم عدالت و مساوات برای همه هموطنان به اجرا درآید. اما ایجاد دولت یهود در فلسطین، که ما با خون نیاکان بزرگ خود آن را به دست آورده ایم هرگز».^۲ اما صهیونیست ها از این گفته عبدالحمید ناامید نشده و به تلاش

^۱. سلطان شاهی، علی رضا، پان ترکیسم و یهود، در مجموعه آثار پژوهش صهیونیست به کوشش محمدالحمیدی، نشر موسسه فرهنگی پژوهشی ضیای اندیشه، سال ۱۳۷۶، ص ۲۷۳.

^۲. حلاق، حسان، نقش یهود و قدرت های بین المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت (۱۹۰۸-۱۹۰۹)، برگردان، حجت الله جودقی و احمد درویش، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۸۰، ص ۱۱.

ها و توطئه های خود ادامه دادند و با نفوذ به درون تشکیلات دولتی عثمانی اقدام به تضعیف و تجزیه دولت عثمانی کردند، دولت عثمانی را وارد جنگ جهانی اول کردند و حمله به تصرفات دولت عثمانی آغاز و حکومت عثمانی را سرنگون و به تقسیم سرزمین های او اقدام نمودند و بدین ترتیب، راه را برای مهاجرت یهودیان به فلسطین هموار شد و صهیونیست ها یک گام دیگر به هدف ایجاد دولت یهود در این سرزمین نزدیک تر شدند.

آنچه که حائز اهمیت است و ارتباط محکم با حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی فلسطین دارد، این است که در تمام طول این مدت که بیت المقدس و برخی شهرهای مهم فلسطین صحنه نبرد قدرت های بیگانه جهت تحمیل حاکمیت خود بر منطقه بودند، ساکنان اصلی و اولیه آن، یعنی همان کنعانی های جزیره العرب که در اقصی نقاط و در جای جای فلسطین مقیم شده و به زندگی خود مشغول بودند، همچنان به این حضور ادامه داد، و هرگز سکونتگاه های خود را ترک نکردند. این گونه نبوده است که فاتحان خارجی این سرزمین که از نقاط دور و نزدیک به آنجا حمله می کردند، تک تک بومیان آنجا را بیرون رانده و قوم و ملت دیگری را به جای آنان در آنجا ساکن کرده باشند.

حتی عضو سابق مدرسه آمریکایی مطالعات شرق در اورشلیم به این نکته اذعان دارد که، بومیان فعلی سرزمین فلسطین ریشه در کنعانی های جزیره العرب دارند.

حقیقت امر این است که هم صهیونیست ها و هم صلیبی ها به درستی واقف بودند که اعراب کنعانی اولین مهاجران و صاحبان اصلی فلسطین هستند، اعرابی که در سرتاسر این

سرزمین پراکنده شده، به حضور خود در آنجا ادامه داد، با ورود مسالمت آمیز مسلمانان به این سرزمین مسلمان شده و در زمانی که صهیونیست ها خواستار یهودی کردن فلسطین بودند.

اگر صهیونیست ها خواستار یهودی شدن و بازگشت به سرزمینی بودند که اعقاب نژادی آنها، یعنی عبرانی ها، در حدود قرن هجده قبل از میلاد به آنجا پا گذاشتند، اجداد اعراب ساکن آنجا، یعنی کنعانی های جزیره العرب، حدود سه هزار سال قبل از میلاد به آنجا مهاجرت کرده و در آنجا ماندند. اگر صهیونیست ها با تمسک، به یهودیت خواستار بازگشت به سرزمین هستند که از سال هزار قبل از میلاد، فقط به مدت ۴۱۴ سال، تحت حاکمیت یهودیان بوده، اعراب فلسطین، مسلمانانی هستند که از سال ۱۵ تا سال ۱۳۳۷ هجری (۶۳۶ تا ۱۹۱۷ میلادی) که انگلیسی ها آنجا را اشغال نظامی کردند - به جز مدت قریب به یک قرن حاکمیت جزیری و محدود صلیبی ها به مدت دوازده قرن و نیم بر این سرزمین حاکم بودند.

لذا چیزی که کمترین توجه ای به آن نشد، پراکندگی و آوارگی انسانهایی بود که با اولین حضور صهیونیست ها در فلسطین رقم خورد و امروزه بیش از ۴ میلیون نفر از آنها از موطن اصلی خود آواره هستند.

گفتار اول : حق تاریخی بر فلسطین

در بیانیه رسمی اعلام موجودیت دولت اسراییل در ۱۹۴۸ تاکید شده است که: "با توجه به حقوق طبیعی و تاریخی قوم یهود ، این دولت در فلسطین تأسیس شده است . ادعای صهیونیست ها مبنی بر حق تاریخی بر سرزمین فلسطین به وسیله آژانس بین المللی یهود به شورای عالی نیروهای متفقین در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ تسلیم شد . این آژانس

خواستار به رسمیت شناخته شدن حق ملت یهود برای تأسیس میهنی ملی در سرزمین مقدس شده بود . یهودیان قرن بیستم غالباً اعقاب کسانی هستند که بعداً به دین یهود درآمدند و پیوند نژادی با اسرائیلی ها و عبری هایی ندارند که در فلسطین و در زمان حضرت مسیح (ع) یا قبل از ایشان زندگی می کردند. حتی مورخان یهودی خود به این حقیقت معترف اند که اسرائیلی های امروزی اعقاب قوم بنی اسرائیل نیستند . بنابراین این ادعای تاریخی که یهودیان امروز اعقاب بنی اسرائیل و وارثان ارض موعود هستند، از نظر تاریخی صحت ندارند ، بلکه کنعانیان قبل و بعد از یهودیان در فلسطین بوده اند و ساکنان اصلی این سرزمین محسوب می شوند . بنابراین نمی توان ادعای صهیونیسم را مبنی بر حق تاریخی به سرزمین فلسطین و ارض موعود ، مبنای درستی برای مالکیت آنها قرار داد. زیرا چنین ادعایی از نقطه نظر حقوق بین الملل مطرود و بی معنی است . می توان نتیجه گرفت که ادعای حق تاریخی بر فلسطین کمتر با واقعیت تطبیق دارد زیرا قبل از بنی اسرائیل اقوامی مانند کنعانیان در این منطقه زندگی می کردند . ادعای یهود از نظر حقوقی نیز فاقد اعتبار است زیرا راهها و روشهایی که در حقوق بین الملل برای به دست آوردن یک سرزمین بیان شده شامل ادعای مالکیت تاریخی نمی باشد . پس هیچ قوم و ملتی تنها به صرف ارتباط تاریخی نمی تواند ادعایی به سرزمینی داشته باشد چه رسد به اینکه نام اصلی سرزمین را تغییر دهد و سکنه اصلی آن را بیرون راند لذا طبق اسناد تاریخی موجود که قبلاً نیز ذکر شد فلسطینیان از اعقاب همان کنعانیانی هستند که به عنوان نخستین ساکنان کنعان در تاریخ مطرح بوده و هستند . بنابراین مردم یهودی مذهبی که در اسرائیل اسکان یافتند فاقد خصوصیات یک ملت هستند و به عبارت دیگر ، جامعه اسرائیل از افراد یک واحد تشکیل نشده است و اسرائیلی ها یک ملت نیستند که صهیونیست ها برای

توجیه ادعای خود بر فلسطین به آن تمسک جستند . بنابراین باتوجه به اینکه از دو هزار سال پیش تمام پیوندهای مردم یهود از سرزمین فلسطین گسسته شده وبا توجه به مطالب پیش گفت، اسرائیل نمی تواند با تمسک به مسایل تاریخی و مذهبی از طریق قانونی و معتبر به حقوق تاریخی خود برسد.^۱

گفتار دوم : اعلامیه بالفور

از جمله اقداماتی که سبب مهاجرت یهودیان به فلسطین گردیده اعلامیه بالفور بوده که توسط دولت بریتانیا بر فلسطینیان تحمیل گردید. که به شرح ذیل به تفصیل بیان می نمایم.

نامهایی که آرتور جیمز بالفور وزیر خارجه وقت انگلیس به لرد روجیلد رئیس فدراسیون صهیونیست انگلستان نوشت و به اعلامیه بالفور شهرت گرفت.

این اعلامیه که در تاریخ تشکیل نخستین دولت یهودی جهان اهمیت ویژه ای دارد به موجب آن وزیر خارجه انگلستان موافقت خود را با تأسیس میهنی برای یهودیان فلسطین اعلام کرد. به دنبال ارسال این نامه به لرد روجیلد در تاریخ دوم نوامبر سال ۱۹۱۷ مهاجرت یهودیان به فلسطین تحت برنامه منظمی آغاز شد و در فاصله بین جنگ جهانی اول و دوم تعداد یهودیان ساکن در فلسطین از ۷۰/۰۰۰ نفر به ۴۵۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت و سرانجام در سال ۱۹۴۸ . م به تشکیل دولت اسرائیل انجامید و این آغاز کشاکشهای اعراب فلسطین و صهیونیست ها شد و از سوی دیگر هم باعث جنگ های متعددی بین اعراب و اسرائیل شده

^۱<http://www.qodstv.ir/maghalat/maghalat.php?id=356>

است و این اعلامیه از نظر اعراب دلیلی بر وجود یک توطئه امپریالیستی از سوی انگلستان علیه فلسطینیان و اعراب بوده است.^۱

قسمتی از متن اعلامیه بالفور: بسیار خوشوقتم که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا، اعلامیه‌ی زیر را مبنی بر موافقت با خواست صهیونیست‌ها که به وسیله کابینه تصویب شده است به اطلاعاتان برسانم. حکومت اعلی حضرت تأسیس کانون ملی یهودیان را در فلسطین با نظر مساعد تلقی میکند و برای رسیدن به این هدف، مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد، مشروط بر این که هیچ اقدامی که به حقوق مدنی و مذهبی اجتماعات غیر یهودی در فلسطین و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه نزند، انجام نگیرد. مایه سپاسگذاری من خواهد بود که مفهوم این اعلامیه را به اطلاع اتحادیه صهیونیست‌ها برسانید.^۲

صهیونیست‌ها که موفق به جلب رضایت سلطان عثمانی برای انتقال یهودیان به فلسطین نشده بودند، برای دستیابی انگلیس به اهداف جنگی‌اش در فلسطین، با ارتش این کشور به طور جدی همکاری کرده و به آن کمک کردند. لذا، پس از اینکه طبق خواسته و ایزمن، فلسطین در دایره نفوذ انگلیس قرار گرفت، هدف ایجاد یک دولت مستقل یهودی در فلسطین را اعلام کردند و این هدف با صدور اعلامیه بالفور از سوی انگلیس تأمین شد. مقدمات صدور اعلامیه بالفور در جلسات مشترکی که بین لرد آرتور بالفور نخست وزیر انگلیس در سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ و وزیر خارجه این کشور در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹؛ سرمارک سایکس جاسوس

^۱ آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی، نشر مروارید، تهران چاپ چهارم، سال ۱۳۷۶، صص ۳۱-۳۲.

^۲ آقابخشی، علی و مینو افشاری راد؛ فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۷۶، ص ۳۴.

انگلیس در امور خاورمیانه؛ دکتر حییم وایزمن استاد بیوشیمی دانشگاه منچستر، دبیرکل سازمان جهانی صهیونیسم و اولین رئیس جمهور اسرائیل از سال ۱۹۴۹؛ ناهوم سوکولف سرپرست هیأت نمایندگی سازمان جهانی صهیونیسم در لندن و لرد روتشیلد سرمایه دار معروف انگلیسی فراهم گردید.^۱ به همین منظور، لرد بالفور در آوریل ۱۹۱۷، طی سفری به آمریکا مسأله انتقال یهودیان به فلسطین را با مقامات رسمی این کشور مورد تبادل نظر قرار داد که در آنجا اعلام شد: « چنانچه دولت انگلیس مسأله مهاجرت یهودیان به فلسطین را به عنوان سیاست رسمی خود اعلام کند، افکار عمومی آمریکا نیز از چنین سیاستی حمایت خواهد کرد.^۲ به علاوه، مدارک رسمی موجود حاکی از این است که اعلامیه بالفور، قبل از اینکه به طور رسمی اعلام شود، به ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، عرضه شده و موافقت وی با این اعلامیه کسب شده بود.^۳

به هر حال، پس از مذاکرات مفصلی که بین حامیان و مخالفان انتقال یهودیان به فلسطین و تشکیل یک دولت یهود در آنجا، از ماه ژوئن تا اواخر اکتبر ۱۹۱۷، در کابینه انگلیس صورت گرفت، در ۳۱ اکتبر، لرد بالفور مأموریت یافت اعلامیه ذیل را که به « اعلامیه بالفور » معروف شد، از طرف دولت انگلیس صادر نماید:

« دولت اعلیحضرت تأسیس وطن ملی برای یهودیان در فلسطین را با نظر موافق تلقی می کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهند برد. مشروط بر اینکه

^۱ بذرهای توطئه، گزیده اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۴، ص ۵.

^۲ همان ماخذ، ص ۶.

^۳ صفا تاج، پیشین، ص ۸۷.

هیچ نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعت غیر یهودی در فلسطین و یا به حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه بزند، انجام نگیرد...»^۱

دو روز بعد، یعنی در نوامبر ۱۹۱۷، بالفور عین این اعلامیه را طی نامه ای که در آن نسبت به آرمان‌های یهودیان صهیونیست اعلام همدردی شده بود، برای روتشیلد ارسال داشت. در حالی که این اعلامیه از نظر حقوقی فاقد هر گونه اعتبار و ارزش قانونی بود.^۲

در پی صدور این اعلامیه، حرکت‌های همه جانبه ای از سوی مجموعه تمدنی غرب و جنبش جهانی صهیونیسم، جهت پیاده کردن یکی از زشت‌ترین و شرم‌آورترین نقشه امپریالیسم آغاز شد. فرانسه و ایتالیا در همان ماه‌های اول سال ۱۹۱۸ حمایت خود را از اعلامیه بالفور اعلام کردند و هنوز دو ماه از تاریخ انتشار اعلامیه نگذشته بود، یعنی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، ژنرال آلبنی، فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین، با همکاری نیروهای جنبش عربی به رهبری ملک فیصل - که به او، در عوض کمک به بریتانیا در جنگ علیه امپراتوری عثمانی، قول یک حکومت مستقل در فلسطین داده شده بود - فلسطین و بیت المقدس را اشغال کرده و با این ادعا که هدف انگلیس از جنگ در مشرق زمین آزاد کردن مردم تحت ستم ترک‌ها می باشد، این جمله تاریخی را بر زبان راند که: « امروز جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده ». ^۳

^۱. بذرهای توطئه، پیشین، صص ۱۵-۱۴.

^۲. احمدی، پیشین، صص ۱۶۴-۱۶۳.

^۳. فلسطین، سرزمین، تاریخ و مقاومت، انتشارات جنبش جهاد اسلامی فلسطین، دفتر تهران، سال ۲۰۰۱، ص ۱۵.

در یکی از اعلامیه‌هایی که در همین روزها صادر شده و در آرشیو اداره اسناد ملی انگلیس ضبط است، می‌خوانیم :

« ... اورشلیم سقوط کرد! لحظه‌رهایی قوم یهود فرا رسید؛ فلسطین باید بار دیگر به صورت وطن ملی یهودیان درآید... قوای متفقین قصد دارند اسرائیل را به اسرائیلیان واگذارند. امروز قلب هر یهودی آرمانخواه به خاطر این پیروزی بزرگ از خوشحالی می‌تپد ... فراموش نکنید که پیروزی متفقین معنای دیگری جز پیروزی قوم یهود در بازگشت به صهیون ندارد ... »^۱

صدور اعلامیه بالفور از سوی بزرگترین قدرت استعماری وقت، موجب جرأت و جسارت هر چه بیشتر صهیونیست‌ها برای عملی ساختن اهدافشان در فلسطین گردید و آنها از آن پس، به گونه‌ای روز افزون بر مطالبات خود افزوده و در جهت زیر پا گذاشتن هر چه بیشتر حقوق ساکنان اصلی و بومیان فلسطین گام برداشتند. تا حدی که حتی لرد کرزن سیاستمدار سرشناس انگلیس، در یکی از جلساتی که به منظور تعیین سیاست‌های انگلیس در کنفرانس صلح پاریس برگزار می‌شد، اعلام خطر کرده و می‌گوید :

« یکی از مشکلات مهم که فعلاً در فلسطین خودنمایی می‌کند، امتیازخواهی صهیونیست‌ها و کوشش فراوان آنها برای دستیابی به امتیازاتی به مراتب بیشتر از آن است که تاکنون در اختیارشان قرار گرفته ... صهیونیست‌ها خواسته‌های خویش را روز به روز اضافه ترمی‌کنند، و

^۱ بذره‌های توطئه، پیشین، ص ۱۸ .

به جایی رسیده اند که امروز دم از تشکیل « دولت یهود » می زنند. اعراب ساکن فلسطین به کلی فراموش شده اند و گویی اصلاً قابل اعتنا نیستند^۱

با این وجود، در کنفرانس صلح پاریس که در اول ژانویه ۱۹۱۹، در قصر ورسای پاریس برگزار شد، و ایزمن رئیس کمیسیون صهیونیسم حاضر در کنفرانس، خواستار این شد که فلسطین تحت قیمومت انگلیس قرار گرفته و « به همان اندازه که انگلستان، انگلیسی است، یهودی باشد. » در حالی که به گفته یک حقوقدان برجسته انگلیسی به نام راپورت امرسون اگر قرار بود اصل حق تعیین سرنوشت را به طور معمول، یعنی کسب اطلاع از نظرات مردم فلسطین به کار بست، به آسانی روشن می شد که اکثریت این مردم بدون کمترین تردیدی، اعلامیه بالفور و طرح قیمومت را رد می کردند.^۲

بنابراین، تردیدی باقی نمی ماند که ایجاد دولت جعلی در قلب سرزمین های اسلامی توطئه مشترک و هماهنگ بین قدرتهای بزرگ مجموعه تمدنی غرب، به ویژه انگلیس و آمریکا، و صهیونیسم بود تا در واقع هم صهیونیست ها به هدف نژادپرستانه ایجاد یک وطن از نظر عمومی و حقوقی امن برای مردم یهود در فلسطین برسند و هم صلیبی ها حضور قدرتمندانه خود را بر یکی از نقاط حساس و حیاتی جهان اسلام و منطقه استراتژیک خاورمیانه تثبیت کنند. این حقیقت وقتی روشن تر می شود که می بینیم صهیونیست ها در ابتدا با کمک دستگاه های تبلیغاتی انگلیس، اصولاً وجود هر گونه جمعیت به قول خودشان، قابل توجهی را در سرزمین فلسطین منکر شدند.

^۱. بذرهای توطئه، همان، ص ۴۹

^۲. هشیش، عبدالوهاب، تعیین سرنوشت فلسطین میان حق و زور، ترجمه عباس آگاهی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۴، ص ۴۳.

صهیونیست ها با توجیحات نژادپرستانه و غیرحقوقی، با زور و اسلحه و قوه قهریه انگلیسی ها و با هماهنگی همه جانبه مجموعه تمدنی غرب، بیش از یک میلیون نفر انسان بی گناه را در بیابان ها آواره و سرگردان کرده^۱ و با پشتیبانی قدرت های بزرگ استعماری از جمله آمریکا، و کسب مجوز از سازمان های ساخته دست آنها، حضور غیر قانونی و نامشروع خود را بر سرزمینی که حداقل از سال ۱۳۵ میلادی، هیچ سهمی در تاریخ سیاسی آن نداشتند، تحمیل نموده و به ادعای هر تزل، در آنجا « سدی در مقابل آسیا » ایجاد کرده و « پیش قراولان تمدن علیه توحش » شدند.^۲

اعلامیه بالفور یکی از عجیب ترین نامه ها و اعلامیه هایی است که در طول تاریخ تنظیم و منتشر شده است، زیرا طی آن یک دولت استعماری بدون داشتن هیچ گونه حقی، از واگذاری سرزمینی که مالک آن نبوده و متعلق به فلسطینی هاست، به مجموعه های یهودی منتقل شده به فلسطین که هرگز چنین حقی را نداشته اند حمایت می کند. متأسفانه دولت های فرانسه، آمریکا با این امر غیر قانونی موافقت کردند، و پس از جنگ جهانی اول، قیمومت فلسطین به انگلستان سپرده شد و کمیته ای صهیونیستی به سرپرستی حاییم و ایزمن به فلسطین اعزام شد که وظیفه اش فراهم کردن مفاد اعلامیه بالفور بود. صدور اعلامیه بالفور توسط وزیر امور خارجه انگلستان نه تنها یک اشتباه بزرگ و دخالت ناروا در امور داخلی دیگران است، بلکه از حیث حقوق بین الملل نیز مشروعیتی برای اسرائیل به همراه نمی آورد.^۳ زیرا این اعلامیه از

^۱. حسینی شیرازی، سید محمد، دنیا بازیچه یهود، ترجمه سید هادی مدرسی، نشر محبت، چاپ دوم، سال ۱۳۷۹. صص ۵۷-۵۴.

^۲. صفاتاج، پیشین، صص ۶۴-۶۵.

^۳. نقوش، محمود، از رویای هر تزل تا تروریسم شارونی، همشهری دیپلماتیک، ش ۸۹.

سوی کسی صادر شده که حق صدور آن را نداشته و به کسانی داده شده که مستحق آن نبوده اند - نه بریتانیا در زمان صدور اعلامیه حقی نسبت به فلسطین داشت و نه جنبش صهیونیستی حق اخلاقی یا قانونی از فلسطین داشته است.

سران بریتانیا از ابتدای اشغال ادعا می کردند هدفشان از اشغال، آزادی این سرزمین از حاکمیت عثمانی و تشکیل حکومت ملی، از میان ساکنان آن است. این اعلامیه با اصول میثاق جامعه ملل و به ویژه ماده بیست آن در تناقض است.

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰، شورای عالی نیروهای متفق در ساف ریمو تصمیم گرفت قیمومت فلسطین را به انگلستان اختصاص دهد و در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، حکم قیمومت مطابق آنچه سازمان صهیونی پیشنهاد کرده بود به وسیله شورای جامعه ملل تصویب شد.^۱

گفتار سوم: دلایل کان لم یکن بودن اعلامیه بالفور از نگاه حقوق بین الملل:

صهیونیست ها به اعلامیه بالفور به عنوان سندی بر حاکمیت خود بر فلسطین استناد می کنند. این اعلامیه به دلایل ذیل از نظر حقوق بین الملل باطل می باشد.

اولاً: دولت بریتانیا بعنوان تهیه کننده و صادر کننده این اعلامیه هیچگونه تسلط و حاکمیتی بر فلسطین نداشت. در تاریخی که اعلامیه بالفور ساخته و پرداخته شد فلسطین، بخشی از امپراتوری عثمانی بود. این کشور و مردمان آن هیچکدام جزء قلمرو قانونی حکومت بریتانیا نبودند، لذا بریتانیا نمی توانسته آنچه را که به آن تعلق ندارد هبه کند. در نتیجه اعلامیه

^۱. زعیترا، اکرم، سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، ترجمه علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مرکز انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، سال ۱۳۷۰، ص ۱۲۹.

بالفور که متضمن بخشش و واگذاری سرزمین ملتی به گروهی با اهداف مشخص توسط انگلستان است، از نظر حقوقی بی اعتبار است.

ثانیاً: اعلامیه بالفور بخاطر تجاوز به حقوق طبیعی و قانونی ملت فلسطین بی اعتبار است خواه اینکه خواست آن ایجاد یک حکومت یهودی بوده یا صرفاً "می خواسته برای یهودیان وطن ملی بسازد.

بی اعتباری اعلامیه بالفور بخاطر ارتباط آن با مسأله قیمومیت فلسطین مضاعف می شود. جامعه ملل و دولت بریتانیا از نظر حقوقی هیچگونه قدرتی نداشتند که بتوانند فلسطین را واگذار کنند و به یهودیان حقوق سیاسی یا کشوری اعطا کنند و حاکمیت مردم فلسطین، حقوق طبیعی استقلال و خودمختاری آنها را نقض نمایند لذا از آنجائیکه حکم قیمومیت بدون داشتن هرگونه مجوزی، حقوقی را برای یهودیان بیگانه در فلسطین به رسمیت شناخت کان لم یکن است.

گفتار چهارم: دلایل بی اعتباری اعلامیه بالفور با ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل

همچنین ناهمخوانی قیمومیت فلسطین از نظر لفظی و معنی با ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل که خود موجد آن است، بی اعتباری آن را بیشتر نمایان می کند، ناهمخوانی مزبور در موارد ذیل است :

۱- میثاق جامعه ملل قیمومیت را بهترین راه جهت تأمین توسعه و پیشرفت و رفاه مردم سرزمین های قیمومی دانسته است. درحالیکه قیمومیت فلسطین بخاطر رفاه و پیشرفت ملت فلسطین صورت نگرفت. حکم قیمومیت استقرار وطنی ملی برای قومی بیگانه را بر خلاف

حقوق و خواست مردم فلسطین تدارک دید و زمینه تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین و تسهیل مهاجرت یهودیان به آن کشور شد.

۲- قیومیت فلسطین با مفهوم خاص قیومیت در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل درباره کشورهای که از امپراتوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول جدا شدند نیز مغایرت دارد. هدف قیومیت برای این کشورها این بود که قیومیت به انجام مشاوره و همکاری موقت محدود شود. در حالیکه مردم فلسطین در آن زمان از نظر سطح فرهنگ و تمدن از بسیاری از کشورهای عضو جامعه ملل پایین تر و عقب مانده تر نبودند. از این بدتر اینکه به کشور قیم « قدرت کامل قانون گذاری و اداری » دادند که این خود انحرافی فاحش از هدف قیومیت مندرج در میثاق بود.

۳- اعطای قیومیت فلسطین به کشور بریتانیا خلاف میثاق جامعه ملل بود. زیرا مطابق مقررات ماده ۲۲ رضایت و خواست مردم سرزمین قیومی در انتخاب قیم امر قابل ملاحظه ای بود که در آن قضیه نادیده گرفته شد.

قیومت انگلستان بر فلسطین تا پس از جنگ جهانی دوم ادامه یافت، جنگ جهانی دوم جهانی و اقدامات نازی ها علیه یهودیان، مهاجرت آن ها را به فلسطین تشدید کرده و تعداد آنها را در این سرزمین افزایش داد.

دولت بریتانیا به عنوان قیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ تصمیم گرفت مسأله فلسطین را به سازمان ملل ارجاع دهد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کمیته تخصصی را برای تحقیق درباره این طرح مامور کرد، این کمیته دو طرح اکثریت و اقلیت را به سازمان ملل تسلیم کرد. در هر دو طرح پایان دادن به قیومت پذیرفته شده بود، اما در طرح اکثریت، تشکیل دو کشور

عربی و یهودی با وحدت اقتصادی و یک منطقه حائل برای شهر بیت المقدس با رژیم یهودی بین المللی پیش بینی شده بود.^۱

مجمع عمومی در نهم نوامبر ۱۹۴۷، با تقسیم فلسطین و خروج نیروهای دولت قیم تا اول آگوست ۱۹۴۷ موافقت کرد. با پایان یافتن قیمومت انگلستان در فلسطین، رژیم صهیونیستی در ۲۴ اردیبهشت ۱۹۴۷ اعلام موجودیت کرد و بلافاصله کشورهای آمریکا، اتحادیه جماهیر شوروی سابق آن را به رسمیت شناختند. یک روز پس از تاسیس رژیم صهیونیستی، ارتش های کشورهای عربی به آن یورش بردند، ولی رژیم صهیونیستی با وجود داشتن ارتشی نوپا در جنگ پیروز شد و صدها نفر از فلسطینی ها آواره شدند. سرانجام در ۲۸ آگوست ۱۹۴۸، شورای امنیت قطعنامه ای به تصویب رساند و طرفین با پذیرش آن آتش بس کردند. این وضع ادامه داشت تا اینکه در ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل جنگی تمام عیار را علیه اعراب و به ویژه مصر، سوریه و اردن آغاز کرد و طی حملات غافلگیرانه، نیروی هوایی کشورهای فوق و به ویژه مصر را بمباران کرده و تا میزان زیادی فلج کرده رژیم صهیونیستی طی حملات زمینی اراضی غزه، کرانه باختری بیت المقدس شرقی، جولان و شبه جزیره سینا را اشغال کرد. مساحت سرزمین های فوق چهار برابر سرزمین های اشغالی سال ۱۹۴۸ بود.

^۱.هنری ، کتان، پیشین، ص ۵۵.

^۲.چهارده می ۱۹۴۸ مساحت کرانه باختری ۵۷۸۷ کیلومترمربع، شبه جزیره سینا ۱۱۹۸ کیلومترمربع، نوار غزه ۳۶۲ کیلومتر مربع و بلندی جیچان ۱۱۵۰ کیلومترمربع.

مبحث چهارم: طرح‌های تقسیم

انگلستان در سال ۱۹۲۲ از سوی جامعه ملل به عنوان قیام فلسطین منصوب شد، در سال ۱۹۳۶ کمیته پیل^۱ را تشکیل می‌دهد و در ادامه با انتقال اختلاف به سازمان ملل و عقب نشینی از فلسطین زمینه برپایی اسرائیل فراهم می‌شود. تشکیل کمیته پیل و ارجاع اختلاف سازمان ملل و عقب‌نشینی از این کشور از جمله مواردی است که در اشغال فلسطین تعیین کننده بوده‌اند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نشست مخصوص خود در ۲۸ آوریل ۱۹۴۷ کمیته ویژه ای تشکیل داد.^۲

کمیته فوق در ۳۱ آگوست ۱۹۴۷ در مورد پایان قیمومت، استقلال فلسطین و نقش سازمان ملل به توافق رسید و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۷ دو طرح به مجمع عمومی ارائه نمود.

مجمع عمومی در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ قطعنامه تقسیم فلسطین و ایجاد دولت صهیونیستی را تصویب کرد. مصوبه فوق می‌بایست تا اول اکتبر ۱۹۴۸ به اجرا در می‌آمد، اما صهیونیست‌ها با حمله به اعراب فلسطین، بسیاری از مواضع آنان را به قلمرو خود افزودند و محدوده ۵۷ درصدی تصویب شده خود را به ۸۰ درصد سرزمین فلسطین گسترش دادند^۳، که در ادامه آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

^۱ پس از انقلاب ۱۹۳۶ فلسطین، انگلستان کمیته پیل را تشکیل داد، این کمیته توصیه کرد که فلسطین به دو دولت یهودی و عربی تقسیم شود و قدس و حیفا تحت قیمومت انگلستان باقی بماند.

^۲ سعیدی نژاد، حمیدرضا، علل ناکارآمدی سازمان ملل در بحران اعراب - اسرائیل، رساله کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، مهر ۱۳۷۸، ص ۵۷.

^۳ کرمی کامکار، محمد، بررسی شکل‌گیری حکومت و نیروهای مسلح اسرائیل، ماهنامه زمانه، ش ۲۰، اردیبهشت سال ۱۳۸۳.

گفتار اول : کمیسیون کینگ - کرین : (طرح آمریکا)

از جمله نظرات ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، توجه کردن به نظر اهالی سرزمین هایی بود که از امپراتوری عثمانی جدا شده بودند و به جای آن ها تصمیم گیری می شد. به همین منظور، ویلسون پیشنهاد ایجاد یک کمیسیون حقیقتیاب را داد تا به جمع آوری نظر اهالی بومی پردازد، که بریتانیا و فرانسه به دلایلی عضویرای این کمیسیون پیشنهاد ندادند و کمیسیون فوق به نام دو نماینده آمریکا چارلز کرین و هنری کینگ معروف شده است.

اعضای این کمیسیون پس از رسیدن به دمشق و دیدار با نمایندگان اعراب ملی گرا از سوریه، لبنان و فلسطین، قطعنامه ای صادر می کنند، که در آن خواهان استقلال کامل سوریه (شامل فلسطین و لبنان) می شوند و هرگونه کنترل خارجی را رد می کنند. این قطعنامه اولین مخالف رسمی اعراب، با اهداف صهیونیسم در فلسطین و تقسیم این کشور را نشان می دهد. توجه به مفاد این قطعنامه از آن جهت مهم است که در مصوبه قیمومت که از سوی مجمع عمومی جامعه ملل به تصویب رسیده بود، به صراحت، هر گونه تصمیم درباره آینده این سرزمین ها را منوط به در نظر گرفتن خواسته اهالی آن کرده بود.^۱

گفتار دوم : طرح کمیته پیل : (طرح انگلیس)

این کمیته به دلیل درگیری های شدیدی که در اورشلیم بین اعراب و یهودیان صورت گرفت تشکیل شد، که در گزارش این کمیته ادعای اعراب درباره تصاحب زمین های حاصلخیز به دست یهودیان روشد ولی خرید زمین از سوی یهودیان را ممنوع اعلام کرد و تعداد مهاجرین یهودی به فلسطین را به ۱۲۰۰۰ نفر در سال کاهش داد. اما مهمترین تصمیم این کمیته که

^۱ <http://www.aftab-magazine.com/atricles/11/3/2006.html>

برای اولین بار صورت می گرفت، طرح تقسیم فلسطین به دو قسمت یهودی و عربی بود. بر طبق این طرح، یهودیان در قسمت جلیله و اعراب در ساحل غربی رود اردن و انگلیسی ها در قسمت بیت المقدس و بتلائم و پایگاه نظامی تیبریاد و خلیج عقبه مستقر می شدند. کمیته عالی عرب و یهودیان هر دو این طرح را رد و مخالفت خود را اعلام کردند^۱.

گفتار سوم: قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل

به دنبال درگیری هایی که بین گروه های صهیونیستی و فلسطینی ها پدید آمد، دولت انگلیس، طی نامه ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، خواستار رسیدگی به این موضوع شده و دولت انگلیس با ارائه گزارشی از فلسطین از دبیرکل درخواست کرد رسیدگی به موضوع فلسطین را در دستور کار مجمع عمومی قرار دهد، همچنین از دبیر کل خواسته بود که کمیته ویژه ای برای بررسی وضعیت انتخاب و در جلسه عادی سالیانه این گزارش بررسی شود. کمیته فوق طرحی ارائه کرد و مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره ۱۸۱ این طرح را که به قطعنامه تقسیم مشهور شد، به تصویب رساند و طی آن سرزمین تاریخی فلسطین را به دو کشور عربی و یهود و هم چنین اداره بین المللی بیت المقدس تقسیم کرد.

گزارش کمیته که در تاریخ ۳۱ اگوست ۱۹۴۷ به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تسلیم گردید، شامل دو رشته پیشنهاد بود.

پیشنهاد اکثریت، که خواهان تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل یهود و عرب بود. به موجب این پیشنهاد شهر بیت المقدس بایستی تحت نظارت بین المللی قرار گیرد و اداره امور

^۱<http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsource/History/peell.html>

آن به عهده سازمان ملل متحد گذاشته شود و این سه بخش از لحاظ اقتصادی متحد باشند. به عبارت دیگر در این طرح پیشنهاد شده بود که به قیمومت انگلستان پایان داده شود و دو دولت عربی و یهودی با وحدت اقتصادی و یک منطقه حائل بین‌المللی برای شهر بیت المقدس در نظر گرفته شود، که این منطقه بین المللی به وسیله رژیم بین‌المللی از طرف سازمان ملل متحد اداره شود.

طرح اقلیت که ایران نیز از جمله طراحان آن بود، پیشنهاد شده بود، شامل تشکیل یک دولت فدرال از دو سرزمین عرب و یهود و تعیین بیت المقدس به عنوان پایتخت این فدراسیون بود، هم چنین در این طرح پیشنهاد شده بود که به قیمومت دولت انگلستان خاتمه داده شود. کمیته موقت مسأله فلسطین، پس از مباحث زیاد، طرح اکثریت را به مجمع عمومی توصیه کرد.

سرانجام مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، طی قطعنامه شماره ۱۸۱ با ۳۳ رای موافق، ۳ رای مخالف^۱ و ۱۰ رای ممتنع^۲ پیشنهاد تقسیم فلسطین به دو کشور عرب و یهود را به تصویب رساند. بر طبق این تقسیم، کشور یهودی ۵۶/۴۷ درصد از خاک فلسطین با ۴۹۸ هزار نفر یهودی و ۴۹۷ هزار نفر عرب و کشور عربی با ۴۲/۸۸ درصد از خاک

^۱. کشورهای مخالف عبارتند از: ۱- ایران، ۲- افغانستان، ۳- پاکستان، ۴- سوریه، ۵- ترکیه، ۶- عربستان سعودی، ۷- کوبا، ۸- لبنان، ۹- مصر، ۱۰- هندوستان، ۱۱- یمن، ۱۲- یونان و ۱۳- عراق این کشورها طرح فوق را ناقض منشور ملل متحد و حق خود مختاری مردم فلسطین اعلام کردند.

^۲. کشورهای آرژانتین، السالوادور، اتیوپی، انگلستان، چین، شیلی، کلمبیا، مکزیک، هندوراس، و یوگسلاوی رای ممتنع دادند.

فلسطین و با جمعیتی برای ۷۲۰ هزار نفر که شامل ده هزار نفر یهودی می‌شد، تشکیل شد. همه اعضای دائم شورای امنیت به جز انگلستان به قطعنامه فوق رای مثبت دادند.^۱

بر طبق این قطعنامه شهر بیت المقدس بین المللی اعلام شد و برای ده سال تحت اداره شورای قیمومت قرار گرفت. هم چنین بیت المقدس از نظر اقتصادی و آزادی عبور و مرور و زیارت اماکن مقدس برای اعراب مسلمان و مسیحی و یهودیان آزاد اعلام شد. اتحادیه جماهیر شوروی یکی از طرفداران طرح تقسیم بود. آندره گرومیکو نماینده وقت شوروی در سازمان ملل از این طرح حمایت کرد و گفت «در صورتی که امکان ایجاد یک کشور واحد در فلسطین وجود نداشته باشد، شوروی با درک کامل حقوق ملت یهود، تقسیم این کشور را تأیید می‌کند».^۲

گفتار چهارم: محتوی قطعنامه

بر اساس قطعنامه ۱۸۱، ۴۳ درصد از سرزمین فلسطین به دولت فلسطین و ۵۶ درصد به دولت یهودی و یک درصد هم به قدس اختصاص یافت. به عبارت دیگر از ۲۷ هزار کیلومتر مربع، دوازده هزار کیلومتر مربع به دولت فلسطین اختصاص می‌یافت در حالی که بر طبق توافقات صلح از ۵۵۰۰ کیلومتر مربع کرانه باختری، فلسطینی‌ها بر ۲۲۰۰ کیلومتر مربع در نوار غزه و مجموعاً ۲۵۰۰ کیلومتر مربع کنترل جزئی دارند. طرح تقسیم که به عنوان سندی چهاربخشی به متن قطعنامه ضمیمه شده بود، برای انقضای قیمومت و تسریع عقب نشینی ارتش انگلستان و تعیین مرزهای میان دو دولت و بیت المقدس تدارک دیده شد.

^۱ برکت، سید مصطفی، طرح‌های مهم صلح خاورمیانه، گزارش اداره اول خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، ش ۳۰۸/۲۰۶۰.

مورخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۴، ص ۲.

^۲ فتحی، حسن، مقاله آغاز عصر جدید در خاورمیانه، روزنامه ابرار، مورخ ۱۳۷۲/۶/۲۴.

مبحث پنجم: مواضع کشورها، پیامدها و ایرادات بر قطعنامه تقسیم :

با صدور قطعنامه تقسیم کشورها مواضع متفا وتی را اتخاذ کردند که ما به مواضع اعراب وایران اشاره می کنیم و سپس پیامدها و ایرادات بر قطعنامه را مورد برر سی قرار خو اهیم داد.

گفتار اول: مواضع ایران

نماینده ایران در سازمان ملل به عنوان یکی از ارائه کنندگان طرح فدرال، در زمان تصویب قطعنامه ۱۸۱ براساس تقسیم فلسطین، به این قطعنامه رای منفی می دهد و مخالفت دولت ایران را با قطعنامه تقسیم اعلام می کند. در سال ۱۹۴۹ با عضویت اسرائیل در سازمان ملل مخالفت می کند و بار دیگر نیز در رای گیری قطعنامه ای که در می ۱۹۴۹ به مجمع عمومی برده می شود، با عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد مخالفت می کند. دلایل چندی را در این زمینه برشمرده اند که یکی حمایت از احساسات آن زمان مردم کشورهای اسلامی بوده و از طرف دیگر ایران معتقد بود که به تدریج رقیبی منطقه ای برای ایران ایجاد خواهدشد، بنابراین با شکل گیری دولت اسرائیل خیلی موافق نبوده است. اما پس از شناسایی دولت اسرائیل توسط اکثریت کشورهای سازمان ملل، از جمله هند و یوگسلاوی که هم پیمان ایران در طرح فلسطین فدرال بوده اند. ایران هم به صورت دو فاکتو اسرائیل را به رسمیت می شناسد و حمایت از شهروندان ایرانی حاضر در اسرائیل را دلیل رسمی این شناسایی اعلام می کند در

زمان آقای مصدق این شناسایی پس گرفته می‌شود، اما پس از کودتای ۲۸ مرداد این شناسایی مجدداً برقرار می‌شود.^۱

گفتار دوم: مواضع کشورهای عربی

اعراب فلسطینی و دولت‌های عرب با این توجیه که قطعنامه ناقض موازین مندرج در منشور سازمان ملل ناظر بر اعطای حق تصمیم‌گیری مردم درباره سرنوشت خود است، با طرح مخالفت کردند، آنها اعلام کردند که مجمع عمومی این طرح را در شرایط نامناسبی تصویب کرده و اعراب فلسطینی با هر طرحی که متضمن تجزیه، جدایی یا تقسیم کشورشان باشد و یا اینکه حقوق و منزلت خاص و تبعیض آمیزی به یک اقلیت اعطا کند، مخالفت خواهند کرد. قطعنامه مجمع عمومی، پایان قیمومت انگلستان بر فلسطین و خروج نیروهای مسلح انگلستان را از فلسطین در اسرع وقت و حداکثر تا تاریخ اول آگوست ۱۹۴۸ پیش بینی کرده بود و از شورای امنیت خواسته بود که اساسنامه مشروحتی برای شهر بیت المقدس تهیه و تصویب کند. مردم فلسطین و کشورهای عربی، هیچ یک، قطعنامه تقسیم را نپذیرفتند، آنها این قطعنامه را بی اعتبار و بی اساس معرفی کردند.

لازم به ذکر است که، گزارش رسمی مجمع عمومی نیز از اعمال زوری که بر نمایندگان و دولت‌های مختلف به خاطر تحصیل رای مطلوب به نفع طرح تقسیم وارد آمد، سخن می‌گوید. نماینده مصر اعلام کرد که با وجود فشارهایی که به نفع طرح تقسیم اعمال شد، اکثریت آراء نمی‌تواند اصول منشور را نقض کند و سخنگوی دولت پاکستان اعلام کرد که طرح تقسیم فاقد

^۱.www.ir diplomacy.ir /fa/news/58/boody view/92/30/

اعتبار حقوقی است و نمایندگانی که از طریق اعمال زور مجبور شدند در رای خود تجدید نظر کرده و به حمایت از طرح تقسیم برخیزند، از یک طرف به خاطر قضاوتشان به عذاب وجدان گرفتار شده اند و از طرف دیگر خود و دولتشان تحت فشار قرار گرفته‌اند.^۱

گفتار سوم : پیامد قطعنامه ۱۸۱

پیامد قطعنامه ۱۸۱ در واقع جنگ بود، و به گسترش خشونت در فلسطین انجامید. قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد بایستی تا اول اکتبر ۱۹۴۸ به اجرا در می‌آمد. اما صهیونیست ها با حمله به اعراب فلسطینی، بسیاری از مواضع آنان مانند طبریه، یافا، حیفا و صفه را به قلمرو خود افزودند و محدوده ۵۷ درصدی تصویب شده خود را به هشتاد درصد سرزمین فلسطین گسترش دادند.^۲ همین امر سبب بروز جنگ بین اسرائیل و اعراب گردید، به نحوی که سرانجام در پانزدهم می ۱۹۴۸، ارتش های عرب وارد جنگ شدند و ملک عبدالله از پذیرش طرح آتش بس آمریکا و انگلیس خودداری کرد. با وخیم تر شدن اوضاع، شورای امنیت خواستار برقراری نشست ویژه مجمع عمومی شد، و در روز هفده آوریل، شورای امنیت خواستار توقف تمام فعالیت ها و اقدامات مسلحانه و غیر مسلحانه در فلسطین شد و در ۲۳ آوریل کمیسیون، آتش بس را برای نظارت و کمک به ایجاد آتش بس تشکیل داد. مجمع عمومی نیز کمیسیون را منحل کرد و تصمیم گرفت برای پیشبرد صلح در همکاری با کمیسیون آتش بس یک میانجی منصوب کند. که رئیس صلیب سرخ سوئد را به عنوان میانجی سازمان ملل منصوب کرد.

^۱. هنری، کتان ، پیشین، ص ۷۱.

^۲. کرمی کامکار، محمد، پیشین، ش ۲۰.

در روز چهارده می ۱۹۴۸، انگلستان قیمومت خود بر فلسطین را وانهاد و نیروهای خود را خارج کرد. در همان روز آژانس یهود تأسیس دولت یهود را در سرزمین های اعطاء شده بوسیله طرح تقسیم، اعلام کرد. بلافاصله آتش خصومت های شدید بین گروه های یهودی و عرب شعله ور شد و نزاعها شروع شد که نهایتاً شورای امنیت طبق قطعنامه ای اعلام کرد که شرایط فلسطین تهدیدی علیه صلح و خواستار آتش بس شد و اعلام کرد که رعایت نکردن آن به عنوان نقض صلح به شمار می آید که مستلزم اعمال فوری قوانین الزامی براساس فصل هفت منشور سازمان ملل متحد خواهد بود. که طبق این قطعنامه آتش بس به وقوع پیوست. تا آن زمان اسرائیل بخش بزرگی از سرزمین های اعطا شده به دولت عربی (طبق طرح تقسیم) از جمله بخش غربی بیت المقدس را تصرف کرده بود.

قطعنامه ۱۸۱ در واقع بیشتر یک راه حل سیاسی بود تا یک حکم حقوقی، هرچند صهیونیست ها بعداً نشان دادند که هیچ گاه به مقدار اراضی تخصیص داده شده در طرح تقسیم فلسطین قانع نیستند و شروع به توسعه طلبی های بیشتری کردند. قطعنامه تقسیم فلسطین علاوه بر اینکه موادی از منشور ملل متحد را نقض می کرد، آشکارا حق تعیین سرنوشت ملت ها را نیز نادیده می گرفت.

گفتار چهارم: تلاش برای ارجاع موضوع به دیوان بین المللی دادگستری

در سال ۱۹۴۷، کشورهای عرب از مجمع عمومی درخواست کردند، نتایج حقوقی مسأله فلسطین را به دیوان بین المللی دادگستری جهت بررسی بیشتر ارجاع دهد، ولی قدرت های

بزرگ که از رای مجمع به نفع تقسیم پشتیبانی می کردند و نمی خواستند که کوشش هایشان با حکم حقوقی مخالف خنثی شود، با این طرح مخالفت کردند و آن را بی ثمر گذاشتند.

در پیش نویس قطعنامه جلسه فرعی ۲ کمیته ویژه برای تقسیم فلسطین چنین قید شده بود مجمع عمومی با رسیدگی به مسأله فلسطین و نتایج حقوقی به دست آمده از جمله حق ذاتی مردم بومی فلسطین نسبت به کشورشان و تصمیم راجع به حکومت آینده آن، وثیقه ها و اطمینان هایی که در جنگ جهانی اول به کشورهای عرب از جمله فلسطین راجع به اعطای استقلال به آنها داده شده، بررسی اعتبار و دامنه اعلامیه بالفور و حکم قیمومت، اثر انحلال جامعه ملل بر قیمومت و اعلامیه کشور قیم مبنی بر قصد خروج از فلسطین و با بررسی تردید بعضی از کشورهای عضو، راجع به حقوقی بودن اقداماتی که بوسیله سازمان ملل یا هر عضوی از اعضای سازمان ملل تصمیم می گیرد که از دیوان بین المللی دادگستری بر طبق ماده ۹۶ منشور و فصل چهارم تقاضا کند در مسائل زیر، نظر نهایی خود را اعلام کند.

۱ - آیا مردم بومی فلسطین حق ذاتی و لاینفک خود را نسبت به سرزمین فلسطین از دست داده اند یا نه و تعیین وضع قانونی و حکومت آینده آن به عهده چه طرفی است؟

۲ - آیا اعلامیه بالفور که بدون آگاهی و رضایت مردم بومی فلسطین صادر شد برای مردم فلسطین مقید و الزام آور است؟ آیا با وثیقه ها و اطمینان هایی که قبل و بعد از این اعلامیه به عرب ها داده شده مخالفتی ندارد؟

۳ - آیا مقررات قیمومت برای فلسطین مبنی بر تأسیس وطن ملی یهودی در این کشور مطابق مقررات مندرج در میثاق جامعه ملل است؟ (به خصوص ماده ی ۲۲) و با شرایط قیمومیت

مبنی بر توسعه‌ی حکومت خود مختار و حمایت از حقوق و موقعیت مردم فلسطین سازگار است؟

و سوالات دیگر سرانجام ارجاع مسأله فلسطین به دیوان بین المللی دادگستری به وسیله کمیته ویژه در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۴۷ با ۲۵ رای نسبت به ۱۸ رای و آخرین بند قطعنامه، مبنی بر صلاحیت سازمان نسبت به توصیه تقسیم با اختلاف رای ۱۲ بر بیست رای رد شد.

گفتار پنجم: ایرادات وارده بر قطعنامه تقسیم

بر قطعنامه تقسیم ایراداتی وارد است از جمله عدم صلاحیت سازمان ملل، چرا که اولین دلیل اعتبار نداشتن قطعنامه، صلاحیت نداشتن مجمع عمومی سازمان ملل مبنی بر توصیه تقسیم فلسطین است. سازمان ملل نمی توانست آنچه را که ندارد، ببخشد و واگذار کند.

جامعه ملل قبل از انحلال بر طبق ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل، قدرتی برای نظارت در اداره سرزمین‌های قیمومی داشت، ولی این قدرت با انحلال آن پایان یافت، که این مطلب در قطعنامه مصوب در آخرین جلسه جامعه ملل در ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ بیان شد. این قطعنامه اعلام داشت که :

((با انحلال جامعه ملل، مسئولیت‌های نسبت به سرزمین های قیمومی نیز به پایان می‌رسد)). منشور سازمان ملل نیز هیچ گونه حق نظارت و سرپرستی به سرزمین های قیمومی برای سازمان پیش‌بینی نکرد. به علاوه، مسئله تقسیم فلسطین متضمن واگذاری سرزمین و از بین بردن تمامیت ارضی آن است. سازمان ملل نمی‌تواند فلسطین را تقسیم کند یا واگذار و اکثریت مردم آن را از کشورشان محروم کند و آن را به گروه اقلیتی واگذار کند.

لذا مجمع عمومی در چهارچوب منشور ملل متحد دارای چنین اختیاراتی نبوده و قطعنامه تقسیم خارج از قلمرو صلاحیت مجمع بوده و در نتیجه نمی‌تواند از حیث حقوقی برای آن اعتباری قائل شد.

کوئیلی لایتا می‌گوید : ((قانونی بودن توصیه مجمع عمومی برای تقسیم فلسطین مورد تردید است. در حقیقت به اعتراض عرب‌های اصیل به سختی می‌توان تردید کرد.)) این نظریه نیز از سوی آی. برون‌لی نیز تایید می‌شود. وی چنین می‌گوید : ((جای تردید است که سازمان ملل، در این مسائل، صلاحیت اعطای حق حاکمیت را داشته باشد، زیرا سازمان ملل در حاکمیت کشورها دخالتی ندارد و بنابراین قطعنامه ۱۹۴۷ مبنی بر تقسیم فلسطین احتمالاً در قلمرو صلاحیت سازمان ملل نبود و اگر هم بود، قبول آن برای کشورهای عضو الزام آور نبود))^۱ دومین دلیل، نادیده گرفتن حقوق مردم فلسطین است که تجاوزی آشکار به حاکمیت مردم فلسطین بوده و حق تعیین سرنوشت را از ملت فلسطین گرفت. بند ۷ ماده ۲ منشور، سازمان ملل متحد را از دخالت در مسائلی که مربوط به خود کشور است منع می‌کند و تصمیم‌گیری درباره حکومت آینده‌ی این کشور، خاص ملت فلسطین بود و ارتباطی به سازمان ملل متحد نداشت.^۲

سومین دلیل ، تخلف مجمع عمومی از میثاق جامعه ملل و منشور ملل متحد بود. چرا که در این قطعنامه، اصول مندرج در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل و منشور سازمان ملل نقض شده است. به استناد ماده ۲۲ میثاق، مردم فلسطین به محض انقضای دوره قیمومت باید به صورت

^۱.هنری، کتان ، پیشین ، ص ۶۱ .

^۲.همان ، ص ۶۴ .

ملتی مستقل درآید، و پیشنهاد کمیته مخصوص مبنی بر تقسیم فلسطین، مخالف شرایط ویژه قیمومت و ناقض صریح اصول و هدفهای میثاق جامعه ملل است.

این پیشنهاد با منشور سازمان ملل نیز مخالف است. سازمان ملل نیز، مطابق ماده ۱ منشور موظف است که « برطبق اصول عدالت و حقوق بین الملل » اقدام و به « اصول حقوق مساوی و خود مختاری مردم » توجه کند. بنابراین تحمیل تقسیم فلسطین بر خلاف خواست صریح اکثریت مردم بوده و به هیچ وجه نمی تواند با اصول منشور مطابق باشد.

بر طبق اصول خود مختاری مردم که به وسیله منشور سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است، مردم فلسطین سزاوارند که بر هویت ملی خود تاکید کرده و تمامیت ارضی مملکت خویش را حفظ کنند. تجزیه بخشی از این سرزمین به منظور ایجاد یک حکومت یهودی و تحمیل حاکمیت این کشور یهودی بر بخشی از ساکنان فلسطین و سرزمین فلسطین نقض آشکار این اصل است.^۱ دلیل چهارم آنکه در قطعنامه اصول عدالت نیز رعایت نگردیده است چرا که ساکنان اصلی آن فلسطینیان بوده اند و سرزمین به مردم فلسطین تعلق داشته است. این طرح به یهودیانی که کمتر از یک سوم جمعیت و مالک سرزمینی کمتر از شش درصد کل فلسطین بوده اند زمینی به مساحت ۱۴/۵۰۰ کیلومتر معادل ۵۷ درصد از کل کشور فلسطین را بخشید، بنابراین بی عدالتی در این سرزمین نیز محرز است.^۲

^۱ همان ، ص ۶۵.

^۲ شیخ نوری، محمد امیر، صهیونیسم و نقد تاریخ نگاری معاصر غرب، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ، سال ۱۳۸۸ ، صص ۲۶۳-۲۵۵.

گفتار ششم : اعلامیه تأسیس و عضویت در سازمان ملل

با پایان یافتن قیمومیت انگلستان بر فلسطین در پانزدهم می ۱۹۴۸، تمامی ارگان های فلسطین در اثر یورش های پی در پی نیروهای ارتش یهودی که در سال ۱۹۳۹ طبق برنامه « بیلت مور » ایجاد شده بود، نابود گردید.

یهودیان ساکن در فلسطین، بر سرزمین هایی که سازمان ملل به آنها اختصاص داده بود، مسلط شد. شورای حکومتی مرکب از ۳۸ عضو و یک کابینه، سیزده نفر ایجاد کردند. حکومت موقت در ۱۴ می ۱۹۴۸، استقلال و تأسیس اسرائیل را اعلام کرد. بن گوریون در نطق خود بر ارتباط تاریخی قوم یهود با فلسطین در دوران باستانی اشاره کرد و تأسیس اسرائیل براساس قطعنامه تقسیم ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ در مجمع عمومی سازمان ملل را تحقق وعده الهی برای بازگشت یهودیان به ارض موعود توصیف کرد. با علنی شدن ایجاد دولت اسرائیل اعراب به یکباره علیه یهودیان شوریدند و نیروهای نظامی و چریکی با هدف درهم کوبیدن اسرائیل از سراسر جهان عرب به سوی فلسطین سرازیر شدند. اما سرانجام با حمایت های ایالات متحده اسرائیل پیروز میدان شد. بدین ترتیب دولت اسرائیل در عمل تأسیس شد و توانست در جنگی زود هنگام اعراب را شکست داده و موقعیت خود را مستحکم کند.^۱

صهیونیست ها در ۱۴ می ۱۹۴۸، اعلامیه تأسیس رژیم صهیونیستی را صادر کردند که فاقد صلاحیت قانونی و بین المللی برای صدور چنین اعلامیه ای بودند. رژیم صهیونیستی برای مشروعیت خود به شناسایی از سوی کشورهای مختلف و عضویت در سازمان ملل متحد و صرف نظر کردن فلسطینی ها از حقوق خود و مرور زمان استفاده می کند. هم چنان که بسیاری

^۱. کرمی کامکار، محمد، پیشین، ش ۲۰.

از حقوقدانان اعلام کرده اند، شناسایی یک دولت از سوی کشورهای جهان نمی تواند به تنهایی مشروعیتی برای این دولت فراهم کند.

به عنوان مثال، می توان به الحاق حبشه به ایتالیا و شناسایی آن از سوی کشورهای مختلف اشاره کرد که نتوانست مشروعیتی برای ایتالیا فراهم کند. عضویت مشروط رژیم صهیونیستی در سازمان ملل متحد نیز نمی تواند مشروعیتی برای رژیم ایجاد کند.

استناد صهیونیست ها به اصل مرور زمان نیز در حقوق بین الملل فاقد وجاهت قانونی و حقوقی است. به جز در مواردی که صاحبان حق به طور صریح و آزادانه از دریافت حقتشان صرف نظر کنند، نمی توان به این اصل استناد کرد. هم زمان با انتشار قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل و با وجود تاکید این قطعنامه مبنی بر تشکیل دو کشور اسرائیلی و فلسطینی این صهیونیست ها بودند که با حمایت انگلیس و آمریکا، کشور مورد نظر خود را تشکیل دادند.

شش ماه پس از صدور قطعنامه ۱۸۱ « اعلامیه تأسیس دولت اسرائیل » در چهارده می ۱۹۴۸، روزی که قیمومیت انگلیس بر فلسطین خاتمه یافت، با امضای ۳۷ عضو « شورای موقت دولتی » از جمله دیوید بن گوریون صادر شد. دولت آمریکا پس از صدور اعلامیه مذکور، اسرائیل را به طور « دو فاکتو »، اتحادیه جماهیر شوروی به طور « دوژوره » به رسمیت شناختند. که پس از تشکیل حکومت دائمی، آمریکا در ۳۱ ژانویه ۱۹۴۹ اسرائیل را به طور « دوژوره » به رسمیت شناخت. پس از اعلام استقلال، اسرائیل برای نخستین بار درخواست عضویت خود در سازمان ملل را در همان سال تقدیم شورای امنیت کرد. لیکن در آن تاریخ

حتی حدنصاب لازم در شورای امنیت جهت توصیه عضویت اسرائیل به مجمع عمومی کسب نشد. در فوریه ۱۹۴۹، اسرائیل درخواست عضویت خود را مجدداً مطرح کرد، که شورای امنیت در چهارم مارس ۱۹۴۹، عضویت اسرائیل را به مجمع عمومی توصیه کرد، مجمع در یازده می ۱۹۴۹، اسرائیل را به عنوان پنجاه و نهمین عضو سازمان ملل با حد نصاب بسیار ضعیفی به عضویت پذیرفت.

گفتار هفتم: عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد

در پانزدهم می ۱۹۴۸، هم زمان با اعلامیه تأسیس رژیم صهیونیستی وزیر امور خارجه وقت اسرائیل، درخواست عضویت اسرائیل را در سازمان ملل مطرح کرد. وی با اشاره به قطعنامه ۱۸۱ مجمع عمومی و حق طبیعی مردم یهود برای تشکیل دولت، خواستار عضویت در سازمان ملل شده بود و در ۲۹ نوامبر همان سال، اسرائیل مجدداً بر درخواست خود تاکید کرد و در هفده دسامبر ۱۹۴۸ درخواست رژیم صهیونیستی در دستور کار شورای امنیت قرار گرفت که درخواست اسرائیل از سوی شورای امنیت رد شد.

در ماه مارس ۱۹۴۹، اسرائیل مجدداً درخواست عضویت خود را ارائه کرد و با مخالفت برخی نمایندگان در شورای امنیت مواجه شد. سرانجام مجمع عمومی سازمان عضویت اسرائیل را طی قطعنامه ۲۷۳ به صورت مشروط به تصویب رساند. این قطعنامه با اشاره به اظهارات نماینده اسرائیل در کمیته سیاسی ویژه مجمع و با اشاره به پذیرش قطعنامه ۱۸۱ و ۱۹۴ در مورد تقسیم و بازگشت آوارگان، عضویت اسرائیل به تصویب رسیده است. باید گفت اولاً عضویت اسرائیل مشروط به اجرای دو قطعنامه فوق است و این دو قطعنامه هرگز از سوی

اسرائیل جدا نشده و ثانیاً عضویت در سازمان ملل متحد به معنای مشروعیت رژیم تازه عضو شده نیست.

پس از آن رژیم صهیونیستی با توسل به انواع روش های غیر قانونی، تلاش کرد تا به عضویت سازمان ملل متحد درآید و سرانجام در یازدهم می ۱۹۴۹، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه ۲۷۳ خود با اکثریت ۳۷ رای مثبت، دوازده رای منفی و نه رای ممتنع عضویت این رژیم را در سازمان ملل پذیرفت و شش کشور عربی سوریه، مصر، عراق، لبنان، عربستان سعودی و یمن که مخالف عضویت بودند، نتوانستند کاری را از پیش ببرند. یکی از شرایط عضویت دولت ها در سازمان ملل متحد، پذیرش تعهدات منشور است که دولت اسرائیل بدون هیچ شرطی تعهدات منشور ملل متحد را پذیرفت و متعهد گردید که آنها را از زمان عضویت در سازمان ملل متحد رعایت نماید که پس از صدور تسلیم اعلامیه توسط دولت اسرائیل، درخواست عضویت اسرائیل برای نخستین بار در جلسه دوم دسامبر ۱۹۴۸ شورای امنیت مطرح شد. شورای امنیت تقاضای عضویت را به « کمیته پذیرش اعضای جدید » واگذار کرد. کمیته مذکور اعلام نمود که « به دلیل نداشتن تمامی اطلاعات لازم، نمی تواند برخورد قاطعی در این مسئله داشته باشد ».

در فوریه ۱۹۴۹، تقاضای عضویت اسرائیل مجدداً مطرح شد. تقاضای مذکور در چهارم مارس ۱۹۴۹ در شورای امنیت بررسی شد، که پس از کسب حد نصاب در شورای امنیت، شورای مذکور بیانیه ۶۹ (۱۹۴۹) عضویت اسرائیل را به مجمع عمومی توصیه می کند.

در مجمع عمومی، لبنان پیشنهاد می دهد که تا زمان موافقت اسرائیل با بازگشت آوارگان فلسطینی با نظارت سازمان ملل متحد، عضویت آن به تأخیر افتد، که این پیشنهاد با مخالفت ۲۵ دولت عضو و موافقت ۱۹ دولت عضو رد می شود. شیلی با درج بند مشروطی، پس از ارائه گزارش نماینده اسرائیل در برابر کمیته ویژه سیاسی در خصوص حقوق آزادگان، به عضویت پذیرفته می شود.^۱

قطعنامه پذیرش عضویت اسرائیل پس از ارائه گزارش نماینده آن کشور نزد « کمیته ویژه سیاسی » و درج رعایت دو قطعنامه مهم (قطعنامه های ۱۸۱ و ۱۹۴) طی قطعنامه ۲۷۳ مجمع عمومی در یازده می ۱۹۴۹ تصویب می شود.

مع الوصف، عضویت در سازمان ملل متحد به معنی مشروعیت تازه عضو شده نیست نه عضویت در سازمان ملل مشروعیت می آورد و نه عدم عضویت در سازمان ملل متحد یک دولت مشروع را از مشروعیت ساقط می کند. لذا عضویت رژیم صهیونیستی در سازمان ملل متحد نمی تواند برای این رژیم مشروعیت به همراه آورد. ضمن آنکه عضویت رژیم صهیونیستی در سازمان ملل متحد در یازدهم می ۱۹۴۹ هم چنان که صریحاً در قطعنامه ۲۷۳ مجمع عمومی آمده است به صورت مشروع است و نماینده این رژیم در کمیته سیاسی انجام قطعنامه های مصوب در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ و ده و یازده دسامبر ۱۹۴۸ را پذیرفته است.

در حالی که هم اکنون پس از گذشت بیش از نیم قرن از این تعهد، رژیم صهیونیستی هم چنان از پذیرش و اجرای قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی و به ویژه ماده یازده آن در مورد

^۱. صفاتاج، مجید، دانشنامه فلسطین، اسرائیل در سازمان ملل متحد (عضویت)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۳.

بازگشت آوارگان خودداری می ورزد. هم چنان که علاوه بر سرزمین های قطعنامه ۱۸۱ سرزمین های دیگری از فلسطین و اعراب را در اشغال خود دارد، و در واقع می توان گفت این رژیم به تعهدات و شروطی که بر طبق قطعنامه ۲۷۳ مقدمه ای برای عضویتش در سازمان ملل بوده عمل نکرده است و لذا نه تنها عضویت در سازمان ملل نمی تواند مشروعیتی برای دولتی به ارمغان بیاورد، بلکه خود عضویت نیز به جهت تخلف رژیم صهیونیستی از شروط پذیرش عضویت، ابقاء یا استمرار ماهیت عضویت را در هاله ای از ابهام فرو می برد.

فصل دوم

عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد

اعضای سازمان ملل به دو گروه تقسیم می شوند: یکی اعضای اصلی سازمان، کشورهایی هستند که اعلامیه ملل متحد را امضا کرده و در کنفرانس سان فرانسیسکو شرکت و منشور را امضا و تصویب کرده بودند، این گروه فقط می بایست منشور سازمان ملل را به تصویب مقاماتی که قوانین اساسی آنها معین کرده بود برسانند بدون اینکه حق تغییری در مواد آن داشته باشند و اعضای جدید دولتهایی هستند که بعداً به عضویت سازمان ملل درآمدند و اهداف منشور را پذیرفتند. عضویت این دولتها باید به تصویب سازمان می رسید. طبق ماده ۴ منشور، دیوان بین المللی دادگستری شرایطی را برای این داوطلبان عضویت به شرح ذیل در نظر گرفته است:

۱- یک دولت مستقل باشد.

۲- صلح جو باشد.

۳- تعهدات اساسنامه را بپذیرد.

۴- قادر به انجام تعهدات باشد.

۵- آماده انجام آن تعهدات باشد..

لذا قبل از ورود به موضوع اصلی بحث ابتدا به موضوعات قلمرو سرزمینی که شامل تاسیس کشورها و انواع کشورها و شنا سایی و جانشینی کشورها میشود اشاره و سپس به تجزیه و تحلیل عضویت کشورها می پردازیم.

مبحث اول : قلمرو سرزمینی

سرزمین یکی از عناصر تشکیل دهنده کشورها محسوب می شود. کشور در آن واحد تابع یا شخص حقوق عمومی داخلی و حقوق بین الملل است. حقوق عمومی داخلی کشور را تا مرزهای سرزمینی دنبال می کند و از آن پس، کشور تابع حقوق بین الملل می گردد. در واقع، این حقوق بین الملل نیست که کشور را ایجاد می کند، بلکه تنها ضوابط و صلاحیتهای آن به عهده حقوق بین الملل است.

نظام حقوقی کشور که گاه کشور را به عنوان نهاد حقوقی و گاه به عنوان یک واقعیت تاریخی مرجع می داند آمیختهایی از قواعد متحد الشكل مبتنی بر اصل « برابری حاکمیت » کشورها از یک سو و قواعد گوناگون و کم و بیش منطبق با اختلافات ناشی از ثروت، قدرت و نظامهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان کشورها از سوی دیگر است. بنابراین، شناخت کشور یا دولت از دیدگاه حقوق بین الملل، مستلزم بررسی موضوعات بعدی است:

الف : تأسیس کشورها

ب : انواع کشورها

ج : شناسایی کشورها

د : جانشینی کشورها

گفتار اول: تاسیس کشورها

کشور، کامل ترین سازمان متشکل سیاسی، مهمترین عضو جامعه بین المللی و به منزله یک نهاد حقوقی، عضو اصلی و اولیه و منظم و مقتدر جامعه بین المللی است و عامل برقراری روابط بین المللی و در نتیجه، شخص اصلی و تابع اساسی حقوق بین الملل است.

از دیدگاه حقوق بین الملل، کشور یا دولت از اجتماع دایم و منظم گروهی از افراد بشر که در سرزمین معین و مشخصی، به طور ثابت سکونت گزیده و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل شده است. چنین کشوری دارای استقلال و حاکمیت کامل بوده و تنها از مقررات حقوق بین الملل پیروی می کند و اهلیت برقراری روابط با سایر کشورها را دارد.

با این توصیف، کشور از عوامل کاملاً مباینی تشکیل یافته، زیرا از سویی جمعیت و سرزمین دو عنصر اجتماعی هستند و از سوی دیگر، قدرت عمومی یا سیاسی یک عنصر حقوقی است.

گفتار دوم: عناصر و عوامل تشکیل دهنده کشور

عناصر و عوامل تشکیل دهنده کشور عبارتند از :

۱ - جمعیت

۲ - سرزمین

۳ - حکومت

۴ - حاکمیت

بند اول: جمعیت

جمعیت گروهی از افراد انسانی را گویند که با رابطه و پیوندی حقوقی و سیاسی به نام « تابعیت » با یکدیگر متحد شده باشند و به کشوری مربوط گردند، بدون آنکه لازم باشد دارای نژاد، زبان، ملیت، و مذهب واحدی باشند. اصولاً معیار کمی یا تعداد افرادی که جمعیت یک کشور را تشکیل می دهند، چندان مهم نیست و این مفهوم عددی، کاملاً نسبی است، اما در مجموع آن تعداد باید در حدی باشد که بتوان تأسیس یک نظام عالی حقوقی، مانند کشور را توجیه نمود.

با وجود این، امروز با ورود « کشورهای کوچک » به صحنه بین الملل و حتی پذیرش عضویت آنها در سازمان ملل متحد، این نسبی گرایی نیز نادیده انگاشته شده است.

جمعیت هر کشور باید دارای تابعیت واحد باشند، اما برخورداری از تابعیت واحد، مانع از نوعی تقسیم بندی میان اتباع یک کشور نخواهد بود. بر این اساس، جمعیت ممکن است در ارتباط با تابعیت، به دو دسته تقسیم شوند: یکی اعضای جامعه ملی، و دیگری آن بخش از اتباع که عضو جامعه ملی محسوب نمی شوند. مفهوم عضو جامعه ملی، یعنی عضو یک ملت بودن، بدون اینکه تابعیت آن کشور را سلب کرده باشد، بلکه تابعیت او جنبه اصلاتی و توارثی داشته باشد. شخص غیر عضو جامعه ملی، به رغم کسب تابعیت یک کشور، حداقل تا مدتها جزو ملت محسوب نمی شود و حقوق و وظایفی که دارد، محدود است، ملت گروهی از افراد

هستند که در سرزمین مشخصی سکونت داشته، پیوندهای تاریخی و فرهنگی، آنان را به یکدیگر متصل می‌سازد.^۱

افرادی که به طور دائم در یک سرزمین زندگی می‌کنند به چند دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از: ملت، اقلیت‌ها و خارجیان.

الف - ملت:^۲

به گروهی اطلاق می‌گردد که براساس ولادت دارای رابطه، همبستگی با هم در جامعه ملی باشند و طبیعتاً به علت تبادل خدمات و زندگی اجتماعی به زبان واحدی تکلم کنند و دارای فرهنگ واحدی باشند، به عبارت دیگر ملت با داشتن ایده آل‌های مشترک، معنویات، روحیات، آداب و سنن، فرهنگ مشترک، وجدان و آگاهی و هدف مشترکی مشخص می‌گردد.

ب - اقلیت‌ها:^۳

کشور را نمی‌توان تنها از ملت به معنای افرادی که فقط از لحاظ زبان، فرهنگ و آداب و رسوم واحدی پیروی می‌کنند متشکل دانست بلکه افرادی ممکن است در یک کشور باشند که دارای خصوصیات فرهنگی و زبانی و بعضاً نژادی متفاوت از اکثریت اعضای جامعه باشند که آنها را اقلیت می‌خوانند اقلیت‌ها دارای حقوقی هستند که مهمترین آنها حق تابعیت می‌باشد و دولت موظف است از آنها حمایت نماید البته صرف تابعیت مشکل این افراد را حل نمی‌کند بلکه بارها این اقلیت‌ها مورد تهاجمات مختلف از جمله کشتار، استثمار، تبعیض در کار،

^۱. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۷۲، ص ۱۳۱.

^۲. nation

^۳. Minority یا minorite

محرومیت از بعضی حقوق اجتماعی یا نژادپرستی قرار گرفته‌اند و برای جلوگیری از این مسائل باید به شرافت، حیثیت و ارزش انسانها احترام گذاشت و براساس اصل انصاف با آنها رفتار کرد تا این افراد با احساس آرامش و امنیت بادیگر اعضای جامعه همکاری و معاضدت نمایند.

به عبارت دیگر رعایت حقوق انسانی مبتنی بر تساوی انسان‌ها صرفنظر از خصوصیات نژادی و زبانی می‌تواند حس امنیت و تعادل را در اقلیت‌ها برانگیزد. بر این مبنا می‌توان جمعیت واحدی را تشکیل داد. البته اقلیت‌ها مانند دیگر افراد کشور موظف به انجام تکالیف سیاسی و مدنی خود هستند و باید به قوانین و مقررات احترام بگذارند.

ج - خارجیان^۱:

خارجیان به علل مختلف مانند تحصیل، علم، کار، تجارت و غیره در خاک کشور برای مدت زمان کم یا زیادی ساکن می‌شوند خارجیان بدون توجه وجود رابطه، تابعیت با دولت محل اقامت خود فقط از آن دولت تبعیت می‌کنند. بیگانگان دارای حقوق برابر با اتباع یک کشور نمی‌باشند، مثلاً دارای حقوق سیاسی نیستند (در انتخابات مهم شرکت نمی‌کنند، مانند انتخابات ریاست جمهوری). دولت باید از اجحاف به خارجیان جلوگیری نماید.

قوانین در مورد بیگانگان با قراردادهای بین‌المللی و قوانین داخلی هر کشور تعیین می‌شود. بنابراین اگر قوانینی ورود و کسب و کار و غیره را تحت شرایطی برای بیگانگان مجاز شمرد باید فرد خارجی مورد حمایت آن دولت قرار گیرد و از تجاوز به حقوقی که برای او شناخته‌اند جلوگیری نماید مانند تبعیض نژادی اخراج بدون دلیل، مصادره اموال و ... که

^۱.strangers یا estrangers

موجب مسئولیت بین المللی دولت در مقابل دولت تبعه خارجی می گردد بیگانگان هنگام ورود به کشور باید از تمام قوانین امنیتی، جزایی، مدنی و مالی آن کشور تبعیت کنند. بیگانه در صورت تخلف از این قوانین در خاک دولت محل اقامت خود مورد مجازات قرار خواهند گرفت مگر آنکه از مصونیت برخوردار باشد.^۱

بند دوم: سرزمین

سرزمین یا فضای زیست یک کشور، محدوده جغرافیایی است که با مرزهای کمابیش ثابت، معین و مشخص شده است. سرزمین مشتمل بر مناطق خاکی، آبی (آبهای داخلی و دریای سرزمینی) و هوایی یک کشور است.

کشور فاقد سرزمین مفهومی ندارد، هر چند جمعیت آن زیاد و قابل توجه باشد. سرزمین، عامل مادی و اساسی تشکیل کشور محسوب می گردد. خود کشور نیز نهادی است که بدون وابستگی به مفهوم قلمرو، نمی تواند وجود داشته باشد. در واقع، کشور یک « تعادل ارضی » است.

همچنین سرزمین محدوده قدرت سیاسی کشور را مشخص می کند و در این محدوده است که کشور می تواند قدرت های خود را در جهت اجرای وظایفش اعمال کند. بنابراین، اصولاً کشور خارج از سرزمین خود، قادر به اعمال قدرت نیست. حدی که اعمال قدرت سیاسی را متوقف می کند، « مرز » نام دارد.

۱. بیگ زاده، ابراهیم، جزوه درسی حقوق بین الملل عمومی ۲، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۸۸، ص ۴۳.

مرز، حد فاصل حاکمیت دو کشور همجوار است. مشخص کردن مرزها در روابط بین الملل حایز کمال اهمیت است، زیرا یکی از اختلافات مهم بین المللی، اختلافات مرزی است. مسأله تحدید حدود و مشخص کردن مرزها ممکن است به سه صورت جداگانه انجام شود:

با عمل یک جانبه کشورها (در مورد مرزهای دریایی)

با انعقاد معاهده مرزی میان کشورهای همجوار

با مداخله رکن داوری یا قضایی بین المللی

براساس موافقت نامه و در نتیجه، حکم داوری یا دادگستری بین المللی

مرزها به دو نوع طبیعی و مصنوعی تقسیم می شوند :

مرزهای طبیعی – موانعی هستند که در طبیعت وجود دارند و عامل جدایی یک کشور از

کشور دیگرند، مثل کوهها، دریاها، دریاچه ها و رودخانه ها.

در صورتی که میان این دو کشور، کوهستان باشد، نقاط مرزی به سه شکل ترسیم می

گردند :

۱ – خط الرأس ، یعنی خط فرضی که مرتفع ترین ملل یک رشت کوه را به یکدیگر

متصل می کند، مانند مرز میان هند و پاکستان یا هند و چین.

۲ – خط مقسم آب، سلسله جبال که بین دو حوضه آبخیزی واقع شده و مرز هر کشور

در سمتی که آب جاری می شود، قرار می گیرد، به بیان دیگر، خط مقسم آب، خطی است که

آبهای کوه را به طور عادلانه بین دو کشور تقسیم می نماید، مانند مرز میان فرانسه و ایتالیا.

۳ - خط کوهپایه که در آن، مرز از انتها شیب کوهستان تعیین می شود.

هر گاه میان دو کشور، دریا حایل باشد، هر یک از آنها می تواند با عمل حقوقی یک جانبه، عرض دریای سرزمینی خود را معین نماید. خط انتهای دریای سرزمینی، مرز آن کشور محسوب می شود. به عبارت دیگر، حد میان دریای سرزمینی و منطقه انحصاری اقتصادیا دریای آزاد، از دید حقوقی، مرز بین‌المللی است، زیرا دریای سرزمینی در قلمرو حاکمیت هر کشور ساحلی است.

چنانچه دریاچه ای توسط دو یا چند کشور محاط شده باشد، برای تعیین مرز معمولاً از روش « خط میانی » استفاده می کنند، از جمله در مورد دریاچه لمان یا ژنو میان سوئیس و فرانسه، دریاچه لوگائو میان ایتالیا و سوئیس و دریاچه های بزرگ میان ایالات متحده آمریکا و کانادا.

هرگاه رودخانه مرزی قابل کشتیرانی باشد، مانند اروندرود (شط العرب) که مرز مشترک ایران و عراق را تشکیل می دهد، معمولاً خط « تالوگ » یا « ژرفاب (خط القعر) » را ملاک تعیین حدود قرار می دهند. مقصود از خط تالوگ، خطی است که از میان عمیق ترین نقطه بستر رودخانه می گذرد.

در مورد رودخانه های غیر قابل کشتیرانی، مانند رود هیرمند که دوازده مایل مرز مشترک ایران و افغانستان را تشکیل می دهد، ملاک تعیین حدود، اصولاً خط میانه یا منصف است. خط میانه یا منصف، خطی است که رودخانه را به دو بخش مساوی تقسیم می کند. اما چنانچه پلی بر روی رودخانه مرزی باشد، معمولاً مرز خطی است که پل را به دو قسمت مساوی تقسیم می

نماید. پُل باستید، استاد معاصر حقوق بین‌الملل معتقد است که رودخانه‌ها را نمی‌توان به عنوان مرز ثابت و غیر متغیری دانست، زیرا امکان دارد، بر اثر گذشت زمان، جریان آب رود تغییر مسیر دهد.

در صورت عدم وجود موانع طبیعی میان دو کشور و یا عدم توافق آن‌ها در پذیرش این گونه موانع به عنوان نقاط سرحدی فی‌ما بین، کشورهای همجوار می‌توانند از موانع یا مرزهای مصنوعی استفاده نمایند. در تحدید حدود مصنوعی، دو روش معمول است.

۱- تحدید حدود هندسی

تحدید حدود هندسی، « روشی است که طبق آن، خطوطی مستقیماً میان دو نقطه مشخص یا دو نقطه‌ای که باید مشخص شوند، براساس یک روش خاص ترسیم می‌شوند » در اعمال این روش، معمولاً از تیرک، سیم خار دار و یا دیوار استفاده می‌گردد.

تحدید حدود هندسی، روش تعیین سرحدات زمینی ایران با کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکیه و عراق است.

۲- تحدید حدود نجومی

تحدید حدود نجومی « عبارت از روشی که طبق آن، خطوط تحدید کننده با استفاده از طول و عرض جغرافیایی ترسیم می‌شوند.» مثلاً مرز میان کره شمالی و کره جنوبی در مدار ۳۸ درجه طول و عرض جغرافیایی قرار دارد و یا در تعیین سرحدات کشورهای ساحلی دریاچه ویکتوریا (کنیا، اوگاندا و تانزانیا) از این روش استفاده شده است.

در مورد ماهیت حقوقی سرزمین، نظریات گوناگونی ابراز شده است، که از میان آنها دو نظریه قابل قبول تر است :

یکی نظریه ای که به موجب آن، سرزمین محدوده ای است که در آن، کشور می تواند صلاحیت خود را قویاً و به طور موثر اعمال کند. این نظریه را نظریه صلاحیت سرزمینی می نامند. مهمترین طرفداران این نظریه عبارتند از : کلسن، فردروس، بادوان، بورکن، ژرژسل.

نظریه دیگر، نظریه ای است که براساس آن، سرزمین در حکم حدودمرز اقتدار کشوری است. از جمله طرفداران این نظریه می توان از لئون دوگی و کاره دومالبرگ نام برد.

بند سوم: حکومت (قدرت سیاسی)¹

تأسیس و ایجاد یک کشور علاوه بر جمعیت و سرزمین به عامل سومی نیز نیاز دارد که بتواند افراد وابسته به گروه را در سرزمین معین سکونت دارند، رهبری و اداره نماید. اداره و رهبری چنین گروهی، نیاز به اعمال قدرت دارد. ریشه و اساس قدرت کلیه گروه‌های اجتماعی داخلی ناشی از قدرت واحد است که به آن « قدرت سیاسی » یا « قدرت حکومت » می گویند. بنابراین قدرت سیاسی هر کشور جزء تجزیه ناپذیر آن کشور است و کلیه قدرتهای داخلی منشعب از آن قدرت می باشد.

در نظام حقوقی بین المللی، نوع و شکل حکومت و به عبارت دیگر، رژیم سیاسی کشورها به هیچ وجه مورد نظر نیست و از این رو انتخاب آن به وسیله کشورها آزادانه صورت می گیرد،

¹government

(رژیم مشروطه، جمهوری و غیره). طبق « اصل وحدت و دوام کشور »^۱ تغییر آنها تأثیری در وجود و ثبات کشور ندارد. تنها اثری که ممکن است حاصل شود، رفتار سیاسی کشورهای دیگر است و این امر به «سیاست بین الملل» مربوط می شود نه به حقوق بین الملل.

برای اینکه بدانیم قدرت سیاسی یا قدرت حکومت دارای چه خصوصیات واقعی است، باید اولاً عقیده « قدرت تسلط » را کنار گذاشته، نظریه « قدرت تصمیم گیری » را جایگزین آن سازیم.

همچنین شایسته است خصوصیات دیگری را برای قدرت سیاسی اصیل است، زیرا مشتق از هیچ قدرت دیگری نیست. در صورتی که قدرت گروه های دیگر ناشی از منشاء دیگری است) مثلاً قدرت تصمیم گیری شهر و شهرستان که ناشی از قدرت مرکزی حکومت است).

بند چهارم : حاکمیت و استقلال

عناصر سه گانه (جمعیت، سرزمین و حکومت) تا زمانی در تشکیل دولت ها موثرند که عنصر چهارم یعنی « حاکمیت » نیز رعایت شود. در واقع، برجسته ترین ویژگی یک دولت « حاکمیت » یا « استقلال » آن است. پیش نویس « اعلامیه حقوق و تکالیف دولت ها » که در سال ۱۹۴۹ توسط کمیسیون حقوق بین الملل تهیه شد، استقلال را به عنوان اهلیت یک دولت برای تأمین رفاه و توسعه خود به دور از سلطه دیگر دولت ها، تعریف کرده است، مشروط بر آن که حقوق مشروع آن ها را تضعیف یا نقض نکند.^۲

^۱ اصل وحدت یا دوام کشور به این مفهوم است که تغییر حکومت تأثیری در ثبات کشور ندارد.

^۲ موسی زاده، رضا، بایسته های حقوق بین الملل عمومی ۱-۲، نشر میزان، تهران، چاپ دوازدهم، سال ۱۳۸۸، ص ۴۱.

برای پی بردن به مفهوم واقعی قدرت سیاسی باید اصول حاکمیت و استقلال را که اساس و ریشه قدرت سیاسی است، تجزیه و تحلیل نمود. در حقوق عمومی، حاکمیت به معنی « قدرت برتر»، « قدرت مافوق» و « قدرت مطلق و انحصاری» است.

اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن ۱۶ توسط «ژان بدان»^۱ فرانسوی ابراز شد و عده ای از فلاسفه و حقوقدانان دیگر نیز از او پیروی نمودند طبق نظر آنان، در نظام بین المللی حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است. حقوق بین الملل جدید، حاکمیت کشورها را به رسمیت شناخته و بند اول ماده ۲ منشور ملل متحد در این مورد مقرر داشته:

« سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد».^۲

بنابراین سازمان ملل متحد بر اصل برابری حاکمیت کلیه اعضا پایه گذاری شده است، و این برابری در واقع برابری حقوقی است و منظور برابری سیاسی، اقتصادی و غیره نیست.

تصمیمات قضایی و داوری بین المللی نیز چنین اصلی را به منزله خصیصه بنیادین کشور دانسته اند.

حاکمیت فقط در زمینه داخلی قابل پذیرش است (حاکمیت ملی)، آن هم نه به صورت مطلق و غیرمشروط، بلکه تابع حقوق بین الملل. به بیان بهتر، حاکمیت به مفهوم جدید، یعنی حق تصمیم گیری و آزادی عمل کشور در کلیه امور، در چهارچوب مرزهای خود و عدم وابستگی به هر قدرت داخلی یا خارجی (استقلال). تنها محدودیت وارده به چنین قدرتی از

^۱ ژان بودان بنیان گذار و پیشتاز فکر حاکمیت دولت ها و تساوی حقوق آنان بوده است.

^۲ ظریف، محمد جواد، سید محمد کاظم، سجاد پور، سازمان های بین المللی، نشر میزان، تهران، چاپ اول سال ۱۳۸۹، ص

ناحیه مقررات حقوق بین الملل است. در روابط بین المللی نیز کشور از اختیارات و قدرت حقوقی برخوردار است که حقوق بین الملل برای او به رسمیت شناخته است و بدان صلاحیت می گویند.

دکتر بیگ زاده، می نویسد: در حقوق بین الملل برای اینکه یک دولت بتواند موجودیت یابد باید دو شرط را دارا باشد :

۱- حاکمیت

در این حاکمیت باید گفت که سرزمین و جمعیت موجود در آن باید فقط در تحت یک حاکمیت انحصاری باشند، در جامعه بین المللی سلسله مراتبی میان تابعان حقوق بین الملل وجود ندارد، لذا هر دولت بر سرزمین خود حاکم بوده، می تواند بدون آنکه به دیگران اجازه دهد این حاکمیت را اعمال نماید.

۲- حاکمیت موثر

دولت باید قادر باشد که «عملاً» و «واقعیاً» نظم عمومی و امنیت را در سرزمین خود تأمین کرده، آن را اداره نماید و همچنین باید به طور واقعی و موثر اعمال دولتی را از جمله اجرای تعهدات بین المللی را انجام دهد باید گفت که موثر بودن معیار بسیار مهمی است که امکان می دهد ارزش حقوقی تصمیمات مختلف را که از طرف دول اتخاذ می شوند در روابط بین الملل ارزیابی نموده بنابراین وجود دولت یک واقعیت عینی است و این عینیت زمانی قابل ملاحظه است که یک جمعیت در یک سرزمین مشخص مستقر شده و تحت حاکمیت انحصاری و موثر یک حکومت قرار داشته باشد. سوالی که مطرح است مسئله مشروعیت دولت می باشد

آنچه اهمیت دارد آن است که کنترل مشروعیت نظام های سیاسی داخلی در حقوق بین الملل ممکن نیست و این وابستگی به حقوق اساسی هر کشور دارد، زیرا معلوم نیست که این کنترل در حقوق بین الملل به چه کسی تعلق دارد و بر مبنای چه معیارهایی انجام می شود، لذا از نظر حقوقی این کنترل ممکن نیست ولی از نظر داخلی ماهیت حکومت دارای اهمیت بسیاری است از آنجا که قدرت و حاکمیت در سرنوشت یک کشور و یک مردم اثر مستقیم دارد لذا دولتی که از نظر داخلی دارای مشروعیت باشد قادر است که حفظ مصالح و حاکمیت خود در روابط بین الملل باشد در عصر حاضر دولتها سعی دارند که خود را دمکراتیک و قانونی جلوه داده، اعلام نمایند مجری مصوبات مجلس یا مجالس قانونگذاری هستند که این مجلس یا مجالس منتخبین مردم می باشند آنچه امروز بیشتر در روابط بین دول به چشم می خورد تأیید وضعیت هایی است که از نظر زمانی توانسته تداوم داشته باشد. اعم از اینکه مشروع باشد یا نامشروع ، مثالها در این مورد زیاد است و آن دولتهایی است که با کاربرد زور به وجود آمده اند که نه تنها قواعد ابتدایی و زیر بنایی حقوق بشر و آزادی های فردی را رعایت نمی کنند بلکه اصول قانون اساسی خود را نیز زیر پا می گذارند، معهذا دول دیگر کوچکترین کنترلی در ماهیت این دولتها نمی کنند و ناتوان از آشکار نمودن عدم مشروعیت این قدرتها هستند. به علاوه اگر چنین تلاشی بخواهد انجام شود مسئله دخالت آشکار در امور داخلی کشور مطرح می گردد که این امر بر خلاف اصول حقوق بین الملل است. در این مورد می توان از قدرتهای سیاسی که بر اثر کودتا بوجود آمده اند نام برد مانند کودتای سرهنگان در یونان به سال ۱۹۶۷، کودتای نظامی به رهبری پینوشه در شیلی ۱۹۷۳ و کودتا در افغانستان به سال ۱۹۷۸.^۱

^۱ بیگ زاده ، ابراهیم ، پیشین، ص ۷۸.

گفتار سوم: انواع کشورها

انواع کشور متفاوت از انواع حکومت است، معمولاً کشورها را به بسیط، ساده و مرکب تقسیم می‌کنند. کشورهای مرکب خود نیز دارای گونه‌های متفاوت هستند: اتحادیه شخصی، اتحادیه واقعی، کنفدراسیون کشورها (اتفاق دول) و فدرال.

بند اول: کشور بسیط یا ساده

کشوری را بسیط یا ساده می‌گویند که از حیث قانون اساسی، سازمان اقتدارات عالی و قوانین عادی در آن یکپارچگی وجود داشته باشد. در چنین کشورهایی، قدرت سیاسی به صورت متمرکز و توسط ارگان‌های مرکزی حکومت که از نظر سلسله مراتب نسبت به ارگان‌های محلی بالاتر قرار دارند، اعمال می‌شود و تمام بخش‌های جغرافیایی و سیاسی مختلف یک کشور تابع نهاد‌های مرکزی حکومت می‌باشند. این متابعت به هیچ وجه به این معنی نیست که ارگان‌های محلی حق اتخاذ هیچ گونه تصمیمی نداشته و در مقابل حکومت مرکزی مسلوب الاختیار باشند، بلکه آنها نیز می‌توانند در بخش‌هایی از امور داخلی خود تصمیم‌گیری نمایند. قوانین موضوعه مخصوصاً قانون اساسی هر کشور، ارگان‌های محلی را تعیین و حدود صلاحیت و ارتباط آنها را با یکدیگر و با حکومت مرکزی مشخص می‌کند.

در ایران که یک کشور بسیط است، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در فصل هفتم و دیگر اصول شامل اصل ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶ و قانون شوراها به موضوع پرداخته است. همچنین کشورهای فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، دانمارک، سوئد، نروژ، پرتغال، ترکیه و یونان نیز بسیط می باشند.

بند دوم: کشورهای مرکب

کشورهای مرکب برخلاف کشورهای بسیط، هر یک از اعضای تشکیل دهنده آن حسب مورد دارای قوانین و تشکیلات خاص مربوط به خود باشند. این اعضاء به عنوان واحدهای سیاسی کم یا بیش مستقل و حاکمی محسوب می شوند که به دلایل مختلفی به گردهمایی ارادی تن داده و پیرامون یک حکومت مرکزی اجتماع، و از بخشی از اقتدارات خود به نفع آن صرفنظر کرده اند. اعضای کشورهای مرکب غالباً خود به صورت کشور مستقل در عرصه بین المللی ظاهر می شوند.

الف: اتحادیه شخصی

اتحادیه شخصی وحدت دو کشور مستقل در صحنه بین المللی است که در رأس آن یک پادشاه بر آن دو، سلطنت می کند، بدون آنکه هیچ وجه مشترک دیگری میان آن دو کشور وجود داشته باشد. به عبارت دیگر هر یک از کشورهای عضو اتحادیه، استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی خود را حفظ کرده است و شخص حقوقی بین المللی محسوب می شود.

مهمترین سابقه تاریخی اتحادیه شخصی را می توان اتحادیه انگلستان و هانور (۱۸۷۳-

۱۷۱۴) و اتحادیه هلند و لوکزامبورگ (۱۹۸۰-۱۸۱۵) دانست.

امروزه شاید بتوان رابطه انگلستان و برخی کشورهای کامنولث از جمله کانادا و استرالیا را در زمره ی دومینیون‌های سابق انگلستان هستند، نوعی اتحادیه شخص نامید. زیرا پادشاه انگلستان بر اساس سنت دیرینه تاریخی و به صورت نمادین و تشریفاتی ریاست عالییه این کشورها را نیز بر عهده دارد، بدون آنکه این امر کوچکترین لطمه ای به استقلال و حاکمیت آنها وارد ساخته باشد.

ب: اتحادیه واقعی

اتحادیه واقعی، اتحادیه میان دو یا چند کشور و تشکیل یک کشور جدید است. این اتحادیه به طور دائم تحت حکومت رئیس واحدی قرار دارد و ارگان های مشترکی امور اتحادیه را انجام می دهند و عمده ترین این ارگان ها عبارتند از : اداره امور خارجی و بین المللی و اداره امور دفاع ملی.

در اتحادیه واقعی، کشورهای عضو از حیث کلیه امور داخلی، از جمله قوانین اساسی، قوانین عادی قوای عالییه حکومتی کاملاً مستقل می باشند و مبنای تشکیل اتحادیه واقعی معمولاً یک معاهده بین المللی است که با توافق کشورهای عضو اتحادیه منعقد شده و خروج آن نیز به تراضی طرفین بستگی دارد.

بدیهی است پس از انحلال اتحادیه، هر یک از کشورهای عضو، استقلال کامل خود را باز یافته و بار دیگر در زمره ی اعضای جامعه بین المللی تلقی می شوند.

مهمترین اتحادیه واقعی عبارتند از : اتحادیه سوئد و نروژ، اتحادیه اتریش و مجارستان، اتحادیه مصر و سوریه، اتحادیه زنگبار و تانگا و تشکیل کشور تانزانیا.

ج: کنفدراسیون کشورها (اتفاق دول)

کنفدراسیون، اتحادیه سازمان یافته و کاملی است از چند کشور مستقل که به منظور حفظ منافع مشترک، ایجاد همبستگی و اشتراک مساعی میان خود در برخی از زمینه های نظامی، اقتصادی، مالی، روابط خارجی و حل و فصل اختلافات و غیره شکل می گیرد.

مهمترین خصوصیات کنفدراسیون عبارتند از :

اعضای کنفدراسیون دارای حقوق برابر می باشند.

هر یک از اعضا دارای قانون اساسی خاص می باشد.

کنفدراسیون، کشوری فوق کشورهای عضو نیست.

سازمان مرکزی از نمایندگان اعضاء و به تساوی تشکیل می شود.

قدیمی ترین کنفدراسیون کشورها، کنفدراسیون سوئیس در سال ۱۸۱۵ بود که در سال ۱۸۴۸ به فدرال تبدیل شد. همچنین کنفدراسیون ایالات متحده امریکا که در سال ۱۷۸۷ به فدرال تبدیل شد. اتحادیه اروپایی ذغال و فولاد، اتحادیه انرژی اتمی، شورای وزیران اروپا و کمیسیونهای مجالس پارلمانی از تکنیکهای سازماندهی کنفدراسیون کشورها بهره برده است.

د: کشور فدرال

فدرالیسم در وسیع ترین مفهوم خود عبارت است از اتحاد جوامع انسانی مختلف که در نهایت دو گرایش متغیر را با هم هماهنگ می سازد. این دو گرایش عبارتند از : گرایش به خود

مختاری جوامع تشکیل دهنده، گرایش به وجود سلسله مراتب در جامعه کل که جوامع کوچکتر را تشکیل داده است.

الف) خصوصیات کشور فدرال

کشور فدرال، جامعه سیاسی است مرکب از چندین کشور عضو که از لحاظ بین المللی یک کشور محسوب می شوند.

اهم خصوصیات کشور فدرال عبارتند از :

تشکیل یک کشور از چندین کشور، در یک فرایند ائتلافی.

کشور فدرال براساس قانون اساسی فدرال تأسیس می شود.

قانون اساسی فدرال را نمایندگان کشورهای عضو تدوین می کنند.

روابط میان کشورهای عضو با یکدیگر و با کشور فدرال مبتنی بر قانون اساسی فدرال می باشد.

از دید حقوق بین الملل، هر یک از کشورهای عضو، کشور محسوب نمی شود.

در قانون اساسی فدرال، اجازه خروج از نظام فدرال و تغییر نظام سیاسی به کشورهای عضو داده نمی شود.

ب) نهادهای فدرال

کشور فدرال مانند کشور بسیط دارای قوای عالیه مملکتی، یعنی قوای مقننه، مجریه و قضائیه می‌باشد. البته این امر مانع از آن نیست تا هر یک از کشورهای عضو خود نیز دارای چنین قوایی باشند.

قوه مقننه - در هر کشور فدرال، نظام دو مجلسی حاکم است. یکی مجلسی که از نمایندگان تمام ملت ترکیب یافته و دیگری مجلسی که از نمایندگان کشورهای عضو تشکیل می‌شود. در برخی از کشورهای فدرال، نمایندگان کشورهای عضو در مجلس دوم برابر هستند. (مانند ایالات متحده آمریکا و سوئیس) و در برخی دیگر نا برابر (مانند شوروی سابق و هند).

قوه مجریه - عموماً در کشور فدرال، رئیس کشور، رئیس قوه مجریه نیز می‌باشد. امور اجرایی فدرال با سازمان‌های خاصی که در پایتخت کشور فدرال مستقرند، بوده و بدین جهت پایتخت از حوزه صلاحیت کشورهای عضو خارج است، مثلاً واشنگتن پایتخت ایالات متحده آمریکا، علی‌رغم این که در ایالات کلمبیا قرار گرفته، لیکن اداره امور آن به هیچ وجه با مقامات آن ایالت نمی‌باشد.

قوه قضاییه - اصولاً قوه قضاییه به صورت فدرال اعمال نمی‌شود و هر یک از کشورهای عضو خود دارای تشکیلات قضایی ویژه‌ای هستند. تنها سازمان قضایی فدرال، دیوان عالی فدرال است که وظیفه صیانت از قانون اساسی فدرال و تشخیص مطابقت قوانین اساسی و قوانین عادی کشورهای عضو با قانون اساسی فدرال و نیز حل و فصل اختلافات میان کشورهای عضو را بر عهده دارد.

ج) صلاحیت کشور فدرال و حقوق دولتهای عضو

صلاحیت کشور فدرال محدود به مواردی است که در قانون اساسی فدرال پیش بینی شده است. بنابراین، مواردی که در صلاحیت کشور فدرال قرار نگرفته، در صلاحیت دولتهای عضو می باشد. دولتهای عضو در امور داخلی خود تقریباً از یک خود مختاری کامل و صلاحیت اساسی برخوردارند و معمولاً کشورهای فدرال فقط در زمینه های زیر حق اعمال صلاحیت را دارا می باشد :

اداره امور خارجی و بین المللی، اداره امور نظامی، اقتصادی، مالی، گمرکی و پولی و بالاخره پست و تلگراف و تلفن. هر چند امروز حدود بیست کشور به صورت فدرال اداره می شوند، ولی در جهان ایالات متحده آمریکا بنیانگذار نظام فدرال و اولین کشور فدرال شناخته می شود. (قانون اساسی ۱۷۸۷).

سایر کشور های فدرال عبارتند از :

قاره آمریکا : کانادا، مکزیک، برزیل، آرژانتین، ونزوئلا و کلمبیا

قاره اروپا : آلمان، سوئیس، اتریش و بلژیک

قاره آسیا : هند، برمه و مالزی

قاره آفریقا : کامرون، اوگاندا، نیجریه، تانزانیا، آفریقای جنوبی و آفریقای شمالی

اقیانوسیه : استرالیا

گفتار چهارم: شناسایی کشورها

پس از بررسی سه رکن کشور یعنی سرزمین، جمعیت و حکومت می خواهیم بدانیم آیا علاوه بر ۳ رکن مادی مذکور آیا کیفیت یا وضعیت اعتباری خاصی نیز باید به این مجموعه حاکم باشد یا نه؟ مبحث شناسایی موضوعی است که در اینجا آن را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.^۱

به عبارتی، پس از تحقیق سه عامل سرزمین، جمعیت و حکومت، حال باید این واقعیت انکار ناپذیر مورد شناسایی قرار گیرد.^۲

بند اول: مفهوم و ماهیت حقوق شناسایی

در نظام بین المللی معاصر که بر برتری و تفوق حاکمیت های کشوری پایه گذاری شده و محروم از ارکان عالی اجرایی است، شناسایی خصوصیت یک تأسیس (نهاد) اساسی را دارا است. شناسایی روش و تشریفات است که به طور سنتی از قرن هیجدهم به بعد در روابط بین المللی معمول گردیده و آن به رسمیت شناختن کشور نو بنیاد توسط کشور های دیگر است که:

- اعمال سیاست استعمار زدایی از طرف کشور متروپل، مانند تأسیس اکثر کشورهای قاره افریقا از جمله مراکش، الجزایر و غیره

^۱ هنجنی، سیدعلی، جزوه درسی حقوق بین الملل عمومی ۲، دانشکده حقوق شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹ - ۱۳۸۸، ص ۵۸.

^۲ بیگ زاده، ابراهیم، پیشین، ص ۸۳.

• ادغام و اتحاد دو کشور، مانند اتحاد مصر و سوریه از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ و تشکیل کشور

متحده عرب

• تجزیه قسمتی از سرزمین یک کشور، مانند ایجاد کشور بنگلادش

• تجزیه یک کشور و ایجاد و یا چند کشور مستقل، مانند کره یا جمهوری مستقل

شوروی سابق

• تأسیس یک کشور توسط یک مقام یا مرجع بین المللی، مانند استقلال سرزمین های

تحت قیمومیت و یا وضعیت دیگر از طرف سازمان بین المللی مانند تأسیس کشور « پائولا » در

۱۹۹۴

• با الحاق دو یا چند کشور کوچک به یکدیگر برای تأسیس یک کشور بزرگ، مانند

تشکیل کشور ویتنام (مربک از ویتنام شمالی و جنوبی)

• طبق یک معاهده بین المللی، مانند تأسیس لهستان در ۱۹۱۹ یا قبرس ۱۹۵۹

• به عبارت دیگر، هنگامی که کشور جدیدی در صحنه بین المللی ظاهر گردد، یعنی

عوامل تشکیل دهنده آن جمع شود، سایر کشورها به منظور برقراری ارتباط با آن کشور، باید آن

را به رسمیت شناسند و موجودیتش را تأیید کنند.

• موسسه حقوق بین الملل در اجلاس بروکسل مورخ ۱۹۳۶، موضوع شناسایی را مورد

بررسی قرار داد و آن را چنین تعریف کرد :

• « شناسایی عملی است که به موجب آن دولت های موجود، وجود یک جامعه سیاسی

جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین الملل است، در سرزمین معین تصدیق و تأیید

می کنند و در نتیجه، اراده خود را دایر بر شناسایی آن به عنوان عضو جامعه ی بین المللی اعلام می دارند.^۱»

• به طور کلی ضوابط عمومی برای شناسایی که شناسایی کننده مقید به آن باشد وجود ندارد. شناسایی کننده بنابر آنچه منافع او اقتضا می کند و براساس استقلال و حاکمیت خود طرف مقابل را شناسایی می کند و به خود حق می دهد ترکیب جامعه بین الملل را تعیین کند. بنابراین شناسایی امری «سیاسی» (وابسته به منافع شناسایی کننده) در حقوق بین الملل باقی مانده است.

• دولت شناسایی کننده به توسعه روابط خود در سطح بین الملل نیاز دارد و برای ایجاد ارتباط به عمل شناسایی اقدام می کند. کشور جدید را که واقعیتی انکار ناپذیر است به رسمیت می شناسد. عمل او حقوقی به معنای واقعی کلمه نیست اما آثار حقوقی بسیار دارد.^۲

سوالی که مطرح است این که : آیا شناسایی، به کشور جدید شخصیت بین المللی می بخشد یا فقط موید آن است که کشور جدید چنین شخصیتی را قبلاً دارا بوده است؟ در این مورد، دو نظریه مغایر وجود دارد، یکی نظریه تأسیسی یا ایجاددی و دیگری نظریه اعلامی.

نظریه ای نیز جهت تعدیل این دو نظریه ارائه شده است که تحت عنوان دکترین لوترپاخت که آن را شرح خواهیم داد. مع الوصف در مورد شناسایی دولت دو نظریه ی مختلف وجود دارد.

الف - نظریه تأسیسی یا ایجاددی ب - نظریه اعلامی

^۱. ثابت سعیدی، ارسلان، حقوق بین الملل عمومی، تهران، دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۸۳، ص ۶۸.

^۲. هنجنی، سید علی، پیشین، ص ۶۲.

نظریه تأسیسی را بیشتر طرفداران مکتب حقوق ارادی مطرح می کنند و بر این باورند که هیچ دولتی تأسیس نمی گردد مگر اینکه توسط دولتهای موجود مورد شناسایی قرارگیرد و نظریه اعلامی عنوان می دارد که به محض تجمیع عناصر لازمه، دولت موجودیت پیدا می کند و نیازی به شناسایی آن توسط دولت های دیگر نیست.

رویه^۱ دولت ها امروزه مبتی بر نظریه اعلامی بوده و موسسه حقوق بین الملل نیز این نظریه را پذیرفته است.

مهمترین ایرادی که بر تئوری شناسایی تأسیسی و اعلامی است اینکه، مفهوم دولت را نسبی می کند، یعنی که عده ای می گویند از نظر ما فلسطین دولت است و عده ای دیگر میگویند فلسطین دولت نیست، عده ای معتقدند دولت فلسطین وجود خارجی ندارد و عده ی دیگر معتقدند که این دولت ها سالهاست که وجود خارجی دارد و این به معنای نسبی شدن مفهوم دولت است، حال اگر قائل به تئوری تأسیسی باشیم همین حالا فلسطین دولت است که حدود ۱۲۱ کشور نیز فلسطین را مورد شناسایی قرار داده اند. اما اگر پایبند به تفکر اعلامی باشیم این شناسایی منجر به تأسیس دولت فلسطین می شود که در عالم واقع هم فلسطین وجود خارجی داشته باشد و در اصطلاح حقوقدانان اقتدار داشته باشد. که توافقات اسلو را می توان اقتدارات حاکمیتی فلسطینی ها محسوب نمود.

نظریه دیگری که در جهت تعدیل دو نظریه مذکور ارائه شد، نظریه دکترین لوتر پاخت می باشد، که تلاش هایی جهت تعدیل نظریات ایجاد ی و اعلامی به گونه ای که با واقعیات بین المللی معاصر هماهنگی داشته باشد، صورت گرفته است. معروف ترین این تلاشها، کوششی

^۱.Pratique

است که بوسیله « لوتر پاخت » انجام گرفت، به اعتقاد لوترپاخت، « هر گاه شرایط مقرر در حقوق بین‌الملل برای احراز وضعیت دولت محقق شود، دولت‌های موجود وظیفه دارند که آن را به رسمیت بشناسند. این امر به این دلیل است که با عدم وجود یک مرجع مرکزی در حقوق بین‌الملل جهت ارزیابی و اعطای شخصیت حقوقی، این دولت‌ها هستند که باید این وظیفه جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را به انجام برسانند.»

این عمل در عین حال هم اعلامی است، زیرا بر پایه حقوق معینی استوار است (یعنی موجودیت، شرایط احراز وضعیت دولت را داراست) و هم ایجاد، زیرا به منزله پذیرش یک جامعه خاص به عنوان یک موجودیت برخوردار از همه‌ی حقوق و تعهدات ذاتی دولت بودن از سوی دولت شناسایی کننده می‌باشد. پیش از انجام عمل شناسایی، جامعه‌ای است که امیدوار است به عنوان دولت پذیرفته شود، تنها از حقوق و وظایفی که صریحاً اعلام شده، برخوردار خواهد بود.^۱

بند دوم: الزام به شناسایی

هنگامی که کشور جدیدی ایجاد می‌شود، شناسایی از سوی کشورها باید عملی الزامی به شمار آید، زیرا عدم شناسایی در این مرحله، عملی غیر منطقی و غیر عادلانه است.^۲

اما موسسه حقوق بین‌الملل به صراحت در قطعنامه مورخ ۱۹۶۳ شناسایی را عملی آزادانه اعلام می‌دارد. این آزادی بدان معناست که به طور کلی، نه تکلیف و تعهد حقوقی

^۱. شاو، ملکم، حقوق بین‌الملل، مترجم وقار، محمد حسین، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۷۲، صص ۱۷۳-۱۷۲.

^۲. لاتر پاخت نظریه پرداز اولیه الزامی بودن شناسایی است.

نسبت به شناسایی و نه وظیفه‌ای در مورد عدم شناسایی وجود دارد. بنابراین، در حالی که شناسایی باید عملی حقوقی باشد، عملی سیاسی بیش نیست.

امروزه کشورها شناسایی را تابع ملاحظات سیاسی و اجتماعی و جز آنها می‌دانند و برای ملاحظات حقوقی ارجح و منزلتی قائل نیستند، مثلاً ایالات متحده آمریکا عمل شناسایی را مسأله‌ای ملی و داخلی می‌داند و یا بسیاری از کشورهای عربی سالهاست که از شناسایی اسرائیل خودداری ورزیده‌اند. شاید دولتهایی که از شناسایی یک کشور جدید خودداری می‌کنند، عمل شناسایی را با برقراری روابط در هم آمیخته‌اند، در صورتی که آنها دو مسأله جدا از یکدیگرند.

شناسایی باید عملی حقوقی در سطح بین‌المللی باشد و کشورها ملزم به انجام چنین عملی باشند، تا بدین وسیله وجود یک جامعه نو بنیاد در صحنه بین‌المللی نادیده گرفته نشود، اما برقراری روابط موضوع دیگری است و از جمله مسائل ملی و داخلی هر کشور است و کشورها می‌توانند با توجه به اراده و تمایل خود و با در نظر گرفتن برخی ملاحظات، اقدام به برقراری چنین روابطی نمایند.

بند سوم : عدم شناسایی « نظریه استیمسون »

در هفتم ژانویه ۱۹۳۲ و به هنگام اشغال منچوری توسط ژاپن، هانری ال استیمسون وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا، ضمن یادداشتی که برای چین و ژاپن ارسال داشت، اعلام نمود که ایالات متحده آمریکا، هیچ معاهده یا وضعیت مغایر با تعهدات میثاق پاریس (برمیال - کلوک مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸) را که به استناد آن توسل به هر گونه جنگ تجاوز کارانه منع شده است، به رسمیت نمی‌شناسد.

ایالات متحده آمریکا کشور نوحاسته « منچوکوئو » را که به ضرر چین تشکیل گردیده و ایجاد آن نتیجه تجاوز و کشور گشایی و در نهایت، مغایر با حقوق معاهده ای لازم الاجرای بین المللی است، مورد شناسایی قرار نمی دهد.

نظریه عدم شناسایی استیمسون در ۱۱ مارس ۱۹۳۲ مورد قبول جامعه ملل قرار گرفت و بین دو جنگ جهانی نیز توسط تعدادی از کشورها رعایت گردید، از قبیل : عدم شناسایی منچوکوئو، عدم شناسایی اتیوپی، عدم شناسایی چکسلواکی.

نظریه استیمسون هر چند مورد قبول جامعه ملل واقع شد، لیکن منشور ملل متحد در این مورد ساکت است. با این حال، امروزه تردیدی در مورد ضرورت عدم شناسایی کشور جدید و یا هر وضعیت دیگری که ناشی از اعمال غیر قانونی زور باشد، وجود ندارد. برای نمونه: ماده ۲۰ منشور بوگوتا مورخ ۱۹۴۸، ماده ۲۰ منشور بوئنوس آیرس مورخ ۱۹۶۷، اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل در زمینه روابط دوستانه و همکاری میان کشورها مصوب مجمع عمومی سازمان ملل به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰. قاعده ممنوعیت توسل به زور، علی الرغم اینکه یک قاعده آمره و مطلق حقوق بین الملل است ، اما هنوز زود است تا در عمل سخن از عدم شناسایی کشوری نوبنیاد به دلیل غیر قانونی بودن تشکیل آن به میان آورد.

در خصوص تأسیس غیر قانونی کشور رودزیای جنوبی که مغایر با « اصل حق ملتها در تعیین سرنوشت خود » است (قاعده ای که به گونه ای عام پذیرفته شده و اعتبار حقوق موضوعه، زمینه استعمار زدایی را دارد)، شورای امنیت سازمان ملل متحد تنها اقدامی که نمود،

این بود که از کلیه کشورها خواست تا از به رسمیت شناختن آن خودداری ورزند. (قطعنامه ۲۱۷ مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۶۵).

اما دیوان بین المللی دادگستری، عدم شناسایی را به نحو دیگری می پذیرد: هر گاه منشأ غیر قانونی تشکیل یک کشور نو بنیاد، ناشی از عدم توجه یا عدم شناسایی قطعنامه های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل مربوط به « نظام نمایندگی »^۱ باشد، تعهد کشورها به عدم شناسایی آن کشور جدید امکان پذیر است. (نظریه مشورتی ایران در خصوص حضور مستمر افریقای جنوبی در نامی بیا و « آفریقای جنوبی » بدون رعایت قطعنامه شماره ۲۷۶ مورخ ۱۹۷۰ شورای امنیت).^۲

بند چهارم: زمان و چگونگی شناسایی

الف - زمان شناسایی

شناسایی عملی است که باید پس از تأسیس و ایجاد کشور صورت گیرد، زیرا این عمل در واقع تأیید نهادی است که قبلاً به وجود آمده است، اما امروزه ممکن است عمل شناسایی از سوی کشورها به تأخیر افتد (برای مثال، حکومت پاکستان تا تاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۴ از شناسایی کشور بنگلادش خودداری نمود) و یا پیش رس باشد (برای نمونه، شناسایی الجزایر از طرف برخی از کشورها قبل از استقلال).

^۱ Mahdte system

^۲ ضیایی بیگدلی، محمدرضا، پیشین، سال ۱۳۹۱، صص ۱۹۷ - ۱۹۶.

ب - چگونگی شناسایی

معمولاً چگونگی شناسایی ساده و بی آرایش است. این امر ناشی از خصوصیت اعلامی آن است و چنین به نظر می رسد که نمی توان تحقق چنین عملی را تابع کیفیات خاص دانست. با وجود این شناسایی ممکن است به یکی از دو صورت انجام پذیرد صریح یا ضمنی و هر کدام به شکل فردی یا جمعی.

• شناسایی صریح فردی

شناسایی کشور جدید به طور صریح و علنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهده خاص، اعلامیه، یادداشت دیپلماتیک) یا تکرار صورت می گیرد، از جمله شناسایی کشورهای جدید افریقایی از سال ۱۹۶۰ اصولاً به این شکل بوده است.

• شناسایی صریح جمعی

شناسایی کشور نو بنیاد به گونه علنی از جانب تعدادی از کشورها، به طور دسته جمعیا چند جانبه، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهده چند جانبه، اعلامیه چند جانبه، یادداشت دیپلماتیک چند جانبه، تصمیم یک کنفرانس یا کنگره (بین المللی) انجام می پذیرد.

• شناسایی ضمنی فردی

شناسایی کشور جدید به صورت ضمنی از سوی هر یک از کشورها، ضمن برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی و یا مکاتبات دیپلماتیک و یا انعقاد معاهدات بین المللی.

• شناسایی ضمنی جمعی

شناسایی ضمنی کشور نو بنیاد عده ای از کشورها، به اشکال گوناگون : الحاق به یک معاهده بین‌المللی، پذیرش عضویت در یک اتحادیه یا یک سازمان بین‌المللی^۱، شرکت در یک کنفرانس یا کنگره بین‌المللی^۲

بند پنجم: شناسایی حکومت

تغییرات متناوب و بعدی حکومت نیاز به تصمیم قبلی برای شناسایی ندارد، البته مشروط بر اینکه تغییر حکومت مبتنی بر قانون اساسی باشد و قهرآمیز نباشد و شناسایی در چنین مواردی ضمنی استنباط می‌شود تغییرات کادر حکومتی بر مبنای قانون اساسی، نیازی به شناسایی ندارد و این شناسایی به صورت ضمنی استنباط می‌شود، ولی اگر بر اثر کودتا، جنگ یا انقلاب « عوامل قهرآمیز » حکومت تغییر کرد، به شناسایی نیاز ندارد. باز پس گرفتن شناسایی در چنین اوضاع و احوالی می‌تواند مداخله در امور داخلی دولت دیگر محسوب شود.

در جایی که حکومت جدید به صورت غیر قانونی تثبیت می‌شود، مغایر با قانون اساسی چه با استفاده از زور باشد و چه بالعکس، ولی با قانون اساسی مغایر باشد، شناسایی حکومت سابق نمی‌تواند به حکومت جدید سرایت پیدا کند، و یک حکومت جدید بعد از بررسی وضعیت سیاسی شناسایی می‌شود.

^۱ امروزه شناسایی، یعنی شناسایی کشور جدید از طریق قبولی عضویت آن کشور در سازمان‌های بین‌المللی، بویژه سازمان ملل متحد چندان مورد قبول نیست. برای مثال، اسرائیل هر چند از سال ۱۹۴۹ به عضویت سازمان ملل متحد درآمده است، با وجود این، تا به امروز کلیه کشورهای عضو سازمان، اقدام به شناسایی ننموده‌اند. از سوی دیگر تریگولی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، به سال ۱۹۵۰، در موضوع شناسایی چنین اظهار نمود، که قبول عضویت کشوری در سازمان ملل متحد به منزله شناسایی آن از طرف کشورهای عضو سازمان نیست.

^۲ ضیایی بیگدلی، پیشین، سال ۱۳۷۲، ص ۱۴۳.

به عنوان مثال، بعد از انقلاب بلشویک در روسیه در سال ۱۹۱۷ ایالات متحده آمریکا از شناسایی حکومت کمونیست امتناع ورزید و به شناسایی حکومت سابق تا سال ۱۹۳۶ ادامه داد. همین طور گرچه حکومت کمونیست مائو کنترل قسمت اصلی کشور را در چین تا سال ۱۹۵۰ داشت، اما حکومت ایالات متحده آمریکا حکومت چیانگ کای چک را تا سال ۱۹۷۸ شناسایی می کرد.

تصمیم به شناسایی یک حکومت جدید یک عمل سیاسی است و می تواند منجر به اختلال در هدایت روابط بین الملل شود. به همین منظور دولت انگلستان در آوریل ۱۹۸۰ تصمیم به تغییر سیاست هایش گرفت و بیان کرد که دیگر هیچ دولتی را شناسایی نخواهد کرد. در خلال این شورش مسلحانه یا در نتیجه ی جنگ حکومت شناسایی شده ممکن است کنترل موثر بر قسمتی از سرزمین خود را از دست بدهد، سپس تعدادی از دولت ها، یک قدرت سیاسی را شناسایی کنند و تعدادی دیگر قدرت دیگری را به عنوان دولت آن حکومت شناسایی نمایند. برای مثال، در موارد مربوط به آلمان و ویتنام می توان اشاره نمود. این امکان برای یک دولت که بتواند به صورت همزمان دو حکومت را در یک دولت شناسایی کند، وجود ندارد مگر اینکه قدرت دومی به عنوان حکومت « دو فاکتو » یعنی حکومت موقت و غیررسمی شناسایی شود یا یک دولت به عنوان شورشی ها و یا به عنوان گروه متخاصم شناسایی شود.

شناسایی حکومت یک دولت به معنای شناسایی حق آن حکومت است در نمایندگی کردن دولتش در روابط بین المللی خواه دو جانبه یا چند جانبه، فلذا با این مقدمه به بررسی مفهوم و ماهیت حقوقی شناسایی حکومت می پردازیم.

هنگامی که کشور جدیدی تشکیل می‌گردد، شناسایی آن کشور متضمن شناسایی حکومت آن نیز است. در غیر این صورت یعنی چنانچه کشورها مدت زمان طولانی وجود داشته باشند، ولی شکل حکومت آنها، بر اثر انقلاب یا کودتا و یا هر موجب دیگر تغییر یابد، موضوع شناسایی حکومت جدید مورد بحث قرار می‌گیرد. بنابراین «اصل دوام کشورها» که یکی از قواعد آمره حقوق بین‌الملل است تغییر حکومت تاثیری در ثبات کشور ندارد، زیرا شناسایی حکومت، دارای هدفی محدودتر از شناسایی کشور است با این حال از حیث ماهیت حقوقی، فرقی میان شناسایی حکومت، دارای هدفی محدودتر از شناسایی حکومت نبوده نظریه اعلامی در هر نوع مجراست.

خصوصیات اعلامی شناسایی موجب می‌شود تا این عمل به محض تشکیل حکومت جدید صورت گیرد. البته این حکومت باید شرط لازم را که معروف به شرط «استقرار سلطه» یا واقعی بودن قدرت است، دارا باشد. این اصل بدین معناست که حکومت باید در سراسر قلمرو داخلی کشور، از قدرت و حاکمیت واقعی و ثبات سیاسی برخوردار بوده و از سوی دیگر، قادر به انجام تعهدات بین‌المللی کشور باشد. بنابراین، حکومت‌هایی که بر اثر انقلابات داخلی تشکیل می‌گردند، نباید مورد شناسایی قرار گیرند، مگر زمانی که رهبران آنها بتوانند اداره امور کشوری را به طور کامل و موثر در دست گیرند و قدرتهای دیگر را سرکوب نمایند.

در روابط بین‌المللی، نمونه‌های زیادی وجود دارد که این اصل رعایت نشده است، برای مثال آلمان و ایتالیا در سال ۱۹۳۶ حکومت ژنرال فرانکفو را قبل از فتح مادرید و تسلط کامل بر اوضاع به رسمیت شناختند.

الزام به شناسایی کشور نو بنیاد، در حدی فراتر از الزام کشورها به شناسایی حکومت جدید است. با وجود این، نمی توان از نظر دور داشت که عدم شناسایی حکومت جدید نیز ممکن است منجر به محرومیت یک کشور از برخورداری از روابط دیپلماتیک عادی گردد.

کشورهای آمریکایی به دلیل تغییرات حکومتی بسیار سریع و معمولی قرون نوزدهم و بیستم در آمریکای مرکزی و جنوبی، به مسأله شناسایی حکومت پرداخته، آن را منوط به برخی تضمینات در حکومتهای جدید کردند که در این زمینه نظریات و عقایدی چند ابراز گردیده که به نظریه توبار و استرادا می پردازیم.

• نظریه توبار یا دکترین مشروعیت :

کارلوس آر، توبار، وزیر امور خارجه اکوادور در مورد شناسایی حکومت های جدید در آمریکای جنوبی (کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه، ال سالوادور) نظریه ای را مطرح ساخت که براساس آن کشورهای مزبور متعهد شدند تا چنانچه در آینده بر اثر انقلاب یا کودتا، حکومت جدیدی در این کشور روی کار آید، از شناسایی آن خودداری ورزند، این عدم شناسایی، حداقل تا زمانی است که حکومت جدید، شکل قانونی بیابد، امروزه نظریه بتانکور جای نظریه توبار را گرفته است که بنا برآن، کشورها باید از شناسایی حکومت هایی که از راه اعمال زور تشکیل می شوند، خودداری کنند. معروف ترین مورد استفاده از دکترین توبار به وسیله آمریکا، امتناع ویلسون از شناسایی حکومت ژنرال ویکتوریا هورتا که در سال ۱۹۱۱ در مکزیک قدرت را بدست آورد می باشد، یا اینکه ایالات متحده آمریکا از شناسایی حکومت روسیه شوروی به مدت ۱۶ سال پس از موفقیت انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ خودداری ورزید.

این نمونه ها مبین این نظریه است که شناسایی حکومت ها می تواند بیش از یک تصمیم حقوقی، یک تصمیم سیاسی باشد.

• نظریه استرادا

استرادا وزیر امور خارجه مکزیک؛ در ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰، از جانب کشور متبوع خویش درباره شناسایی حکومت های انقلابی سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ آرژانتین، برزیل، پرو، شیلی، بولیوی و پاناما، طی بیانیه رسمی اعطای شناسایی را به این نوع حکومت های جدید عملی توهین آمیز دانست که به حاکمیت ملل دیگر لطمه وارد می آورد. در کنار اینها، شناسایی این نوع حکومت ها با استفاده از شناسایی دوژوره و دوافکتو نیز میسر است^۱

• شناسایی دوژوره^۲ و دوافکتو^۳ :

تفکیک بین شناسایی به صورت دو فاکتو (بالفعل) و دوژوره (قانونی) در گذشته بیشتر از امروز رایج بوده است. شناسایی دوژوره حکایت از قانونی بودن مبناییک رژیم یا به عبارت دیگر مشروعیت آن و نشانه تأیید رژیم جدید از سوی دولت شناسنده است. حال آنکه، شناسایی دوافکتو به معنی این است که یک رژیم یا حکومت جدید در سرزمین مستقر شده و دارای کنترل بالفعل و عملی در آن سرزمین است. چنانکه رژیم بلشویک در شوروی در سال ۱۹۲۱ از سوی بریتانیا به طور « دو فاکتو » شناسایی شد. این زمانی بود که در بریتانیا ائتلافی از محافظه کاران لیبرال برسر کار بودند و سپس هنگامی که حکومت حزبی کارگر در ۱۹۲۴ زمام امور را در دست گرفت، شوروی را به طور دو ژوره شناسایی کرد. به طور کلی شناسایی

^۱.www.protocol.blogfa.com/post-4.aspx

^۲.De Jure

^۳.De facto

دوژوره به معنی تصدیق ثبات و دوام یک رژیم علاقمندی به برقراری رابطه با آن، و شناسایی دو فاکتو به معنی کنترل عملی یک رژیم و به منظور حفظ حقوق و اموال دولت شناسنده در مناسبات با حکومت دو فاکتو می باشد.

علی الاصول شناسایی دو فاکتو مربوط به شناسایی حکومتهاست. ولی در مواردی دیده شده که « دولت ها » نیز به صورت دوفاکتو شناسایی شده اند، چنانکه برخی کشورها اندونزی را که در حال جنگ با هلند برای کسب استقلال بود طی سالهای ۹-۱۹۴۵ به طور دوفاکتو به رسمیت شناختند و یا ادعاهای ارضی، گاه به صورت دو فاکتو شناخته شده مانند الحاق جمهوریهای بالستیک (لتونی ، استونی، لیتوانی) توسط شوروی در ۱۹۴۰ که از سوی بریتانیا به صورت دو فاکتو شناخته شد. پس از تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، اکنون این جمهوری ها دوباره استقلال خود را باز یافته اند.

امروزه غالب کشورها از شناسایی حکومت ها خودداری کرده، ولی طبق روال گذشته به شناسایی « دولتها » ادامه می دهند. در مورد رژیمها یا حکومت های جدید که بر خلاف قانون اساسی روی کار آمده اند، نوع رابطه براساس ارزیابی میزان کنترل موثر حکومت جدید بر سرزمین مربوطه خواهد بود.

به طور کلی، امروزه تفکیک بین شناسایی دوژوره و دوفاکتو تا حد زیادی از میان رفته است و چنانچه شناسایی به طور صریح صورت گیرد و به معنی شناسایی دوژوره تلقی میگردد و در صورتی که به طور تدریجی باشد، بستگی به قصد دولت شناسنده خواهد داشت.

شناسایی صریح معمولاً از طریق صدور بیانیه ای اعلام می گردد و شناسایی تلویحی یا ضمنی از طریق برقراری روابط سیاسی، مبادله نمایندگان سیاسی و عقد قراردادهای جامع صورت می گیرد.

عدم شناسایی مانع از طرح ادعا طبق حقوق بین الملل علیه کشور نیست. بنابراین، به رغم اینکه جمهوری اسلامی ایران رژیم اشغالگر اسرائیل را شناسایی نکرده، ولی آن کشور را در مقابل تعهدات بین المللی اش مسئول می داند.^۱

بند ششم : شناسایی شورشیان

طبق تعریف مقصود از شورشیان، اشخاص یا گروههای انسانی هستند که به طور جمعی و صرف نظر از هدف و مقصودی که دارند علیه حکومت قانونی یک کشور قیام مسلحانه می کنند. اعمال این گونه افراد ممکن است از یک شورش یا آشوب ساده خارج شده و تبدیل به یک جنگ داخلی گردد.

بنابراین مسلحانه بودن و هدف بودن حکومت مرکزی از صفات کلیدی مفهوم شورشیان است. این گونه مبارزات می تواند مصداق مخاصمه مسلحانه غیر بین المللی تحت پوشش کنفدراسیون چهار گانه ژنو ۱۹۴۹ قرار بگیرد. در مورد رابطه میان شورشیان و جدایی طلبان باید گفت که جدایی طلبان در هر صورت شورشی محسوب می شوند، لیکن ممکن است هدف یک گروه شورشی لزوماً "جدایی نباشد و صرفاً خواستار تغییر حکومت و یا تغییراتی باشد و

^۱مقتدر، هوشنگ، حقوق بین الملل عمومی، انتشارات وزات امور خارجه، تهران، چاپ نوزدهم، سال ۱۳۹۰، صص ۶۷-۶۵.

البته موارد مرتبط با شورشیان مندرج در پیش نویس بین المللی دولت ها (بند ۱ ماده ۱۴ و بند ۱ ماده ۱۰) بر جدایی طلبان نیز اعمال می گردد.^۱

با شرح مذکور، هرگاه درگیری داخلی در یک کشور به صورت یک وضعیت بین المللی در آید یعنی جنگ طول بکشد و هر یک از طرفین متخاصم سازمان سیاسی، اداری و نظامی خود را تعیین کنند یعنی بخشی از یک سرزمین بوسیله شورشیان به طور موثر اشغال گردد، به طوری که طرف دیگر نتواند مقررات خود را در مورد طرف مقابل اجرا نماید، در این حال مسئله شناسایی شورشیان مطرح می گردد. در چنین حالتی دول دیگر می توانند به منظور حفظ مصالح و حقوق خود، طرف شورشی را مورد شناسایی قرار دهند. این شناسایی پاره ای از مشکلات میان کشور شناسنده و کشور مقابل را حل می کند، بدین ترتیب که اگر برای مثال، به علت درگیری شورشیان و قدرت گرفتن آنها دولت اول قادر به جبران خسارات وارده به خارجیان در مناطق تحت سلطه شورشیان نمی باشد، در صورتی که با شناسایی شورشیان مسئولیت دولت اول مرتفع و دولت دوم یعنی دولت شورش شناخته شده در مقابل دولت شناسنده مسئولیت خواهد داشت. این نوع شناسایی با شناسایی یک کشور متفاوت است، در شناسایی شورشیان عمل شناسایی بر قدرتی که در شرف تکوین می باشد تعلق می گیرد چرا که قدرت مذکور در زمان شناسایی هنوز دارای مرزهای مشخص و جمعیت، کاملاً مشخص نمی باشد. با ادامه جنگ بین دو طرف اگر وضعیت شورشیان کاملاً تثبیت گردد، شناسایی انجام

^۱ yaserziaee.blogfa.com/post.19.aspx

شده تحکیم خواهد شد، و در صورت عدم موفقیت، شناسایی کان لم یکن خواهد شد. برای مثال می توان از شورشیان یونانی نام برد که سرانجام منجر به تشکیل حکومت یونان گردید.^۱

بندهفتم : شناسایی جنبش های رهایی بخش ملی

همانطور که شورشیان می توانند مورد شناسایی قرار گیرند، جنبش های رهایی بخش ملی نیز می توانند مورد شناسایی قرار گیرند و از حقوق و مزایای شناسایی استفاده کنند که آنها را در نیل به اهداف خود یاری می کند.

مسئله شناسایی این جنبش ها در حقوق بین الملل مورد قبول قرار گرفته زیرا حق تعیین سرنوشت و حق رهایی از استعمار مورد قبول حقوق بین الملل می باشد : فلذا شناسایی جنبش های رهایی بخش می تواند جزئی از حرکت استعمار زدایی باشد. خود سازمان ملل متحد معمولاً اقدام به شناسایی سازمان های رهایی بخش می نماید البته شرطی وجود دارد که جنبش رهایی بخش باید در منطقه جغرافیایی خود به وسیله سازمان های سیاسی منطقه ای به رسمیت شناخته شود مانند جنبش رهایی بخش آفریقای جنوب غربی (سواپو) که توسط سازمان وحدت افریقا به رسمیت شناخته شده است. اخیراً سازمان ملل متحد متمایل به این است که جنبش رهایی بخش قبلاً به وسیله غیر متعهدها به رسمیت شناخته شود و سپس مورد شناسایی قرار گیرد، مانند سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف). شناسایی این جنبش ها از طرف سازمان های بین المللی به این جنبش ها اجازه می دهد که بتوانند از امکانات آن سازمان اعم از کمکهای آنها و به خصوص تریبونهای آن برای ارائه نظرات خود استفاده نمایند.

^۱. بیگ زاده، ابراهیم، جزوه حقوق بین الملل عمومی ۱، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹-۱۳۸۸، ص ۵۸.

نمایندگان جنبشهای رهایی بخش شناسایی شده می توانند به عنوان ناظر در کارهای سازمان های بین المللی شرکت نمایند حتی در کنفرانسهای بین المللی نیز می توانند به عنوان ناظر شرکت کنند. سازمان آزادی بخش فلسطین به موجب قطعنامه ۳۷۷ و همچنین حق شرکت در بخش های شورای امنیت را نیز دارد. لازم به ذکر است که کمک به این جنبش ها به عنوان دخالت در امور داخلی حکومتهای استعمارگر محسوب نمی گردد، به علاوه مدتی است مجمع عمومی سازمان ملل متحد تلاش می کند که مبارزان راه آزادی و ضد آپارتاید را از حقوق انسانی قابل اجراء در جنگ برخوردار نماید. در این رابطه قطعنامه ۲۶۲۱ و همچنین قطعنامه ۳۱۰۳ به تصویب رسیده اند.^۱

• شناسایی زودرس^۲:

اگر جامعه ای پیش از احراز شرایط لازم به عنوان کشور مورد شناسایی قرار گیرد، عمل شناسایی زودرس صورت گرفته است. شناسایی شورشیانی که هنوز کنترل موثر خود را بر سرزمین ادعایی اعمال نکرده اند، در واقع اقدامی غیر دوستانه نسبت به دولت اصلی که با آن شورشیان مقابله می کند، تلقی می شود. شایان ذکر است که کلیه علمای حقوق بین الملل می باشند که حمایت دولتها به دلایل سیاسی از شورشیان را محکوم می کنند.

• استرداد شناسایی :

نقطه مقابل شناسایی زودرس، استرداد یا پس گیری شناسایی از دولت شناسایی شده پیشین است. استرداد شناسایی همانند شناسایی زودرس غیر قانونی بوده، اقدامی غیردوستانه

^۱ بیگ زاده، ابراهیم، جزوه حقوق بین الملل عمومی ۲، ص ۹۶.

^۲ Larecannnaissance prematuree

تلقى می شود. البته اگر دولتی به طور مستحکمی استقرار یافته باشد، استرداد شناسایی از سوییک دولت تغییری در وضعیت وجودی آن نمی کند. ناگفته نماند که استرداد شناسایی طبعاً قطع روابط سیاسی و دیپلماتیک را به دنبال خواهد داشت ولی قطع روابط سیاسی را نباید به منزله استرداد شناسایی تلقی کرد.^۱

بندهشتم : آثار شناسایی

شناسایی عملی است سیاسی، ولی دارای آثار حقوقی است که به شرح ذیل می باشد:

الف- شناسایی عطف به ما سبق می گردد و شامل اعمال و قوانین کشور مورد شناسایی از بدو تأسیس می گردد.

ب- شناسایی سبب می شود که قوانین و مقررات و اعمال ادارییک کشور، در کشور شناسنده قانوناً بتواند مورد استناد قرار گیرد.

ج - شناسایی سبب می شود که دولت شناخته شده بتواند در محاکم دولت شناسنده بنام خود طرح دعوی کند.

د- دولت شناخته شده به عنوان مقام حاکمه، از صلاحیت محاکم داخلی کشور شناسنده مبرا می باشد.

ه - دولت شناخته شده حق دارد اموال خود را در دولت شناسنده را مطالبه و مسترد دارد.

^۱ موسی زاده، رضا، پیشین، ص ۵۹.

و- دولت شناخته شده می تواند از اجرای احکام دادگاه های کشور شناسنده ادعای مصونیت نماید.^۱

در واقع یک دولت، دولت مستقل دیگری را شناسایی می کند، تبعات این شناسایی فقط بر این دو دولت اثر پیدا می کند و شناسایی اثر نسبی ای را بین همان دو دولت ایجاد می کند و شخصیت حقوقی کامل بین المللی دولت جدید شناسایی می شود و تمام روابط آتی بین دو دولت براساس دو اصل تساوی حقوقی مبتنی خواهد بود. یعنی شناسایی باعث می شود دو دولت همدیگر را به صورت دو دولت مستقل بشناسند. دولت جدید به رسمیت شناخته می شود تا مرزهایش و در داشتن صلاحیت برای اعطای تابعیت به اتباعش و در اعطای حمایت دیپلماتیک از جانب اتباعش، تا اعمال حاکمیت نماید. دولت برای تمام اعمالش در حقوق بین الملل مسئول است. بعلاوه اعمال شورشیان که حالا حکومت جدید شده اند به دولت جدید منتسب می شوند که به صورت قهقرایی مسئولیت برای آنها جریان پیدا می کند. فرض کنیم جنگی بین دو طرف در یک سرزمین رخ داده است یک طرف تا زمانی که دولت مرکزی را ساقط نکرده، شورشی محسوب میشود و وقتی که حکومت را در دست گرفت از او به عنوان دولت جدید یاد می کنند. در طول این مدت که شورشیان خسارت وارده کرده اند، مسئول این خسارت ها هستند زیرا حکومت سابق به موجب عوامل قهریه مسئولیتش ساقط می شود و مسئولیت منتسب به حکومت جدید می شود و یکی از آثار حقوقی شناسایی دارا بودن اثر قهقرایی یعنی به گذشته برگشتن می باشد.

^۱مقتدر، هوشنگ، پیشین، ص ۶۷.

گفتار پنجم: جانشینی کشورها

این اصطلاح برای تعیین شاخه ای از حقوق بین الملل به کار می رود که به آثار حقوقی ناشی از تغییر حاکمیت سرزمین می پردازد. به عبارت دیگر، اصطلاح « جانشینی کشورها » بدین معناست که کشوری به جای کشور دیگر، مسئولیت روابط بین المللی را در یک سرزمین بر عهده می گیرد. (شق ب بند ۱ ماده ۲ عهدنامه ۱۹۷۸ در زمینه جانشینی کشورها بر معاهدات و عهدنامه ۱۹۷۸ در زمینه جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات و عهدنامه ۱۹۸۳ در زمینه جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون).

بند اول : اشکال انتقال (تغییر) حاکمیت

کشوری که کل سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی به جای آن یا آنها تأسیس شوند، این وضعیت را « ناپدیری یا اضمحلال^۱ » می نامند.

کشور بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور یا کشورهای جدیدی در آن قسمت تأسیس شود، این وضعیت را « جدایی^۲ » می نامند. کشوری بر اثر رهایی از استعمار، در سرزمین معینی تأسیس شود، این وضعیت را « استقلال^۳ » می نامند. کشوری بخشی از سرزمین خود را به نفع کشور دیگری از دست بدهد، این وضعیت را « انضمام^۴ » می نامند. کشوری که حاکمیت خود را در تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست می دهد کشور

1. Dissolution

2. Separation

3. independence

4. Annexation

پیشین^۱» و کشوری که به جای او در آن سرزمین اعمال حاکمیت می کند، «کشور جانشین^۲» نامیده می شود.

در حقوق بین الملل جانشینی به مفهوم این است که : دولت جدیدی به جای دولت سابق به قدرت برسد، این عمل یا از طریق جدا شدن بخشی از سرزمین دولت سابق و تبدیل آن به یک یا چند کشور جدیدالتأسیس صورت می گیرد، مانند تقسیم اتحاد جماهیر شوروی و یا ادغام کشوری در کشوردیگر، مانند آلمان شرقی در آلمان غربی که فروض جانشینی دولتها را در فروض قبل بیان کردیم.

بند دوم : اقسام جانشینی دولتها

- جانشینی در معاهدات
- جانشینی در غیر معاهدات
- جانشینی در سازمان های بین المللی

الف : جانشینی دولتها در معاهدات

در سال ۱۹۷۸ کنوانسیون جانشینی دولتها در معاهدات به تصویب رسید. به موجب آن دولت تازه استقلال یافته دارای حق انتخاب نسبت به قبول تعهدات که پیش از استقلال آن بوجود آمده می باشد. زیرا نباید آن ها را متعهد به معاهداتی که با آن موافقتی نداشته اند و توسط دولت استعمارگر منعقد شده دانست، این نظریه به نظریه « لوح مطهر » معروف شده

¹ predecessor

² . succession state

است که بنابر آن همانگونه که نوزاد در بدو تولد فاقد هر گونه تعهدی است دولت تازه استقلال یافته نیز در انتخاب تعهدات بین المللی کاملاً آزاد می باشد.

در جانشینی دولتها به دو دسته معاهدات بر می خوریم :

الف - معاهداتی که جانشینی هیچ تأثیری بر آنها ندارند (معاهدات شخصی).

ب - معاهداتی که جانشینی برای آنها موثر است (معاهدات عینی).

• معاهدات شخصی

این معاهدات ماهیتی قراردادی و متصل به شخصیت طرف دارد و لذا با تغییر در شخصیت طرف از بین می روند مانند معاهدات سیاسی، تجاری، اقتصادی و...

البته این نوع معاهدات نیز با توجه به نوع جانشینی قائل به تفکیک می باشند. چنانچه جانشینی در اثر اتحاد بوجود آمده باشد، این معاهدات به قوت خود باقی است. اگر جانشینی به نحو دیگر صورت گرفته باشد معاهدات اعتبار خود را از دست داده و برای دولت جدید التأسیس الزام آور نیست.

• معاهدات عینی

منظور معاهداتی هستند که متصل به شخصیت دولت نبوده، بلکه متصل به رژیم حقوقی سرزمین یک کشور می باشند و به عبارت دیگر معاهدات مرزی می باشند و با تغییر حاکمیت از بین نمی روند و جانشینی اثری بر آنها ندارد.

به موجب کنوانسیون ۱۹۷۸ گروهی دیگر از معاهدات نیز به عنوان معاهدات عینی محسوب شده اند و جانشینی تاثیری بر آنها ندارند که عبارتند از :

۱ - معاهدات مرتبط با « استفاده یا محدودیت استفاده از سرزمین » که به نفع کشور خارجی منعقد شده تعهدات ملحق شده به سرزمین محسوب می شود.

۲ - معاهدات مرتبط با « استفاده یا محدودیت استفاده از سرزمین » که به نفع گروه کشورها یا کلیه کشورها بوجود آمده و ملحق به سرزمین مذکور تلقی می شود که خود به سه گروه تقسیم می شوند :

الف - معاهداتی که به وضع مقررات بین المللی در خصوص مراسلات و ارتباطات می پردازند.

ب - معاهداتی که موجد وضعیت های سیاسی و بین المللی می باشند.

در این معاهدات استمرار تعهدات عینی به عنوان یک قاعده عرفی در رویه دولتها به صورت استثنایی بر اصل « لوح مطهر » می باشد. مانند قبول تعهدات ایجاد شده توسط روسیه و نروژ در خصوص ماهیگیری در رودخانه مرزی بین دو کشور از طرف فنلاند پس از استقلال.

ج - معاهدات چند جانبه (عهد نامه - قانون) ، عهد نامه هایی که در حکم قانون بین المللی بوده و باید آن را رعایت کنند، زیرا هدفشان تدوین قواعد عمومی و غیر شخصی می باشد و جهت تحقق نیازهای جامعه بین المللی وضع شده اند و دولت جانشینی الزاماً باید آن ها را رعایت نماید. مانند عهدنامه ۱۹۵۹ قطب جنوب (جنوبگان).

ب : جانشینی دولت‌ها در غیر از معاهدات

شامل مسائلی از قبیل اموال، آرشیو و بدهی های دولت می باشد که کنوانسیون ۱۹۸۳ در این خصوص تصویب گردید.

• جانشینی دولت‌ها در اموال

۱ - جانشینی دولت‌ها در اموال در حالت وحدت دولت‌ها؛ که اموال دولت‌های پیشین به دولت جانشین منتقل می شود.

۲ - جانشینی دولت‌ها در اموال در حالت انتقال بخشی از سرزمین یک دولت، که انتقال اموال با موافقت‌نامه فی مابین دولت پیشین و دولت جانشین صورت می گیرد در صورت عدم وجود موافقت‌نامه اموال غیر منقول که در آن بخش از سرزمین قرار دارد و به دولت جانشین واگذار می شود و اموال منقول که در ارتباط با فعالیت دولت پیشین و در رابطه با آن بخش از سرزمین است که جانشینی صورت گرفته به دولت جانشین منتقل می شود.

۳ - جانشینی دولت‌ها در اموال در حالت جدایی بخشی یا بخش هایی از سرزمین یک دولت، که اموال غیر منقول در سرزمینی که جانشینی صورت گرفته به دولت جانشین منتقل می شود و اموال منقول که در ارتباط با فعالیت دولت پیشین در آن بخش بوده منتقل می شود و در مورد اموال منقول دیگر یک بخش منصفانه ای به دولت جانشین تعلق می گیرد.

۴ - جانشینی دولت‌ها در اموال در حالت فروپاشی یک دولت، در صورت عدم توافق دیگری میان آنها اموال غیر منقول به دولت‌های جانشین منتقل می شود و اموال منقول که خارج از سرزمین دولت پیشین واقع است ولی به آن دولت تعلق دارد به طور منصفانه به دولت

های جانشین منتقل می شود. اموال منقول که در رابطه با فعالیت دولت پیشین در رابطه با آن سرزمین ها بوده به دولت جانشین منتقل می شود و سایر اموال منقول به غیر از آنچه ذکر شد به دولتهای جانشین به صورت منصفانه منتقل می شود.

۵ - جانشینی دولت ها در اموال مورد دولتهای جدید الاستقلال، که اموال غیر منقول و منقول به دولت جانشین منتقل می شود و اموال غیر منقولی که خارج از سرزمین دولت جانشین است ولی متعلق به اوست نیز منتقل می گردد.

• جانشینی دولت ها در آرشیو

آرشیوهای دولتی دولت پیشین شامل تمام مواردی است که توسط دولت پیشین در اجرای وظایفش تولید و یا دریافت شده باشند، انتقال آرشیوهای دولتی به دولت جانشین سبب می گردد دولت پیشین دیگر حقوقی بر آرشیو نداشته باشد.

• جانشینی دولتها در بدهی های دولت پیشین

در این وضعیت اگر دولت A تمام سرزمین دولت B را منصرف شود باید تمام بدهی های دولت بدهکار را به طلبکاران خارجی بپردازد و اگر فقط قسمتی از سرزمین B تحویل به دولت A شود، در این صورت فقط باید قسمتی از بدهی را پرداخت نماید.

ج : جانشینی دولتها در سازمان های بین المللی

دولتها از طریق پذیرش اساسنامه سازمان های بین المللی، که یک معاهده چند جانبه است و امضای قرارداد الحاق به سازمان بین المللی ملحق می شوند، در جانشینی دولتها در سازمان های بین المللی با توجه به نوع جانشینی فروض متفاوت است. چرا که در جانشینی

دولتها، اگر دولت مرکزی علی رغم تغییرات تداوم داشته باشد (مثل انفکاک و جدایی) دولت مرکزی همچنان به عنوان عضو سازمان قلمداد می گردد. ولی دولت جانشین جدیدی که در سرزمین منفک شده بوجود می آید، یک شخص مستقل جدید است و باید تقاضای عضویت در سازمان بین المللی را بنماید، به عنوان مثال، روسیه در سازمان ملل، به عنوان استمرار جماهیر شوروی محسوب شد و به عنوان عضو دائم شورای امنیت کرسی اتحاد جماهیر شوروی را اشغال کرد، در حالی که سایر جمهوری ها پس از تقاضای عضویت و پذیرش آن از طرف سازمان به عضویت سازمان ملل در آمدند.

دولتهای تازه استقلال یافته نیز متعهد به معاهدات دولت پیشین به سازمان نمی باشند، و دولتهایی که بر اثر اتحاد تبدیل به یک کشور واحد می گردند، در صورتی که مجدداً بخواهند به وضعیت سابق برگردند دیگر نیازی به تشریفات پذیرش نمی باشد و عضویت آنها به قوت خود باقی است.

بند سوم: مسئولیت بین المللی دولتها در جانشینی کشورها

جانشینی کشورها بر مسئولیت بین المللی تأثیر می گذارد، زیرا در اصول عام مسئولیت بین المللی، بویژه قواعد مربوط به عدم قابلیت انتساب اعمال نا مشروع یا خلاف، هر عقیده ای را که حاکی از تداوم مسئولیت انفعالی یا فعال (ناشی از ترک فعل یا فعل) باشد، از شمول خودخارج می کند.

بنابراین، هر گونه ادعایی برای جبران خسارات ناشی از اعمال خلاف حقوق بین الملل کشور پیشین در مقابل کشور جانشین، کاملاً جنبه شخصی و فردی داشته و مسموع نخواهد

بود و تنها کشور پیشین مسئول اعمال خود باقی خواهد ماند (دادگاه داوری انگلیس و فرانسه،
قضیه براون ۲۵-۱۹۲۳ و نیز دادگاه داوری فرانسه و سوئیس، قضیه فانوس دریایی، رای مورخ
۲۴ ژوئیه ۱۹۵۶).

به علاوه، چنانچه کشور پیشین قبل از انحلال، علیه کشور دیگری ادعایی هم داشته باشد،
با اضمحلال ادعای مزبور نیز ساقط می شود حال آنچه قبل از تغییرات سرزمینی، عمل ناقض
حقوق بین الملل موجب خسارت به شخصی گردد که در زمان وقوع خسارت، تابعیت کشور
پیشین را داشته است، آیا کشور جانشین حق دارد به منظور پیش کشیدن مسئولیت یک کشور
ثالث، حمایت دیپلماتیک خود را نسبت به شخص زیان دیده اعمال کند؟

قاعده‌ی عامی که به گونه غیر قابل تردید در این مورد جاری است اینکه، حمایت
دیپلماتیک به منزله تجلی صلاحیت فردی کشورها، تنها به نفع اتباع یک کشور قابل اجرا است.
دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی به این دلیل که قربانی در زمان وقوع خسارت هنوز تبعه
کشور جانشین نبوده است، به سوال مذکور پاسخ منفی داده است. این اصل حمایت دیپلماتیک
را در مورد چنین افرادی قابل اعمال ندانسته است. (رای مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۳۹ در قضیه راه
آهن پانه و زیس - سالدوتیس کیس، دعوی میان استونی و لیتوانی).

اعمال حمایت دیپلماتیک، هر چند از حیث نظری در صلاحیت کشور پیشین باقی
می‌ماند، اما عملاً خطر قربانی شدن منافع اشخاصی وجود دارد، زیرا کشور پیشین دیگر نمی
تواند به نفع تبعه بیگانه اقدامی انجام دهد و از سوی دیگر، قاعده استمرار تابعیت قربانی که از
شرایط اعمال حمایت دیپلماتیک است، می‌تواند مانعی برای اعمال چنین صلاحیتی گردد.

همچنین اعمال متخلفانه بین المللی کشور پیشین که در قبال کشور ثالث ارتکاب یافته، قابل انتقال به کشور جانشین نمی باشد، لذا مسئولیت بین المللی ناشی از آن اعمال و ادعاهای مربوط، متوجه کشور جانشین نمی باشد، همواره بر عهده کشور پیشین باقی می ماند. البته، بدان شرط که کشور پیشین، موجودیت خود را حفظ کرده باشد.

مبحث دوم : عضویت در سازمان ملل متحد از منظر رویه سازمان ملل متحد

بررسی روند عضویت در سازمان ملل متحد مستلزم تعیین نسبت میان کشور شدن و عضویت در سازمان ملل متحد از منظر منشور ملل متحد و رویه سازمان ملل متحد و پس از آن بررسی نگرش دیوان بین المللی دادگستری نسبت به شروط عضویت در سازمان ملل متحد است.

گفتار اول: تفاوت کشور شدن با عضویت در سازمان ملل متحد:

باید توجه داشت که از یک منظر عضویت در سازمان ملل مشروط به کشور بودن آن دولت است ، چرا که بند ۱ ماده ۴ منشور صحبت از «کشور»^۱ شیفته صلح می کند و نه مثلاً «موجودیت»^۲ شیفته صلح. اما از منظری دیگر که مبتنی بر رویه سازمان ملل متحد است عضویت برخی موجودیت ها در مجمع عمومی سازمان ملل در حالی بوده است که در کشور بودن آنها تردید وجود داشت حکایت از رویکردی دیگر دارد. به طور مثال عضویت بلاروس در زمانی که تحت حاکمیت شوروی قرار داشت موجب شد تا در شرط بودن کشور بودن متقاضی عضویت در سازمان ملل تردید ایجاد شود. در هر صورت به نظر می رسد که موافقت اکثریت

¹.state

².entity

اعضای مجمع عمومی و شورای امنیت در خصوص عضویت یک دولت، به معنای شناسایی ضمنی این موجودیت به عنوان یک «کشور» از سوی جامعه بین المللی است. لذا طرح این شرط برای عضویت نمی توان موضوعیت منطقی داشته باشد.

اما باید توجه داشت که حتی اگر عضویت در سازمان ملل مشروط به کشور بودن باشد، کشور بودن مستلزم عضویت در سازمان ملل نیست همان طور که در حال حاضر برخی کشورها عضو سازمان ملل متحد نیستند مانند تایوان، کوزوو و اوستیای جنوبی. در واقع کشورها مختار هستند تا بر اساس معیارهای مذکور در کنوانسیون مونته ویدئو کشوری را به رسمیت بشناسند و با آن روابط حقوقی و سیاسی خود را آغاز کنند اما عضویت در سازمان ملل تنها می تواند مسئولیت دولت ها ناشی از شناسایی نامشروع را از بین ببرد. به طور مثال چنانچه کوزوو به عضویت سازمان ملل در آید، دیگر نمی توان مسئولیت کشورهای شناسایی کننده این دولت در قبال صربستان را در برابر نهادهای سازمان ملل مطرح نمود.

باید توجه داشت که عضویت در سازمان ملل متحد به معنای شناسایی آن کشور از سوی تمام کشورهای عضو نیست چنانچه در زمان عضویت اسرائیل در سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ بسیاری از کشورهای عربی بر آن تاکید نمودند. همچنین عدم عضویت در سازمان ملل به معنای عدم بهره مندی کامل از حقوق منشور ملل متحد نیست. ماده ۳۲ منشور کشورهای غیر عضوی که طرف یک اختلاف هستند لازم است تا در مذاکرات مربوط به آن در شورای امنیت بدون حق رای دعوت شود و همچنین ماده ۳۸ شورای امنیت به طرف های هر گونه اختلاف بین المللی که شامل کشورهای غیر عضو می شود، اجازه داده است تا توجه شورای امنیت را برای حل مسئله جلب نماید. همچنین کشورهای غیر عضو می توانند با تصویب اساسنامه دیوان

بین‌المللی دادگستری و یا پذیرش شروط شورای امنیت، در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز طرح دعوا نمایند.

ممکن است که درخواست متقاضی عضویت در سازمان ملل از سوی شورای امنیت رد شود اما از سوی مجمع عمومی مترتب آثاری حقوقی شود: ممکن است به عنوان کشور غیر عضو ناظر پذیرفته شود مانند واتیکان، ممکن است به عنوان موجودیت ناظر پذیرفته شود مانند نهضت آزادی بخش فلسطین و ممکن است تنها به عنوان یک کشور مورد شناسایی قرار بگیرد بدون عضویت ناظر. در صورت وتوی عضویت فلسطین از سوی آمریکا، حالت سوم برای فلسطین متصور خواهد بود.

گفتار دوم: نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص عضویت در

سازمان ملل متحد

در خصوص عضویت یک کشور جدید در سازمان ملل متحد تاکنون دو نظریه مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری صادر شده است؛ یک در سال ۱۹۴۷ به دنبال شرط گذاری برخی کشورها در پذیرش عضویت کشورهای جدید و دیگری در سال ۱۹۴۸ در خصوص روند شکلی پذیرش عضویت دولت جدید در سازمان ملل متحد. به عبارت دیگر نظریه اول مرتبط با حقوق ماهوی و نظریه دوم مرتبط با حقوق شکلی پذیرش کشور جدید در سازمان ملل متحد است.

الف- در نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی درخواستی را به دیوان بین‌المللی دادگستری

ارائه نمود که بر اساس آن نظر مشورتی دیوان را در خصوص این سوال جویا شد: آیا یک عضو

ملل متحد بر اساس ماده ۴ منشور حق دارد که به دنبال رای خود در شورای امنیت یا مجمع عمومی برای پذیرش یک کشور به عضویت سازمان ملل، رضایت خود را مشروط به شرایطی نماید که در پاراگراف اول ماده ۴ ذکر نشده باشد؟ به طور خاص آیا چنین عضوی ضمن شناسایی شرایط موجود در ماده ۴ می تواند رضایت خود برای پذیرش کشور جدید را مشروط به پذیرش کشوری دیگر نماید؟

هر چند بزرگترین ایراد به صلاحیت دیوان این بود که موضوع مسئله سیاسی است و از صلاحیت دیوان خارج است اما دیوان وارد رسیدگی شد و به این نتیجه رسید که شرط گذاری برای عضویت یک کشور در سازمان ملل خارج از شروط ماده ۴ منشور امری سیاسی است. ماده ۴ منشور این شرایط را در نظر گرفته است: الف- کشور بودن ب- صلح جو بودن ج- پذیرش تعهدات منشور د- قادر به ایفای این تعهدات و ه- مایل بودن به ایفای این تعهدات. این شرایط برای عضویت نه تنها ضروری است بلکه کافی نیز هست. احراز تمام این شرایط در صلاحیت سازمان ملل است. قضاوت سازمان به معنای قضاوت دو نهاد مذکور در بند ۲ ماده ۴ یعنی مجمع عمومی و شورای امنیت است.

ماده ۶۰ آئین نامه داخلی شورای امنیت صلاحیت تشخیص اینکه کشوری صلح جو و قادر به اجرای تعهدات منشور هست یا نه را به خود شورای امنیت داده است. دیوان بیان می دارد که هر چند احراز شرایط دیگری که مرتبط با شرایط مذکور در ماده ۴ منشور است قابل بررسی است اما این بررسی باید از سوی شورای امنیت و مجمع عمومی صورت گیرد. در هر صورت اعمال شروط حقوقی مذکور در بند ۱ ماده ۴ لازم و اعمال شروط سیاسی ممنوع است.

ب - در سال ۱۹۴۸ دیوان بین المللی دادگستری به بررسی این مسئله نشست که آیا اعضای شورای امنیت در زمان اعلام رضایت به عضویت یک دولت در سازمان ملل حق دارند شروطی را مطرح نمایند؟ در واقع در چهارمین نشست مجمع عمومی درخواست پذیرش ۹ کشور یعنی اتریش، ایرلند، ایتالیا، سیلان، کره، پرتغال، اردن، فنلاند و نپال که از سوبی شورای امنیت رد شده بود را مورد بررسی قرار داد. مجمع عمومی در نوامبر ۱۹۴۹ تاکید نمود که این ۹ کشور طرفدار صلح و قادر به رعایت تمام تعهدات منشور هستند و لذا حق عضویت در سازمان ملل را دارند. لذا مجمع عمومی این درخواست را به شورای امنیت ارسال نمود تا به معیارهایی که در نظریه مشورتی قبلی دیوان بین المللی دادگستری در خصوص عضویت در سازمان ملل منتشر شد تن در دهد و از حق وتو در خصوص عضویت این کشورها استفاده نکند.

دیوان بین المللی دادگستری به این نتیجه رسید که بند ۲ ماده ۴ منشور متشکل از دو بخش است: بر اساس توصیه شورای امنیت و تصمیم مجمع عمومی، از آنجا که قبل از عبارت «توصیه» از کلمه «بر اساس»^۱ استفاده شده است دال بر این است که این شرط، شرط لازم پیش از تصمیم مجمع عمومی است. دیوان کار خود را تفسیر منشور اعلام نمود و شناسایی معنای طبیعی و عادی عبارات. دیوان به سایر تفاسیر مربوط به این ماده اشاره نکرد از آنجا که تفسیر ذکر شده را معنای عادی این عبارت دانست و آن را دارای ابهام تشخیص نداد (ماده ۳۱ کنوانسیون وین در خصوص حقوق معاهدات). به همین دلیل دیوان از رجوع به مذاکرات مقدماتی^۲ خودداری نمود و بیان نمود که دادگاه زمانی به مذاکرات مقدماتی رجوع می کند که

1. upon

2. travaux preparatories

ابهامی در عبارات یک معاهده تشخیص دهد. از نظر دیوان، منشور هیچگونه سلسه مراتبی میان شورای امنیت و مجمع عمومی در نظر نگرفته است و رابطه این دو نهاد مبتنی بر همکاری است. در نهایت دیوان با ۱۲ رای به این نتیجه رسید که مجمع عمومی نمی تواند تصمیم شورای امنیت را تحت تاثیر قرار دهد و مستقلاً کشوری را به عضویت بپذیرد.

قاضی آلوارز^۱ در نظر مخالف خود بیان داشت که حق وتو به عنوانی حقی در نظر گرفته شده است تا جلوی نقض یا تهدید صلح و امنیت بین المللی را بگیرد اما چنانچه از این حق بر خلاف این موضوع استفاده شود حق وتو علیه اهداف سازمان ملل متحد عمل کرده است. لذا از نظر آلوارز، مجمع عمومی حق دارد از شورای امنیت بخواهد تا دلایلش برای رد عضویت یک کشور را بیان نماید. همچنین قاضی آزودو^۲ معتقد بود که میان « فقدان توصیه» و « عدم توصیه» تفاوت وجود دارد. از نظر وی سوال طرح شده ناظر بر « عدم توصیه» است. در هر صورت مجمع عمومی حق دارد در مورد تمام موضوعات مربوط به سازمان ملل نظارت داشته باشد و در صورت عدم توصیه شورای امنیت، مجمع عمومی می تواند گزارش را برای بررسی بیشتر به شورای امنیت بفرستد.^۳

گفتار سوم: روند تاریخی عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد

پس از گذشت حدود سه دهه از عضویت اسرائیل در سازمان ملل متحد در پنجم نوامبر ۱۹۴۹، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ای مورخ ۱۹۴۸ عضویت ناظر فلسطین در سازمان ملل متحد را تحت عنوان سازمان آزادی بخش فلسطین پذیرفت. در همین سال، بر

^۱. alvarez

^۲. azevedo

^۳. <http://yaser.ziaee.blogfa.com/post.333.aspx>

اساس قطعنامه ۳۲۳۶ مجمع عمومی، حق مردم فلسطین را برای استقلال و حاکمیت به عنوان حقی غیر قابل عدول^۱ به رسمیت شناخته شد. در سال ۱۹۷۷ سازمان آزادی بخش فلسطین توانست به عضویت کامل اکوسوک در بیاید. شورای ملی فلسطین در سال ۱۹۸۸ استقلال کشور فلسطین را اعلام نمود که با شناسایی هیچ کشوری مواجه نشد و تنها اثری که داشت این بود که مجمع عمومی طبق قطعنامه ای عنوان «فلسطین» را به جای «سازمان آزادی بخش فلسطین» بدون تغییر در جایگاه حقوقی این موجودیت در سازمان ملل، مورد استفاده قرار داد. در سال ۱۹۸۹ مجمع عمومی کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان قدرت حاکمه و مسئول دولت موقت فلسطین می پذیرد و اعلام می دارد که «دولت فلسطین» باید در چارچوب سازمان ملل متحد تشکیل شود و از دبیر کل می خواهد موجبات اجرای این امر را فراهم نماید. بر این اساس در سال ۱۹۹۳ موافقتنامه ای تحت عنوان «موافقتنامه اسلو» میان رژیم صهیونیستی و فلسطین امضا شد که نمایندگان آمریکا و روسیه در سازمان ملل متحد طی نامه ای به دبیر کل و به عنوان شاهدان این توافق خواستار انتشار آن در میان کشورهای عضو سازمان ملل شدند. بر اساس این موافقتنامه رژیم صهیونیستی متعهد شد تا پنج سال پس از این قرارداد یعنی تا سال ۱۹۹۸ خود مختاری فلسطین در برخی حوزه های سیاسی، حقوقی و نظامی را به رسمیت بشناسد و «تشکیلات خود گردان فلسطین» به عنوان دولت انتقالی این سرزمین تشکیل شود. در سال ۱۹۹۸ به موجب قطعنامه ای دیگر، سازمان ملل متحد حقوق و امتیازات بیشتری را به فلسطین به عنوان عضو ناظر اعطا می کند، مانند امکان شرکت در

^۱.inalienable rights

جلسات مجمع عمومی و کنفرانس های بین المللی زیر نظر ارکان سازمان ملل متحد و کنفرانس های ملل متحد.

پس از حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ توجه سازمان ملل متحد به صلح پایدار و با ثبات در خاورمیانه بیشتر شد و به همین دلیل طرح تشکیل دو دولت در سازمان ملل متحد مطرح شد. شورای امنیت در قطعنامه ۱۳۹۷ مورخ ۲۰۰۲ طرح تشکیل دو دولت فلسطین و اسرائیل را تایید نمود. بر این اساس نقشه راه برای تشکیل دو دولت همیشگی اسرائیل و فلسطین در سال ۲۰۰۳ توسط دبیر کل سازمان ملل متحد تهیه به شورای امنیت ارائه شد. این نقشه در قطعنامه ۱۵۱۵ شورای امنیت مورخ ۲۰۰۳ مورد پذیرش قرار گرفت. در سال ۲۰۰۵ شارون در اجلاس سالانه مجمع عمومی به حق فلسطین برای اعمال حاکمیت اقرار می کند و در سال ۲۰۰۹ طرح فیاض با عنوان «پایان اشغال و تاسیس دولت» نقشه تشکیل دولت فلسطین در کنار دولت اسرائیل تدوین می شود. نهایتاً در آخرین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۱، محمود عباس به عنوان نماینده مردم فلسطین درخواست عضویت فلسطین در سازمان ملل به عنوان یک کشور را رسماً مطرح نمود. شورای امنیت با وتوی ایالات متحد آمریکا نتوانست موافقت خود را با این درخواست رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین اعلام دارد اما در عوض در کمتر از سه ماه و در آخرین ماه میلادی سال ۲۰۱۱ مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه ای بر حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین بار دیگر تاکید نمود.

بند اول: ماهیت حقوقی تشکیلات خودگردان فلسطین:

آیا درخواست محمود عباس به سازمان ملل متحد برای عضویت فلسطین مشروع بوده است؟ پاسخ به این سوال در گروهی بررسی ماهیت حقوقی تشکیلات خودگردان فلسطین است.

بند دوم: تشکیلات خودگردان فلسطینی در گذر تاریخ:

تشکیلات خودگردان فلسطین^۱ نتیجه انعقاد توافقی میان محمود عباس به نمایندگی از یاسر عرفات رهبر وقت حزب الفتح و سازمان آزادی بخش فلسطین از یک سو و شیمون پرز نخست وزیر وقت اسرائیل به نمایندگی از اسحاق رابین رئیس جمهور وقت اسرائیل است که در سال ۱۹۹۳ امضا گردید. این توافق معروف به اسلوی^۲ یا اعلامیه اصولی اسرائیلی - فلسطینی است که پس از آن با موافقتنامه های زیادی تکمیل گردید. معروفترین این موافقتنامه های بعدی، موافقتنامه اجرای خودگردانی یا پیمان غزه - اریحا^۳ در می ۱۹۹۴ و موافقتنامه طابا یا اسلوی ۲ در ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۳ می باشد. طبق اسلوی ۱ مقرر گردید که اسرائیل تا پنج سال آینده از مناطق غزه و اریحا عقب نشینی نماید و به مرور حاکمیت در این مناطق را در بعضی موارد به تشکیلات خودگردان منتقل نماید. طبق این اعلامیه طرفین موجودیت یکدیگر را مورد شناسایی قرار دادند و اسرائیل مسئولیت دفاع از تهدیدات خارجی و امنیت عمومی این مناطق را برای خود محفوظ دانست و در مقابل مسئولیت امور مربوط به آموزش و فرهنگ، بهداشت مالیات های مستقیم و جهان گردی و امور اجتماعی به تشکیلات خودگردان واگذار شد.

^۱. Interim Self-Government Body

^۲. Oslo Accord

^۳. Gaza-Jericho Agreement

با انعقاد پیمان غزه- اریحا در سال ۱۹۹۴ اسرائیل شروع به عقب نشینی نمود و مقام فلسطینی^۱ تا زمان برگزاری انتخابات شورای فلسطینی^۲ اقتدار در غزه و اریحا را به دست گرفت و نقش قوه مقننه و مجریه را به طور موقت ایفا نمود. در ژانویه سال ۱۹۹۶ اولین انتخابات توسط تشکیلات خودگردان برگزار گردید تا مردم غزه و اریحا اعضای شورای قانون گذاری فلسطین را انتخاب نمایند. ۸۸ نفر به عنوان نماینده شورای قانون گذاری انتخاب شدند یاسر عرفات با رای اکثریت به ریاست تشکیلات انتخاب گردید.

در اواخر سال ۱۹۹۵ نیروهای اسرائیل به مناطق تحت کنترل تشکیلات خود گردان بازگشتند و تنها ۲۷ درصد از سرزمین مورد توافق را به تشکیلات خودگردان واگذار نمود. در حالی که تشکیلات خود گردان امور مدنی و امنیتی این ۲۷ درصد را برعهده داشت، مناطق دیگر دو بخش می شدند: تشکیلات خودگردان در بخش صرفاً امور مدنی را تنظیم می کرد و امور امنیتی آن در اختیار اسرائیل بود و در بخشی دیگر(از جمله بیت المقدس شرقی) کاملاً در اختیار اسرائیل بود. با این حال اقتدار تشکیلات خود گردان بر مناطق فلسطینی تا قبل از آغاز قرن بیست و یکم میلادی قابل دفاع بود و به طور مثال این نهاد اعمالی نظری صدور پاسپورت و انتشار تمبر را بر عهده داشت و حتی دو نفر را برای المپیک سال ۱۹۹۶ راهی مسابقات کرد. همچنین مسائل امنیتی از طریق تیم مشترک اسرائیلی و فلسطینی حل و فصل می شد. با بروز برخی از اعتراضات رفته رفته اوضاع تغییر کرد. نهاد های قضایی استقلال نداشتند و برخی پرونده ها به طور محرمانه رسیدگی می شدند. عرفات همچنین حق وتو در شورای فلسطینی را

^۱. National Authority Palestinian

^۲. Council Palestinian

بدست آورد. این اعتراضات منجر به ایجاد سمت نخست وزیری از سوی شورای فلسطینی در سال ۲۰۰۳ شد که محمود عباس که یکی از پیشکسوتان سازمان آزادی بخش فلسطین بود، توانست اولین نخست وزیر تشکیلات خود گردان فلسطین شود. با این حال چند ماه بعد محمود عباس به دلیل حمایت های نه چندان مطلوب از اسرائیل، آمریکا و یاسر عرفات از وی، استعفا می دهد.

هر چند مدت قانونی شورا در ۴ می ۱۹۹۹ پایان یافته بود، اما به علل گوناگون از جمله انتفاضه الاقصی تا ژانویه ۲۰۰۵ هیچ انتخاباتی صورت نگرفت و یاسر عرفات از آن زمان تا سال ۲۰۰۴ ریاست عملی تشکیلات خودگردان فلسطین را بر عهده دارد. در واقع تنها با فوت یاسر عرفات در سال ۲۰۰۴ بود که مقدمات انتخابات جدید فراهم شد و در ۹ ژانویه ۲۰۰۵ میلادی ۶۲ درصد فلسطینیان به محمود عباس نخست وزیر سابق تشکیلات خود گردان فلسطین از حزب فتح، رای می دهند تا از میان ۹ کاندیدای ریاست تشکیلات خودگردان صاحب اکثریت آرا شود. در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۵ انتخابات شورای قانون گذاری فلسطین برگزار شد که با پیروزی ۴۴ درصدی حماس پایان یافت و اسماعیل هنیه به نخست وزیری برگزیده شد. آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی به همراه اسرائیل، این نخست وزیری را به رسمیت نشناختند و متعاقب آن حماس را تحریم کرده و آن را گروهی تروریستی معرفی کردند. در دسامبر ۲۰۰۶ اسماعیل هنیه اعلام کرد که دولت وی هیچگاه رژیم صهیونیستی را به رسمیت نخواهد شناخت. با شروع درگیری میان فتح و حماس، محمود عباس در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۷ دولت هنیه را منحل اعلام کرد و سلام فیاض را نخست وزیر خود معرفی نمود. بسیاری از کشورها از جمله مصر، اردن و عربستان دولت فیاض را در منطقه اریحا تنها دولت مشروع فلسطین دانستند.

برخی کشورها نیز مانند مصر به دنبال این جریانات ، سفارت خو را از غزه به اریحا منتقل نمودند.

بند سوم : نظام حقوقی تشکیلات خودگردان فلسطین

قانون مبنا^۱ که قانون اساسی تشکیلات خود گردان محسوب می شود در سال ۲۰۰۲ از سوی شورا تصویب و توسط یاسر عرفات امضا گردید و ساختار حقوقی فعلی تشکیلات را بیان می کند. این تشکیلات دارای ۳ شاخه قضایی ، مقننه ، و اجراییه است. رئیس تشکیلات از سوی مردم انتخاب می شود و فرماندهی نیروهای نظامی را نیز به عهده دارد. نخست وزیر که از سوی رئیس تشکیلات خود گردان معرفی می شود، ریاست شورای امنیت ملی را بر عهده دارد. نخست وزیر وزرای خود را به رئیس تشکیلات خود گردان به عنوان رئیس جمهور معرفی می کند تا مستقیماً " به وی گزارش دهند.

شورای قانون گذاری فلسطین^۲ نهاد منتخبی است که دارای ۱۳۲ نماینده است و نخست وزیر معرفی شده از سوی رئیس تشکیلات را تایید می کند. قبلاً وظیفه قوه مقننه و مجریه همزمان توسط این شورا صورت می گرفت که با ایجاد سمت نخست وزیری از نام شورای فلسطینی به شورای قانون گذاری فلسطینی تغییر نام داد. از زمان ایجاد تشکیلات در ۱۹۹۳ تا زمان فوت عرفات در ۲۰۰۴ تنها یک انتخابات صورت گرفت و دیگر انتخابات بنا به دلایلی به

^۱. Basic Law

^۲. Palastinian Legislative Council

تعویق افتاد. انتخابات شهری^۱ برای اولین بار در سال ۲۰۰۴ در برخی شهرهای فلسطین برگزار گردید.

صرف نظر از قانون مبنای فلسطین که تمام قوانین فلسطین را ناشی از شریعت (اسلام) می داند، منابع (اسلام) می داند، منابع حقوقی تشکیلات خودگردان عبارتند از مجموعه ای از قوانین برگرفته از قوانین زمان قیومیت بریتانیا، اردن در اریحا و قوانین مصر در غزه و فرامین نظامی اسرائیل در هر دو منطقه تا پیش از سال ۱۹۶۷ (جنگ شش روزه) و قوانین عثمانی، اسلام، اسلوی ۱ و مصوبات بعدی شورای قانون گذاری پس از سال ۱۹۶۷. از اصول ذکر شده در قانون مبنای فلسطین می توان به این موارد اشاره نمود: فلسطین بخشی از جهان عرب است، بیت المقدس پایتخت فلسطین است، فلسطین مخالف تبعیض نژادی و حامی حقوق بشر است، آزادی مذهب، اجتماع، بیان و مذهب مورد قبول است، بازار آزاد به رسمیت شناخته می شود، بیمه برای سلامت، معلولیت و زندانیان در نظر گرفته می شود.

بند چهارم: ابهام در ماهیت حقوقی کنونی تشکیلات خود گردان فلسطین:

سوال اساسی این است که در حال حاضر نماینده مشروع مردم فلسطین کیست؟ این سوالی است که پاسخ ساده ای ندارد، چرا که با واقعیات متفاوتی روبرو هستیم. اما چند موضوع مسلم است: اول اینکه انحلال دولت هنیه توسط محمود عباس حتی اگر قانونی بوده باشد اما سلام فیاض نیز نخست وزیر مشروع نخواهد بود، زیرا توسط شورای قانون گذاری فلسطین تایید نشده است. دوم اینکه لغو شناسایی دولت هنیه از سوی کشورهای مانند مصر و عربستان و اردن مسلماً موجب می شود تا دولت هنیه از نظر این کشورها نماینده مردم فلسطین محسوب

^۱. Municipal Election

نشود چرا که می دانیم موجودیت نهضت های آزادی بخش با شناسایی کشورها محقق می شود و شناسایی در رابطه با آنها ایجاد است. می توان پاسخ داد که با احاله موضوع شناسایی فلسطین از سوی مجمع عمومی ملل متحد به سازمان کنفرانس اسلامی و شناسایی متعاقب این سازمان نمی توان تغییری در موجودیت سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) ایجاد نمود. اما اولاً " سازمان کنفرانس اسلامی ، ساف را در کلیت آن (که بعداً" در قالب تشکیلات خود گردان شناخته می شود) را شناسایی کرده و نه نهاد یا حزب خاصی را ، ثانیاً " شناسایی از خصوصیات ذاتی حاکمیت کشورها به طور انفرادی است و قابل احاله به سازمانی بین المللی نیست. سوم اینکه رای ۴۴ درصدی مردم فلسطین نیز نمی تواند نماینده بودن حزب حماس به رهبری هنیه را قطعی کند ، چون اکثریت آرا در میان احزابی دیگر پخش گردیده است.

در نهایت اینکه با رجوع به قانون داخلی فلسطین نه حزب حماس نماینده مشروع فلسطینی است(به علت کودتا در غزه) و نه در حزب فتح نماینده قطعی فلسطین است.(به دلیل عدم تایید فیاض از سوی شورای فلسطین). دوران ریاست محمود عباس نیز پایان یافته است و ریاست عملی وی بر این تشکیلات نمی تواند لزوماً" به معنای نمایندگی مشروع از سوی مردم فلسطین باشد. آنچه در آن تردیدی نیست این است که تشکیلات خود گردان در کلیت آن نماینده مردم فلسطین است. لذا تا پیش از برگزاری انتخابات جدید با محوریت شعار تبلیغاتی « اعلام استقلال فلسطین آری یا نه » نمی توان طرح در خواست محمود عباس برای عضویت در فلسطین را مشروع دانست.

بند پنجم: سازمان آزادی بخش فلسطین

سازمان آزادی بخش فلسطین در سال ۱۹۶۴ تشکیل شد تا داخل و خارج همچنین در محافل بین‌المللی، نماینده رسمی مردم فلسطین باشد. این سازمان متشکل از مجموعه ای از گروه ها و احزاب فلسطینی است و رئیس آن، نماینده مردم فلسطین به شمار می رود. سازمان آزادی بخش فلسطین در زبان فارسی به نام مخفف « ساف » شناخته می شود که بر گرفته از حروف اول کلمات « سازمان آزادی بخش فلسطین » است. در عربی نیز با نام مخفف « م . ت . ف » شناخته می شود که برگرفته از حروف ابتدایی عنوان « منطقه التحریر الفلستینیه » است. البته پیش از تشکیل ساف، شورای ملی که امروز یکی از نهادهای سازمان آزادی بخش است به وجود آمد و زمینه ایجاد آن رافراهم کرد. این سازمان در سال ۱۹۸۸ در الجزایر اعلام کرد که فلسطین یک کشور مستقل است و استقلال فلسطین را طی اعلامیه ای به جهانیان اعلام کرد. پس از امضای قرارداد در سال ۱۹۹۳، سازمان آزادی بخش فلسطین، کارکرد خود را از دست داد و تشکیلات خودگردان، قدرت را در دست گرفتند.^۱

الف : ساختار سیاسی

از نظر ساختار، سازمان آزادی بخش فلسطین همانند یک شبه حکومت است. این سازمان از سه بخش سیاسی و یک بخش نظامی تشکیل شده است. ساختار سیاسی آن شامل شورای ملی، شورای مرکزی و کمیته اجرایی است. شورای ملی، حکم مجلس قانونگذاری را دارد و کمیته اجرایی نیز همانند قوه مجریه عمل می کنند.

^۱. www.fecteh-voice.ps/araic/? Action = detail&id=31210

شورای مرکزی نیز واسطه ایی است که گزارشی از عملکرد کمیته اجرایی را که همان پایه ساف است به شورای ملی ارائه می کند. غیر از این سه بخش مرکزی، ساف اداره ها و دفاتری دارد که هر کدام ویژه امور خاصی هستند، مثل اداره سیاسی، اداره اقتصادی، اداره امور پناهندگان، اداره امور مهاجران و ... تعداد این اداره ها متغیر بوده و با توجه به نوع نیاز در زمانهای مختلف ایجاد شده اند. ولی برخی از این اداره ها نیز از ابتدا تا کنون وجود داشته اند، برای مثال اداره سیاسی یا اداره امنیت و حمایت خارجی یا اداره نظامی و امنیتی.

ب : ساختار نظامی

بخش نظامی ساف عمدتاً شامل ارتش آزادی بخش فلسطین می شود که از گروه‌های زیر مجموعه سازمان آزادی بخش فلسطین تشکیل شده است.

سازمان آزادی بخش فلسطین از یازده گروه زیر مجموعه تشکیل شده است که در تمامی بخش ها به ویژه شورای ملی، شورای مرکزی، کمیته اجرایی و ارتش آزادی بخش فلسطین حضور دارند. این گروه ها عبارتند از :

- جنبش ملی آزادی بخش فلسطین (فتح)
- جبهه خلق برای فلسطین
- جبهه دموکراتیک آزادی فلسطین
- طلایه داران جنگ آزادی بخش مردمی (صاعقه)
- جبهه عربی فلسطین
- جبهه خلق برای آزادی فلسطین

- جبهه آزادی بخش فلسطین
- جبهه مبارزه مردمی
- جبهه آزادی بخش عربی فلسطین
- حزب دموکراتیک فلسطین (فدا)
- حزب خلق (کمونیست سابق)

البته این گروه ها که از ابتدا عضو ساف بوده اند باید حزب کمونیست جدید فلسطین را نیز افزود.

گفتار چهارم: عضویت در سازمان ملل و چگونگی عضویت ساف در آن

در سازمان ملل، سه نوع عضویت وجود دارد، کشور عضو، کشور غیر عضو و عضو ناظر. باید به این سه نوع عضویت، رژیم غیر عضو را که ذیل مجموعه غیر عضو می گنجد نیز اضافه کرد.

۱- کشور عضو، براساس ماده چهارم از اساسنامه سازمان ملل متحد، تمامی کشورهای دنیا می توانند با پایبندی به مبانی و اساسنامه این سازمان، عضو رسمی سازمان ملل متحد می شوند. طبق اساسنامه سازمان ملل، عضویت در سازمان ملل برای تمامی کشورهای دوستدار صلح که به ملتزمات موجود در اساسنامه پایبند باشند امکان پذیر است. طبق اساسنامه هر کشور باید سه مرحله عبور کند تا به عضویت سازمان ملل درآید :

الف - کشور درخواست کننده ، درخواستی را به همراه نامه ای که طی آن رسماً تصریح می کند التزامات موجود در اساسنامه را قبول دارد به دبیر کل سازمان ملل ارائه کند.

ب - شورای امنیت، درخواست ارائه شده را بررسی می کند، درخواست باید ۹ رای مثبت از ۱۵ عضو حاضر را به دست آورد به شرط آنکه هیچ یک از ۵ عضو دائمی شورای امنیت به آن رای منفی ندهد.

ج - پس از گذر از این مرحله و با تو صیه شورای امنیت، درخواست عضویت کشور مزبور به مجمع عمومی فرستاده می شود که باید آرای مثبت دو سوم اعضای مجمع عمومی را به دست آورد و در صورت به دست آوردن، عضو سازمان ملل خواهد بود و پس از عضویت، کشور خودبه خود درموسسه ها و نهادهای زیر مجموعه سازمان ملل نیز عضو خواهد شد.^۱

۲ - کشور غیر عضو، کشور یا رژیم غیر عضو نوعی از عضویت است، به این معنا که رژیم غیرعضو به طور دائم در همه جلسه ها به عنوان ناظر حضور خواهد داشت اما حق رأی در مجمع عمومی را ندارد، اما حق عضویت در نهادها و موسسه های زیر مجموعه سازمان ملل را دارد. لازم به توضیح است که یونسکو یکی از موسسه های تخصصی سازمان ملل متحد است، فلسطین علیرغم آنکه عضو سازمان ملل متحد نیست به عضویت یونسکو درآمد. البته این مسئله ربطی به عضویت در سازمان ملل ندارد. این سازمان یکی از موسسه های تخصصی سازمان ملل متحد که ۴ نوامبر ۱۹۴۶ تأسیس شده و مقر آن در پاریس می باشد. هدف از تأسیس این سازمان همانگونه که ماده اول اساسنامه آن مقرر می دارد، کمک به حفظ صلح و امنیت جهانی با تقویت همکاری میان ملت ها از طریق توسعه آموزش، علم و فرهنگ است تا از این رهگذر گسترش عدالت در سطح جهان، گسترش حکومت قانون، رعایت حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همه، بدون تمایز نژادی، زبانی یا مذهبی تضمین شود.

^۱ www.un.org/ar/members/aboutpermobservers.shm1

یونسکو اولین سازمان بین المللی گام نخست را در به رسمیت شناختن دولت فلسطین برداشت، که در این رای گیری اکثر کشورهای جهان به همراه فرانسه، کشورهای نو ظهور (برزیل، هند و روسیه) با ۱۰۷ رای به پیوستن فلسطین آری گفتند. آمریکا، کانادا و آلمان رای مخالف و انگلستان و ایتالیا نیز رای ممتنع دادند. اقدام سازمان یونسکو در به رسمیت شناختن فلسطین از چند زاویه حائز اهمیت است:

اول اینکه اسرائیل طی سالهای گذشته برخی از اماکن تاریخی فلسطین را به نام خود در یونسکو به ثبت رسانده است. از جمله مقبره راحیل که گفته می شود مادر حضرت یوسف است و همچنین چند بنای تاریخی دیگر.

فلسطینیان هم تلاشی را در جهت ثبت کلیسای مهد یا محل زادگاه حضرت عیسی در شهر بیت اللحم به عنوان میراث فرهنگی جامعه فلسطینی در یونسکو صورت داده اند، که البته ثبت این اماکن به معنای ضرورت عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد نیست. لذا برای عضویت در یونسکو الزاماً عضویت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ضرورت ندارد. عضو گیری این سازمان جدای از ساختار سازمان ملل بوده و با توجه به عدم عضویت فلسطین در سازمان ملل، منعی برای عدم حضور در این سازمان فرهنگی وجود ندارد. عضویت در سازمان ملل تنها از طریق ماده ۴ منشور سازمان ملل صورت می گیرد و راه دیگری وجود ندارد. براساس این ماده باید پذیرش یک کشور جدید در شورای امنیت تصویب شود و شورای امنیت پس از آن عضویت را به مجمع سازمان ملل توصیه کند تا با دو سوم اعضا مجمع عمومی این مسئله نهایی شود.

۳- عضو ناظر، اعضای ناظر اعضایی هستند که به طور دائم در جلسه های سازمان ملل حضور و دفتر دائمی در این سازمان دارند اما نه حق رای دارند و نه حق عضویت در سازمانهای زیر مجموعه. این مجموعه ها که عمدتاً سازمانهای بین المللی یا منطقه ای هستند اکنون بالغ بر ۷۰ مؤسسه، نهاد، شورا و اتحادیه و ... هستند که همگی در سازمان ملل، دفتر دائم دارند.^۱

بند اول: ساف و سازمان ملل

در سال ۱۹۷۴، سازمان آزادیبخش فلسطین به مثابه نماینده مردم فلسطین به عنوان عضو ناظر سازمان ملل معرفی شد. از آن زمان تاکنون این سازمان عضو ناظر سازمان ملل شناخته می شود. اما پس از قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ که تشکیلات خودگردان به عنوان حکومتی در داخل ساف وارد کرانه باختری رود اردن شد تشکیلات خودگردان فلسطین به عنوان رژیم غیر عضو در سازمان ملل حضور یافت.

سازمان آزادیبخش فلسطین از سال ۱۹۷۴ همچنان عضو ناظر سازمان ملل است، یعنی نه حق رای دارد و نه در سازمانهای زیر مجموعه سازمان ملل می تواند عضو شود. اما تشکیلات خودگردان فلسطین مانند کشور واتیکان، غیر عضو محسوب می شود. با این تفاوت که واتیکان کشور غیر عضو شناخته می شود اما، تشکیلات خودگردان فلسطین، رژیم غیر عضو به شمار می رود، یعنی واتیکان در سازمانها و نهادهای زیر مجموعه سازمان ملل عضویت دارد اما

^۱- www.un.org/or/members/about.shtml

تشکیلات خودگردان در آنها عضو نیست. این امر پس از امضای قرار داد سال ۱۹۹۳ اسلو انجام شده است.^۱

بند دوم: کشور شدن فلسطین

قبل از ورود به بحث یکی از این اصطلاحات واژه state در زبان انگلیسی و یا Etat در زبان فرانسه است که باید توضیح داده شود. این اصطلاح در زبان فارسی به صورتهای مختلف ترجمه شده است. عده‌ای نوشته اند «حکومت» عده ای صحبت از «دولت» کرده اند و برخی نیز آن را به «کشور» ترجمه کرده اند ما در زبان محاوره وقتی از کشور سخن می‌گوییم در ذهن ما صرفاً مفهوم یک قلمرو محدود جغرافیایی شکل می‌بندد یا وقتی در زبان محاوره سخن از دولت به میان می‌آید صرفاً قوه اجرایی کشور به ذهن متبادر می‌شود، در حالیکه در حقوق بین الملل اینگونه نیست.

در کنوانسیون‌های بین المللی که ما به آنها پیوسته ایم و به زبان فارسی ترجمه شده است. برخی واژه state واژه دولت و برخی کلمه کشور را به کار برده اند. یعنی ترجمه واحد و همگونی در این باره وجود ندارد. بین حقوق دانان در این خصوص نیز اتفاق نظر وجود ندارد و منظور ما از کشور یا دولت به مفهوم یک واحد سیاسی است که دارای قلمرو و جمعیت است و از توانایی اعمال حکومت بر جمعیت آن قلمرو برخوردار باشد.

^۱. www.un.org/ar/members/intergovorg.shtml

بند سوم: تاریخچه بحث

بحث کشور شدن فلسطین در سازمان ملل از بدو تاسیس این سازمان به صورت کنونی وجود داشته است. البته پیش از تشکیل سازمان ملل یعنی بعد از جنگ جهانی اول و از هم پاشیدن امپراتوری عثمانی، در سال ۱۹۹۲ بر اساس تصمیم جامعه ملل قیمومیت سرزمین فلسطین به انگلیس واگذار شد. لکن به دلیل مشکلاتی که انگلیسی ها در خلال سالهای بعد در این نقطه از جهان با آن روبرو بودند و جنگهایی که در داخل فلسطین جریان داشت و انگلیس همواره در اعمال حاکمیت بر این سرزمین با مشکل مواجه بود. در بدو تاسیس سازمان ملل تلاش کرد خود را از این موضوع کنار بکشد. البته کنار کشیدن به این معنا نیست که در این منطقه نفوذ مستقیم و غیر مستقیم نداشته باشد. به همین دلیل انگلیس موضوع تعیین تکلیف سرزمین فلسطین را در دستور کار سازمان ملل قرار داد و قطعنامه ۱۸۱ (مشهور به قطعنامه تقسیم) در مجمع دوم سازمان ملل (۱۹۴۷) به تصویب رسید. البته پیش از آن نیز انگلیس تلاش کرده بود موضوع کشور مستقل فلسطینی را مطرح کند که طی فشارهای بسیاری که وارد آورد قطعنامه ۱۰۶ را توانست به تصویب اعضای مجمع برساند. بر اساس این قطعنامه کمیته ویژه ای تشکیل می شد که باید به این منطقه یعنی سرزمین فلسطین آن روز می رفت و تعداد یهودی ها ، قلمروهای آنها ، تعداد اعراب و قلمرو آنها و ترکیب جمعیتی شان را شناسایی و بررسی می کرد و براساس یافته های خود به مجمع عمومی گزارش می داد. در واقع پایه قطعنامه ۱۸۱ گزارشی بود که توسط کمیته ای ارائه شد که بر اساس قطعنامه ۱۰۶ شکل گرفته بود.

این کمیته یازده عضو داشت که یکی از آنها نماینده وقت ایران یعنی آقای نصرالله انتظام بود که بعداً به عنوان سفیر ایران در سازمان ملل منصوب شد. این کمیته به فلسطین رفت و با افراد و گروههای مختلف ملاقات کرد و پس از بررسیهای خود گزارش مبسوطی به مجمع عمومی ارائه کرد.

زمانی که این کمیته گزارش خود را با جزئیات کامل مورد تقاضای سازمان ملل به مجمع عمومی ارائه داد، دوجریان، یکی اقلیت و دیگری اکثریت در داخل این کمیته شکل گرفت که هرکدام پیشنهاد جداگانه ای برای حل موضوع فلسطین ارائه داده است. جریان اکثریت که هشت عضو را در بر می گرفت پیشنهاد تقسیم سرزمین فلسطین را مطرح کرد و اقلیت یعنی سه نفر دیگر پیشنهاد یک فدرالیسم برای اداره آن منطقه ارائه نمود.

یعنی کشور فدرالی در آن منطقه شکل بگیرد که در این فدرالیسم اعراب و یهودی ها در کنار هم زندگی کنند و حاکمیت مشترک داشته باشند و تلاش کنند مشکلاتشان را با مساعی مشترک حل کنند.

نماینده وقت ایران نیز جزء گروه اقلیت بود. آقای منصور السلطنه عدل رئیس هیات نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی انجام داد و از پیشنهاد گروه اقلیت حمایت کرد و صراحتاً گفت که طرح تقسیم فلسطین نه تنها مشکلات بین اعراب و یهودی ها را حل نمی کند ، بلکه نزاع بین آنها را بیش از پیش دامن می زند. اما طبیعی بود که پیشنهاد گروه اقلیت به تصویب نرسد. نهایتاً پیشنهاد اکثریت طی قطعنامه ۱۸۱ در تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ به تصویب مجمع عمومی رسید. کشورهای عربی و مسلمان به شدت با طرح تقسیم

مخالفت کردند و ایران نیز به همراه سایر کشورهای مسلمان به این قطعنامه رای منفی داد. اگر به طرح تقسیم دقت شود مشخص می گردد، که این طرح از همان زمان مشکل آفرین بود. براساس این طرح، منطقه عرب نشین متشکل از ۱۲ هزار کیلومتر مربع با ۶۵۰ هزار سکنه عرب و ۱۱ هزار یهودی، و ۴۶۰ هزار غیر عرب قید شده بود. بیت المقدس را نیز به عنوان یک شهر بین المللی جدا کرده بودند که باید تحت نظارت و قیمومت سازمان ملل اداره می شد که طرح در آن زمان برای اعراب و فراتر از آن مسلمانان قابل پذیرش نبود.

در یک کلام، در این قطعنامه مقرر شده بود که سرزمین فلسطین به دو قسمت عربی و یهودی نشین تقسیم شود و بدین ترتیب دو کشور از این دو منطقه به وجود آید و بیت المقدس به عنوان یک شهر بین المللی تحت نظارت و اداره سازمان ملل قرار گیرد. اندک زمانی بعد از تصویب طرح تقسیم سرزمین فلسطین توسط سازمان ملل، اسرائیل نیز از موقعیت کاملاً استفاده کرد و اعلام ایجاد کشور یهودی یعنی اعلان استقلال کرده که اعلام استقلال اسرائیل ۱۴ می ۱۹۴۸ صورت گرفت که متعاقب آن اسرائیل در خواست عضویت در سازمان ملل کرده اسرائیلی ها دوبار در آن سال تلاش کردند که به عضویت در سازمان ملل درآیند ولی هر دو بار به علت درگیری نظامی رد شد. اما بار سوم پس از امضای قرارداد آتش بس با همسایگان عرب خود موفق شدند که موافقت شورای امنیت را با عضویت خود در سازمان ملل به دست آوردند و متعاقب آن مجمع عمومی سازمان ملل عضویت اسرائیل در این سازمان را در تاریخ ۱۱ می ۱۹۴۹ تصویب کرد. شوروی که تا شش ماه قبل از آن مخالف شدید عضویت اسرائیل در سازمان ملل بود، در مجمع عمومی حمایت قاطع از عضویت آن به عمل آورد. نکته قابل تعمق آن بود که شوروی از اولین کشورهایی بود که به نفع اسرائیل در مجمع عمومی سخنرانی کرد.

نماینده شوروی در سازمان ملل در آن زمان آندره گرومیکو بود که بعدها قریب سی سال وزیر امور خارجه اتحادیه جماهیر شوروی بود و قبل از بازنشستگی رئیس جمهور آن کشور شد. حمایت قوی شوروی از عضویت اسرائیل در سازمان ملل در آن زمان تعجب بسیاری را برانگیخت.

بند چهارم: شرایط عضویت در سازمان ملل متحد

سوال اول این است که چه شرایطی برای اینکه یک واحد جغرافیایی یا سیاسی به یک دولت تبدیل شود باید احراز شود؟ در حقوق بین الملل مفاهیم به رسمیت شناختن و تشکیل دولت ها حول دو نظریه غالب شکل گرفته اند که عبارتند از نظریه اظهاری و نظریه ساختاری. نظریه اظهاری، اولین بار در کنوانسیون مونته ویدئو در باره وظایف کشورها تدوین شد. این کنوانسیون در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۳۳ در مونته ویدئو در کشور اروگوئه به امضاء رسید. طبق این کنوانسیون « موجودیت سیاسی یک دولت، مستقل از به رسمیت شناخته شدن آن توسط دیگر دولت هاست » (ماده ۳)، و دولت ها برای اینکه پا به عرصه ی وجود گذارند باید معیارهای زیر را برآورده کنند :

۱- جمعیت دائمی

۲- سرزمین معین

۳- یک حکومت

۴- اهلیت و توانایی ایجاد روابط با دیگر دولت ها.

پس می توان موجودیت ها را پس از تأمین این شرایط به طور خودکار دولت تلقی کرد.

برخلاف نظریه اظهاری، نظریه ساختاری این مفهوم را می رساند که تنها اکتساب مشخصه های دولت بودن برای تشکیل یک دولت کفایت نمی کند. از دیدگاه ساختاری یک دولت تنها زمانی می تواند پا به عرصه ی وجود بگذارد که توسط دولت های دیگر به رسمیت شناخته شود، و به بیانی مشخص تر، باید توسط آنچه که در روابط بین الملل به « قدرت های بزرگ» معروف است به رسمیت شناخته شود. « قدرت های بزرگ » کشورها یا دولت هایی هستند که به واسطه قدرت که در روابط بین الملل به « قدرت های بزرگ » معروف است به رسمیت شناخته شود. « قدرت های بزرگ » کشورها یا دولت هایی هستند که به واسطه قدرت اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک یا فرهنگی خود توانایی اعمال نفوذ در مقیاس جهانی را دارند.

لذا هیچ تعریف رسمی از به رسمیت شناسی در حقوق بین الملل در دست نیست، با وجود این طبق حقوق بین الملل مرسوم، مسئله به رسمیت شناسی دولت ها تا حدودی به هر دو نظریه مربوط می شود و در واقع ترکیبی است از هر دو نظریه، چرا کشوری که می خواهد به رسمیت شناخته شود و باید الزامات دولت مستقل بودن را تأمین کرده و دولت های دیگر و به ویژه قدرت های بزرگ آن را به رسمیت شناسد.^۱

آنچه که برای ملاک دولت بودن در حقوق بین الملل کلاسیک یعنی حقوق بین الملل که از سالها پیش وجود داشته و کماکان ساری و جاری است وجود دارد و مورد قبول است. در کنوانسیون ۱۹۳۳ مونته ویدئو به روشنی قید شده است، یعنی برای اینکه یک واحد جغرافیایی

^۱<http://www.ashoor.ir/public/Articles/viewArticles.aspx?code=206672>

دولت تلقی شود، معیارهایی در حقوق بین الملل وجود دارد که این معیارها در کنوانسیون ۱۹۳۳ مונته ویدئو پیش بینی شده است.

اگر چه این کنوانسیون جهانی نیست و یک کنوانسیون منطقه ای مرتبط با کشورهای آمریکایی است و ۱۹ کشور، قاره آمریکا عضو آن هستند ولی تعریف و معیارهایی که برای دولت شدن یک واحد سیاسی ارائه کرده، جنبه حقوق بین الملل عرفیافته و همواره مورد استناد قرار گرفته است هر چند از این معیارها در سالهای بعد تفاسیر بهتر و روشن تری ارائه شده است. در این کنوانسیون برای تشکیل یک کشور (دولت) چهار معیار در نظر گرفته شده است. اول اینکه آن واحد باید یک قلمرو مشخص و تعریف شده داشته باشد، دوم اینکه دارای جمعیت دائمی باشد و سوم آنکه قلمرو از حکومت برخوردار باشد و چهارم آن که حکومت توانایی و ظرفیت لازم برای برقراری ارتباط با ملل دیگر را داشته باشد، یعنی آن دولت بتواند اعمال حاکمیت کند، در حقوق بین الملل به دولتی که نتواند اعمال حاکمیت کند و اختیار خود را ندارد و دیگران برای آن تصمیم گیری می کنند، به آن دولت دست نشانده می گویند.^۱

بنابراین کنوانسیون مונته ویدئو در باب حقوق تکالیف دولت ها در سال ۱۹۳۳ چهار عامل سرزمین مشخص، جمعیت دائمی، حاکمیت واقعی و توانایی برقراری ارتباط با سایر دولتها را به عنوان شرایط احراز عنوان دولت مطرح نموده است، حال اینکه فلسطین دارای این معیارها است مثلاً آیا مرزهای فلسطین مشخص شده است یا خیر، هیچ لزومی ندارد که مرزهاییک دولت جدید کاملاً مشخص باشد، اصلاً بسیاری از دولت های فعلی هم بر سر مرزهای خود اختلافات جدی دارند، ولی هیچکس در دولت بودن آنها شک ندارد. روسیه و ژاپن و چین و

^۱ اشغال فلسطین از نگاه حقوق بین الملل، مهدی دانش یزدی، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۷/۱۲/۰۲.

همچنین هند و پاکستان هم اکنون بر سر بخشی از مرزهایشان اختلاف جدی دارند ولی هیچکس نمی گوید اینها دولت نیستند. فلذا مرزهای مبهم فلسطین مانعی برای اعطای شخصیت بین المللی به فلسطین نیست، در همین رابطه دیوان دائمی دادگستری در نظریه مشورتی صومعه سن نوآم (مورخ ۱۹۲۴، مسأله مرزهای آلبانی) به این یافته رسید که حتی اگر تمامی مرزهای یک دولت به دقت ترسیم نشده باشد، این موضوع به خودی خود مانع از ایجاد یک دولت نمی گردد، این حکم در موردی قسمتی از مرزهای یک دولت جدید محل اختلاف با همسایگانش هم است تسری دارد. دیوان بین المللی دادگستری هم در قضیه فلات قاره دریای شمال پذیرفته است که مرز یک دولت اجمالاً معلوم باشد، کفایت می کند و تعیین دقیق آن را لازم ندانسته و اختلاف مرزی را مانعی بر سر راه تأسیس دولت ها قلمداد نکرده است.

بند پنجم: شناسایی

شناسایی، بحثی است که در روابط دو جانبه بین کشورها که یک کشور توسط کشور دیگری مورد شناسایی قرار بگیرد. هیچ دولتی در جهان مقبولیت پیدا نمی کند مگر اینکه از سوی سایر دول مورد شناسایی قرار بگیرد. در بحث شناسایی دو نوع شناسایی وجود دارد، یکی شناسایی غیر رسمی و یا عملی و دیگری شناسایی رسمی که معمولاً برای اینکه دولتی قابلیت دولت شدن و مقبولیت در دنیا پیدا کند شناسایی رسمی است که مد نظر است نه شناسایی غیر رسمی.

طبق آمار موجود تا کنون ۱۲۲ کشور از ۱۹۳ عضو سازمان ملل وجود دولت فلسطینی را به رسمیت شناخته‌اند یعنی این کشورها بیانیه صادر و اعلام کرده‌اند که دولت فلسطین را شناسایی کرده‌اند.

شناسایی از لحاظ ماهیت حقوقی، یک عمل یک جانبه، منتسب به دولتها محسوب می‌شود. در هیچ یک از مفاد منشور سازمان ملل نیامده است که دولت حق شناسایی خود را به سازمان ملل تفویض می‌نماید و عدم شناسایی دو معنا دارد، گاهی به آن معناست که از نظر دولت خودداری کننده از شناسایی، دولت جدید فاقد یک یا چند معیار لازم برای تأسیس دولت است و یا اینکه اصلاً فرایند تأسیس آن مشروعیت ندارد. گاهی نیز شناسایی بدان معناست که صرف نظر از ماهیت و مشروعیت دولت جدید، دولت یا دولتهایی خودداری کننده نمی‌خواهند با دولت جدید وارد مراودات سیاسی، اقتصادی و یا هر نوع رابطه دیگری بشوند، چرا که شناسایی یک عمل اختیاری است و ایران در زمره موضوع دوم در بحث شناسایی اسرائیل می‌باشد. در واقع دولت جمهوری اسلامی ایران مخالف تأسیس دولت مستقل است چون شناسایی فلسطین به خودی خود منظور شناسایی اسرائیل است.

همانطور که قبلاً بیان کردیم در مفاد ماده (۴) منشور سازمان ملل متحد شرایط عضویت در سازمان ملل قید گردیده که این شرایط بدین قرار است .

۱ - تنها دولت ها می توانند عضو سازمان ملل شوند، یعنی اگر یک واحد سیاسی یا

جغرافیایی هنوز شرایط دولت بودن را احراز نکرده است نمی تواند عضو سازمان ملل شود.

۲ - کشور خواستار عضویت در سازمان ملل باید صلح دوست باشند، دولتی که جنگجو است و سیاست های خارجی خود را براساس جنگ پیش بینی می برد، نمی تواند به عضویت سازمان ملل درآید.

۳ - دولتی که درخواست عضویت به سازمان ملل داده است باید متعهد به تعهدات منشور و تصمیمات سازمان ملل باشند.^۱

فلذا براساس همین ماده دولتی که متقاضی عضویت در سازمان ملل است، در عین حالی که باید دارای شرایط فوق باشد، باید درخواست عضویت خود را به شورای امنیت بدهد و در صورتی که شورای امنیت موافقت کند، عضویت آن کشور یا دولت را به مجمع عمومی توصیه می کند که مجمع موضوع عضویت آن کشور یا دولت را مورد بررسی قرار دهد. متعاقب توصیه شورای امنیت، مجمع عمومی به بحث و بررسی موضوع پرداخته و در صورت رای دو سوم اعضای حاضر و رای دهنده (۱۳۰ کشور) عضویت کشور متقاضی در سازمان ملل متحد تحقق مییابد، بنابراین برای « عضویت » کشوری در سازمان ملل، اولاً مجمع عمومی بدون توصیه شورای امنیت نمی تواند اقدام به عمل آورد، ثانیاً رای دو سوم اعضای مجمع عمومی مورد نیاز است.

در اینجا یک بحث حقوقی در کلمه « توصیه » که در ماده ۴ اشاره شده وجود دارد و آن اینکه چنین تصور میشود که در این واژه توصیه الزام نهمفته نیست، اما در رابطه با شورای امنیت این موضوع متفاوت است.

^۱. محمد جواد، ظریف و سید محمد کاظم سجاد پور، سازمانهای بین المللی، نشر میزان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۹، ص ۱۴۹.

طبق ماده (۲۵) منشور سازمان ملل متحد، تمامی تصمیمات شورای امنیت الزام آور است، لذا توصیه این شورا که در ماده (۴) آمده است نیز جنبه الزامی دارد. بنابراین تا زمانی که مجمع عمومی این توصیه را نداشته باشد اساساً نمی تواند به بحث در مورد عضویت کشور متقاضی بپردازد. براساس منشور ملل متحد تصمیمات شورای امنیت در موضوعات و موارد محتوایی باید برخوردار از رای مثبت ۹ عضو از ۱۵ عضو شورای امنیت باشد که در این میان آرای مثبت اعضای دائم نیز باید وجود داشته باشد.

بنابراین کشورهایی که عضو دائمی شورای امنیت هستند نباید به مخالفت با این موضوع اقدام کنند. اگر یکی از اعضای دائم شورای امنیت رای منفی داد و این امر وتو تلقی می شود و موضوع مورد نظر به تصویب نمی رسد. اما در مورد موضوعات شکلی رای منفی یکی از اعضای دائم شورا وتو تلقی نمی شود. البته براساس یکی از آرای دیوان بین المللی دادگستری رای ممتنع یکی از اعضای دائم به معنای وتو تلقی نمی گردد، یعنی اگر به تصمیمات محتوایی یکی از اعضای دائم شورای امنیت رای ممتنع دهد اگر ۹ رای مثبت احراز شود، آن موضوع تصویب می شود، بنابراین فقط نباید عضو دائم مخالفت کند، مخالفت هر عضو دائم در مورد یک مسئله محتوایی به معنای وتو تلقی می شود، تشخیص این که چه موضوعی محتوایی و چه موضوعی شکلی است همواره کارآسانی نبوده و در عمل اعضای دائم شورای امنیت همه موضوعات را محتوایی تلقی می کنند تا بتوانند از امتیاز حق وتو در صورت لزوم استفاده نمایند.

گفتار پنجم: زمینه‌های پیدایش طرح صلح خاورمیانه

برای مشخص تر شدن ابعاد مختلف چالش سازمان ملل متحد و اعضای دائم آن در خصوص اتخاذ مواضع واحد در قبال مساله فلسطین، به دلیل اهمیت این منطقه از خاورمیانه، در ابتدا تاریخچه ای از عواملی را که منجر به وقایع کنونی شده است را به اختصار مورد بررسی قرار دهیم. آنچه اهمیت یافته و منشاء درخواست کشور فلسطین محسوب می شود (بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷) و همچنین بن بست بوجود آمده در این منطقه و درخواستهای جامعه جهانی برای خروج از آن می شود (مذاکرات صلح)، با پیش شرط گروههای فلسطینی در پایبندی به تعهد خود براساس قطعنامه ۲۴۲ تبلور می یابد. لذا ضرورت دارد تا جریانهایی که منجر به شکل گیری و ایجاد فضای کنونی شده اند به اختصار بررسی شوند.^۱

تشکیل دو دولت فلسطین و اسرائیل جزء نخستین مصوبات و قطعنامه های سازمان ملل و شورای امنیت است که این اقدام تاکنون از سوی کشورها در مورد فلسطین به رسمیت شناخته نشده است. این اقدام طی سالهای گذشته علی رغم دادن امتیازهای زیاد فلسطینیان محقق نشد و هیچگونه پیشرفتی در مذاکرات صلح بوجود نیامد زیرا رژیم صهیونیستی با حمایت آمریکا و کشورهای غربی جایگاه خود را در سازمان ملل تثبیت و شناسایی دولت مستقل از سوی این کشورها به تاخیر افتاده و اقدامی عملی در اجرای قطعنامه های سازمان ملل برای احقاق حقوق فلسطین صورت نگرفته است.

^۱ سرانجام دولت مستقل فلسطینی، احمدزاده، داود، ۱۳۹۰/۶/۲۷ برگرفته از خبر آنلاین :
<http://www.khabaronline.ir/detail/173881>.

۱ - در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۵۱)، پیشنهاد پرداخت غرامت جنگی و بازگشت تعدادی از آوارگان عرب و تعیین مرزها، ارائه و اعراب بر انجام مذاکرات غیر مستقیم با رژیم صهیونیستی اصرار داشتند، ولی اسرائیل از مذاکره خودداری کرده و فلسطینی ها حملات خویش را از مرزها آغاز نمودند.

۲- « دالس » وزیر امور خارجه وقت آمریکا در سال ۱۹۵۵، با پشتیبانی انگلستان و فرانسه پیشنهاد تعیین مرزها و بازگشت آوارگان به میهن و اعطای ضمانت بین المللی را داد، ولی اعراب موافقت نکردند و پاسخ اسرائیل جز در مورد تعیین مرزها، مثبت بود.

۳ - پیشنهاد جانسون در سازمان ملل متحد (۱۹۶۲) مبنی بر حق بازگشت آوارگان به میهن یا دریافت غرامت بود که اعراب به بازگشت تأکید داشتند ولی اسرائیل به کل پیشنهاد پاسخ منفی داد.

۴ - براساس تقسیم فلسطین مصوبه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹، پیشنهاد راه حل مرحله ای ارائه شده که با عکس العمل شدید اعراب بویژه « جمال عبدالناصر » مواجه شد و اسرائیل در مقابل طرح « اشکل » را مبتنی بر جمع کردن آوارگان جهان عرب و تحقق متارکه در مرزها ارائه نمود.

۵ - تصویب قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ که در آن از عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، مرزهای امن و حل مشکل آوارگان فلسطین صحبت شده است.

۶ - طرح « ویلیام راجرز » وزیر امور خارجه (۱۹۷۰) مبتنی بر اجرای قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت در مورد مصر و اردن، (برقراری آتش بس سه ماهه در کانال سوئز با وساطت سازمان ملل متحد). عکس العمل اعراب (به جز فلسطین) و اسرائیل، پذیرش آتش بس پیشنهادی در کانال سوئز بود.

۷ - در سال ۱۹۷۲، اردن، طرح پادشاهی متحده عرب را عرضه کرد که هدف از آن متحد کردن شرق و غرب رود اردن، تحت سلطنت رژیم اردن بود. این طرح با مخالفت اعراب روبرو شد.

۸ - در سال ۱۹۷۳ کنفرانس ژنو برای حل مسأله خاورمیانه تحت ریاست مشترک آمریکا و شوروی تشکیل شد. اردن و مصر در این کنفرانس شرکت کردند ولی سوریه از حضور در آن خودداری ورزید.

۹ - سال ۱۹۷۷، « کارتر » رئیس جمهوری وقت آمریکا، اصل « زمین در برابر صلح » را مطرح و خواستار الحاق سرزمین فلسطین به اردن شد پاسخ اعراب عمدتاً مثبت ولی اسرائیل موضع منفی گرفت.

۱۰ - در سال ۱۹۷۸، توافق های کمپ دیوید میان سادات و اسرائیل با مشارکت آمریکا امضاء شد. در توافقهایی مزبور قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مورد تأیید گرفته و از امضای پیمان صلح میان مصر و اسرائیل و اعطای خود مختاری به ساحل غربی و نوار غزه، سخن به میان آمده است.

۱۱ - انتشار اعلامیه « ونیز » سال ۱۹۸۰ توسط جامعه اقتصادی اروپا مبنی بر دادخواست شرکت « ساف » در مذاکرات آینده صلح خاورمیانه، واکنش اعراب در مقابل اعلامیه ونیز مثبت و اسرائیل منفی بود.

۱۲ - در سال ۱۹۸۱ در طرح رهبر حزب کمونیست لئونید برژنف و رئیس اتحاد جماهیر شوروی، مبنی بر تشکیل کنفرانس بین المللی برای بررسی مساله خاورمیانه، مرزهای امن و تشکیل کشور فلسطین صحبت شده است. عکس العمل اعراب مثبت و پاسخ اسرائیل منفی بود.

۱۳ - طرح « امیر فهد » (۱۹۸۱) که متضمن عقب نشینی اسرائیل از سرزمین های اشغالی عرب (در سال ۱۹۶۷)، تشکیل کشور فلسطین و حق زندگی در صلح برای همه کشورهای منطقه بود. پاسخ اعراب (غیر از سوریه، لیبی)، مثبت و عکس العمل اسرائیل منفی بود.

۱۴ - در دسامبر ۱۹۸۲، در حالی که آخرین گروه از رزمندگان فلسطینی، پس از ۸۸ روز مقاومت در مقابل تهاجم گسترده نیروهای اسرائیلی به لبنان، شهر بیروت را ترک می کردند، « رونالد ریگان » رئیس جمهور وقت آمریکا، طرح خاورمیانه ای خود را اعلام نمود. طرح ریگان پیوستن سرزمین های فلسطینی ساحل غربی و نوار غزه به اردن و خودمختاری برای فلسطینی ها بود.

۱۵ - در سپتامبر ۱۹۸۲، کنفرانس سران عرب در شهر فانس (مغرب)، طرحی را تصویب نمود که به « منشور فاس » معروف شده است. در این طرح از عقب نشینی نیروهای اسرائیلی تا پشت مرزهای سال ۱۹۶۷، تشکیل دولت مستقل فلسطینی، به رهبری « ساف » و تضمین

طرح برای تمام دولت های منطقه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد، سخن به میان آمده است. منشور فاس مورد تصویب اکثر کشورهای عرب واقع شد.^۱

گفتار ششم: زمینه‌های صدور قطعنامه ۱۹۶۷

لاینحل شدن مسئله فلسطین، صلح ناپایداری که به واسطه خشونت و کاربرد زور مرتباً شکسته می‌شد از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۶۷ دوام آورد. طی این مدت اسرائیل به اشغال تمام قلمرو حکومت سابق قیمومت بر فلسطین پرداخت. تشکیل نیروی اضطراری UNEF1 در بدو امر در سال ۱۹۵۶ بود که اسرائیل عملیات نظامی علیه مصر انجام داد و این درگیریها با همکاری فرانسه و انگلیس ادامه یافت، مصر در ژوئیه ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد. UNEF1 در ماه مه ۱۹۶۷ در پی درخواست مصر به دبیر کل سازمان ملل اعلام کرد دیگر موافق ادامه حضور نیروهای اضطراری در سرزمین های مصر، سوریه و اردن نیست. در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۶۷ آتش دشمنیها میان اسرائیل و مصر سوریه و اردن شعله ور شد. تا زمان پذیرش آتش بس مورد درخواست شورای امنیت از طرفهای دیگر، اسرائیل، صحرای سینا و نوار غزه، کرانه باختری به انضمام بیت المقدس و بلندیهای جولان را اشغال نمود. اواخر سال ۱۹۶۷ در ۲۲ نوامبر، شورای امنیت پس از مذاکرات بسیار به اتفاق آراء قطعنامه ۲۴۲ را که در آن علاوه بر توافقیهای صلح آمیز در خاورمیانه، استقرار راه‌حلهای عادلانه و پایدار مطرح شده را تصویب نمود. این صلح مستلزم عقب نشینی نیروهای نظامی اسرائیل از سرزمین های اشغالی و پایان دادن به تمام ادعاها یا اظهارات خصومت آمیز و احترام به حاکمیت، یکپارچگی سرزمین و استقلال سیاسی

^۱ طرحهای صلح خاورمیانه، قسمت اول برگرفته ازسایت اقصی ؛ <http://aqsa.pariblog.com>

به رسمیت شناخته شده هر دولتی در مناطق مشخص شده و حق زندگی صلح آمیز مصون از هر تهدید یا اقدام اجبار آمیز است.^۱

گفتار هفتم : دلایل ارایه طرح عضویت فلسطین در سازمان ملل

از چند سال قبل بحث عضویت فلسطین در سازمان ملل مطرح بود. فلسطینی ها سال هاست که از این موضوع به عنوان یک ابزار فشار در مذاکرات استفاده کرده اند، قریب بیست سال است که مذاکرات صلح ادامه دارد تاکنون به نتایج قابل قبولی نرسیده است.

از آنجایی که طرح و بحث عضویت فلسطین در سازمان ملل نقطه ضعف اسرائیلی ها محسوب می شود، فلسطینی ها در دو سه دهه اخیر خواسته اند که از این موضوع به عنوان یک اهرم فشار علیه اسرائیلی ها استفاده کنند، با توجه به نگرانی ها و حساسیت های اسرائیلی ها نسبت به این موضوع ، این مسئله همواره آن ها را در موضع تدافعی قرار داده است. اگر چه نخست وزیر رژیم صهیونیستی در دیدار با رئیس کمیسیون اروپا ادعا کرده که آماده است به فلسطینیان کشور اعطا کند اما به شرط آنکه این کشور خلع سلاح شده باشد و نیروهای اسرائیلی نیز در منطقه الاغوار حضور داشته باشند تا زمانیکه مشکل تبادل مناطق حل و فصل شده و مناطقی که فلسطینیان حق دستیابی به آنها در مقابل علیه شهرک ها را دارند مشخص می شود و این در حالی است که فلسطینیان حاضر نیستند چنین امتیازاتی بدهند.^۲

^۱. جنگ های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، شی شی تارو معاون دبیر کل اداره اطلاعات هماهنگی،

ازسایت <http://www.unic.ir/publication/fasl/plestine/htm>

^۲. <http://noor.portal.net/news/shownews.aspx?ID=65635>

مع الوصف به دنبال شکست تلاشهای امریکا برای متقاعد کردن اسرائیل به اجرای تعهدات خود و پیشرفت در مذاکرات به اصطلاح صلح، که منجر به شکست گردیده، فلسطینی‌ها تصمیم گرفتند که تلاش خود را برای شناسایی و عضویت در سازمان ملل در مجمع شصت و شش سازمان ملل متمرکز کند، در همین راستا نیز محمود عباس، رئیس حکومت خودگردان فلسطینی‌ها یادداشتی را در نیویورک تایمز در ماه می نوشت که در آن گفت، فلسطین می خواهد درخواست عضویت در سازمان ملل به پایتختی بیت المقدس شرقی و براساس مرزهای ۱۹۴۷ در اجلاس مجمع عمومی ارائه بکند. که این موضوع در مجمع عمومی سروصدای بسیاری به پا کرد به نحوی که آمریکا با این درخواست فلسطینیان به شدت برخورد کرد، به گونه‌ای که اوباما رئیس جمهور آمریکا در جلسه آپیک سال گذشته در ۲۲ می، جمله بسیار تندی را به کار برد و گفت که هیچ کشوری از طریق سازمان ملل نمی تواند استقلال را به دست آورد. اما فلسطینی‌ها در این مدت چند اقدام هوشیارانه انجام داده اند، تقریباً همزمان، یعنی با یک فاصله زمانی ۲ ماهه سه ارگان رسمی و مهم گزارشی درباره نحوه حکومت دولت خودگردان فلسطین ارائه داده اند. که فلسطینی‌ها توانستند از آن نهایت استفاده را ببرند. بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و کمیته سازمان ملل برای هماهنگی فلسطین هر سه گزارش را ارائه دادند که بعداً مورد تأیید اروپا و کوارتت (گروه چهارگانه شامل سازمان ملل، آمریکا، روسیه، و اتحادیه اروپا) نیز قرار گرفت. در این گزارش ها تأکید شده است که عملکرد حاکمیت خودگردان فلسطینی در کرانه غربی نشان می دهد که آنها به مثابه یک دولت عمل کرده‌اند، یعنی توانسته اند خدمات لازم را که یک دولت به مردم ارائه می کند، ارائه کرده و به تنهایی خودرا اداره کند به عبارت دیگر آنها می توانند یک دولت مستقل باشند، پس از این

گزارش، فلسطینی‌ها گفتند آنها که انتقاد می‌کنند که ما هنوز به مرحله دولت شدن نرسیده ایم به این گزارش‌های رسمی بین‌المللی توجه کنند و دلایلی که فلسطینی‌ها برای این اقدام به صورت علنی ارائه می‌کند این است که :

۱ - می‌گویند ما در مذاکرات صلح پیشرفتی مشاهده نکرده ایم، اما ۲۰ سال مذاکره کرده ایم و تا چه زمانی باید مذاکره کنیم، در حالی که تاکنون همه مذاکرات شکست خورده است و آنها بیان می‌کنند که هر قدر که این مذاکرات طولانی‌تر شود، اسرائیل ما را بیشتر در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهد اسرائیل به طور مستمر به شهرک‌سازی مشغول است و حتی امریکا نتوانسته است که اسرائیل را به توقف شهرک‌سازی مجبور کند. دولت اواما فقط در یک مدت ۹ ماهه توانست اسرائیل را به توقف شهرک‌سازی‌ها قانع کند، اما بعد از آن نتانیاهو به فشارهای اواما توجهی نکرد و به شهرک‌سازی ادامه داد.

۲ - فلسطینی‌ها می‌گویند ما را بیش از ۱۲۰ کشور جهان به رسمیت شناخته‌اند. اما برای ما شناسایی جهانی اهمیت دارد. در بحث شناسایی باید به این نکته توجه داشته باشیم که شناسایی هر دولت توسط دولت دیگر، به اشکال مختلف (سند یکجانبه، عمل انفرادی یا جمعی و یا اقدام صریح مثل برقراری روابط دیپلماتیک یا انعقاد قرارداد دو جانبه) صورت گیرد.^۱

در واقع کشوری کشور دیگر را به رسمیت می‌شناسد. بنابراین سازمان ملل وظیفه شناسایی ندارد، چنین چیزی اساساً وجود خارجی ندارد که یک سازمان بین‌المللی کشوری را به رسمیت بشناسد. سازمان ملل خود مرکب از دولت‌هاست. اما فلسطینی‌ها می‌گویند اگر

^۱ واعظی، طیبه، در تحول مفهوم شناسایی بین‌المللی دولت‌ها، با تأکید بر شناسایی بین‌المللی اوستیای جنوبی و آبخازیا مقاله، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۸، ص ۸۶.

شناسایی ما توسط مجمع عمومی سازمان ملل طی قطعنامه ای صورت بگیرد ما یک شناسایی دسته جمعی به دست آورده‌ایم که شناسایی جهانی محسوب می‌شود و این موجب پشتگرمی و قوت ما در مذاکرات خواهد شد.

۳ - همچنین فلسطینی‌ها معتقدند هر بار که اسرائیل بر سر میز مذاکره آمده است، با ما به عنوان یک سازمان برخورد کرده است. خصوصاً این که بین فلسطینی‌ها اختلاف وجود داشته است. اسرائیل همواره گفته شما سازمانی هستید که حتی در منطقه خود نیز کنترل ندارید. بنابراین اسرائیل فلسطینی‌ها را در یک موقعیت برابر نمی‌بیند. پس بهتر است به سازمان ملل برویم و ضمن به رسمیت شناخته شدن، خود را به عضویت آن درآوریم، بعلاوه اگر بتوانیم توسط سازمان ملل به شناسایی جمعی دست پیدا کنیم قطعاً به عنوان یک کشور می‌توانیم از موقعیت برابر در مذاکرات با طرف دیگر بهره‌مند شویم.

۴ - فلسطینی‌ها معتقدند اگر ما به عنوان یک کشور توسط سازمان ملل به رسمیت شناخته شویم می‌توانیم مطالبتمان را به ویژه در بحث‌های حقوق بشر دوستانه و حقوق بشر در سازمان ملل و ارگان‌های ذی ربط آن از جمله دیوان دادگستری بین‌المللی و دیوان کیفری بین‌المللی پیگیری کنیم و به نتیجه برسیم. چرا که بسیاری از مجامع بین‌المللی از جمله دیوان دادگستری بین‌المللی صرفاً دارای صلاحیت رسیدگی به دعاوی بین دولتها می‌باشند و سازمان و افراد نمی‌توانند در این ارگانها بین‌المللی اعلام شکایت کنند.

لازم به ذکر است که فلسطین صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری را طبق اعلامیه ۲۱

ژانویه ۲۰۰۹ پذیرفته است که به قرار ذیل است :

« بدین وسیله دولت فلسطین صلاحیت دیوان را به منظور احراز، پی گرد و محاکمه
مباشران و معاونان جرائم ارتكابی از تاریخ ۱ ژوئیه ۲۰۰۲ در سرزمین فلسطین را مورد پذیرش
قرار می دهد »^۱

البته دیوان نباید تلاش کند که ماهیت دولت فلسطین را تعیین نماید، بلکه دیوان باید
تصمیم بگیرد که آیا طبق ماده ۱۲ اساسنامه اعلامیه فلسطین می تواند واجد اثر باشد یا خیر،
کاردیوان این نیست که در شناسایی فلسطین همانند دولت ها عمل نماید، از دیوان خواسته
شده، که فقط در مورد برآورده شدن شرایط اعمال صلاحیت قانونی خود اظهار عقیده نماید. که
آیا اعلامیه فلسطین دارای شرایط مندرج در پاراگراف سوم ماده ۱۲ می باشد تا امکان
صلاحیت قانونی برای دیوان بوجود آید یا نه.^۲

گفتار هشتم : اشکال ممکن مورد نظر سازمان ملل در تشکیل کشور فلسطین

شکل اول- فلسطین میتواند بر اساس مفاد ماده ۴ منشور سازمان ملل متحد موضوع
کشور شدن را پیگیری نماید، همانطور که قبلاً" اشاره کردیم قاعدتاً کشورها برای عضویت در
سازمان ملل ابتدا باید درخواست و نامه خود را تسلیم مجمع عمومی کرده که با این کار نشان
می دهند که رسماً تعهدات منشور سازمان ملل را پذیرفته اند . سپس شورای امنیت درخواست
را بررسی کرده و ۹ عضو از ۱۵ عضو شورا باید به این رای دهند که عضویت کشور مربوط به
مجمع عمومی توصیه شود . مادامی که یکی از اعضای دائمی شورای امنیت به این کار رای
ندهد و شورای امنیت رای های کافی برای توصیه عضویت کشور متقاضی داشته باشد ، کار

^۱ houseinaghaei.blogfa.com/post-135.aspx

^۲ . http://yaserziaee.blogfa.com/post-192.aspx

رای دهی برای عضویت به مجمع عمومی واگذار می شود که دو سوم اعضای این مجمع باید به نفع پذیرش درخواست کشور متقاضی رای دهند تا این درخواست تأیید شود. پس از کسب اکثریت دو سوم آراء عضویت کشور متقاضی تنها زمانی عملی می شود که مجمع عمومی قطعنامه ای مبنی بر پذیرش دولت جدید تصویب کند. اگرچه برخی حقوق دانان طرفدار فلسطینی ها این راه حل را پیشنهاد می کنند. البته با توجه به فقدان اتفاق نظر در میان اعضای دایم شورای امنیت، این راه حل عملی نخواهد شد چرا که دولت امریکا تصریح کرده که هر گونه ابتکاری در زمینه کشور شدن فلسطین در شورای امنیت را وتو خواهد کرد.

شکل دوم- که متحمل تر است این که مستقیماً به مجمع عمومی مراجعه کنند و قطعنامه ای را ارائه نمایند مبنی بر درخواست شناسایی توسط اعضای مجمع عمومی و بخواهند که به عنوان یک کشور به رسمیت شناخته شوند، که در این صورت این مصوبه نیاز به رای مثبت دو سوم اعضای حاضر و رای دهنده ندارد، و رای اکثریت ساده کافی خواهد بود. اتفاقی که بر این اساس ممکن است بیفتد این است که مجمع عمومی سازمان ملل فلسطینی ها را به عنوان یک کشور می شناسند. اما این ربطی به عضویت فلسطین در سازمان ملل ندارد، یعنی به این واسطه آنها عضو سازمان ملل نخواهند شد. البته اگر مجمع عمومی بدون اعطای وضعیت عضویت فلسطین اقدام به تایید وضعیت دولت بودن آن کند باز هم این تایید می تواند واجد آثار حقوقی مهمی باشد. اگر فلسطین یک دولت-کشور باشد میتواند از تمامی حقوقی که یک دولت به موجب حقوق بین الملل دارد، برخوردار شود. این حقوق شامل مصونیت یک دولت و مقامات آن، حمایت در برابر توسل به زور دولت های دیگر، حق دفاع مشروع فردی و جمعی در صورت وقوع حمله مسلحانه، صلاحیت تام بر سرزمین، منع مداخله در امری که ذاتاً در صلاحیت

داخلی قرار دارند، امکان عضویت در سازمانهای بین دولتی و آژانس های تخصصی و اهلیت تام برای انعقاد معا هده می شود. همچنین دارا بودن وضعیت دولت امکان دسترسی به محاکم و دیگر ساز و کارهای حل و فصل اختلاف را برای دولتها فراهم می آورد. فلسطین بدون تایید شورای امنیت نمی تواند به عضویت اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری در آید، اما با این حال به موجب بند ۳ ماده ۳۵ اساسنامه ی دیوان مزبور و قطعنامه شماره ۹ شورای امنیت مورخ ۱۹۴۶، این دولت می تواند به دیوان دسترسی پیدا کند^۱.

شکل سوم- فلسطینیان بخواهند بر اساس قطعنامه ۳۷۷ که در سال ۱۹۵۰ تحت عنوان "اتحاد برای صلح" توسط مجمع عمومی سازمان ملل صادر گردید، موضوع عضویت خود را در مجمع عمومی سازمان ملل مطرح نمایند.

قطعنامه ۳۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد معروف به قطعنامه اتحاد برای صلح متضمن این مفهوم است که اگر در مواردی شورای امنیت سازمان ملل متحد به علت و تویکی از اعضای دائم خود نتواند به هنگام تهدید علیه صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوز اقدام مناسبی انجام دهد، وظیفه صلح و امنیت بین المللی به عهده مجمع عمومی سازمان ملل متحد گذاشته می شود، در این حالت مجمع عمومی فوراً به موضوع رسیدگی می کند و حتی می تواند راهکارهایی را که به نظر ضروری می رسد همانند کاربرد نیروی نظامی، به دولت یا دولت های مربوط برای بازگرداندن صلح و امنیت بین المللی توصیه نماید.

^۱ <http://internationallaw.blogfa.com/post-749.aspx>

قطعنامه اتحاد برای صلح براساس پیشنهاد آمریکا باموافقت اولیه ۷ عضو شورای امنیت (کانادا، فرانسه، ترکیه، فیلیپین، انگلستان، اروگوئه و ایالات متحده آمریکا) در اکتبر ۱۹۵۰ به عنوان راهکاری برای خنثی نمودن وتو و مخالفت های مکرر شوروی سابق با اجرای اقدامات شورای امنیت در جریان جنگ کره به مجمع عمومی ارائه گردید.

نام دیگر قطعنامه اتحاد برای صلح، قطعنامه آپسن است. براساس این قطعنامه، به منظور سهولت و فوریت اقدامات مجمع عمومی در مواردی که شورای امنیت قادر به انجام وظایف خود نیست در قطعنامه اتحاد برای صلح حالت تشکیل اجلاس فوق العاده فوری برای مجمع پیش بینی شده است. دبیر کل موظف است بنا به درخواست اعضای شورای امنیت (۹ رای موافق، بدون حق وتو) و یا با تقاضای اکثریت اعضای سازمان ملل، ظرف ۲۴ ساعت تشکیل جلسه اضطراری را فراهم نماید تا مجمع بتواند تصمیمات لازم را اتخاذ نماید. اولین اجلاس فوق العاده فوری مجمع عمومی در قضیه بحران کانال سوئز در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ تشکیل گردید، در این اجلاس، مجمع عمومی به شورای امنیت که بر اثر وتو های پی در پی بریتانیا، شوروی سابق و همراهی اسرائیل از انجام خود ناتوان شده بود، با تصویب قطعنامه ۱۰۰۱ به طرفین متخاصم دستور آتش بس داد. نیروی فوری سازمان ملل متحد با نیروی امداد سازمان ملل متحد را به منظور ایجاد امنیت و نظارت بر آتش بس در مصر ایجاد کرد.

تاکنون ده بار از راهکار قطعنامه اتحاد برای صلح و تشکیل اجلاس فوق العاده فوری مجمع عمومی استفاده شده است. لازم به ذکر است که هیچ یک از این ده مورد ربطی به عضویت کشوری در سازمان ملل نداشته است.

البته تصمیمات مجمع عمومی هرچه باشد جنبه توصیه ای داشته و برای اعضا الزام آور نخواهد بود. اگرچه استفاده از این فرمول به معنای رویارویی جدی با آمریکا به حساب می آید و چه بسا چنانچه این رویارویی عملی شود، مجمع عمومی در تصمیم خود برای عضویت فلسطین نتواند به اکثریت قاطع و چشمگیر دست پیدا کند.

حتی اگر فرمول قطعنامه اتحاد برای صلح مورد استفاده و استناد قرار گیرد و مجمع عمومی به آن رای دهد باز هم عضویت فلسطین در سازمان ملل تحقق نخواهد یافت، زیرا نحوه عضویت در ماده چهار منشور به صورتی که گفته شد آمده و غیر از آنچه در ماده مذکور آمده عضویت تحقق پیدا نخواهد کرد. دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۵۰ نظر داده است که شرایط مندرج در ماده ۴ منشور در مورد عضویت کشورها در سازمان ملل قطعی بوده و هیچ شرایط اضافی را نمی توان برای عضویت اعمال نمود.

مبحث سوم : رویکرد سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای نسبت به شناسایی کشور

فلسطین

دلایل گرایش اکثر کشورهای جهان به شناسایی دولت مستقل فلسطینی در سرزمین‌های ۱۹۶۷ ناشی از اصل حق مردم در به دست گرفتن سرنوشت خود، پیامد منطقی به رسمیت شناختن آزادی بشر و تفکر ملت است، چرا که اراده مردم بایستی دارای تفوق باشد. از جمله کشورهایی که اقدام به شناسایی کشور فلسطین نموده اند، کشورهای آمریکای لاتین است چرا که قضیه فلسطین جایگاه ممتازی در وجدان بسیاری از مردم آمریکای لاتین دارد. کشورهای آمریکای لاتین (برزیل آرژانتین و ونزوئلا) آوارگی ملت مظلوم فلسطین را نتیجه کاستی‌ها و

غفلت‌ها و ناتوانی سازمان ملل دانسته و بر اصلاح آن تاکید دارند. علت گرایش آمریکای لاتین به شناسایی دولت فلسطین را باید در بافت جمعیتی این کشورها جستجو کرد به طوری که صدها هزار نفر از طوایف مختلف نژادی و مذهبی از خاورمیانه عربی به آمریکای لاتین مهاجرت کرده و بسیاری از آنها جایگاه رفیع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی رسیده‌اند، و اقدام دسته‌جمعی کشورهای آمریکای لاتین در شناسایی کشور مستقل فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل و ارائه بیانیه‌ها از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی همه از آمادگی فلسطینیان برای اداره کشور مستقل حمایت دارد.

بی تردید در سازمان ملل متحد نسبت به شناسایی فلسطین رویکرد‌های مختلفی وجود دارد که در راه تحقق خواست تاریخی فلسطینیان اثرگذار خواهد بود.

گفتار اول: رویکرد اعضای شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد

بند (۲) ماده (۴) منشور ملل متحد این گونه اشعار می‌داد :

« پذیرش هر کشوری به عضویت ملل متحد که واجد شرایط مذکور [دوست دار صلح، به گونه‌ای که تعهدات مندرج در این منشور را بپذیرد و به نظرو تشخیص سازمان ملل قادر و مایل به اجرای آن باشد] باشد، منوط به تصمیمی است که مجمع عمومی بنابر توصیه‌ی شورای امنیت اتخاذ می‌کند »^۱.

به هر روی چنانچه این امر به تأیید شورای امنیت رسیده و با چالش اصلی فراروی خود، یعنی « وتو » مواجه نشود به طور قطع به تأیید اکثریت دو سوم اعضای حاضر خواهد رسید، چرا

^۱. محمد جواد، ظریف و سید محمد کاظم سجاد پور، پیشین، ص ۱۴۴.

که تشکیلات خودگردان فلسطین تمامی پتانسیل خود را به کار گرفته است تا با هدف کسب عضویت کامل برای دولت مستقل فلسطین توجه دولت ها را به این مسأله معطوف داشته و در پی این اقدام ها و تلاش ها از حمایت و تأیید اتحادیه ی عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، حداقل دو عضو دائم شورای امنیت (چین و روسیه) و شمار زیادی از کشورهای آسیا و اقیانوسیه، اروپا و آمریکا برخوردار گردیده و در مجموعه تاکنون قریب ۱۲۲ کشور از ۱۹۳ کشور جهان، این موضوع را تأیید نموده و مورد حمایت قرار داده اند.

بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل هم از شناسایی فلسطین حمایت کرد این مسئله را مطرح کرد که چرا پیش از این فلسطینی ها این مسئله را مطرح نکرده اند و این طرح را درخواست نکرده اند.

گفتار دوم: رویکرد کشورها

بند اول : ایران

جمهوری اسلامی ایران طرح شناسایی کشور مستقل فلسطین را ایجاد مسیر انحرافی در چارچوب تحولات منطقه می بیند. در واقع امریکا و رژیم صهیونیستی علی رغم مواضع منفی که اتخاذ نموده اند سعی دارند از این طرح در چارچوب تثبیت و مشروعیت دادن به رژیم غاصب تل آویو بهره برداری نمایند. بعد از تحولات اخیر منطقه و پیروزی قیام های مردمی در مصر، تونس و لیبی و اتفاقاتی که در قاهره علیه سفارت رژیم صهیونیستی و چالشی که ایجاد شد، امریکا به عنوان حامی اصلی تل آویو تلاش دارد با مانورهای سیاسی که در خصوص این طرح شاهد آن هستیم کشورهای منطقه را در مقابل امر واقع یعنی اعتراف و شناسایی رژیم

صهیونیستی تحت عنوان دولت یهودی به عنوان پیش شرط اعلام تشکیل دولت مستقل فلسطین با توجه به مواضع کشورهای اروپایی، آمریکای جنوبی و آسیایی و عربی نیز برای زمینه سازی برای نشان دادن خواسته جهانی بهره برداری کند. بی تردید مرحله بعدی این توطئه، شناسایی رژیم صهیونیستی و مشروعیت این رژیم در منطقه است.

موضع کشور ما توسط مقام معظم رهبری اعلام گردید. که تشکیل کشور مستقل فلسطینی در سرزمین فلسطین حق مسلم آنهاست. همه آوارگان باید به سرزمین اصلی خود برگردند و قدس شریف پایتخت کشور فلسطین باشد و وحدت گروه های فلسطینی در این زمینه می تواند عاملی موثر در دسترس آنها به حقوقشان باشند. هر تلاشی که صورت گیرد تا این کشور فلسطین در آن محدوده ای که متعلق به فلسطینیهاست ایجاد شود حتماً مورد حمایت ما خواهد بود و در هر مرحله ای که تلاش کنند حقوق ملت فلسطین را ضایع و بخشی از سرزمین آنها را به آنها پس ندهند و یا از بازگشت آوارگان جلوگیری و به شکلی توطئه کنند تا اختلافات بین فلسطینی ها دامن زده شود، این را دسیسه ای صهیونیستی می دانیم.^۱ همچنین ریاست محترم جمهور در سخنان پیش از خطبه نماز جمعه روز قدس سال ۱۳۹۱ با اشاره به طرح «تشکیل دو دولت» در سرزمین های اشغالی گفت، حتی اگر ۹۰ درصد سرزمین در دست فلسطینیها باشد و صهیونیست ها در ۱۰ درصد مناطق اشغالی بمانند و مستقر شوند، باز هم خطر است چرا که ایده دو دولت فرصت تاریخی برای بازسازی صهیونیست هاست.^۲

^۱ طرح شناسایی کشور فلسطین یک دام سیاسی است ، روزنامه ایران، شماره ۴۸۹۵، ۱۳۹۰/۶/۳۰، ص ۶.

^۲ <http://www.rajanews.com/detamaill.asp?id=135044>

مع الوصف آیت الله خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران، در دقیق ترین فرصت و پس از اینکه ماهیت کلیه طرف های درگیر در این پروسه و اهداف آنها روشن شده بود، تصمیم گرفتند که مواضع ایران را تشریح کرده و بگویند که از ابتدا ایران با وضعیت دو ملیتی در یک کشور واحد بنام فلسطین مخالف است و آنچه ایران بدنبال آن است یک رای گیری در سطح سرزمین های اشغالی برای روشن شدن وضعیت این منطقه است که مقام معظم رهبری در پنجمین اجلاس بین المللی حمایت از انتفاضه فلسطین که در تاریخ ۱۳۹۰/۰۷/۰۹، طرح جمهوری اسلامی ایران را برای حل قضیه فلسطین بشرح ذیل بیان فرمودند :

((اول- اینکه مدّعی ما آزادی فلسطین است، نه آزادی بخشی از فلسطین. هر طرحی که بخواهد فلسطین را تقسیم کند، یکسره مردود است. طرح دو دولت که لباس حق به جانب پذیرش دولت فلسطین به عضویت سازمان ملل « را بر آن پوشانده اند. چیزی جز تن دادن به خواسته ی صهیونیستها یعنی « پذیرش دولت صهیونیستی در سرزمین فلسطین » نیست. این به معنی پایمال کردن حق ملت فلسطین، نادیده گرفتن حق تاریخی آوارگان فلسطینی، و حتی تهدید حق فلسطینیان ساکن سرزمین های ۱۹۴۸ است. به معنای باقی ماندن غده ی سرطانی و تهدید دائمی پیکره ی امت اسلامی، مخصوصاً ملتهای منطقه است. به معنای تکرار رنج های ده ها ساله و پایمال کردن خون شهدا است.

هر طرح عملیاتی باید بر مبنای اصل : « همه ی فلسطین برای همه ی مردم فلسطین » باشد. فلسطین، « از نهر تا بحر » است، نه حتییک وجب کمتر. البته این نکته نباید نادیده بماند که ملت فلسطین همانطور که در غزه عمل کرده اند، هر بخش از خاک فلسطین را که

بتوانند آزاد کنند، به وسیله ی دولت برگزیده ی خود، اداره ی امور آن را بر عهده خواهند گرفت ولی هرگز هدف نهائی را از یاد نخواهند برد.

نکته ی دوم- آن است که برای دستیابی به هدف والا، کار لازم است نه حرف ؛ جدی بودن لازم است نه کارهای نمایشی؛ صبر و تدبیر لازم است نه رفتارهای بی صبرانه و دچار تلون. باید به افقهای دور نگریست و قدم به قدم با عزم و توکل و امید به پیش رفت. دولتها و ملت‌های مسلمان، گروه‌های مقاومت در فلسطین و لبنان و دیگر کشورها، هر یک می توانند نقش و سهم خود را از این مجاهدت همگانی را بشناسند و باذن الله جدول مقاومت را پر کنند.

طرح جمهوری اسلامی برای حل قضیه ی فلسطین و التیام این زخم کهنه، طرحی روشن، منطقی و منطبق بر معارف سیاسی پذیرفته شده ی افکار عمومی جهان است که قبلاً به تفصیل ارائه شده است. ما نه جنگ کلاسیک ارتش‌های کشورهای اسلامی را پیشنهاد میکنیم، و نه به دریا ریختن یهودیان مهاجر را و نه البته حکمیت سازمان ملل و دیگر سازمان های بین المللی را. ما همه پرسى از ملت فلسطین را پیشنهاد می‌کنیم. ملت فلسطین نیز مانند هر ملت دیگر حق دارد سرنوشت خود را تعیین کند و نظام حاکم بر کشورش را برگزیند.

همه ی مردم اصلی فلسطین از مسلمان و مسیحی و یهودی - نه مهاجران بیگانه - در هر جا هستند؛ در داخل فلسطین، در اردوگاهها و در هر نقطه ی دیگر، در یک همه پرسى عمومی و منضبط، شرکت کنند و نظام آینده ی فلسطین را تعیین کنند. آن نظام و دولت برآمده از آن پس از استقرار، تکلیف مهاجران غیر فلسطینی را که در سالیان گذشته به این کشور کوچ کرده

اند، معین خواهد کرد. این یک طرح عادلانه و منطقی است که افکار عمومی جهان آن را به درستی درک می کند و می تواند از حمایت ملتها و دولتهای مستقل برخوردار شود).^۱

بند دوم : آمریکا

بررسی رویکرد آمریکا بسته به سیاست های داخلی آمریکا و نیز لابی صهیونیستها معروف به آپیک در کنگره و کاخ سفید است. شبکه های وابسته به لابی صهیونیستی یکی از نیرومندترین مراکز نفوذ و لابی در واشنگتن هستند. هدف کاخ سفید در حمایت از اسرائیل به دلیل ارتباطات استراتژیک و تعهدات تاریخی و اخلاقی، تضمین برتری نظامی این رژیم در منطقه است. از دیدگاه کاخ سفید اسرائیل تنها الگوی واقعی دموکراسی در خاورمیانه است و دلیل تداوم منازعه در منطقه و عدم حل و فصل مشکل فلسطینی- اسرائیلی را باید در نبود وجود دموکراسی وهنجارهای غربی نزد فلسطینیان جستجو کرد.^۲

آمریکا رسماً طی بیانیه ای اعلام کردند که اگر موضوع شناسایی کشور فلسطین در شورای امنیت مطرح شود آن را وتو خواهند کرد و اصرار دارند که این مسئله باید از طریق مذاکرات دو جانبه پیش روند و طرح یک جانبه جای بحث ندارد.

بند سوم: آلمان

آلمان به عنوان عضو غیر دائم شورای امنیت عضویت دولت مستقل فلسطینی را چالشی بزرگ برای اتحادیه اروپا ارزیابی می کند. آنجلا مرکل به نخست وزیر رژیم صهیونیستی اطمینان داده بود که حکومتش اقدامات یک جانبه فلسطین برای پذیرش در سازمان ملل را رد

^۱. <http://www.leader.ir/Iamgs/Fa/print.php?sec=baxanat&id=8621>

^۲. احمدزاده ، داود، منبع پیشین.

خواهند نمود. چالش آلمان، از آن جهت است که از یکسو در قبال اسرائیل وظایفی دارد و باید طرح فلسطین را رد کند و از طرف دیگر برلین مرتباً "روند راه حل دو دولتی را دنبال می کند و سالها است که در این راستا هزینه های زیادی را برای ساخت ادارات و سازمانهای فلسطینی متقبل شده است."^۱

بند چهارم : اتحادیه اروپا

در برخورد با شناسایی دولت مستقل فلسطینی در سرزمین های ۱۹۶۷ فاقد نظر یکسان است. برخی سران اتحادیه در اتخاذ مواضع با مقامات آمریکایی اشتراکات فکری و نظری دارند به طوری که انگلستان و آلمان از متحدان نزدیک اسرائیل سعی دارند مانع فشار همه جانبه ی بین المللی علیه تل آویو گردند. در این مسیر فرانسه برخورد دوگانه ای دارد. گرچه پاریس علناً "بر الزام شناسایی دولت مستقل فلسطینی پافشاری می کند اما با رایزنی های متعددی با سران تل آویو و اعطای برخی از امتیازات اقتصادی و تجاری و گسترش تضمین های امنیتی تلاش دارد تا همسویی فرانسه با اسرائیل را تثبیت کند.

لازم به توضیح است که اعضای اتحادیه در نخستین موضع گیری های خود به این توافق رسیده بودند که کشور مستقل فلسطین را تنها در صورت تامین شرایطی قابل قبول به رسمیت می شناسد، آنها در این زمینه طرح صلحی رانیز ارائه دادند که براساس آن مذاکرات صلح می بایست در یک سال به پایان می رسید و نتیجه آن تشکیل دو کشور کنار یکدیگر می بود. دو پارامتر مهم این پیشنهاد به رسمیت شناختن مرزهای ۱۹۶۷ و تقسیم بیت المقدس به عنوان

^۱. تلاش فلسطین برای عضویت در سازمان ملل، چالش بزرگ اتحادیه اروپا، خبرگزاری مهر به نقل از تاگس اشپیگل،

پایتخت دو کشور بودند. اما این توافق دوام چندانی نداشت و با بالا گرفتن موج شناسایی ها که دامنه آن به داخل مرزهای اتحادیه نیز رسیده شیرازه آن را از هم پاشید. در اثر بروز همین ناهماهنگی و تلاش برای کسب وحدت دوباره که وزرای خارجه اروپا در شهر سوپروت لهستان گردهم آمدند. این مقامات سیاسی در نشست خود بار دیگر موضوع را به بحث گذاردند. شرکت کنندگان معترض این اجلاس معتقد بودند که درخواست عضویت فلسطین در سازمان ملل موجب شکاف در میان کشورهای اروپایی می شود، اعلام کردند کشورهای اروپایی باید هرچه زودتر با صدور بیانیه‌ای مشترک و مثبت، نظر خود را در این باره اعلام کند. همچنین « کاترین اشتون » مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا پس از جلسه گفت، این اتحادیه موضعی واحدی را در قبال فلسطین اتخاذ نکرده و هدف از برگزاری نشست نیز صرفاً رایزنی درباره به رسمیت شناخته شدن فلسطین در مجمع عمومی سازمان ملل بوده است. اظهارات اشتون به روشنی بیانگر این واقعیت بود که ۲۷ کشور عضو این اتحادیه به موضع واحدی در قبال تأسیس کشور مستقل فلسطین نرسیده اند.^۱

بند پنجم: فلسطین

در حال حاضر در فلسطین دو نوع حاکمیت وجود دارد، کرانه باختری تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان است و نوارغزه در اختیار حماس قرار دارد. که در ابتدای آغاز این بحث نوعی خوش بینی در مواضع حماس دیده می شد و تحلیل ها هم حاکی از این بود که حماس از طرح شناسایی حمایت خواهد کرد. اما به تدریج مواضع رسمی آنها تغییر کرد و در بیانیه ای رسماً اعلام مخالفت خود را بیان کردند.

^۱<http://mry.azdaani.blogfa.com/post-63.aspx>

حماس معتقد است که محمود عباس دو شرط را گذاشته بود. اولاً "اسرائیلی ها شهرک سازی را متوقف نمایند و در پای میز مذاکره مباحث را حل و فصل نماید یا طرح شناسایی کشور فلسطین را به سازمان ملل متحد ارائه خواهد نمود. ولی اسرائیلیها حاضر به توقف شهرک سازی نشدند. بنابراین طرح شناسایی مطرح شد و حماس معتقد بود که در هر دو صورت این موضوع به ضرر فلسطین است، چرا که در صورت مذاکره مجبور هستند که امتیاز دهند و عملاً به ضرر فلسطین ختم می شد و در مورد مسئله شناسایی کشور فلسطین نیز معتقد بودند که باز هم موضوع به ضرر فلسطین است چرا که معتقد بودند با شناسایی رسمی سرزمین موجود دیگر هیچ فلسطینی نمی تواند به مرزهای سال ۱۹۴۸ و فلسطین تاریخی ادعایی داشته باشد و برای همیشه ادعا بر سرزمین های ۱۹۴۸ به پایان می رسد. دلیل دوم بر مخالفت با موضوع شناسایی این بود که با تشکیل دولت مستقل فلسطین در واقع بحث مربوط به بازگشت آوارگان سال ۱۹۴۸ هم به پایان می رسید و هیچ پناهنده و آواره ۱۹۴۸ هیچ گونه حقی برای بازگشت نخواهد داشت. طرح شناسایی را طرح خطرناک برای آینده فلسطین ارزیابی می کردند.

اما با توجه به وجود تشکیلات خودگردان و اجماع نظر حماس و جهاد اسلامی که منتقد طرح شناسایی کشور مستقل فلسطینی هستند می توان گفت طرح شناسایی کشور فلسطین اقدامی سیاسی است که حکومت خودگردان بدون کسب اجماع گروههای فلسطینی آنها مطرح کرده است. گروههای فلسطینی این طرح را اقدامی یک جانبه برای تاثیرگذاری بر صحنه داخلی فلسطین و جلوگیری از حذف سازمان آزادی بخش فلسطین می دانند. از منظر تشکیلات خودگردان که بر مبنای توافقنامه اسلو تشکیل شده گروههای مقاومت مشروعیت ندارد. تشکیلات خودگردان سعی نمود با انجام مصالحه فلسطینی به افکار عمومی جهان و

دولتها نشان دهد که از پشتیبانی لازم برای طرح شناسایی کشور مستقل فلسطین و کسب کرسی فلسطین در سازمان ملل برخوردار است.

هر چند استدلال‌های حقوقی در توجیه اعلام استقلال فلسطین از سوی کشورها یا برخی مراکز آکادمیک قابل عرضه باشد، از دیدگاه مسائل غیر حقوقی، انتقادات و نگرانی‌های قابل تاملی مطرح است که عبارتند از:

۱ - با توجه به اینکه ریاست محمود عباس در سال ۲۰۰۹ خاتمه یافته، آیا وی به عنوان نماینده مشروع نهضت آزادیبخش فلسطین، صلاحیت لازم برای طرح درخواست مذکور را دارد ؟

۲ - شناسایی فلسطین بر اساس ماهیت اعلامی و شناسایی به عنوان رویه غالب جامعه بین‌المللی، ملاک قطعی نبوده و شناسایی سایر کشورها پایه ریز ارکان این دولت تلقی می‌شود.

۳ - شرط اسرائیل برای استقلال فلسطین، سلب توان نظامی است. هیچ کشوری نمی‌تواند از حقوق ذاتی حاکمیت خود سرباز زند. در این صورت منافع ملت فلسطین مورد بی‌اعتنایی جدی قرار می‌گیرد.

۴ - گروه چهار جانبه صلح خاورمیانه مرکب از روسیه، آمریکا، اتحادیه اروپا و سازمان ملل خواستار مذاکره دوطرف هستند در حالی که دو شرط اساسی فلسطینی‌ها یعنی به رسمیت شناختن مرزهای ۱۹۶۷ و توقف شهرک سازی همواره از سوی رژیم صهیونیستی نادیده گرفته شده است.

در نظر گرفتن مهلت برای مذاکره باید منوط به نظارت بر عدم ادامه تخلفات اسرائیل از مقررات بین‌المللی باشد که هرگز محقق نمی‌شود.^۱

بند ششم : کشورهای عربی

اتحادیه عرب هم در ظاهر امر با یک بیانیه موافقت خود را اعلام کردند، اما در این ساختار شاید بتوان در سوری‌ها، اردنی‌ها و لبنانی‌ها مواضع متفاوتی هم دید، مابقی کشورهای اتحادیه عرب به شدت از طرح محمود عباس حمایت کرده‌اند.

سوریه از آنجا که مسأله جولان خود را با مسئله فلسطین پیوند می‌داده‌اند و معتقدند که همه مشکلات با اسرائیل باید یکجا و در یک مجموعه حل و فصل شود، بنابراین معتقدند اگر موضوع فلسطین بخواهد حل شود ممکن است بحث جولان فراموش شود و یا کم‌رنگ گردد، باید برای کل مسأله مربوطه به اشغال مناطق مختلف عربی راه حل صورت گیرد. لبنانی‌ها هم به تبع سوریه تا حدی نظر سوری‌ها را دنبال می‌کنند .

اردن به چند دلیل نگران بحث شناسایی فلسطین هست:

۱ - بحث جغرافیایی : اداره مسجدالاقصی در اختیار دولت اردن است. هم‌اکنون هم که این منطقه تحت اشغال است، کارمندان و مدیریت آن در دست دولت اردن است، با طرح تصویب شناسایی، اردن باید تمام این اختیارات را به دولت آینده فلسطین واگذار کند و عملاً جایگاهی در مسائل نخواهد داشت.

^۱.تشکیل کشور مستقل فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل، ساعد، امیر، روزنامه اعتماد شماره ۲۲۷۸، ۲۰ مهر ۱۳۹۰ .

۲ - منافع سیاسی : نگرانی دیگر اردنی‌ها به مسائل سیاسی باز می‌گردد. آنها معتقدند فلسطینی‌ها در حال حاضر نسبت به اردن وزن کمتری دارند و در واقع به اردنی‌ها نیاز دارند و محمود عباس همواره مشورت اردنی‌ها را دارد. در شرایطی که کشور مستقل فلسطینی تشکیل شود. فلسطین و اردن در معادلات سیاسی به یک چشم نگریده خواهند شد و اردن وزنه بالاتر را از دست خواهد داد و از مرکزیت اردنی‌ها کاسته خواهد شد.

۳ - دغدغه امنیتی : اردنی‌ها معتقدند بعد از تشکیل کشور مستقل فلسطینی بسیاری از آوارگان که بیشترین تعداد آنها در اردن هستند به کرانه باختری بازمی‌گردند و این مسئله می‌تواند برای اردن تهدید عملی برای آینده روابط این دو خواهد بود. با توجه به سوابق تاریخی و اختلافاتی که در این زمینه وجود دارد، این نگرانی نیز وجود دارد، به هر حال اگر این آوارگان در اردن بمانند تهدید هستند، اگر بروند هم تهدید هستند اگر دولت قوی فلسطین تشکیل شود تهدید خواهد بود، اگر فلسطینی‌ها به نوعی در حکومت اردن مشارکت داشته باشند؛ باز هم تهدید خواهد بود : اگر چه این نگرانی امنیتی برای اردن قدیمی است.

بند هفتم : رژیم صهیونیستی

اسرائیل از وضع کنونی نگران است، که نگرانیهای اسرائیل را می‌توان به دو دسته بلند مدت و کوتاه مدت تقسیم کرد. نگرانی کوتاه مدت اسرائیل به هیجان‌ها و اغتشاش‌های احتمالی داخل فلسطین که تحت عنوان پاپیکوبی و شادمانی و جشن انجام می‌شود، مربوط است که نگران هستند که این موضوع می‌تواند به درگیری با شهرک نشین‌ها و نیروهای نظامی مستقر در کرانه باختری و شکل‌گیری انتفاضه‌ای دیگر منتهی شود که آنها نتوانند آن

را کنترل کنند، که در این مورد محمود عباس اعلام کرده است که اگر این موضوع تصویب شود، حتماً نیروهای خودگردان حفاظت از این وضعیت را بر عهده خواهند گرفت و اجازه نخواهند که مردم به شهرک نشین ها نزدیک شوند و این شادمانی ها تعرضی به مناطق اسرائیل وارد نکند. در دراز مدت هم اسرائیلی ها مباحث حقوقی را مطرح می کنند و بیم آن را دارند که با این شناسایی، ابزاری شود برای فلسطینی ها که حقوقشان را پیگیری نمایند.

رفتار شناسایی اسرائیل در طول چندین دهه نشان می دهد که این رژیم به هیچ وجه در شرایط عادی حاضر به اعطای کوچکترین امتیازی نیست، لذا این رژیم بعید است در روند عادی تن به قوانین حقوق بین الملل و الزام شناسایی ملت مستقل فلسطینی در سرزمین ۱۹۶۷ بدهد. حداکثر چیزی که برای اسرائیل در مورد شناسایی سرزمین مستقل فلسطین قابل پذیرش است، اعطای خود مختاری کنترل شده است که مشکلات امنیتی تل آویو را حل کند و بار فشار اقتصادی فلسطینیان را بر دوش اقتصاد این رژیم را هم کم کند، لذا این رژیم از طریق لابی خود در غرب به ویژه آمریکا و در کنگره تلاش است که با توسل به حق وتو آمریکا در شورای امنیت مانع به ثمر نشستن خواسته های مردم فلسطین گردد.

بند هشتم : روسیه و چین

روسیه و چین از خواست مردم در جهت کسب استقلال و هویت مستقل در سرزمین های ۱۹۶۷ حمایت می کنند. صرفنظر از شناسایی دولت مستقل فلسطینی، ارتباطات سیاسی و دیپلماتیک بین مسکو و گروه های فلسطینی همواره وجود داشته است. پکن از حامیان واقعی شناسایی حقوق فلسطینیان است.

گفتار سوم : دلایل عدم حمایت از طرح محمود عباس از سوی جمهوری اسلامی ایران

۱. دولت محمود عباس در تنظیم این پیشنهاد به سازمان ملل در خلا و یکباره عمل نکرده است. شکست پیاپی مذاکرات صلح که به دلیل سرکشی دولت اسرائیل رخ داده، در حالی دولت محمود عباس را در داخل سرزمین‌های فلسطینی بی اعتبار کرد که اسرائیل همچنان به شهرک سازی‌ها، تبعیض‌های اجتماعی و محاصره غزه ادامه می‌دهد. پیشنهاد دولت محمود عباس به سازمان ملل دارای کارکرد داخلی برای بهبود وجه اوست. وی در جمع گروهی از نخبگان اسرائیلی گفت: «ما نمی‌خواهیم اسرائیل منزوی شود بلکه می‌خواهیم در صلح و امنیت در کنار آن زندگی کنیم». او اضافه کرد که «تشکیلات خودگردان فلسطین کوشیده است تا کشورهای عربی را به شناسایی اسرائیل سوق دهد». از طرف دیگر وی می‌کوشد تا طرف اسرائیلی را بدین طریق به مذاکرات صلح که بقای دولت ابومازن بدان بستگی دارد، بکشاند. ریاض مالکی، سخنگوی فلسطینیان پیش از این گفته بود: «ما به سازمان ملل می‌رویم؛ تنها به این دلیل که می‌خواهیم شانس از سرگیری مذاکرات را بیشتر کنیم». با توجه به نیت دولت فلسطینی، حمایت ایران از این طرح این پیام را انتقال خواهد داد که ایران از مصالحه با اسرائیل حمایت می‌کند.

۲. طرح فلسطینیان به قدری گرفتار جنجال سازی‌های اسرائیل و ایالات متحده شد که اغلب فراموش می‌شود، محمود عباس نماینده تمام ملت فلسطین نیست. نه تنها شکاف سیاسی میان نوار غزه و کرانه باختری که وضعیت پیچیده صلح را غیرممکن ساخته است بلکه افکار عمومی فلسطین نیز متأثر از فقدان وحدت ملی پیرامون اقدامات موافقت نشده دولت کرانه باختری، اتفاق نظر ندارند. مطابق با نظرسنجی‌های اخیر ۶۶ درصد از فلسطینیان معتقدند که

شناسایی فلسطین باعث خواهد شد که اسرائیل سیاست‌های اشغال گرانه را شدت ببخشد و تنها ۱۲ درصد بر این باورند که این اقدام شرایط را بهبود خواهد داد.

۳. کمترین شرط تشکیل کشور مستقل فلسطینی، خاتمه محاصره غزه و یک و نیم میلیون فلسطینی است. در حالیکه تشکیل کشور مستقل فلسطین مستلزم نه تنها خاتمه محاصره بلکه خروج اسرائیل از این ناحیه است، بسیار بعید می‌نماید که اسرائیل از محاصره غزه دست بردارد. حمایت ایران از طرح مزبور، به معنای پشت کردن ایران به گروه‌های مبارز فلسطینی هماهنگ شده با منافع ایران و ساکنان محاصره شده نوار غزه است.

۴. همچنین ایران نمی‌تواند، نسبت به سرنوشت حماس و گروه‌های مبارز فلسطینی پس از تشکیل کشور فلسطین بی تفاوت بماند. در صورتی که فلسطین به صورت یک کشور به رسمیت شناخته شود، دولت محمود عباس، دولت رسمی مردم فلسطین خواهد بود. در این صورت، بلحاظ حقوقی دولت اسماعیل هنیه اختیارات خود به عنوان دولت نوار غزه را باید به تنها دولت مرکزی بسپارد. در خارج از فلسطین، جامعه بین المللی به حماس و تشکیلات سیاسی و نظامی آن به مثابه یک گروه شورشی و غیرقانونی خواهد نگریست. اگرچه این سناریو در عمل چیزی را تغییر نمی‌دهد (زیرا دولت مرکزی فاقد توانایی خلع ید حماس از قدرت است) اما مشروعیت حماس را به شدت زیر سوال خواهد برد؛ امری که به نوبه خود فشارها را بر حماس افزایش خواهد داد.

۵. شناسایی فلسطین طبق مرزهای ۱۹۶۷ به معنای پذیرفتن سرزمین‌های اشغال شده طی سال‌های ۱۹۴۸ تا آن زمان است که آشکارا با سیاست‌های سی ساله اخیر ایران و منافع گروه‌های سازش ناپذیر فلسطینی مغایرت دارد. همانطور که واقع گرایان بارها هشدار داده اند،

در صورتی که نیاز باشد ایران باید انعطاف پذیری بیشتری در رابطه با منازعه اعراب و اسرائیل به خرج دهد. اما در شرایط کنونی ایران در ازای امتیاز بزرگی که به اسرائیل خواهد داد، هیچ منافع قابل توجهی به دست نمی‌آورد.

۶. ایران نباید ملاحظات ژئوپولیتیک را از نظر دور کند. همزمانی این طرح با تشویق‌های کشورهای عربی و ترکیه که انقلاب‌های جهان عرب را فرصتی برای تجدید آرایش ژئوپولیتیکی در منطقه می‌شمارند، باید وسعت نظر ایران را افزایش دهد. همانطور که بحران‌های سوریه و بحرین نشان داد، کشورهای عربی به همراهی ترکیه اگرچه منافع متفاوتی را پیگیری می‌کنند اما در اینکه خواستار کاهش نفوذ و نقش آفرینی‌های ایران در خاورمیانه هستند، اشتراک نظر دارند.

۷. اگر فلسطین مورد شناسایی قرار گیرد، فلسطین تقسیم شده به یک کشور درمانده تبدیل خواهد شد که کنترلی بر سرزمین ادعایی ندارد. بلحاظ استراتژیک اسرائیل تنها رژیمی است که می‌تواند از این نقطه ضعف بیوروکراتیک دولت فلسطینی (برای مثال به منظور نیازهای اولیه مانند مدیریت منابع آب در دره اردن و کنترل نوار غزه) بهره بگیرد.

۸. ایالات متحده وعده داده است که درخواست عضویت فلسطین را در شورای امنیت و تو خواهد کرد. این بدان معناست که آمریکا و اسرائیل همچنان نسبت به مواضع قبلی خود اصرار دارند. حمایت ایران از این پیشنهاد نه تنها به مفهوم عقب نشینی از مواضع قبلی در شرایطی است که این دو کشور حاضر به مصالحه نیستند بلکه مهمتر از آن رای مثبت ایران، با وتوی آمریکا تهران را در طرف بازنده قرار می‌دهد که در ارزیابی نهایی دیپلماتیک برای ایران حائز اهمیت است. با این توضیحات چه طرح فلسطین از سوی اسرائیل و آمریکا مورد پذیرش قرار

بگیرد یا نه، ایران دلایل قاطعی برای عدم حمایت از آن دارد. با این وجود، نمایندگان ایران می‌توانند با زیرکی از شرکت در رای گیری خودداری کنند تا تبعات رای منفی را نیز متوجه خود نسازند

گفتار چهارم : سه دیدگاه خوشبینی ، بدبینی، توهم توطئه

به طور کلی در حال حاضر دو دیدگاه در مورد اصل این اقدام فلسطینی‌ها وجود دارد. یک نگاه خوش بینانه است که در این نگاه فلسطینی‌ها و به تبع آنها حامیان این طرح معتقدند که این فرصت را با توجه به شرایط اخیر در منطقه و بهار عرب بسیار طلایی و مهم می‌دانند و اعتقاد دارند که فلسطینی‌ها باید از این شرایط بهره برداری کنند و می‌گویند در مباحث حقوقی فلسطینی‌ها می‌توانند پس از این موضوع مشکلات خود را از مراجع بین المللی دنبال کنند و دست اسرائیلی‌ها در بسیاری از اقدامات یکجانبه که همواره علیه فلسطین انجام می‌داده است ببندند. بنابراین به مصلحت است که این اقدام صورت گیرد.

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه بدبینانه ای وجود دارد که معتقد است این اتفاق تغییری در شرایط کنونی به وجود نخواهد آورد. آنها می‌گویند برفرض که این موضوع تصویب شود فلسطینی‌ها عملاً چیزی را به دست نمی‌آورند. آنها اشاره به این می‌کنند که جنوب لبنان سالها اشغال بود، جولان همچنان در اشغال است و اسرائیل حتی با وجود یک دولت رسمی در سوریه همچنان به اشغال ادامه می‌دهند و حتی جولان را هم در سال ۱۹۹۹ به خاک خود ملزم کرده‌اند. بنابراین تشکیل دولت فلسطینی تاثیری در این امر نخواهد داشت. خصوصاً این که معتقدند دولت بدون سلاحی که در آینده قرار است در آن منطقه شکل بگیرد و از حقوق کامل هم برخوردار نیست و نگاه آن هم مخالفت با مقاومت‌های مردمی و مسلحانه خواهد بود عملاً

هیچ ابزاری در اختیار ندارد و مجدداً" مجبور است مذاکرات با اسرائیل و امتیاز دادن پشت سر هم را در دستور کار خود داشته باشد.

نگاه دیگر هم مبتنی بر توهم توطئه است و می‌گوید در چنین شرایطی که محمودعباس که حتی مجبور است در خانه خود بماند و قدرت خروج از رام الله ندارد و برای خروج از خیابان محل اقامت خود حتماً باید مجوز طرف اسرائیلی را داشته باشد که بتواند از پست‌های بازرسی بگذرد چگونه به یک باره هر چه آمریکایی‌ها و قدرت‌های منطقه ای و بین‌المللی از او می‌خواهند که این طرح را به تعویق بیندازد، او نمی‌پذیرد و معتقد است باید این موضوع را در صحن مجمع عمومی طرح کند. این نگاه بر این اساس است که اگر واقعا آمریکایی‌ها نمی‌خواهند این وضعیت پیش رود ابزارهای زیادی داشته‌اند که اجازه ندهند که این طرح جلو برود. خصوصاً کمک مالی ۴۷۰ میلیون دلاری آنها می‌تواند موثر باشد و تهدید قطع این کمک کافی بود که محمود عباس تسلیم شود و طرح را ارائه ندهد. این نگاه این سوال را مطرح می‌کند که آیا پشت این مسئله بحث قهرمان‌سازی برای محمود عباس تا آخرین لحظات است؟ خصوصاً با وضعیتی که بعد از کناررفتن حسنی مبارک و ضعف موضع محمود عباس در مقابل رقیب خود یعنی حماس ایجاد شده است، این نگاه بیشتر بر این مسئله تمرکز می‌کند که گروهی به دنبال زنده کردن و قدرت بخشیدن به عباس هستند. یا این که این مسئله را مطرح می‌کنند که آیا حمایت شدید بانکی‌مون و حمایت شدید آمریکایی‌ها حساب شده نیست؟ بنابراین این نگاه که مبتنی بر توهم توطئه است می‌گوید آیا این بحث می‌تواند به معنای پایان بحث ۱۹۴۸ برای همیشه باشد؟ این نگاه به این مسئله با تردید نگاه می‌کند.

به هر حال امروز بسیاری بر این اعتقادند که چنانچه این طرح ارائه شود و شناسایی صورت بگیرد، شکل گیری دولت فلسطینی به معنای پایان اشغال و حل و فصل مشکلات موجود به خصوص در مورد مرزها و پایتختی بیت المقدس شرقی نخواهد بود و مشکلات همچنان بین دو طرف به قوت خود باقی خواهد ماند.^۱ البته این طرح مجدداً توسط ریاض المالکی، وزیر خارجه دولت خودگردان فلسطین روز شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۹۱ (آگوست ۲۰۱۲) در مصاحبه با خبرنگاران اعلام کرد، محمود عباس رئیس دولت خود گردان فلسطین درخواست عضویت فلسطین به عنوان کشور غیر عضو را در نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل در ماه سپتامبر ۲۰۱۲ (۶مهر ۱۳۹۱) ارائه خواهد کرد، که ما خواستار عضویت به عنوان کشور غیرعضو در سازمان ملل هستیم و پس از ارائه درخواست اقدام به رایزنی با مجامع زیر مجموعه مجمع عمومی از جمله مجامع منطقه ای و به طور جداگانه با کشورها خواهیم پرداخت و ما از همه ی کشورها می خواهیم که در رسیدن به این مهم ما را کمک کنند . ما پیش از این حمایت اکثریت کشورها را به دست آورده ایم و آماده ایم تا با رای گیری در مجمع عمومی به این مهم دست یابیم^۲.

لازم به ذکر است که فلسطین در حال حاضر در سازمان ملل در وضعیت ناظر قرار دارد که نشست آتی مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۷ سپتامبر درخواست ارتقای وضعیت و کسب عنوان « کشور غیر عضو را » خواستار خواهد شد.

^۱. پایگاه اطلاع رسانی جهان اسلام به نقل از

سایت: <http://www.asnoor.ir/Public/Lectures/ViewLectures.aspx?Code=10481>

2. <http://www.asnoor.ir/public/news/viewnews.aspx?code=591861>

گفتار پنجم : اقدامات حقوقی فلسطینیان تا قبل از ارایه طرح تشکیلات دولت

مستقل فلسطینی

فلسطینی‌ها از زمان جدایی سرزمین فلسطین از امپراتوری عثمانی همواره در پی اعلام استقلال خود بوده و پس از اتمام قیمومت انگلستان بر این سرزمین طی جنگ سال ۱۹۴۸ میلادی کشور خود را مستقل اعلام کردند. اما تسلط اسرائیل بر ۷۷ درصد از اراضی فلسطین و پیوستن کرانه باختری به اردن و نوار غزه به مصر مانع از عملی شدن آن شد. در سال ۱۹۶۴ میلادی جنبش آزادی بخش فلسطین تشکیل شد و مراحل مختلفی را پس از تأسیس خود طی کرد. این جنبش با هدف آزادسازی فلسطین اشغالی تأسیس شد و در این راستا اساسنامه‌ی ملی خود را نیز تنظیم کرد. این اساسنامه در سال ۱۹۶۸ میلادی به تصویب رسید. این جنبش در سال ۱۹۷۴ میلادی برنامه‌ی مرحله بندی شده براساس ایده‌ی تشکیلات مستقل فلسطینی را در سرزمین‌های آزاد شده‌ی فلسطین آغاز نمود. این تحول باعث شد که این سازمان در همان سال به عنوان « عضو ناظر » در سازمان ملل متحد پذیرفته شود.

در سال ۱۹۸۸ میلادی، جنبش آزادی بخش، استقلال دولت فلسطین و قبول راهکار تشکیل دو دولت را اعلام کرد. سازمان ملل نیز این موضوع را در قطعنامه‌ی به رسمیت شناخت و بعد از آن مجمع عمومی سازمان ملل تصویب کرد که به جای « جنبش آزادی بخش » از نام رسمی « فلسطین » در مناسبات درون سازمان استفاده کند.

در سال ۱۹۸۸ میلادی و در پنجاه و دومین نشست مجمع عمومی سازمان ملل به فلسطین، به عنوان « عضو ناظر » در این سازمان اختیاراتی تعلق گرفت که شامل شرکت

درنشت های مجمع عمومی و دستور کار آن بود. شرکت در کنفرانسهای بین المللی که تحت نظارت این سازمان تشکیل می شد، دیگر این موارد بود.

مبحث چهارم : پیامدها ایرادات وارده بر طرح شناسایی کشور فلسطین

شناسایی کشور فلسطین می تواند پیا مد های حقوقی مهمی داشته باشد، و پذیرش عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد متضمن پیامدهای مطلوب و نامطلوبی برای منافع ملی فلسطین است. علاوه بر این پذیرش عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد می تواند با ایرادات حقوقی نیز همراه باشد.

گفتار اول : پیامدهای حقوقی مطلوب

برخی از مهمترین پیامدهای مثبت این طرح عبارتند از:

۱- در صورت تصویب این طرح، رژیم صهیونیستی در صورت تجاوز به ساکنان و یا اراضی سرزمین های ۱۹۶۷ میلادی می تواند در دادگاههای بین المللی مورد شکایت فلسطینی ها قرار گیرد. چرا که در این صورت فلسطین به عنوان دولتی مستقل از صلاحیت رجوع به محاکم بین المللی برخوردار خواهد بود.

۲ - تصویب این طرح یک گام به جلو در جهت هدف آزاد سازی تمامی سرزمین فلسطین، پس از فراهم آوری امکانات و تجهیزات لازم توسط جبهه مقاومت اسلامی باشد.

۳ - ارایه این درخواست و طرح در مجمع عمومی سازمان ملل متحد یک چالش بین المللی برای اسرائیل ایجاد نموده و حتی در آن از سوی شورای امنیت به دلیل وتوی احتمالی امریکا باز هم فشارها را بر این رژیم بیش تر خواهد نمود.

۴ - شناسایی فلسطین موجب خواهد شد که اسرائیل نیروهایش را به رغم میل باطنی از آن کشور خارج نموده و استمرار نقض حقوق فلسطینیان عواقب حقوقی و سیاسی فراوانی برای رژیم صهیونیستی در پی داشته باشد.

۵ - تشکیل دولت مستقل فلسطینی در چارچوب مرزهای ۱۹۶۷ میلادی به معنای چشم پوشی از آرمان بلند آزادی و استقلال کامل کشور فلسطین از زیریوغ رژیم صهیونیستی بوده و هم چنین موجب شناسایی همیشگی اسرائیل به عنوان دولتی مستقل (در کنار دولت فلسطین) است.

۶- از نتایج دیگر این طرح تردیدها در دیوان کیفری بین المللی در مورد دولت بودن یا نبودن فلسطین پایان خواهد داد. مجبور می شود به شکایت فلسطین در مورد جنایات اسرائیل در غزه پردازند.

۷- ارتقای جایگاه سازمان آزادی بخش در سازمان ملل به دولت ناظر است که امکان عضویت فلسطین را در نهاد های زیر مجموعه ی سازمان ملل متحد فراهم می کند و مهمتر از همه فلسطینی ها این فرصت را می دهد تا به عنوان یک دولت، در دیوان بین المللی علیه فعالیت های رژیم صهیونیستی مانند شهرک سازی در سرزمین های اشغالی در سطح بین المللی از مجرای حقوقی دیوان، اقامه ی دعوا کنند. به علاوه به فلسطینی ها قدرت چانه زنی بیشتری در مذاکره با رژیم اشغالگر و مجموعه غرب می دهد، که بر روابط منطقه ای تشکیلات خود گردان و استقلال تصمیم های فلسطینی از محیط عربی نیز بی تاثیر نخواهد بود. این موضوع همچنان

می تواند روند آشتی فلسطین را از طریق در او لویت قرار دادن مصلحت فلسطین بر منافع جناحی و جنبشی، به موفقیت نهایی برساند.^۱

گفتار دوم: پیامدهای حقوقی نامطلوب

۱ - یکی از این چالش‌ها، شامل قطعنامه ی ۱۹۴۷ میلادی می شود که در این قطعنامه، ۴۴ درصد از سرزمین فلسطین متعلق به مردم فلسطین قید شده بود، ولی با تشکیل دولت در سرزمین های ۱۹۶۷ میلادی، تنها کمی بیش از ۲۰ درصد از فلسطین تحت نظر مردم فلسطین قرار خواهد گرفت و این قطعنامه کارایی خود را از دست خواهد داد.

۲ - از جمله قطعنامه های صادر شده در موضوع فلسطین، قطعنامه ۱۹۴۸ درخصوص «بازگشت آوارگان فلسطینی»، نکته قابل توجه در این باره آن است که قسمت عظیمی از آوارگان فلسطینی متعلق به سرزمین های ۱۹۴۸ میلادی هستند. ولی بعد از تصویب این طرح آوارگان فقط می توانند به سرزمین های ۱۹۶۷ میلادی بازگرداند و از این رو طرح تضمین کننده ی حقوق آوارگانی که متعلق به سرزمین های ۱۹۴۸ میلادی هستند، نخواهد بود. به عبارت دیگر اولین مضرات کشور شدن فلسطین، اتمام ادعای فلسطین بر «حق تعیین سرنوشت» است. چرا که تشکیل کشور مظهر اعلا ی تحقق حق تعیین سرنوشت مردم است و لذا فلسطین دیگر نمی تواند به استناد این حق توجه جامعه بین المللی را جلب نمی نماید و یا قطعنامه هایی در تایید این حق از سازمان ملل متحد دریافت نماید. شاید مهمترین ضرر کشوری شدن فلسطین همین باشد که با کشور شدن فلسطین، حق تعیین سرنوشت مردم

^۱ احمدیان، حسن، ابتکارات دولت مستقل فلسطینی در سازمان ملل، زمینه ها و چشم انداز پیش رو، فصلنامه مطالعات فلسطین، موسسه تحقیقات و پژوهش های سیاسی - علمی تدا، تابستان و پاییز ۱۳۹۰ (شماره پیا پی ۱۴-۱۳)، ص ۶۹.

فلسطین در ادبیات حقوق بین الملل از موضوعیت می افتد. مشکل دیگری که شناسایی فلسطین به عنوان کشور می تواند داشته باشد به رسمیت شناختن مرزهای ۱۹۶۷ برای فلسطینیان است که به معنای پذیرش رسمی اشغالگر نبودن اسرائیل در بقیه سرزمین های فلسطین است. باید توجه داشت که کشور شدن فلسطین لزوماً به معنای انعقاد معاهده صلح میان فلسطین و رژیم صهیونیستی نیست بلکه ممکن است وضعیت جنگ استمرار داشته باشد و تنها شکل حقوقی آن تغییر کند. همچنان که پیش از این با کشور بودن لبنان، هنوز موافقتنامه صلحی میان رژیم صهیونیستی و لبنان منعقد نشده است و به عبارت دیگر وضعیت حاکم میان رژیم صهیونیستی و لبنان وضعیت مخاصمه بوده است.^۱

گفتار سوم: ایرادات حقوقی عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد

محمود عباس معتقد است که در صورت عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد حدود ۱۲۶ کشور استقلال فلسطین را به رسمیت خواهند شناخت. این در حالی است که اسرائیل شروطی را برای به رسمیت شناختن فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷ اعلام کرده است مانند انصراف فلسطین از نیروی نظامی و اختیار کامل اسرائیل در حفظ مرزهای فلسطین در برابر متجاوز خارجی، عدم بازگشت پناهندگان فلسطینی به فلسطین و حاکمیت بدون ماکیت فلسطین بر سرزمین.

موضوع استقلال فلسطین در مرزهای ۱۹۶۷ امری است که دلیل اصلی اختلافات فتح و حماس بوده است و موجب درگیری میان این دو حزب در سال ۲۰۰۷ گردید. اما چند ماه پیش با امضاء موافقت نامه آشتی میان فتح و حماس در مصرف مساله تشکیل دولت مستقل

^۱ <http://www.mehrhameh.ir/aarticle/2748.html>

فلسطینی مورد توافق قرار گرفت. با این حال مشخص است که عضویت همزمان اسرائیل و فلسطین در سازمان ملل به معنای عدول مردم فلسطین از حق تاریخی خود نسبت به سرزمین های سال ۱۹۴۸ است. چیزی که شاید رژیم صهیونیستی و آمریکا نسبت به چنین پیامدی حداقل ناراضی نباشند. درخواست عضویت فلسطین در سازمان ملل متحد در حالی صورت می پذیرد که برخی از ابعاد حقوقی مبهم است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود.

اول- آیا محمود عباس و اسماعیل هنیه نمایندگان مشروع نهضت آزادیبخش فلسطین و یا تشکیلات خودگردان فلسطین محسوب می شوند؟ این در حالی است که مدت ریاست محمود عباس در ابتدای سال ۲۰۰۹ به پایان رسید و هیچگاه از طریق انتخابات تمدید نشد. نخست وزیری اسماعیل هنیه نیز هر چند از سوی فرد نامشروع اعلام شد اما در بهترین حالت می توان گفت که این سمت نیز ۱۵ روز پس از خاتمه دوران زعامت محمود عباس یعنی تا ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹ معتبر بوده است. لذا سوال اساسی این است که امضای چنین توافقی و اعلام استقلال از سوی این اشخاص به معنای رضایت مردم فلسطین برای استقلال است؟ این نکته از آن جهت اهمیت دارد که مطالبه مردم غیر خود مختار پیش شرط منطقی مشروعیت اعلام استقلال است.

دوم- موضوع دیگر حدود مرزهای دولت احتمالی فلسطین است. این که مرزهای این دولت تا سر حد دیوار حائل خواهد بود و یا تا مرزهای ۱۹۶۷ مورد تایید قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت و یا مرزهای مشخص شده در موافقتنامه اسلو مورخ ۱۹۹۱ و یا مرزهای دو فاکتوی ۱۹۶۷ مورد تایید اسرائیل، معلوم نیست. این نکته نیز از این جهت اهمیت دارد که مشخص بودن مرز که پیش شرط امضای پیمان صلح با کشورهای همسایه است به معنای مشخص بودن

«سرزمین» است که یکی از سه شرط تشکیل کشور مذکور در کنوانسیون مونته ویدئو است. یعنی جمعیت، سرزمین و حاکمیت. این سوال وجود دارد که آیا هر گونه توافقی برخلاف تصمیم شورای امنیت در قطعنامه ۲۴۲ مشروع و قانونی خواهد بود؟

سوم- مساله دیگر جمعیت است. آیا می توان ملتی را مستحق استقلال دانست در حالی که حق بازگشت هم میهنان به کشورشان به طور مطلق سلب می شود؟ از آنجا که یکی از شروط اسرائیل عدم بازگشت پناهندگان به این کشور است موضوع نقش جمعیت در تشکیل یک کشور مطرح می شود.

چهارم- شرط دیگر اسرائیل سلب توان نظامی از فلسطین است. آیا کشوری می تواند از حقوق ذاتی حاکمیت خود انصراف دهد؟ اگر در خصوص سایر حقوق ذاتی حاکمیتی تردید داشته باشیم، در خصوص سلب حق داشتن نیروی منظم نظامی امری است که با دو رویه مواجه است، سوئیس و کاستاریکا. این دو کشور با سلب این حق از خود نشان داده اند که یک کشور می تواند بدون داشتن توان نظامی، مستقل باشد.

پنجم- آیا شناسایی کشور فلسطین از سوی ۱۲۲ کشور می تواند فلسطین را تبدیل به کشور کند و یا برای کشور شدن فلسطین نیاز به شناسایی تمام کشورهای جامعه بین المللی داریم؟ بر اساس دکترین شناسایی اعلامی، شناسایی این تعداد کشور هم نیاز نیست و بر اساس دکترین شناسایی تاسیسی نیاز به شناسایی جامعه بین المللی در کلیت خود خواهیم داشت. اما بر اساس دکترین شناسایی بینا بین ۱ می توان گفت که شناسایی فلسطین از سوی هر کشوری

^۱ این دکترین در مقاله ای با مشخصات زیر تفوریزه شده است: سید یاسر ضیائی، ((شناسایی در حقوق بین الملل آثار حقوقی شناسایی کوزوو، اوستیای جنوبی و آبخازیا))، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۱۷، ص ۱۴۴-۱۱۵.

موجب تحقق شخصیت مستقل حقوقی این کشور تنها در برابر کشور شناسایی کننده می شود
و لطمه ای به وضعیت سابق فلسطین با سایر کشورها نمی زند.

بخش دوم : بیت المقدس

فصل اول : مبانی و مفاهیم بیت المقدس

مبحث اول : گذری بر بیت المقدس

در این قسمت به منظور آشنایی مقدماتی با بیت المقدس ابتدا کلیاتی پیرامون موقعیت جغرافیایی و تاریخچه بیت المقدس بیان می شود و سپس اسامی قدس در ادوار مختلف تاریخ ذکر می شود:

گفتار اول : جغرافیای بیت المقدس

شهر بیت المقدس، مرکز فلسطین در ۳۵ درجه و ۱۳ دقیقه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۵۰ دقیقه عرض شمالی، در غرب آسیا و شمال خاورمیانه واقع شده است. این شهر بر روی کوه‌های یهودا و دو تپه صخره‌ای به ارتفاع ۷۵۰ متر از سطح دریا در میانه کوه‌های بیت ایل (بیت ئیل) در شمال و حبرون یا الخلیل در جنوب و در فلات قدس و الخلیل واقع شده است. فاصله این شهر از ساحل مدیترانه ۵۲ کیلومتر و از بحر المیت ۲۲ کیلومتر و ارتفاع آن از سطح بحر المیت حدود ۱۱۵۰ متر است.^۱ بیت المقدس از عمان (پایتخت اردن) ۸۸ کیلومتر از دمشق ۲۹۰ کیلومتر، از بیروت ۳۸۸ کیلومتر و از قاهره ۵۲۸ کیلومتر فاصله دارد. بخش قدیمی شهر بیت المقدس که در شرق بخش جدید واقع شده، هنوز در داخل حصارهای قدیمی و تاریخی خود محصور است و تقریباً تمام ابنیه و اماکن مقدس اسلامی و مسیحی و یهودی در همین بخش از بیت المقدس واقع است.^۲ بیت المقدس قدیم و معبد مقدس در خلال تاریخ و در مسیر ویرانی‌های متعدد به عمق ۴۰ تا ۷۰ پا در زیر انبوهی خاک مدفون شده و امروزه فقط قسمت کوچکی از شهر قدیمی بر جای مانده است.^۳ معبد یا هیکل بر فراز کوه موریا قرار گرفته که به ارتفاع ۲۴۴۰ فوت از سطح دریا و در محلی واقع است که سطح آن صاف تر و هموارتر از اطراف آن است و از شرق و غرب به ترتیب کوه صهیون و کوه زیتون آن را احاطه نموده اند. کوه زیتون به ارتفاع ۲۶۶۵ پا از سطح دریا، در قسمت شرقی بیت المقدس قرار گرفته است. بر دامنه کوه زیتون، کلیساها و صومعه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که با حضرت مسیح (ع) و زمان او ارتباط دارند به این معنی که به عقیده مسیحیان در کلیسای واقع در باغ «جتسیمانی»، عیسی

^۱ سیده سعیده، غروی، پایان‌نامه تحلیل وقایع بیت المقدس از منظر مفسران فریقین، بهار ۱۳۹۸

^۲ مرتضی‌الاسعدی، بیت المقدس، چاپ اول، (بی‌جان بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۳۶۷)، ص ۲.

^۳ سید جعفر حمیدی، ص ۱۵.

مسیح (علیه)، آخرین شب حیات خود را با شاگردانش گذرانید و در همین جا بود که توسط یهودا اسخریوطی به دشمنانش تحویل داده شد. کوه صهیون (صیون) به معنی کوه پر آفتاب یا کوه خشک، کوهی در جنوب غربی شهر قدس است. نام این کوه و این محل در دهه های اخیر بسیار بر سر زبان ها افتاده است و آن به این خاطر است که اشغال کنندگان جدید فلسطین نام حزب و مسلک خود را از این کوه گرفته اند.^۱ کوه صهیون به سرزمین داود، کوه داود یا شهر داود نیز معروف است چرا که بر فراز آن ابتدا خانه حضرت داود (ع) و بعد از آن قصر هیروودس بناشد. در طرف جنوب کوه صهیون تل الموامره واقع شده است و بر دامنه این تل، مزرعه حقل الدم است.^۲

جمعیت بیت المقدس امروزی ۸۰۰۰۰۰ نفر سال ۲۰۱۲) و مساحت آن ۱/۱۲۵ کیلومتر مربع است. بیت المقدس از نظر دسترسی به منابع آب آشامیدنی تقریباً همواره در مضیقه بوده و منابع تأمین آب و برق شهر همیشه در بیرون آن قرار داشته است. به لحاظ کمبود آب های سطح الارضی، کشاورزی در این ناحیه کلاً دیمی بوده و هیچ گاه منبع درآمد چندانی قابل اعتنایی را برای مردم آن تشکیل نمیداده است. محصول سنتی کشاورزی این شهر حبوبات بوده، اما در سال های اخیر کاشت درختان میوه و خصوصاً زیتون و انگور، جای حبوبات را گرفته است. از آنجا که سیاحت و زیارت رونق دیرینه ای در بیت المقدس داشته، مردم این شهر عموماً از طریق پولی که زوار یهودی و مسیحی و مسلمان در آن خرج می کرده اند، روزگار می گذرانیده اند. صنایع این شهر نیز با توجه به همین مشخصه شکل گرفته است، به عنوان مثال

^۱ همان، ص ۲۰۹.

^۲ جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، چاپ اول، تهران: اساطیر، (۱۳۷۷)، ص ۱۲۰.

ساخت اجناس چوبی و گلابتون دوزی که مطلوب سیاحان و زائران بوده هنوز هم در میان مردم این شهر رواج دارد. صنایع نوین این شهر نیز عموماً سبک و کوچک است. آب و هوای بیت المقدس مدیترانه ای است. زمستان های آن پرباران و معتدل و تابستان های آن داغ و کاملاً خشک است. میزان بارندگی سالانه حدود ۵۰۰ میلیمتر است و متوسط درجه حرارت بیت المقدس در سال ۱۹ درجه سانتیگراد است.^۱

گفتار دوم : تاریخچه بیت المقدس

بیت المقدس شهری باستانی است که قدمت آن به بیش از ۲۵ قرن می رسد و در طول تاریخ شاهد حوادث بسیاری بوده است.^۲ در این قسمت بخشی از تاریخ پرفراز نشیب این شهر در دو دوره ی پیش از اسلام و پس از اسلام تا دوران معاصر ، به اختصار بیان می شود:

بند اول : دوران پیش از اسلام

تاریخ سرزمین فلسطین که نام قدیمی اش کنعان است؛ به هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد می رسد. مصری های قدیم، در حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد، در منطقه ای واقع در جنوب فلسطین به نام «خارو» می زیستند و آموری ها که قومی سامیاند، حدود هزاره سوم پیش از میلاد، در منطقه آمور (عامور)، بین فلسطین و بین النهرین زندگی می کردند. در دوره تسلط آموری ها بر فلسطین بود که حضرت ابراهیم (علی)، به این سرزمین پای نهاد؛ در حالی که حتی ما نیز ساکن آنجا بودند، اما چندان قدرتی نداشتند. کنعانی ها، حیتی ها، حویان، فریسیان، یبوسیان و فلسطیان از جمله اقوامی بودند که قبل از هجوم قوم عبرانی در سرزمین

^۱ مرتضی اسعدی، ص ۲.

^۲ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۷.

فلسطین میزیستند.^۱ در حدود قرن سیزدهم پیش از میلاد، حضرت یوشع (ع) به همراه بنی اسرائیل به سرزمین فلسطین حمله کرد و آنجا را تصرف نمود.^۲ پس از حضرت یوشع (ع) مردان بزرگی در بنی اسرائیل به رهبری مردم اشتغال داشتند که داوران بنی اسرائیل نامیده می شدند. آخرین داور بنی اسرائیل حضرت سموئیل (علی) دو پسر داشت که شایستگی رهبری قوم را نداشتند. از این رو، مردم از آن حضرت درخواست کردند که پادشاهی برای آنان برگزیند، در واقع بنی اسرائیل در آن زمان پادشاهی نداشتند. سموئیل (ع) پس از اصرار زیاد مردم، از طرف خدا جوانی را به پادشاهی آنان منصوب کرد. نام این پادشاه در عهد عتیق شائول و در قرآن کریم طالوت است. پس از انتخاب نخستین پادشاه، جنگ مهمی میان بنی اسرائیل و فلسطینیان آن زمان رخ داد و پیروزی نصیب بنی اسرائیل گردید. مهمترین قهرمان این قوم جلیات بود که در قرآن کریم جالوت نامیده شده است که به دست حضرت داود (ع) کشته شد.^۳ حضرت داود (ع) جانشین طالوت شد و شهر بیت المقدس را به تصرف خود در آورد و آن را مرکز حکومت بنی اسرائیل قرار داد و به فرمان الهی بنای معبد بیت المقدس را آغاز کرد که به دست حضرت سلیمان (ع) تکمیل شد. ساخت این بنای باشکوه و عظیم، معروف به «هیكل سلیمان» در سال ۹۷۰ ق. م. پایان یافت.^۴ پس از حضرت سلیمان (ع)، بلایا و مصائب فراوانی بر بیت المقدس وارد شد؛ آشوریان بارها به آن هجوم برده و آن را غارت کردند. در سال ۷۱۳ قبل از میلاد سپاه آشور به فرماندهی «سنحاریب» بر بیت المقدس حمله بردند و پس از قتل عام همگی، اموال شهر را تاراج کردند و مجددا در سال ۷۱۰ قبل از میلاد تحت فرماندهی

^۱ همان، ص ۲۵.

^۲ محمدجواد مغنیه، تفسیر کاشف، (ترجمه: موسی دانش)، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۱، ص ۲۰۲.

^۳ حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، چاپ پنجم، تهران: سمت، ۱۳۸۱، ص ۸۹ و ۹۰.

^۴ جیمزهاکس، ص ۱۲۱. ۳.

همان پادشاه به آنجا حمله ور شدند ولی این بار با شیوع طاعون حدود ۱۸۵ هزار نفر از آنها از بین رفتند و از آن تاریخ سایه استبداد ملوک آشور از بیت المقدس برطرف شد ولی مردم آن شهر خراج گزار فراعنه مصر شدند . پس از آشوریان، بابلیان بر آنجا چیره شدند و «بخت النصر» دو بار به آن شهر حمله کرد: حمله نخست در سال ۵۹۷ قبل از میلاد بود. در این حمله شاه بابل به اسیر ساختن اشراف بنی اسرائیل و تبعید شان به بابل اکتفا کرد ولی بعد از آنکه به پایتخت خود بازگشت، یهود به مخالفت با او برخاستند و او را خشمگین ساختند. از این رو در سال ۵۸۶ قبل از میلاد لشکری انبوه به جانب بیت المقدس فرستاد و مدت دو سال آن شهر را محاصره کرد تا شهر را فتح کرد و حصار آنجا را ویران کرد و معبد را سوزاند و اموال اهالی را غارت کرد و شهر را از بین برد و به صورت بیابانی درآورد و «حزقیا» پادشاه آن سرزمین را با اشراف و بزرگان قوم اسیر کرد و به بابل فرستاد.^۱ یهودیان تا سال ۵۳۸ پیش از میلاد، تحت حکومت بخت النصر به سر بردند تا این که کوروش پادشاه ایران بر او غلبه کرد و یهودیان نفس راحتی کشیدند و بیت المقدس پس از ۵۰ سال خرابی دوباره آباد شد. یهودیان در حدود دویست سال، زیر سلطه ایرانیان قرار داشتند. در سال ۳۳۲ ق. م. اسکندر مقدونی با شکست امپراطوری ایران این شهر را فتح کرد.^۲ پس از آن بنی اسرائیل و بیت المقدس تحت حکومت جانشینان اسکندر و آن گاه تحت سیطره رومیها قرار گرفتند. در روزگار رومیان شهر بیت المقدس دائما در معرض قتل و تخریب بود که در اینجا به قسمتی از آن حوادث اشاره می شود: «پومپی» سردار جبار روم به مدت سه ماه بیت المقدس را محاصره کرد تا سرانجام سال ۶۵ قبل از میلاد آن را فتح کرد و پس از فتح، سکنه آنجا را قتل عام نمود. همچنین در دوران

^۱ صدر الدین بلاغی، قصص قرآن، چاپ هجدهم (تهران امیر کبیر، ۱۳۸۱)، ص ۳۴۱-۳۳۹.

^۲ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۱۴.

حکومت «پیلایطس» حاکم رومی فلسطین (که از سال ۲۶ تا ۳۶ بعد از میلاد در آنجا حکومت داشت) خون‌های بسیاری ریخته و اموال اهالی آنجا غارت شد. هنوز مردم از صدمه این حوادث نیاسوده بودند که فتنه «تیطس» آغاز شد و بار دیگر در سال ۷۹ میلادی شهر در محاصره بسیار شدیدی قرار گرفت که تا آن روز سابقه و نظیر نداشت و چند هزار نفر در مدت محاصره از گرسنگی جان دادند و پس از فتح تنها در محل معبد ده هزار نفر کشته شدند که عده زیادی از آن‌ها کودکان بی‌گناه و پیران فرتوت و عاجزان زمین‌گیر بودند و بنابر نوشته «یوسیفوس» مورخ مشهور که خود در حلقه محاصره بود، خون مانند سیل در کوچه‌های شهر روان بوده و تعداد کشته‌شدگان در این حادثه بالغ بر نیم میلیون نفر بوده است و چندین روز آتش سوزی در خانه‌های شهر و در معبد ادامه داشته است. پس از فتنه تیطس نوبت به «آدریانوس» رسید. این پادشاه در سال ۱۳۵ میلادی قتل عامی وحشیانه در شهر پدید آورد و چنان بنیان آنرا ویران ساخت که سنگی را روی سنگی باقی گذاشت و بعدها مستعمره ای رومی بنام «ایلیا کاپیتولینا» به جای آن بنا شد. بیدادگریهای آدریانوس تنها درباره یهود نبود بلکه مسیحیان را نیز فرا گرفت. زیرا به فرمان او ایشان را از کنیسه خود راندند و بر فراز محل معروف به قبر مسیح دو بتکده برپا کردند و پیکر مشتری و زهره را در آنجا به پا ساختند.^۱ در ۳۱۲ م. با گرایش امپراطور کنستانتین به دین مسیح، کلیساهای متعدد از جمله کلیسای بیت اللحم و کلیسای قمامه (قیامت) در این شهر ساخته شد.^۲

^۱ صدر الدین بلاغی، ص ۳۴۲. ۳.

^۲ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۶۷.

بند دوم : دوران پس از اسلام تا دوره معاصر

مقارن با ظهور اسلام، بیت المقدس دوبار در بین دو قدرت بزرگ آن زمان یعنی ایران و روم شرقی دست به دست گشت. ابتدا سال ۶۱۴ میلادی خسرو پرویز امپراتور ساسانی، قدس را از دست رومیان بیرون آورد و صلیب عیسی (ع) را به پایتخت ایران منتقل نمود. بعد از آن در سال ۶۲۹ میلادی مجدداً فلسطین و سوریه به دست هراکلی (هر اقلیوس) امپراتور روم افتاد و صلیب عیسی (ع) از پایتخت ایران به بیت المقدس منتقل گردید.^۱ بیت المقدس یا ایلیاء همچنان در دست رومیان بود تا اینکه در ۶۳۷ م. بی آنکه شمشیری کشیده و خونی ریخته شود طبق قرار داد عمر ، خلیفه دوم، رسماً به تسلط مسلمانان در آمد و نام این شهر از «ایلیاء» به «بیت المقدس» تغییر یافت. در حدود سال ۱۹ هجری قمری معاویه بن ابی سفیان به فرماندهی سپاه اسلام در فلسطین و شام منصوب شد. او مدت چهل سال، نخست به عنوان والی، سپس به عنوان خلیفه، بر این سرزمین حکم راند.^۲ خلفای بعدی اموی مخصوصاً عبد الملک بن مروان و پسرش ولید به تعمیر بناها و ایجاد مساجد همت گماشتند. عبد الملک بن مروان در سال ۶۹۰ میلادی قبه الصخره را ساخت و مسجد الاقصی را پی گذاشت. عبد الملک برای اینکه بتواند هزینه و مخارج این عمارات را تأمین نماید، دستور داد خراج و مالیات هفت سال سرزمین مصر را به این کار اختصاص دهند.^۳ در دوره امویان علاوه بر قبه الصخره و مسجد الاقصی، بناهای عظیم دیگری همچون دارالاماره نیز در بیت المقدس ساخته شد. در این دوره

^۱ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۸۶.

^۲ مرتضی اسعدی، ص ۲۴.

^۳ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۹۷.

دروازه های جدیدی بردروازه های پیشین شهر افزوده شد، جاده ای که به بیت المقدس می پیوست تعمیر گردید و بر سنگهای فرسخ شمار آن کلمات عربی نقش بست.^۱

اداره قدس، توسط مسلمانان در زمان خلفای عباسی نیز ادامه یافت با اینکه پایتخت عباسیان شهر بغداد بود، اما از آنجا به تمام جهان اسلام نظارت می نمودند.^۲ خلفای عباسی در آغاز عنایت خاصی به جایگاه مذهبی و مقدس این شهر مبذول داشتند. این امر از نخستین سفر خلیفه، المنصور به بیت المقدس، بلافاصله بعد از بازگشت از سفر حج به بغداد به خوبی هویداست. فرزند وی، مهدی نیز از بیت المقدس دیدن کرد و در آنجا نماز گزارد ولی هارون الرشید، هرگز به بیت المقدس نرفت. فرزند وی مأمون نیز، اگرچه گاهی در شام و حتی مصر اقامت می کرد، مانند دیگر خلفای عباسی که بعدا به قدرت رسیدند، هیچ گاه به بیت المقدس سفر نکرد.^۳

در سال ۲۶۴ هجری برابر با ۸۷۷ میلادی حکومت «طولونیه» توسط احمد بن طولون که اصالتا ایرانی بود در مصر تشکیل شد او شام را فتح کرد و پس از آن بر فلسطین مسلط شد. پس از آن عبید الله المهدی چهارمین پیشوای فرقه اسماعیلیه در سال ۲۹۷، خلافت فاطمی را تأسیس کرد.

قلمرو حکومت آنها ابتدا در شمال افریقا، در مراکش بود و به تدریج نفوذشان به مصر کشیده شد. قدرت خلفای فاطمی به جایی رسید که با حکومت خلفای عباسی بغداد نیز در افتادند و

^۱ مرتضی اسعدی، ص ۲۹.

^۲ سیدجعفر حمیدی، ص ۱۹۷.

^۳ مرتضی اسعدی، ص ۳۱.

گسترش قلمرو خود را تا آسیای صغیر، عراق، فلسطین و مصر ادامه دادند. خلفای فاطمی چهارده نفر بودند و جمعا مدت ۲۷۰ سال حکومت کردند. در زمان آخرین خلفای فاطمی جنگهای صلیبی در گرفت و با ظهور صلاح الدین ایوبی، چهاردهمین خلیفه ضعیف النفس فاطمی یعنی العاضد بالله در سال ۵۶۷ از آن سردار شکست خورد و سلسله فاطمی مصر منقرض گردید.^۱ در ۶ ژوئن ۱۰۹۹ م. صلیبیان بیت المقدس را به محاصره خود در آوردند و در ۱۵ ژوئن همان سال با یک یورش آن را در هم شکستند و از سه نقطه مختلف به داخل شهر نفوذ کردند.^۲ بیت المقدس قریب به یک قرن در دست صلیبیان بود تا اینکه صبح روز جمعه ۲۷ رجب سال ۵۸۳ ه.ق (۱۱۸۷ میلادی) صلاح الدین ایوبی با سپاه بیکران و وفادار خود پس از امضای قرار داد ترک مخاصمه و عفو عمومی وارد شهر شد و پرچم صلیبی از بالای برج شهر به زیر کشیده شد و بیرق مسلمین به جای آن به اهتزاز در آمد. صلاح الدین و سوارانش ساده و بی تکلف وارد شهر شدند و به هیچ وجه صدمه و آزاری به اهل شهر وارد نساختند، بر خلاف مسیحیان صلیبی که به هنگام فتح قدس جوی های خون به راه انداختند و هفتاد هزار نفر را قتل عام نمودند.^۳ بعد از آن بیت المقدس و فلسطین همچنان صحنه جنگ های صلیبی بود و مسلمانان سه دفعه بر صلیبیان غلبه یافته و شهر را به تصرف در آوردند تا بالاخره در سال ۱۵۱۷ میلادی بیت المقدس به تصرف دولت عثمانی در آمد و تا سال ۱۹۱۷ میلادی تحت سلطه عثمانی ها بود، تا اینکه نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال آلبی در ۹ دسامبر ۱۹۱۷ بیت المقدس را اشغال کردند. بعد از جنگ این شهر پایتخت فلسطین گردید و تحت قیمومیت انگلیس قرار گرفت.

^۱ . سید جعفر حمیدی، ص ۱۹۸.

^۲ مرتضی اسعدی، ص ۵۲

^۳ سید جعفر حمیدی، ص ۲۱۹.

۱ یک ماه قبل از این تجاوز در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ اعلامیه ای که در اصل نامه ای از سوی آرتور جیمز بالفور، وزیر خارجه وقت انگلیس، به لرد رتچیلد (رتشیلد) از رهبران صهیونیسم بود، صادر شد که در آن از تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین (البته به شرط تأمین حقوق جوامع غیر یهودی ساکن در فلسطین حمایت شده بود).^۲ پس از صدور اعلامیه بالفور سازمان ملل که آلتی در دست دولت های مقتدر بود آن را در سال ۱۹۴۷ تصویب کرد. از آن پس از هر سوی دنیا یهودیانی را که با هم تشابه در چهره و اندیشه نداشتند را به آن سرزمین کشاندند و به کشتن مرد و زن و کودک و ویران کردن خانه ها و بیرون راندن مردمی دست زدند که قرن ها و پیش از جا به جا شدن بیشتر ملل دنیا در این سرزمین سکونت داشتند. یهودی که پیش از این بیش از شش صدم از سرزمین فلسطین را مالک نبود سراسر آن را تصرف کرد و با شعار محیط امن و در سایه آخرین سلاح ها و تجهیزات استعماری با جنگ و خونریزی به سرزمین های دیگر عرب تجاوز کرد.^۳

گفتار سوم : اسامی بیت المقدس

«بیت المقدس» همان «بیت مقدیثعا» به زبان آرامی است و «القدس» همان کلمه آرامی «قدشه» است که از آن معنای «شهر قدس» نه «شهر مقدس» مستفاد می شده است. در مکتوبات قرن پنجم تا یازدهم، یعنی زمانی که عبری جانشین آرامی گردیده بود، بیت المقدس عموماً «عیر هق قدش»، به مفهوم «شهر قدس» خوانده می شد^۴ «بیت المقدس» نامی بود که

^۱ جیمز هاکس، ص ۱۲۸.

^۲ مرتضی اسعدی، ص ۸۴-۸۵

^۳ محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ چهارم (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲)، ج ۵، ص ۲۴۵.

^۴ مرتضی اسعدی، ص ۱۴.

پس از فتح مسلمانان بر این شهر گذارده شد و این وجه تسمیه گواه روشنی است که اطلاق کننده آن می خواسته این شهر پاک و مقدس و خالص برای خدا باشد و مؤمنان برای عبادت و تزکیه بدان روی آورند و از بی احترامی و تخریب و ویرانی آن بپرهیزند.^۱

در تورات از این شهر با نامها و عناوینی چون شهر یهودا و شهر خدا و شهر پادشاه عظیم و شهر مقدس و اری ئیل یاد شده است.^۲ برخی دیگر از نام های مشهور بیت المقدس عبارتند از:

بند اول: یبوس

یبوس به معنی خرمن یا جای کوبیدن غله ، اسم کنعانی و از اولین نامهای اورشلیم است و گفته شده امکان دارد اسم مردی از خانواده کنعان بن حام باشد که نسل وی را یبوسی می گفتند.^۳ یبوسیان قومی بودند که در زمان حمله حضرت داود(ع)، در این شهر ساکن بودند و به همین سبب شهر را به نام «یبوس» می خواندند. اما پس از تصرف «یبوس» به دست حضرت داود(ع)، نام آن به «اورشلیم» و یا «مدینه داود» تغییر یافت.^۴

بند دوم : اورشلیم (اورسالم)

اورشلیم، ترکیبی از دو واژه «اور» و «شلیم» است. «اور» در عبری به معنی آتش، روشنایی، مقدس و «شلیم» به مفهوم شهر ، صلح، سلامتی و آرامش ذکر شده است و «اورشلیم» به معنی شهر مقدس، شهر روشنایی، شهر صلح و آرامش و همچنین «میراث مقدس» است.

^۱ معین احمد محمود، ص ۱۷.

^۲ جیمز هاکس، ص ۱۲۲.

^۳ همان، ص ۹۴۳.

^۴ سید جعفر حمیدی، ص ۱۶.

^۱ نظرات دیگری نیز در مورد معنای اورشلیم وجود دارد، به طور مثال گفته شده «اور» به معنی شهر یا محل و

شالیم» ، نام یکی از خدایان ساکنان اصلی فلسطین به نام «خدای صلح» بود.^۲ همچنین نقل شده کنعانی ها که در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد، در این سرزمین می زیسته اند و بنا به روایتی اولین گروه موحد در این منطقه بوده اند ، شهر «یورسالیم» را بنا کردند. اما چون پادشاه آنان «ملک صادوق» دوستدار صلح و آرامش بود، به احترام «شالیم» خداوند صلح، آن را یورشالیم (شهر صلح) نامید.^۳

بند سوم : ایلیا

ایلیا» به معنای خانه غم و خانه خدا است و در وجه تسمیه آن گفته شده وقتی که رومیان بر آن شهر سلطه یافتند امپراطور دریانوس نام «ایلیا کاپیتولینا» به معنای «تپه خانه خدا» بر آن نهاد و آنجا را به صورت مرکزی برای بت پرستی در آورد.^۴ آن شهر همواره ایلیاء» نامیده می شد تا اینکه در سال ۱۵ هجری مسلمانان آن را فتح کردند و نام «قدس» را بر آن نهادند.^۵

^۱ سید جعفر حمیدی ، ص ۱۵.

^۲ محمد بیومی مهران، بررسی تاریخی قصص قرآن، مترجم: سید محمد راستگو، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳) ج ۳، ص ۱۷۴.

^۳ سید جعفر حمیدی، ص ۱۶. ۴. همان، ص ۱۶.

^۴ همان ف ص ۱۶

^۵ محمد بیومی مهران، ج ۳، ص ۱۷۵.

مبحث دوم: اوصاف بیت المقدس در قرآن

در قرآن از بیت المقدس به طور صریح نامی برده نشده است، اما مفسران برخی از عبارات قرآن را اشاره به این سرزمین می دانند، مانند «الارض التي برکنا فیها»، «الأرض المقدسة» القرية و «مبواً صدق» که در این قسمت این عبارات بررسی خواهند شد

گفتار اول : سرزمین با برکت

برکت در لغت به معنای افزایش و رشد^۱ و ثبات^۲ زیادی، خیر و فضل مخصوص است چه از لحاظ مادی و چه معنوی^۳ و مبارک به معنای محلی است که خیر کثیر به آنجا افاضه می شود.^۴ در آیاتی از قرآن از بیت المقدس به عنوان سرزمین با برکت یاد شده است؛ به طور مثال در داستان حضرت ابراهیم و سلیمان (ع) در آیات ۱ و ۸۱ سوره انبیاء چنین آمده است: «تَجَيَّنَاهُ وَ لَوْ طَا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»^۵ «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ»^۶ که در آیه اول سوره اسراء در داستان معراج پیامبر گرامی اسلام نیز از بیت المقدس به نام سرزمین که اطرافش با برکت است، یاد شده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ

^۱ .. خلیل بن احمد فراهیدی، العین ، تحقیق: مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، چاپ دوم، بیروت: انتشارات هجرت، (۱۴۱۰)، ج لهص ۳۶۸؛ محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، (۱۴۱۴)، ج ۱۰، ص ۳۹۵.

^۲ .. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، (بی جا: دار الفکر، ۱۳۹۹)، ج ۱، ص: ۲۲۷.

^۳ حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸)، ج ۱، ص ۲۵۹

^۴ محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، (ترجمه: محمد باقر موسوی)، چاپ پنجم، (قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ ه.ش)، ج ۳، ص ۵۴۲.

^۵ «و او و لوط را از آن سرزمین پر از شرک و فساد نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، بردیم». (انبیاء / ۷۱)

^۶ «و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که بفرمان او بسوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم». (انبیاء (۸۱))

مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^۱ و همچنین آیه شریفه ۱۳۷ سوره أعراف اشاره دارد به اینکه خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد و قوم حضرت موسی(ع) را که سالیان طولانی تحت استضعاف فرعونیان به سر می بردند، نجات بخشید و وارث مشرق ها و مغرب های سرزمین پر خیر و برکت یعنی بیت المقدس و همه سرزمین های اطراف آن گردانید: وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا^۲. کی- منظور از برکت یافتن بیت المقدس ، هم برکتهای مادی و ظاهری و هم برکت های معنوی است؛ از برکتهای مادی و ظاهری بیت المقدس که مفسران به آن اشاره کرده اند میتوان به سر سبزی و خرمی و احاطه آن مرکز مقدس با نه‌های جاری و درخت های پر ثمر اشاره کرد.^۳

^۱ «پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم - برده تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست». (اسراء / ۱)

^۲-(أعراف/ ۱۳۷)

^۳ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، (ترجمه: علی عبدالحمیدی)، چاپ اول، (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵)، ج ۳، ص ۴۳۶؛ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۱۹؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸)، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ علی بن محمد ماوردی، النکت و العیون تفسیر الماوردی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا)، ج ۳، ص ۲۲۶؛ محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التاویل، تصحیح: مصطفی حسین احمد، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷)، ج ۲، ص ۶۴۷؛ محمد شوکانی، فتح القدر، چاپ اول، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۱۴)، ج ۳، ص ۲۴۶؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبد الرزاق مهدی، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۲)، ج ۳، ص ۸؛ عبدالله بن احمد نسفی، تفسیر النسفی مدارک التنزیل و حقایق التاویل چاپ اول، بیروت: دار النفائس، ۱۴۱۶)، ج ۲، ص ۴۴۳؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸)، ج ۷، ص ۲۹۸؛ مقاتل بن سلیمان تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق: عبدالله محمود شحاته)، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳)، ج ۲، ص ۵۱۳؛ علی بن محمد خازن، تفسیر الخازن المسمی لباب التاویل فی معانی التنزیل، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵)، ج ۳، ص ۱۰۹؛ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا)، ج ۶، ص ۴۴۷؛ عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، چاپ دوم، (قم: موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۰)، ص ۲۷۹؛ نصرت بیگم امین، تفسیر مخزن العرفان در تفسیر قرآنچاپ اول، (بی جا: بی ناییی تا)، ج ۷، ص ۲۶۶.

امنیت و وفور نعمت^۱، زمین های پرحاصل^۲ صفای آب و هوا^۳ و نزول برکات آسمانی^۴، از دیگر برکات مادی این سرزمین است که مفسران از آن نام برده اند. از نظر برکت معنوی و دینی نیز این سرزمین مقدس در طول تاریخ جایگاه و مسکن و محل عبادت بسیاری از رسولان و پیامبران^۵ و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه نزول وحی بوده است.^۶

گفتار دوم: سرزمین مقدس

خداوند در آیه ۲۱ سوره مائده از سرزمین مقدسی نام می برد که برای بنی اسرائیل مقدر شده بود و موظف به ورود به آن شده بودند مشاهده آیه در سوره «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»^۷ اکثر مفسران منظور از سرزمین

^۱ - فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ترجمه: حسین نوری همدانی، چاپ اول، (تهران: فراهانی، بی تا)، ج ۱۴، ص ۷۸.
^۲ - علیرضا خسروانی، تفسیر خسروی، تحقیق: محمدباقر بهبودی، چاپ اول، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۲۳۶
^۳ محمد حسینی همدانی، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تحقیق: محمدباقر بهبودی، چاپ اول، (تهران: لطفی، ۱۴۰۴)، ج ۱۰، ص ۶
^۴ - محسن قرائتی، تفسیر نور، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۱۴.
^۵ - محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۶؛ محسن قرائتی، ج ۵، ص ۱۴، عبدالرحمن بن علی بن جوزی، ج ۳، ص ۸: عبدالله شبر، الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، چاپ اول، کویت: شرکة مکتبة الالفین، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۶؛ محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر
مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰. ج ۲۰، ص ۲۹۲؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، تفسیر الخطیب الشربینی المسمی السراج المنیر، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، چاپ اول، (بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵). ج ۲، ص ۳۰۷؛ حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۱۲، ص ۱۲
^۶ - فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۳۶؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۷؛ عبدالله بن أحمد نسفی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۷، ص ۲۹۸؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، چاپ اول، بیروت: دار التعارف للمطبوعات ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۲۷۰؛ نصرت بیگم امین، ج ۷، ص ۲۶۶؛ حسین بن علی کاشفی، تفسیر حسینی (مواهب علیه)، چاپ اول، (سراوان: کتابفروشی نور، بی تا)، ص ۶۰۶، فتح الله بن شکرالله کاشانی، منهج الصادقین فی إلیزام المخالفین، چاپ اول، تهران: کتابفروشی اسلامیة، بی تا) ج ۵، ص ۲۳۵؛ حسین شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، چاپ اول، (تهران: میقات، ۱۳۶۳)، ج ۷، ص ۳۱۶
^۷ - «ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید! و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» (مائده/۲۱)

مقدس در این آیه را بیت المقدس^۱ دانسته اند. از نظر راغب بیت المقدس و همچنين ارض مقدس ، جائی است که از نجاست معنوی یعنی شرک پاک^۲ است. مجاهد «مقدسه» را به معنی با برکت دانسته و علت با برکت بودن این سرزمین را تطهیر از قحطی و گرسنگی بیان می کند.^۳ مفسران تعبیر به مقدسه برای این سرزمین را به این دلیل می دانند که از شرک و بت پرستی پاک^۴ و جایگاه پیامبران و محل سکونت مؤمنان بوده است.^۵

^۱ - محمود بن عمر زمشیری ج ۱، ص ۶۲۰؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه ، چاپ دوم ، قم: فرهنگ اسلامی، (۱۴۰۶)، ج ۸، ص ۲۶۵؛ محمد ثقفی تهرانی، روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، چاپ دوم: تهران: برهان ، (۱۳۹۸)، ج ۲، ص ۱۹۳؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵: وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعۃ و المنهج، چاپ دوم، دمشق: دار الفکر، (۱۴۱۱)، ج ۶، ص ۱۴۶؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل تفسیر البیضاوی، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، (۱۴۱۸)، ج ۲، ص ۱۲۱: سعید حوی، الأساس فی التفسیر، چاپ ششم، (قاهره بدار السلام ، ۱۴۲۴)، ج ۳، ص ۱۳۵۵؛ محمد بن احمد ابن جزی ، التسهیل لعلوم التنزیل، تحقیق: عبد الله خالدی، چاپ اول، (بیروت: شرکة دار الأرقم بن أبی الأرقم، ۱۴۱۶). ج ۱، ص ۲۲۷؛ محمد سید طنطاوی، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، چاپ اول، (قاهره: نهضة مصر، ۱۹۹۷)، ج ۴، ص ۱۰۵: نصرت بیگم امین، ج ۴، ص ۲۹۲؛ یعقوب جعفری، ج ۳، ص ۱۱۰؛ علیرضا خسروانی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۳، ص ۵۵؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع ، ج ۲، ص ۵۶: محمد حسین فضل الله من وحی القرآن، چاپ اول، بیروت: دار الملائک ، (۱۴۱۹)، ج ۸ ص ۱۱۵: محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۲۴۴: محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۶.
^۲ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، چاپ اول ، (تهران: مرتضوی، ۱۳۶۹)، ج ۳، ص ۱۴۵.

^۳ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، (۱۴۰۴)، ج ۲، ص ۲۷۰ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، چاپ اول، تهران: ناصر خسرو، (۱۳۶۴)، ج ۳، ص ۱۲۵.

^۴ أحمد مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، چاپ اول، (بیروت: دار الفکر ، بی تا)، ج ۶، ص ۹۰؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۷؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۳ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۲.
^۵ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۶: محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۴۲۴؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۱ نصرت بیگم امین، ج ۴، ص ۲۹۲: وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعۃ و المنهج ، ج ۶، ص ۱۴۶؛ محمود بن عمر زمشیری، ج ۱، ص ۶۲۰؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۷: محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۳، محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۲.

گفتار سوم: سرزمین آباد و پر نعمت

در جای دیگری از قرآن کریم از بیت المقدس به عنوان قریه ای آباد و سرشار از نعمت یاد شده است. موارد کاربرد واژه قریه در قرآن کریم نشان می دهد قریه به مکانی گفته می شود که دارای عمران و آبادی ظاهری و مادی باشد، اعم از این که شهر باشد یا روستا.^۱ در آیه ۵۸ سوره بقره چنین آمده «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»^۲ و بر اساس دیدگاه مشهور مفسران شیعه و اهل سنت مراد از «قریه» در این آیه «بیت المقدس»^۳ و یا سرزمینی در

بیت المقدس است.^۴ عبارت «حیث شئتم رغدا» به عنوان شاخصه ای برای بیت المقدس ذکر شده که «حیث شئتم» در این عبارت اشاره دارد به وسعت و آزادی هم از لحاظ محل و هم از جهت کیفیت^۵ و دلالت بر آن دارد که تهیه خوراکی از هر ناحیه بیت المقدس، برای بنی

^۱ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، تحقیق: احمد قدسی، چاپ پنجم، (قم: اسراء، ۱۳۸۹)، ج ۴، ص ۵۴
^۲ «و (به خاطر بیابورید زمانی را که گفتیم: «در این شهر آیت المقدس) وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید.» (بقره/۵)

^۳ ۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، چاپ دهم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۲۶۸؛ محمود بن عمر زمخشری ج ۱، ص ۱۴۲؛ علیرضا خسروانی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۱، ص ۱۵۶ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ محمد حسین فضل الله، ج ۲، ص ۵۷، محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۷؛ محمد شوکانی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۱ محمد سید طنطاوی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱، ص ۱۶۷؛ عبدالکریم خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن، چاپ اول، بیروت: دار الفکر العربی، ۱۴۲۴) ج ۱، ص ۸۸؛ عبدالله محمود شحاته، تفسیر القرآن الکریم (عبد الله شحانه)، چاپ اول، قاهره: دار غریب، ۱۴۲۱ ه ق)، ج ۳، ص ۴۲۲؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۱، ص ۸۲: محمد بن یوسف ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، (تحقیق: صدقی محمد جمیل)، چاپ اول، (بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰)، ج ۱، ص ۳۵۷؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱، ص ۴۰۹.

^۴ محمد حسین طباطبایی، ج ۸، ص ۳۸۳ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۲۵.

^۵ حسن مصطفوی، تفسیر روشن، چاپ اول، تهران مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰)، ج ۱، ص ۱۸۹.

اسرائیل حلال و مباح بود.^۱ کلمه «رغدأ» به تعبیر برخی از لغویان به معنای وسعت در عیش^۲ و زندگی پاکیزه و وسیع^۳ و به نظر برخی مفسران به معنای گوارایی و خوشی زندگی^۴ است، یعنی دو مفهوم وسعت فراوانی و گوارایی در معنای آن نهفته^۵ است. بنابراین طبق عبارت «حيث شئتم رغد» بیت المقدس سرشار از نعمت ها بود به طوری که بنی اسرائیل می توانستند از هر جای این سرزمین که می خواستند فراوان و گوارا بهره ببرند.

گفتار چهارم: جایگاه صدق و راستی

خداوند در آیه ۹۳ سوره یونس بیان می کند که بنی اسرائیل را پس از رهایی از چنگال فرعونیان در سرزمینی جای داد که از آن سرزمین تعبیر به «مبوا صدق» نموده: «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبْوَأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۶ «مبوا صدق» به معنای مسکن صدق است و علت اینکه کلمه ی «مبوا» به صدق توصیف شده این است که در عرب رسم است که اگر چیزی را بخواهند زیاد ستایش کنند آن را به صدق اضافه می کنند^۷، که به این منظور است که بفهماند لوازم معنا و آثاری که از این اشیاء مطلوب است، در این اشیاء موجود است، بنا بر این عبارت

^۱ اکبر هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، (۱۳۸۶)، ج ۱، ص ۱۵۱: عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص ۴۲۳، فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸.

^۲ خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۴، ص ۳۹۲

^۳ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۸۷.

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۱، ص ۲۰۰

^۵ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، تحقیق: احمد قدسی، چاپ ششم، (قم: اسراء، ۱۳۸۹)، ج ۳، ص ۳۲۸-۳۲۷.

^۶ «(سپس) بنی اسرائیل را در جایگاه صدق و راستی منزل دادیم؛ و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم؛ اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند!) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد! پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنها داوری می کند!» (یونس/۹۳)

^۷ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۷، ص ۲۹۸؛ ابراهیم عاملی، تفسیر عاملی، چاپ اول، تهران: کتابفروشی صدوق، (۱۳۶۰)، ج ۵، ص ۷۱.

«مبوا صدق» دلالت بر این دارد که در بیت المقدس، آنچه انسان از مسکن انتظار دارد موجود بوده است، یعنی آب و هوای خوبی داشته و سرزمینش پر از برکات و دارای وفور نعمت بوده است.^۱

گفتار پنجم: سرزمین مرتفع و دارای آب جاری

مطابق آیه ای از قرآن، خداوند حضرت عیسی (ع) و مادرش حضرت مریم (ع) را در منطقه بلند و مرتفع دارای آب جاری، منزل داد: وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ^۲. کلمه «ربوه» به معنای سرزمین بلند و مرتفع است^۳ و «قرار» یعنی جایگاهی که انسان در آن آرام می گیرد^۴ و عبارت «ماء معین» به معنای آب گوارای جاری است که برای بیننده ظاهر و روشن است^۵، بنابراین عبارت «ربوه ذات قرار و معین» یعنی سرزمین مرتفعی که آب جاری دارد. مشهور مفسران فریقین^۶ این مکان را بیت المقدس می دانند؛ برخی مفسران نیز منظور از ربوه را فلسطین^۷، رمله مصر^۸، دمشق^۹، ناصره^{۱۰} و کوفه^{۱۱} دانسته اند. که در میان

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۷۶-۱۷۸

^۲ «و ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را آیت و نشانه ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیت و آب جاری بود جای دادیم». (مومنون/۵)

^۳ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۳۹.

^۴ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۶۰۷.

^۵ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۶۷۹.

^۶ همان ص ۳۹

^۷ اسماعیل بن عمر بن کثیر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، (تحقیق: محمد حسین شمس الدین)، چاپ اول (بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹)، ج ۵، ص ۴۹۵؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۲۰، ص ۲۵۰؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۶، ص ۲۱۹؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۴، ص ۲۵۶؛ نصرت بیگم امین، ج ۹، ص ۲۸؛ احمد بن محمد میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر، (۱۳۷۱)، ج ۶، ص ۴۳۸؛ اسماعیل بن مصطفی حقی بر سوی، تفسیر روح البیان، چاپ اول، (بیروت: دار الفکر)، ج ۶، ص ۸۶؛ حسین بن حسن جرجانی، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر)، چاپ اول، تهران دانشگاه تهران، (۱۳۷۸)، ج ۶، ص ۲۴۶؛ محمد ثقفی تهرانی، ج ۳، ص ۶۴۱

^۸ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۶۰۷؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

اقوال گفته شده، بیت المقدس قول اشهر است. به هر حال این جمله اشاره سر بسته ای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.^۵

گفتار ششم: سرزمین زیتون

خداوند در سوره مبارکه تین به دو میوه انجیر و زیتون قسم یاد می کند: «التین و الزیتون»^۶. بعضی از مفسران گفته اند: مراد از کلمه «تین» (انجیر) و «زیتون» دو میوه معروف است، که خدای تعالی به آنها سوگند یاد کرده، به این خاطر که فواید و خواص درمانی فوق العاده زیادی دارد،^۷ ولی بعضی دیگر احتمال داده اند منظور از آن ها، دو کوهی است که شهر «دمشق» و «بیت المقدس» بر آن بنا شده^۸ و اطلاق نام دو میوه انجیر و زیتون بر این دو کوه شاید برای

^۱ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۳، ص ۱۸۹.

^۲ عبدالکریم خطیب، ج ۹، ص ۱۱۴۲؛ محمود بن عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، چاپ اول، (بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه.ق)، ج ۹، ص ۲۴۰.

^۳ مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۱۵۸؛ نصر بن محمد سمرقندی، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، تحقیق: عمر عمروی، چاپ اول، (بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶)، ج ۲، ص ۴۸۲.

^۴ علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزایری، چاپ سوم، قم: دار الکتب، ۱۳۶۳)، ج ۲، ص ۹۱؛ عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: اسلام، ۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۴۰۹؛ علی اکبر قرشی بنابی، تفسیر احسن الحدیث، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و نشر، بنیاد بعثت، ۱۳۷۵)، ج ۷، ص ۱۳۱.

^۵ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۱، ص ۲۴۰.

^۶ (تین محمد بن علی بن بابویه، خصال، (ترجمه: محمد باقر کمرهای)، چاپ اول تهران: کتابچی، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۲۱۴.

^۷ محمد ثقفی تهرانی، ج ۵، ص ۴۰۶؛ نصرت بیگم امین، ج ۱۵، ص ۱۸۳؛ محمود طالقانی، ج ۴، ص ۱۶۳؛ عبدالحسین طیب، ج ۱۴، ص ۱۵۸؛ محمد حسین فضل الله، ج ۲۴، ص ۳۲۲؛ محمد تقی مدرس، من هدی القرآن، چاپ اول، تهران: دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ ه.ق)، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۲۰، ص ۳۵۷؛ محمد شوکانی، ج ۵، ص ۵۶۶؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۷۵۱؛ وهبه زحیلی، التفسیر الوسیط (زحیلی)، چاپ اول، (دمشق: دار الفکر، ۱۴۲۲)، ج ۳، ص ۲۸۹۷؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵) ج ۵، ص ۳۴۶؛ محمد سبزواری، ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹)، ص ۶۰۲.

^۸ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ ابراهیم عاملی، ج ۸، ص ۶۱۴؛ حسین بن علی کاشفی، ص ۱۳۶۶؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۸، ص ۲۰۰؛ عبدالله شبر، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۴، ص ۴۲۷؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۱۴، ص ۳۴۰؛ عبدالکریم خطیب، ج ۱۶، ص ۱۶۱۳؛ نصر بن محمد سمرقندی، ج ۳، ص ۵۹؛ عبدالرحمن بن محمد

این بوده که این دو میوه در این دو منطقه می روید و سوگند خوردن به این دو منطقه هم به این خاطر بوده که بسیاری از انبیا و پیامبران بزرگ الهی در این دو نقطه مبعوث شده اند و این دو سوگند با سوگندهای بعدی که از سرزمین های مقدسی یاد می کند هماهنگ است.^۱

چنانچه ذیل آیات فوق از رسول خدا روایت شده که فرمودند: «خدای تبارک و تعالی از میان شهرها چهار شهر را برگزید و فرموده: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ، تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد امین شهر مکه است.» گویا عنایت خاصی از جانب پروردگار به این سرزمین ها بوده تا مهد پرورش رسولان و انبیاء باشد: کوههای بلند و پست و به هم پیچیده، دامنه های سبز، هوای لطیف و روح بخش، آسمان صاف، دوگونه میوه فراوان انجیر و زیتون که غذای طبیعی و پاک و سالم و صفا بخش است، همه این ها زمینه و محیط مساعد و نیرو بخشی برای صفای نفس و تعالی روح بوده. در چنین محیط مساعد و دور از آلودگی اجتماع با همه لوازم و آثارش بود که مردان بلند اندیش پرورش می یافتند و امواج وحی را می گرفتند و زمین را به آسمان می پیوستند.^۲

ثعالبی، تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، (بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸)، ج ۵، ص ۶۰۶: محمدطاهر بن عاشور، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، چاپ اول، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰)، ج ۲۰، ص ۳۷۱؛ محمد بن محمد ابوالسعود تفسیر ابی السعود (ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم)، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۸۳)، ج ۹، ص ۱۷۴؛ عبدالله بن محمد دینوری، تفسیر ابن وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۴)، ج ۲، ص ۵۰۶: عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۵، ص ۳۲۳: محمد بن حسن طوسی، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۲۰، ص ۵۳۹: ناصر مکارم شیرازی، ج ۲۷، ص ۱۴۰-۱۳۹

^۲ محمود طالقانی، ج ۴، ص ۱۶۳.

فصل دوم

بیت المقدس و پیامبران

بیت المقدس زادگاه ، موطن و محل حضور بسیاری از پیامبران الهی از حضرت ابراهیم (ع) گرفته تا حضرت محمد(ع) بوده است. این سرزمین مقدس برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از اهمیت ویژه ای برخوردار است و آنچه باعث اهمیت این شهر نزد پیروان این ادیان شده ارتباط این سرزمین و ابنیه آن با پیامبرانشان است. از نظر یهودیان، بیت المقدس سرزمینی است که خداوند به حضرت ابراهیم(ع) وعده داد تا به نسل او ببخشد،^۱ بسیاری از انبیای بنی اسرائیل از این مکان مبعوث شده اند و در آخرالزمان مکان ظهور منجی آن ها یعنی ماشیح خواهد بود.^۲ از نظر مسیحیان محلی است که حضرت مسیح (ع) در آنجا به صلیب کشیده شد^۳ و پس از سه روز به آسمان رفت و بار دیگر در دوره آخرالزمان به این مکان بازخواهد گشت^۴ و از نظر مسلمانان بیت المقدس قبله گاه نخست و مکان عروج پیامبر اسلام(ص) به آسمان است.^۵

جای جای این مکان مقدس محل حضور انبیای الهی و نزول وحی و محل رفت و آمد فرشتگان بوده است و از این رو دارای تقدس و برکت معنوی بسیاری است و در قرآن نیز به تقدس و برکت این سرزمین اشاره شده است، در این فصل به شرح آیاتی از قرآن از دیدگاه مفسران فریقین پرداخته شده که بیانگر وقایعی هستند که پیامبران الهی را با این مکان مقدس مرتبط می سازد .

^۱ سفر پیدایش، باب ۱۸/۱۷:۱۲/۱۵۰۷

^۲ رضی موسوی گیلانی، دکترین مهدویت، چاپ سوم، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) ، ۱۳۸۷، ص ۴۱.

^۳ انجیل لوقا، باب

^۴ انجیل لوقا، باب

^۵ ر. ک. بقره / ۱۵۰-۱۴۲؛ اسراء/۱.

مبحث اول : حضرت ابراهیم

زادگاه حضرت ابراهیم(ع) شهر «اور»، در سرزمین بابل بوده است. «اور» در بین النهرین قدیم، پایتخت کشور باستانی سومر بود که حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد، دارای اهمیت و اعتبار بوده است.^۱ پادشاه اور در زمان حضرت ابراهیم(ع)، نمرود بن کوش بن کنعان بود که بر اثر ظلم های بی حد او، حضرت ابراهیم(ع) با خانواده و برادرزاده اش لوط(ع)، از شهر اور مهاجرت کردند. ماجرای هجرت حضرت ابراهیم(ع) در آیات ۵۲ تا ۷۲ سوره انبیاء اینچنین بیان شده است: «پس از آنکه حضرت ابراهیم(ع) دعوت قومش به پرستش خدای یکتا را بی نتیجه یافت، تصمیم به نابودسازی بتهایشان گرفت تا نشان دهد بتهایی بی اثر را می پرستند که هیچ سود و زیانی برای آنها ندارند، اما جواب قوم او جز این نبود که گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید؛ پس او را در جهنمی از آتش افکندند، اما خداوند او را از آتش نجات بخشید تا به همراه لوط(ع) به سوی سرزمینی که آنجا را برای جهانیان پربرکت ساخته بود، حرکت کنند. هنگامی که ابراهیم(ع) از آن بت پرستان و آنچه غیر از خدا می پرستیدند کناره گیری کرد، خداوند در آن سرزمین پر برکت اسحاق و یعقوب را به او عطا فرمود». برخی مفسران معتقدند منظور از سرزمین پربرکت برای جهانیان در آیه : وَ نَجَّیْنَاهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِی

^۱سید جعفر حمیدی، ص ۴۰ و ۴۱

بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ^۱ بیت المقدس^۲ است. برخی دیگر نیز به طور عام منظور از آن سرزمین را فلسطین^۳ و شام^۴ دانستند.

در مورد علت هجرت حضرت ابراهیم(ع) از بابل به بیت المقدس گفته شده به این دلیل بوده که آن جناب پس از نجات معجزه آسایش از آتش، دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه می تواند به جنگ جباری ستمگر با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته می شد و اگر در آن شهر و کشور باقی می ماند، با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهامت بی نظیرش مسلماً کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، بنا بر این نمرود و اطرافیانش که حضرت ابراهیم(ع) را خطر بزرگی برای خود می دیدند او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند. از سوی دیگر حضرت ابراهیم (علی) رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته میدید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در «بابل» ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانیش تمام شود.^۵

^۱ «او و لوط را به سرزمین که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم نجات دادیم!» (انبیاء / ۷۱)

^۲ محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۹؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱۹، ص ۳۳۱؛ عبدالحسین طیب، ج ۹، ص ۲۱۱.

^۳ جعفر سبحانی، منشور جاوید، چاپ اول، (قم مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۳) ج ۱۱، ص ۲۵۹؛ محمدتقی مدرسی، ج ۷، ص ۳۴۲؛ عبدالله بن محمد دینوری، ج ۲، ص ۱۳۸؛ محمدطاهر بن عاشور، ج ۱۷، ص ۷۹؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۵۰۹؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، (تحقیق: حسن واعظی محمدی)، چاپ هشتم، (قم: اسراء، ۱۳۸۹)، ج ۲، ص ۱۳۸۱.

^۴ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۱۱، ص ۱۵۲؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۵، ص ۲۴۱؛ وهبه زحیلی، التفسیر الوسیط (زحیلی)، ج ۳، ص ۲۱۸۰؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۵، ص ۱۴؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، چاپ سی و پنجم، (بیروت: دار الشروق، ۱۴۲۵)، ج ۴، ص ۲۳۸۸؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱۱، ص ۳۰۵؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۹، ص ۶۸؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۳، ص ۱۲۶.

^۵ د. ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۳، ص ۴۵۳ و ۴۵۲.

دلیل دیگر حضرت ابراهیم (ع) برای هجرت، رفتن به محلی خلوت بود، تا در آنجا با فراغت به عبادت خداوند پردازد و توان تعظیم شعایر دینی و امتثال فرایض مذهبی را داشته باشد و از احیای مراسم دینی عاجز نباشد که آن محل عبارت بود از سرزمین «بیت المقدس».^۱

مبحث دوم: حضرت موسی (ع)

حضرت موسی (ع) یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود که خداوند او را برای نجات قومش از سلطه فرعون مبعوث نمود و ایشان چهارصد و سی سال پس از ورود حضرت یعقوب (ع) به مصر، قوم بنی اسرائیل را با وعده رسیدن به سرزمین موعود از مصر خارج کرد^۲ و با رسیدن به بیت المقدس، به امر خدا به آن ها فرمود که وارد آن سرزمین شوند: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ^۳، اما از آنجا که ورود به آن سرزمین مستلزم جهاد با ساکنانش بود، از این دستور سرپیچی کردند و ورود به سرزمین موعود چهل سال بر آن ها ممنوع شد و در بیابان سرگردان شدند که شرح آن در فصل سوم خواهد آمد. پس از سپری شدن چهل سال محرومیت، بنی اسرائیل بار دیگر به سرزمین موعود یعنی بیت المقدس رسیدند و در آنجا ساکن شدند اما در این مورد که خود حضرت موسی (ع) با بنی اسرائیل وارد بیت المقدس شد یا خیر منابع اسلامی گزارش متفاوتی داده اند، بنا بر روایاتی از

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۷، ص ۲۲۹: عبدالله جوادی آملی، سیره پیامبران در قرآن، تحقیق: علی اسلامی، چاپ پنجم، قم: اسراء

۱۳۸۹، ج ۶ ص ۳۸۲

^۲ سید جعفر حمیدی، ص ۶۶.

^۳ «ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» (مائده / ۲۱).

امام باقر^۱ و امام صادق (ع) (ع) که نظر مفسران متقدم همچون ابن عباس^۳ و قتاده^۴ حضرت موسی و هارون (ع) در بیابان تیه از دنیا رفتند و وارد بیت المقدس نشدند و بنی اسرائیل به فرماندهی یوشع (ع)، وصی حضرت موسی (ع) وارد سرزمین موعود شدند. در مقابل، طبق روایاتی از حسن و مجاهد، حضرت موسی (ع) در بیابان از دنیا نرفت^۵، بلکه پس از چهل سال سرگردانی با باقیمانده بنی اسرائیل در حالی که یوشع (ع) پیشاپیش آنان در حرکت بود وارد بیت المقدس شد و آنجا را فتح نمود و آنچه را خداوند خواسته بود در آن شهر برپا داشت.^۶

مبحث سوم : حضرت سلیمان (ع)

حضرت سلیمان (ع)، از پیامبران عظیم الشانی است که علاوه بر مقامات معنوی، از نظر قدرت و توانایی و سیطره بر بخش وسیعی از جهان و تسخیر طبیعت و برخی از جانداران، مانند جن و طیر، در تاریخ پیامبران بی نظیر است.^۷ مطابق نقل قرآن کریم، حضرت سلیمان علی (ع) از خداوند، ملک و حکومتی می خواهد که بعد از او سزاوار هیچ کس نباشد: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ

^۱.. علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۶۵: عبدالله شبر الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۲، ص ۱۶۵؛ یعقوب جعفری، ج ۳، ص ۱۱۳.

^۲ ر.ک. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، چاپ اول، قم: موسسه البعثة ۱۴۱۵. ج ۳، ص ۶۰۹ و ۶۰۸؛ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، کافی، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۱۱۲؛ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص: ۴۸۳.

^۳ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۳۰ بنصر بن محمد سمرقندی، ج ۱، ص ۳۸۲؛ محمد بن احمد بن جزی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۹۰؛ محمد شوکانی، ج ۲، ص ۳۵.

^۴ اسماعیل بن عمر بن کثیر، ج ۳، ص ۷۱؛ یعقوب جعفری، ج ۳، ص ۱۱۲؛ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، ج ۲، ص ۲۷۱؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، ج ۱، ص ۳۵.

^۵ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۹؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۳، ص ۱۳۱.

^۶ فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۰؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۴۰۴؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۳۱.

^۷ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۲۶۳.

لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۱ حکومتی که او درخواست کرده بود، چنان گسترده و فراگیر بود که قلمرو آن محدود به انسانها نبود، بلکه نیروهای طبیعت، مانند باد و حتی جنیان و مرغان، در تحت فرمانروایی او قرار داشتند.^۲ حضرت سلیمان (ع) برای اداره کشور بزرگی که بر آن حکومت می کرد و قدر مسلم از شام تا یمن را در بر می گرفت، از نیروهایی بزرگی برخوردار بود، یکی از آن نیروها نیروی باد بود، طبق آیه ۸۱ سوره انبیاء خداوند باد شدیدی را مسخر او ساخته بود که به فرمانش به سوی سرزمینی که خداوند آن را مبارک کرده بود حرکت می کرد؛^۳ «ولسلیمان الريح عاصفة تجرى بأمره إلى الأرض التي باركنا فيها و کتابک شیء عالمین»^۴ برخی از مفسران شیعه و سنی زمین مبارکی که حضرت سلیمان (ع)، باد را به سوی آن به گردش در می آورد، شام^۵: برخی بیت المقدس^۶ و برخی

^۱ «گفت خدایا مرا بیمارز و به من حکومتی را ببخش که پس از من سزاوار کسی نباشد، به درستی که تو بسیار بخشاینده ای» ص/۳۵

^۲ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

^۳ - جعفر سبحانی، ج ۱۲ ص ۲۷۵.

^۴ - «و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که بفرمان او بسوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می یافت؛ و ما از همه چیز آگاه بوده ایم.» (انبیاء/۸۹)

^۵ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۸؛ محمد بن احمد بنجزی، ج ۲، ص ۲۷؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۷، ص ۲۷۰؛ محمد شوکانی، ج ۳

ص، ۴۹۵؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۵، ص ۲۵۲؛ اسماعیل بن عمر بنکثیر، ج ۵، ص ۳۱۴؛ سعید حوی، ج ۷، ص ۳۴۸۲؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، چاپ اول، (بیروت: دار المعرفة)، ۱۴۱۲، ج ۱۷، ص ۴۱؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱۱، ص ۳۲۲؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۱، ص ۸۷، وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱۷، ص ۱۰۱؛ محمد سید طنطاوی، ج ۹، ص ۲۳۸؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۹، ص ۷۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۶، ص ۱۵۲؛ محمدابراهیم بروجردی، ج ۴، ص ۳۵۲؛ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۴، ص ۴۴۲

^۶ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۲، ص ۱۶۹

دیگر بیت المقدس و شام^۱ گفته اند. با توجه به اینکه مقر حکومت حضرت سلیمان (عن) بیت المقدس بوده ، سرزمین مبارک یاد شده، شامل بیت المقدس نیز می شده است.

نیروی دیگری که حضرت سلیمان (ع) در اختیار داشت، نیروی کارگر بود. کارگرانی که به آسانی در اختیار بشر قرار نمی گیرند، ولی جن قسمی از آنان را که شیاطین می گویند، به فرمان خدا مسخر او بودند و گروهی از آنان به ساختن خانه ها و قصرها گماشته شده بودند^۲»

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ^۳ که «محارِب» جمع «محراب» و در لغت به معنی «عبادتگاه» یا «قصرها و ساختمان های بزرگی است که به منظور معبد ساخته می شود، گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود.^۴ به نظر مفسران یکی از مصادیق محراب در این آیه که جنیان به فرمان حضرت سلیمان علی (ساختند مسجد یا معبد بیت المقدس است.^۵

^۱ علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۷۴؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۵۱۷؛ حسین شاهعبدالعظیمی، ج ۸، ص ۴۲۵؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۶، ص ۱۴۱؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۳، ص ۳۵۰؛ محمد سبزواری، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، ص ۳۳۳؛ عبدعلی بن جمعه حویزی، تفسیر نور الثقلین، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، (۱۴۱۵) ج ۳، ص ۴۲۶.

^۲ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۲۷۷

^۳ آنها هر چه سلیمان میخواست برایش درست می کردند: «معبدها، تمثالها، ظروف بزرگ غذا همانند حوضها، و دیگهای ثابت(که از) بزرگی قابل حمل و نقل نبود؛ و به آنان گفتیم ((ای آل داوود! شکر) این همه نعمت را) بجا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من سبا! شکرگزارند

عبدالرحمن بن علی بنجوزی، ج ۳، ص ۴۹۲

^۴ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۸، ص ۳۸.

^۵ عبدالرحمن بن علی بنجوزی، ج ۳، ص ۴۹۲؛ محمد بن جریر طبری، ترجمه تفسیر طبری، (تصحیح: حبیب یغمایی)، چاپ دوم، (تهران: توس)، ۱۳۵۶، ج ۵، ص ۱۲۲۷؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۸، ص ۳۹؛ محمد طاهر بن عاشور، ج ۱۷، ص ۹۱؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۶، ص ۱۱۹؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۹، ص ۲۷؛ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۲۷۶

برخی مفسران در تبیین چگونگی بنای مسجد بیت المقدس توسط حضرت داود و سلیمان (ع) (به کمک جنیان گفته اند: خداوند عز و جل طاعون و وبا را بر بنی اسرائیل مسلط کرد و در یک روز عده بسیاری هلاک شدند، پس به حضرت داود(ع) فرمان داد که بنی اسرائیل غسل کنند و با زن ها و کودکانشان به زمین بلندی بروند و به سوی خدا ناله و زاری نمایند تا شاید خدا بر آنها ترحم فرماید و آن زمین، زمین بیت المقدس قبل از بناء مسجد بود و حضرت داود(ع) بالای قله رفت و به سجده افتاد و به سوی خدای سبحان تضرع و استغاثه نمود و همه بنی اسرائیل هم با او سجده کردند و سر از سجده برداشتند تا خدا وبا را از آنها برطرف کرد و چون خدا شفاعت حضرت داود(ع) را در بنی اسرائیل پذیرفت و بلای طاعون و وبا را از آنها برطرف نمود، حضرت داود(ع) بعد از سه روز بنی اسرائیل را جمع نمود و گفت به درستی که خدای تعالی بر شما منت نهاد و ترحم نمود، پس برای شکر گذاری از او در این زمین پاک که بر شما ترحم فرمود مسجدی بسازید، پس آن ها قبول کرده و شروع به ساخت بیت المقدس کردند. حضرت داود(ع) بر گردن خودش برای ساخت مسجد سنگ حمل می کرد تا آنکه به اندازه یک قامت بالا بردند، خدا به حضرت داود(ع) در آن روز ۱۲۷ سالش بود، وحی فرستاد که بنای آن به دست فرزندش حضرت سلیمان (ع) پایان یابد و چون عمر داود به ۱۴۰ رسید از دنیا رفت و حضرت سلیمان (ع) را جانشین خود قرار داد و او که دوست داشت بیت المقدس را تمام کند، جنیان و شیاطین را جمع کرد و کارها را برایشان تقسیم کرد و هر طائفه ای را مخصوص کاری کرد و آن ها را فرستاد تا سنگ های مرمر سفید و صاف را از معادن استخراج کنند و دستور داد که شهری از سنگ مرمر و سنگهای معدنی بسازند و برای آن دوازده محله قرار داد و در هر محله ای یکی از اسباط بنی اسرائیل را جای داد و هنگامی که از شهر سازی

رهایی یافت، شروع به بناء مسجد کرد و جنیان را گروه گروه کرد، گروهی را برای استخراج طلا و یاقوت از معادن فرستاد و گروهی را فرستاد تا جواهر و سنگهای قیمتی را از اماکن خود بیاورند و دسته ای را فرستاد که مشک و عنبر و سایر طیبهها و چیزهای خوشبو حاضر کنند و گروهی را فرستاد که از دریاها در بیرون آورند، پس آن قدر از این چیزها آوردند که جز خدای تعالی حساب آن را ندارد، سپس سنگتراشها را حاضر کرده و دستور داد که آن سنگها را برش داده تا به صورت تخته هایی در آورند و آن جواهر و لؤلؤها را در آن به کار برند. گفته می شود حضرت سلیمان (ع) مسجد را با سنگ مرمر سفید و زرد و سرخ بنا کرد و ستونهای آن را صاف و مستقیم قرار داد و سقف آن را با تخته های جواهر و سنگهای قیمتی مزین ساخت و سقفها و دیوارهای آن را با لؤلؤها و یاقوتها و جواهر و کف آن را با تخته های فیروزج مفروش نمود و درروی زمین خانه ای ارزشمندتر و نورانی تر از این مسجد نبوده که گویا در شب تاریک مثل ماه شب چهارده می درخشید و چون از آن فارغ شد احبار و علماء بنی اسرائیل را به سوی آن جمع نمود و به آنها اعلام کرد که آن را خدای تعالی بنا نموده است و روز پایان و فراغت از ساختن مسجد را روز عید قرار داد.^۱

در حالی که بسیاری از مفسران و مورخان معتقدند که مسجد یا معبد بیت المقدس توسط حضرت داود (ع) پی ریزی شده و حضرت سلیمان (ع) آن را احداث کرده است؛ اما روایت ابوذر از رسول خدا باعث اختلاف نظر در بنیانگذار بیت المقدس شده ، چراکه مطابق این روایت، رسول خدا(ص) فاصله میان تاسیس مسجد الحرام و بیت المقدس را چهل سال بیان کرده اند،

^۱ ر.ک. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۲۲۹ - ۲۲۷؛ فتحالله بن شکرالله کاشانی، ج ۷، ص ۳۵۲ - ۳۵۴؛ حسین بن علی

ابوالفتوح رازی، ج ۱۶، ص ۴۵ - ۴۳

در حالیکه طبق نظر مشهور، بنیانگذار مسجد الحرام حضرت ابراهیم (ع) و بنیانگذار بیت المقدس حضرت سلیمان (ع) بوده و فاصله میانشان بالغ بر هزار سال میشده، بنابراین برخی برای سازگاری با حدیث ابوذر گفته اند حضرت یعقوب (ع) بیت المقدس را بنا کرده و حضرت سلیمان (ع) آن را تعمیر و نوسازی نمود و برخی نیز معتقدند که حضرت ابراهیم (ع) بود که چهل سال پس از ساخت کعبه پایه های مسجد الاقصی را گذاشت و سلیمان (ع) ساخت مسجد الاقصی را که ابراهیم (ع) شالوده آن را ریخته بود در چهارمین سال فرمانروایی اش در حوالی سال ۹۷۵ ق.م شروع کرد.^۲

مبحث چهارم: حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم (ع)

حضرت مریم (ع) و حضرت عیسی (ی) بخش مهمی از زندگی خود را در بیت المقدس سپری نمودند. حضرت مریم (ع) تا زمان تولد حضرت عیسی (ع) به عنوان خادم معبد بیت المقدس در آن مکان زندگی می کرد و مشهور اینست که در بیت المقدس نیز به خاک سپرده شد. حضرت عیسی (ع) نیز مطابق نقل تاریخ نویسان در سی سالگی از ناصره به بیت المقدس رفت و در معبد آنجا به تعلیم و تعلم مشغول شد، اما مورد دشمنی کاهنان یهود قرار گرفت و در اثر فشار آنان پیلاتس رومی حکم اعدام و مصلوب کردن ایشان را صادر کرد و بنا به عقیده مسیحیان در تپه ای در بیت المقدس به نام جلجلا مصلوب و مدفون شد و سپس زنده شد و به آسمان رفت.^۳ خداوند در قرآن در پاسخ به این عقیده مسیحیان می فرماید: «.. نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد. و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف

^۱ ر.ک. حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۴، ص ۴۳۹

^۲ ر.ک. محمد بیومی مهران، ج ۳، ص ۱۰۱ - ۱۰۹

^۳ سید جعفر حمیدی، ص ۱۶ - ۱۵۸

کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند؛ و قطعاً او را نکشند! بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد...^۱ در هر صورت این عقیده مسیحیان باعث شد که بیت المقدس جایگاه ویژه ای نزدشان پیدا کند به گونه ای که کلیساهای بسیاری در آنجا ساختند و آنجا را مقصد زیارت خود قرار دادند.

گفتار اول : حضرت مریم (ع) خادم معبد بیت المقدس

بنابر آیه ۳۵ سوره آل عمران ، حضرت مریم (ع) قبل از تولد، مطابق نذر مادرش برای خدمت به معبد بیت المقدس در راه خدا آزاد گشت: « إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا »^۲ در مورد ماجرای این نذر گفته شده حته مادر مریم (ع)، همسر عمران (ع) که سالهای طولانی صاحب فرزندی نشده بود، روزی که زیر درختی نشسته بود پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد، مشاهده این محبت مادرانه آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.^۳ از بعضی از روایات استفاده می شود که خداوند به عمران (ع) وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود، او این جریان را با همسر خود در میان گذاشت لذا هنگامی که همسرش باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد و به همین

^۱ نساء ۱۵۷ و ۱۵۸

^۲ (به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو باشد.» آل عمران/۳۵)

^۳ ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۵۲۳

دلیل نذر کرد که فرزند را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس» نماید بی خبر از این که کسی که در رحم او است مادر آن فرزند است.^۱ هنگامی که مادر حضرت مریم (ع) فرزندش را به دنیا آورد و مشاهده کرد که دختر است، نگران و متعجب شد و گفت: «رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی»^۲ و سر این تعجب ماهیت نذر او بود، زیرا خواسته اش فرزند پسر بود تا او را خدمتگزار بیت المقدس قرار دهد و به لحاظ امکان حضور مستمر در مسجد و نیز خدمت به مسجد و عباد، هیچ گاه پسر با دختر مقایسه کردنی نیست از این رو گفت: « وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی».^۳ اما بلافاصله این مادر، دختر خود را مریم نامید: « اِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ »^۴، کلمه «مریم» در لغت آن شهر، به معنای زن عابد و خدمتکار بود و علت این نامگذاری این بود که این مادر می خواست تا بعد از نومیادی از تولد پسری که برای عبادت و خدمت خدا محرر باشد بلادرنگ همین دختر را برای این کار محرر کند و خدای سبحان به دنبال این نامگذاری که به منزله صیغه نذر بود، فرمود: « فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ..»^۵ یعنی این نذر را قبول نمود^۶ و پذیرفت که مریم (ع) به خدمت بیت المقدس درآید با اینکه قبل از او هیچ زنی را به این مقام نپذیرفته بود.^۷

^۱ همان.

^۲ «خداوندا! من او را دختر آوردم ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود- و پسر، همانند دختر نیست.. آل عمران (۳۶)

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، (تحقیق: عبدالکریم عابدینی)، چاپ دوم، (قم: اسراء)، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص. ۱۴۴

^۴ آل عمران / ۳۶

^۵ «خداوند، او امریم را به طرز نیکویی پذیرفت». (آل عمران (۳۷)|

^۶ محمدحسین طباطبایی، ج ۳، ص ۲۷۰

^۷ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۱

گفتار دوم : ولادت حضرت عیسی (ع)

خداوند در سوره مریم، ماجرای کناره گیری حضرت مریم (ع) از خانواده اش و رفتنش به جانب شرقی بیت المقدس را بیان می کند و می فرماید: « وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ اُنْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا »^۱ دلیل کناره گیری حضرت مریم (ع) روشن نیست و در آیه شاهدهی بر آن دیده نمی شود اما برخی مفسران معتقدند حضرت مریم (ع) در حقیقت قصد داشت مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق معبد بیت المقدس را که شاید محلی آرامتر و یا از نظر تابش آفتاب پاکتر و مناسب تر بود برگزید^۲؛ انتخاب شرق بیت المقدس برای این منظور نشان شایستگی بیشتر جهت شرقی برای عبادت است.^۳ ابن عباس و حسن بصری گفته اند: علت اینکه مسیحیان قبله خود را در جانب مشرق قرار داده اند، همین است که مریم (علی) به سوی مشرق رفت.^۴ برخی دیگر نیز انگیزه مریم (ع) را امری از امور مربوط به زنان می دانند که قرآن به عمد از آن سخن نگفته است. انتخاب نقطه شرقی در این فرض، تنها به دلیل موقعیت مناسب آن برای منظور وی بوده و رجحانی شرعی نداشته است.^۵

^۱ - «و در این کتاب آسمانی، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش جدا شده و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت.»

^۲ - ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۳، ص ۳

^۳ - اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱۰، ص ۴۴۷

^۴ - ر.ک. عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۴، ص ۷ علی بن محمد ماوردی، ج ۳، ص ۳۶۱؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر ج ۵، ص ۱۹۴: محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۵۲۰: فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۸۹ حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۱۳، ص ۶۴

^۵ - اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱۰، ص ۴۴۷

در ادامه آیه مورد بحث آمده است پس از آنکه حضرت مریم (ع) در آن مکان حجابی افکند، خداوند روحی که گفته شده جبرئیل بوده را به سوی او فرستاد و آن روح برای حضرت مریم (ع) به صورت بشری مجسم شد: «فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا».^۱ فرستاده ی خداوند ماموریت و رسالت عظیم خویش را به حضرت عیسی (ع) به او بیان کرد: «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»^۲ به تو سپس در او دمید و مریم (ع) باردار شد و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت: فحملته . در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد، آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال این امر سبب شد که مریم (ع) از بیت المقدس به مکان دوردستی برود^۳ « فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٍ مَكَانًا قَصِيًّا.»^۴

گفتار سوم : رجعت حضرت عیسی (ع) به بیت المقدس

یکی از عقائد مشترک میان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان، که در کتب مقدس آن ها نیز به آن اشاره شده ، فرود آمدن حضرت عیسی (ع) از آسمان در دوره آخرالزمان است. بنابر عبارات کتب عهدین حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان در بیت المقدس فرود آمده و در آن شهر حکومت برپا خواهد کرد. به طور مثال در انجیل لوقا حضرت عیسی (ع) در پاسخ به شاگردانش

^۱ «و در این کتاب، مریم را یاد کن، هنگامی که از خاندانش جدا شد و در مکانی شرقی قرار گرفت و میان خود و آنان حجابی افکند. در

این هنگام، ما روح خود را بسوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد!» (مریم/ ۱۶ و ۱۷).

^۲ «و گفت من فرستاده پروردگار توام ! تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم.» (مریم/ ۱۹).

^۳ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۳، ص ۳۹.

^۴ « و او را به نقطه دور دستی برد (و خلوت گزید)» (مریم/ ۲۲)

که علائم آخر الزمان و آمدن او را می پرسند ، ضمن بیان علائمی از آن دوره در عباراتی چنین می گوید: «و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است... و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت ها خواهد شد و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می آید...»^۱. همچنین در کتاب زکریا چنین آمده: «و جمیع امت ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهیم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد. و خداوند بیرون آمده، با آن قوم ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود. و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد... و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد.. و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود... و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد».^۲ لازم به توضیح است که در کتب عهدین کلمه «خداوند» بیشتر در مورد حضرت عیسی علیه السلام به کار می رود، که در اینجا نیز چنین شده است.^۳

در منابع اسلامی نیز به فرود آمدن حضرت عیسی (ع) از آسمان در آخرالزمان تصریح شده است. خداوند در آیه ۱۵۹ سوره مبارکه نساء می فرماید که هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان می آورد: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ

^۱ انجیل لوقا، باب ۲۰ - ۲۷ / ۲۱

^۲ سفر زکریا ، باب ۲ - ۱۱ / ۱۴

^۳ اسدالله هاشمی شهیدی، ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان، چاپ چهارم، قم: مسجد مقدس جمکران، (۱۳۸۷)، ص ۳۲۹

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۱ و برخی مفسران در تفسیر این آیه گفته اند که ضمیر در «قبل موته» به حضرت عیسی (ا) بر می گردد و معنی آیه اینست که تمامی اهل کتاب پیش از مرگ حضرت عیسی (ع) به او ایمان می آورند و منظور از ایمان آوردن در این آیه اینست که یهودیان حضرت مسیح (ع) را به نبوت می پذیرند و مسیحیان دست از الوهیت او می کشند و طبق روایات اسلامی این به هنگامی است که مسیح (ع) در موقع ظهور حضرت مهدی (عج) از آسمان فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد و یهود و نصارا نیز او را می بینند و به او و مهدی (عج) ایمان می آورند.^۲ در تفسیر قمی از شهر بن حوشب «ذیل آیه «وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ» به قبل موته چنین نقل شده که حجاج به شهر بن حوشب گفت: آیه ای در کتاب خداست که مرا خسته کرده است. شهر گفت: ای امیر! کدام آیه است؟ گفت: آیه «وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِه قَبْلَ مَوْتِهِ»؛ به خدا من دستور می دهم که گردن یهودی و نصرانی را می زنند و او را به دقت می نگریم و تا وقتی که خاموش می شود، لب حرکت نمی دهد. شهر گفت: خدا امیر را به سلامت دارد! آیه چنین نیست که تأویل کردی. گفت: پس چگونه است؟ شهر گفت: عیسی پیش از قیامت به دنیا فرود می آید و هیچ اهل ملتی اعم از یهودی و غیره نمی ماند، مگر آنکه پیش از مرگ به وی ایمان می آورد و پشت سر حضرت امام مهدی (عج) نماز می خواند؛ و گفت: شگفتا! این مطلب از کجا به تو رسیده است؟ گفتم محمد

^۱ - «و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او [حضرت مسیح ایمان می آورد؛ و روز قیامت، بر آنها گواه خواهد بود.» (نساء/۱۵۹)

^۲ - ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۲۰۳.

بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) برای من گفت. حجاج گفت: به خدا از سرچشمه زلالی گرفته ای؟^۱

نزول حضرت عیسی (ع) از آسمان هنگام ظهور حضرت مهدی (نان) در بسیاری از منابع شیعه و اهل سنت وارد شده است^۲ لکن محل این اتفاق کمتر مورد توجه قرار گرفته است، با این حال در برخی روایات تصریح شده است که مکانی که حضرت عیسی (ع) به نماز امام زمان (گال) اقتدا و در جنگ های ایشان شرکت خواهد کرد، بیت المقدس است.^۳ به طور مثال جابر بن عبد الله از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمودند: «یک گروه از امت من همواره برای حقیقت مبارزه می کنند تا زمانی که عیسی (ع) ، پسر مریم (ع) ، هنگام سپیده دم در بیت المقدس، فرود می آید و به نزد مهدی (شان) می رود. پس به او گفته می شود: ای پیامبر خدا جلو برو و برای ما نماز بخوان. او می گوید که این امت امین یکدیگرند به خاطر کرامتشان نزد خداوند متعال^۴ نمونه دیگر روایت مفصلی است که ابن ماجه قزوینی راجع به فرود آمدن حضرت

^۱ علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۵۸

^۲ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۳، ص ۵۸۳؛ فتاح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۱۵۲؛ حسین بن علی کاشفی، ص ۲۱۹؛ ناصر مکارم شیرازی ج ۴، ص ۲۰۴؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۷، ص ۴۳۹؛ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۲، ص ۶۴۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۳۸؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۳۹۵؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۳۸۶؛ عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، ج ۲، ص ۳۲۷؛ نصر بن محمد سمرقندی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ محمد ثقفی تهرانی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۶، ص ۱۴۶؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ محمد حسین فضل الله، ج ۷، ص ۵۳۵؛ محمد ابراهیم بروجردی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۲۶۶؛ سعید حوی، ج ۲، ص ۱۲۲۲؛ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۳۸۱؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر، ج ۲، ص ۴۰۱؛ محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۱۱؛ احمد بن محمد میدی، ج ۲، ص ۷۶۳؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۶، ص ۱۸۳؛ محمد ثقفی تهرانی، ج ۲، ص ۱۵۲؛ محسن قرائتی، ج ۲، ص ۲۰۷.

^۳ خدامراد سلیمان، فرهنگ نامه مهدویت، چاپ اول، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۸۸ش، ص ۲۰.

^۴ لطف الله صافی، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام، قم: موسسه السیده المعصومه (سلام الله علیها)، ۱۴۱۹، ج

عیسی (ع) از آسمان نقل کرده که قسمتی از آن چنین است: «ام شریک دختر ابی عکر عرض کرد: یا رسول الله! در آن روز (ظهور) قوم عرب کجا هستند؟ فرمود عرب در آن روز قلیلی بیش نیستند. اغلب آنها در بیت المقدس می باشند. امام آنها هر صبح با آنها نماز می گذارد. چون عیسی بن مریم (ع) فرود آید امام آنها به عقب برگشته تا عیسی (ع) جلو آمده و با مردم نماز گذارد. ولی عیسی (ع) دست روی شانه های او میگذارد و می گوید بایست تا ما با شما نماز گزاییم». علامه مجلسی در مورد این روایت می نویسد: این حدیث صحیح و نزد محدثین اهل فن ثابت و ابن ماجه آن را در کتاب خود از ابو امامه باهلی نقل کرده است.^۱

مبحث پنجم: حضرت محمد (ص)

بیت المقدس به واسطه دو واقعه عظیم با زندگی پیامبر (ص) و تاریخ اسلام پیوند می خورد، که هر دو واقعه در قرآن ذکر شده است. اولین واقعه ماجرای سفر شبانه پیامبر (ص) از مسجد الحرام به مسجد الاقصی است که مقدمه ی معراج ایشان به آسمان ها بوده است و در نخستین آیه سوره اسراء بیان شده است.

از واقعه دیگر این بود که خداوند در ابتدا بیت المقدس را به عنوان اولین قبله مسلمانان انتخاب نمود اما چند ماه پس از هجرت پیامبر به مدینه قبله مسلمانان به دستور خداوند از بیت المقدس به مسجد الحرام تغییر یافت. در این قسمت این دو واقعه از منظر آیات قرآن و مفسران مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

^۱ - علی دوانی، مهدی موعود - ترجمه جلد سیزدهم بحار، چاپ بیست و هشتم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸ ش، ص

گفتار اول : معراج

از معجزات علمی و عملی حضرت رسول اکرم (ص)، «معراج» است که در سایه عبودیت حاصل شده و قرآن کریم و روایات از آن با عظمت یاد می کنند. قرآن و سنت قطعی، مسئله معراج را تا حدودی بیان کرده اند. در قرآن برای معراج دو مقطع از سیر بیان شده، یکی سیر زمینی رسول اکرم (ص) از مسجدالحرام تا بیت المقدس و دیگری سیر آسمانی از مسجد الاقصی به سدره المنتهی. آنچه مربوط به سیر زمینی است در سوره «إسراء» و آنچه مربوط به سیر آسمانی است در سوره نجم» بیان شده است.^۱ آنچه در اینجا مورد بررسی قرار خواهیم داد سیر زمینی پیامبر است که در آیه اول سوره «إسراء» به آن اشاره شده است. خداوند در این آیه می فرماید: « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ »^۲

کلمه «اسراء» در لغت به معنی سیر و حرکت شبانه است^۳ و کلمه «لیلا» در عین اینکه تأکیدی است برای آنچه از کلمه «اسراء» فهمیده می شود، این حقیقت را نیز بیان می کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد. اینکه این سفر در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت حداقل در شرایط آن زمان از طرق عادی به هیچ وجه امکان پذیر نبود و جنبه اعجاز آمیز و کاملاً خارق العاده داشت.^۴ طبق بیان علامه طباطبایی همه دانشمندان اسلامی که کلامشان مورد اعتنا است اتفاق نظر دارند بر اینکه معراج، در مکه معظمه و قبل از هجرت به

^۱ عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم (ص) در قرآن، ج ۹، ص ۶۳

^۲ «پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که گرداگردش را پربرکت ساخته ایم - برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست» (اسراء /۱)

^۳ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۲۱۴

^۴ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۷.

مدینه اتفاق افتاده است، هم چنان که خود آیه مورد بحث هم آن را افاده می کند و می فرماید:

« سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ... ». و بسیاری از

روایات هم که داستان گفتگوی آن جناب را با قریش نقل می کنند بر این معنی دلالت دارد.^۱

تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی مورد اختلاف است، بعضی آن را در سال دهم بعثت

، شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته، و بعضی آن را در سال دوازدهم شب ۱۷ ماه رمضان، و

بعضی آن را در اوائل بعثت ذکر کرده اند.^۲ علامه طباطبایی معتقد است بحث و تتبع در سال و

ماه و روز وقوع معراج آن قدرها اهمیت ندارد، علاوه بر این مستند و دلیلی هم که بتوان بر آن

اعتماد کرد در دست نیست.^۳

در باره جزئیات و کیفیت سیر زمینی، مشهور است که رسول اکرم (ص) با روح و جسمش از

مسجد الحرام تا مسجد الاقصی رفته چنان که در قرآن فرمود: (أَسْرَى بِعَبْدِهِ) و فرمود «بروحه»

که عبد، مجموعه جسم و روح است.^۴ همچنین اگر سیر پیامبر، تنها با روح اتفاق می افتاد، هیچ

گونه شگفتی در آن نبود و مشرکان هم آن را تکذیب نمی کردند و مشهور است که پیامبر (

ص) فرمود: من سوار بر چهارپایی گردش داده شدم که براق نام داشت. روشن است که گردش

دادن با روح تنها، نیاز به چهارپا و یا مرکب دیگر ندارد.^۵

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۷.

^۲ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۷.

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۸.

^۴ عبدالله جوادی آملی، پیامبر رحمت، تحقیق: محمدکاظم بادپا، چاپ دوم، قم: اسراء، (۱۳۸۸)، ص ۱۹۳.

^۵ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۱۹.

مطلب دیگر اینکه این عروج در بیداری صورت گرفته است نه خواب ؛ چرا که به تعبیر علامه طباطبایی ، فخر نیست که انسان در خواب عروج کند. دیگران هم ، چنین خواب هایی را می بینند که صادق یا کاذب است. خدای سبحان از معراج با عظمت یاد می کند و این مسئله با وقوع آن در خواب سازگار نیست. ظاهر آیه نیز نشان میدهد که معراج در بیداری بوده است.^۱

جمله «لنریه من آیاتنا» علت سیر شبانه پیامبر را بیان می کند و آن این است که این سیر شبانه خارق العاده به منظور مشاهده آیات الهی بوده، همانگونه که دنباله ی این سیر در آسمان ها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر (ص) در پرتو مشاهده آن آیات بینات، عظمت بیشتری یابد و آمادگی فزونتری برای هدایت انسان ها پیدا کند.^۲ مفسری دیگر در مورد دلیل این سفر شبانه می نویسد: «این سیر، سیری است که میان عقائد بزرگ توحیدی و یگانه پرستی از زمان ابراهیم و اسماعیل (ع) تا به روزگار محمد خاتم الانبیاء(ص) پیوند برقرار می کند و اماکن مقدسه همه ادیان توحیدی را به یکدیگر ارتباط می دهد. گویی مراد از این کوچ شگفت اعلان به ارث بردن واپسین پیامبر است. واپسین پیامبر، مقدسات پیامبران پیش از خود را به ارث می برد و رسالت او همه این مقدسات را دربر می گیرد و رسالت او با همه این مقدسات ارتباط دارد. این کوچ کوچک است که به فراتر از حدود زمان و مکان اشاره می نماید و فاصله ها و افق های فراخ تر از زمان و مکان را دربر می گیرد و متضمن

^۱ عبدالله جوادی آملی، پیامبر رحمت، ص ۱۹۳.

^۲ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۹.

معنی های بزرگتر از معنی های عادی و پیدائی است که با یک نگاه، روشن و هویدا و متبادر به ذهن می گردد»^۱.

مفسران در مورد مبدا سیر زمینی معراج اختلاف دارند ، بعضی آن را خانه ام هانی خواهر امیر المومنین علی (ع) دانسته اند،^۲ بعضی نیز گفته اند پیامبر از شعب ابی طالب به معراج رفت و در اینصورت آیه را چنین تاویل می کنند که مقصود از مسجد الحرام تمامی حرم است که آن را که ابتدای این مسیر، مسجد الحرام بوده و آیه شریفه در این معنی کمال ظهور را دارد، و جهتی برای تاویل آن وجود ندارد.^۳

انتهای این سیر زمینی در آیه شریفه، «مسجد الاقصی» ذکر شده است. کلمه «اقصی» در لغت از ماده «قصو» به معنای «دوری» است و «المكان الأقصی» به معنای جای دور دست است^۴ اکثر مفسران منظور از مسجد الاقصی را مسجد بیت المقدس^۵ و بیت المقدس^۶ دانسته اند و برای علت نامگذاری مسجد بیت المقدس به مسجد الاقصی سه وجه بیان کرده اند: ۱. دوری

^۱ سیدقطب، فی ظلال القرآن، (ترجمه مصطفی خرم دل)، چاپ دوم، تهران: اسوه، ۱۳۸۷)، ج ۴، ص ۳۳۴.

^۲ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۳

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۸

^۴ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۵.

^۵ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۷ بفضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۷۸: محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۶ بفضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۴۳۶: یعقوب جعفری، ج ۶ ص ۲۵۰: عبدالحججه بلاغی، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، چاپ اول، قم: حکمت، ۱۳۸۶). ج ۴، ص ۵۶؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۱۲ ص ۱۲۶؛ محمد شوکانی، ج ۳، ص ۲۴۶؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، ج ۳، ص ۸

^۶ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۱۳؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۴؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۹۲؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۱، ص ۲۷۹؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ علی بن محمد خازن، ج ۳، ص ۱۰۹؛ محمد سبزواری، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، ص ۲۸۷؛ سعید حوی، ج ۶، ص ۳۰۲۷؛ اسماعیل بن عمر ابنکثیر، ج ۵، ص ۳؛ عبدالله شبر، الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، ج ۴، ص ۶؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۲۷۰؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۵۱۳؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۷؛ علیرضا خسروانی، ج ۵، ص ۲۳۶؛ حسین بن علی کاشفی، ص ۶۰۶

مسافت آن از اهل مکه و مسجد الحرام.^۱ ۲- ما وراء آن مسجد و موضع دیگری برای عبادت نیست. ^۲ دوری آن از پلیدی ها و ناپاکی ها.^۳

از روایات نیز برمی آید که انتهای اسرای پیامبر(ص) بیت المقدس بوده است. به طور مثال در روایاتی آمده است که وقتی براق، پیامبر (ص) را به بیت المقدس رسانید، ایشان این حیوان را به حلقه ای که قبلا انبیاء، مرکب خود را به آن می بستند، بست و هم اکنون نیز از دیوار غربی مسجد بیت المقدس به نام دیوار براق یاد می شود و سپس وارد بیت المقدس شد و بر ویرانه های هیکل سلیمان در بیت المقدس نماز خواند، در حالی که ابراهیم، موسی و عیسی (ع) و عده ای از انبیاء به ایشان اقتدا کردند و پس از نماز از بالای سنگ یعقوب (ع) به سوی آسمان عروج کرد. ^۴ همچنین روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که خلاصه آن چنین است: پس از آنکه رسول خدا (ص) از معراج بازگشت، جریان اسرای خود را برای قریش نقل نموده و آنان انکار نمودند و رسول خدا (ص) به عنوان نشانه، عدد ستونهای مسجد الاقصی و قنديلها و محرابهایش را برایشان گفت و جزئیاتی که در راه و از کاروان های بین راه مشاهده کرده بود نقل کرد. ^۵ بنا بر روایت دیگری که کلینی به سند خود از ابی الربیع آورده، امام باقر (ع) در جواب نافع که پرسید: معنای کلام خدا که می فرماید: «وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۶؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۷۸؛ علی اکبر قرشی بنایی، ج ۶، ص ۶؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۳، ص ۲۲۶؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۲۱

^۲ محمد شوکانی، ج ۳، ص ۲۴۶؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، ج ۳، ص ۸؛ فتحالله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۳۵؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۸، ص ۱۱

^۳ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۸، ص ۱۱

^۴ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۲۴؛ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۸

^۵ شیخ صدوق، أمالی الصدوق، چاپ پنجم، (بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ ق.)، ص ۴۴۸

أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ»^۱ چیست، در حالیکه بین رسول خدا (ص) و پیغمبر قبل از او یعنی حضرت عیسی (ع) پانصد سال فاصله است، این سؤال را از کدام پیغمبر بکنند؟ حضرت در جوابش این آیه را تلاوت فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ ...»^۲ و فرمودند از جمله آیاتی که خداوند در بیت المقدس به او نشان داد این بود که خداوند انبیاء و مرسلین اولین و آخرین را محشور نموده به جبرئیل دستور داد تا اذان و اقامه را دو تا دو تا بگوید، و او در اذان گفت حی علی خیر العمل آن گاه به انبیاء نماز گزارد و چون از نماز فارغ شد رو به ایشان کرده پرسید شما به چه چیز شهادت می دهید و چه چیزی را می پرستیدید؟ گفتند ما شهادت می دهیم به اینکه معبودی نیست جز خدای تعالی و او را شریکی نیست و نیز شهادت می دهیم بر اینکه تو رسول خدایی و بر این معنا از ما عهد و میثاق ها گرفته اند.^۳

مجموع این روایات بیانگر اینست که انتهای اسرای پیامبر، بیت المقدس بوده و در آنجا انبیای الهی را ملاقات نموده است. اما برخی مفسران احتمال داده اند که مراد از مسجد الاقصی بیت المعمور است که در آسمان و سدره المنتهی است و نسبت به مسجدالحرام اقصی المساجد است و تمام ارواح انبیاء در آنجا خدمت پیامبر مشرف شدند.^۳ این دسته از مفسران به دو روایت استناد می کنند، روایت اول، روایت عیاشی از سالم حنط از مردی است که از امام صادق (ال

^۱ - «از پیغمبرانی که قبل از تو فرستاده ایم بپرس آیا ما به غیر رحمان معبودهای دیگری قرار دادیم که مردم را بپرستند؟ زخرف/ص ۴۵»

^۲ - محمد باقر کمرهای، روضه کافی، چاپ اول، (تهران: کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۸۲ ق)، ص ۱۰۳، ح ۹

^۳ عبدالحسین طیب، ج ۸، ص ۲۱۵؛ محمد بن محمدرضا قمی مشهدی، ج ۷، ص ۲۹۸؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۶۶؛

حسین شاهعبدالعظیمی، ج ۷، ص ۳۱۶

(پرسید: کدام مساجد فضیلت بیشتری دارند؟ فرمود: مسجد الحرام و مسجد النبی. پرسید: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شوم! فرمود: آن در آسمان است، رسول خدا (ص) به سوی آن شبانه به معراج رفت. عرض کردم: مردم می گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضیلت مسجد کوفه از آن بیشتر است.^۱ روایت دوم ، روایت علی بن ابراهیم از اسماعیل جعفری است، که گفت: من در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت باقر (ع) نیز در گوشه ای نشسته بود، سر بلند کرده نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى... » سه بار این آیه را تکرار کرد، آن گاه متوجه من شد و فرمود: اهل عراق در باره این آیه چه می گویند؟ عرض کردم می گویند خداوند رسول خود را از مسجد الحرام به بیت المقدس برد، فرمود اینطور نیست که آنان می گویند لیکن از اینجا به اینجا سیرش دادند و با دست اشاره به آسمان کرد و فرمود ما بین آن دو حرم است.^۲ علامه طباطبایی در مورد این روایت توضیح می دهند: «اینکه امام (ع) فرمود: «از اینجا به اینجا سیرش دادند» مقصود این است که آن جناب را از کعبه به بیت المعمور سیر دادند (و ما بین کعبه و بیت المعمور حرم است) نه اینکه مقصود این باشد که از کعبه تا بیت المقدس نرفته بلکه به مسجد الاقصی رفته است، چون اخبار بسیاری وارد شده که مقصود از مسجد الاقصی همان بیت المقدس است، نه اینکه خواسته باشد مسجد الاقصی را به بیت المعمور تفسیر کرده باشد بلکه مقصود حضرت این است که منتهای معراج بیت المقدس نبوده بلکه از آنجا هم گذشته و به بیت المعمور که در آسمان ها است برده شده است».^۳

^۱ محمد بن مسعود عیاشی، التفسیر (تفسیر العیاشی)، چاپ اول، (تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه)، ۱۳۸۰ ج ۲، ص. ۳۰۲

^۲ محمد حسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۲۳.

^۳ همان، ج ۱۳، ص

گفتار دوم : بیت المقدس قبله اول مسلمانان

قول مشهور و نظر اکثر مفسران اینست که اولین قبله مسلمانان بیت المقدس^۱ بود و رسول اکرم (ص) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می خواند.^۲ مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه مورد اختلاف مفسران است و در روایات مختلف از هفت ماه تا نوزده ماه ذکر شده است.

۳

یکی دیگر از موارد مورد اختلاف^۴ مفسران در مورد قبله اول آنست که آیا استقبال به سمت بیت المقدس در ابتدا به دستور خداوند بوده یا به رای و اجتهاد خود پیامبر (ص)؛ از حسن و عکرمه نقل شده که به رای و اجتهاد خود پیامبر بوده است. اما قول ابن عباس این است که امر خداوند بوده است و قول صحیح نیز همین است زیرا مستفاد از ظاهر آیه «... و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها...»^۵ اصل وحیانی بودن دستور است، هر چند به صورت آیه ای که تلاوت بشود ظهور نکرده است.^۶ همچنین در تهذیب از ابی بصیر از یکی از دو امام باقر و صادق (ع) روایت شده که گفت: به آن جناب عرضه داشتیم: آیا خدای تعالی به رسول خدا (ص) دستور داده بود

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱، ص ۴۸۰؛ محمد حسینی همدانی، ج ۲، ص ۳؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۷۹،

محمدجواد مغنیه، ج ۱، ص ۴۰۴؛ محسن قرائتی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۱

^۲ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۷۹

^۳ ر.ک. حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۲، ص ۲۰۲؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۱؛ علی بن محمد

ماوردی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ محمود طالقانی، ج ۱، ص ۵۰۰

^۴ - علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۹۸.

^۵ بقره ۱۴۳.

^۶ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، (حقیق: حسن واعظی محمدی)، چاپ چهارم، قم: اسراء، (۱۳۸۸)، ج ۷ ص ۲۹۵.

که به سوی بیت المقدس نماز بگزارد؟ فرمود: بله، مگر نمی بینی خدای سبحان فرموده: « وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ »^۱.

برخلاف قول مشهور، برخی مفسران معتقدند که نخستین قبله مسلمانان، کعبه بوده و پیامبر تا هنگامی که در مکه اقامت داشت به سوی کعبه نماز می خواند و پس از هجرت به مدینه بنا بر مصالحی مأمور شد که به طرف بیت المقدس نماز بخواند تا اینکه آیه تغییر قبله نازل شد و پیامبر (ص) مجدداً مأمور گردید که به سوی «کعبه» نماز بگزارد.^۲ بنابراین، این گروه معتقدند که قبله دو بار تغییر کرد، یک مرتبه از کعبه به بیت المقدس و مرتبه دیگر از بیت المقدس به سمت کعبه. اما هیچ آیه یا روایتی مؤید این مطلب نیست که قبله مسلمانان در ابتدا و پیش از بیت المقدس، کعبه بوده و آنگاه دوباره کعبه قبله آنان قرار گرفته است. در صورتی که روایات فراوانی در این باره هست که پیامبر گرامی (ص) پیش از هجرت در مکه به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند. به طور مثال از امام حسن عسکری (ع) نقل شده که فرمودند: هنگامی که رسول الله (ص) در مکه بود، خداوند به او امر فرمود که به سوی بیت المقدس نماز بخواند و تا جایی که می تواند، کعبه را بین خود و بیت المقدس قرار دهد و اگر نتوانست، فقط باید جهت بیت المقدس را در نظر بگیرد و رسول خدا (ص) سیزده سال چنین می کرد. اما هنگامی که در مدینه به سوی بیت المقدس عبادت می نمود، به مدت هفده یا شانزده ماه از رو کردن به سوی

^۱ ۴. محمدحسین طباطبایی، ج ۱، ص ۴۹۹

^۲ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۸۹؛ احمد بن محمد میبدی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ حسینشاه عبد العظیمی، ج ۱، ص ۲۷۷.

کعبه منحرف شد.^۱ همچنین علی بن ابراهیم با سلسله سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده: پس از آن که پیامبر (ص) سیزده سال در مکه و هفت ماه پس از مهاجرت به مدینه، به سوی بیت المقدس نماز خواند، جهت قبله به سوی کعبه تغییر یافت.^۲ حاصل اینکه، باید پذیرفت که قبله مسلمانان تا پیش از تغییر قبله، هیچ گاه کعبه نبوده است، بلکه بنابر روایات و نظر مشهور مفسران، قبله ی اول بیت المقدس بود.

مفسران در پاسخ به این پرسش که علت قرار گرفتن بیت المقدس به عنوان قبله اول مسلمانان چه بود و چرا خداوند از همان ابتدا کعبه را به عنوان قبله قرار نداد، پاسخ های متعددی بیان کرده اند که برخی از آن ها فهرست وار ذکر می شود:

۱. مشرکان حجاز، کعبه را بر اساس تعصب جاهلی خود گرامی می داشتند؛ نه بدین لحاظ که خانه خداست و به فرمان خداوند و به دست پیامبران بزرگ الهی، ابراهیم و اسماعیل (علیها) بنیان نهاده شده است. اگر خدای سبحان در آغاز ظهور اسلام و در مکه، قبله مسلمانان را کعبه قرار می داد اعراب جاهلی می پنداشتند که این نشان احترام اسلام به قومیت و نژاد آنهاست و با توجه به اینکه از برنامه های اساسی اسلام، مبارزه با تعصب جاهلی است، برای مبارزه با این تعصب جاهلی، در آن مقطع بیت المقدس قبله مسلمانان شد.^۳

^۱ - سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ترجمه رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشاه، چاپ اول، تهران: کتاب صبح، ۱۳۸۹، ص ۴۹۴.

^۲ - فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۱.

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۳۴۳-۳۴۲.

۲. خانه کعبه در آن زمان کانون بت های مشرکان بود، به همین منظور دستور داده شد که مسلمانان موقتا به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا سازند.^۱

۳. اعراب باید مخالف میل و عادت خود به بیت المقدس رو می کردند تا بدین وسیله مورد آزمایش قرار گیرند و پیروان واقعی اسلام معلوم گردد؛ مطابق آنچه در روایتی از امام حسن

عسکری (ع) نقل شده که برخی به ایشان عرض کردند: یا بن رسول الله! چرا به قبله اول امر شد؟ حضرت فرمود: به این خاطر که خداوند فرمود: «وما جعلنا القبلة التي كنت عليها إلا لتعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه» یعنی تا بدانیم که چه کسی از پیامبر (ص) پیروی می کند و به جاهلیت باز نمی گردد. پس از آن که دانستیم این گونه خواهد شد؛ چرا که خواست و میل مردم مکه در این بود که به سوی کعبه نماز بخوانند و خداوند خواست تا پیروان محمد(ص) را با پیروی کردن از قبله ای که از آن بیزار هستند ولی محمد(ص) به آن امر می کند از مخالفان او بازشناسد، و چون خواست و میل مردم مدینه در این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، آنان را به مخالفت با آن و رو کردن به سمت کعبه فرمان داد تا کسانی که خواسته خود را نادیده می گیرند و با محمد(ص) موافقت می کنند را از مخالفان او متمایز سازد. سپس خداوند فرمود: «وإن كانت كبيرة إلا على الذين هدى الله»^۲ یعنی رو کردن به سوی بیت المقدس در آن وقت، برای همه جز کسانی که خداوند آنان را مورد هدایت خود قرار

^۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۹۱.

^۲ -بقره ۱۴۳.

داد، دشوار بود. پس دانستیم که خداوند بر خلاف خواسته انسان به او در مورد چیزی امر می کند تا اطاعت او را در مخالفت کردن با هوی و هوس خود بیازماید.^۱

۴. قبله قرار دادن قدس در طلیعه اسلام فایده سیاسی و منفعت اجتماعی را به همراه داشت، زیرا در جذب برخی از بهانه جویان یهود و نصارا مؤثر بود.^۲

اینکه پیامبر اسلام تحت تاثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بت ها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت و قبله یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه هایش به شمار می رفت.^۳

بنابراین برای مبارزه با تعصب جاهلی و جداسازی صفوف مسلمانان از مشرکان و بازشناسی افرادی که از رسول خدا(ص) پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند، از سوی خداوند به مسلمانان دستور داده شد که موقتا به سوی بیت المقدس نماز بخوانند. در واقع مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در

این کوره داغ بسوزد، و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان پیدا گردد.^۴

^۱ - سید هاشم بحرانی ف ج ۲ ف ص ۴۹۸-۴۹۴

^۲ - عبدالله جوادی آملی ف تسنیم ف ج ۷ ف ص ۳۴۳-۳۴۲

^۳ - ناصر مکارم شیرازی ف ج ۱ ف ص ۴۹۱

^۴ - همان ف ص ۴۸۶

گفتار سوم : تغییر قبله از بیت المقدس

چند ماه پس از هجرت رسول خدا(ص) به مدینه قبله از بیت المقدس» به سوی «کعبه» تغییر یافت و مسلمانان مامور شدند به سوی «کعبه» نماز بگذارند. علامه طباطبایی صحیح ترین قول برای تاریخ تحویل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، یعنی هفده ماه پس از هجرت می داند.^۱ آیات ۱۴۲ تا ۱۵۰ سوره مبارکه بقره به این واقعه مهم، یعنی تغییر قبله اشاره می کند:

« سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَلَئِنِ اتَّيْتِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ (۱۴۷) وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا

^۱-محمد حسین طباطبایی ف ج ۱ ص ۴۹۲ .

كُنْتُمْ قَوْلُوا وُجُوهُكُمْ شَطْرَهُ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ
وَاحْشَوْنِي وَلِآتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

«به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: «چه چیز آنها را، از قبله ای که بر آن بودند، بازگردانید؟!» بگو: «مشرق و مغرب، از آن خداست؛ خدا هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.» همان گونه شما را نیز، امت میانه ای قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر

شما گواه است. و ما، آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت بازمی گردند، مشخص شوند. و مسلما این حکم، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده، دشوار بود. و خدا هرگز ایمان نماز شما را ضایع نمی گرداند؛ زیرا خداوند، نسبت به مردم، رحیم و مهربان است. نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کنا و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارش صادر شده. و خداوند از اعمال آنها غافل نیست! سوگند که اگر برای اهل کتاب، هر گونه آیه بیاوری، از قبله تو پیروی نخواهند کرد؛ و تو نیز، هیچ گاه از قبله آنان، پیروی نخواهی نمود. و حتی هیچ یک از آنها، پیروی از قبله دیگری نخواهد کرد. و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوسهای آنها کنی، مسلما از ستمگران خواهی بود! کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او پیامبر را همچون فرزندان خود می شناسند؛ (ولی) جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند. این حکم حقی از طرف پروردگار توست، بنا بر این، هرگز از

تردید کنندگان در آن مباش! هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ در نیکیها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جویید! هر جا باشید، خداوند همه شما را حاضر می کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست. و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن! این دستور حقی از طرف پروردگار توست! و خداوند، از آنچه انجام می دهید، غافل نیست! و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن! و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید! تا مردم، جز ظالمان دلیلی بر ضد شما نداشته باشند؛ از آنها نترسید! و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید.»

علی بن ابراهیم ماجرای تحویل قبله را به سلسله سند خود از امام صادق (ع) اینچنین نقل می کند: «یهود رسول خدا(ص) را سرزنش می کردند و می گفتند تو تابع ما هستی و به سوی قبله ما نماز می خوانی. رسول خدا(ص) از این سخنان بسیار اندوهگین گردید و در نیمه های شب از خانه بیرون رفت و به افق های آسمان نگاه می کرد و منتظر امر خداوند تبارک و تعالی در این رابطه بود هنگامی که روز شد و در هنگام نماز ظهر در مسجد بنی سالم در حالی که رسول خدا دو رکعت از نماز ظهر را به جا آورده بود جبرئیل نازل شد و بازوان پیامبر را گرفت و او را به سوی کعبه گردانید و این آیه را بر او نازل کرد « قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ »^۱ و حضرت دو رکعت دیگر را به سوی کعبه به جا آورد و بعد از آنکه سیزده سال در مکه و هفت ماه پس از هجرت به مدینه به

^۱- (بقره/۱۴۴).

سوی بیت المقدس نماز خواند خداوند عزوجل قبله را به سوی بیت الحرام برگرداند.^۱ بعد از این ماجرا مسجد بنی سالم مسجد ذوقبلتین یعنی صاحب دو قبله نامیده شد.^۲

پس از آنکه قبله مسلمانان به سوی کعبه تغییر یافت، یهودیان و مسلمانان در خصوص فضیلت کعبه و بیت المقدس به مناقشه پرداختند. یهودیان می گفتند: بیت المقدس بر کعبه فضیلت دارد، زیرا محل هجرت پیامبران و قبله آنان بوده و اگر مسلمانان مدعی پیروی از ابراهیم خلیل (ع) هستند باید به سمت بیت المقدس نماز بخوانند که محل مهاجرت و مدفن ابراهیم (ع) است و بر کعبه سبقت دارد و مسلمانان نیز نخست به سوی آنجا نماز می گزاردند.^۳ به دنبال این شبهه ی یهود، آیه ۹۶ آل عمران برای تبیین نازل شد: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»^۴ خداوند در این آیه به یهودیان پاسخ داد: نخستین مکان عبادت همگانی کعبه بوده است و پیش از آنکه حضرت سلیمان (ع) بیت المقدس را در فلسطین بنا کند، حضرت ابراهیم (ع) کعبه را در مکه ساخت و پیش از قبله بودن بیت المقدس، کعبه قبله و مطاف بود، پس مسلمانان به همان قبله نخستین برگشته اند.^۵

تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه برای همه این سوال را به وجود آورده بود که اگر می بایست به سوی کعبه نماز بخوانند چرا از همان روز اول گفته نشد و اگر بیت المقدس مقدم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می شد چرا تغییر یافت؟ مفسران دلایل گوناگونی در رابطه با

^۱ - علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۶۳.

^۲ - یعقوب جعفری، ج ۱، ص ۳۷۸.

^۳ - محمد حسینی همدانی، ج ۳، ص ۱۴۲ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۲، ص ۱۸۱.

^۴ - نخستین خانه ای که برای مردم و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پر برکت، و مایه هدایت جهانیان است. آل عمران (۹۶)

^۵ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، تحقیق: عبدالکریم عابدینی، چاپ دوم، قم: اسراء، (۱۳۸۸)، ج ۱۵، ص ۱۱۸.

علت تغییر قبله مطرح نموده اند اما آنچه ظاهر آیه قرآن بر آن تصریح دارد اینست که تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، آزمونی دشوار از جانب خدای سبحان بود، تا خداپرستان و مترقیان، از هواپرستان و مرتجعان بازشناخته شوند.^۱ « .. وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ » سختی و سنگینی این امتحان الهی بدین لحاظ بود که مسلمانان سالیان متمادی عادت کرده بودند که رو به سوی بیت المقدس نماز گزارده و خدا را عبادت کنند.^۲

مفسران برخی دیگر از علل تغییر قبله را چنین برشمرده اند:

۱. سرزنش یهود: پس از هجرت رسول اکرم (ص) به مدینه، یهودیان که بیت المقدس را گرامی می داشتند، متعصبانه و طعن آمیز به مسلمانان می گفتند: بیت المقدس از آن ماست و شما در قبله استقلال ندارید و تابع ما هستید. برای مبارزه با این تعصب و نیز دفع توهم تبعیت مسلمانان از یهودیان، قبله به سمت کعبه تغییر یافت و به سرزنش یهود خاتمه داد.^۳

۲. قطع حجت اهل کتاب: از جمله رازهای تغییر قبله، سلب فرصت تکذیب رسول اکرم (ص) از یهودیان ذکر شده است، زیرا یکی از ویژگی هایی که در کتابهای آسمانی در وصف پیامبر خاتم (ص) آمده بود و همان سبب اشکال و اعتراض اهل کتاب بر آن حضرت شده بود، عدم استقبال دائمی خاتم الانبیا (ص) به بیت المقدس و داشتن دو قبله و نیز معرفی کعبه به عنوان قبله دائمی آن حضرت بود.^۴ واگر حکم تحویل قبله نازل نمی شد، حجت یهود علیه مسلمین تمام

۱- بقره ۱۴۴

۲- عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۳۴۱ - ۳۴۰.

۳- همان، ص ۳۴۲.

۴- همان ص ۴۸۷.

بود، یعنی می توانستند بگویند: این شخص پیغمبری نیست که انبیاء گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولی بعد از آمدن حکم تحویل قبله و التزام و عمل بر طبق آن، اهل کتاب دیگر حتی بر مسلمانان نداشتند، مگر افراد ستمگری از آن ها که زیر بار نمی روند.^۱

۳. اتمام نعمت: تکمیل نعمت خداوند به عنوان هدفی دیگر برای تغییر قبله ذکر شده، مطابق عبارت: « وَ لِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »^۲ در حقیقت تغییر قبله یک نوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب رهایی یابند و متوجه قدیمی ترین خانه توحید شوند که به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق می یافت.^۳

۴. اهتدا و راهیابی مسلمانان: عبارت «یهدی من یشاء» سر دیگری از تحول قبله است. خداوند با تحول قبله مسلمانان را مطابق مشیت خود از انحراف و جمود رهانید و به صراط مستقیم هدایت نمود؛^۴ توضیح آنکه با تعیین کعبه به عنوان قبله نهایی و دائمی، مسلمانان از تحیر ناشی از اعتراض تحقیر آمیز مشرکان و اهل کتاب، درباره عدم استقبال رسول اکرم(ص) به قبله نیاکان صالح خود و رو کردن آن حضرت به بیت المقدس و عدم استقلال در قبله، رهایی یافتند، از این رو خدای سبحان پس از فرمان استقبال کعبه به مسلمانان، می فرماید: باشد که شما با این دستور، هدایت شوید: «ولعلکم تهتدون». صراط مستقیم امت اسلامی در مسئله قبله، توجه به کعبه مقدسه است که خداوند مسلمانان را به آن هدایت فرمود: « سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِّنَ

^۱-محمد حسین طباطبایی ف ج ۱ ص ۴۹۳

^۲-بقره / ۱۵۰

^۳ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۰۸.

^۴- محمود طالقانی، ج ۱، ص ۳۲۳.

النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۱

۵. جداسازی صفوف مسلمانان از اهل کتاب: خداوند می خواست مسلمانان مشخص شوند و صفوف آنان از دیگران جدا گردد و لذا در مکه که همه مشرکان کعبه را قبله خود می دانستند، مسلمانان باید بیت المقدس را قبله خود قرار می دادند تا صفوفشان از آنها جدا شود و در مدینه نیز که مسلمانان با یهود روبه رو بودند و بیت المقدس قبله یهود بود، مسلمانان مأموریت یافتند که کعبه را قبله قرار بدهند تا از یهود متمایز گردند.^۲

۶. بهره مندی از قبله مستقل: زمانی که پیامبر اکرم(ص) و مسلمانان برگزیده به مدینه هجرت کردند، اصول رسالت اسلام و پیوستگی آن با رسالتهای گذشته ابلاغ شده بود و انذار و دعوت آن حضرت از حدود خانواده: « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ »^۳ و اهل مکه: « لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا »^۴ و عرب توسعه می یافت. بنابراین باید به همه مردم دنیا ابلاغ شود و آئین جهانی و وسط او و همچنین امت اسلامی، بر دنیا پرتو افکند و خود ناظر و گواه باشد: « وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا »، بنابراین پس از این، قبله الهامبخش و جاذب اسلام نمی توانست بیت المقدس باشد که محدود به مرزها و الهامات و تعالیم قومی بود و در میان مرزهای نژادی محدود گشته و با تعصب شدید برتری نژاد پای آن خون ها ریخته شده و هم اکنون نیز جاریست. چنین قبله ای با آئین رحمت و مردمی

^۱ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۴۹۰.

^۲ یعقوب جعفری، ج ۱، ص ۳۷۴

^۳ - «و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن!» (شعراء/ ۲۱۴)

^۴ - «تا» (أم القرى) (مکه) و مردم پیرامون آن را انذار کنی» (شوری (۷))

اسلام جور در نمی آمد. مسلمانان در هر جا و در هر شبانه روز و هنگام نماز و ذبح و مرگ و قبر، باید از جاذبه های جوامع غافل یا اغفال شده و هر قبله و هر جهتی خود را برهانند و به سوی مسجد الحرام با همه الهامات فکری و حقوقیش روی آورند تا مجذوب و خود باخته هدفها و ایده های دیگران نگردند و استقلال فکری و عقیده ای و برتری و وظیفه رسالت، و نظارت خود را بر دیگران نگهدارند: « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ».^۱

۷. تأمین رضایتمندی پیامبر(ص): پیامبر گرامی و خواستار تغییر قبله به سمتی بود که شکوه اسلام و مسلمانان را از یک سو و نزاهت از طعن ترسایان و جحودان را از سوی دیگر به همراه داشته باشد و آن ظاهر کعبه بوده است، زیرا اگر قبله به سمتی می شد که مثلاً مسیحیان طعن می زدند، یعنی از یک طعن به طعن دیگر بازمی گشت، آن مشکل و معضل حل نمیشد. قبله باید از هرگونه آسیب طعن غیرمسلمانان مصون باشد و رسول اکرم (ص) چنین قبله ای را برای اسلام می پسندد: « فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا » و خدای سبحان هرگز رضایتمندی خلیفه کامل خود را نادیده نمی گیرد، چه در دنیا و چه در آخرت، از این رو درباره قبله در دنیا چنین فرمود: «.. فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا... و درباره عطای الهی در آخرت چنین فرمود: « وَلسوف يعطيك ربك فترضى ».^۲ در هیچ یک از این دو مورد نفرمود: «أرضى»، بلکه در هر دو مورد فرمود: «ترضى». ^۳ این بدان جهت است که انسان کاملی که به مقام رضا رسیده و خدا از او راضی است چنان که او از خدا راضی است: « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ »^۴ رضای نفسی یا

^۱ - محمود طالقانی، ج ۲، ص ۷-۵.

^۲ - «و بزودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی» (ضحی / ۵).

^۳ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۱۳۸۵

^۴ - «هم عبدالله جوادی آملی، جرعه ای از صهبای حج، (تحقیق: حسن واعظی محمدی)، چاپ اول، قم: اسراء، ۱۳۸۸)، ص ۱۳۸. خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند» (مائده / ۱۱۹)

قومی ندارد. چنین انسانی آنچه را خدا می پسندد درخواست می کند، آن هم به اذن الله. پس او قبله ای را می پسندد

که مرضی خدا باشد و خدا قبله ای را می پسندد که از طعن مصون باشد.^۱ شاهد بر اینکه انتظار بی صبرانه پیامبر گرامی اش برای نزول وحی درباره تغییر قبله، برای دفع تحقیر و رفع طعن طاعنان بود آن است که تا پیش از شیوع این طعن از سوی یهودیان، آن حضرت از آغاز بعثت تا اندکی پس از هجرت، بدون چنین انتظاری رو به سوی بیت المقدس نماز می گزارد. البته اگر خدای سبحان همچنان بیت المقدس را به عنوان قبله ابقا می کرد رسول اکرم (ص) نیز آن طعن را برای خدا تحمل می کرد مانند مطاعن دیگر، نظیر ساحر، کاهن و مجنون.^۲

۱-

^۲ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۷، ص ۱۳۸۷

فصل سوم

بيت المقدس و بنى اسرائيل

بخش اعظمی از آیات مرتبط با بیت المقدس در قرآن به وقایع مربوط به بنی اسرائیل می پردازد. بنی اسرائیل به فرزندان حضرت یعقوب اطلاق می شود که زادگاه اصلیشان منطقه فلسطین بوده؛ اما به دنبال قدرت یافتن حضرت یوسف در مصر و پدید آمدن قحطی در کنعان، به همراه حضرت یعقوب این سرزمین را ترک کرده و به مصر هجرت کردند^۱ فرعون آن زمان به احترام حضرت یوسف (ع)، زمین حاصل خیزی را به حضرت یعقوب (ع) و پسرانش بخشید و فرزندان یعقوب (ع) مدت زیادی در مصر اقامت گزیدند؛ لکن فرعون هایی که بعدها بر سر کار آمدند، به بنی اسرائیل ستم کردند و آنان را تحت فشار قرار دادند، پسرانشان را کشتند و زنانشان را زنده نگه داشتند و آنان را خدمت گزار و برده خود قرار دادند.^۲ برخی مفسران به نقل از سدی گفته اند فرعون بدین سبب بنی اسرائیل را آزار می داد که در خواب دید آتشی از سوی بیت المقدس آمد و خانه های مصر را فرا گرفت و قبطیان را سوزاند و بنی اسرائیل را رها کرد. معبران خواب او را اینچنین تعبیر کردند که از سرزمین بیت المقدس مردی بر می خیزد

^۱ - جیمز هاکس، ص ۷۹۰.

^۲ محمدجواد مغنیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

که مصر و حکومت فرعون به دست او نابود می شود.^۱ بنابراین فرعون اراده کرد که بنی اسرائیل را نابود کند، در حالی که اراده خداوند بر آن قرار داشت که بر آن مردم مستضعف از راه فرستادن پیامبر و کتاب آسمانی و تعلیم و تربیت دینی و تولید اعتقاد توحیدی منت نهد و آنها را اهل ایمان و صلاح قرار دهد و در نتیجه آنها را امامان و وارثان زمین (زمین خودشان قرار دهد)^۲ « وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ »^۳ خداوند برای تحقق اراده اش و نجات بنی اسرائیل، موسی بن عمران (ع) را مبعوث کرد. حضرت موسی (ع) بنی اسرائیل را از استضعاف فرعون نجات داد و آن ها را از مصر خارج کرد و به امر خدا به آنها فرمود که وارد سرزمین مقدس شوند. در این بخش وقایعی که پس از فرمان حضرت موسی (ع) مبنی بر ورود بنی اسرائیل به سرزمین مقدس رخ داد و رفتارها و ناسپاسی هایی که بنی اسرائیل در قبال این سرزمین مقدس از خود نشان دادند، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مبحث اول : فرمان الهی مبنی بر ورود به بیت المقدس

بنی اسرائیل پس از نجات از ظلم و ستم فرعونیان، مأمور شدند به سرزمین مقدس وارد شوند اما از آنجا که ورود به آن سرزمین ، بدون جهاد ممکن نبود، قبل از فرمان ورود حضرت موسی

^۱ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۱۵۷.

^۲ مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری، چاپ هشتم، تهران - قم: صدرا، ۱۳۷۷ ه. ش، ج ۲، ص ۴۶۲

^۳ «و ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت های با ارزش دهیم، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان اموال، ثروتها و سرزمین های فرعونیان | گردانیم و برای آنان در آن سرزمین، زمینه قدرت و حکومت آماده کنیم، و به

فرعون و هامان و سپاهشان که از ایشان اند چیزی را که از آن هراسناک و در حذر بودند او آن پیروزی بنی اسرائیل بر آنان بود) نشان دهیم.» قصص ۵ و ۶)

(ع) ابتدا نعمتهای خداوند بر بنی اسرائیل را یادآور شد؛^۱ «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ».^۲ یادآوری نعمت ها قبل از صدور این فرمان موجب می شد که بنی اسرائیل این فرمان را با نشاط بپذیرند و آن را سبب افزایش و تمامیت نعمت های قبلی خود تلقی کنند، چرا که خدای تعالی قبل از این فرمان ، نعمت های فراوانی به آن ها ارزانی داشته بود و با تشکیل حکومت، نعمتش را بر آن ها تمام می کرد. فرمان ورود به ارض مقدس به همین منظور بود، تا بنی اسرائیل در آن سرزمین توطن نموده و استقلال به دست آورند.^۳ حضرت موسی(ع) از میان نعمتها سه نعمت را به بنی اسرائیل یاد آوری نمود:

۱. نعمت نبوت: نخستین نعمتی که حضرت موسی (ع) به بنی اسرائیل یادآوری کرد این بود که خدا در میان آنان پیامبرانی قرار داد: «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ». که این عبارت ، یا ناظر به اینست که خداوند آن ها را از نسل انبیایی همچون ابراهیم ، اسحاق ، یعقوب و انبیای بعد از یعقوب قرار داد و با اشاره دارد به انبیایی که از خود بنی اسرائیل چون حضرت یوسف و اسباط و موسی و هارون (ع) برگزیده بود و این نعمت که آغازگر نسلشان برگزیدگان از خلق و انبیای عظام بودند ، مهم ترین نعمت آن ها بود.^۴

^۱ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، تحقیق: شفیعی و فراهانی، چاپ اول، قم: اسراء، (۱۳۸۹)، ج ۲۲، ص ۲۵۳.

^۲ - (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را شکست و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود. (مائده / ۲۰)

^۳ - محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۶۶

^۴ - همان.

۲. نعمت حکومت: دومین نعمتی که حضرت موسی(ع) به بنی اسرائیل یادآور می شود، حکومت است: «وجعلکم ملوکا». به این معنا که آنها را از زنجیر اسارت و بردگی فرعون نجات داد و نعمت استقلال را به آن ها داد تا خودشان بر خودشان حکومت کنند و صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود باشند و بدیهی است که نعمتی بالاتر از آزادی نیست.^۱

۳. بهره مندی از نعمت های ویژه الهی: سومین نعمت بنی اسرائیل این بود که از سوی خداوند نعمت های مهم و برجسته ای که در آن زمان به احدی داده نشده بود نصیب آنها شد: «أَوَّاتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ مانند جوشیدن چشمه های متعدد آب از سنگ، نزول من و سلوی، شکافته شدن دریا و نجات معجزه آسا از چنگال فرعونیان و معجزات دیگر.^۲

پس از آن که حضرت موسی(ع) نعمت هایی که خدا بر بنی اسرائیل ارزانی داشته را یادآور شد، به آن ها دستور داد که به سرزمین مقدسی که خداوند برایشان مقرر داشته، وارد شوند: «أَوَّاتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ».^۳ اکثر مفسران منظور از ارض مقدس در این آیه را بیت المقدس دانسته اند.^۴

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۶۷؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۳۶؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۴۲؛ محمدجواد مغنیه، ج ۳، ص ۷۳.

^۲ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۴۴؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۳۷.

^۳ «ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید) که زیانکار خواهید بود!» . (مائده، ۲۱)

^۴ محمود بن عمر زمخشری ج ۱، ص ۶۲۰؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۸، ص ۲۶۵؛ محمد ثقفی تهرانی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۶، ص ۱۴۶؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ سعید حویج، ج ۳، ص ۱۳۵۵؛ محمد بن احمد بن جزی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۰۵؛ بنصرت بیگم امین، ج ۴، ص ۲۹۲؛ یعقوب جعفری،

احتمالات دیگری نیز در تفاسیر شیعه و اهل سنت درباره اینکه سرزمین مقدس کجا قرار داشت، بیان شده که به این ترتیب است: کوه طور و اطراف آن، شام،^۱ فلسطین،^۲ دمشق و فلسطین^۳ و مقداری از فلات اردن،^۴ اریحا^۵

حضرت موسی(ع) همزمان با دستور ورود به بیت المقدس، به بنی اسرائیل هشدار داد در صورت ارتداد و بازگشت به عقب، زیانکار خواهند شد: «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»^۶ مفسران برای معنای ارتدادی که حضرت موسی(ع) بنی اسرائیل را از آن نهی نمود چند احتمال بیان کرده اند: احتمال اول: به معنای تمرد از فرمان خدا و عقب نشینی از ورود به آن سرزمین و رها کردن جنگ از ترس جباران ساکن در آنجاست، در حالیکه خداوند جنگ با آن ها را واجب کرده بود.^۷ احتمال دوم: به معنای ارتداد از دین است.^۱ احتمال سوم: به معنای

ج ۳، ص ۱۱۰؛ علیرضا خسروانی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۳، ص ۵۵؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع ج ۲، ص ۵۶؛ محمد حسین فضل الله، ج ۸، ص ۱۱۵؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۴۲۴

^۱ محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۰؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ ص ۲۶۶؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۴۲۴

^۲ محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۶؛ عبدالله شبر، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۲، ص ۱۶۱؛ عبدالعلی بن جمعه حویزی، ج ۱، ص ۶۰۷

^۳ محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۷۴؛ محمد تقی مدرسی، من هدی القرآن، ج ۲، ص ۳۴۶؛ محمد طاهر بن عاشور، ج ۵ ص ۷۷ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۳، ص ۴۸.

^۴ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۶.

^۵ اریحا (مکان خوشبو) شهر با مکننت و قوتی بود که در وادی اردن در قسمت بنیامینیان در ۱۵ مایلی شمال شرقی بیت المقدس و پنج مایلی اردن، در مقابل معبری که اسرائیلیان عبور کردند واقع بود. اریحارا (شهر نخل) می گفتند و لفظ اریحا در عبرانی به معنی ماه است و بعید نیست که در قدیم الایام مذهب ماه پرستی در آنجا رواج داشته است و از جهت وسعت و ترقی دومین شهر پس از بیت المقدس به شمار می رفت. (جیمز هاکس، ص ۴۲)

^۶ «و به پشت سر خود بازنگردید (و عقب گرد نکنید که زیانکار خواهید بود!)» (مائده/۲۱)

^۷ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۴؛ فضل بن حسن طوسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۷؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۶۵؛ محمد بن محمد ماتریدی، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، (تحقیق: مجدی باسلوم)، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶)، ج ۳، ص ۴۹۱؛ عبد الله محمود شحاته، ج ۳، ص ۱۰؛ اسماعیل بن عمر بن کثیر، ج ۳، ص ۶۷؛ محمد بن جریر طبری، ج ۱۱۱؛ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ سعید حوی، ج ۳، ص ۱۳۵۵؛ بفتح الله بن شکرالله کاشانی ج ۳، ص ۲۱۱.

بازگشت به مصر است چرا که طبق روایتی قوم حضرت موسی(ع) تصمیم به بازگشت به مصر را داشتند.^۲

در مورد خسروانی که بنی اسرائیل در صورت ارتداد به آن مبتلا می شدند، اکثر مفسران گفته اند، شامل خسران دنیا و آخرت می شده است.^۳ خسران در دنیا محروم شدن از خیرات و برکات سرزمین مقدس^۴ و چهل سال گرفتاری و سرگردانی در وادی تیه بود که به هلاکت و مرگ مرتدان منجر شد.^۵ در مورد خسران در آخرت دو قول گفته شده نقول اول اینکه چون توبه نکردند، در آخرت عذاب خواهند شد. قول دوم که از قتاده و سدی نقل شده اینست که از ثواب آخرت محروم خواهند شد به این خاطر که مأمور به ورود به سرزمین مقدس بودند.^۷

مبحث دوم : ساکنان بیت المقدس در عصر حضرت موسی

در برخی تفاسیر گفته شده پس از آنکه بنی اسرائیل مأمور ورود به بیت المقدس شدند، زمانی که به رود اردن رسیدند، از ورود به آنجا دچار ترس شدند. بنابراین حضرت موسی(ع) دوازده نفر از نقبای بنی اسرائیل یعنی از هر قبیله‌های یک نفر را مأمور کرد که به آن سرزمین بروند و موقعیت و وضع مردم آنجا را شرح دهند. آنها رفتند و با مردمی نیرومند روبرو شدند و پس از

^۱ سعید حوی، ج ۳، ص ۱۳۵۵ و فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۱.

^۲ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۳؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۵؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۰

^۳ سعید حوی، ج ۳، ص ۱۳۵۵، محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۴، ص ۲۱۸؛ عبد الله شحاته، ج ۳، ص ۱۰؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۰؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۵.

^۴ احمد مصطفی مراغی، ج ۶ ص ۹۰|

^۵ محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۲۹؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵

^۶ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۵۷، عبدالحسین طیب، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، تهران: اسلام، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۳۳۷

^۷ ر.ک. محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ ص ۲۶۷.

بازگشت، آنچه را دیده بودند برای موسی شرح دادند، موسی به آنها دستور داد که مطلب را پنهان کنند زیرا اگر بنی اسرائیل آگاه می شدند، می ترسیدند و وارد آن سرزمین نمی شدند. دو تن از آنها یعنی یوشع بن نون از سبط بن یامین و کالب بن یوفنا از سبط یهودا، اطاعت کردند و ده نفر دیگر نافرمانی کردند و مردم را از آنچه دیده بودند، مطلع ساختند و خبر دهن به دهن در میان قوم منتشر شد و قوم گفتند: اگر داخل شویم، زنان و فرزندان ما اسیر دست آنها خواهند شد. ^۱ آیه ۲۲ مائده به این جمله و ترس بنی اسرائیل اشاره می کند: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» ^۲، منظور از «جبارین» کسانی هستند که صاحب سطوت و نیرو باشند و به مردم زور بگویند و هر چه بخواهند به مردم تحمیل کنند. ^۳ در برخی منابع آمده که ساکنان آن سرزمین از عمالقه بودند که قامت بلند و اندام های درشت و نیرومند داشتند. ^۴ برخی مفسران گفته اند قوم عمالقه از بقایای قوم عاد بودند. ^۵ همچنین گفته شده از فرزندان عیص بن إسحاق و برخی گفته اند از رومیان بودند. ^۶ از مفسران متقدم در توصیف جباران ساکن در سرزمین مقدس سه قول نقل شده: قول اول از ابن عباس است که گفته آنها مردمی

^۱ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ ص ۲۶۸؛ حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۶، ص ۳۱۶؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۲، ص ۳۴۵؛ نصرت بیگم امین، ج ۴، ص ۲۹۳؛ عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، ج ۲، ص ۳۶۸.

^۲ «گفتند: ای موسی، همانا در آنجا گروهی سلطه جو و ستمگر هستند...» (مائده/۲۲).

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۳.

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۳؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۴، ص ۹۱؛ محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۰ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴.

^۵ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۴۲۵؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۷ محمد سبزواری، جدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵؛ محمد شوکانی، ج ۲، ص ۳۲؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۴، ص ۲۱۸.

^۶ محمد شوکانی، ج ۲، ص ۳۲، محمد بن احمد قرطبی، ج ۶ ص ۱۲۶، محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۴، ص ۲۱۸.

نیرومند بودند. قول دوم از قتاده که گفته: عظیم الجثه بودند و سوم قول مقاتل که گفته: آنها قومی جنگاور بودند.^۱

در مورد عظیم الجثه بودن عمالقه داستان ها و روایات ساختگی بسیاری وارد شده که برخی از مفسران آن ها را در تفاسیر خود نقل کرده اند به طور مثال، برخی از ابن عباس نقل کرده اند که: هنگامی که حضرت موسی (ع) دوازده نقیب از قومش را به سوی اهالی آن سرزمین فرستاد، مردی بنام «عوج» در حالی که از باغش میوه چیده بود و به خانه می رفت آنها را دید و گرفت در آستین خود کرد و نزد پادشاه برده، گفت: اینها می خواهند با ما بجنگند. شاه گفت: بروید و خبر ما را بر صاحبان شرح دهید.^۲ از قول مجاهد نیز نقل کرده اند: خوشه انگور آنان بقدری سنگین بود که پنج نفر نمی توانستند، آن را حمل کنند و در نصف پوست یک انار پنج نفر جا می گرفت. یا اینکه گفته اند طول موسی ده زرع بود. عصایش نیز همین اندازه بود. اندازه پرش او نیز کمتر از این مقدار نبود. با این همه در موقعی که می خواست «عوج بن عنق» را بکشد، تا ساق او بیشتر نرسید. همچنین گفته اند طول تختی که وی بر آن می خوابید ۸۰۰ ذرع بود.^۳ برخی نیز گفته اند که طول عوج بن عنق ۳۳۳۳ ذراع بوده است.^۴

^۱ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۳۳.

^۲ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۴؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، ج ۲، ص ۲۷۰؛ محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۱۱۲؛ عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۳۳۷.

^۳ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۸۵؛ محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۲.

^۴ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۶-۱۲۷.

مفسران بسیاری این روایات را جعلی و خرافی و از ساخته های یهودیان می دانند که به پاره ای از کتب اسلامی راه یافته است.^۱ شهید مطهری در مورد ریشه پیدایش این داستان ها می نویسد: «علت به وجود آمدن این روایات اسرائیلی این است که قرآن کریم در این آیات آبروی بنی اسرائیل را از جهت بی همتی و نداشتن شجاعت برده و آن ها را به بی عرضگی و بی لیاقتی توصیف کرده است. بنی اسرائیل نیز برای اینکه با قرآن مقابله کنند و انتقاد قرآن کریم از خودشان

را زیرکانه رد کرده باشند و بگویند قضیه این طور نیست، بعدها داستانهایی را برای عوج بن عناق و عمالقه جعل کردند که اینها آدم هایی بودند با چه اندامها و هیكلها! یعنی اصلا امکان نداشت کسی با آنها بجنگد و اصلا جنگ با عمالقه عملی نبود. از آنجا که طبع بشر افسانه دوست است و افسانه های عجیب و غریب را خیلی دوست دارد، مسلمان ها هم همین داستانه را در کتاب هایشان بازگو کردند و فکر نکردند که اگر عوج بن عناق و قومش یک چنین مردمی بودند پس قرآن چه می گوید که ما به اینها گفتیم بیاید با آنها بجنگید؟! این معنی ندارد که آنها چنین آدمهایی باشند، بعد در عین حال قرآن بخواهد قوم یهود را ملامت کند و بگوید چرا شما با اینها نجنگیدید بدیهی است که این مطالب چون ضد قرآن است، قطعاً دروغ است».^۲

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۳؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۴۰؛ محمدهادی معرفت، تفسیر و مفسران، تحقیق: گروه ترجمان، چاپ اول، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، (۱۳۷۹)، ج ۲، ص ۱۳۳؛ محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۱؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۷، اسماعیل بن عمر بن کثیر، ج ۳، ص ۶۸.
^۲ مرتضی مطهری، ج ۲۹، ص ۴۱-۴۰.

مبحث سوم : شرط بنی اسرائیل برای ورود به بیت المقدس

بنی اسرائیل در پاسخ به دستور حضرت موسی (ع) مبنی بر ورود به بیت المقدس ، شرط کردند که در صورتی دستور او را عملی کرده و داخل آن سرزمین می شوند که جباران ساکن در آنجا از آنجا بیرون روند، در غیر اینصورت هرگز در آن گام نخواهند گذاشت و پاسخشان را با حرف «لن» که تأکید نفی است موکد کردند: « قَالُوا يَا مُوسَى إِن فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ »^۱ ، در واقع این شرط بنی اسرائیل رد کردن فرمان حضرت موسی (ع) بود چرا که بیرون رفتن جباران بدون جنگ امری بعید بود و آن ها قصد جنگیدن نداشتند ، چرا که گروهی رفاه طلب بودند و در اثر استعمار فرعون ، عزت و کرامتشان را از دست داده و به افرادی ضعیف و ترسو تبدیل شده بودند که می خواستند پیروزی بدون جنگ و یا از طریق معجزه به دست آورند، همان طور که در مورد دشمنشان فرعون که در میان امواج آب غرق گردید، پیروز شدند.^۲

مبحث چهارم : وعده فتح بیت المقدس

پس از رد فرمان حضرت موسی (ع) از سوی بنی اسرائیل ، دو نفر از کسانی که طبق بیان قرآن از خدا می ترسیدند و از نعمت الهی برخوردار بودند ، به بنی اسرائیل وعده دادند که در صورت وارد شدن از دروازه شهر و توکل بر خدا پیروز خواهند شد: «مشاهده آیه در سوره «قَالَ رَجُلَانِ

^۱ «گفتند: ای موسی، همانا در آنجا گروهی سلطه جو و ستمگر هستند، و ما هرگز داخل آنجا نمی شویم تا آنها از آنجا بیرون روند، پس اگر آنها بیرون شوند ما حتما داخل خواهیم شد.» (مائده، ۲۲)

^۲ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۳: ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۳۸: عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۶۴؛ محمد سیدطنطاوی، ج ۴، ص ۱۰۸ احمد مصطفی مراغی، ج ۶ ص ۹۲: محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۳.

مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ^۱ اکثر
مفسران اتفاق نظر دارند که آن دو نفر «یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» بوده اند که از نقبای
دوازده گانه بنی اسرائیل محسوب می شدند.^۲

از نظر مفسران منظور آن دو مرد از اینکه گفتند: «ادخلوا عليهم الباب» ممکن است یکی از
احتمالات زیر باشد:

۱. منظور این بوده که اول به اولین شهر عمالقه حمله کنند که در مرز عمالقه و به منزله دروازه
این سرزمین بود و استعمال کلمه «باب» در شهر مرزی شایع است.^۳

۲. مراد از باب، دروازه شهر بود.^۴

۳. منظور دروازه خاصی بوده که برای حمله مناسب بود.^۵

۴. منظور جهتی بوده که ورود به شهر از آن جهت راحتتر بوده است.^۱

^۱ «دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند، و خداوند به آنها، نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود، گفتند: شما وارد دروازه
شهر آنان شوید. هنگامی که وارد شدید، پیروز خواهید شد...» (مائده / ۲۳)

^۲ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۰: محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۶: عبدالحق بن غالب
ابن عطیه المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیة،
۱۴۲۲)، ج ۲، ص ۷۴: احمد مصطفی مراغی، ج ۶، ص ۹۲؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۳؛ محمدطاهر بن عاشور، ج
۵، ص ۷۸؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۴، ص ۱۴۷ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ محمد
رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۳؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۶: عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۳۳۸؛ فضل بن حسن طبرسی،
جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۸؛ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۳، ص ۴۹؛ یعقوب جعفری، ج ۳، ص ۱۱۱؛ حسین بن حسن جرجانی ج
۲، ص ۳۴۵؛ محمدابراهیم بروجردی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۴۰؛ احمد بن محمد میبدی، ج ۳، ص
۷۷.

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۱: محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۲،
ص ۲۵: عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۶

^۵ یعقوب جعفری، ج ۲، ص ۱۱۱.

۵. منظور این بوده که با آنها در داخل خانه هایشان بجنگند.^۲

برخی مفسران بیان می کنند که نقشه آن دو نفر به بنی اسرائیل برای پیروزی بر جباران این بود که با ورود از دروازه شهرشان آنها را غافلگیر کنند و در تنگنا قرار دهند زیرا هیچ تاکتیکی از نظر اهمیت به اندازه غافلگیری نیست.^۳ دکتر صادقی تهرانی معتقد است تاکتیک آن دو مرد این بود که بنی اسرائیل از در بیت المقدس یکجا و با شدت بر آن ها هجوم برند زیرا هجوم یکباره و با قدرت روحیه طرف مقابل را تضعیف می کند، گرچه طرف مقابل قدرت و جمعیت بیشتری هم داشته باشد.^۴

در اینجا این سؤال پیش می آید که آن دو نفر از کجا می دانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد؟ اکثر مفسران اتفاق نظر دارند که اگر آن دو نفر اینطور قاطع وعده داده اند، حتمیت پیروزی را از کلام حضرت موسی (ع) دریافتند که فرمود خدا مقدر کرده سرزمین مقدس از آن بنی اسرائیل باشد و به خاطر ایمانی که به حضرت موسی (ع) داشتند، یقین پیدا کردند که چنین خواهد شد.^۵

^۱ محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.

^۲ محمد جواد مغنیه، ج ۳، ص ۷۴.

^۳ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۵؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۶؛ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۱۸۴.

^۴ محمد صادقی تهرانی، ترجمان فرقان، چاپ اول، (قم: شکرانه، ۱۳۸۸)، ج ۲، ص ۵۳-۵۲.

^۵ محمد حسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۷؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۱؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۲، ص ۲۷۸؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۶؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص

۳۳۴؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۶، ص ۹۲؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۶.

مفسران جهات دیگری را نیز که سبب شد آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حمله ای تضمین کنند، ذکر کرده اند که به صورت فهرست وار بیان می شود:

۱. امکان دارد خود آن دو نفر که از اولیای خدا بودند، به نور ولایت این معنا را دریافته باشند.^۱
۲. تفرس آن دو نفر نیز محتمل است، زیرا مؤمن از فراستی برخوردار است که منشأ آن نور خداست: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله».^۲

۳. شاید از این نظر بوده که آنها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی (ع) داشتند می دانستند یک قاعده کلی در تمام جنگها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را به مرکز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولاً پیروز خواهند شد، به علاوه جمعیت

عمالقه» دارای اندامهای درشت بودند و چنین افرادی معمولاً در میدانهای جنگ بیابانی بهتر میتوانند هنرنمایی کنند اما در پیچ و خم کوچه های شهر آمادگی کمتری برای جنگ تن به تن دارند.^۳

۵. عمالقه بر خلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب می شدند.^۴

۶. از سنت الهی در نصرت رسولانش و همچنین کارهایی که خدا برای حضرت موسی (ع) در غلبه بر دشمنانش انجام داده بود، برای آنها روشن شده بود.^۱

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵

^۲ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۷۰.

^۳ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۴۱

^۴ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۴۱؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۷؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴ ص ۷۶.

برای پیروزی بنی اسرائیل و فتح بیت المقدس ، وارد شدن از دروازه شهر کافی نبود بنابراین آن دو مرد با ایمان بعد از آن پیشنهاد، بنی اسرائیل را دعوت کردند به توکل بر پروردگارشان و گفتند: « وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ^۲ » چون ایمان داشتند به اینکه خدای تعالی هر کسی را که به وی توکل کند کفایت و کفالت می کند و این جمله مایه دلگرمی بنی اسرائیل بود، تا به خود جرأت داده و دعوت آن دو را بپذیرند. ^۳

مبحث پنجم : سرپیچی بنی اسرائیل از ورود به بیت المقدس

بنی اسرائیل پس از پیشنهاد آن دو مرد خداترس که گفته بودند: «ای مردم دعوت موسی (ع) را بپذیرید و داخل در این سرزمین شوید»، با اینکه علی القاعده باید سخن خود را متوجه آن دو نفر می کردند و به دعوت آن دو نفر پاسخ می دادند اما نه تنها چنین نکردند، بلکه دعوت و سخن آن دو مرد الهی را شایسته پاسخ ندانستند و برای بار دوم موسی را مورد خطاب قرار دادند و گفتند: «قالوا یا موسی إنا لن ندخلها أبداً ما داموا فیها...» ^۴ و تفاوت این خطاب با خطاب قبلی در این بود که این بار طول و تفصیل سابق را ندادند و به اختصار تمرد خود را اعلام کردند که این نوع سخن گفتن را ایجاز بعد از اطناب می گویند، که از نظر ادبیات جای آن مقام تخصص و بگو مگو کردن است و برای اینست که به طرف بفهماند دیگر حوصله گفتگوی با تو را ندارم و از شنیدن سخنان تو خسته شدم . بنی اسرائیل با این نوع سخن گفتن به حضرت موسی (ع) جسارت کردند و داخل نشدن خود به آن سرزمین را با حرف «لن» که تأکید نفی

^۱ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۱، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۶.

^۲ «... و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید!» (مائده/۲۳)

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵.

^۴ «(بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و با آنان

بجنگید، ما همین جا نشسته ایم.» (مائده/۲۴)

است و (آبدا) که نشانه استمرار این تمرد است بیان کردند تا حضرت موسی (ع) را برای همیشه مایوس سازند، تا در نتیجه موسی (ع) دیگر نسبت به دعوتش اصرار نرزد و دعوت خود را تکرار نکند.^۱

و سپس بنی اسرائیل بعد از اعلام تمردشان، با جمله ای گستاخانه تر به حضرت موسی (ع) و خدای سبحان دستور جنگیدن با عمالقه را دادند: «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۲ که نشان می دهد خدا را برای حل مشکلات و خواسته های نفسانی خود می خواستند و زمانی که خدا آن ها را به حکمی تکلیف کند، آنجا خدا را به «رب موسی» می خوانند، نه رب خودشان.^۳ معنای این سخن در واقع آن بود که تنها پروردگاری که استحقاق عبادت و سپاس از سوی آنها را دارد، هوسها و شهوتهای آنهاست.^۴ مفسران معتقدند که این سخن بنی اسرائیل نشان می دهد که همانند بت پرستان و مشبهه قائل به تجسم خدا بودند و می پنداشتند که خدای تعالی هم موجودی شبیه به یک انسان است که رفتن و آمدن دارد و می تواند به جنگ برود.^۵

بعضی از مفسران سخن ناپسند و دور از ادب بنی اسرائیل را به معنای مجازی به کار برده اند، به این معنا که مراد از رفتن پروردگار، کمک و نصرت اوست، تا آن ها را از اعتقاد تجسم برای

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۵

^۲ «(بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید، ماهمین جا نشسته ایم.» (مائده / ۲۴)

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۷۴-۲۷۸.

^۴ محمدجوادی مغنیه، ج ۳، ص ۷۵.

^۵ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۶؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۴؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۱
۶۲؛ ابراهیم عاملی، ج ۳، ص ۲۵۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۳؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۸۷؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۷۸؛ عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۳۳۹؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۸ ص ۲۷۰.

خدا مبرا سازند،^۱ در حالیکه چنین اعتقادی از بنی اسرائیل بعید نیست چرا که آیات قرآن پیش از این نیز نظائر این اعتقاد باطلشان را بیان می کند آنجا که بعد از عبور از دریا و رسیدن به قومی که بت می پرستیدند به حضرت موسی(ع) گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند.»^۲ و در جایی دیگر ایمان خود را به دیدن آشکار خداوند مشروط کردند و گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود ببینیم)».^۳ پرستش گوساله سامری نمونه دیگری از پندار تجسم خدا در آنها بود.^۴ این اعتقاد به جسمانی بودن خدا و شباهتش به انسانها همواره در یهود بوده و امروز نیز به دلیل کتابهایی که در بین آنان دائر و رائج است بر همان اعتقاد هستند.^۵

بنی اسرائیل پس از درخواست گستاخانه شان گفتند: «إنا هاهنا قاعدون»^۶ که منظورشان از این جمله نفس نشستن نبود بلکه احتمال دارد به این معنی بوده باشد که ما اینجا منتظر می مانیم^۷ و یا به معنی نمی جنگیم و یا مبارز و اهل جهاد نیستیم باشد.^۸

^۱ محمد رشید رضا، ج ۲، ص ۳۳۴ بفضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶ ص ۲۷۳، ص ۲۷۸؛ محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۹۳؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۴؛ ابراهیم عاملی، ج ۳، ص ۲۵۴.

^۲ (اعراف / ۱۳۸).

^۳ (بقره / ۵۵).

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۶؛ محمود بن عمر زمخشری ج ۱، ص ۶۲۱، عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۷۸؛ عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۳۳۹؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۸، ص ۲۷۰.

^۵ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۶.

^۶ (مائده/۲۴). ۴.

^۷ احمد مصطفی مراغی ف ج ۶، ص ۹۳ ف محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۹۴

^۸ محمد رشید رضا، ج ۶ ص ۳۳۴.

مبحث ششم: تحریم چهل ساله بیت المقدس و علت و فلسفه آن

پس از آنکه بنی اسرائیل به طور صریح تمردشان از فرمان ورود به بیت المقدس را اعلام کردند حضرت موسی (ع) که به کلی از آن ها مایوس شده بود دست به دعا برداشت و از خداوند جدایی خود و برادرش از آن ها را با این عبارت درخواست نمود: « قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أُمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ »^۱. اکثر مفسران بیان کرده اند که منظور از جدایی در دعای حضرت موسی (ع) این بود که خداوند میان آن دو و قومشان آنچنان که شایسته آن هستند حکم کند و نفرینشان کرد که خداوند میانشان جدایی اندازد و از مصاحبت و همراهی با آنها نجاتشان دهد.^۲

علامه طباطبایی معتقد است منظور حضرت موسی (ع) نفرین بر بنی اسرائیل نبود به این معنی که خداوند بین موسی و هارون (ع) و بین بنی اسرائیل حکم به جدایی کند که مستلزم نزول عذاب بر آن ها و یا مستلزم آن باشد که آن دو بزرگوار از میان بنی اسرائیل بیرون روند و یا مرگ بین آن دو و آنها جدایی بیندازد، برای اینکه موسی در حال دعوت ایشان به قبول سرنوشتی بود که خدا به نفع آنان مقدر کرده بود (یعنی تمام کردن نعمت بر آنان) موسی همان کسی بود که باید به دست او این سرنوشت خوب برای بنی اسرائیل صورت گیرد و به دست او نجات یابند و در زمین جانشین دیگران شوند و بنی اسرائیل هم این معنا را از آن جناب

^۱ «گفت: پروردگارا! در واقع من جز صاحب اختیار خودم و برادرم نیستم، پس بین ما و بین گروه نافرمانبردار جدایی افکن.» (مائده/۲۵).

^۲ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۵۹؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۸؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۶، ص ۱۴۷؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۶۲۲؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۴، ص ۹۳؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۱، ص ۴۲۶؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۵؛ سعید حوی، ج ۳، ص ۱۳۵۶؛ محمد بن احمد ابن جزی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص ۱۰۶۰؛ محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۶، فتح الله بن شکر الله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۳.

میدانستند. شاهد دیگر این معنا این آیه شریفه است که می فرماید: «فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»، که از آن بر می آید موسی از اینکه مبدا عذاب الهی بر آنان نازل شود غمگین بوده و مردم هم همین انتظار را از او داشته اند، که به خاطر نازل شدن عذاب تیه به حال آنان غمناک شود.^۱ در حقیقت خواست حضرت موسی (ع) طلب داوری بود و راه حل و فصل خصومت را از خدا خواسته بود و از روی ادب مصداق «فافرق» را تعیین نکرد بلکه حکم را به خدا سپرد و خداوند مطابق حکمتش دعای حضرت موسی (ع) را اینگونه اجابت کرد که سرزمین مقدس را چهل سال بر قوم فاسقش حرام کرد^۲ و آن ها را در بیابان سرگردان نمود: « قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ »^۳

برخی مفسران در تفسیرشان در مقام تبیین علت تحریم سرزمین مقدس، پرستش گوساله به مدت چهل روز را عامل این امر میدانند یعنی خداوند به ازای هر روز گوساله پرستی مجازات آنها را یک سال سرگردانی در بیابان قرار داد.^۴ این دیدگاه، با آیات مربوط و دیدگاه اکثر قریب به اتفاق مفسران سازگار نیست. برخی مفسران نیز معتقدند علت تحریم ارض مقدس و سرگردانی در بیابان نتیجه و استجابت دعای حضرت موسی (ع) بود که از پروردگار خواست که

^۱ ج ۵ ص ۴۷۹ و ۴۷۸.

^۲ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۸، ص ۲۷۴.

^۳ «خدا به موسی) فرمود:» پس در حقیقت آن (سر زمین)، چهل سال بر آنان ممنوع است، در حالی که در آبیابان آن سرا زمین سرگردان خواهند بود؛ پس بر سر نوشت) گروه نافرمانبردار تأسف مخور. « (مائده/۲۶)|

^۴ محمد بن حسن طوسی ف ج ۳ ص ۴۹۱ ف محمود بن عبدالله الوسی ف ج ۳ ص ۲۷۹ ف محمد ثقفی تهرانی ، ج ۲ ف ص ۱۹۵ ف فضل بن حسن طبرسی ف مجمع البیان ، ج ۶ ف ۲۷۹

میان او و آن قوم فاسق جدایی بیندازد.^۱ طبق دیدگاه دیگری، علت تحریم ارض مقدس و سرگردانی در بیابان، عقوبت نافرمانی و سرپیچی بنی اسرائیل از فرمان جهاد بود.^۲

در مورد فلسفه چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان تحلیل های متعددی از سوی مفسران صورت گرفته است: برخی گفته اند این عقاب الهی برای متمردان بنی اسرائیل بود تا تصفیه شان کند و نسل جدیدی پدید آید که اهل جهاد و مقاومت باشند.^۳ برخی نیز گفته اند خداوند بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد تا آن ها را از ذلت و بردگی و عذاب نجات دهد و به آزادی و استقلال و عزت و نعمت برساند اما هرگاه به آنها گرسنگی و سختی می رسید یا به امر مشقت باری مکلف می شدند به حضرت موسی علی) فال بد می زدند و او را ملامت می کردند و یاد آور مصر می شدند و دوست داشتند که به آنجا بازگردند چرا که ظلم فراعنه فطرتشان را فاسد کرده بود و مهر ذلت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شده بود و با تحقیر و تسلیم خو گرفته بودند و چون این بی عدالتی طولانی شد، همچون اخلاق ارثی و اکتسابی آنها شد و به غرائز ذاتی و طبیعت سرشتی آنها تبدیل شد و وقتی که حضرت موسی(ع) برای مناجات با پروردگار از میانشان رفت گوساله ای از زیور آلات که برای آنها دوست داشتنی تر از هر چیزی بود را معبود خود قرار دادند و آن را پرستیدند چرا که در نفوسشان بزرگی اشراف مصر و عظمت گوساله ای که می پرستیدند (آبیس) رسوخ کرده بود و خداوند متعال می دانست که نفوس پستشان از ورود به سرزمین مقدس که جباران در آن بودند سرپیچی می کند و زمانی

^۱ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۹؛ محمدتقی مدرسی، من هدی القرآن، ج ۲، ص ۳۴۹؛ محمد حسینی همدانی، ج ۴، ص ۴۰۳؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۴

^۲ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴ ص ۷۸؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۷؛ محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۶؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص ۱۰۶۰.

^۳ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۶، ص ۱۵۰.

وعده ای که به اجدادشان داده بود محقق می شود که نسلی که در بت پرستی و برده داری و فساد اخلاقی پرورش یافته از بین برود و نسل جدیدی در آزادی کوچ نشینی و عدالت و نور آیات الهی رشد کند . اما خداوند تا حجتش را بر قومی آشکار نکند، هرگز آن ها را هلاک نمی کند تا بدانند که خداوند ظلم نمی کند ؛ بلکه آنها، خودشان به خودشان ظلم می کنند و به خاطر این سنت عادلانه به بنی اسرائیل دستور ورود به ارض مقدس را داد اما بعد از آنکه عجایبی را در تایید فرستاده اش به آنها نشان داد سرپیچی کردند و تکبر ورزیدند ، خداوند هم آنها را به کیفر گناهانشان مؤاخذه نمود و جمعیت دیگری را بعد از آنان پدید آورد و آنها را به خاطر همتشان و موافقتشان با شریعت ، پیشوایان و وارثان قرار داد.^۱

مفسرانی معتقدند که چهل سال سرگردانی، مجازاتی مشابه قعود بنی اسرائیل بود.^۲ توضیح آنکه حکمت خدا اقتضا می کرد که مجازات قوم را متناسب با گناهی که مرتکب شدند قرار دهد و بنی اسرائیل زندگی با ذلت همراه با قعود برای آنها از زندگی با عزت همراه با جهاد دوست داشتنی تر بود و به همین دلیل هنگامیکه پیامبر شان حضرت موسی (ع) به آنها دستور ورود به سرزمین مقدس را داد گفتند: «إنا هاهنا قاعدون» و حکمت خداوند متعال اقتضا می کرد که به سزای بزدلی و نافرمانیشان آن ها را با چیزی شبیه به قعودشان به مجازات برساند، بنابراین بر آنها چنین حکم کرد که تا چهل سال در یک منطقه محدودی از زمین سرگردان شوند، آنها می رفتند و می آمدند و حیران و سرگردان بودند و نمی دانستند که کجا هستند.^۳

^۱ محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۸ و ۳۳۷

^۲ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۸۰. محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۱۴.

^۳ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۱۴.

طبق نظر دیگری راز چهل سال ماندن بنی اسرائیل در بیابان با دین تازه آنان پیوند استواری دارد آنها سالیان زیادی در مصر زندگی کرده بودند و با دین آنها خو گرفته بودند خداوند چهل سال آنها را در بیابان نگه داشت تا دین تازه هرچه بیشتر در جان و دل آن ها ریشه دواند و استوار گردد و خاطره دین مصریان از ذهن و ضمیرشان زدوده شود به ویژه وقتی در آینده به فلسطین روند دین آنها با دشواریهایی رو به رو می شد از اینرو باید چندان در بیابان بمانند و با دین تازه خود خو بگیرند که بتوانند در برابر پیش آمد های آینده دین خود را حفظ کنند.^۱

یکی از مباحث مورد تامل مفسران در خصوص تحریم چهل ساله بنی اسرائیل، تکوینی یا تشریحی بودن این حکم است؛ قولی که اکثر مفسران آن را پذیرفته اند اینست که منظور از تحریم، تحریم تکوینی است نه تحریم شرعی.^۲ به این معنا که خدای تعالی چنین مقدر فرمود که بنی اسرائیل به خاطر تمردشان تا چهل سال نتوانند داخل بیت المقدس شوند و گرفتار سرگردانی شوند، به طوری که از صبح تا شام به طرف آن سرزمین راهپیمایی می کردند ولی در آخر روز می دیدند که در همان نقطه ای هستند که صبح از آنجا به راه افتاده بودند.^۳

در مقابل برخی دیگر معتقدند که منظور از تحریم، تحریم تشریحی و تعبدی بود، یعنی خداوند به آنها امر کرد که به عنوان مجازات برای عمل زشتشان در آن بیابان در رنج و سختی بمانند.^۴ آیت الله جوادی آملی در رد این احتمال بیان می کند: احتمال اینکه مراد از «محرمة» حرمت

^۱ محمد بیومی مهران، ج ۲، ص ۳۶۱.

^۲ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ع ص ۲۷۸؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۹۰؛ محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۳۶؛ حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۶، ص ۳۱۹؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۶؛ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۴۰۴؛ علی بن محمد خازن، ج ۲، ص ۲۹؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۶، ص ۱۲۹؛ سعید حوی، ج ۳، ص ۱۳۵۶.

^۳ محمد حسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۷۹

^۴ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۷۸؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۴۹۰؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

تکلیفی باشد یعنی بر آنها حرام بود که از سرزمین سینا خارج گردند و واجب بود که چهل سال در آن بمانند پذیرفته نیست، زیرا اولاً به کارگیری عبارت حرمت: «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ» برای وجوب ماندن، تعبیر مناسبی نیست. ثانیاً اگر بنی اسرائیل متمرّد و خشن که مستقیماً به خدا و پیغمبر اعتراض می کردند، به امری تعبدی مانند چهل سال سرگردانی مکلف میشدند، هرگز اطاعت نمی کردند و چنانچه با طلوع و غروب آفتاب می توانستند راه را تشخیص داده و به روستاها و شهرهای مجاور برسند، می رفتند، در حالی که آنها چهل سال سرگردان در همان منطقه ماندند.^۱

مبحث دیگری که در خصوص تحریم چهل ساله مورد اختلاف مفسران است پیرامون عامل ظرف «أَرْبَعِينَ سَنَةً» است؛ برخی می گویند عامل در «اربعین سنه»، «یتیهون» است و چهل سال متعلق به مدت سرگردانی در بیابان است نه مدت تحریم و تحریم همیشگی و مطلق بود و مؤید این قول اینست که گفته شده هیچ کدام از کسانی که گفتند: ما هرگز وارد سرزمین مقدس نخواهیم شد، وارد آن نشدند و همه آنها در بیابان هلاک شدند؛ از آن قوم تنها یوشع و کالب که گفته بودند: «ادخلوا عليهم الباب» به همراه فرزندان و یا فرزندان فرزندان کسانی که سرزمین مقدس بر آنها حرام شده بود، با ستمگران جنگیدند و وارد سرزمین مقدس شدند. بنا بر این تقدیر آیه: «كتب الله لكم الأرض المقدسه به شرط أن تجاهدوا أهلها» است و چون بنی اسرائیل از جهاد با ستمکاران امتناع ورزیدند، به آن ها گفته شد: «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ».^۲

^۱ تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۹۰.

^۲ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۰ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۴؛ علی بن محمد خازن، ج ۲، ص ۲۹؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۹۴؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص

قول دیگر اینست که عامل در «اربعین سنه»، «محرمة» است و چهل سال متعلق به تحریم است، یعنی مدت تحریم ارض مقدس بر بنی اسرائیل چهل سال بود و این تحریم موقت بود نه دائمی و همیشگی و منظور این بود که در مدت چهل سال هیچ یک از بنی اسرائیل وارد سرزمین مقدس نشوند لکن برای کسانی که بعد از پایان این مدت باقی ماندند، مقدر شده بود.^۱

مبحث هفتم: ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس

پس از سپری شدن دوران چهل ساله ی سرگردانی بنی اسرائیل در وادی تیه، از جانب خداوند به آن ها دستور رسید که به سرزمینی که چهل سال ورود به آن برایشان حرام شده بود، وارد و در آن ساکن شوند و هر چه خواستند و از هر کجا که خواستند از نعمتهای فراوان آنجا استفاده کنند. جریان ورود بنی اسرائیل به بیت المقدس در آیات ۵۸ سوره بقره و ۱۶۱ سوره اعراف ذکر شده: «وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا...»^۲ «وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ...»^۳ دیدگاه مشهور مفسران شیعه و اهل سنت آن است که مراد

۴۹۱؛ اسماعیل بن عمر ابن کثیر، ج ۳، ص ۷۱: محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۸: محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۶: عبدالله شبر، الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۲، ص ۱۶۴.

^۱ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۹؛ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۱۲؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۶۰؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۴؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۲؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۴، ص ۲۲۲ محمد بن محمد ماتریدی، ج ۳، ص ۴۹۴؛ محمد بن احمد ابن جزی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ علی بن محمد خازن، ج ۲، ص ۲۹؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۳، ص ۶۴۹۱ محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۱۱۶؛ محمد شوکانی، ج ۲ ص ۳۳.

^۲ «و (به خاطر بیاورید زمانی را که گفتیم: «در این شهر بیت المقدس وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید!»

^۳ «و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آنها گفته شد: «در این شهر بیت المقدس | ساکن شوید، و از هر جا (و به هر کیفیت) بخورید، از آن بخورید (و بهره گیرید!»

از «قریه» در این آیات «بیت المقدس»^۱ و یا سرزمینی در بیت المقدس است.^۲ مفسرانی که منظور از «قریه» را بیت المقدس می دانند به آیه ۲۱ سوره مائده استدلال می کنند: «یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»^۳ و معتقدند چون منظور از «ارض مقدس» در این آیه بیت المقدس است پس مراد از «قریه» هم همان است.^۴ آیت الله جوادی آملی معتقد است که می توان با دو قرینه مقصود از قریه را همان سرزمین مقدس در آیه ۲۱ سوره «مائده» یعنی بیت المقدس دانست؛ قرینه اول تعبیر «فکلوا منها حیث شئتم رغدا» است؛ زیرا این تعبیر دلیل بر فراوانی نعمت در آن قریه و بابرکت بودن آن است. در نتیجه نظیر تعبیر «بارکنا حوله»^۵ که در شماری از آیات درباره بیت المقدس وارد شده است. قرینه دیگر امر به سجده و استغفار در هنگام ورود است: «وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه»؛ زیرا این گونه تعبیر دلیل بر قداست ویژه این مکان است. با این دو قرینه، به این صورت که قریه در این آیه بخشی از «الأرض المقدسة» است، نه همه آن می توان در حد احتمال مسأله را به اثبات رساند؛ زیرا اولاً، علت عدم ورود بنی اسرائیل در ابتدای امر، وجود عمالقه جبار و عدم شهادت و جرأت بنی اسرائیل برای جنگیدن با آنان بود و در صورت بقای عمالقه در سرزمین مقدس، ترس بنی اسرائیل نیز باید به حال خود باقی باشد و همان بهانه ها تکرار شود. ثانیاً، ظاهر مجموع آیات

^۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۶۸ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۲؛ علیرضا خسروانی، ج ۱ ص ۱۰۰ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۱، ص ۱۵۶؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ محمد حسین فضل الله، ج ۲، ص ۵۷؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۷؛ محمد شوکانی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۱؛ محمد سید طنطاوی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱، ص ۱۶۷؛ عبدالکریم خطیب، ج ۱، ص ۸۸؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۲، ص ۴۲۲؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۱، ص ۸۲؛

محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۱، ص ۳۵۷؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱، ص ۴۰۹.

^۲ محمدحسین طباطبایی، ج ۸، ص ۳۸۳؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۲۵.

^۳ «ای قوم من به این سرزمین مقدس که خداوند بر شما نوشته است وارد شوید.»

^۴ یعقوب جعفری، ج ۱، ص ۱۸۳.

^۵ (اسراء ۱/)

این است که همه این قضایا مربوط به زمان حیات حضرت موسی (عالی) بوده و مطابق گفته شماری از مفسران و آنچه در تورات کنونی^۱ آمده، بنی اسرائیل در زمان حیات آن حضرت وارد سرزمین مقدس نشدند، در نتیجه تنها با این قید که این فرمان مربوط به زمان حضرت موسی (ع) و یوشع نیست، بلکه یکی از فرمان هایی است که در طول تاریخ بنی اسرائیل، در زمان پیامبران دیگر آنان نازل شده، یا اگر در زمان حضرت موسی (ع) نازل گردیده، از جمله احکامی است که ناظر به فرزندان بعدی بنی اسرائیل در زمان های آینده است و حضرت موسی (ع) آن را برای بنی اسرائیل قرائت می کرد، می توان مقصود از قریه را شهر بیت المقدس کنونی دانست.^۲

برخی مفسران نیز به این دلیل که طبق آیه ۲۱ سوره «مائده» بنی اسرائیل باید با ساکنان آن سرزمین که «عمالقه» بودند می جنگیدند ولی در این آیه آنها بدون هیچ مانعی وارد آن سرزمین می شدند^۳ و اینکه این آیه راجع به زمان حضرت موسی (ع) است در حالیکه بیت المقدس در زمان حضرت داود (ع) بنا نهاده شد،^۴ معتقدند منظور از قریه، «اریحا» است.^۵

^۱ سفر تثنیه، باب ۳۴.

^۲ تسنیم، ج ۴، ص ۵۶۱-۵۵۹.

^۳ یعقوب جعفری، ج ۱، ص ۱۸۴.

^۴ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۵ محمد ثقفی تهرانی، ج ۱، ص ۹۱؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۱، ص ۹۵؛ محمدابراهیم بروجردی، ج ۱، ص ۱۷۲، علی اکبر قرشی بنابی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۸۹؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ محمود طالقانی، ج ۱، ص ۱۶۶.

مبحث هشتم: آداب ورود به بیت المقدس

هنگامی که بنی اسرائیل به نزدیکی بیت المقدس رسیدند از جانب خداوند به آنها گفته شد که این شهر دارای برکات مادی و معنوی است و ورود به آن آداب خاص خود را دارد؛ آیه شریفه «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»^۱ دلالت بر آداب ورود به این سرزمین مقدس دارد، هریک از مفردات آیه نکته ای در این خصوص ارائه می دهد:

الف. ورود از درب مخصوص: بنی اسرائیل می بایست برای ورود به بیت المقدس از دری خاص از آن وارد می شدند: «وَادْخُلُوا الْبَابَ...»، «ال» در «الباب» با توجه به این که حرف تعریف است دلالت بر درب خاصی دارد که برخی آن را یکی از درهای بیت المقدس میدانند که هم اکنون باب الحطه نامیده می شود.^۲ دسته ای دیگر معتقدند در قبه ای بوده که موسی و بنی اسرائیل به سوی آن نماز می خواندند.^۳ برخی نیز منظور از آن را در قریه‌های میدانند که بنی اسرائیل دستور یافتند وارد آن شوند.^۴

^۱ محمدعلی رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، چاپ اول، قم: پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۷۸.
^۲ «و (به خاطر بیاورید زمانی را که گفتیم: در این شهر بیت المقدس وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید! و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگویید: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» تا خطاهای شما را ببخشیم؛ و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.» (بقره ۵۸)
^۳ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ محمد شوکانی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۸؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۶۸، فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱، ص ۱۹۶.
^۴ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۲؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۱، ص ۸۲؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۱، ص ۳۵۸.
^۵ علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۲؛ محمد سبزواری الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۲؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۱، ص ۸۲؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۳، ص ۵۲۳؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۱، ص ۳۵۸؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص: ۴۲۳.

ب. ورود در حال سجده: ورود در حال سجده دومین عملی بود که بنی اسرائیل می بایست هنگام ورود به بیت المقدس انجام میدادند: ... «وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا»^۱. در پاسخ به این سوال که چگونه ممکن بود در حال سجده یعنی قرار دادن پیشانی بر روی زمین از درب وارد شد، دیدگاه مشهور آنست که در این جا مراد از سجده قرار دادن پیشانی بر زمین نیست؛ بلکه مراد از آن حقیقت سجده است که عبارت از نهایت خضوع و خشوع و تواضع است^۲

گروه دیگری منظور از سجده را همان سجده معروف می دانند، اما به این معنی که وقتی به در قریه رسیدند، به شکرانه نعمتهای خدا ابتدا سجده کنند و سپس وارد شوند.^۳ برخینیز گفته اند یعنی داخل شوند و پس از آن، خدا را به شکرانه نعمت هایش سجده کنند.^۴ دسته سوم، سجده در این آیه را به معنی رکوع و خم کردن پشت دانسته اند.^۵

آیت الله جوادی آملی در این باره می نویسد: «هرچند بعید نیست که ظاهر آیه، به ویژه با توجه به سایر موارد کاربرد واژه سجده در قرآن، همان سجده معروف باشد و هیچ منافاتی با ورود و حرکت عرفی ندارد، لیکن احتمال اراده خضوع و شکر از واژه سجده قوی است».^۶

^۱ «... و از در (معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید!» ۶.

^۲ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۸؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۳، ص ۵۲۳؛ نصرت بیگم امین، ج ۱، ص ۳۳۶؛ عبدالله محمود شحاته، ج ۳، ص ۴۲۳؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۱، ص ۲۶۶. ۷.

^۳ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۸۹.

^۴ .. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عبدالحسین طیب، ج ۲، ص ۴۱؛ سعید حوی، ج ۱، ص ۱۵۰؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱، ص ۱۲۴؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۱، ص ۲۶۶.

^۵ حسین بن حسن جرجانی، ج ۱، ص ۹۵.

^۶ تسنیم، ج ۴، ص ۵۶۳.

ج. بیان لفظ حطه: سومین عملی که بنی اسرائیل فرمان یافتند هنگام ورود به سرزمین مقدس انجام دهند گفتن کلمه «حطه» بود: «... وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ...»^۱ خطه در لغت از ریشه «ح ط ط» و به معنای فرو افتادن چیزی از بلندی است^۲، اما اینکه در آیه مورد بحث به چه معناست بنا بر قول اکثر مفسران به معنای آنست که خدایا گناهان ما را فرو ریز و ما را بیمارز.^۳ دسته دیگری معتقدند جمله ای که بنی اسرائیل باید می گفتند: «لا اله الا الله» بود.^۴ برخی نیز بنا بر روایتی از ابن عباس معتقدند بنی اسرائیل دستور یافتند که بگویند: این امر حق است.^۵ مفسر دیگری معتقد است سخنی بود که در آن مکان شناخته شده بود و دلالت بر عجز و ناتوانی می کرد و سخنان سائلان و گدایان بوده تا اهل آن قریه برای آن ها حسابی نپندارند و از آنها اجتناب و احتیاط نکنند.^۶

از مجموع اقوال بیان شده بر می آید که ظاهراً مقصود از تعبیر «حطه»، استغفار و درخواست ریزش گناهان بنی اسرائیل بوده لکن در این مورد که آیا مامور به تلفظ عین عبارت شده بودند یا مقصود با غیر این لفظ نیز حاصل می شد اختلاف است، برخی از مفسران گفته اند

^۱ «... و بگویند: «خداوندا! گناهان ما را بریز!» بقره / ۵۸»

^۲ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۵۰۷.

^۳ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸ حسین بن علی ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۳۰۲: فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۲؛ علی بن محمد خازن، ج ۱، ص ۴۸؛ محمد بن مسعود عیاشی، ج ۱، ص ۴۵؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۱۱۰؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۲، ص ۱۸؛ سعید حویج، ص ۱۵۰؛ محمد شوکانی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۲۶.

^۴ همان

^۵ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۳؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۱، ص ۱۲۶.

^۶ محمدطاهر بن عاشور، ج ۱، ص ۴۹۸

اینکه بنی اسرائیل باید عینا واژه «حطه» را تعبدا بر زبان آورند درست نیست،^۱ زیرا اولاً این لفظ عربی است و زبان آن ها عربی نبود و ثانیاً آن ها امر به گفتن سخنی شده بودند که دلالت بر پشیمانی و توبه و فروتنی آن ها کند و مقصود با غیر این لفظ نیز حاصل می شد چرا که توبه، پشیمانی قلبی و ذکر زبانی است نه اینکه لفظی را به عینه بگویند.^۲

در مقابل برخی مفسران معتقدند که باید لفظ حطه را به عینه می گفتند.^۳ دلیل این دیدگاه نزد شیعیان روایتی از امام حسن عسکری (ع) ^۴ و نزد عامه روایتی از ابوهریره ^۵ و ابن عباس ^۶ است. ظاهر این روایات این است که تلفظ به خصوص واژه حطه نیز جزو فرمان بوده است. مگر آن که احراز شود مقصود استغفار و درخواست حط و ریزش گناهان است، نه تلفظ به لفظ خاص.^۷

مبحث نهم : تبدیل آداب ورود به بیت المقدس

خداوند به بنی اسرائیل امر کرد که به شکرانه ی نعمت های الهی، به ویژه نجات از بیابان، از در مخصوص بیت المقدس، با خضوع و خشوع وارد شوند و هنگام ورود لفظ «حطه» را بر زبان جاری سازند، تا بدین وسیله میان گفتار و کردار آنان هماهنگی ایجاد شود و توبه شان کامل

^۱ محمدجواد مغنیه، ج ۱، ص ۲۳۲ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۲۸.

^۲ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۳، ص ۵۲۴.

^۳ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱، ص ۱۱

^۴ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴ ص ۵۶۵-۵۶۶.

^۵ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۲۱. د. محمد بن احمد قرطبی، ج ۱، ص ۴۱۱. ۶. محمد بن عمر فخر رازی،

ج ۲، ص ۲۴

^۷ همان، ص ۵۶۶

شود چرا که توبه با پشیمانی قلبی و فروتنی در جوارح و استغفار زبانی کامل می شود.^۱ اما ستمگران بنی اسرائیل رفتار ناروایی در موقع ورود به سرزمین مقدس از خود نشان دادند. آن ها از سر الجاجت و عناد، آداب ورود را که نیازمند خضوع و خشوع و نشان بندگی و استغفار بود امتثال نکردند و با مخالفت عملی و جایگزین کردن شیوه و قولی دیگر، از تواضع و استغفار سر باز زدند: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»^۲ قید «ظلموا» در جمله «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا» نشان می دهد که کسانی که قول مورد دستور را تغییر دادند و با آن مخالفت کردند همه بنی اسرائیل نبودند و برخی از آن ها از سیره محسنین پیروی کردند.^۳

مفسران مراد از تبدیل در «فَبَدَّلَ» را هم تبدیل قول دانسته اند، هم تبدیل فعل. در مورد تبدیل فعل بنی اسرائیل گفته شده که به جای ورود در حال سجده از پشت سر و رو به عقب وارد شدند تا دستور خدا را مسخره کنند،^۴ یا اینکه گفته شده که آن ها مأمور بودند که خم شده و از درب وارد شوند ولی آن ها سرپیچی کرده و در حال نشسته از آن عبور کردند.^۵ در مورد تبدیل قول بنی اسرائیل در برخی تفاسیر آمده است که به جای کلمه «حقه» لفظ

^۱ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۳: محمدجواد مغنیه، ج ۱، ص ۲۳۲؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۲۸

^۲ «اما افراد ستمگر، این سخن را که به آنها گفته شده بود، تغییر دادند؛ (و به جای آن، جمله استهزا آمیزی گفتند): لذا بر ستمگران در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرستادیم.» «بقره/۵۹»

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۵۵۳ و ۵۷۲.

^۴ عبدالله شبر، الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، ج ۱، ص ۱۰۲؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۲؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۲، ص ۲۰؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۱، ص ۱۶۸؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۸ سعید حویج ۱ ص ۱۵۰؛ محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۱، ص ۶۹؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۴۳۰؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۱، ص ۹۶؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۸۱.

^۵ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۱

«حنطه» به معنای گندم را به کار بردند.^۱ بعضی گفته اند به جای حطه لغت عبری «هطا سَمَقَاثَا» یا «حَنْطَةُ حَمْرَاء» را گفتند، که به معنی گندم سرخ است.^۲ مطابق روایتی دیگر آنان از عقب، کشان کشان داخل باب شدند و کلمه «حِبَةُ فِي شَعْرَه» (به معنای گندمی که در پوسته زرین خود است) را گفتند. در صورت صحت تاریخ و احادیث مزبور ممکن است اختلافشان مستند به تعدد گویندگان و تبدیل کنندگان باشد که هر کدام به گونه خاصی تبدیل کردند.^۳

برخی مفسران با این استدلال که لفظ «حطه» عربی است و زبان بنی اسرائیل عبری بود و معلوم نیست که این لفظ و همینطور لفظ حنطه به عنوان بدل آن در زبان آنها بوده باشد، این تبدیل قول را مورد تردید قرار دادند.^۴ در پاسخ به این ایراد آیت الله سبحانی بیان می کنند که این تبدیل قول بعید نیست، زیرا قرابت و خویشاوندی خاصی میان زبان عبری و عربی وجود دارد.^۵

برخی نیز معتقدند مراد از «حطه» عملی بود که گناهان را از بین ببرد و خدای تعالی بنی اسرائیل را به زبان آوردن کلمه ای مأمور نکرد؛ چراکه برای مکلف چیزی آسان تر از کلمه ای

^۱ فضل بن نصرت بیگم امین، ج ۱، ص ۳۳۹؛ ابراهیم عاملی، ج ۱، ص ۹۰؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۱۹۲-۱۹۱؛ محمد شوکانی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۸۲؛ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۹۲؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سعید حوی، ج ۱، ص ۱۵۰. حسن طبرسی، مجمع البیان ج ۱، ص ۲۴۸.

^۲ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ حسین جرجانی، ج ۱، ص ۹۶؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۲، ص ۲۰؛ عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۹۲؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۹۰؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ نصرت بیگم امین، ج ۱، ص ۳۳۹.

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۵۷۱.

^۴ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۱، ص ۱۴۲. ۲.

^۵ جعفر سبحانی، ج ۱۲، ص ۱۹۲-۱۹۱.

که بر زبان جاری شود نیست^۱. اگر مقصود همان گفتن لفظ «حطه» بوده چرا بنی اسرائیل گفتن یا تکرار این لفظ آسان را ترک کردند و ترک تنها یک کلمه چگونه آنها را مستحق نزول رجز از آسمان نمود!^۲ ایرادی که بر نظریه فوق وارد شده این است که تلفظ به لفظ خاص که نشانه اعتراف به گناه و نیازمند روح تعبد و قلب خاشع است، برای انسان های متکبر و متمرّد، کار آسانی نیست و بر روح کسانی که دیو درون را رام نکردند و در جهاد اکبر پیروز نشدند سنگینی می کند؛ نظیر گفتن «لا إله إلا الله» که گرچه بر زبان آسان است اما برای مشرکان صدر اسلام سنگین بود؛ چون لازمه اش کنار گذاشتن بت پرستی و پذیرفتن الوهیت و ربوبیت راستین ذات اقدس خداوند بود و این تبدیل عقیده کار آسانی نبوده است.^۳

در هر صورت آنچه مسلم است بنی اسرائیل از آنچه که خداوند از آن ها خواسته بود عدول کردند و فرمان خدا را که خضوع و خشوع در عمل و گفتار بود به آنچه از اغراض دنیا مطلوب خودشان بود مبدل کردند که این نشان دهنده ی نهایت عناد و فسق و خروجشان از اطاعت خدا بود که زمینه نزول عذاب را فراهم کرد و خداوند بر آنان رجزی از آسمان فر فرستاد.^۴ در مفردات آمده، رجز در اصل به معنی حرکت و اضطراب است.^۵ مطابق این معنا به عذابی رجز گفته می شود که اضطراب و لرزه و تشویشی را به وجود بیاورد؛ نظیر زلزله یا مرض طاعون که گفته می شود مبتلایان به آن دچار اضطرابند که چنین بی تابی در بیماران عادی پدید نمی

^۱ محمد رشید رضا، ج ۱، ص ۳۲۴

^۲ محمود طالقانی، ج ۱، ص ۱۶۸.

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۷۲.

^۴ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص ۱۴۳؛ اسماعیل بن عمر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۷۷.

^۵ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۲، ص ۴۲.

آید. ^۱ طبق حدیثی از پیامبر ص که فرمود: «انه رجز عذب به بعض الامم قبلکم»: «آن یک نوع عذاب است که بعضی از امتهای پیشین به وسیله آن معذب شدند». ^۲ می توان احتمال داد رجزی که بر بنی اسرائیل نازل شد طاعون بوده است. طبرسی در مجمع البیان به نقل ابن زید میگوید: با بیماری طاعون در یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از بزرگان و پیر مردهایشان هلاک شدند و فرزندانشان باقی ماند و در نتیجه علم و عبادت از آنان رفت و از دست دادن دانشمندانشان عذابی برای باقیماندهگان شد. ^۳

مبحث دهم : تحقق وعده پروردگار بر بنی اسرائیل

خداوند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف خاطر نشان می سازد که پس از غرق شدن فرعونیان در دریا، مشارق و مغارب سرزمین آنها را که جای پر برکتی بود، به کسانی که مورد ظلم و استضعاف قرار گرفته بودند یعنی قوم بنی اسرائیل واگذار کرد و آنان را وارثان فرعونیان نمود: ^۴ « وَأَوْزُنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا... » ^۵ برخی مفسران مراد از الارض در آیه مورد بحث را بیت المقدس و همه سرزمین های اطراف آن و سرزمین مصر میدانند. ^۶ زیرا در آیه مورد بحث برای «الارض» وصف «التي باركنا فيها» آمده است و در

^۱ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۵۵۶.

^۲ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۶۹

^۳ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۹.

^۴ یعقوب جعفری، ج ۴، ص ۱۹۷.

^۵ «و مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، واگذار کردیم؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت؛ و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخهای مجلل) می ساختند، و آنچه از باغهای داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم!»

^۶ عبدالحسین طیب، ج ۵، ص ۴۴۱: محمد حسینی همدانی، ج ۶، ص ۴۷۹ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۴، ص ۹۷؛ یعقوب جعفری، ج ۴، ص ۱۹۷.

داستان معراج پیامبر گرامی اسلام نیز به روشنی از بیت المقدس به نام سرزمین بابرکت یاد شده است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»^۱ به قرینه این آیات و آیه شریفه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»^۲ مراد از «الارض» در آیه مورد بحث بیت المقدس و همه سرزمین های اطراف آنست. چرا که خداوند در قرآن غیر از سرزمین مقدس که همان نواحی فلسطین است و غیر از کعبه، هیچ سرزمینی را به برکت یاد نکرده است.^۳

در ادامه آیه آمده: «سخن نیکوی پروردگارت بر بنی اسرائیل به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند تحقق یافته» «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا» برخی مفسران معتقدند «کلمه حسنی» یا همان سخن نیکوی خداوند که درباره قوم بنی اسرائیل تحقق یافت همان سخن و وعده خداوند در آیه ۵ و ۶ سوره قصص است که در آن وعده ی پیروزی و رهبری به بنی اسرائیل داده شده است: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۴ و برخی معتقدند مراد از کلمه حسنی وعده ی پیروزی است که حضرت موسی در آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ اعراف به بنی اسرائیل داده بود: «قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ، قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلٍ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ

^۱ اسراء / ۱

^۲ (مائده/۲۹)

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۸، ص ۲۹۲.

^۴ یعقوب جعفری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۳۸۴

فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» و تمام شدن کلمه، به معنای عملی شدن تحقق یافتن آن وعده است.^۱ بنابراین مفاد آیه شریفه اینست که وعده الهی بر اثر صبر و استقامت بنی اسرائیل تحقق یافت و خدای سبحان قوم مستضعف حضرت موسی (عالی) را که سالیان دراز طعم تلخ استضعاف و محرومیت را چشیده و از ستم فرعونیان به ستوه آمده بودند، نجات بخشید و وارث و فرمانروای مشرق ها و مغرب های پرخیر و برکت گردانید. اما عملی شدن وعده الهی به بنی اسرائیل تا زمانی ادامه داشت که آنان پیرو پیامبران خدا بودند و هنگامی که با فاصله گرفتن از دین توحیدی به فساد و تباهی رو آوردند و به کشتار انبیاء و تحریف کتاب های آسمانی دست آوردند به عذاب الهی گرفتار شدند: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ^۲ و دیری نپایید که بر اثر بی کفایتی، اختلاف و تفرقه، شوکت و قدرتی که خدا با نابودی آل فرعون به بنی اسرائیل عطا کرده و فرمانروایی سرزمین های پربرکت را به آن ها سپرده بود از دست دادند و نخست بخت النصر و سپس ایرانیان بر آنان سلطه یافتند آن گاه نمایندگان اسکندر بر آن ها پیروز شدند و سرانجام زیر سیطره رومیان در آمدند.^۳

^۱ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ عبدالحسین طیب، ج ۵، ص ۴۴۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۶، ص ۳۳۰.

^۲ (بقره ۶۱)

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، تحقیق: حیدر علی ایوبی و ولی الله عیسی زاده، چاپ اول، قم: اسراء، (۱۳۹۲)، ج ۲۰، ص ۱۳۴.

مبحث یازدهم : فساد و برتری جویی بنی اسرائیل در بیت المقدس

مطابق آیات سوره اسراء خداوند در کتابی به بنی اسرائیل اعلام نمود که به دو فساد و برتری جویی بزرگ در زمین دست خواهند زد: « وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا »^۱ و پس از هر دو فساد توسط بندگان قدرتمند خدا مجازات خواهند شد. پس از فساد و شکست بنی اسرائیل در نوبت اول ، خداوند به آن ها لطف می کند و به وسیله مال و فرزندان و بیشتر شدن افرادشان آن ها را یاری می کند تا بر دشمنانشان پیروز شوند: « ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا »^۲ اما پس از فساد دوم خداوند بنی اسرائیل را به گونه ای مجازات خواهد کرد که آثار غم و اندوه در چهره هایشان آشکار می شود و قدرت و شوکتشان در هم می شکند: «... فَأِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّوْا مَا عُلُوًّا تَبِيرًا »^۳

برای پی بردن دقیق تر به مفاد آیات لازم است ابتدا برخی از کلمات و تعبیرات آیات مورد بحث، تبیین شود؛ بنا به نظر اکثر مفسران منظور از کتاب، تورات است^۴ و «قضاء» اگر چه

^۱ «ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و برتری جویی بزرگی خواهید نمود. (اسراء (۴))

^۲ سپس شما را بر آنها چیره می کنیم و شما را به وسیله داراییها و فرزندان کمک خواهیم کرد؛ و نفرات شما را بیشتر از دشمن) قرار میدهیم. (اسراء (ع))

^۳ «و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، آن چنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می شود؛ و داخل مسجد الاقصی می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، در هم می کوبند». (اسراء/۷)

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۰؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۵؛ محمدجواد مغنیه، ج ۲، ص ۳۲؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ محمودبن عمرزمخشری، ج ۲، ص ۶۴۹؛ محمدبن احمد خطیب شربینی، ج ۲، ص ۳۱۵؛ محمد سید طنطاوی، ج ۸، ص ۲۹۰؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۵۲۱؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۴۸؛ سعید حوی، ج ۲، ص ۳۰۳۶؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲.

دارای معانی مختلفی است اما در اینجا به معنی اعلام نمودن و باخبر ساختن^۱ و یا وحی کردن است^۲ که این اعلام و خبر، حتمی و قطعی است.^۳ در خصوص زمینی که بنی اسرائیل در آن فساد می کنند، اکثر مفسران معتقدند محدود به همان سرزمین هایی می شود که در آن سکونت داشتند، به همین جهت برخی مفسران منظور از «الارض» در آیه مورد بحث را بیت المقدس^۴، برخی شام و بیت المقدس^۵ و برخی نیز فلسطین^۶ دانسته اند. چرا که به قرینه آیات بعد منظور از «الارض» سرزمینی است که «مسجد الاقصی» در آن واقع شده است.^۷ در مقابل برخی مفسران معتقدند مراد از «الارض» جنس زمین است و اختصاص به بیت المقدس و فلسطین ندارد، چرا که در اینصورت خداوند از تعبیر «الأرض المقدس» استفاده می کرد، مانند آیه: «يا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»^۸ یا حداقل اگر زمین خاصی مد نظر بود از «أرضاً» استفاده می کرد، مانند آیه: «اقتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا»^۹ یا «أرضكم» یا

^۱ علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۴ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۰؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۵؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۱۶۱؛ اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱۰، ص ۱۵؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ص ۴۴۸؛ محمد بن احمد بن جزی، ج ۱، ص ۴۴۱؛ باسماعیل بن عمر ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۳

^۲ محمد جواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۲؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۹۹؛ اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱۰، ص ۱۵؛ سعید حوی، ج ۳، ص ۳۰۳۶؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۴۸.

^۳ محمد حسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۴۹؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۹؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۲۰؛ محمد صادقی تهرانی، ترجمان فرقان، ج ۳، ص ۱۲۰؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۳۳؛ محمد تقی مدرسی، من هدی القرآن، ج ۶، ص ۲۰۰.

^۴ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ یعقوب جعفری، ج ۶، ص ۲۵۸.

^۵ محمد شوکانی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۸، ص ۱۷؛ محمد بن احمد قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ علی بن محمد خازن، ج ۳، ص ۱۱۷؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۲۱.

^۶ محمد حسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۰؛ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۶، ص ۳۲؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۵؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۲۰.

^۷ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۵.

^۸ «ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید.» (مائده/۲۱).

^۹ «یوسف را بکشید؛ یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید...» (یوسف/۹).

«أرضنا» یا «أرضهم» مانند آیه: « وَأَوْزَرْتَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدَيْرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهَا »^۱ تو از آنجا که گوینده ی سخن خداوند خالق آسمان ها و زمین است نه انسان، که مقصود او از زمین، زمینی باشد که ساکن یا مالک آن است هرگز منظور بخشی از زمین نخواهد بود، بلکه منظور کل زمین است، مگر به قرینه ای که خاص کند که در اینجا نداریم.^۲

لازم به ذکر است مطابق آیه ۷ سوره اسراء مجازات کنندگان بنی اسرائیل پس از هر دو فسادشان وارد مسجدی می شوند: « جَاءَ وَعَدُ الْأَخْرَةَ لَيْسُوْءًا وَجُوْهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوْهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ».^۳ همه مفسران از جمله کسانی که مراد از «الارض» را کل زمین می دانند، منظور از مسجدی که مجازات کنندگان بنی اسرائیل پس از هر دو فسادشان وارد آن می شوند را بیت المقدس^۴ مسجد الاقصی^۵، یا مسجد بیت المقدس ذکر کرده اند که بیانگر آنست که هر دو مرحله فساد بنی اسرائیل در جغرافیای سرزمین مقدس صورت می گیرد و بنی اسرائیل از همین سرزمین جنگهایی را برای نابودی دشمنان خود به راه

^۱ «و زمینها و خانه ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت، و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید.» (احزاب (۲۷))

^۲ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱۷، ص ۳۳.

^۳ «... و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، آن چنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می شود؛ و داخل مسجد الاقصی می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، در هم می کوبند.» (اسراء / ۷)

^۴ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۲؛ سعید حوی، ج ۶، ص ۳۰۳۷؛ علی بن محمد ماوردی، ج ۳، ص ۲۳۱؛ نصرت بیگم امین، ج ۷، ص ۲۷۷؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۲؛ عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ص ۲۸۰ اسماعیل بن عمر ابن کثیر، ج ۵، ص ۴۵؛ نصر بن محمد سمرقندی، ج ۲، ص ۳۰۲؛ محمد سبزواری، ارشاد الادهان الی تفسیر القرآن، ص ۲۸۷؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۵۲۲ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۸، ص ۲۰؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۲۳؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۵؛ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۷ بنصر بن محمد سمرقندی، ج ۲، ص ۳۰۲

^۵ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۵؛ محمدحسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۲۴؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱، ص ۵۴؛ محمدسیدطنطاوی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ محمد بن احمد خطیب شربینی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۳۵. ۸. حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۷، ص ۳۳۳؛ عبدالحق بن غالب ابن عطیه، ج ۳، ص ۴۴۰.

خواهند انداخت و این نکته به روشنی از ابتدای سوره اسراء فهمیده می شود چرا که از داستان معراج که در مسجد الاقصی و در سرزمین مقدس انجام شد سخن رفته است، سپس با اشاره به ورود مبارزانی که در هر دو مرحله وارد مسجد خواهند شد: «لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۱ تصریح می کند که نبردهای عقوبت بنی اسرائیل در هر دو مرحله، در داخل سرزمین مقدس خواهد بود. همچنین توجه به مسجد به عنوان هدف استراتژیک جنگجویان در هر دو نبرد و اصرار جنگجویان بر ورود به آن در هر دو مرحله، نشان می دهد که این مکان مقدس، محور اصلی درگیری است.^۲

قرآن کریم، منظور از دو فساد که بنی اسرائیل در زمین ایجاد می کنند را بیان نکرده است، اما برخی مفسران منظور از دو فساد را مخالفت با احکام تورات و قتل برخی از انبیاء الهی دانسته اند^۳ طبق نظر دیگری این دو فساد مشخصه ای دارند که آن دو را متمایز می کند و آن جهان شمولی است.^۴ مفسر دیگری معتقد است مقصود از فساد در اینجا، معنای عمومی این واژه، یعنی کفر، دروغگویی، خوردن ربا، توطئه کردن و امثال آن نیست؛ زیرا این کارها، آیین و رسم اسرائیلیان در هر زمان و نسلی و در هر دوره از دوران های زندگی آن هاست، چنان که خداوند در آیه ۶۴ مائده، در مورد یهود فرموده است: «... كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ

^۱. «و داخل مسجد الاقصی می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند» اسراء/۷

^۲ مهدی حمد فتلاوی، سقوط اسرائیل، چاپ پنجم، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷)، ص ۲۱۸ و ۲۶۲.

^۳ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج ج ۱۵، ص

۲۱: احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۴؛ محمد بن محمد ابو السعود، ج ۵، ص ۱۵۶ اسماعیل بن مصطفی حقی برسوی، ج ۵،

ص ۱۳۱؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۴۸: فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۰؛ محمد شوکانی، ج ۲، ص ۲۴۹

:محمود بن عمر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۹ حسین بن حسن جرجانی، ج ۵، ص ۲۵۲: عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۳،

ص ۱۰: محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۲۷۲

^۴ محمد صادقی تهرانی، ترجمان فرقان، ج ۳، ص ۱۲۰.

وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۱. بنابراین این مقصود از فساد در اینجا، معنای ویژه آن است که عبارت است از حکومت و سلطه و این که ذات حکومت بنی اسرائیل ایجاد فساد است؛ زیرا خداوند خطاب به آنان می گوید: و لتعلن علوا کبیرا . در نتیجه معنای آیه چنین می شود ای بنی اسرائیل! شما دو بار حکومت خواهید کرد و حکومت را ابزاری برای فساد بزرگی قرار می دهید که هیچ فساد را نمی توان با آن مقایسه کرد. بنابراین، مقدسات را پایمال می کنید، حرمتها را می شکنید و اخلاق و ارزشها و نیز هر حق الهی و انسانی را از بین می برید.^۲

طبق نص قرآن، بنی اسرائیل علاوه بر فساد به برتری جویی در زمین نیز دست می زنند: «... وَتَتَعَلَّنَ عَلُوءًا كَبِيرًا». «لو» با صفات استکبار و ظلم ، مترادف و به صورت مذمت یاد شده است.^۳ کلمه «علو» در آیه مورد بحث کنایه از طغیان به ظلم و تعدی است ، زیرا «علو» عطف تفسیری بر فساد شده و در جای دیگر قرآن نیز به این معنا آمده است، آنجا که فرموده: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلًا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا»^۴ که نتیجه می شود که علو و برتری جویی بنی اسرائیل به علو فرعون شباهت داشت.^۵

^۱ «... هرگاه که آتش جنگ را افروختند، خدا خاموش ساخت و آنان در روی زمین به فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد».

^۲ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۲.

^۳ حسین بن محمد راغب اصفهانی ، ج ۲، ص ۶۴۲.

^۴ «فرعون در زمین علو کرد و اهل زمین را فرقه فرقه نمود».(قصص/۴)

^۵ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۴۹.

^۶ محمد تقی مدرسی، تفسیر هدایت، چاپ اول، (مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۷)، ج ۶، ص

گفتار اول : ویژگی سرکوب کنندگان فسادهای بنی اسرائیل

طبق آیه ۵ و ۷ سوره اسراء به دنبال هر یک از دو فساد و برتری جویی بنی اسرائیل ، خداوند بندگان نیرومند و جنگاور خود را بر آنها مسلط ساخته تا آنها را سرکوب و سخت مجازات کنند: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا»؛ «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا»^۱ طبق این آیات عبارت «أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» به عنوان یکی از ویژگی های سرکوب کنندگان بنی اسرائیل بیان شده است. واژه «البأس» و «البأساء» به معنای شدت ،سختی و زشتی و ناروایی است و در کشتن دشمن و مجروح کردن به کار می رود^۲ و «أولی باس» به معنای توانمندی و جنگاوری است.^۳

ویژگی دیگری که برای سرکوب کنندگان بنی اسرائیل بیان شده است عبارت «عبادا لنا» است. این عبارت موجب بحث میان مفسران در مورد وضعیت دینی انتقام جویان از بنی اسرائیل شده است برخی بر این نظرند که به قرینه الفاظ «عبادا لنا و بعثنا» این بندگان مومن هستند^۴ و معتقدند که گروه انتقام گیرنده ، مردانی با ایمان بودند که شایسته نام «عباد» و عنوان «لنا» و همچنین «بعثنا» بوده اند. آیت الله مکارم معتقد است که نمی توان انکار کرد که عنوان بعث برانگیختن) همیشه در مورد پیامبران و مؤمنان به کار نرفته و کلمه عباد» و یا «عبد» نیز در

^۱ «هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خود را بر ضد شما میانگیزیم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان)، خانه ها را جستجو می کنند؛ و این وعده ای است قطعی!» (اسراء/۵)

^۲ «اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید. و هنگامی که وعده دوم فرا رسد، آن چنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که آثار غم و اندوه در صورتهایتان ظاهر می شود؛ و داخل مسجد الاقصی می شوند همان گونه که بار اول وارد شدند؛ و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند، در هم می کوبند.» (اسراء/۷)

^۳ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۳۲۴. ۸. اکبر هاشمی رفسنجانی، ج ۱۰، ص ۱۶.

^۴ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹

افرادی که مورد مذمتند به کار رفته است، ولی با همه اوصاف نمی توان انکار کرد که اگر قرینه قاطعی قائم نشود ظاهر آیات مورد بحث در بدو نظر آنست که جمعیت انتقام گیرنده مردمی با ایمانند.^۱ مفسری دیگر در این باره بیان می کند: لفظ «عبادا لنا» در کل قرآن در غیر انبیاء، منقطع النظیر است. لام عبادا لنا ، لام اختصاص است و برای بندگان مخصوص خداست که برای این گروه از مجاهدان، نسبتی ویژه به خدا مقرر می کند، که یعنی آن ها ویژگی از مجاهدان خداپرست هستند که از سراسر جهان اسلام با هماهنگی و نیروی ایمان، پذیرای بعث ربانی هستند. بعث در آیات قرآن یا بعث پیامبران است و یا بعث اموات که اولی تشریحی و دومی تکوینی است. بعث را برای محو جریان فساد و ایجاد اصلاح برای غیر انبیا نداریم ، به جز برای طالوت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا»^۲ و مورد اخیر که در این موارد بعث، تکلیفی را برای مبعوث ایجاد می کند و مورد دیگر بعث مربوط به کلاغ است: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ»^۳ که این یک بعث تکوینی است.^۴ بنابراین «بعثنا» انگیزش ربانی با جمیع صفات کمال رحیمی و رحمانی است ، که بر خلاف محور فساد است چرا که بعث بنی اسرائیل برای فساد جهان به بعث ربانی برای اصلاح جهان نیاز دارد و خداوند چگونگی این بعث را در آیه ۱۶۷ سوره اعراف اعلام کرده: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^۵

^۱ ج ۱۲ ص ۳۱

^۲ (بقره/۲۴۷)

^۳ (مائده/۲۹)

^۴ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه ، ج ۱۷، ص ۴۲-۳۷.

^۵ «و زیاد کنید. هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد که: بی تردید تا روز قیامت کسانی را بر ضد یهودیان امتجاوز و سرکش برانگیزد و مسلط کند که همواره عذابی سخت به آنان بچشاند؛ مسلما پروردگارت زود کیفر و یقینا نسبت به تائبان بسیار آمرزنده و مهربان است.»

در مقابل، برخی دیگر از مفسران معتقدند که لازم نیست مجازات کنندگان، مؤمن باشند بلکه ممکن است کافر باشند، به دلیل سخن خداوند در آیه ۳۰ سوره یس: «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤْنَ»^۱ در مورد منسوب به خدا بودن نیز باید گفت که خداوند در سوره حجر به ابلیس می فرماید: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِیْنَ»^۲ که در این آیه، خداوند همه مردم از جمله گمراهان را بندگان خود و منسوب به خود می خواند^۳ و همچنین نمونه هایی دیگری نیز در قرآن وجود دارد که خداوند در مورد گناهکاران و طغیانگران و کافران کلمه «عباد» و یا «عبد» را به کار می برد.^۴ علامه طباطبایی توضیح می دهند: «در آیه شریفه هیچ دلیلی وجود ندارد که دلالت کند بر اینکه قومی که خدای تعالی بر بنی اسرائیل مسلط کرد بندگان مؤمن بوده اند چون فرموده «ما برانگیختیم»، و نیز فرموده «عده ای از بندگان خود را فرستادیم»، زیرا هیچ یک از این دو دلیل دلالتی بر مؤمن بودن آنان ندارد، به خاطر اینکه برانگیختن و وادار کردن کفار برای قلع و قمع عده ای از مردم در صورتی که به خاطر مجازات آنها باشد بعث الهی است و لازم نیست که مجازات الهی همیشه به دست مؤمنین صورت گیرد و در مورد لفظ «عباد» نیز به خاطر اینکه کفار هم بندگان خدا هستند و همچنین به این خاطر که آیه مورد بحث، بندگان را به وصف بآس و

^۱ «ای دریغ بر این بندگان. هیچ پیامبری بر آنان مبعوث نشد مگر آن که مسخره اش کردند» (۳۶ ایس)

^۲ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۴.

^۳ «که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند» (حجر/۴۲)

^۴ عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۴۴۶.

^۵ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۳۱

شدت و خونخواری توصیف نموده و آیه ۷ سوره دلالت میکند بر اینکه ورود به مسجد برای هتک حرمت و تخریب آن بوده است، نمی توان گفت که بندگان مؤمن بوده اند»^۱.

اگر این اشکال مطرح شود که چگونه خداوند کافران را بر بنی اسرائیل که مومن به خدا بودند مسلط می کند؟ پاسخ اینست که بنی اسرائیل مومن ظاهری بودند که در آیات خدا مکر کردند و در زمین فساد و تجاوز کردند و از مشرکان و بت پرستان در انجام اعمال زشت و منکر بهتر نبودند و خداوند می فرماید: «وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲ مطابق این آیه خداوند ظالمان را به ظالمان مبتلا می کند یا به کسانی که از آنها ظالم ترند.^۳ بنا بر این اشکالی وارد نیست چرا که این بعث و برانگیختن در برابر فساد و طغیان و ظلم به غیر حق بنی اسرائیل بوده است.^۴

مطلب دیگری که مفسران در مورد مجازات کنندگان بنی اسرائیل مطرح می کنند اینست که آیا این مجازات کنندگان در هر دو نوبت یکی بوده اند یا خیر، که برخی معتقدند در هر دونوبت، مبعوثین یکی بوده اند^۵ و برخی معتقدند منظور آیه مطلق دشمن است و لازم نیست دو گروه یکی بوده باشند.^۶

^۱ ج ۱۳، ص ۵۱

^۲ «ما این گونه بعضی از ستمگران را به بعضی دیگر وامی گذاریم به سبب اعمالی که انجام می دادند.» أنعام/۱۲۹)

^۳ عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۴۴۶.

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۱.

^۵ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۵. ۲.

^۶ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۶ ص ۳۴.

گفتار دوم : دیدگاه مفسران در مورد تحقق دو فساد

مفسران در مورد وقوع دو فساد و همچنین دو مجازاتی که خداوند به بنی اسرائیل اعلام کرده و انطباق آن بر تاریخ بنی اسرائیل و کسانی که در جریان هر دو فساد آن ها را مجازات می کنند، اختلاف نظر پیدا کرده اند. این اختلاف نظر به چند عامل بر می گردد: عامل اول دشواری تشخیص دوران این دو فساد در تاریخ بنی اسرائیل است؛ چرا که سرتاسر تاریخ بنی اسرائیل پر است از ویرانگری، فسادهای گوناگون، توطئه علیه پیغمبران الهی و رسالت و کتاب آنها؛ به طوری که از زمان حضرت موسی (ع) تاکنون، هیچ دوره ای در تاریخ آنها یافت نمی شود که خالی از ستم و تجاوز و فساد در زمین باشد. عامل دیگر وجود انبوه روایات از صحابه و تابعین و تقابل و تعارض آنها در انطباق این نوید الهی بر تاریخ بنی اسرائیل است؛ علاوه بر آن که روایات صحیح و مستندی نیز از پیامبر (ص) در انطباق این دو فساد بر تاریخ یهود وجود ندارد.^۱ بنا بر این در تطبیق این وعده الهی بر واقعیت تاریخی، نظریات گوناگونی از سوی مفسران مطرح شده است که در این قسمت مهم ترین دیدگاه هایی که در تبیین دو فساد و مجازات بنی اسرائیل گفته شده بررسی می شود

^۱ مهدی حمد فتلاوی، ص ۱۹۴

بند اول : وقوع هردو مجازات قبل از اسلام

اکثر مفسران معتقدند هردو فساد بنی اسرائیل و مجازاتشان قبل از اسلام اتفاق افتاده و بر این اساس برخی نخستین فساد بنی اسرائیل در بیت المقدس را مخالفت با حکم تورات، قتل حضرت شعیا(ع) و حبس حضرت ارمیا^۱(ع) و برخی کشتن حضرت زکریا^۲(ع) می دانند.

در مورد نخستین کسی که در برابر فساد اول بر بنی اسرائیل مسلط شد و بیت المقدس را ویران کرد نظر اکثر مفسران اینست که بخت النصر پادشاه بابل بود.^۳ علامه طباطبایی در این باره می نویسد: بخت النصر پادشاه نیرومند و صاحب شوکت بابل ، یکی از ستمکاران زمان خود به شمار می رفت که در حدود ششصد سال قبل از میلاد می زیسته. او که در ابتدا از بنی اسرائیل حمایت می کرد، هنگامی که با تمرد و عصیان آن ها مواجه شد، لشکرهای بی شماری به سمتشان فرستاد و شهرهایشان را محاصره و در هم کوبید ، مسجد الاقصی را ویران و تورات و کتب انبیاء را طعمه حریق ساخت و مردم را قتل عام نمود، به طوری که جز عده کمی از آن ها که آن هم از زنان و کودکان و مردان ضعیف بودند، کسی باقی نماند. باقیمانده ایشان را هم اسیر گرفته و به بابل فرستاد، بنی اسرائیل هم چنان در ذلت و خواری و بی کسی در بابل به

^۱ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج ج ۱۵، ص ۲۱؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۴؛ محمد بن محمد ابو السعود، ج ۵ ص ۱۵۶ اسماعیل بن مصطفی حقی برسوی، ج ۵، ص ۱۳۱؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۳ ص ۲۴۸؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۰؛ محمد شوکانی، ج ۳، ص ۲۴۹.

^۲ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۰؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۲ ص ۴۹

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۸؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۳۶؛ عبدالحسین طیب، ج ۸، ص ۲۲۴؛ علیرضا خسروانی، ج ۵، ص ۲۴۲؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۲۴؛ عبدالحججه بلاغی، ج ۴، ص ۵۹؛ محمدطاهر بن عاشور، ج ۱۴، ص ۲۴؛ محمدتقی مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۲۰۰؛ ابوالحسن شعرانی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ یعقوب جعفری، ج ۶، ص ۲۶۰؛ علی اکبر قرشی بنایی، ج ۶، ص ۳۵؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۲ ص ۵۲۱؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۵.

سر می بردند و تا بخت النصر زنده بود و مدتی بعد از مرگ او، احدی نبود که از ایشان حمایت و دفاع کند.^۱

نظر مفسرانی که حمله ی بخت النصر به بیت المقدس را پس از قتل حضرت یحیی (ع) یا حضرت زکریا(ع) می دانند درست نیست زیرا او در بین سال های ۶۰۵ و ۵۶۲ قبل از میلاد می زیسته و قتل حضرت یحیی (ع) در حدود سی و یک سال بعد از میلاد بوده است.^۲

درباره مجازات کنندگان فساد نوبت اول اقوال دیگری نیز بیان شده که به ذکر آنها اکتفا می کنیم: جالوت،^۳ سنحاریب^۴، شاپور ذوالاکتاف^۵، عمالقه^۶ و مجوسی ها.^۷

در مورد غلبه بنی اسرائیل بر دشمنانشان پس از فساد و شکست در نوبت اول، نظر مشهور بین مفسران اینست که این غلبه به واسطه کورش صورت گرفت. مطابق این نظر کورش پادشاه ایران، در سال ۴۵۰ قبل از میلاد، سرزمین بابل را فتح می کند و بنی اسرائیل را نجات داده و به بیت المقدس برمی گرداند و به آن ها در تجدید بنای هیکل (مسجد الاقصی) و بناهای ویران شده کمک کرده و به عزرا یکی از کاهنانشان اجازه می دهد تا تورات را برایشان بنویسد.^۸ قول دیگری نیز وجود دارد که منجی بنی اسرائیل شاپور ذو الاکتاف از پادشاهان فارس از سلسله

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۸.

^۲ عبدالحجه بلاغی، ج ۴، ص ۵۹.

^۳ محمد سید طنطاوی، ج ۸، ص ۲۹۸؛ محمد ثقفی تهرانی، ج ۳ ص ۳۴۴.

^۴ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۱۶۲؛ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۰؛ عبدالرحمن بن

علی ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۰؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ص ۴۴۸. احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۴.

^۵ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۰.

^۶ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۰؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ص ۴۴۸.

^۷ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۹۹ |

^۸ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۸؛ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۲؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۳۶؛ یعقوب

جعفری، ج ۶، ص ۲۵۷؛ محمدتقی مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۲۰۰.

هخامنشیان بوده است.^۱ برخی دیگر از مفسران معتقدند آن طوری که از آیه فهمیده می شود این غلبه توسط خود بنی اسرائیل باید انجام گرفته باشد، بنابراین ماجرای کشته شدن جالوت به دست حضرت داود(ع) و بازگشت حکومت به بنی اسرائیل را مقصود آیه می دانند.^۲

در مورد فساد دوم نیز اقوال مفسران متفاوت است؛ برخی قتل حضرت یحیی (ع) و حضرت زکریا (ع) و قصد قتل حضرت عیسی(ع)^۳ و برخی دیگر کشتن حضرت یحیی (ع) و قصد کشتن حضرت عیسی^۴(ع) را فساد دوم بنی اسرائیل دانسته اند. مطابق نظر دیگری فساد دوم، تنها کشتن حضرت یحیی(ع) (ع) بوده و حضرت زکریار (ع) به مرگ طبیعی از دنیا رفت.^۵

درباره مجازات کنندگان فساد نوبت دوم مشهورترین قولی که وجود دارد اینست که آن مجازات کننده، اسپیانوس قیصر روم بود.^۶ توضیح آنکه اسپیانوس تقریباً یک قرن قبل از میلاد می زیسته و وزیر خود طوطوز را روانه فلسطین کرد تا مسجد آن را خراب و مردمش را ذلیل

^۱ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۲۰.

^۲ محمد ثقفی تهرانی، ج ۳، ص ۳۴۴؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۹۹؛ عبدالرحمن بن علی بن جوزی، ج ۳، ص ۱۱.

^۳ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۲۱؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۴؛ محمد بن محمد ابوالسعود ج ۵، ص ۱۵۶؛ اسماعیل بن مصطفی حقی برسوی، ج ۵، ص ۱۳۱؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۴۸؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۰.

^۴ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۴۴۰؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۲، ص ۶۴۹؛ حسین بن حسن جرجانی، ج ۵، ص ۲۵۲؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲.

^۵ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۲۷۲؛ عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۰؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲.

^۶ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۸؛ یعقوب جعفری، ج ۶، ص ۲۶۰؛ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۶، ص ۳۵؛ مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۵۲۱؛ محمدتقی مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۲۰۰؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۱۵، ص ۲۴؛ محمد حسین فضل الله، ج ۱۴، ص ۳۶؛ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۵.

ساخته و تنبیه نماید. که این بار دیگر قوت و شوکت بنی اسرائیل نابود شد و دیگر تا زمان اسلام نتوانستند قد علم کنند.^۱

قول دیگری نیز گفته شده که نام فرمانده رومی که بار دوم بر بنی اسرائیل مسلط شد طیطوس بود که در سال ۷۰ میلادی شهر یهودیان را محاصره کرد و دیوارهای آن را در هم کوبید و آن گاه وارد آن شد و خانه های شهر را ویران و محراب و مسجد بیت المقدس را تخریب کرد و حدود یک میلیون نفر از آنان را کشت. به علاوه، عده ای از آنان را به بردگی گرفت و در بازارها فروخت و باقی مانده ایشان، سرگشته و وحشت زده به نقاط مختلف دنیا پراکنده شدند.^۲ لازم به ذکر است طیطوس یا طوطوز که در بالا ذکر شد قابل انطباق است.^۳

بند دوم : وقوع یک مجازات قبل از اسلام

مطابق این دیدگاه یک فساد و مجازات قبل از اسلام محقق شده و دیگری اتفاق نیفتاده است. از طرفداران این دیدگاه می توان سعید حوی و خطیب را نام برد که معتقدند فساد اول و مجازات آن توسط بخت النصر محقق شده و هم اکنون زمان فساد دوم بنی اسرائیل است که وعده مجازات آن تا کنون محقق نشده و در آینده ای نزدیک یا دور محقق خواهد شد.

سعید حوی در مورد دیدگاهش می نویسد: نص قرآن می گوید دو فساد بنی اسرائیل همراه با علو (استکبار و ظلم و طغیان) کبیر بوده و این نکته ی بسیار مهمی است چرا که بنی اسرائیل فسادهای بسیاری انجام دادند اما همه آنها با علو کبیر و دولت همراه نبوده است؛ همانطور که

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۵۸: علی اکبر قرشی بنابی، ج ع ص ۳۵.

^۲ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۹؛ عبدالحجه بلاغی، ج ۴، ص ۵۹؛ محمدطاهر بن عاشور، ج ۱۴، ص ۳۱.

^۳ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۹.

بنی اسرائیل در زمان حضرت داود و سلیمان (ع) علو داشتند ، اما با فساد همراه نبود و همان گونه که الان هستند که هم دولت و قدرت دارند و هم در همه چیز فساد ایجاد می کنند.

با توجه به آیات به دست می آید که کسانی که اولین بار بر بنی اسرائیل مسلط شدند همان کسانی هستند که بار دوم بر آنها مسلط شدند و به نظر می رسد غیر قابل انکار است که کسی که اولین بار بر بنی اسرائیل مسلط شد بخت النصر بود که عهد قدیم نیز آن را بیان کرده اما ما جزئیات صحیحی از وضعیت دینی او نداریم و به آنچه که یهود درباره او می گویند نیز با توجه به نسبت های ناروایی که به انبیای خود می دهند نمی توان اعتماد کرد اما اینکه فساد دوم همین فسادی است که هم اکنون در حال انجام است یا خیر می توان با آیات قرآن پاسخ داد. با توجه به آیه: « وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ^۱ » اگر منظور از « وَعْدُ الْآخِرَةِ » در این آیه همان وعده ی ابتدای سوره باشد و این سخن در پایان عمر موسی علیه السلام گفته شده باشد و مراد از زمین در آیه کل زمین باشد نه فقط فلسطین و با توجه به آیه « وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا ^۲ » که نشان می دهد فساد آخر پس از پراکندگی آن ها در زمین بوده، در صورتیکه این فرضیات صحیح باشد، آیه اینچنین می شود: «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا » یعنی: «ما پس از حضرت موسی (ع) به بنی اسرائیل گفتیم در تمام زمین به طور پراکنده ساکن شوید، پس هنگامی که وعده فساد دوم آمد شما را در سرزمین فلسطین می آوریم» و همان کسانی که قبلا نیز بر شما مسلط شده بودند، مسلط می کنیم. حال اگر بخت النصر مومن و مسلمان

^۱ (اسرا/۱۰۴)

^۲ «و آنها را در زمین بصورت گروه هایی، پراکنده ساختیم؛ گروهی از آنها صالح، و گروهی ناصالحند. و آنها را با نیکبها و بدی ها آزمودیم، شاید باز گردند!» (اعراف) (۱۶۸).

بوده باشد ، تسلط یافتگان بار دوم نیز مسلمانان هستند و در غیر اینصورت همان طور که بخت النصر از بابل بوده (عراق امروزی) پس تسلط یافتگان بار دوم نیز به طور خاص عراقی ها هستند که به فضل خدا مسلمان نیز هستند. بنا بر این با این احتمالات ، چیزی که از آیات می فهمیم چنین می شود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ» یعنی بخت النصر و سپاهیانش «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ» یعنی پس از صدها سال ، خداوند بنی اسرائیل را غالب می کند، که منظور جنگ بین مسلمانان و اسرائیل است که عراقی ها نیز حضور داشتند و مسلمانان مغلوب شدند. «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» همانطور که اکنون می بینیم که اسرائیل می تواند یک ارتش بزرگ را بسیج کند و جهان را پشت سر بگذارد. هنگامی که وعده دوم فرا رسد، عراقی ها به طور خاص و مسلمانان به طور عام را بر شما مسلط می کنیم تا صورتهایتان را اندوهگین سازند؛ و داخل مسجد شوند همان گونه که بار اول وارد آن شدند.^۱

عبد الکریم خطیب نیز دلایلی برای نظر خود اقامه می کند که به اختصار بیان می شود:

۱. اوضاعی که یهود هم اکنون دارند شبیه ترین حالت به آیه است و عبارت «و جعلناکم اکثر تفریرا» نشان می دهد که جمعیت و شوکت آن ها از قبل از زمانی که بابلی ها به فرماندهی بخت النصر به آنها حمله کنند بیشتر می شود ، در حالیکه پس از تسلط ایرانی ها بر بابلی ها ، آنها از سلطه بابلی ها در آمدند و تحت حکومت ایرانی ها قرار گرفتند و دیگر هیچ دولت آشکار

^۱. سعید حوی، ج ۶، ص ۳۰۴۰-۳۰۳۸.

و مملکت مستقل نداشتند و دولت‌هایی پراکنده بودند که درگیری‌هایی نیز با یکدیگر داشتند و تا به امروز شأنی مانند قبل از حمله بابلی‌ها به دست نیاموردند.

۲. قرآن کریم درباره اولین مجازات اینچنین بیان می‌کند: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا و درباره دومین مجازات اینچنین: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ...» اینکه حرف شرط «إذا» در ابتدای هر دو آیه آمده نشان می‌دهد که هر دو آیه از آینده سخن می‌گویند، اما اینکه یکی از دو حادثه اتفاق افتاده و دیگری محقق نشده از الفاظ دو آیه نتیجه می‌شود چرا که برای مجازات بار اول از افعال ماضی «بعثنا .. جاسوا» و برای نوبت دوم که واقع نشده از افعال مضارع استفاده کرده: «لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا»

۳. در آیه ای که مجازات نوبت دوم را بیان می‌کند از مسجد نامبرده و مسجد در عالم اسلام به عنوان خانه خدا که مسلمانان در آن عبادت می‌کنند نامیده شد و ذکر بیت المقدس به نام مسجد نشانه روشنی است که بار دومی که بنی اسرائیل فساد می‌کنند، در عهد اسلام است و در بیت المقدس مسجدی برای مسلمانان است در حالی که در آیه اول اشاره به مسجد ندارد بلکه از عبارت "جاسوا خلال الدیار" استفاده کرده و اینکه گفته کسانی که بار دوم وارد مسجد الاقصی شدند قبلاً هم وارد شدند، اشاره به ورود مسلمانان در زمان عمر دارد اما در آن زمان بنی اسرائیل سلطه و علوی نداشتند، پس مسجد الاقصی باید در دست بنی اسرائیل باشد و سپس از آن اخراج شده و از دستشان گرفته شود..

۴. بنی اسرائیل بعد از دولتی که در زمان حضرت سلیمان (ع) داشتند و توسط بخت النصر نابود شد دیگر دولتی برای آنها ایجاد نشد مگر در این ایام و دولتی که الان وجود دارد از فساد و ظلم متولد شده و از همه ادوات برای ظلم و ستم و تجاوز استفاده می کند و نهایت علو و فساد را در زمین انجام میدهد.

۵. این کشوری که هم اکنون ایجاد کردند تحت عنوان اسرائیل است نه یهودیان و یهودا و عبارت « وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ... » توجه می دهد که دولتی که تشکیل می شود ، تحت عنوان اسرائیل است و این معجزه قرآن است .^۱

بند سوم : وقوع یک مجازات بعد از اسلام

فساد اول بنی اسرائیل تلاش برای متوقف کردن دعوت اسلام بود که مجازات آن ها این بود که مسلمانان بر دیار آن ها در اطراف مدینه مسلط شدند ، بنابراین در فساد اول، بندگان دارای باس شدید خداوند صحابه پیامبر بودند . سپس بعد از صد ها سال بنی اسرائیل بر مسلمین غلبه پیدا می کنند و خداوند با اموال و فرزندان آن ها را یاری می کند، همان طور که الان ثروتمندند و می توانند جهان را علیه مسلمانان بسیج کنند و فساد دوم فساد فعلی است و مسلمانانی که بار اول بر آنها مسلط شدند بار دوم نیز مسلط می شوند و داخل مسجد الاقصی می شوند همان گونه که بار اول در روزی که عمر، بیت المقدس را فتح کرد وارد آن شدند ، که از عبارت «لیدخلوا المسجد» فهمیده می شود که آنها صاحبان مسجدند.^۲

^۱. عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۴۴۷-۴۵۴

^۲ سعید حوی، ج ۶، ص ۳۰۴۰-۳۰۴۱.

بند چهارم : عدم وقوع مجازات ها تا کنون

طرفداران این دیدگاه معتقدند هیچ یک از مجازات های بنی اسرائیل تا کنون محقق نشده و دو حادثه مورد بحث در آیات، مربوط به رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزبی به نام «صهیونیسم» و تشکیل دولتی به نام «اسرائیل» در قلب ممالک اسلامی است.^۱ طرفداران این دیدگاه معتقدند منظور از زمین، کل زمین است، نه فلسطین، بنابراین فساد بنی اسرائیل کل جهان را فرا می گیرد و لازمه فسادى که کل جهان را فرا بگیرد سلطه جهانی است، در حالیکه یهودیان در کل تاریخشان فراری بوده اند و اگر هم سلطه ای در زمان حضرت داود (ع) و حضرت سلیمان (ع) برایشان به دست آمده، سلطه ی ربانی و عادلانه بوده نه سلطه افسادگر، آن هم مرتین نبوده، بلکه «مات» بوده است، بنابر این هم اکنون دوره فساد اول بنی اسرائیل است. در مورد مجازات کنندگان بنی اسرائیل که الفاظ «بعثنا»، «عبادا لنا» و «أولى بأس شدید» به کار رفته، نمی تواند مربوط به بخت النصر و سپاهیان مشرکش باشد، چرا که حرف «لام» در عبارت «عباده أنا» برای اختصاص است و برای این مجاهدان نسبتی ویژه به خدا مقرر می کند، همچنین «بعثنا» انگیزش ربانی با جمیع صفات کمال رحیمی و رحمانی است، روی این اصل مجازات کنندگان بنی اسرائیل با این ویژگی ها که مأموریت تار و مار کردن یهودیان فساد گر جهانی را دارند، نمی توانند همان بخت النصر و همراهیانش باشند بلکه بندگان مجاهد و مومنی هستند که قبل از حضرت ولی عصر(ان) قیام می کنند و بنی اسرائیل را سرکوب می کنند. مرحله دوم فساد بنی اسرائیل که عمیق تر و جهانی تر است و بر حسب آیه چهارم، « علوا کبیرا» در این مرحله است، هجوم بنی اسرائیل با اتکای تمام کفار و ظالمین و مکذبین دنیا

^۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۳۰.

است که نیروهای مجاهد الهی را چون رهبری معصوم ندارند و بدین جهت که وقتی قدرت پیدا می کنند فراموش می کنند ممکن است مغلوب شوند، شکست می دهند. بعد از این فساد دوم حضرت ولی امر(ان) و بهترین نیکان عالم از انبیا و مرسلین و مومنین رجوع می کنند و این فساد جهان شمول را از بیخ و بن ریشه کن می نمایند، به گونه ای که اضافه بر آنچه در نخستین مرتبه تحقق یافت که فقط «فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ» بود، اولاً بنا بر عبارت «لیسوؤا وجوهکم» کل چهره های سلطه گر صهیونیزم بین المللرسیاه و تباه خواهد شد، ثانیاً طبق عبارت «وَلْيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» مجاهدان الهی به مسجد الاقصی وارد می شوند، همان طور که در مرتبه نخست نیز وارد شدند با این تفاوت که ورود نخستین، ورودی مستدام نبوده است و از این جهت در سلطه نخستین تصریحی به آن نشده و در نهایت مطابق جمله «وَلْيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا» تمامی سلطه های اسرائیلی را حضرت صاحب الامر(ان) با اصحابشان به کلی نابود خواهند ساخت. در نتیجه فسادهای جهان شمول، دو مرتبه بیشتر نخواهد بود و بعد از آنکه مرتبه دوم به وقوع پیوست و مفسدان از بین رفتند، حکومت جهانی الی یوم القیامه در انحصار صالحین خواهد بود، چرا که اگر بیش از دو مرتبه بود خداوند در اختصاص دو مرتبه قرار نمی داد چرا که «وعد الاخره» هم به معنی بار دوم است و هم به این معنی که دیگر مرتبه دیگری در کار نیست.^۱

^۱ محمد صادقی تهرانی، ترجمان فرقان، ج ۳، ص ۱۲۵-۱۲۰.

نقد هایی که به این دیدگاه وارد می شود یکی اینست که ظاهر آیه « ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا » آن است که حد اقل فساد اول بنی اسرائیل و انتقام آن در گذشته واقع شده است.^۱

در مورد الفاظ «بعثنا» و «عبادا لنا» نیز قبلا بحث شد که این دو واژه فی نفسه قداستی ندارند و لزومی ندارد که منظور از آن ها حتما بندگان مومن خدا بوده باشد.

نقد دیگری که به این دیدگاه و دیدگاه هایی که فساد اسرائیل در دوره کنونی را فساد مورد اشاره در آیه در یک یا هر دو مرحله می دانند، وارد می کنند اینست که نص قرآنی، اشاره نزدیک و یا دور به گروهی که هم اکنون در سرزمین فلسطین هستند و به نام اسرائیل از آنها یاد می شود، ندارد؛ زیرا این گروه نه یک فرقه دینی است، نه یک هیأت سیاسی و نه یک دولت حقیقی، بلکه در واقع، یک دشمن تازه برای اعراب و مسلمانان است. واقعیت اسرائیل همان استعمار صهیونیستی و یا صهیونیسم استعماری است که لباس های داوود را دربر می کند و قرآن کریم به هیچ وجه به اسرائیل فعلی اشاره نکرده است و آیاتی که درباره بنی اسرائیل سخن گفته، مقصودش، همان دوازده سبط از نسل یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (ع) است که در دوران موسی و هارون (ع) بوده اند. این گروه (اسرائیل) که با زور اسلحه استعمار و ثروت های صهیونیسم به فلسطین حمله کردند، نه از نژاد اسرائیل بن اسحاقند و نه بر دین او و دین موسی (ع)، بلکه آفریده های جدید و شگفت انگیز و حیرت آورند که در گذشته، نمونه ای نداشته اند؛ زیرا از نژادهای گوناگونی تشکیل یافته اند که هیچ رابطه ای میان آنها به چشم نمی

^۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۲۷.

خورد و از میهن و یا زبان مشترکی برخوردار نمی باشند و به هیچ اصلی، جز اصل مزدوری برای نیروهای شرارت و استعمار اعتقاد ندارند.^۱

گفتار سوم : نتیجه تکرار فساد بنی اسرائیل

خداوند در آیه هشتم سوره اسراء، بنی اسرائیل را به رحمت خود امیدوار ساخته و می فرماید: « عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُرَحِّمَكُمُ »^۲ ولی بلافاصله پس از آن هشدار می دهد که اگر باز گردید ما نیز باز می گردیم: «وإن عدتم عدنا» ، یعنی اگر باز هم دست به فساد زنید، بار دیگر شما را خوار می سازیم.^۳ برخی مفسران معتقدند این برگشت بنی اسرائیل در آیه : « وَإِنْ عُدْتُمْ عُذْنَا ۗ » اشاره به دوران اسلام دارد که بنی اسرائیل با تکذیب حضرت محمد (ص) و قصد کشتن او به نافرمانی او امر خدا بازگشتند، به همین خاطر خداوند نیز مسلمانان را بر آنها مسلط کرد که بنی قریظه را کشته و بنی نظیر را آواره کردند و نیز بر خیبر غلبه یافته و با گرفتن جزیه از آنها ، خوار و خفیفشان کردند و یهود را از جزیره العرب بیرون کردند.^۴

مفسری دیگر معتقد است یک بازگشت بنی اسرائیل به فساد با تسلط مسلمانان بر آنها و بیرون راندنشان از سراسر جزیره العرب جزا داده شد. پس از آن نیز هر بار به فساد و تباہکاری پرداختند خدا هم بندگان دیگری را بر آنها پیروز و چیره گرداند، تا زمان معاصر که خدا «هیتلر» را بر آنان مسلط کرد. امروزه نیز که بنی اسرائیل به تبهکاری برگشته اند و تحت عنوان «اسرائیل» به فساد می پردازند، قطعاً خداوند کسانی را بر آنان مسلط می گرداند که بدترین

^۱ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۹

^۲ «امید است که پروردگارتان به شما رحمت آورد»

^۳ یعقوب جعفری، ج ۳، ص ۲۵۹.

^۴ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۳۲؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۳۰۲؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۲۷۴ : احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۶، فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۲۵۲.

عذاب و مجازات را به آن ها می رسانند، تا وعده حتمی و قطعی خدا صدق پیدا کند.^۱ برخی مفسران نیز معتقدند مطلب مهم آیه این است که این یک سنت الهی همیشگی است که هر گاه بنی اسرائیل دست به فساد بزنند، خداوند به وسیله گروهی آن ها را سرکوب خواهد کرد، چون می فرماید: «وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا».^۲

گفتار چهارم: اسکان در سرزمین مقدس تا زمان وعده دوم

خداوند در آیه ۱۰۴ سوره اسراء بیان می کند که پس از غرق شدن فرعون و پیروزی و نجات بنی اسرائیل به آن ها گفتیم که در زمین سکونت نمایند: «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ».^۳ برخی مفسران به گواهی آیه «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»^۴ منظور از زمین در این آیه را ارض مقدسی که خداوند برای بنی اسرائیل مقدر فرموده بود، یعنی بیت المقدس یا سرزمین فلسطین دانسته اند،^۵ هرچند اکثر مفسران را سرزمین مصر^۶ یا شام^۷ بیان کرده اند.

^۱ سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۳۴۰

^۲ یعقوب جعفری، ج ۶، ص ۲۵۷.

^۳ .. (اسراء / ۱۰۴).

^۴ (مائده ۲۱).

^۵ عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۵۶۳؛ محمد حسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ علی اکبر قرشی بنابی، ج ۶، ص ۱۵۸؛ محمد

حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۱۶۵؛ سعید حوی، ج ۶، ص ۳۱۳۲

^۶ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۵، ص ۳۱۰ نصرت بیگم امین، ج ۷، ص ۳۷۵؛ یعقوب جعفری، ج ۶، ص ۳۶۸؛ محمد شوکانی،

ج ۳، ص ۳۱۲ و محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۴، ص ۳۲۰

^۷ احمد مصطفی مراغی، ج ۱۵، ص ۱۰۵؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲۲؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ص ۲۹؛

محمد بن احمد ابن جزی ج ۱، ص ۴۵۶؛ محمد بن جریر طبری، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

در ادامه آیه خداوند به بنی اسرائیل می فرماید اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه شما را دسته جمعی می آوریم: « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا . »^۱ اجماع مفسران مراد از وعد الاخره را روز قیامت می دانند.^۲ اما برخی مفسران بر خلاف دیدگاه مشهور معتقدند ممکن است مراد از وعد الاخره همان قضایی باشد که خداوند در ابتدای سوره اسراء آن را ذکر نموده و فرمود: « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِيرًا » و صدر سوره با ذیل آن مرتبط می شود.^۳ علامه طباطبایی بیان می کنند که بنا بر این احتمال معنای آیه اینچنین می شود: بعد از غرق فرعون، به بنی اسرائیل دستور دادیم که در سرزمین قدس که فرعون از رفتن شما به آنجا جلوگیری می کرد منزل کنید و در آنجا باشید تا وعده دیگر شما فرا رسد، همان وعده ای که در آن، دچار بلاها و قتل و غارت و اسیری و جلای وطن می شوید، در آن موقع همه شما را با هم یکجا می آوریم که این همان اسارت بنی اسرائیل و جلای وطن آنان به بابل بود. بنا بر این وجه، نکته فاء تفریعی که بر سر عبارت: « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ » آمده روشن می شود و معلوم می گردد که چرا جمله مزبور متفرع بر جمله : « وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ » شده، در حالی که بنا بر وجه سابق هیچ نکته ای از این تفریع به دست نمی آید.^۴

^۱(اسراء (۱۰۴)

^۲ محمدجواد مغنیه، ج ۵، ص ۱۵۲: ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۲، ص ۳۱۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۴،

ص ۲۲۳: محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۷، ص ۱۲۲؛ محمد بن حسن طوسی، ج ۶، ص ۵۲۹

^۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۰۳؛ محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه، ج ۱۷، ص ۳۶۵؛

سعید حویج ۶ ص ۳۱۳۲؛ محمد حسینی همدانی، ج ۱۰، ص ۱۶۵ عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۵۶۳.

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۱۳، ص ۳۰۳.

مفسر دیگری معتقد است مراد از «ارض» ، مطلق ارض است و معنی آیه اینست که خداوند به بنی اسرائیل حکم کرد که در سراسر زمین پراکنده شوند همان طور که آیه ۱۶۸ اعراف به آن اشاره می کند: « وَقَطَعْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا »^۱ که این پراکندگی و تفرق دو بار رخ می دهد. هنگامی که برای اولین بار اجتماع و دولت و حکومت تشکیل دهند به فساد دست می زنند و خداوند کسانی را بر آنها مسلط میکند که آنها را به بلا و مصیبت دچار می کنند و آن ها را پراکنده می کند اما وقتی وعده آخر بیاید خداوند آن ها را از گوشه و کنار زمین در فلسطین جمع می کند و برای بار دوم برای آن ها دولت تشکیل می شود، اما این یک دولتی است که کیانش بر اساس تجاوز و ظلم است و این بار کلمه خدا تحقق می یابد: « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا » و طبق آیه خداوند ضربه نهایی را بر آنها وارد می کند به طوری که بعد از آن نمی توانند قیام کنند و این به معنی بازگشت بنی اسرائیل به وعد الآخره خواهد بود که در زمین سرگردان خواهند شد و هیچ موضع ظاهری بر روی زمین نخواهند داشت.^۲

مبحث دوازدهم : تخریب بیت المقدس

خداوند در آیه ۱۱۴ سوره بقره از کسانی که مانع یاد خدا در مساجد می شوند و سعی در تخریب مساجد الهی دارند به عنوان ستمکارترین مردم یاد می کند و به آن ها هشدار می دهد که علاوه بر عذاب عظیم در قیامت، در دنیا نیز گرفتار رسوایی و خواری می شوند، این آیه از آیاتی است که از نظر برخی مفسران در مورد تخریب بیت المقدس نازل شده است: « وَمَنْ »

^۱ «و آنها را در زمین بصورت گروههایی، پراکنده ساختیم»

^۲ عبدالکریم خطیب، ج ۸، ص ۵۶۳.

أُظْلِمَ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱

برخی مفسران شان نزول هایی متفاوتی برای این آیه نقل کرده اند:

۱. از ابن عباس نقل شده که منظور از مسجد در این آیه بیت المقدس است و منظور از منع کنندگان از مسجد، سپاه «طیطوس» رومی است که ۷۰ سال بعد از مسیح با بنی اسرائیل جنگیدند و وارد بیت المقدس شدند و شهر و هیکل سلیمان را به گونه ای ویران کردند که حتی سنگی روی سنگی باقی نماند و همه آثار یهود و نسخه های تورات را سوزاندند و علمای بنی اسرائیل را کشتند و آنجا را آلوده کردند و همچنان ویران بود تا در زمان خلیفه دوم بیت المقدس فتح شد و به دست مسلمانان افتاد و آن را آباد کردند.^۲

۲. قول دیگر این است که مقصود از مسجد در آیه مسجد الحرام و مانعین مساجد، مشرکان قریش بودند که مانع از ورود حضرت رسول (ص) به مکه و مسجد الحرام و طواف و نماز ایشان می شدند.^۳ و از امام صادق (ع) روایت شده که این آیه در مورد کفار قریش نازل شد زمانی که از ورود پیامبر (ص) به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می کردند.^۴

^۱ «کیست ستمکارتر از آن کس که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری کرد و سعی در ویرانی آنها نمود؟! شایسته نیست آنان جز با ترس و وحشت، وارد این کانونهای عبادت) شوند. بهره آنها در دنیا (فقط) رسوایی است و در سرای دیگر، عذاب عظیم (الهی)!»

^۲ حسین شاه عبدالعظیمی، ج ۱، ص ۲۳۵ - ۲۳۴، فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۵۴: نصرت بیگم امین، ج ۲، ص ۴۳-۴۴ محمود طالقانی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، ج ۲، ص ۱۲۰ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۸ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱، ص ۲۶۳: مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۱۳۲.

^۳ فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۵۴: نصرت بیگم امین، ج ۲، ص ۴۳-۴۴ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۸: فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۱، ص ۲۶۳ محمدحسین طباطبایی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ یعقوب جعفری، ج ۱، ص ۳۳۱.

^۴ محمود طالقانی، ج ۱، ص ۲۷۳.

برخی مفسران از جمله طبری این اشکال را به این قول وارد میکنند که انتهای آیه: «و سعی فی خرابها» با این شأن نزول هماهنگ نیست زیرا مشرکین عرب هیچگاه در خرابی کعبه نکوشیدند، بلکه همیشه به پا نگهدارنده و آباد کننده آن بودند، هرچند از نماز در آن مانع می شدند. مگر آنکه تخریب را اعم از ظاهری و معنوی بدانیم و با توجه به تعبیر «مساجد» که به صیغه جمع آمده است؛ مساجدی که قصد تخریب ظاهری و مادی آن را داشتند، به مسجدالحرام منحصر ندانیم^۱

۳. فخر رازی وجه دیگری نیز بیان می کند و آن اینکه بعد از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه، اهل کتاب از توجه به کعبه جلوگیری می کردند و شاید در تخریب آن از راه تحریک کافران می کوشیدند.^۲

۴. کسانی بر این نظریه اند که آیه از وقوع حادثه ای در آینده خبر می دهد، برخی می گویند: آیه اشاره دارد به حمله صلیبیان به بیت المقدس و دیگر شهرهای مسلمانان. برخی می گویند: آیه از خراب شدن کعبه و جلوگیری مردم از حج توسط قرامطه خبر می دهد.^۳

آنچه در این گونه نقل ها وارد شده از سنخ تطبیق مصداقی است، نه تفسیر مفهومی از این رو بر مصداق دیگر نیز قابل انطباق خواهد بود و^۴ هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنا بر این هر یک از شان نزولهای فوق یکی از ابعاد مساله را منعکس می

^۱ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۲۳۹.

^۲ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶ ص ۲۳۹؛ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۴، ص ۰۹.

^۳ محمدجواد مغنیه، ج ۱، ص ۳۴۷؛ محمد رشید رضا، ج ۱، ص ۴۳۰.

^۴ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۲۴۶.

کند.^۱ اطلاق آیه از یک سو شامل گذشته، حال و آینده و از سوی دیگر شامل مسجد الحرام و بیت المقدس و مشاهد مشرفه معصومان (ع) و مانند آن خواهد شد؛ زیرا مقصود از عنوان «مسجد»، خصوص مسجد مصطلح فقهی نیست؛ از این رو هم مسجد الحرام و بیت المقدس مشمول آن است، هم مشاهد معصومان (ع) که مهد ذکر و عبادت خداست.^۲

مبحث سیزدهم : مالکیت بیت المقدس

طبق آیه ۲۱ سوره مائده حضرت موسی (ع) به بنی اسرائیل اعلام کرد که خداوند مقدر کرده تا در بیت المقدس ساکن شوند و از آن به عنوان «کتابت الهی» یاد کرد «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...»^۳. اکثر مفسران در رابطه با اینکه مراد از «کتب الله لكم» چیست، معتقدند به این معنی است که خداوند مقدر کرده بود که بنی اسرائیل در سرزمین مقدس ساکن شوند^۴ یا در لوح محفوظ ثبت کرد که این سرزمین برای آن ها باشد.^۵ از ظاهر آیات بر می آید که این تقدیر الهی برای کل بنی اسرائیل بوده که به طور سر بسته و اجمال برای این امت مقدر شده بود که یک نسل از این امت به خاطر نافرمانی مدتی از آن محروم شدند و نسل دیگر از آن منتفع گشتند.^۶

^۱ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۴۰۹

^۲ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۶، ص ۲۳۹.

^۳ «ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید!» (مائده/۲۱)

^۴ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۶۹؛ ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۳۸؛ احمد بن محمد میبیدی، ج ۳، ص ۷۶؛ حسین

بن علی ابوالفتح رازی، ج ۶، ص ۳۱۵؛ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۰۶؛ محمد رشید رضا، ج ۶، ص ۳۲۶.

^۵ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۶۷؛ محمد سبزواری، الجدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵؛ وهبه

زحیلی، المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج، ج ۶، ص ۱۴۶؛ محمد بن یوسف ابوحیان، ج ۴، ص ۲۱۶؛ سعید حوی، ج ۳، ص

۱۳۵۵؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ محمود بن عبدالله آلوسی، ج ۳، ص ۲۷۷؛ محمود بن عمر زمخشری، ج ۱، ص

۶۲۰؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۱؛ محمد شوکانی، ج ۲، ص ۳۲

^۶ محمدحسین طباطبایی، ج ۵، ص ۴۸۲.

سوالی در اینجا مطرح می شود که آیا می توان به این آیه برای اثبات حق مالکیت یهود بر فلسطین، استدلال نمود همانطور که مناخیم بگین - نخست وزیر تروریست رژیم صهیونیستی و نماینده آن رژیم در عقد قرارداد کمپ دیوید برای اثبات حق مالکیت یهود بر فلسطین، به این آیه از سوره مائده استدلال نمود و گفت: در حالی خداوند آن را برای ما مقرر نموده شما چگونه می خواهید ما را از آن بیرون برانید؟!^۱

پاسخ اینست که یهود نمی توانند از این آیه این گونه استنباط کنند که فلسطین برای آن ها مقدر شده است چرا که اگر مطابق نظر برخی مفسران کتابت الهی در آیه مورد بحث، تشریحی باشد مثل: « كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ »^۲ به این معنی که خداوند ورود به آن سرزمین و جهاد را بر آنها واجب نمود،^۳ هنگامی که مخالفت کردند و اطاعت نکردند، مستحق عقوبت شدند و بر آنها حرام شد.^۴ اما چنانچه این کتابت تکوینی باشد، بنابر نظر اکثر مفسران مشروط بوده نه مطلق و شرط تحقق آن ایمان و اطاعت بنی اسرائیل بوده به این معنا که خداوند تا زمانی که ایمان داشته باشند و از پیامبرشان اطاعت کنند آن سرزمین را برایشان مقدر نموده بود و زمانی که کفر ورزیدند و از اطاعت خدا سرپیچی و از جهاد آبا کردند آن را برایشان حرام نمود.^۵ در این باب قرآن کریم از حضرت موسی (ع) حکایت کرده که به قوم خود متذکر می شد که جانشینی

^۱ یوسف قرضاوی، قرآن منشور زندگی، چاپ اول، تهران: احسان، ۱۳۸۲)، ص ۴۶۳

^۲ (بقره/۱۸۳).

^۳ عبدالحسین طیب، ج ۴، ص ۳۳۷. محمد متولی شعراوی، تفسیر الشعراوی، چاپ اول، (بیروت: اخبار الیوم، ۱۹۹۱)، ج ۵، ص ۳۰۵۱.

^۴ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۱۴.

^۵ محمد بن عمر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۳۳۲؛ محمد سید طنطاوی، ج ۴، ص ۱۱۴؛ فتح الله بن شکرالله کاشانی، ج ۳، ص ۲۱۲؛ محمد سبزواری جدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۴۴۵؛ وهبه زحیلی، المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، ج ۶ ص ۱۴۶؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، ج ۴، ص ۷۴؛ محمد بن محمد ابو السعود، ج ۳، ص ۲۳؛ عبدالله شبر الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، ج ۲، ص ۱۶۱؛ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۵۵.

آنان در زمین بدون قید و شرط نیست و در صورتی که تقوا پیشه کنند، یعنی از خدای تعالی استعانت جسته و در راه او در برابر شداید صبر کنند، خداوند سرزمینی را که در دست فرعونیان است به دست آنها خواهد سپرد و اگر آن‌ها را به آرزویشان برساند برای این است که ببیند رفتارشان چگونه خواهد بود: ^۱ « قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ »^۲ نشانه این که خداوند ورود و سکونت بنی اسرائیل در سرزمین مقدس را تا زمانی که به شریعت الهی مؤمن باشند برای آنها مقدر کرده بود؛ شاهد داخلی و خارجی است: شاهد داخلی، چهل سال سرگردانی آنهاست که وقتی توبه کردند، اجازه یافتند به سرزمین مقدس وارد شوند. شاهد خارجی، آیه « هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ »^۳ است که طبق این آیه یهودیان که در مدینه مالک و ملک بودند و خانه و قلعه های مستحکمی داشتند؛ وقتی حکم الهی را رعایت نکرده و پیمان شکنی و توطئه کردند، دستور یافتند وطنشان را ترک کنند تا ملک و ملک آنها ملک مسلمانان شود و خداوند با معجزه آنها را شکست داد و ریشه آنان را از حجاز بر کند. نتیجه آنکه حق سکونت این سرزمین مقدس « برای کسانی است که مؤمن باشند و یهود آن روز نیز بر اثر ایمان اجازه ورود به آن را یافتند، نه به طور مطلق از

^۱ محمدحسین طباطبایی، ج ۸، ص ۲۸۹-۲۸۸

^۲ «موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می بخشد، و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است. امید است که پروردگارتان دشمنانتان را نابود کند، و شما را در این سرزمین، جانشین آنان گرداند، پس بنگرد که شما [پس از فرعونیان] چگونه عمل می کنید؟» (اعراف/ ۱۲۹-۱۲۸)

^۳ «او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود» (حشر/ ۲).

سوی دیگر، یهودی ها بر اثر خوی و خشونت صهیونیستی، دشمن قرآن و اسلام و ایمانند: «
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»^۱ و براساس این اصل قرآنی که «
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»^۲ سرزمین مقدس برای مردان پاک است؛ نه برای یهودیان که دشمنترین
مردم نسبت به مؤمنان هستند و بر همین اساس ، خداوند آن ها را از مدینه طیبه بیرون راند.
بنابراین صهیونیست ها نمی توانند سند مالکیتی از قرآن برای حاکمیت نامشروع خود بیان
کنند.^۳

^۱ بطور مستم، دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت» (مائده / ۸۲).

^۲ (نور / ۲۶).

^۳ عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۲۲، ص ۲۵۹-۲۵۸.

بخش سوم:

انتفاضه فلسطین، جنگ ۲۲ روزه غزه و محور مقاومت

فصل اول :

انتفاضه ملت فلسطين

مبارزات اسلامی و مردمی ملت فلسطین موسوم به «انتفاضه» که از سال ۱۹۸۷ علیه اشغالگران صهیونیستی در سرزمین های اشغالی فلسطین آغاز و دامنه آن حتی به مناطق ۱۹۴۸ کشیده شد، مرحله ای جدید از مبارزه و نوع تعامل و روابط فلسطینی ها با اشغالگران بود که تفاوت هایی چشم گیر نسبت به قبل داشت. ادامه انتفاضه بنابر اعلام و اعترافات مقامات رژیم صهیونیستی، خسارات و تلفات عمده های به این رژیم وارد کرد که در تاریخ شکل گیری آن تا آن دوره بی سابقه بوده است. انتفاضه نوع روابط و عملکرد صهیونیستها را در قبال ملت فلسطین و مبارزات آنان تا حد زیادی دست خوش تغییر و تحول کرد و رژیم صهیونیستی را با بحران ها و تهدیدهایی متفاوت روبه رو ساخت و بحرانی امنیتی و داخلی پیش روی آن قرار داد، به گونه ای که توجه و توان ملی آن رژیم تا حدودی از نگرانی ها و تهدیدهای خارجی به سمت نگرانی های داخلی معطوف شد. ملت فلسطین از ابتدای ورود مهاجران یهودی به این سرزمین و اشغال آن شاهد مبارزاتی بوده که در مقاطع مختلف زمانی از نظر وسعت، ماهیت و شدت متفاوت بوده است. می توان این مبارزات را به دوره های زیر تقسیم کرد: قبل از سال ۱۹۴۸: در این سالها درگیری ها عمدتاً بین مسلمانان با مهاجران یهودی بوده است. این درگیری ها از نظر وسعت و دامنه محدود و به صورت محلی در بخش هایی از سرزمین فلسطین بوده و از نظر به کارگیری سلاح نیز در سطح پایینی قرار داشته است.^۱

۱۹۴۸ تا ۱۹۷۳: در این برهه، عمده درگیری ها در سرزمین فلسطین بین رژیم صهیونیستی و دولت های عربی همسایه و پیرامونی بوده است. از مهم ترین آنها جنگ های ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بوده است. طرفین با شدت زیاد و امکانات و نیروی نظامی منظم در سطحی نسبتاً وسیع با

^۱ حشمت الله مشایخی، تاثیر انتفاضه ملت فلسطین بر رژیم صهیونیستی، فصلنامه آفاق امنیت / سال سوم / شماره هفتم، تابستان ۱۳۸۹.

همدیگر درگیر شدند. ابرقدرت ها در این جنگها دخالت کردند، اما سهم مردم فلسطین در این درگیری ها اندک بوده است.

۱۹۷۳ تا ۱۹۸۷: در این مقطع با توجه به شکست پی در پی کشورهای عربی از رژیم صهیونیستی و خارج شدن آنان از دایره جنگها، درگیری ها بین گروه های فلسطینی عمدتاً دارای گرایش های مارکسیستی، ناسیونالیستی عربی و التقاطی با رژیم صهیونیستی بود، و بیشتر از خاک کشورهای همسایه علیه این رژیم انجام می شد. شدت درگیری ها و کمیت سلاح های به کارگیری شده علیه رژیم صهیونیستی اندک و محدود بود. مهم ترین اتفاق در این مقطع شکل گیری مقاومت اسلامی (حزب الله لبنان به شمار می رود. ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۴: در این دوره انتفاضه های اول و دوم روی داد. با ظهور گروههای اسلامی هم چون جهاد اسلامی و حماس، رژیم صهیونیستی با قیامهایی مردمی موسوم به «انتفاضه» مواجه شد. انتفاضه اول در سال ۸۷ و انتفاضه الاقصی (دوم) در سال ۲۰۰۰ آغاز شد. انتفاضه دوم تا سال ۲۰۰۴ ادامه یافت.

با اینکه در طول انتفاضه، به ویژه انتفاضه اول، شدت درگیری و عملیات های نظامی و سلاح های به کارگیری شده از سوی فلسطینی ها کم بود، اما درگیری ها گستردگی وسیعی داشت و تاکتیک ها و روش های مبارزان و گروههای اسلامی و مردمی بدیع و متفاوت با قبل بود که نمونه بارز آن عملیات های شهادت طلبانه و گسترش آن به مناطق اشغالی ۴۸^۱ بوده است.

۱. مناطق اشغالی ۴۸ بخشی از سرزمین فلسطین است که رژیم صهیونیستی آن را تا قبل از سال ۱۹۴۸ اشغال کرده است و اکثر جمعیت آن یهودیان مهاجرند. فلسطینی های ساکن در این مناطق «اعراب اسرائیلی» نامیده می شوند و دارای تابعیت اسرائیلی هستند. سایر مناطق فلسطین که در جنگ ۱۹۶۷ ضمیمه اسرائیل شد، عمدتاً کرانه باختری و غزه را شامل می شود که اکثریت آن (جز شهر کنشینان یهودی موسوم به «مستوطنات») فلسطینی هستند. هم اکنون نوار غزه در اختیار حکومت

انتفاضه اول مردم فلسطین را می توان حرکت مردمی ناشی از محرومیت و پایمال شدن حقوق و کرامت انسانی دانست. انتفاضه دوم نیز تداوم انتفاضه اول با تأثیرپذیری از الگوی مقاومت اسلامی حزب الله لبنان در برابر اشغال بخش هایی از جنوب این کشور توسط رژیم صهیونیستی بود که در نهایت موجب فرار موسوم به «عقب نشینی سال ۲۰۰۰» از جنوب لبنان شد.

شکست ارتش رژیم صهیونیستی در مقابل مقاومت اسلامی حزب الله این امید را در دل فلسطینی ها دوچندان کرد که این رژیم در مقابل مقاومت و قیامهای مردمی آسیب پذیر است و می توان با چنین روش ها و تاکتیک هایی به مطالبات و حقوق خود دست یافت.

انتفاضه فلسطین به جای فشار از بیرون با تکیه بر راهها و عوامل غیرنظامی قدرت فرهنگی، سیاسی، روانی و اقتصادی و هدف قرار دادن امنیت داخلی، رژیم صهیونیستی را که از جنبه های سخت افزاری در مقایسه با سایر کشورهای همسایه و منطقه ای قدرتی غیرقابل رقیب و شکست ناپذیر تلقی می شد، با مشکل بزرگی در داخل مرزهای جغرافیایی خود مواجه ساخت.

انتفاضه موجب شد اولویت تهدیدهای امنیتی اسرائیل در یک مقطع مهم از خارج تهدیدهای خارجی به سمت داخل (تهدیدهای داخلی) گرایش پیدا کند و بخش عمده ای از توجه و توان این رژیم در محیط منطقه ای و بین المللی صرف حل بحران ها و چالش های محیط درونی و ملی خود و مقابله با فلسطینی ها شود و تأخیر جدی در تحقق برخی سیاستها و خط مشی

حماس و کرانه باختری با توافق اسرائیل در اختیار حکومت خودگردان (سلطه) فلسطینی به ریاست محمود عباس (ابومازن) است.

های توسعه طلبانه این رژیم در ابعاد جغرافیایی، سیاسی، نظامی و اقتصادی که تهدیدی هم برای جمهوری اسلامی ایران و منطقه محسوب می شود، ایجاد کند.

مبحث اول : مبانی نظری

گفتار اول : اصل نسبی بودن قدرت و امنیت

امنیت ملی در درجه نخست ناشی و متأثر از قدرت ملی کشور است. از سوی دیگر، یکی از ویژگی های اساسی امنیت و قدرت، نسبی بودن آنهاست که متأثر از محیط، کشورهای پیرامونی و بازیگران منطقه ای و جهانی به ویژه قدرتها و کشورهایی است که به عنوان تهدیدی بالفعل یا بالقوه برای آن کشور محسوب می شوند. لذا کشورها برای تأمین امنیت ملی و رسیدن به سطح قابل قبولی از امنیت و بازدارندگی با اتخاذ سیاست ها، راهبردها و روشهای مختلف در ابعاد داخلی و خارجی سعی دارند قدرت خود را در برابر دیگران به ویژه دشمنان و رقیبان و همسایگان خود افزایش دهند و از قدرت دیگران بکاهند. هم چنین درگیر شدن یک رژیم و دولت با مشکلات و بحران های داخلی فرصتی برای دشمنان و رقیبان خارجی آن فراهم می کند (تا در پرتو مشغول بودن آن دولت به حل مشکلات و بحران های داخلی و اختصاص بخش بیشتری از ظرفیت ها و توان ملی خود برای آنها به پیگیری منافع و اهداف امنیت ملی خود در داخل آن کشور و سطح منطقه ای و جهانی بپردازند و از عملی شدن تهدید جلوگیری کنند یا از سطح و شدت و دامنه تهدیدهایی بکاهند که از سوی کشور درگیر بحران متوجه آنهاست.

گفتار دوم : اصل موازنه قدرت

مورگنتا از صاحب نظران بنام عرصه سیاست و روابط بین الملل، در کتاب سیاست بین الملل می گوید: همه کشورها دائما سعی دارند هدفها و منافع ملی خود را با اعمال قدرت نظامی به دست آورند. در نتیجه این اعمال قدرت، نوعی جنگ قدرت دائم در جریان خواهد بود. هر کشور به منظور دستیابی به استقلال کامل، تأمین امنیت یا تعقیب منافع ملی خود دائما برای جلوگیری از تسلط دیگران بر خود کوشش می کند. بنابراین هر کشور در تلاش است از امکان بروز هر نوع قدرت فائقه جلوگیری کند. اگر این اقدام با شکست مواجه شود و قدرتی فائقه پدید آید، کشورهای دیگر بلافاصله برای ایجاد موازنه قوا با آن قدرت در نوعی اتحادیه با دیگران شرکت خواهند کرد. این اقدام متوازن کننده ممکن است به دو شکل کوشش برای کاهش توان قدرت فائقه و تقویت قدرت های ضعیف انجام گیرد. روش اول را می توان با ایجاد انقلاب در کشور تهدید کننده یا ایجاد شکاف و اختلاف در جامعه مذکور عملی ساخت. با ایجاد انقلاب یا شکاف و اختلاف، جامعه مذکور از لحاظ بنیه نظامی ضعیف خواهد شد، در نتیجه، کشور تهدید کننده نیروی خود را به اجبار به جای ایجاد خطر برای کشورهای دیگر، برای تثبیت اوضاع داخلی خود صرف می کند. بدین ترتیب، خطر تهاجم آن از بین می رود.^۱

فیلیپ آلن رینولدز، اندیشمند روابط بین الملل، درباره اهداف سیاسی خارجی و منافع ملی معتقد است: «ابزارهای دستیابی به اهداف سیاست خارجی و منافع ملی بر دو گونه اند: نخست، ابزارهایی که مستقیما یا رسما در روابط میان دولت با دولت به کار می روند. دوم، ابزارهایی که

^۱ سیف زاده، سیدحسین (۱۳۸۰)، نظریه های مختلف در روابط بین الملل، نشر قومس، چاپ چهارم ص ۷۵

به گونه غیررسمی یا از راه رخنه گری به دست می آیند. با این ابزارها عاملان و دست نشانندگان یک کشور بر جمعیت کشور یا بخشی از آن یا فرآیندهای جاری آن تأثیر می گذارند.»

گفتار سوم : اصل مداخله

دخالت به معنی اعمال نظر دولتی در قلمرو دولتی دیگر است. اگر چه مداخله تهدیدی برای استقلال و امنیت تلقی و در حقوق بین الملل غیر مجاز اعلام می شود، اما امروز مفهوم مداخله بسیار حساس و پیچیده شده است. برخی آن را معادل قسمتی از روابط بین الملل می دانند که در چارچوب آن دولتها همواره در امور داخلی سایر دولت ها مداخله می کنند. به عبارت دیگر، وسعت روابط بین الملل و همچنین توجه هر حکومت به امنیت کشورش ایجاب می کند که دولت ها در بسیاری از امور یکدیگر به نوعی مداخله کنند. پذیرش حفظ منافع ملی به عنوان یک اصل در تنظیم روابط ایجاب می کند که هر دولتی برای تأمین آن خود را ذی حق بداند و در امور داخلی کشوری دیگر که به نحوی با منافع ملی اش مرتبط است، مداخله کند. طرف مقابل نیز با تکیه بر اصل استقلال و تساوی حقوق دولت ها می تواند نوع موضعی گیری در قبال خود را «مداخله» قلمداد کند.^۱

از زمانی که حق تعیین سرنوشت ملتها و پایان دوران استعمار در عرصه بین الملل مورد توجه قرار گرفت و نهضت های آزادی بخش در جامعه جهانی مطرح شدند، تعاریف و تعبیر مختلفی برای شناخت آنها مطرح شد. برخی آن را «نهضت های رهایی بخش» نامیدند با این باور و برداشت که «نبردهای سازمان یافته مردمی ستمدیده که برای دستیابی به استقلال با همه شکل های مبارزه با امپریالیسم و استعمار نو صورت می گیرد»، نبردی رهایی بخش است. این

^۱ جمراسی فراهانی، علی اصغر (۱۳۷۴)، بررسی مفاهیم نظری امنیت ملی، مرکز آموزش مدیریت دولتی ص ۵۱

مسئله در سازمان ملل متحد نیز مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس مجمع عمومی سازمان ملل در بسیاری از قطعنامه هایش با تأکید بر حق خودمختاری، به عنوان یک اصل و حق خودمختاری سرزمین های تحت استعمار، نهضت های رهایی بخش را گروه هایی نامید که برای خودمختاری و رهایی از استعمار و اشغال بیگانه و رژیم های نژادپرست در راه احقاق حق تعیین سرنوشت ملت خود می کوشند.^۱ پروفسور باری بوزان، استاد روابط بین الملل و علوم سیاسی، معتقد است: «قدرتهای بزرگ این حق را برای خود مسلم میدانند که منافع خود را در خارج از مرزهای خود جست و جو کنند.»^۲ کی. جی. هالستی یکی از اهداف مهم سیاست خارجی هر کشور را حمایت از دوستان ذکر می کند و اهداف میان مدت و اولویت دار (زمانی) هر کشور را تضعیف مخالفان و حمایت از متحدان و دوستان می داند و امنیت ملی، پکیارچگی سرزمین و رفاه اقتصادی را جزء اهداف حیاتی تلقی می کند.^۳

هالستی از نفوذ به عنوان جنبه ای از قدرت که اساساً ابزاری برای رسیدن به هدف است، یاد می کند^۴ (و می افزاید: «در عصر ما توان رخنه در جوامع خارجی با استفاده از وسایل سیاسی و شبه نظامی به اندازه توانایی اقدام به تهدید نظامی، محاصره دریایی یا مبادرت به حمله های نظامی متعارف اهمیت دارد؛ به ویژه دولتهای (از لحاظ نظامی) ضعیف با هدف های انقلابی یا

^۱ مرکز باحث للدراسات (۲۰۰۲)، سلسله اعراف عدوک، المؤتمر الرابع والثلاثين حركة الصهيونية العالمية بيروت، تشرين الاول. ص ۱۹

^۲ باری بوزان، «امنیت نظامی پس از جنگ سرد» (سخنرانی) فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، دانشگاه عالی دفاع، ش ، زمستان. - هالستی، کی. جی. (۱۳۷۳)، مبانی تحلیل سیاست بین المللی، ترجمه بهرام مستقیمی و بهرام مارم سری، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول. ص ۵۱

^۳ صادقی حقیقی، دید خت، «نهضت های رهایی بخش و تروریسم، از دید حقوق بین الملل»، دوماهنامه سیاسی اقتصادی، مؤسسه روزنامه اطلاعات، شماره ۲۰۵-۲۰۶. ف ص ۲۲۲

^۴ همان، ص ۲۵۱

توسعه طلبانه می توانند با هدایت عملیات مخفیانه در خارج به هدف های خود دست یابند. مطمئناً یک دولت قدرتمند دولتی نیست که صرفاً نیروی نظامی گسترده متعارف یا هسته ای دارد.^۱

مبحث دوم : اهداف و سیاستهای رژیم صهیونیستی

اهداف و سیاست های داخلی و خارجی هر کشور با توجه به عوامل و شرایط ثابت و متغیر ژئوپولیتیک آن کشور، روند توسعه داخلی، شرایط و روند تحولات خارجی و درک ماهیت، شدت و دامنه تهدیدهایی که ارزشها و منافع آن کشور را در معرض خطر قرار میدهند، طراحی و اجرا می شوند.

گفتار اول: متغیرهای مؤثر در سیاست داخلی و خارجی

بند اول: موقعیت جغرافیایی

فلسطین اشغالی کشوری با عرض و طول اندک است که در قلب کشورهای اسلامی و عربی قرار دارد و مرکز تلاقی سه قاره است. به علت هم جوارگی با کانال سوئز و دریای سرخ اهمیتی راهبردی دارد و در گذشته نیز بر سر شاهراه مهم بازرگانی بیزانس به مصر و ایران و هند بوده است. شهر قدس و مسجد الاقصی که مورد احترام تمام ادیان است، در فلسطین قرار دارد.

بند دوم : نظام بین الملل

از نظر سیاست مداران اسرائیل، این رژیم برای حفظ بقا و موجودیت خود، با توجه به منافی که برای غرب دارد، مورد حمایت آنهاست. لذا از ابتدای تأسیس، از این جو بین المللی نهایت

^۱ همان ص ۴۲۴

استفاده را کرد. به رغم روابط نزدیک شوروی با اعراب، از همان ابتدا دو ابرقدرت و حدود ۵۰ کشور این رژیم را به رسمیت شناختند.

بند سوم : نهادها و مسائل داخلی

راهبرد کلی سیاست خارجی می تواند با ماهیت ایستارهای داخلی و نیازهای اجتماعی و اقتصادی اسرائیل پیوند داشته باشد. مسئله هزینه جذب یهودیان و تأثیر آن بر اقتصاد و تأمین منابع آب که نقش حیاتی در توسعه و جذب مهاجران دارد، از مهم ترین این عوامل است.

بند چهارم : میزان درک تهدید (برآورد تهدیدها)

اسرائیل از بدو موجودیت و حتی قبل از آن، که یهودیان مهاجر برای تصاحب سرزمین های فلسطینی اقدام می کردند، به طور مداوم در حال جنگ با اعراب بوده است. آنچه سیاست خارجی اسرائیل همواره متأثر از آن بوده احساس نگرانی و تهدید از ناحیه کشورهای منطقه و اعراب داخل فلسطین است.^۱

گفتار دوم : اهداف حیاتی یا فوری

بند اول : تثبیت موجودیت و استقلال سیاسی و امنیتی دولت صهیونیستی

از ابتدای اعلام موجودیت اسرائیل در سرزمین فلسطین در سال ۱۹۴۸ یکی از دل مشغولی های این رژیم حفظ موجودیت خود بوده است، زیرا کشورهای اسلامی و اعراب منطقه (در ابتدا با تشکیل دولتی غاصب در خاک فلسطین مخالف بودند و حالت جنگ و خصومت ارمغان این

^۱المیسیری، عبد الوهاب (۱۳۷۴)، صهیونیسم، ترجمه لواء رودباری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول. ف. ص ۱۲۵ نورانی، محمد (۱۳۷۶)، اهداف سیاست خارجی ساف در فلسطین اشغالی (۱۹۸۸ - ۱۹۶۴)، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه. ص ۱۲۵

رویداد بود. اسرائیل برای رسیدن به این هدف جنگ تمام عیاری را علیه ساکنان عرب فلسطینی شروع کرد و چندین جنگ را نیز با اعراب پشت سر گذاشت. این جنگ ها برای حفظ موجودیت و امنیت صورت گرفت. اگر چه از ابتدا قدرت های بزرگ - امریکا و شوروی - و چندین کشور موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناختند، اما همسایگان عرب این رژیم به طور رسمی مشروعیت آن را نپذیرفتند. به همین دلیل، رژیم صهیونیستی با استفاده از زور و نیروی نظامی به سرکوب فلسطینیان پرداخت تا موجودیت خود را در بعد داخلی بر فلسطین تحکیم بخشد، زیرا معتقد بود: «موجودیت ما در این سرزمین حتمی است و هیچ زوری نمی تواند ما را از اینجا بیرون کند.»^۱

بند دوم : یکپارچگی سرزمین

جنبش صهیونیسم اندیشه کشور بدون ملت برای ملت بدون کشور» را شعار خود قرار داده بود. این اندیشه از نظر تاریخی، تئوری استعماری جنبش صهیونیست است. مهمترین هدف صهیونیستها نیز دستیابی به دولتی یهودی یکپارچه در سرتاسر فلسطین است. بنابراین، ساکنان عرب فلسطین یا باید جابه جا شوند یا تحت اختیار یهودیان قرار گیرند.^۲

^۱المیسری، ۱۳۷۴: ۱۲۵

^۲خسروی، حسین (۱۳۷۷)، نقش اسرائیل در شکل گیری و تشدید بحران های خاورمیانه، کتابخانه دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، تابستان.

بند سوم : تأمین امنیت داخلی و ملی

امنیت به حدی در فرآیند تصمیم‌گیری در اسرائیل نقش دارد که تقریباً تمام ابعاد سیاست خارجی و حتی اجرای عمده سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی در داخل را تحت تأثیر قرار داده است.^۱

شیمون پرز، از سران صهیونیست، از سردمداران جناحی از صهیونیست‌هاست که معتقد به اولویت اقتصاد در توسعه سیطره بر خاورمیانه‌اند؛ در عین حال، این جناح مانند جناح معتقد به اولویت‌های نظامی، معتقد است ثبات اوضاع امنیتی در فرآیند تصمیم‌گیری در اسرائیل هم چنان نقش اول دارد. پرز در کتاب خود به نام *به کدام سوی رویم؟* به این مسئله اشاره دارد.^۲ فرآیند مذکور به صورت نمودار بیان شده است:

^۱ هیلر، مارک (۱۳۸۱)، *تداوم و تغییر در سیاست امنیتی اسرائیل*، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چاپ اول. ص ۱۵

^۲ نقیب زاده، بررسی سیاست‌های اروپا و آمریکا در خاورمیانه، کتاب *خاورمیانه*، ویژه مسائل و چالش‌های خاورمیانه، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر. ص ۷۵



شارون در کنفرانس هرتسلیا با اشاره به طرح نقشه راه^۱ که از سوی بوش برای صلح در خاورمیانه و فلسطین مطرح شده بود، گفت: «نقشه راه طرحی منطقی است که اجرای آن ممکن و واجب است. تفکر نهفته و رای این طرح فقط امنیت است و این امنیت موجب صلح می‌شود. به این ترتیب، بدون به دست آوردن امنیت کامل که انهدام سازمان‌های تروریستی فرعی از آن است، هرگز صلح واقعی و دائم به دست نمی‌آید. این ماهیت نقشه راه است.»^۱

^۱ سخنرانی شارون در کنفرانس هرتسلیا، ۲۰۰۳/۱۲/۱۵ (۲۷ آذر ۸۲).

گفتار سوم : اهداف میان مدت

بند اول : عادی سازی روابط (طرح صلح)

هدف از عادی سازی روابط با کشورهای عرب و منطقه به رسمیت شناختن و قبول موجودیت اسرائیل به عنوان کشوری مستقل با هویت یهودی است.^۱

بند دوم : توسعه و رفاه اقتصادی در داخل و افزایش همکاری اقتصادی در منطقه

توسعه اقتصادی و رفاه اقتصادی زمینه ای برای جذب بیشتر یهودیان و ماندگارسازی آنها در فلسطین است. همین امر اسرائیل را بر آن داشته است توسعه اقتصادی و ایجاد رفاه را سرلوحه اهداف حیاتی خود قرار دهد. موفقیت طرح اسکان یهودیان در فلسطین به ایجاد اشتغال برای مهاجرین و فراهم سازی زندگی سطح بالا نسبت به محل سکونت اولیه آنها بستگی دارد و بدون تحقق این مطلب، انگیزه ای برای جذب و اسکان یهودیان وجود نخواهد داشت.^۲ در بعد خارجی نیز اسرائیل تلاش دارد با همکاری با کشورهای منطقه در ابعاد اقتصادی هم به اقتصاد داخلی خود سر و سامان بخشد و هم از بازار عربی برای فروش محصولات خود استفاده کند و نیز با افزایش این همکاری ها زمینه خروج خود را از محاصره سیاسی و عدم مشروعیت بین اعراب فراهم آورد. دستیابی به منبع انرژی و نفت نیز از اهداف اصلی دیگر همکاری های اقتصادی است.

^۱ خسروی، حسین (۱۳۷۷)، نقش اسرائیل در شکل گیری و تشدید بحران های خاورمیانه، کتابخانه دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، تابستان.

^۲ عیسی، نجیب (۱۳۷۳)، «نقش آب در توسعه خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، س ۱، ش ۱، تابستان.

بند سوم : منزوی کردن و محاصره انقلاب اسلامی ایران^۱

بند چهارم : تقویت روابط راهبردی با ایالات متحده امریکا^۲

بند پنجم : برتری مطلق (نظامی) در منطقه^۳

بند ششم : اسکان یهودیان در فلسطین

اسکان یهودیان در فلسطین رابطه مستقیم با موجودیت اسرائیل و هویت زدایی و تغییر بافت جمعیتی فلسطینیان دارد. قبل از تأسیس این موجودیت، یکی از اهداف اصلی جنبش صهیونیسم انتقال یهودیان به سرزمین فلسطین برای شکل گیری و ادامه حیات دولت یهودی بوده است.^۴

بند هفتم : ممانعت از ایجاد وحدت عرب و نابودی آنان

مناخیم بگین می گوید: «بقای اسرائیل در گرو نابودی تمدن عرب و ایجاد تمدن یهودی بر ویرانه های آن است.»^۵

^۱ ابوجهاد، ۱۳۷۴

^۲ همان

^۳ چامسکی، نوام (۱۳۶۹)، مثلث سرنوشت ساز فلسطین، امریکا و اسرائیل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه. ص ۲۱۱

^۴ آخسروی، حسین (۱۳۷۷)، نقش اسرائیل در شکل گیری و تشدید بحران های خاورمیانه، کتابخانه دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، تابستان. ص

^۵ ربابعه، غازی اسماعیل (۱۳۶۳)، استراتژی اسرائیل (۱۹۶۷-۱۹۴۸)، ترجمه محمدرضا فاضلی، نشریه سفیر، تابستان. ص ۱۲۷

گفتار چهارم : اهداف بلندمدت

بند اول : تحقق رژیم صهیونیستی (از نیل تا فرات)

هرتزل در نامه ای در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۹ کمی پس از برگزاری کنگره صهیونیسم جهانی، درک عمیق صهیونیسم را در سیاست خارجی چنین بیان می کند:

قبل از اینکه دیر شود هر از گاهی به برنامه فلسطین بزرگ (اسرائیل بزرگ) مراجعه کنید. برنامه کنفرانس بال باید شامل واژه فلسطین و سرزمین های مجاور باشد وگرنه بی معناست زیرا نخواهید توانست ۱۰ میلیون یهودی را در سرزمینی به مساحت ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع بپذیرند. آنمی توانید زمینه پذیرش آنها را فراهم کنید. ^۱

تاثیر انتفاته ملت فلسطین پر رژیم صهیونیستی

دکتر حشمت الله مشایخی

بند دوم : حفظ سیادت و آقایی بر خاورمیانه و جهان

خاخام الیعازر والدمن در مقاله ای در روزنامه نکوداد نوشت: «از طریق جنگ شش روزه قدرت نظامی خود را ثابت کردیم... ما مسئول حفظ نظم در خاورمیانه و جهان هستیم.» ^۲

بند سوم : توسعه طلبی

بن گوریون می گفت: «مرزهای دولت تا هر جایی است که گام های سپاه ما به آن برسد.» وی این بیان را الهام گرفته از تورات می داند که به موسی گفته شد:

^۱ همان

^۲ همان

هر مکانی که زیر پای شما قرار گیرد هدیه ای برای شماست.»^۱

مبحث سوم : علل، عوامل و زمینه های شکل گیری انتفاضه

گفتار اول : محرومیت و تحقیر

در باب خشونت، شورش، قیام و انقلاب از دیدگاه اجتماعی و جامعه شناسانه نظریه های متعددی ارائه شده است که اکثر قریب به اتفاق آنها علت اصلی را سرخوردگی، محرومیت، احساس شکاف^۲ و فاصله میان توقعاتشان از یک سو توقعات ارزشی) و توانایی ها و امکانات شان (توانایی های ارزشی) از سوی دیگر، غصب و تهدید حقوق، استبداد و بردگی، احساس ناامنی و ناامیدی، بیگانگی و سرخوردگی^۳ «عدم تناسبها» یا «تناقضها» و... میدانند که به «طغیان و عصیان یک ناحیه و سرزمین علیه نظم حاکم موجود برای ایجاد نظامی مطلوب می انجامد».. در اکثر موارد، انقلاب، دست کم از نظر بسیاری از بازیگران، ناگهان و یکباره عملی نمی شود، بلکه به تدریج و به صورت جریانی متوالی در مقابل حوادث ظاهر می شود و گسترش می یابد. بر اساس همین مبانی، انتفاضه را می توان نتیجه منطقی چند دهه محرومیت ملت فلسطین از حداقل حقوق انسانی و اجتماعی دانست. تا زمانی که این علت محرومیت مرتفع نشود، نمی توان انتظار داشت که معلول (انتفاضه) چنان که رژیم صهیونیستی انتظار آن را دارد، از بین برود؛ گر چه ممکن است فراز و نشیب هایی در زمانها و شرایط مختلف داشته باشد.

^۱ انتشارات بین المللی اسلامی (۱۳۶۳)، استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای همجوار آن، مؤسسه الارض، ویژه مطالعات فلسطینی، پاییز.

^۲ رابرت گر تد (۱۳۷۹)، چرا انسان ها شورش می کنند؟، ترجمه علی مرشدزاد، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ

دوم ص ۱۸

^۳، همان، ۴۱۰

گفتار دوم : انقلاب اسلامی و افکار امام خمینی (ره)

وقوع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) در اواخر دهه ۱۹۷۰ مهم ترین عامل رشد فزاینده گروه های اسلامی در جهان بوده و یکی از حوادث مهم قرن تلقی شده است. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، امواج بیداری در جهان به ویژه در کشورهای اسلامی، از جمله در خاورمیانه به حرکت در آمد. این حرکت، حرکتی اسلامی و مبتنی بر بازگشت به خویشتن با تأکید بر هویت فراموش شده اسلامی برای برخورد با مسائل مختلف بشری و در خلاف جهت منافع و اهداف امپریالیسم جهانی بود. این انقلاب بر مبارزات مردم فلسطین بسیار تأثیرگذار بوده است که به صورت انتفاضه «مردمی و حرکت های اسلامی نمود پیدا کرد. در دیدگاه ها و اندیشه های امام خمینی (ره) از همان ابتدای مبارزه، مسئله فلسطین جایگاهی ویژه و ممتاز داشته است. ایشان در شروع مبارزه خود در ۲۹ صفر ۱۳۸۷ هجری در پیام خود تجاوزات اسرائیل را به مسلمانان جهان گوشزد کردند و فرمودند: «کرار دولت ها به خصوص دولت ایران را از اسرائیل و عمال خطرناک آن تحذیر نموده ام. این ماده فساد که در قلب ممالک اسلامی با پشتیبانی دول بزرگ جایگزین شده است و ریشه های فسادش هر روز ممالک اسلامی را تهدید می کند، باید به همت ممالک اسلامی و ملل بزرگ اسلام ریشه کن شود. اسرائیل قیام مسلحانه ضد ممالک اسلامی نموده و بر دول و ملل اسلام قلع و قمع آن لازم است.»^۱ امام خمینی (ره) چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در اقدامی راهبردی آخرین جمعه رمضان را «روز قدس» نامیدند و در پیامی خطاب به مسلمانان جهان ضمن تذکر خطر اسرائیل، خواستار اتحاد مسلمانان و کشورهای اسلامی برای مبارزه با اسرائیل و حمایت از حقوق ملت فلسطین

^۱ پیام انقلاب، مجموعه پیام ها و سخنرانی های امام خمینی، گردآورنده مؤسسه قاجار. ص ۱۰۰

شدند.^۱ دولت جمهوری اسلامی ایران نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی همواره از مبارزات ملت فلسطین حمایت کرده است. به طور کلی تأثیرات انقلاب اسلامی و افکار امام خمینی (ره) بر انتفاضه را می توان در موارد زیر خلاصه کرد: - خودباوری ملت های مسلمان در قبال مستکبران و دشمنان؛ - راهبرد پیروزی خون بر شمشیر؛ - فتاوی فقهی علمای شیعه در حمایت از ملت فلسطین و انتفاضه (شهدا، کمک مالی و وجوهات شرعی، عملیات استشهادی و...); - تکیه گاهی عظیم و پشتوانه ای مطمئن در حمایت از مبارزات بحق ملت فلسطین علیه اسرائیل؛ این حمایت حتی قبل از پیروزی انقلاب وجود داشته و به صورت لایتغیر بلکه با شدت بیشتری پس از انقلاب ادامه یافته و هیچ گونه سازش و نرمشی درباره آن در سیاست خارجی ایران حاصل نشده است. - کمک های انسان دوستانه مستمر و دائم به ملت فلسطین و انتفاضه.

گفتار سوم : تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان و پیروزی حزب الله

از عوامل خارجی تأثیرگذار دیگر در شکل گیری، تشدید و ادامه انتفاضه فلسطین تجاوز اسرائیل به لبنان بوده است که با اهدافی از جمله نابودی گروههای فلسطینی مستقر در لبنان و تشکیل دولت مسیحی (فالآثر) طرفدار اسرائیل در این کشور صورت گرفت. اما پس از چند سال این تجاوز موجب شد که کانون مقاومت گروه های فلسطینی به داخل سرزمین های اشغالی کشیده شود. دیگر اینکه به علت مذاکراتی که برای سازش صورت گرفت، عرفات و سایر گروههای فلسطینی به داخل سرزمین های اشغالی بازگشتند. از سوی دیگر، این تجاوز موجب شکل گیری مقاومت اسلامی در لبنان و حزب الله شد. شکل گیری حزب الله و پیروزی های

^۱ تقی پور، محمدتقی، صهیونیسم و مسئله فلسطین، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی.

آن، هم چنین عملیات استشهادی» (که برای اولین بار توسط حزب الله صورت گرفت) سرمشقی برای مبارزات و مقاومت مردم و گروه های فلسطینی شد و اسطوره شکست ناپذیری اسرائیل را باطل ساخت.

گفتار چهارم : ناامیدی از کشورهای عربی و شعارهای ناسیونالیستی عربی

مردم فلسطین از زمان اشغال سرزمین شان و تشکیل دولت صهیونیستی تا به وجود آمدن انتفاضه، عدم حمایت کشورهای عربی از قضیه فلسطین را تجربه کردند. با اینکه تمام کشورهای عربی (به ویژه مصر، اردن و عراق) همواره شعار حمایت از فلسطین را به عنوان نمادی از امت عرب در سیاست های خارجی خود مطرح می کردند، هیچ گاه از این مسئله حمایت واقعی نکرده و حتی در بسیاری موارد خود از پیشگامان برقراری روابط و همکاری آشکار یا پنهان با رژیم صهیونیستی بوده اند. آنها در مواقع حساس و اوج گیری مبارزات ملت فلسطین به ویژه در مقطع مردمی شدن مبارزات و شکل گیری انتفاضه با بی توجهی به حقوق از دست رفته فلسطینی ها با پیشنهاد کردن و همکاری فعال در مذاکرات سازش سعی در خاموش کردن مبارزات مردم فلسطین و به سازش واداشتن گروه های جهادی داشته اند. از زمان ورود مهاجران صهیونیست و یهودیان به سرزمین فلسطین و اشغال آن، تا به وجود آمدن انتفاضه، گروه های مارکسیستی کمونیستی و دارای گرایش های التقاطی، هم چنین کشورهای عربی که با شعار ناسیونالیسم عربی و ملی گرایی خود را مدعی حمایت از مسئله فلسطین میدانستند، هیچ گونه موفقیتی در برابر صهیونیستها کسب نکردند. حتی ارتش های عربی در جنگ های پیاپی ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ از اسرائیل شکست خوردند و فقط در مقطعی کوچک مقاومت هایی علیه سیل مهاجران یهودی صورت گرفت که آن هم در نتیجه ناامیدی از حمایت

کشورهای عربی و با تکیه بر مبانی اسلامی بود که شیخ عزالدین قسام رهبری آن را برعهده داشت. اما پس از آن دوران، با دخالت کشورهای عرب و با فریب دادن رهبر این قیام و شهادت قسام، قیام فروکش کرد.^۱

شیخ احمد یاسین، از رهبران فلسطینی، درباره درگیری ارتش اعراب به ویژه مصر با اسرائیل می نویسد: «ارتش های عربی سلاح را از دست ما فلسطینی ها گرفتند با این توجیه که آنها برای جنگ با اسرائیل به فلسطین آمده اند و نباید هیچ نیروی مسلح دیگری غیر از آنان در صحنه وجود داشته باشد. به این ترتیب، سرنوشت ما به آنها گره خورد و وقتی شکست خوردند، ما نیز شکست خورده بودیم بی آنکه جنگیده باشیم. از آن پس باندهای صهیونیستی فجایع متعددی مرتکب شدند و با خون ریزی فراوان شهروندان بی دفاع را به هراس افکندند. اگر سلاح در دست ما بود، وضعیت به گونه ای دیگر رقم می خورد.»^۲ شکست اعراب در چهار جنگ بزرگ با صهیونیستها از یک سو و تحولات سیاسی در جهان عرب از سال ۱۹۸۲ تا کنفرانس سران عرب در امان در نوامبر ۱۹۸۷، فلسطینی ها را به سوی ناامیدی بیشتر از کشورهای عربی در مبارزه با رژیم صهیونیستی سوق داد.

گفتار پنجم: ناکارآمدی گروههای مارکسیستی و ناسیونالیستی

یکی دیگر از عوامل و پیش زمینه های شکل گیری انتفاضه را می توان ناامیدی نسبی مردم ساکن مناطق اشغالی از مبارزات سازمان ها و گروه های فلسطینی (دارای گرایش های ناسیونالیستی- مارکسیستی) از جمله سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان شاخص ترین

^۱ شاتر، آدام (۲۰۰۵)، در جستجوی حزب الله، نیویورک ریو اوبوکز، ۲۴ آوریل ۱۳۵

^۲ همشهری، ۸۳/۹/۱۷

نیروی مبارز فلسطینی تا این زمان دانست. ساف به تدریج با پیش گرفتن سازش به ویژه پس از خروج از لبنان، اسیر سیاستهای اسرائیل و دولت های منطقه شد. هر چند سعی کرد در چارچوب سیاست های آمریکا و اسرائیل بخشی از حقوق مردم فلسطین را به دست آورد، اعلام کهنگی منشور ساف از سوی عرفات و به رسمیت شناختن قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل و به تبع آن شناسایی موجودیت و حقوق اسرائیل از سوی ساف و انصراف از مشی مسلحانه، امیدی را که فلسطینی ها به این سازمان داشتند تا حد زیادی ناامید کرد. آنان سعی کردند با تکیه بر توان خویش به مبارزه علیه دشمن پردازند و انتفاضه را به وجود آورند.

گفتار ششم : ناامیدی از تلاش کشورهای خارجی و سازمانهای بین المللی

مردم فلسطین طی شش دهه که از اشغال سرزمین شان گذشت، تجربه کردند که میزان تلاش و حمایت سازمان های بین المللی و کشورهای خارجی به ویژه سازمان ملل و ایالات متحده آمریکا از ملت فلسطین به چه میزان و با چه صداقتی بوده و تا چه حد موجب اقدامی عملی برای احقاق حقوق آنها شده است. تا سال ۲۰۰۰ بالغ بر ۸۰۰ قطعنامه از سوی سازمان ملل در موضوع فلسطین صادر شده که عمدتاً در حمایت از مردم فلسطین و محکومیت رژیم صهیونیستی و تجاوزات و تزییع حقوق فلسطینیان بوده است. اما تاکنون هیچ یک از آنها عملی نشده است. رژیم صهیونیستی بی اعتنا به این قطعنامه ها به قتل، کشتار، مصادره زمین و خانه ها و اموال فلسطینی ها ادامه داد و ایالات متحده آمریکا همچنان به حمایت و کمک به اسرائیل پرداخت و قطعنامه های شورای امنیت را که در محکومیت رژیم صهیونیستی با اکثریت قاطع یا قریب به اتفاق اعضا به تصویب رسیده بود وتو کرد و در مقابل، مبارزات مردم فلسطین را مصداقی از تروریسم دانست. این مسئله موجبات ناامیدی بیشتر مردم فلسطین از

مجامع بین‌المللی و کشورهای خارجی به ویژه آمریکا را فراهم کرد، لذا مصمم شدند با تکیه بر اراده جمعی و داخلی به مبارزات خود ادامه دهند.

گفتار هفتم : ناامیدی از مذاکرات صلح و سازش

عقب نشینی کشورهای عربی به ویژه مصر و اردن از مواضع و شعارهای خود در تلقی رژیم صهیونیستی به عنوان دشمن و برقراری روابط پنهان و آشکار و بستن پیمان‌های صلح و همکاری در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و ... به تدریج بر برخی گروه‌های فلسطینی به ویژه ساف تأثیر مستقیم و قابل توجهی گذاشت. این کشورها که معتقد به صلح و سازش با رژیم صهیونیستی بودند، با کاهش یا قطع کمک‌های خود، ساف را تحت فشار گذاشتند تا راه سازش و به اصطلاح صلح با رژیم صهیونیستی را در پیش گیرد. از سوی دیگر، ناکامی گروه‌های فلسطینی و ساف طی دو دهه گذشته در کسب دستاوردی خاص موجب شد بر اثر فشار برخی قدرت‌ها و کشورهای دارای منافع و نفوذ در قضیه فلسطین، وارد مذاکرات صلح و سازش با اسرائیل شوند و حتی برخی اصول و منشور سازمان آزادیبخش فلسطین را تغییر دهند تا بلکه به حداقلی از حقوق نائل آیند. اما گذشت زمان و عدم کسب دستاوردی خاص برای فلسطینیان در مذاکرات و پیمان‌های صلح از جمله مادرید، اسلو، غزه - اریحا، وادی عربیه، طابا، الخلیل، وای ریور او ۲، کمپ دیوید ۲، اجلاس شرم‌الشیخ، سران عرب در قاهره و طرح نقشه راه، موجب شکل‌گیری انتفاضه‌های اول و دوم و ادامه آنها شد.

نگاه و باور سران رژیم صهیونیستی به مذاکرات صلح نه قائل شدن و نه دادن حقی به فلسطینیان است. هدف آنها توقف انتفاضه، ایجاد اختلاف بین صفوف فلسطینیان و به دست

آوردن فرصت و شناسایی و رسمیت دادن به موجودیت خود در منطقه و جهان است. در این راه جناح طرفدار سازش با اسرائیل مصمم بوده است به رغم مخالفت گروه های اسلامی و اکثریت مردم فلسطین و تجربه عدم پایبندی آن رژیم به توافقات، هم چنان به مذاکرات ادامه دهد.

اسحاق رابین، نخست وزیر اسبق اسرائیل، که قرارداد اسلو (۱۹۹۳) را با عرفات امضا کرد، در این زمینه می گوید: «ما وقتی با ساف مذاکره می کنیم، از آنجا که ساف هیچ گونه برگ برنده ای برای رو کردن بر سر میز مذاکره ندارد، در واقع داریم با خودمان مذاکره می کنیم. یعنی مذاکره دو طرفه نیست بلکه یک مونولوگ است بین خود ما و خود ما.»^۱

در همین زمینه روزنامه امریکایی ساینس مانیتور پس از امضای پیمان غزه - اریحا نوشت: «اگر به خاطر مسلمانان رادیکال نبود، صلح بین اسرائیل و ساف هرگز به وقوع نمی پیوست. کارشناسان غربی در تحلیل خود از چگونگی امضای پیمان سازش اعلام کردند که اوج گیری انتفاضه هم صهیونیست ها و هم ساف را تهدید می کرد. آنها متقاعد شدند که اگر فرصت پیش آمده در گفت و گوهای جاری را به یک صلح و توافق واقعی تبدیل نکنند، در بلندمدت هر دو ضرر خواهند کرد.» هم چنین روزنامه پراودا در بخشی از مقالات خود در این باره نوشت: «اسرائیل در صدد بود از انتفاضه و تبعات آن رهایی یابد. انتفاضه خسارت سنگینی به اسرائیل وارد کرد. اسرائیل ناگزیر به پیدا کردن راه حلی برای انتفاضه بود. صلح اسرائیل و عرفات می توانست ابعاد انتفاضه را محدود سازد و این مطلوب اسرائیل بود. اسرائیل هر روز در سرزمین های اشغالی تلفات می داد و در وضعیت بحرانی به سر می برد و بسیاری از امکانات نظامی و

^۱ رسالت، (۱۳۷۹) «سازمان آزادی بخش فلسطین، گذشته، حال و آینده»، ۲۰ بهمن ص ۲۹

اقتصادی را صرف رویارویی با انتفاضه کرده بود. لذا فکر می کرد از طریق صلح با عرفات می تواند انتفاضه را خاموش کند.^۱ به نوشته روزنامه رسمی عربستان سعودی، یاسر عرفات در ماه های پایانی عمر به پایبند نبودن رژیم صهیونیستی به مذاکرات صلح و فریب خوردن خود اشاره می کند و می گوید: «امریکا و رژیم صهیونیستی مرا فریب دادند، زیرا آنها به وعده هایی که داده بودند، عمل نکردند. آنها همچنین به تعهدات مربوط به قوانین بین المللی، توافق های مادرید و اسلو پایبند نبودند.»^۲

مبحث چهارم : ویژگی های انتفاضه فلسطین

شکل گیری انتفاضه در سال ۱۹۸۷ و ادامه آن و به وجود آمدن انتفاضه دوم (الاقصی) که دارای ابعادی وسیع تر از انتفاضه اول بوده است، علاوه بر تأثیراتی که بر مسائل منطقه ای، جهانی و جهان اسلام داشت، دستاوردهای متعدد و قابل توجهی را نصیب ملت فلسطین کرد که در طول مبارزات شش دهه این ملت بی سابقه بود یا کمتر سابقه داشت. این عوامل موجب افزایش قدرت ملت فلسطین در برابر رژیم صهیونیستی شد، به گونه ای که توانست با تکیه بر آن بخشی از حقوق تزییع شده خود را به دست آورد و به طرفی مؤثر در مسائل منطقه ای تبدیل شود. فاروق قدومی، مسئول دفتر سیاسی سازمان آزادی بخش فلسطین، در جریان شرکت در اجلاس غیر متعهدها در کوالالامپور در اسفند ۸۱، طی مصاحبه ای گفت:

^۱ جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۹)، «انتفاضه آخرین راه حل» و «به کدام سو می رویم؟» شیمون پرز، ۱۳۸۱/۹/۱۸-۸۲/۱۱/۲۶-، به نقل از روزنامه صباح، ترکیه، ۱۵ فوریه و ۱۳۸۳/۲/۱۴، به نقل از روزنامه عکاظ، چاپ عربستان، ۸۲/۲/۱۳-۱۳۸۳/۱/۱۲، «تأملی بر پیروزی حماس در انتخابات». - رادیو اسرائیل، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۴ (۸۳/۹/۲۴) و اول ژوئن ۲۰۰۳ (۱۳۸۲/۳/۱۱)

^۲ کیهان، ۱۳۸۳/۳/۱۱-۸۳/۵/۱۴-۱۳۸۲/۱۱/۱۵-۱۳۸۳/۲/۱۴-۱۳۸۳/۵/۱-۸۳/۵/۱-۱۳۸۳/۱۲/۲۶

دستاورد انتفاضه فلسطین در دو سال گذشته از دستاوردهای ارتش های عرب در ۵۰ سال گذشته فراتر رفته است.» رهبر حزب الله لبنان درباره دستاوردهای انتفاضه الاقصی می گوید: «کاری که مقاومت فلسطین در عرض سه سال با امکانات مادی و نظامی بسیار کم ولی با امکانات بسیار جالب و چشم گیر از لحاظ نیروی انسانی و ایمانی انجام داد، بسیار بزرگتر است از تمام کارهایی که عربها و مسلمین در مناقشات شان با اسرائیل در عرض ۵۰ سال انجام دادند.»^۱

اظهاراتی همچون «انتفاضه ما را غافلگیر کرده است»، «آینده اسرائیل به خطر افتاده است» «مواجه شدن با بدترین قیامها و شدیدترین موج خشونت علیه اسرائیل از زمان تشکیل اسرائیل»^۲ از سوی برخی مسئولان رژیم صهیونیستی نشانه دستاوردهای بزرگ انتفاضه برای ملت فلسطین است که با آنچه در طول مبارزات قبلی کسب شده بود، قابل قیاس نیست.

اینک به طور مختصر برخی دستاوردهای انتفاضه برای ملت فلسطین بیان می شود:

گفتار اول : تقویت مبانی اسلامی بین ملت و گروههای فلسطینی

ملت فلسطین با درک بهتر واقعیات نسبت به گذشته دریافت که تفکرات و ایده های مارکسیستی، سوسیالیستی، التقاطی، ناسیونالیستی و قوم گرایانه و نیز تکیه صرف در سازمانهای مبارز یا امید بستن به کشورهای عرب و همسایه و مجامع بین المللی از جمله سازمان ملل، حقوق از دست رفته آنان را احقاق نخواهد کرد، بلکه روز به روز حقوق بیشتری از

^۱ نصرالله، سید حسن (۱۳۸۲)، «کنفرانس بین المللی تبلیغات عربی و اسلامی در حمایت از مردم فلسطین»، بیروت، شهریور

^۲ المشامی، ۱۳۷۲: ۲۱۳

دست خواهند داد، اما تکیه بر اصول اسلامی می تواند در کنار سایر عوامل فرعی آنان را به هویت اصلی و حقوق از دست رفته شان برساند. لذا بخش اعظمی از ملت فلسطین به ویژه جوانان با اعتقاد به این مسئله مرحله جدیدی از مبارزات خود را موسوم به انتفاضه شروع کردند و همین امر موجب شد گروه های مختلف از جمله آن دسته از سازمان هایی که نام اسلامی داشتند، تحت تأثیر این قیام قرار گیرند و با تکیه هر چه بیشتر به مبانی اسلامی مرحله ای جدید از مبارزات سازمان یافته را شروع کنند که نمونه بارز آن جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی حماس و گردان های الاقصی هستند. عبدالعزیز رنتیسی، از رهبران حماس، هنگام تبعید به همراه ۴۰۰ فلسطینی دیگر به جنوب لبنان توسط رژیم صهیونیستی در دسامبر ۱۹۹۲ در مورد دستاوردهای انتفاضه می گوید: «انتفاضه راه صحیح مبارزه را به مردم فلسطین نشان داد و توجه آنان را به سوی اسلام جلب کرد.»^۱

در آستانه امضای پیمان غزه - اریحا، اسحاق رابین در پاسخ به پرسش های چند تن از اعضای کمیسیون دفاع اسرائیل تأکید کرد که نفوذ گروه های اسلامی در سرزمین های اشغالی هر روز گسترش بیشتری می یابد و این امر برای اسرائیل خطرناک خواهد بود. وی افزود: «طرفداران فلسطینی امام خمینی می کوشند تا

^۱ کدیور، ۱۳۷۲: ۲۰۵

جناح های معتدل جنبش فتح را از صحنه خارج سازند.^۱ در همین زمینه روزنامه آمریکایی ساینس مونیتر پس از امضای پیمان غزه - اریحا نوشت: «اگر به خاطر مسلمانان رادیکال نبود، صلح بین اسرائیل و ساف هرگز به وقوع نمی پیوست...»

برخی معتقدند از شگفتی های قضیه این است که طرفین معاهده یعنی اسحاق رابین و عرفات هر دو از ترس دشمنی مشترک یعنی اسلام سیاسی رادیکال، مجبور به امضای قرارداد صلح شدند.^۲

نگاهی به نظرسنجی ها و همچنین نتایج انتخابات شهرداری های مناطق فلسطینی نشین که در ۴ دی ۸۳ (۲۴ دسامبر ۲۰۰۴) برگزار شد و در بسیاری از حوزه ها حماس اکثریت آرا را کسب کرد، بیانگر روند رو به افزایش محبوبیت گروه های اسلامی به ویژه حماس و جهاد اسلامی و مؤید نظریات یوناخ است. در این نظرسنجی از فلسطینی ها، محبوبیت گروه های اسلامی ۶۶۶ برابر محبوبیت گروه های ملی بوده است (گروه های اسلامی ۳/۶۵ درصد، گروه های ملی ۸/۹ درصد و سایر گروهها ۸/۲۴ درصد).

نتایج نظرسنجی میزان حمایت مردمی از گروه های فلسطینی در اردیبهشت ۱۳۸۳: حماس ۳۱ درصد، فتح ۱/۲۷ درصد، احزاب مستقل ۲/۴ درصد، جهاد اسلامی ۳ درصد، جبهه خلق ۳ درصد، جبهه دموکراتیک ۱۳ درصد، حزب الشعب ۰/۵ درصد، حزب فدا ۰/۴ درصد و سایر

^۱ گزارش وزارت امور خارجه (سفارت جمهوری اسلامی ایران در نیکوزیا)، مصاحبه سرتیپ مئیر دگان، معاونت ستاد کل ارتش اسرائیل در امور انتفاضه، ۲۰ آذر.

گزارشات، انتفاضه و اثرات آن بر رژیم صهیونیستی، جلد ۱ آذر ۱۳۸۱.

گزارشات، مصاحبه خالد مشعل، از رهبران حماس، ۱۰/۷۸۲۶.

^۲ همان

احزاب ۳/۴ درصد. درصد تأثیر گروه های اسلامی در بیرون راندن صهیونیست ها از غزه: مقاومت ۴۸ درصد، حماس ۴۰ درصد و ۲۱ درصد نیز فقط از نقش تشکیلات خودگردان تقدیر کردند. نتایج انتخابات شوراهای شهرداری های فلسطین در مه ۲۰۰۵ (بر اساس تعداد کرسیها): فتح ۵۵ درصد و حماس ۴۵ درصد نتایج انتخابات شوراهای شهرداری های فلسطین در مه ۲۰۰۵ (بر اساس کسب تعداد حوزه ها): کل حوزهها ۸۲: حوزه فتح ۳۸ درصد، حماس ۳۵ درصد و سایر گروهها ۳۲ درصد. نتایج انتخابات شوراهای شهرداری های فلسطین در مه ۲۰۰۵ (بر اساس تعداد و جمعیت حوزه ها): حماس ۶۰۰ هزار نفر و فتح ۲۳۰ هزار نفر.^۱

گفتار دوم : مشارکت مردمی و همبستگی ملی

یکی از ویژگیهای مهم انتفاضه مشارکت تمام قشرهای مردم در آن است و نقطه شروع انتفاضه های اول و دوم با قیام مردم، اعم از زن و مرد، پیر و جوان با دستان خالی در مقابل ارتش مسلح بوده است.

انتفاضه اول در اعتراض مردمی و یکپارچه تمام قشرها به کشتار چند کارگر فلسطینی به دست صهیونیستها و انتفاضه دوم با ورود شارون به صحن مسجد الاقصی شروع شد.

تفاوت اساسی انتفاضه فلسطین با مقاطع قبلی مبارزات فلسطینی ها در برابر اشغالگران آن است که نخست، مبارزات از حالت فردی و انحصار گروه ها که عمدتاً از خارج سرزمین های اشغالی بودند، بیرون آمد و مردم به صورت فراگیر و انبوه در آن شرکت کردند. دوم، از این مقطع به بعد مردم بیشتر گروهها را تحت تأثیر قرار دادند تا خود را با خواسته های مردم

^۱-همان

همه‌ها سازند. از آنجا که بعد مردمی مبارزات ملت فلسطین افزایش یافت و منحصر به گروه‌ها (آن هم با گرایش‌های قومی، ناسیونالیستی، مارکسیستی و...) نشد، کار صهیونیست‌ها برای مقابله با آن دشوار شد و به اعتراف مقامات و مسئولان حکومتی، نظامی و امنیتی صهیونیستی، این رژیم با بحران بزرگ در داخل مواجه شد.

مبارزه با سازمانها و گروههای مخالف برای هر دولتی بسیار آسان و دست‌یافتنی‌تر است، اما هنگامی که با جمعیتی در تقابل است که فراگیر و در همه جا پراکنده و منتشرند، هر فرد یک مبارز و تهدید محسوب می‌شود.

یکی از مهم‌ترین و بارزترین جنبه‌های مردمی بودن انتفاضه، مشارکت کودکان و نوجوانان در اعتراضات و تظاهرات ضد رژیم صهیونیستی بوده است. در حالی که این رژیم همیشه تلاش کرده نسل جدید فلسطینی که شاهد دوران اولیه اشغالگری صهیونیست‌ها نبوده‌اند، این مسئله را به فراموشی بسپارند و در جریان دولت صهیونیستی حل شوند. اما صهیونیست‌ها در تحقق این هدف در نتیجه شروع انتفاضه با ناکامی روبه‌رو شدند. بن‌گوریون، اولین رئیس رژیم صهیونیستی، می‌گوید:

اعراب فقط یک چیز را مشاهده می‌کنند، ما به اینجا آمده‌ایم و سرزمین‌هایشان را اشغال کرده‌ایم. نسل‌های جدید اعراب احتمالاً این را فراموش خواهند کرد، ولی در شرایط فعلی هیچ امیدی وجود ندارد.^۱ موشه کاتساو، رئیس رژیم صهیونیستی، در کنفرانس صهیونیست‌ها در قدس اشغالی در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ ضمن سخنرانی خود می‌گوید: «من به رئیس حکومت

^۱ هیلر، مارک (۱۳۸۱)، تداوم و تغییر در سیاست امنیتی اسرائیل، ص ۱۷

خودگردان فلسطین (عرفات) می گویم: اگر اطفال فلسطینی را دوست میداری، به آنها بیاموز که یهود را اکراه نداشته باشند و دوست بدانند.^۱

از جنبه های مهم دیگر بعد مردمی بودن انتفاضه کشیدن شدن دامنه قیامها و اعتراض ها به مناطق اشغالی ۱۹۴۸ است که تا آن زمان اقدام خاصی علیه اشغالگران انجام نداده بودند و دولت صهیونیستی تصور نمی کرد که ساکنان این بخش که هویت اسرائیلی - عربی به خود گرفته اند، به جریان انتفاضه بپیوندند. فلسطینیان ساکن مناطق ناصره، ام الفحم، حیفا و یافا برای اولین بار طی ۵۰ سال گذشته در کنار هم وطنان خود ایستادند. حتی برخی جوانان این بخش های اشغالی عامل عملیات های شهادت طلبانه بزرگی شدند.

نگاهی گذرا به نمودار عملیات های انجام شده (به ویژه عملیات های استشهادی) و عاملان عملیات ها به تفکیک سن، جنسیت، تحصیلات و پراکندگی در مناطق غزه، کرانه باختری و مناطق اشغالی ۱۹۴۸ مؤید مطالب فوق است:

- تعداد تلفات (کشته ها و مجروحین) صهیونیست ها به دست گروه های فلسطینی طی سال های اول و دوم انتفاضه الاقصی (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ تا ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲)

کل تلفات: کشته ها ۶۴۴ نفر و زخمیها ۴۱۳۷ نفر؛ گردان های عزالدین قسام (حماس): ۳۰۸-
۱۸۷۱ (۸۰/۴۷ درصد - ۴۰/۴۵ درصد)؛ گردان های شهدای الاقصی (فتح): ۱۱۰-۸۵۲ (۱۰/۱۷ درصد - ۶۰/۲۰ درصد)؛ گردان های قدس (جهاد اسلامی): ۴۷-۴۸۷ (۳۰/۷ درصد - ۸۰/۱۱ درصد)؛ مقاومت های مردمی فلسطینی ها (گروه عملیات کننده مشخص نبوده) بدون اعلام

^۱ مرکز باحث للدراسات، ۲۰۰۲: ۱۹۸

رسمی مسئولیت: ۹۱-۴۹۷ (۱۰/۱۴ درصد- ۱۲ درصد)؛ گردان های ابوعلی مصطفی (جبهه
شعبیه) ۱۳-۱۶۲ (۹۰/۳ درصد- ۲ درصد)؛ گردان های ق. م شهدای اقصی گروهانهای
قدس، جهاد اسلامی و امن الوطنی: ۱۱۴-۲۲ (۱۴/۲۰ درصد- ۲۹/۲۶ درصد)؛ عملیات
مشترک بین حماس، جهاد، فتح، شعبیه و الیمقراتیة: ۷-۶۸ (۱۶ درصد- ۱/۱ درصد)؛

عملیات های فردی و ویژه: ۲۴-۴۹ (۱/۲۰ درصد- ۳/۷۰ درصد)؛

تیپ های صلاح الدین (کمیتة مقاومت مردمی): ۹-۱۱ (۰/۳۰ درصد- ۱/۴۰ درصد)؛

گردان های مقاومت مردمی (جبهه دموکراتیک: ۳-۲۰ (۵/۵ درصد- ۵ درصد)؛

- مشارکت مردمی فلسطینی ها در انتفاضه (سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲) بر اساس سن عاملان عملیات

کل شهدا: ۲۰۱۰ نفر

شهدای زیر ۱۲ سال: ۴۴۲ نفر (۲۱ درصد)؛

شهدای ۱۳ تا ۲۰ سال: ۲۵۹ نفر (۱۲ درصد)؛

شهدای ۲۱ تا ۳۰ سال: ۷۳۲ نفر (۳۶ درصد)؛ شهدای ۳۱ تا ۴۵ سال: ۲۵۹ نفر (۱۲ درصد)؛

شهدای بالای ۴۵ سال: ۱۲۲ نفر (۶ درصد)؛

شهدای هویت نامعلوم: ۲۰۵ نفر (۱۰ درصد)

- مشارکت مردمی فلسطینی ها در انتفاضه (از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ تا ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۲) بر

اساس پراکندگی و تفکیک مناطق

تعداد کل عملیات: ۱۴۴۶۳ فقره

در غزه: ۶۶۹۸ فقره

در کرانه باختری: ۶۱۸ فقره

در مناطق ۴۸: ۷۱۴۷ فقره

- مشارکت مردمی فلسطینی ها در انتفاضه (سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) بر اساس میزان

تحصیلات عاملان عملیاتها

تعداد کل عاملان: ۱۵۳ نفر

دارای مدرک عالی: ۵۳ نفر (۳۵ درصد)

دیبرستانی: ۵۸ نفر (۳۸ درصد)

بی سواد: ۴۲ نفر (۲۷ درصد)

- مشارکت مردمی فلسطینی ها در انتفاضه (سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) بر اساس تأهل و

تجرد عاملان عملیاتها

تعداد کل عاملان: ۱۵۳ نفر

مجردین: ۱۳۴ نفر (۸۸ درصد)

متأهلین: ۱۹ نفر (۱۲ درصد)^۱

گفتار سوم: افزایش هماهنگی و اتحاد مبارزاتی گروهها

گروههای فلسطینی که قبل از انتفاضه به صورت مستقل عمل و عملیات هایی را بدون هماهنگی هم اجرا می کردند، در انتفاضه اقصی اتحاد و وحدت بیشتری یافتند و در موارد بسیاری عملیات های مشترک انجام دادند و اعلامیه های مشترک صادر کردند.

گروه های جهادی فلسطینی در عملیات ها و در مذاکرات خود که با پادرمیانی برخی کشورهای عربی صورت می گرفت، بیش از پیش مواضع خود را هماهنگ و به هم نزدیک کردند. از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی در مرحله ای که در مقابله با انتفاضه موفقیت چندانی به دست نیاورده و مجبور به مذاکره با ساف و عرفات شده بود، سعی کرد تا با وارد شدن جدی تر در مذاکرات صلح و سازش با فلسطینی ها بین گروه های جهادی با دولت خودگردان و عرفات اختلاف بیندازد و مجددا درگیری های داخلی بین فلسطینی ها را شدت بخشد، اما فلسطینی ها با درک این مطلب در طول انتفاضه تا حدود بسیاری از این مسئله و بروز جنگ داخلی جلوگیری کردند.

گفتار چهارم: اثبات برتری مبارزه و مقاومت بر مذاکرات بدون پشتوانه صلح

رژیم صهیونیستی پس از ناامیدی از سرکوب انتفاضه تنها راه ممکن در این مقطع را روی آوردن به مذاکرات سازش با عرفات و ساف میدانست تا هم انتفاضه را خاموش و هم اختلاف درونی گروههای فلسطینی را تشدید کند. اما ادامه انتفاضه هم تأییدی بر بی نتیجه بودن

^۱گزارشها، ۱۳۸۱

مذاکرات اعراب و اسرائیل درباره مسئله فلسطین بود و هم تأییدی بر عدم تأمین حقوق از دست رفته فلسطینی ها از راه مذاکرات صرف و بدون پشتوانه، زیرا رژیم صهیونیستی در پرتو انتفاضه مجبور شد در خلال مذاکرات امتیازاتی به فلسطینی ها بدهد که قبلاً حاضر به دادن آنها نبود.

یکی از شخصیت های فلسطینی می گوید: «همه آنهایی که در خارج بودند دفن و نابودی مسئله فلسطین را انتظار می کشیدند و مسئله فلسطین به جنگ اردوگاه های فلسطینی و مسائل داخلی فلسطینی ها تبدیل شده بود. در کنفرانس سران عرب در امان در ۱۹۸۷ همه اعراب، مسئله فلسطین را به فراموشی سپردند و خطر ایران و مسئله اصول گرایی اسلامی را به عنوان خطر اول معرفی کردند، اما انتفاضه قضیه فلسطین را مجدداً در سطح بالایی مطرح کرد.»^۱ یکی دیگر از شخصیت های عربی می گوید: «ادامه انتفاضه دست ردی به گفت وگوهای سازش گذشته از مادرید تا اسلو و طابا و کمپ دیوید بود که هیچ کدام دستاوردی جز شکست، یأس و ادامه محاصره برای ملت فلسطین نداشت.» (ابوناصر، ۲۰۰۲) به طور خلاصه، انتفاضه مذاکرات صلح و سازش را که نتیجه خاصی جز اعمال فشار بیشتر به فلسطینی ها نداشت و با هدف سرکوب انتفاضه و ایجاد انشقاق در گروه های فلسطینی و مردم (به ویژه دولت خودگردان با گروه های اسلامی) طراحی شده بود، از کنترل مطلق و اعمال تام نظریات صهیونیستها خارج و به اهرمی برای پشتوانه مذاکرات صلح فلسطینی ها و گرفتن امتیازات هرچه بیشتر از صهیونیستها تبدیل کرد.

^۱ هیلر، مارک (۱۳۸۱)، تداوم و تغییر در سیاست امنیتی اسرائیل، ص ۴۹

گفتار پنجم : قبول موجودیت فلسطینی ها و خارج شدن آنان به عنوان طرفی

همیشه مغلوب

قبول طرف فلسطینی از سوی رژیم صهیونیستی برای مذاکره و در ادامه، تبدیل اصل «مذاکره مشروط به توقف انتفاضه» به اصل «توقف انتفاضه منوط به از سرگیری مذاکرات» از سوی رژیم صهیونیستی به معنی قبول هویت و موجودیت فلسطینی هاست. پیش از انتفاضه صهیونیستها هیچ گونه هویت و موجودیتی برای فلسطینی ها قائل نبودند و سرزمین فلسطین را سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین (یهود) می پنداشتند. رژیم صهیونیستی با ادامه انتفاضه از این شعار خود تا اندازه‌های عقب نشینی کرد و سران این رژیم اظهار داشتند که برای توقف انتفاضه باید به مذاکرات با فلسطینی ها ادامه دهیم. این عقب نشینی آشکاری برای صهیونیست ها و اسرائیل در مقابل مقاومت فلسطینی ها و انتفاضه بود.

تا قبل از انتفاضه مسئله فلسطینی ها فقط خارج از سرزمین های اشغالی مطرح بود، اما با شروع انتفاضه این مسئله به داخل اراضی اشغالی منتقل شد و مجدداً به فلسطینیان داخل اعتبار بخشید. پس از حدود نیم قرن موضع تهاجمی اسرائیل به موضع تدافعی تبدیل شد و امنیت داخلی اسرائیل به شدت به خطر افتاد. همین امر، ضرورت طرح حل مسئله فلسطین را برای اسرائیلی ها مطرح ساخت. شیمون پرز، وزیر خارجه وقت رژیم صهیونیستی، در جریان انتفاضه گفت: «بدون تشکیل دولت فلسطین، صلح در منطقه میسر نخواهد شد. اسرائیل منطق تشکیل دولتی فلسطینی را پذیرفته است و تمام اسرائیلی ها حتی احزاب افراطی نیز این نکته را پذیرفته اند که بدون تشکیل دولت فلسطینی برقراری صلح امکان پذیر نخواهد بود.» وی

افزود: «زمان حل مسئله فلسطین فرا رسیده است و حل مسئله قبرس می تواند نمونه ای برای این موضوع باشد.»^۱

کابینه رژیم صهیونیستی در پی تشدید مبارزات ضد اسرائیلی مردم فلسطین مجبور شد در ژوئن ۲۰۰۴ طرح عقب نشینی از نوار غزه در مارس ۲۰۰۵ را با ۱۴ رأی موافق در مقابل ۷ رأی مخالف تصویب کند. شارون در ۱۵ خرداد ۸۳ در هشدار به وزیران کابینه اش که مخالف عقب نشینی از نوار غزه بودند، گفت: «در صورتی که این طرح در کابینه تصویب نشود، اسرائیل با بحران سیاسی روبه رو خواهد شد و اوضاع سیاسی به انفجار می کشد.»^۲

گفتار ششم : بالندگی و رشد خوداتکایی و خودکفایی مبارزات

انتفاضه که در پی ناامیدی مردم فلسطین از کمک ها و حمایت های کشورها به ویژه کشورهای عربی شکل گرفت، توانست رخوت و جمود در مبارزه علیه اسرائیل را که در پی مذاکرات کمپ دیوید به وجود آمده بود، بزدايد و اعتماد به نفس را به مردم فلسطین برگرداند و آنان را به این باور برساند که هر اقدام شان باید متکی به داخل فلسطین باشد.

انتفاضه اول به علت به کارگیری سنگ به عنوان تنها سلاح موجود برای مقابله با صهیونیستها به «ثورة الحجارة» موسوم شد، اما در ادامه گروههای اسلامی که احساس کردند در محاصره کامل قرار دارند، به فکر به کارگیری سلاح و تولید سلاح های هر چند ابتدایی با امکانات بسیار محدود داخلی افتادند و راه خودکفایی در امر تسلیحات را پیش گرفتند. از دستاوردهای مهم این حرکت، تولید برخی اقسام موشک از جمله موشکهای «قسام» بود که با تولید و به

^۱ جمهوری اسلامی، ۲۶ بهمن ۸۲

^۲ کیهان ۱۱ خرداد ۸۳

کارگیری آن، امنیت داخلی اسرائیل شکننده تر شد، به گونه ای که پس از ناکامی در جلوگیری از شلیک و کشف مراکز تولید این موشک ها اعلام کردند: «فرماندهان ارتش اسرائیل پس از گذشت سه سال تلاش برای از بین بردن موشک های قسام می گویند کاری از دستشان ساخته نیست... اگر چه خسارات این موشک ها چندان قابل توجه نیست، تبعات سیاسی فراوانی برای اسرائیل دارد.» (کیهان ۱۴ مرداد ۸۳)

گفتار هفتم: افزایش روحیه مقاومت، فداکاری، جهاد و شهادت

ملت فلسطین با اعتقاد بیشتر به این باور که تنها راه رسیدن به پیروزی ادامه مسیر انتفاضه است، به رغم محرومیت ها، محدودیت ها و فشارهای مختلف، شهدا و مجروحین زیادی را تقدیم و خسارتهای بسیاری را متحمل شد که قابل توجه است. آمار بالای شهدا و مجروحان فلسطینی پس از انتفاضه های اول و دوم علیه صهیونیست ها بیانگر رشد و تقویت روحیه از خود گذشتگی، فداکاری، شهادت و مقاومت در برابر اشغالگران است. نگاهی به تعداد شهدا و مجروحان به ویژه عملیات های استشهادی در طول انتفاضه و مقایسه آن با آمار قبل از انتفاضه بیانگر این مسئله است. هم چنین نگاهی به خسارات مادی به منازل، تخریب و انهدام و مصادره اراضی فلسطینی ها در طول انتفاضه مؤید بالا رفتن سطح تحمل، استقامت و پایداری مردم فلسطین به راهی است که انتخاب کردند. به طور کلی میانگین شهدای فلسطین در انتفاضه اول (۱۹۸۷)، تعداد ۲۵ نفر در هر ماه بود، اما در ماه اول انتفاضه دوم (الاقصى ۲۰۰۰) این تعداد به دویست نفر رسید و میانگین شهدا از سپتامبر ۲۰۰۰ تا ژوئیه ۲۰۰۴ در هر ماه ۶/۷۵ نفر بوده است. تعداد شهدای فلسطینی از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۵ معادل ۳۸۷۱ نفر بوده که از این تعداد ۷۶۰ نفر کودک، ۲۶۶ نفر زن، ۳۴۴ نفر از نیروهای امنیتی فلسطینی و

۲۵۰۱ نفر نیز سایر شهدا بوده اند. تعداد شهدا در عملیات شهادت طلبانه از ۱۹ نفر در سال ۲۰۰۱ به ۴۷ نفر در سال ۲۰۰۲ افزایش یافت. تعداد شهدای گروه های مبارز فلسطینی به ترتیب در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به این شرح است: شهدای الاقصی ۱۵-۱ نفر، حماس ۷-، ۱۰ نفر، جهاد اسلامی ۱۲-۲، گروه های نامشخص ۹-۳ نفر، جبهه شعیبیه ۱-۱ نفر، فتح ۱-۰ نفر.^۱

^۱ گزارشها، (۱۳۸۱)

مبحث پنجم: پیامدهای انتفاضه بر رژیم صهیونیستی



با توجه به اهداف و سیاست های رژیم صهیونیستی که در مقدمه به آن اشاره شد، پیامدهای

منفی انتفاضه بر این رژیم عبارت اند از:

گفتار اول : تغییر در راهبردها و سیاستهای کلان رژیم صهیونیستی و بطلان اسطوره

شکست ناپذیری اسرائیل

منابع امنیتی رژیم صهیونیستی معتقدند: «بهایی که اسرائیل در جریان انتفاضه داد، بیش از خسارات این رژیم در جریان جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ بوده است.» شارون نیز برای نخستین بار به شکست خود در برابر شرایط خاص موجود (انتفاضه) اعتراف کرد و دستور داد ۱۷ شهرک صهیونیستی از نوار غزه تخلیه شوند. وی طی مصاحبه ای گفت: «تخلیه شهرکها در نوار غزه برای بقای اسرائیل حیاتی است و در شرایط حاضر ما مجبور به این انتخاب هستیم و باید آن موردی را که کمترین ضرر را دارد، انتخاب کنیم.»^۱ شارون به رغم مخالفت ۶۲ درصدی اعضای حزب لیکود به طرح عقب نشینی اسرائیل از غزه که بنا به گفته رادیو اسرائیل، در یک نظرسنجی به دست آمد، گفت: «اجرای این طرح برای نجات اسرائیل از فروپاشی الزامی است.» (کیهان، ۱۴ اردیبهشت ۸۳) نگاهی به اظهارنظرهای مقامات این رژیم در گذشته و حال اهمیت پیامد انتفاضه مردم فلسطین را بیشتر مشخص می کند. اسرائیل نمی تواند حتی از یک متر از اراضی فلسطینی چشم پوشی کند. «در کشور ما جا برای کسی جز یهودیان نیست. ما به اعراب خواهیم گفت: بیرون! اگر موافق نباشند، اگر مقاومت کنند، ما آنها را با زور بیرون خواهیم کرد.»^۲

^۱کیهان، ۱۳۸۳/۳/۱۱-۱۳۸۳/۵/۱۴-۱۳۸۲/۱۱/۱۵-۱۳۸۲/۲/۱۴-۱۳۸۳/۲/۱۴-۸۳/۵/۱-۱۳۸۳/۱۲/۲۶-۱۳۸۳/۱۲/۲۶

^۲المیسیری، عبد الوهاب (۱۳۷۴)، صهیونیسیم، ترجمه لواء رودباری ۳۹

گفتار دوم : ایجاد بحران در امنیت داخلی

سران صهیونیست و مسئولان این رژیم که از ابتدای تشکیل دولت در سرزمین های اشغالی تاکنون با تکیه بر قوای نظامی و نیروهای امنیتی و حمایت قدرتهای خارجی، امنیتی نسبتاً کامل در ابعاد داخلی احساس می کردند و تنها نگرانی خود را تهدیدهای کشورهای عرب همسایه می دانستند، با شروع انتفاضه و اوج گیری آن و ناکامی در سرکوب و خاموش کردن آن احساس ترس کردند. در واقع، موجی از نگرانی جامعه اسرائیلی را به ویژه در ابعاد امنیت جانی و مهم تر از همه نگرانی از آینده و موجودیت این رژیم فراگرفت. یکی از مقامات بلندپایه نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی پس از برشمردن تهدیدهای این رژیم در محیط امنیتی سال ۲۰۰۰ و خاورمیانه جدید و ارائه راهکارهای جدید برای برتری اسرائیل ضمن تأکید بر تهدید جمهوری اسلامی به عنوان اصلی ترین تهدید می گوید: «من یک فرضیه اساسی دارم تا همچنان به عنوان کشوری پیشرفته و متمدن با توان نظامی و اقتصادی بیشتری نسبت به همسایگان در قرن بیست و یکم به حیات خود ادامه دهیم، ولی این مصونیت را نباید امری تضمین شده تلقی کرد، زیرا متغیری است که هیچ کس با رشد اقتصادی یا از طریق قدرت نظامی نمی تواند تداوم آن را تضمین کند. این متغیر همان مصونیت داخلی یعنی توان روانی اسرائیل برای رویارویی با دشواری هایی است که در صورت اتفاق، ممکن است یکپارچگی و همبستگی داخلی جامعه اسرائیل را به خطر اندازد.»^۱ بر اساس نظرسنجی مه ۲۰۰۴، بر اثر انتفاضه و موج ناامنی های به وجود آمده در سرزمین های اشغالی، میزان دل بستگی جوانان یهودی برای ماندن در سرزمین

^۱سنیه، ژنرال افرایم (۱۳۸۱)، اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰، ترجمه عبدالکریم جادری، دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران، چاپ اول. ص ۱۶۵

های اشغالی ۴۸ درصد، میزان جوانان خواهان ترک اسرائیل ۲۷ درصد و میزان دل‌بستگی به ماندن در اسرائیل ۲۵ درصد بوده است.

گفتار سوم: ایجاد بحران در انگاره سازی صهیونیستها در اشغال سرزمین فلسطین

انگاره سازی درباره اشغال فلسطین و تجاوز به مردم آن سرزمین یکی از راهبردهای اصلی صهیونیسم بوده است. این انگاره سازی که از طریق رسانه ها عملی می شود، با آغاز انتفاضه فلسطین دچار بحران شده و سیاستگذاران غرب و راهبرد صهیونیسم را با بن بست مواجه کرده است. تناقضات حاصل از این انگاره سازی همزمان با توسعه اطلاع رسانی رسانه های جهان اسلام در حمایت از انتفاضه فلسطین، رهبران و زمامداران سازش با اسرائیل را در بحران مشروعیت سیاسی عمیقی فرو برد.

ایجاد بحران در انگاره سازی صهیونیست ها بر اثر انتفاضه در حالی بود که قبل از آن رژیم صهیونیستی به همراه رسانه های غربی از اوایل دهه ۱۹۴۰ و مقارن پایان جنگ جهانی دوم، چندین مرحله انگاره سازی را پشت سر گذاشته بود.

مرحله اول: با پیروزی صهیونیست ها در مه ۱۹۴۸ و تأسیس رژیم و نظام اسرائیل نه تنها اسم «فلسطین» از نقشه جغرافیایی غرب پاک و به جای آن نام «اسرائیل» نگاشته شد، بلکه در پوششی که رسانه های غرب به «مسئله فلسطین» دادند، به تدریج نام فلسطین به عنوان سرزمینی مستقل و تاریخی که فرهنگ ها و ملیتها و نظام های مختلفی را در طول چندین هزار سال تاریخ دربرداشت، از صفحات و محتویات رسانه ها و گفتمان نخبگان غرب ناپدید شد.

مرحله دوم: به موازات اشغال و تقسیم فلسطین و تجزیه آن، این نام با جریان قیومیت و امپراتوری انگلیس آمیخته شد و با شناسایی و ورود رسمی اسرائیل به سیستم سازمان ملل متحد به عنوان یک «ملت دولت» ملیت فلسطینیها نیز به فراموشی سپرده شد و به تدریج در رسانه های غرب، به واژه «مردم» و «آوارگان و پناهندگان فلسطینی تغییر یافت. از اواخر دهه ۱۹۴۰ در رسانه های غرب نه تنها سرزمین مستقل و کشوری با مرزهای جغرافیایی و سیاسی معین به نام فلسطین وجود نداشت، بلکه مفهوم ملت فلسطین نیز به کلی در غرب از زبان ها افتاد.

مرحله سوم: در این مرحله در انگاره سازی رسانه های غرب، نادیده گرفتن، حذف و ناپدید شدن تدریجی هویت اسلامی فلسطین و فلسطینی ها مد نظر بود. به این ترتیب، هویت تمام فلسطین در هر سه بعد جغرافیایی، ملی و اسلامی آن مخدوش و نادیده گرفته شد و پوشش و تأکید رسانه های غرب متوجه «اسرائیل» به عنوان یک پدیده جغرافیایی، یک سرزمین برای قوم و ملیت یهود، و یک نظام سیاسی-دینی یهودیت بود که در بستر ملی گرایی صهیونیستی رشد و نمود کرده بود. در طول دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ صهیونیسم و جنبش صهیونیستی از موضوعات مهم رسانه های غربی به شمار می آمدند.

مرحله چهارم: انگاره سازی رسانه های غرب در این دوره، عدم توجه آنها به تجاوزگری صهیونیستها، حذف تدریجی واژه صهیونیسم از گفتمان و سخن پراکنی های خود، استعمال مفهوم «ملت سازی» و «وطن سازی» برای قوم یهود و «بازگشت یهودیان به سرزمین تاریخی» بود. مرحله پنجم: در این مرحله انگاره سازی با حذف جامعه مسیحیت از فلسطین و الحاق آن به فرهنگ یهودیت و صهیونیستی شروع شد.

گفتار چهارم : انتفاضه و ایجاد شکاف در انگاره سازی صهیونیستها

با آغاز انتفاضه فلسطین و وارد شدن پیامدهای منفی و ناگوار سیاسی، اقتصادی و نظامی، حملات تبلیغاتی صهیونیسم و انگاره سازی های رسانه های غرب متوجه ابعاد اسلامی جامعه فلسطین شد و اسطوره های پیشین که بر اصطلاحات «عرب» و «اعراب» تکیه می کرد، کنار رفت و عنوان «اصول گرایان اسلامی»،

تروریست های اسلامی» و «حزب الهی» همه جانشین آنها شد. هم چنین این رژیم به مذاکرات صلح روی آورد و رسماً برخی مقامات فلسطینی را به عنوان طرف مذاکرات پذیرفت.^۱

گفتار پنجم : نمایان تر شدن چهره و ماهیت واقعی رژیم صهیونیستی در افکار عمومی

در دهه های اخیر با اهمیت یافتن بیشتر تبلیغات رسانه ای، رفتارهای خشن اسرائیلی ها علیه فلسطینی ها که چندان برای افکار عمومی جهانیان به نمایش گذاشته نمی شد، در جریان انتفاضه به ویژه هنگامی که برخی محافل و کشورهای استعماری سعی داشتند مبارزه مردم فلسطین را از مصادیق تروریسم قلمداد کنند، تا حدودی چهره واقعی اسرائیل را برای جهانیان روشن کرد. شبکه

های تصویری ماهواره ای با مخابره صحنه هایی از کشتار فلسطینی ها و تخریب منازل و مصادره مزارع آنها زمینه محکومیت و نفرت صهیونیست ها را نزد ملت ها و افکار عمومی بیش از پیش فراهم کردند. هم چنین رژیم صهیونیستی در پی ناکامی در مقابله با انتفاضه مجبور شد

^۱ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۷)، سیاست و حکومت در اسرائیل، مؤسسه مطالعات فلسطینی، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور.

برای جلوگیری از نفوذ عاملان شهادت طلب به مناطق اشغالی ۴۸ و جداسازی مناطق فلسطینی و مصادره بیشتر اراضی فلسطینی ها اقدام به احداث دیوار حائل کند. اما همین اقدام موجبات محکومیت بیشتر اسرائیل را نزد افکار عمومی و مجامع بین المللی فراهم کرد. دیوان لاهه در نیمه ژوئیه ۲۰۰۴ حکم به تخریب دیوار حائل داد و مجمع عمومی سازمان ملل نیز در پی آن طی قطعنامه ای در ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۴ با اکثریت آرا آن را غیرقانونی خواند و خواستار انهدام دیوار و پرداخت غرامت به خانواده های فلسطینی خسارت دیده شد. اعضای اتحادیه اروپا و جنبش عدم تعهد به این قطعنامه رأی مثبت دادند.

کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل، پس از تصویب این قطعنامه گفت: «اسرائیل باید به رأی دیوان بین المللی دادگستری لاهه مبنی بر برچیدن آن بخش دیوار حائل که در کرانه باختری احداث شده است، توجه کند.» موشه کاتساو، رئیس وقت رژیم صهیونیستی، در جمع خبرنگاران خارجی به مناسبت افتتاح موزه جدید اسرائیل اعتراف کرد: «ما امروز با موجی از یهودی ستیزی مواجه هستیم که از زمان جنگ جهانی دوم هرگز سابقه ندارد.»^۱

گفتار ششم: استیصال و ناتوانی ارتش در سرکوبی انتفاضه

جامعه اسرائیل بنابه ضرورت ها و دلایل مختلف به «جامعه مسلح» مشهور است. سرزمین آن فاقد عمق راهبردی است و دارای دشمنان و تهدیدهای منطقه ای است. به گفته موشه دایان، این ضرورتها اسرائیل را به اتخاذ سیاستی دفاعی به جای سیاست خارجی مجبور کرده است که خود موجبات تأثیرگذاری و نفوذ ژنرال های ارتش را در سیاست فراهم آورده است.^۲ در عین

^۱کیهان، ۲۶ اسفند ۸۶

^۲گزارشها، ۱۳۷۸: ۲۳۴؛ رباعه، ۱۳۶۸: ۵۷ انتشارات ابرار معاصر، ۱۳۸۱: ۴۷۹

حال، چنین رژیم و جامعه ای در برابر انتفاضه و عملیات های شهادت طلبانه دچار استیصال و درماندگی شده است.

سرتیپ مئیر داگان، معاون ستاد کل ارتش اسرائیل در امور انتفاضه، علت تشکیل این معاونت در ارتش را چنین بیان می کند: «انتفاضه ادامه پیدا می کند اما تاکتیکها و اسلوبهای آن متحول می شود. انتفاضه جدا ما را غافلگیر کرد. البته قابل پیش بینی بود که شخصیت های فلسطینی داخل مناطق حرکتی را آغاز کنند که دارای بعدی مردمی باشد و در راستای فعالیتهای خود خشونت هایی نیز مرتکب شوند. همچنین قابل پیش بینی بود که این حرکت تا مدت ها به فعالیت خود ادامه دهد، اما مطلب غافلگیر کننده در این ارتباط قدرت و برد این فعالیتهاست. تنها ما نبودیم که غافلگیر شدیم، بلکه خود فلسطینی ها (جناح سازش طلب) نیز غافلگیر شدند.» وی برخورد با انتفاضه را برای ارتش اسرائیل مسئله ای محوری دانست.^۱

گفتار هفتم : ایجاد بحران اقتصادی

رشد و توسعه اقتصادی و شاخصه های آن از جمله عوامل قدرت یک کشور است که خود تأثیر پذیری مستقیم از امنیت دارد. هر چه امنیت در یک کشور بیشتر و پایدارتر باشد، چرخه اقتصاد، تولید کار و رشد اقتصادی داخلی و سرمایه گذاری و مبادلات اقتصادی بیشتر خواهد بود. هرچه اقتصاد پررونق تر باشد، امنیت بیشتر است. اولویت کشوری همچون رژیم صهیونیستی که در سرزمینی غصبی شکل گرفته، امنیت است.

^۱ گزارش وزارت امور خارجه (سفارت جمهوری اسلامی ایران در نیکوزیا)، مصاحبه سرتیپ مئیر داگان، معاونت ستاد کل ارتش اسرائیل در امور انتفاضه، ۲۰ آذر.

رژیم صهیونیستی که قبل از شروع انتفاضه، مبارزات ملت فلسطین را در داخل سرزمین های اشغالی کنترل شده می پنداشت و از جنبه های امنیت داخلی نگرانی جدی نداشت و بیشترین تهدیدها را خارجی می دانست، با شروع انتفاضه با بحران امنیت داخلی مواجه و همین امر موجب رکود و وارد آمدن خسارت هایی عمده و قابل توجه به بخش های اقتصادی آن شد.

سلفان شالوم، وزیر دارایی رژیم صهیونیستی، در سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام کرد: «اسرائیل در نتیجه جنگ با فلسطینیان هزینه های زیادی را متحمل شده است. ادامه انتفاضه الاقصی که در ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ شروع شد، به شدت بر اقتصاد دولت عبری تأثیر منفی گذاشته است و سرمایه گذاران خارجی طی ۹ ماه گذشته ۷/۷ میلیارد دلار در بازار سهام اسرائیل متضرر شده اند.»^۱ وزیر جنگ وقت رژیم صهیونیستی، شائول موفاز، در سفر به آمریکا در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲ (۸۱/۹/۲۹) گفت: «از آمریکا می خواهیم برای جبران خسارت وارده به اسرائیل در خصوص برخورد با فلسطینی ها که به میلیاردها دلار می رسد، ما را یاری کند.»^۲ روزنامه صهیونیستی دیدیوت آحرونوت درباره پیامدهای انتفاضه بر صادرات و واردات آن رژیم نوشت: «در سال ۲۰۰۱ صادرات اسرائیل به کشورهای عربی ۸۶ میلیون دلار و واردات ۵۲/۱ میلیون دلار بوده که در نتیجه ادامه انتفاضه این ارقام به ترتیب در ۹ ماهه اول ۲۰۰۲ به ۴/۷۷ و ۴۸/۲ تغییر یافته است. بر اساس آمار ارائه شده از منابع غیر صهیونیستی، این آمار در سال ۲۰۰۱ به ترتیب ۸۶ و ۴۸/۲ بوده که در ۹ ماهه اول ۲۰۰۲ به ۶۱ و ۴۴/۳ میلیون دلار کاهش یافته است.) بانک مرکزی و بخش اقتصادی اتحادیه صنعتگران اسرائیل (شوکی اروبش) خسارات ناشی از انتفاضه

^۱ گزارشها، ۱۳۸۱

^۲ همان

را در خلال سال اول انتفاضه (سال ۲۰۰۲) این گونه اعلام کرده است: - کاهش تولیدات ۴۱ درصد کارخانجات؛ - کاهش فعالیت ۳۵ درصد کارخانجات؛ - بسته شدن ۳۰۰ کارخانه کوچک و متوسط؛

- تعطیلی کار ۳۰۰ کارخانه (موقت)؛ - کاهش میزان رشد از ۶ درصد قبل از انتفاضه به ۱/۵ درصد بعد از انتفاضه (در سال ۲۰۰۱)؛

- افزایش میزان بیکاری از ۸/۸ درصد به ۱۱ درصد (در سال ۲۰۰۱)

- افزایش تورم از صفر به ۵/۳ درصد؛

- افزایش کسری بودجه از ۰/۶ درصد به ۲ درصد.

منابع دیگر، کسری بودجه اسرائیل را طی سال های ۲۰۰۰، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ این گونه اعلام کرده اند: - در سال ۲۰۰۰ حدود ۱/۸ میلیارد دلار؛

- در سال ۲۰۰۱ حدود ۳/۸ میلیارد دلار؛

در سال ۲۰۰۲ حدود ۷ میلیارد دلار؛

- افزایش خط فقر ۱۲/۵ درصد (از هر ۸ نفر یک نفر زیر خط فقر)؛

- کاهش تولیدات تکنولوژیک ۱۳/۵ درصد؛

- کاهش وسایل حمل و نقل ۳۸ درصد؛

- در آمد دستگاه های مخابراتی ۱۱ درصد؛

- قطعات کامپیوتر و غیره ۱۴ درصد؛

- رکود در مواد غذایی (البسه، پوست، ورق و چوب). (میزگرد شبکه تلویزیونی الجزیره قطر، ۱۳۸۱) رادیو رژیم صهیونیستی به نقل از اداره مرکزی آمار این رژیم اعلام کرد: «سال ۲۰۰۲ از نظر اقتصادی در نیم قرن گذشته بدترین سال برای اسرائیل بوده است.»^۱

گفتار هشتم : تحمیل طرح ها و بودجه های کلان به ویژه در بخش نظامی

انتفاضه، دولت اسرائیل را ناچار به طراحی برنامه های متعدد نظامی، امنیتی و ... برای مقابله با انتفاضه، از جمله تشکیل معاونتی به نام «امور انتفاضه» در ستاد مشترک ارتش کرد که این طرح ها و اقدامات موجب اختصاص مبالغی کلان به این منظور شد که طبعاً به کاهش بودجه سایر بخش های اقتصادی انجامید. هم چنین در پی کمبود نیرو در ارتش که مقامات رسمی این رژیم اعلام کردند، اقداماتی برای سه برابر کردن سربازان زن در واحدهای مختلف به ویژه در رسته پیاده برای حراست از مناطق و خط تماس با فلسطینیان، تأسیس یک گردان جدید اطلاعاتی برای نفوذ و انجام عملیات خنثی سازی در مناطق فلسطینی نشین، بازسازی واحدهای ویژه «دفدنان»، «مهندسی پهلوم»، واحد ویژه سگها (عوتکس) و هم چنین تقویت فرماندهی لشکرها، تیپها و گردان ها انجام شد.^۲

با نفوذ مبارزان فلسطینی و عوامل شهادت طلب به سرزمین های اشغالی ۱۹۴۸ که بیشترین تدابیر امنیتی در آن برای جلوگیری از نفوذ فلسطینی ها انجام می گیرد، این رژیم مجبور شد با اقدامات مختلف از جمله کشیدن دیوار حائل و سایر اقدامات مهندسی از عملیاته های نفوذی و

^۱ رادیو اسرائیل، اول ژوئن ۲۰۰۴

^۲ گزارشها، ۱۳۸۱

استشهادی فلسطینی ها جلوگیری کند که بودجه های سنگینی را بر این رژیم تحمیل کرد و به تعبیر برخی مقامات، آن رژیم به نوعی خودش خودش را محاصره کرد.

هم چنین احداث دیوار حائل به معنی قائل شدن به وجود سرزمینی (هر چند کوچک برای فلسطینی هاست که در تناقض آشکار با آموزه های صهیونیسم قرار دارد که قائل به وجود ملت و سرزمینی به نام فلسطین نبوده است.

گفتار نهم : افزایش تمرد و اعتراض بین نظامیان

با اینکه تشدید سرکوب و اعمال خشونت آمیز ارتش اسرائیل علیه انتفاضه تازگی نداشت، چون در این مرحله مبارزات ملت فلسطین جنبه عام به خود گرفت و از چارچوب مبارزات سازمانی و حزبی خارج شد و تمام قشرها اعم از زن و مرد، پیر و جوان به ویژه نوجوانان در آن شرکت فعال داشتند، بخش زیادی از قربانیان این جنایت کودکان و زنان بودند. این امر موجب شد در صفوف ارتش اسرائیل برای تشدید و تکرار اعمال خشونت آمیز علیه فلسطینی ها تمردها و اعتراضاتی صورت گیرد. این اعتراضات برای رژیمی که ماهیتی نظامی دارد و همه شهروندانش عضو ارتش هستند و خدمت سربازی را مقدس می شمارند، قابل توجه و مایه نگرانی شد.

بر اثر انتفاضه میزان رغبت خدمت سربازی بین جوانان اسرائیلی که در سال ۱۹۹۶ معادل ۴۸ درصد بود به ۳۱ درصد (۱۷ درصد کاهش) در سال ۲۰۰۰ رسید. هم چنین میزان داوطلبان خدمت در ارتش در سال ۲۰۰۰ در مقایسه با سال ۱۹۸۶ قبل از شروع انتفاضه اول) که ۹۳ درصد بود، ۲۱ درصد کاهش داشته است. با اوج گیری انتفاضه میزان ترس بین نظامیان افزایش چشمگیری یافت. میزان ترس در اول اکتبر ۲۰۰۲، ۵۷ درصد بود، اما در اواسط اکتبر

همان سال به ۶۸ و اوایل نوامبر به ۷۸ درصد رسید. میزان فراریان نظامی ارتش اسرائیل که در سال ۱۹۸۷ برابر ۵۰ نفر در هر هفته بود، در سال ۲۰۰۰ به ۱۷۵ نفر افزایش یافت.^۱

گفتار دهم: کاهش مهاجرت به سرزمین های اشغالی و افزایش مهاجرت معکوس

یکی از اهداف مهم صهیونیست ها از ابتدای طرح شعار تشکیل دولت یهود در سرزمین فلسطین، جذب یهودیان سراسر دنیا و تشویق هر چه بیشتر آنان به مهاجرت و اسکان در این منطقه بوده است تا توازن جمعیت یهودی نسبت به اعراب و فلسطینیان را به نفع خود تغییر دهند.

اصولا یکی از عوامل قدرت ملی یک کشور میزان جمعیت آن است و چنین مسئله ای برای دولتی همچون اسرائیل حیاتی به شمار می آید، زیرا بدون جمعیت قادر به اجرا و پیشبرد سیاست ها و اهداف خود از جمله توسعه سرزمینی و اشغال هر چه بیشتر مناطق فلسطینی نخواهد بود.

امنیت و مهاجرت دو عنصر اساسی شکل دهنده سیاست خارجی اسرائیل هستند.^۲ اندیشمندان اندیشمندان یهود مشکل مهاجرت یهودیان به فلسطین را دومین مشکل پس از مسأله امنیت می دانند و معتقدند با حل این مشکل، مشکل اول نیز حل خواهد شد. به عبارت دیگر، آینده دولت صهیونیسم وابسته به مهاجرت های یهودیان به این سرزمین است. لذا سران صهیونیست از تمام هم کیشان خود در سراسر جهان دعوت کرده اند برای یاری آنان به سرزمین موعود بشتابند.

^۱ - همان

^۲ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷: ۱۵۵

دیوید بن گوریون می گوید: «پیروزی نهایی اسرائیل با مهاجرت انبوه یهودیان به فلسطین تحقق می یابد و بقای آن نیز وابسته به این مهاجرتهاست.»

شارون در این باره می گوید: «مهاجرت هدف اساسی دولت اسرائیل است. دولت اسرائیل آماده پذیرش مهاجرت و تشکیل مرکزی معنوی و ملی برای همه یهودیان جهان و جذب سالانه دهها هزار مهاجر است.»^۱

با شروع انتفاضه و گسترش اعتراضات فلسطینی ها و انجام عملیاتهای مبارزان فلسطینی به ویژه عملیات های شهادت طلبانه موجی از ترس و وحشت بین یهودیان و صهیونیست ها به ویژه آن بخشی که با امید زندگی بهتر از سایر کشورها به فلسطین مهاجرت کردند، پدید آمد. با گذشت زمان و شعله ورت شدن و کشیده شدن دامنه انتفاضه و انجام عملیات مبارزان فلسطینی به مناطق اشغالی ۱۹۴۸، روند مهاجرت به سرزمین های اشغالی رشد منفی یافت و همین مسئله موجب نگرانی مقامات دولت صهیونیستی شد.

آمار مهاجرت ها از / به اسرائیل^۲

سال	به اسرائیل	از اسرائیل (مهاجرت معکوس)	نسبت مهاجرت معکوس به مهاجرت	میزان کاهش مهاجرت نسبت به سال قبل	میزان افزایش مهاجرت معکوس نسبت به سال قبل	افزایش کل به درصد نسبت به سال قبل
۱۹۹۹	۷۸۴۰۰	۱۰۰۶۶۲	۱ به ۱۳۰۷۶ (درصد)	—	—	—
۲۰۰۰	۶۱۵۴۲	۱۲۰۵۶	۱ به ۲۱۱۴ (درصد)	۲۲ درصد	۲۷ درصد	۶۱ درصد
۲۰۰۱	۶۶۶۳۳	۱۷۶۷۹	۱ به ۴۰۰ (درصد)	۲۷۵ درصد	۲۵ درصد	۸۴ درصد
۲۰۰۲	۶۰	۴	۱ به ۱۵ (درصد)	—	—	—

^۱ سخنرانی شارون در کنفرانس هرتسلیا، ۱۵/۱۲/۲۰۰۳ (۲۷ آذر ۸۲).

^۲ گزارشها، ۱۳۸۱

گفتار یازدهم : رشد منفی جهانگردی و گردشگری و کاهش درآمدهای اقتصادی

یکی از منابع درآمد رژیم صهیونیستی از بخش گردشگری و جهانگردی است. توریسم علاوه بر درآمد اقتصادی موجب رونق و حرکت بخش هایی از اقتصاد اسرائیل می شود. از لحاظ سیاسی و جلب توجه افکار عمومی نیز گردشگران که از کشورهای مختلف از اسرائیل دیدار می کنند، نقش بسزایی دارند. اما انتفاضه خسارت های قابل توجهی به این بخش وارد کرد.

میزان جهانگردانی که در سال های قبل از انتفاضه از اسرائیل دیدار می کردند، سالانه میلیون نفر بود، اما پس از انتفاضه (در سال ۲۰۰۱) به یک میلیون نفر رسید. بر اثر کاهش جهانگردی و توریسم از سال ۲۰۰۱ تا سپتامبر ۲۰۰۲، مجموعه سه میلیارد شکل به بخش جهانگردی خسارت وارد شد. ۶۰ درصد هتل ها با زیان مواجه و ۲۵ درصد آنها بسته شدند و شرکت هواپیمایی العال که نقشی عمده در جابه جایی مسافران توریست داشت، ۱۶۰ میلیون دلار متضرر شد. میزان خسارت به بخش سیاحت طی شش ماهه ۳۰ مارس ۲۰۰۲ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۲ معادل یک میلیارد دلار بوده است و از ابتدای انتفاضه الاقصی (۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰) تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۲ حدود ۴۰ هزار نفر در بخش هتل داری و مشاغل مرتبط با جهانگردی بیکار، ۶۶ درصد اماکن مرتبط با جهانگردی تعطیل شدند و در آمد سالانه جهانگردی از حدود ۵/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱ کاهش یافت. هزار رستوران و هتل از ابتدای انتفاضه تا سپتامبر ۲۰۰۰ تعطیل شدند و در آمد رستوران ها در سال

۲۰۰۱ نسبت به سال ۲۰۰۰، ۳۰ درصد کاهش داشت. علاوه بر آن، افزایش نگهبانان هتل ها و رستوران ها به علت ترس از انجام عملیات نفوذی در آنها موجب افزایش هزینه آنان شد.^۱

گفتار دوازدهم : سقوط زود هنگام و مکرر کابینه های رژیم صهیونیستی

یکی از ابعاد و شاخصه های مهم امنیت داخلی هر کشور ثبات دولت ها و کابینه های آنهاست. وقوع انتفاضه رژیم صهیونیستی را با بحران های متعدد داخلی مواجه ساخت و رؤسای کابینه (نخست وزیر) را نسبت به حل بحران انتفاضه که در ابتدای روی کار آمدن وعده حل آن را می دادند، ناکام گذاشت. از طرفی، اختلاف نظر درباره نحوه برخورد رژیم صهیونیستی با فلسطینی ها و ارائه راه حل ها و هم چنین اختلاف در نحوه اولویت قائل شدن برای موضوعات (امنیتی، اقتصادی، سیاسی و...) که همه آنها متأثر از انتفاضه بوده است، موجب شد تا عمر عادی کابینه های رژیم صهیونیستی از ۴ سال به (میانگین) ۱/۳ سال طی سال های اوج انتفاضه کاهش یابد و قبل از پایان مدت قانونی در مواجهه با بحران های سیاسی ساقط شوند. همین تغییر زود هنگام کابینه بر معضلات این رژیم افزود.

گفتار سیزدهم : تلفات انسانی صهیونیستها

تلفات انسانی به ویژه بین نظامیان این رژیم در طول انتفاضه رقم نسبتا بالایی است که در تاریخ شکل گیری این رژیم تا زمان انتفاضه و طی جنگ اعراب و اسرائیل کم سابقه بوده است. منابع امنیتی این رژیم خسارات وارده در طول انتفاضه را بیش از خسارات این رژیم در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل دانستند. منابع اسرائیلی و آمریکا تلفات (کشته های انسانی رژیم صهیونیستی را از شروع انتفاضه دوم (۲۰۰۰) تا ۱۶ مه ۲۰۰۴ بالغ بر ۹۰۰ نفر بیان کرده اند.

^۱گزارشها، ۱۳۸۱

گرچه شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل، نسبت به نخست وزیران قبلی خود خشونت بیشتری برای سرکوب انتفاضه علیه فلسطینی ها اعمال کرد و هنگام نخست وزیر شدن قول داد در مدت ۱۰۰ روز انتفاضه را سرکوب و خاموش کند، اما تلفات انسانی اسرائیلی ها در دوره وی در مقایسه با قبل ۶ برابر شد. در دوره ایهود باراک نیز در هر ماه ۳ اسرائیلی بر اثر عملیات های مختلف فلسطینی ها کشته می شدند، اما این تعداد در زمان شارون روزانه به ۱۷ نفر رسید. بنابر اعلام منابع وزارت دفاع اسرائیل، تعداد تلفات انسانی آنان در طول دوره ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۹ تا ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۴ در مجموع ۷۴۷۸ نفر (۵۲۲۲ نفر غیرنظامی و ۲۲۵۶ نفر نظامی بوده است. تعداد مجروحین نظامی ۱۹۶۱ نفر، غیرنظامی ۴۵۴۵ و کشته های نظامی ۲۹۵ نفر و غیرنظامی ۵۷۷ نفر بوده است.^۱

^۱(گزارشها، ۱۳۸۱)

فصل دوم :

جنگ ۲۲ روزه غزه

یکی از مشخصه های بارز نظام حقوق بین الملل به ویژه در حوزه حقوق بشر این است که در طول قرن بیستم، تعاریف، مفاهیم و واژه ها در این حوزه به شکل بی سابقه و به طور فزاینده گسترده تر و دقیق تر شده و این جریان همچنان در حال طی شدن است. تعاریف جامعه بین المللی از حقوق و آزادی های فردی و تعاریف مربوط به نقض حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه و نیز اهرمها و ابزار بازدارنده آن و نیز شاخصه های لازم برای تأمین امنیت فرد و گروه در نظامهای ملی و نظام بین المللی آمرانه تر شده و نتیجه اینکه بسیاری از اقداماتی که در قرون قبل و حتی اواخر قرن بیستم در زمره نقض حقوق بشر نبوده، اکنون براساس مفاهیم پذیرفته شده، نقض صریح و فاحش حقوق بشر تلقی می شود و تحت عنوان جنایات بین المللی قابل تعقیب کیفری است.^۱

^۱ .. رک. اعلائی، مصطفی، «دیوان کیفری بین المللی، حقوق بشر و بررسی مسئله الحاق»، از: اسحاق آل حبیب، «دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران»، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۹۵-۳۹۸

با وجود این، هنوز هم شاهد فجایع دردناکی نظیر جنگ ۲۲ روزه غزه هستیم. البته در سالهای اخیر با افزایش مخاصمات مسلحانه (بین المللی و غیر بین المللی، ایده مقابله با این گونه رفتارهای خشونت بار و حمایت از حقوق بشر در همه حال تقویت شده است.^۱

نقض گسترده و جدی حقوق بشر - که هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ برای دولت‌ها لازم الاتباع است - از جمله نقض حق حیات، ممنوعیت شکنجه، حق سلامت و دسترسی به مراقبتهای پزشکی و درمانی، حق مسکن و ممنوعیت آوارگی اجباری، حق دسترسی به غذای کافی، حق دسترسی به آب سالم و غیره در قبال غیرنظامیان در مخاصمه اخیر غزه از جمله مهمترین حقه‌های نقض شده بشر است، به طوری که اقدامات نهادهای حقوق بشری در خصوص تأکید بر تعهدات رژیم صهیونیستی مبنی بر جبران خسارت قربانیان خصوصا از طریق تعقیب و محاکمه مرتکبین نقضهای جدی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را به دنبال داشته است. از جمله این نهادها می توان به عفو بین الملل و دیده بان حقوق بشر اشاره کرد که با انجام تحقیقات موشکافانه، دقیق و مبتنی بر مشاهدات و گزارشهای عینی گروههای تحقیق خود، در راستای انعکاس حقایق جنگ اخیر غزه مطابق با موازین حقوق بشر نقش بسزایی داشته اند

مبحث اول: قابلیت اعمال حقوق بشر در جنگ غزه

اقدامات رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین مشمول تعهدات آن رژیم، مطابق قواعد عرفی حقوق بین الملل و نیز معاهدات بین المللی حقوق بشری است که رژیم صهیونیستی عضو آنها است. برخی معاهداتی که رژیم صهیونیستی در آنها عضویت دارد عبارتند از: میثاق بین المللی

^۱ - هاله حسینی اکبر نژاد ، جنگ علیه حقوق انسان ها ، نقض تعهد رعایت حقوق بشر در جنگ ۲۲ روزه غزه ، مجله حقوقی بین المللی ، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی ، معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری سال بیست و ششم ، شماره ۱۳۸۸، ۲۰، تاریخ دریافت مقاله : ۱۳۸۸/۳/۱۰ ، مقاله ۱۳۸۸/۳/۲۵

حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون بین المللی محو کلیه اشکال تبعیض نژادی، کنوانسیون ملل متحد درباره محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان و کنوانسیون حقوق کودک

در تمامی انواع مخاصمات مسلحانه به منظور ممانعت از تعرض به حقوق بنیادین انسانها، مؤثرترین اقدام همان تقویت حمایت از حقوق بشر است، و این تنها در صورتی امکان دارد که دولتها در هر شرایط و اوضاع و احوالی خود را ملزم به رعایت حداقل هایی در قبال افراد تحت صلاحیت خود بدانند.^۱ بنابراین، رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، در راستای رسیدن به هدف اولیه آنها، که حمایت از انسانها است، به جای رقابت با ایفای نقش های متضاد، این گونه باید ترسیم گردد که در کنار هم و در جهت تکمیل یکدیگر اعمال شوند تا از حقوق بنیادین افراد حمایت مؤثرتری به عمل آید.^۲ در رویه نهادهای نظارتی در زمینه حمایت از حقوق بشر نیز رابطه تکمیلی میان این دو نظام حقوقی مورد توجه و تصریح قرار گرفته است. کمیته حقوق بشر در نظریه تفسیری شماره ۳۱ ضمن تصریح بر رابطه تکمیلی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، اجرای میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی را در شرایط مخاصمات مسلحانه که قواعد حقوق بشردوستانه بر آن حاکم است، مورد تأکید قرار داده و بیان داشته که در مورد برخی از حقوق مندرج در میثاق که مرتبط با قواعد خاصی از حقوق بین الملل بشردوستانه است، هر دو دسته از قواعد حقوقی به صورت مکمل یکدیگر اعمال می شوند. همچنین کمیته

^۱ رستم زاد، حسینعلی، «جامعه بین المللی و تعهدات عام الشمول بین المللی [Erga Omnes]»، مجله حقوقی، شماره ۳۳، ص ۱۳۸۴

^۲ Heintz, Hans-Joachim, "On the Relationship between Human Rights Law Protection and Interational Humanitarian Law", International Review of the Red Cross, Vol. 86, No. 856, 2004, pp. 795-796

حقوق بشر، دولتهای عضو را متعهد به تضمین رعایت میثاق در قبال کلیه افراد تحت صلاحیت و یا تحت کنترل مؤثر خود دانسته است حتی اگر در خارج از قلمرو سرزمینشان باشند.^۱ این به معنای آن است که تعهدات رژیم صهیونیستی مطابق حقوق بشر در سرزمین های اشغالی تحت کنترل آن لازم الاجرا است. میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز در رابطه با صلاحیت سرزمینی، محدودیتهای صریحی مقرر کرده و بر این اساس، رژیم اشغالگر متعهد به رعایت مفاد آن در قبال مردم فلسطین است، زیرا مطابق ماده ۴ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کشورهای عضو نمی توانند حقوق مزبور را تابع محدودیتهایی کنند، جز «به موجب قانون و آن هم فقط تا حدودی که با ماهیت این حقوق سازگار بوده و منظور آن منحصرآ توسعه رفاه عامه در یک جامعه دموکراتیک باشد». بنابر نظر کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، محدودیت ها باید متناسب باشد و در جایی که گزینه های مختلفی در دسترس است باید گزینه ای انتخاب شود که واجد کمترین محدودیت است.^۲

دیوان بین المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در سال ۲۰۰۴ در خصوص ساخت دیوار حائل در سرزمین های اشغالی فلسطین تصریح کرده که دولتها در عملیات نظامی و شبه نظامی که در خاک خود یا در خارج از قلمرو سرزمینی شان انجام می دهند اساسا باید به تعهدات خود برطبق حقوق بین الملل عرفی پایبند باشند. گفتنی است که اصول مندرج در منشور ملل متحد تا

¹ Human Rights Committee, General Comment no. 31: The Nature of the General Legal Obligation Imposed on States Parties to the Covenant, paras. 10-11.

² Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 14: The right to the highest attainable standard of health (Article 12), para. 29.

حدی انعکاس دهنده حقوق بین الملل عرفی است. دیوان تأکید کرده که وقوع مخاصمات به هیچ وجه حمایت های مندرج در میثاق حقوق مدنی- سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و تعهدات حقوق بشری دولتها برطبق آنها را منتفی نمی کند و در این خصوص به ماده ۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی استناد شده که به موجب آن، تحت هیچ شرایطی از جمله وقوع مخاصمه یا وضعیت اضطراری، دولتها مجاز به تعلیق برخی از حقوق بنیادین بشر نیستند. در این قضیه، رژیم صهیونیستی به بهانه های مختلف از ایفای تعهدات بین المللی خود برطبق حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در سرزمین های اشغالی فلسطین استنکاف کرده است. این رژیم مدعی بود که میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که به امضای رژیم اشغالگر نیز رسیده است در سرزمین های اشغالی قابل اعمال نمی باشد و رژیم صهیونیستی خود را ملزم به رعایت هیچ یک از میثاق ها در سرزمین های اشغالی فلسطین نمی داند، زیرا هدف اصلی این معاهدات حقوق بشری را حمایت از افراد در برابر دولت متبوعشان آن هم در زمان صلح قلمداد می کند. دیوان در این قضیه در رابطه با ماهیت قواعد حقوق بشری تصریح می کند که حمایت های مقرر در میثاق های بین المللی حقوق بشر در زمان جنگ متوقف نمی شود و دولتها باید حقوق افراد انسانی را هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ رعایت کنند و بر همین مبنا اقدام رژیم اشغالگر به ساخت دیوار حائل را در سرزمین های اشغالی را نقض جدی

حقوق بشر افراد ساکن در آن منطقه از جمله حق انتخاب اقامتگاه، حق تردد آزادانه و دیگر حقوق اعلام کرده است.^۱

بنابراین، حقوق بشر در جریان مخاصمات مسلحانه، تعهداتی را به طرفین مخاصمه تحمیل می کند که به موجب آن می توان رژیم صهیونیستی را به دلیل نقض گسترده و شدید حقوق انسانی افراد در جنگ ۲۲ روزه غزه مسئول دانست.

مبحث دوم: نمونه هایی از حقوق بشری نقض شده بشر در جنگ غزه

از آنجا که در زمان مخاصمات، هم حقوق بشر و هم حقوق بشردوستانه قابل اعمال است لذا یک عمل واحد می تواند در هر دو نظام حقوقی، نقض یا تخلف محسوب گردد.^۲ برخی از مهم ترین موازین حقوق بشر که در جنگ اخیر غزه نقض گردیده در ذیل به اختصار آمده است:

گفتار اول: حق حیات

حق حیات از جمله حقوق غیر قابل تعلیق است که در زمان جنگ و صلح باید محترم شمرده شود. به موجب ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی: «حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید به موجب قانون حمایت بشود و هیچ فردی را نمی توان خودسرانه از زندگی محروم کرد». کمیته حقوق بشر در تفسیر عام شماره ۱۰ ارتباط نزدیکی میان این حق و ممنوعیت تبلیغ برای جنگ (ماده ۲۰ میثاق) برقرار کرده است؛ زیرا جنگ را به عنوان یکی از عوامل اصلی نقض حیات انسانها می داند. همچنین کمیته تصریح می کند که دولت‌ها وظیفه

¹ 6. Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestine Territory, Advisory Opinion of 9 July 2004, ICJ reports 2004, Paras. 102-113.

² Amnesty International, the Conflict in Gaza, January 2009, pp. 22-23, available at: <http://www.amnestyb.org/en/Gaza-crisis>

مهمی در جلوگیری از جنگ، نسل کشی و سایر اقدامات خشونت بار ناقض حیات بر عهده دارند.^۱ با وجود این در جریان مخاصمات مسلحانه، از جمله معیارهایی که نقض حق حیات افراد انسانی براساس آن سنجیده میشود حقوق بشر دوستانه قابل اعمال در آن جنگ است.^۲ در جنگ اخیر غزه، وجود بیش از هزار و چهارصد کشته توسط رژیم اشغالگر که اکثر آنها را غیرنظامیان تشکیل داده اند، حاکی از نقض حق حیات انسانها در سطحی گسترده است که باید مسئولیت و پیگرد قانونی مرتکبین و آمران را به همراه داشته باشد.

مسئله دیگری که از سوی کمیته بین المللی صلیب سرخ، تهدیدی علیه حیات مردم غزه شمرده شده، وجود «مهمات منفجر نشده» در مناطقی است که حملات مکرر به آنها انجام گرفته است. به این ترتیب، این مناطق باید به سرعت بازرسی و تحت اقدام فوری قرار گیرند و تا زمانی که چنین اقدامی انجام نگیرد این مناطق خطر بزرگی برای ساکنین به شمار می آیند.^۳

گفتار دوم: حق برخورداری از بهداشت جسمی و روحی

در طول جنگ اخیر غزه، امکانات پزشکی و بهداشتی با محدودیت های بسیار مواجه بود. تعداد زیادی از افراد از حملات مستقیم رژیم صهیونیستی دچار صدمه و جراحات مهم شدند. برخی داروها از جمله داروهای سرطان و انواع معینی از فیلمهای اشعه X (برای رادیولوژی) هنوز با کمبود مواجه هستند و تجهیزات حیاتی موجود از کار افتاده است.

¹ Human Rights Committee, General Comment No.6: article 6(Right to life), 1982, paras. 1-2

² Amnesty International , The Conflict in Gaza, January 2009, p.23.

³ ICRC, GAZA: hope emerging despite urgent needs and uncertainty about future, 25 January 2009, available at: <http://www.icrc.org/web/eng/siteeng.nsf/htmlall/palestine-update-250109?opendocument>.

ذخایر نیروی برق در شبکه، کافی به نظر نمی‌رسد که این امر تأثیر مستقیم و مداوم بر سلامت مردم دارد. همه این اقدامات تهدید کننده بهداشت جسمی و روحی افراد در حالی انجام پذیرفته که رژیم صهیونیستی به موجب ماده ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متعهد است: «حق هر کس را در تمتع از بهترین حالت سلامت جسمی و روحی ممکن الحصول به رسمیت بشناسد».

مسئله مهم دیگری که عفو بین الملل تحقق آن را برای تأمین بهداشت و بهبود مجروحان فلسطینی ضروری می‌داند الزام مقامات رژیم صهیونیستی به افشای سلاح‌ها و مهماتی است که نیروهای آنها در طول سه هفته جنگ در غزه به کار برده‌اند تا پزشکان و سایر پرسنل پزشکی بتوانند در مداوای قربانیان اقدامات موثر انجام دهند. طبق اظهارات دونالد راورا^۱، رئیس گروه تحقیق عفو بین الملل در غزه: «ما اکنون ادله و مدارک غیرقابل انکاری از کاربرد فسفر سفید در غزه داریم که ابتدا توسط رژیم صهیونیستی انکار گردید و به این ترتیب، پزشکانی که اولین مجروحان را مداوا کردند، نمی‌دانستند چه عاملی موجب این جراحات شده است. همچنین وی بیان کرده: «مقامات رژیم صهیونیستی مکرر گفته‌اند که اقدامات نظامی آنها علیه حماس بوده نه علیه مردم غزه که در این صورت برای استنکاف از ارائه اطلاعات حیاتی مربوط به درمان مؤثر مردم غیر نظامی مجروح در حملات رژیم اشغالگر، عذری وجود نداشته و عدم همکاری رژیم صهیونیستی موجب مرگ بی‌دلیل و درد و رنج غیرضروری عده‌ای از مردم گردید. به این ترتیب مقامات رژیم صهیونیستی باید با افشای سلاح‌ها و مهمات به کار رفته در

¹ ICRC, "GAZA: The struggle to pick up the pieces" 26 February 2009. Available at: <http://www.icrc.org/web/eng/siteeng0.nsf/htmlall/palestine-update>

² Donatella Rovera

غزه و ارائه سایر اطلاعات مرتبط که ممکن است به گروه‌های پزشکی کمک کند به وظیفه خود مبنی بر تضمین درمان فوری و کافی مجروحین عمل کنند»؛ زیرا طبق گفته پزشکان، در صورت عدم اطمینان در مورد ماهیت مهمات به کار رفته که منجر به ورود جراحات شده درمان آن دشوار خواهد بود و در این صورت دسترسی به چنین اطلاعاتی برای حفظ حیات مجروحان لازم است.^۱

همچنین اقداماتی که مستقیم یا غیرمستقیم از طریق تخریب زیرساختهای لازم جهت بهره‌مندی از حق سلامت جسمی و روحی، در نهایت منجر به نقض این حقوق گردد، مانند تخریب بیمارستانها با هدف قرار دادن آمبولانس‌ها و پرسنل پزشکی از جمله تخلفاتی است که مسئولیت رژیم صهیونیستی به عنوان عضوی از اعضای میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به همراه دارد.^۲

گفتار سوم: ممنوعیت شکنجه

در نظام حقوق بین‌الملل بشر، ممنوعیت شکنجه از جمله مهمترین موضوعات است و ماده ۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی مقرر می‌کند: «هیچکس را نمی‌توان مورد آزار، شکنجه یا مجازاتها، رفتارهای ظالمانه، خلاف انسانی و یا تزدیلی قرار داد».

ماهیت و آثار شکنجه سبب شده که ممنوعیت آن تحت هر شرایطی از جمله مخاصمات مسلحانه و وضعیتهای اضطراری نیز ملغی‌شدنی نباشد و مطابق ماده ۴ میثاق حقوق مدنی سیاسی در زمره حقوق غیرقابل تعلیق به شمار رود. کمیته عمومی ضد شکنجه در رژیم

^۱ . Amnesty International, "Israel must disclose weapons used in GAZA", 26 January 2009. available at: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/pages/crisis-in-gaza>

^۲ Amnesty International The Conflict in Gaza, January 2009, p.23

صهیونیستی^۱ گزارش های متعددی از ارتکاب انواع شکنجه روانی و جسمی در قبال مردم فلسطین ارائه کرده است. در این خصوص برخی سازمانهای غیردولتی از جمله ملل متحد و شورای حقوق بشر، الزام رژیم صهیونیستی به اقدامات زیر را خواستار شده اند

۱. امضا و تصویب پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه. ۲. احترام به تعهدات ناشی از

عضویت در کنوانسیون منع شکنجه و وارد کردن مواد کنوانسیون در قوانین داخلی

۳. متوقف کردن هر چه سریعتر ارتکاب شکنجه و دیگر رفتارهای خشن و غیرانسانی علیه مردم

فلسطین

۴. اجرای کنوانسیون های ملل متحد، قطعنامه ها و کنوانسیون های چهارگانه ژنو خصوصا در

ارتباط با رفتار با اسرای جنگی^۲

علاوه بر موارد فوق، تعقیب، محاکمه و مجازات مرتکبین شکنجه و سایر رفتارهای غیر انسانی نیز از عوامل بازدارنده در ارتکاب این نقض است.

گفتار چهارم: حق مسکن و اخراج اجباری

در رابطه با حق مسکن، اقدامات معینی در جنگ - خصوصا تخریب گسترده خانه ها ممکن است اخراج اجباری غیرقانونی و در نتیجه نقض ماده ۱۱ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محسوب گردد.^۳ کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بیان کرده: «اخراج اجباری به صورت جابه جایی خلاف میل افراد، خانواده ها با گروهها به صورت دائم یا موقت از

¹ Public Committee Against torture in Israel (PCATI).

² Promotion and Protection of All Human Rights, Civil, Political, Economic, Social and Cultural Rights, Including the Right to Development. A/HRC/10/NGO/16,23 February 2009

³ Amnesty International, The Conflict in Gaza, January 2009, p. 23.

خانه یا سرزمین محل سکونت آنها است، بدون اینکه دسترسی به اشکال مقتضی حمایت های قانونی و دیگر حمایتها مد نظر قرار گیرد»^۱ کمیته مزبور همچنین اخراج های ناشی از مخاصمات مسلحانه بین المللی، درگیری های داخلی و خشونت های فرقه ای یا نژادی را به عنوان نقض میثاق شمرده است.^۲

مطابق نتایج ارزیابی های کمیته بین المللی و جمعیت هلال احمر فلسطین در مناطق مورد حمله در غزه، جنگ موجب تخریب کامل بیش از دو هزار و هشتصد خانه مسکونی و تخریب جزئی حدود هزار و نهصد خانه و نیز بی خانمان شدن دهها هزار نفر گردیده و طبق گزارشی در ۲۶ فوریه ۲۰۰۹، صلیب سرخ به حدود هفت میلیون و دو هزار و پانصد نفر برای پوشاندن پنجره های شکسته و حفره های دیوارها محافظ نایلونی و نیز وسایل ضروری نظیر پتو داده است.^۳

در جبالییا، یکی از مناطق غزه، گزارش شده که بین یک تا دو هزار خانواده در میان خرابه های منازل مسکونی خود زندگی می کنند، بدون اینکه به آب، برق یا امکانات کافی بهداشتی دسترسی داشته باشند. به این افراد پیشنهاد شده که به پناهگاههای تحت نظارت سازمان ملل نقل مکان کنند، اما آنها مایلند در خانه های خود بمانند.

^۱ Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 7, Forced Evictions, and the right to adequate housing (Sixteenth session, 1997) UNDoc. E/ 1998/ 22, annex IV at 113 (1997), para

^۲ Abid., para, 7.

^۳ ICRC, GAZA: The Struggle to Pick up the Pieces, 26 February 2009, p.1

الن ورلویتن^۱ جانشین رئیس صلیب سرخ در غزه اظهار داشته: «کمکهای ضروری نظیر محافظهای نایلونی، برزنت، پتو و جعبه کمکهای اولیه می تواند زندگی آنها را در کوتاه مدت میسر کند، ولی برای ساخت و ساز دائمی یا حداقل موقتی خانه ها مصالح ساختمانی لازم است».^۲

آوارگی اجباری، سختی معیشت و عدم دسترسی به مایحتاج ضروری، اثر مستقیمی در عدم برخورداری مردم غیرنظامی فلسطین از حقوق اساسی داشته است. با ادامه محاصره دریایی نوار غزه توسط رژیم اشغالگر و ممانعت از ورود کمک های بشردوستانه و کالاهای تجاری که مستلزم سکونت و بازسازی منازل مردم است، وضعیت همچنان رو به وخامت است. در رابطه با اقدامات رژیم اشغالگر چنین مطرح شده که اعمال کنترل بر بیشترین مقدار سرزمین با کمترین سکنه فلسطینی، هدف نهایی رژیم صهیونیستی است و امنیت جمعی یا دلایل نظامی، هیچیک آوارگی اجباری جمعیت فلسطینی را توجیه نمی کند. آواره کردن خودسرانه مردم، صرفنظر از انگیزه مرتکبان، برطبق حقوق بین الملل بشردوستانه و حقوق بین الملل بشر ممنوع است. برخی از شیوه هایی که تاکنون نیروهای صهیونیستی برای نیل به اهداف غیرقانونی مذکور استفاده کرده اند عبارتند از: تخریب خانه ها، مصادره زمین، فاصله افکندن و ساخت دیوار حائل، سیاست انتقال کامل و اعمال خشونت و آزار و اذیت توسط ساکنان یهودی^۳ که بی تردید

^۱ Ellen Verluyten

^۲ 22. ICRC, GAZA: hope emerging despite urgent needs and uncertainty about future, 25 January 2009, pp. 1-2,

^۳ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/11, 23 February 2009, pp. 2-3

مسئولیت مرتکبین را در پی خواهد داشت و در شرایط حاضر، یکی از اقداماتی که باید هر چه سریعتر در غزه انجام گیرد آغاز عملیات بازسازی با لحاظ کردن اولویت برای ساخت منازل مسکونی، خصوصا برای افراد بی خانمان است و رژیم اشغالگر در قبال بازسازی غزه مسئولیت کامل دارد.^۱

گفتار پنجم: حق دسترسی به آب

آب یک منبع طبیعی محدود و یک کالای عمومی برای زندگی و سلامت است. حق بشری آب، شامل حق هر کس به آب کافی، سالم و در دسترس برای کاربردهای شخصی و محلی است که برای ممانعت از مرگ ناشی از خشکسالی، کاهش بیماریها و مصارف خانگی، نظیر پخت و پز و نظافت ضروری است. بند اول ماده ۱۱ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تعدادی از موارد مربوط به حق داشتن سطح زندگی کافی را برشمرده که شامل خوراک، پوشاک و مسکن کافی می شود. از متن ماده برمی آید که این حق منحصر در موارد مذکور نیست و حق آب نیز قطعاً یکی از موارد مهمی است که برای برخورداری از سطح زندگی کافی لازم است. این امر توسط کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تفسیر عام شماره ۱۵ به تفصیل مطرح شده است.^۲

تخریب شبکه آب و فاضلاب در نوار غزه از جمله موارد نقض جدی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه شمرده شده است. با توجه به وقوع محاصره هجده هفته ای نوار غزه و ممانعت

^۱ Eid, AHRC 10/NGO/76, 26 February 2009, p.2.

^۲ . Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 15: The Right to Water, UN Doc. E/C, 12/ 2002/11 (2002).

رژیم صهیونیستی از ورود کالاهای ضروری جهت ساخت و تعمیر تجهیزات مربوط به آب و فاضلاب، نقض این حق بشری در این رابطه همچنان ادامه دارد. بنا بر گزارش برخی مقامات ذیصلاح غزه در امور آب، از ۹ فوریه ۲۰۰۹ تعداد پنجاه هزار نفر در نوار غزه به طور کامل از دسترسی به آب محروم بوده اند و صد و پنجاه تا دویست هزار نفر نیز به طور متناوب از این حق برخوردار بوده اند، به طوری که هر پنج تا شش روز، خدمت آبرسانی به آنها انجام گرفته است. هدف قرار دادن تأسیسات آب و فاضلاب در نوار غزه از سوی رژیم اشغالگر سبب شد که در بیت حانون و بیت لاهیا آبهای آلوده در معابر و مناطق مسکونی جاری گردد و این امر بی تردید تهدیدی جدی علیه سلامتی افراد به شمار می رود. مقامات صهیونیستی حتی پس از پایان مخاصمه نیز به نهادهای حقوق بشردوستانه اجازه انجام اقدامات ضروری جهت تعمیر و راه اندازی تأسیسات مربوط به آب و فاضلاب را در نوار غزه ندادند و همین امر سبب شد که مردم غیرنظامی حتی پس از جنگ نیز در سختی و مشقت به سر برند؛ در صورتی که رژیم صهیونیستی به دلیل اعمال کنترل مؤثر بر سرزمین غزه، در قبال تأمین رفاه جمعیت غیرنظامی ساکن در این منطقه دارای مسئولیت بوده، متعهد است که به تعهدات خود برطبق حقوق بین الملل بشر و کنوانسیون چهارم ژنو در خصوص حمایت از غیرنظامیان عمل کند. آنچه مسلم است اینکه حملات رژیم صهیونیستی، غیرنظامیان را از حق دسترسی به آب محروم کرد و بعد از جنگ نیز رژیم اشغالگر اقدام مؤثری جهت جبران اقدامات خود به عمل نیاورد. محروم کردن غیرنظامیان از تجهیزات و امکاناتی که برای بقای آنها ضروری است از این طریق یا از طریق

ممانعت از دریافت کمک‌های بشردوستانه، جنایت جنگی محسوب می‌شود و این امر در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است.^۱

گفتار ششم: حق عبور و مرور آزادانه

به رغم آنکه رژیم صهیونیستی مکرر ادعا می‌کند که از اوت ۲۰۰۵ نوار غزه دیگر سرزمین تحت اشغال نیست، رژیم اشغالگر در نوار غزه هنوز یک نیروی اشغالگر است. در سال ۲۰۰۵ رژیم صهیونیستی در اقدامی که «عقب نشینی یا آتش بس در غزه نامید نیروها و تجهیزات خود را

جابه‌جا کرد. با وجود این، آنها همچنان کنترل کامل قلمرو هوایی و آبهای سرزمینی غزه را در اختیار دارند و از هرگونه عبور و مرور افراد و نقل و انتقال کالا به داخل یا خارج از غزه از طریق هوایی یا دریایی ممانعت به عمل می‌آورند و همین امر سبب شده تا در طول این چند سال، مردم غزه در وضعیت نامساعد زندگی به سر برده، از دسترسی به کالاهای ضروری محروم شوند.^۲ همچنین اشغالگران بر کنترل مرز غزه و مصر اعمال نفوذ می‌کنند. مقامات آن بارها تکرار کرده‌اند که این مرز فقط در چارچوب موافقتنامه مشترک میان نیروهای فلسطینی و مصر گشوده خواهد شد.^۳

^۱ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories. A/HRC/10/NGO/91, 27 February 2009

^۲ Amnesty International The Conflict in Gaza, January 2009, p.7. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.3.

^۳ مطابق گزارش اداره ملل متحد در امور همکاری‌های بشردوستانه (OCHA) که بر اجرای موافقتنامه جابه‌جایی و دسترسی «Agreement on Movement and Access (AMA)»

« نظارت می‌کند، گذرگاه رفح از ۷ ژوئن ۲۰۰۷ بسته است.

این اقدامات صهیونیستها در حالی انجام می‌گیرد که مطابق ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی سیاسی «هرکس قانون در سرزمین دولتی مقیم باشد حق عبور و مرور آزادانه و انتخاب آزادانه مسکن خود را در آنجا خواهد داشت. هر کس آزاد است هر کشور و از جمله کشور خود را ترک کند». به این ترتیب، هرگونه جابه‌جایی، نقل و انتقال و برقراری ارتباط از کرانه باختری به غزه باید آزاد شود.^۱

گفتار هفتم: حق آزادی بیان

مطابق ماده ۱۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی: «هر کس

حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل، بدون توجه به سرحدات، خواه شفاهی یا به صورت نوشته یا چاپی یا به صورت هنری یا به هر وسیله دیگر به انتخاب خود می‌باشد».

در جنگ اخیر غزه، گزارشگران و محل‌اسکان کارکنان رسانه و خبرنگاران در غزه هدف حملات رژیم صهیونیستی قرار گرفتند. چهار خبرنگار فلسطینی نیز در طول جنگ کشته شدند. این اقدامات رژیم صهیونیستی، نقض آشکار حقوق بشر و آزادی بیان است. همچنین مجبور کردن خبرنگاران به خروج از شهر غزه با هدف محروم کردن جهان از مشاهده حقایق، نقض جدی حقوق بشر در غزه بوده است.^۲

^۱ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/76, 26 February 2009, p.3.

^۲ . fbid

به این ترتیب، حق آزادی بیان و حق انتقاد در خصوص عملکرد نیروهای درگیر در جنگ برای همه مردم فلسطین باید محترم شمرده شود و کلیه افراد مسئول باید پاسخگو باشند.

همچنین رسانه ها باید بتوانند به طور بی طرفانه و به دور از هرگونه اعمال فشار به بیان اخبار مربوط به غزه بپردازند.¹

گفتار هشتم: حق کار و معاش

ماده ۶ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای عضو را متعهد می کند: «حق کار کردن را که شامل حق هر کس است به اینکه فرصت یابد به وسیله و کاری که آزادانه انتخاب یا می پذیرد معاش خود را تأمین کند به رسمیت شناسند و اقدامات مقتضی برای حفظ این حق را معمول دارند». مردم فلسطین در جریان جنگ اخیر غزه بیش از گذشته از حیث حق کار و معاش در مضیقه قرار گرفته اند. آمار فقر قبل از این جنگ، هفتاد درصد تخمین زده شده بود که به این ترتیب، تعداد زیادی از خانواده ها در تهیه یک برنامه غذایی لازم برای سلامتی مشکل داشتند. با وجود این، در نتیجه مخاصمه اخیر، تعداد بیشتری از افراد دارای درآمد، مشاغل و منابع درآمد خود و تعداد زیادی از کارگران در کارگاههای کوچک و کارگران بخش کشاورزی کار خود را از دست دادند. از سوی دیگر به دلیل محدودیتهای اعمال شده توسط رژیم اشغالگر در واردات کالا به غزه، قیمت کالاهای مصرفی افزایش یافته و برای اقشار کم درآمد، یا فاقد درآمد تنگنا و مضیقه مضاعفی به وجود آمده است. کشاورزی به عنوان یک منبع حیاتی برای مردم غزه است، زیرا حدود بیست و هفت درصد جمعیت آن را خانواده های کشاورز تشکیل می دهند، اما حدود چهل و سه درصد از زمین های کشاورزی در منطقه

¹ fbid, A/HRC/10/NGO/63, 25 February 2009, p.2

«حفاظت» تحمیل شده از سوی آن رژیم واقع شده اند که تا یک کیلومتر از مرز میان غزه و رژیم صهیونیستی به خاک غزه گسترش یافته است. در طول هجده ماه گذشته، نیروهای دفاعی رژیم اشغالگر در این منطقه به طور منظم اقدامات نظامی انجام داده اند که منجر به تخریب زمین ها و محصولات کشاورزی شده است و کشاورزانی هم که در زمین های خود در این منطقه کار می کنند در معرض خطر بازداشت و یا شلیک گلوله قرار گرفته اند. به علاوه، محدودیتهای مقرر در صادرات برخی محصولات کشاورزی، از جمله توت فرنگی و گلهای تزئینی، تولید آنها را به میزان قابل توجهی کاسته و درآمد کشاورزان نوعاً تا نصف کاهش یافته است.

بنابراین، جنگ اخیر ضربه سنگینی برای کشاورزان غزه بوده، زیرا درختان میوه، درختچههای زیتون و قسمت وسیعی از زمینهای حاصلخیز آنها آسیب دیده است و تعداد زیادی از شبکه های آبرسانی، چاههای آب، انبارها و گلخانه ها خسارت دیده یا تخریب شده اند و بدیهی است که این خسارت در محرومیت مردم از حق کار و درآمد و در نتیجه فقیرتر شدن مردم تأثیر خواهد گذاشت.^۱

مبحث سوم: احقاق حق قربانیان در غزه

تعقیب کیفری ناقضان حقوق بین الملل مطابق ماده (۳) ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، هر دولت عضو متعهد می شود: «تضمین کند که برای هر شخصی که حقوق و آزادی های شناخته شده در این میثاق درباره او نقض شده باشد وسیله مطمئن احقاق حق فراهم بشود». این تعهد

^۱ ICRC, "GAZA: The Struggle to Pick up the Pieces", 26 February 2009, pp. 1-2.

دولتها در قبال قربانیان نقض حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه در اسناد بین المللی مختلفی مطرح شده است.^۱

احترام و حمایت از احقاق حق قربانیان شامل مراحل است، از جمله ثبت وقایع مربوط به نقضهای ارتكابی و تحقیق در مورد آنها، تعقیب مظنونین در صورت وجود ادله و مدارک کافی، و جبران خسارت کامل و مؤثر برای قربانیان و خانواده های آنها که از طرق اعاده وضع به حالت سابق،^۲ پرداخت غرامت،^۳ ترمیم یا بهبود وضعیت^۴، رضایت^۵ و تضمین عدم تکرار انجام می پذیرد. اصل ۷ از اصول اساسی و راهنمای عمل در مورد حق جبران خسارت و غرامت برای قربانیان نقضهای فاحش حقوق بین الملل بشر و نقضهای جدی حقوق بین الملل بشردوستانه مقرر می کند:

«جبران خسارت برای نقض های مذکور شامل حق قربانی در موارد زیر است: الف) دسترسی برابر و مؤثر به عدالت؛ ب) جبران خسارت مؤثر و فوری برای خسارات وارده؛ ج) دسترسی به اطلاعات مربوط به نقضها و ساز و کارهای جبران خسارت».^۶

^۱ ماده ۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۶ کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض نژادی، ماده ۱۴ کنوانسیون منع شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات های خشن، غیرانسانی و تحقیر کننده، ماده ۳۹ کنوانسیون حقوق کودک، ماده ۳۰ کنوانسیون لاهه در مورد حقوق و عرفهای جنگ زمینی، ماده ۹۱ پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون های چهارگانه ژنو، ماده ۷۵ اساسنامه دیوان بین المللی کیفری و ماده ۷ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم.

^۲ restitution

^۳ compensation

^۴ rehabilitation

^۵ satisfaction

^۶ Basic Principles and Guidelines on the Right to Remedy and Reparation for Victims of Gross Violation of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law (Basic Principles on the Right to a Remedy and Reparation), Adopted and proclaimed by UN General Assembly resolution 60/147 of 16 December 2005, UNDOC. A/RES/ 60/147.

به این ترتیب، در رابطه با نقض های حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه در جنگ غزه، رژیم صهیونیستی باید تضمین کند که حقایق گفته شود، عدالت نسبت به مرتکبین اجرا و جبران خسارت برای همه قربانیان فراهم گردد.^۱ رژیم اشغالگر نسبت به نقض های حقوق بین الملل بشردوستانه ملزم به جبران خسارت کامل از افراد مجروح یا خسارت دیده در جریان مخاصمه اخیر است.

گفتار اول: اقدامات بین المللی در راستای کشف حقایق

انجام تحقیقات معتبر، مستقل و بی طرفانه در راستای تعیین موارد نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و احراز مسئولیتها و تعقیب، محاکمه و مجازات مرتکبین به عنوان اولین گام محسوب می شود. در تاریخ ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹ یک گروه حقیقت یاب^۲ از سوی شورای حقوق بشر تشکیل شد که مأموریت آن، تحقیق درباره نقض های حقوق بین الملل ارتكابی توسط نیروهای صهیونیست تعیین گردید.^۳ همچنین در ۱۲ فوریه ۲۰۰۹ نیز یک هیأت تحقیق^۴ توسط دبیرکل ملل متحد با هدف تحقیق درباره حملات علیه پرسنل و اماکن ملل متحد در غزه تشکیل شد.^۵

^۱ Amnesty International , The Conflict in Gaza, January 2009, pp.28-30.

^۲ . fact-finding mission

^۳ در آن زمان، نامی از طرف دیگر مخاصمه برده نشد، اما بعدها عفو بین الملل از شورای امنیت خواست که اصرار کند تا همطرفین با کمیسیون حقیقت یاب همکاری کنند و به هیچ طرفی نباید اجازه داده شود که تحقیقات را تضعیف کند.

^۴ The UN Board of Inquiry

^۵ Amnesty International, Israel and Palestinians Urged to Cooperate with UN Mission, 7 April 2009, available at: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/pages/crisis-in-gaza-background>.

بند اول: تشکیل کمیته حقیقت یاب توسط شورای حقوق بشر

به موجب قطعنامه ۱-۹-اس شورای حقوق بشر مورخ ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹ تشکیل کمیته بین المللی مستقل حقیقت یاب تقاضا شد. این کمیته مأموریت یافت تا درباره تمام نقضهای حقوق بشر و حقوق بشردوستانه که توسط نیروهای اشغالگر رژیم صهیونیستی علیه مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی انجام گرفته خصوصا در نوار اشغالی غزه در جنگ اخیر» تحقیق کند و از این رژیم خواسته شد که در جریان تحقیق مانع ایجاد نکرده، نهایت همکاری را با کمیته انجام دهد. همچنین از دبیرکل سازمان ملل متحد و کمیساریای عالی حقوق بشر خواسته شد که برای انجام فوری و مؤثر وظایف کمیته حقیقت یاب، مساعدتهای اجرایی، تکنیکی و فنی لازم را ارائه کنند.^۱

کمیته حقیقت یاب در ۳ آوریل ۲۰۰۹ توسط رئیس شورای حقوق بشر برای انجام تحقیق از تمام نقضهای حقوق بشر و حقوق بشردوستانه که در فاصله ۲۷ دسامبر تا ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹ و یا قبل یا بعد از آن ارتکاب یافته اند، تشکیل شد. اعضای این کمیته عبارتند از:

۱- ریچارد گلدستون،^۲ عضو سابق دیوان قانون اساسی آفریقای جنوبی و دادستان سابق

دادگاههای کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا

۲- کریستین چینکین،^۳ استاد حقوق بین الملل در مدرسه علوم سیاسی و اقتصادی لندن و

عضو کمیته عالی حقیقت یاب بیت حانون (۲۰۰۸).

¹A/HRC/9L.1, 12 January 2009.paras. 14-15

² Richard Goldstone

³ Christine Chinkin

۳- هینا جیلانی^۱، نماینده ویژه دبیر کل در مدافعان حقوق بشر و عضو کمیسیون تحقیق دارفور (۲۰۰۴).

۴- دسموند تراورز^۲، عضو سابق نیروهای مسلح اتریش و عضو هیأت رئیسه مؤسسه تحقیقات کیفری بین المللی^۳

بند دوم : اقدامات کمیته حقیقت یاب شورای حقوق بشر

اولین جلسه کمیته حقیقت یاب در ۴ می ۲۰۰۹ در ژنو برگزار شد. در طول اجلاس یک هفته ای کمیته، اعضای آن به ریاست ریچارد گلدستون، ملاقاتهای متعددی با نمایندگان کشورهای عضو ملل متحد، نمایندگی های سازمان ملل متحد و سازمانهای غیردولتی ترتیب دادند و کمیته یک برنامه کاری سه ماهه تعیین کرد که قرار شد در انتها گزارشی به شورای حقوق بشر تقدیم شود. قاضی گلدستون تأکید کرد: «تمرکز ما در انجام تحقیقات، نه مبتنی بر ملاحظات سیاسی، بلکه بر مبنای تجزیه و تحلیل حقیقی و بی طرفانه از عملکرد طرفین مخاصمه و میزان تطابق آن با تعهداتشان براساس حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه است، خصوصاً در رابطه با مسئولیتی که برای تضمین حمایت از غیرنظامیان و غیر مبارزان بر عهده دارند». همچنین وی اظهار داشت:

ارزیابی حقیقی از مسائل در راستای منافع طرفین، فرهنگ مسئولیت پذیری و پاسخگویی را ارتقا میدهد و صلح و امنیت را در منطقه افزایش خواهد داد.^۱

^۱ Hina Jilani

^۲ . Desmond Travers

^۳ Available at: <http://www2.chchr.org/english/bodies/rcouncil/pecialsession/9/FactFindingMission.htm>

کمیته حقیقت یاب در راستای انجام مأموریت خود، بازدیدهای متعددی از مناطق آسیب دیده سرزمین فلسطین اشغالی انجام داد که شامل نوار غزه، کرانه باختری و جنوب قلمرو رژیم صهیونیستی می شود و همکاری این رژیم را در این خصوص خواستار شده است. اولین مرحله بازدید از ۱ تاه ژوئن انجام گرفت.

شیوه یا روش کمیته حقیقت یاب مبتنی بر مقررات حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و استانداردهای بین المللی تحقیق است. کمیته، گزارش های خود را با اطلاعات ارائه شده توسط سازمانها، مؤسسات و دیگر مراجع در رابطه با وقایع ارتكابی تطبیق می دهد. کمیته حقیقتیاب در سطح وسیعی با قربانیان، شاهدان عینی، نمایندگان سازمانهای غیردولتی فلسطین و رژیم صهیونیستی، سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین المللی، مدافعین حقوق بشر، کارشناسان نظامی، حقوقی، پزشکی و دیگر کارشناسان تخصصی، مقامات دولتی و دیگر منابع معتبر در رابطه با مأموریت خود در داخل یا خارج رژیم صهیونیستی و سرزمین اشغالی فلسطین ملاقات و از آنها تحقیق کرده است.^۲

بند سوم: برخی اقدامات دیگر

بنا بر ضرورت انجام تحقیقات کامل و مستقل در زمینه نقضهای ارتكابی در جنگ غزه و اهمیت این امر در امکان انتساب مسئولیت کیفری به مرتکبین جنایات بین المللی و محاکمه و مجازات آنها، گروهی از محققین و قضات بین المللی با حمایت عفو بین الملل، سازمان ملل متحد را ملزم به شروع تحقیقات کاملی درباره نقض های فاحش حقوق جنگ دانسته اند. نامه این گروه

¹ www.unhchr.ch/hurricane/hurricane.nsf/view01/BC7C60F307A16D1BC12575

² Available at: <http://www2.chchr.org/english/bodies/hrcouncil/specialsession/9/FactFindingMission.htm>

با عنوان «حقیقت را درباره جنگ غزه بیابید»^۱ به دبیرکل ملل متحد ارسال شده است. نامه مزبور امضای مری رابینسون (کمیسر عالی سابق حقوق بشر ملل متحد و قاضی ریچارد گلدستون)^۲ (دادستان سابق دادگاههای کیفری بین المللی یوگسلاوی سابق و رواندا) را نیز به همراه دارد. امضاکنندگان نامه - که در تحقیقات انجام گرفته درباره جرائم ارتكابی در یوگسلاوی سابق، کوزوو، دارفور، رواندا، سیرالئون، آفریقای جنوبی، تیمور شرقی، لبنان و پر و مشارکت داشته اند اظهار کرده اند که:

در مورد جرائم ارتكابی در غزه، حیرت زده شده اند. آنها از رهبران جهان خواسته اند پیام رسا و شفافی منتشر کنند که «هدف قرار دادن غیر نظامیان در طول جنگ از سوی هر عضو جامعه بین المللی غیر قابل قبول است».

رئیس عفو بین الملل در منطقه خاورمیانه، ملک اسمارت^۳ و هم در زمینه لزوم انجام تحقیقات اظهار داشته: «تحقیقات سازمان ملل متحد در مقایسه با نقضهای شدید ارتكابی در طول جنگ غزه کافی نیست. صدها غیرنظامی کشته یا مجروح شده اند و در این شرایط، حیاتی است که از افرادی که مورد حمله قرار گرفته اند به طور کامل تحقیق شود، به گونه ای که تمام نقضهای حقوق بین الملل ارتکاب یافته را در برگیرد»^۴.

بر همین اساس از شورای حقوق بشر خواسته شده که دستورالعمل حقیقت یابی را با رویکرد جبران خسارات قربانیان از طریق تعقیب مرتکبان و ناقضان حقوق بشردوستانه و حقوق بشر

¹ Find the Truth about GAZA War

² Richard Goldstone

³ Malcom Smart

⁴ Amnesty International, UN urged to "find truth" about GAZA conflict, 16 March 2009, available at: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/pages/crisis-in-gaza-background>.

تنظیم کند و نتایج مستندات به دست آمده از تحقیقات به گونه ای جمع آوری و ذخیره شود که بتوان از آنها در تعقیبهای بعدی احتمالی استفاده کرد.^۱

البته برخی با توجه به نتایج حاصل از تشکیل کمیسیون تحقیق برای جنگ ۳۳ روزه لبنان، چندان به نتایج تحقیقات غزه امیدوار نیستند. به این ترتیب شاید بتوان پیش بینی کرد که نتایج مشابهی در خصوص عدم انجام تحقیقات کامل و مستقل و در نتیجه، عدم جبران خسارت قربانیان نقض حقوق بین الملل در جریان مخاصمه اخیر غزه نیز به وقوع بپیوندد.^۲ با وجود این، ویلیام شبت، تأکید کرده است: «جامعه بین المللی باید همان استانداردی را که در مورد مخاصمات دیگر از جمله یوگسلاوی سابق و رواندا اعمال شده و تحقیقاتی را که در مورد نقض های حقوق جنگ و حقوق بشر انجام گرفته در مورد غزه نیز اعمال کند».^۳

گفتار دوم: نقش حقوق بین الملل کیفری در حمایت از حقوق بشر

نظام حقوق بین الملل کیفری و نظام حقوق بشر، به هم مرتبط هستند، زیرا هر دو در رابطه با افراد انسانی مقرراتی دارند؛ چنان که گفته شده که موقعیت «افراد» به عنوان موضوع حقوق بشر و حقوق بین الملل کیفری، دو روی یک سکه است. در حقوق بشر به تشریح و تبیین حقوق افراد انسانی پرداخته می شود و در دیگری به مسئولیت کیفری در قبال فعل یا ترک فعلهای منجر به نقض حقوق مزبور پرداخته شده است.^۴ به بیان دیگر، حمایت از حقوق بشر در

¹ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/55, 25 February 2009

² Ibid

³ Amnesty International, UN urged to "find truth" about GAZA conflict, 16 March 2009, available at: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/pages/crisis-in-gaza-background>

⁴ . World Gerhard, "Principles of International Criminal Law". T.M.C Asser Press, Hague, 2005, pp. 39

مقابل اعمال اختیارات و سوءاستفاده دولتها به عنوان یک امر مورد اهتمام جامعه بین المللی مطرح است و حقوق بین الملل کیفری به تضمین مؤثر این امر می پردازد.

تدوین و توسعه این دو شاخه از حقوق، به نتایج پس از جنگ جهانی دوم مرتبط و منبعت از آن است. در آن برهه از زمان، رفته رفته این ایده که حقوق بین الملل فقط و فقط متوجه دولتها است، کنار گذاشته شد و افراد نیز تا حدودی به عنوان موضوع حقوق بین الملل مطرح گردیدند. بعد از محاکمات نورمبرگ پذیرفته شد که بخشی از حقوق بین الملل مورد قبول در سطح جهانی، از سوی فرد یا دولت غیرقابل انکار یا تخطی است و به علاوه، دادگاه نورمبرگ این ایده را تقویت کرد که حقوق بشر باید در سطح بین المللی نیز مورد حمایت قرار گیرد.¹

احترام و تضمین حقوق بشر، تعهدی دشوار و سنگین بر عهده دولت ها است و نقض حقوق بشر نیز غالبا در قلمرو یک دولت و در رابطه با افراد انسانی توسط دولت متبوع یا غیر متبوع آنها محقق می گردد. در واقع اگر چه دولتها در عمل، خودشان حقوق کیفری را وضع و اجرا می کنند، اما این بدان معنا نیست که نقضهای فاحش حقوق بشر نیز توسط آنها تعقیب و مجازات می شود؛ خصوصا در مواردی که این نقضها مستقیم یا غیرمستقیم توسط خود دولتها محقق می گردد. در چنین مواردی، حمایت از حقوق بشر در سطح ملی میسر نیست و بین المللی کردن حمایت از حقوق بشر از طریق ساز و کارهای نظارتی بین المللی مؤثر، برای پایان دادن به تخلفات دولتها و افراد مرتکب نقض حقوق بشر، اقدامی ضروری خواهد بود و در اینجا است

¹ Green-Jan Knoops Alexander, " Theory and Practice of International and Internationalized Criminal Proceedings", Kluwer Law International, Hague, 2005, PP. 15- 16.

که حقوق بین الملل کیفری، در تعارض میان حاکمیت دولت و حمایت از حقوق بشر، به جانبداری از بشریت وارد عمل می شود.^۱

با وجود این، نباید تصور کرد که هر نقض حقوق بشر، حتی اگر نقض جدی باشد، مستقیماً در حقوق بین الملل کیفری قابل مجازات است، بلکه فقط بخش اندکی از حقوق بشر بوسیله حقوق بین الملل کیفری تضمین شده است. در واقع، جرم انگاری مستقیم نقض حقوق بشر در حقوق بین الملل، بالاترین سطح حمایت از حقوق بشر است و کاربرد حقوق بین الملل کیفری به عنوان آخرین حربه در مقابله با نقضهای گسترده و فاحش حقوق بشر، آن هم در مواردی که سایر ساز و کارهای حمایتی (داخلی و بین المللی موفق نبوده اند، مطرح می شود.^۲

بنابراین، ارتباط نزدیک و متقابلی^۳ میان حقوق بین الملل کیفری و حقوق بین الملل بشر وجود دارد و حقوق بین الملل کیفری با جرم انگاری نقضهای جدی حقوق بشر، تعقیب کیفری

^۱ . Gerhard Werld, op.cit., P. 40.

^۲ . fbid, p.41

^۳ علاوه بر آنچه در رابطه حقوق بین الملل کیفری و حقوق بشر، در خصوص وجود برخی مفاهیم مشترک و جرم انگاری نقض های شدید حقوق بشر مطرح شد، نمی توان از تأثیر حقوق بشر به عنوان معیارهای اساسی و لازم در تشکیل و انجام رسیدگی های کیفری بین المللی چشم پوشید که از آن با عنوان استانداردهای دادرسی عادلانه یاد می شود. رک:

نیز مؤید این ارتباط متقابل است؛ زیرا در برخی آرای صادره صریحاً به پرونده های کنوانسیون های حقوق بشری ارجاع داده اند. برای مثال در پرونده Fuumdzija طرفین دعوا و شعبه تجدید نظر به دیوان اروپایی حقوق بشر و خصوصاً رویه آن در مورد ماده ۶ کنوانسیون در مورد دادرسی عادلانه و تعهدات ناشی از آن استناد کرده اند. همچنین اساسنامه ICC نیز به طور ضمنی، موازین حقوق بین الملل بشر را در جاهای مختلفی مورد شناسایی قرار داده است. نمونه آن ماده «ب» (۳) ۳۶ است که مقرر داشته: قضاات دیوان باید دارای صلاحیت شناخته شده در زمینه های مربوط به حقوق بین الملل مانند حقوق بین الملل بشردوستانه و حقوق بشر باشند. رک: Claire de Than and Edwin Shorts, International Criminal Law and

Human Rights, Sweet & Maxwell, London, 2003, P. 12.

مرتکبین آنها را مطالبه می کند.^۱ در این صورت گفته شده که در این موارد، یک معاهده حقوق بشری یا حقوق بشر دوستانه با حقوق بین الملل کیفری تداخل با همپوشانی دارد.^۲

برخی از کنوانسیون های بین المللی که حقوق بشر را تضمین می کنند و ناظر بر حقوق بین الملل کیفری نیز هستند عبارتند از: کنوانسیون ۱۹۴۸ درباره منع و مجازات نسل کشی، کنوانسیون ۱۹۶۶ راجع به کلیه اشکال تبعیض نژادی، کنوانسیون ۱۹۷۳ راجع به جلوگیری و مجازات آپارتاید و کنوانسیون ۱۹۸۴ منع شکنجه و دیگر رفتارها و مجازاتهای بیرحمانه، غیر انسانی یا تحقیرکننده.

حقوق بین الملل کیفری از جمله ابزارهای حمایت از حقوق بشر شناخته شده و به نقضهای گسترده حقوق اساسی بشر واکنش نشان داده است. همچنین پاسخی به ناکارآمدی و شکست ساز و کارهای سنتی حمایت از حقوق بشر به حساب می آید.^۳

بنابراین، حقوق بین الملل کیفری با حقوق بین الملل بشر قابل مقایسه است؛ زیرا اگرچه این دو شاخه از حقوق بین الملل دارای تفاوتهایی هستند، اما در محتوا و هدف دارای موضوع یکسانند

¹ Ferdinandusse Ward, "The Interaction of National and International Approaches in the Repression of International Crimes", EJIL, Vol. 15, No. 5, 2004, PP. 1047 - 1048.

² Claire de Than and Edwin Shorts, op.cit., P. 13.

³ نظام گزارش «یکی از شیوه های نظارت بر اجرای حقوق بشر است که به نظر برخی کم اهمیت و در حد تشریفات اداری تلقی می شود و مبتنی بر بررسی، حقیقت یابی و برآورد اوضاع و احوال است؛ اگرچه در جلب افکار جامعه بین المللی مؤثر است. در چارچوب سازمان ملل متحد، نقش «گزارشگران ویژه» نیز در سال های اخیر به نحو قابل ملاحظه ای توسعه یافته است.

نظام شکایت «یکی از مؤثرترین شیوه ها برای تضمین حقوق بشر، در سطح داخلی و در سطح بین المللی محسوب میشود در سطح بین المللی، شکایتها بر دو نوع هستند: شکایت های فردی که در واقع ادامه شکایات داخلی هستند و زمانی که در این مرحله نتیجه ای حاصل نشده باشد به آن اقدام می شود و شکایت های بین دولتی که طی آن، یک دولت می تواند علیه دولت دیگر که ناقض حقوق بشر است شکایتی را مطرح سازد. اما نکته مهم در شیوه های مزبور آن است که در همه آنها دولت ها به نقض حقوق بشر محکوم می شوند. ر.ک: هریمی نژاد، کمال الدین، «تضمینات حقوقی حقوق بشر» از: مجموعه مقالات اولین همایش بین المللی حقوق بشر، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰-۱۵۸.

که آن، حمایت از ارزشها و حقوق بنیادین انسانی است^۱ و در حقوق بین الملل کیفری از طریق تعقیب کیفری ناقضین این حقوق دنبال می گردد.

بند اول: شناسایی مسئولیت کیفری فردی برای ناقضین حقوق بشر

در نظام بین المللی حاضر، دولتها، سازمانهای بین المللی، سازمانهای مردم نهاد و حقوقدانان بر ضرورت شناسایی مسئولیت افراد به دلیل اقدامات آنها که منجر به نقض جدی ترین موازین حقوق بین الملل بشر می شود، تأکید دارند و اغلب ساز و کاری را توصیه می کنند که محاکمه و مجازات این افراد متخلف را در پی داشته باشد. مبنای مشترک این عقیده آن است که نقش حقوق بین الملل را فقط منحصر به وضع مقرراتی برای دولت ها نمی دانند،^۲ بلکه همان طور که حقوق بین الملل، تعهدات بین المللی متعددی را برای حمایت از افراد در نظر می گیرد، تعهداتی را از همه افراد می خواهد. در واقع در نظام حقوق بین الملل، مسئولیت «فرد» نیز به طور مستقیم مطرح می شود و این مسئولیت فردی، امکان محاکمه و مجازات افرادی را می دهد که از قواعد این نظام حقوقی تخلف می کنند.^۳

در حقوق بین الملل کیفری، اصولاً مخاطب فرد است، نه دولت و به همین دلیل گفته شده که حقوق بین الملل کیفری از مدل سنتی حقوق بین الملل فاصله گرفته؛ زیرا مطابق قواعد مسئولیت دولت در حقوق بین الملل، آثار و نتایج رفتارهای ناقض حقوق بین الملل فقط متوجه

¹ Hortensia D.T. Gutierrez Posse, "The relationship between international humanitarian law and the international criminal tribunals", International Review of the Red Cross, vol. 88, NO.861, March 2006, p.

² Steven R Ratner and Jason S. Abrams, Accountability For Human Rights Atrocities in International Law, Oxford University Press, Oxford, 2001, p. 3.

³ ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین، «حقوق بین الملل بشردوستانه مخاصمات مسلحانه داخلی»، نشر میزان، تهران، چاپ ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۸۶.

دولتها بود و افراد هیچ نقشی نداشتند، در حالی که حقوق بین الملل کیفری این واقعیت را مبنا قرار داده که هر گونه نقض حقوق بین الملل نهایتاً به یک فرد انسانی قابل انتساب است. این تلقی مانع از این می شود که فرد تحت لوای حاکمیت دولت از مسئولیت ناشی از تخلف مصون بماند.^۱

پس از تأسیس دادگاه رواندا و دادگاه یوگسلاوی، فرض مسئولیت کیفری فردی با لازم الاجرا شدن اساسنامه دیوان کیفری بین المللی تقویت گردید و سرانجام به عنوان بخشی از حقوق بین الملل مورد قبول واقع شد و این در حالی است که تا اندکی قبل، حقوق بین الملل فقط به روابط میان دولتها و احراز مسئولیت بین المللی آنها در صورت وقوع تخلفات بین المللی می پرداخت.^۲

در سالهای اخیر نیز جریاناتی مانند ارجاع قضیه دارفور سودان به دیوان کیفری بین المللی یا محاکمه صدام و میلوسویچ، روزنه جدیدی را در حقوق بین الملل گشوده که در آن، سران دولتها برای جرائم ارتکاب یافته در حیطه اختیاراتشان مسئول شناخته می شوند و نکته مهم این که اقدامات مزبور، اغلب علیه شهروندان خودشان بوده است. می توان گفت این ملاحظات در حقوق بین الملل معاصر، مبتنی بر ارتقای جایگاه موازین حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه است.^۳

موازین حقوق بشر که برای حمایت از حیثیت و کرامت انسانها در شرایط و اوضاع و احوال مختلف توسعه یافته، به رغم اینکه در ابتدا دغدغه اصلی آن حمایت از افراد در مقابل دولت

¹ Gerhard Werle, op.cit., pp. 35-36.

² Hortensia D.T. Gutierrez Posse, op.cit., 69-70

³ Steven D. Roper and Lilian A. Barria, op.cit., ashgate, London, 2006, p. 1.

متبوع آنها بود، اکنون از افراد در مقابل اقدامات سایر اعضای جامعه بین المللی از جمله دیگر افراد) نیز حمایت می کند که ممکن است حقوق آنها را نقض کنند.^۱ بنابراین، مسئولیت کیفری فردی عمدتاً در معاهداتی پیش بینی شده که راجع به اعمالی است که نقض حقوق بشر را به دنبال دارد و از جمله در رابطه با نسل کشی، تبعیض نژادی، شکنجه و دیگر رفتارهای غیرانسانی و تحقیر کننده موجبات لطمه به مقام و منزلت بشریت را فراهم می سازد.^۲

حقوق بین الملل بشردوستانه نیز یکی از زمینه های اصلی طرح مسئولیت کیفری فردی در حقوق بین الملل است. کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، به دلیل حمایت از قربانیان مخاصمات مسلحانه، اعمالی را تحت عنوان نقضهای عمده تعریف کرده و مقرر کرده اند که دولتهای عضو متعهدند نسبت به افراد مرتکب این اعمال یا امر به انجام آنها، تحقیق و آنها را محاکمه کنند و یا در صورت تمایل و وجود برخی شرایط، متهم را مسترد دارند.^۳

با این حال در این باره که به طور دقیق چه اقداماتی موجب مسئولیت کیفری میشود بحثهای فراوانی وجود دارد و این تمایل از سوی حقوقدانان ابراز شده که اغلب نقضهای جدی حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه در سطح بین المللی جرم انگاری گردد. البته برای تحقق این امر، جامعه بین المللی باید در مورد شدید بودن چنین تخلفاتی و در مورد شیوه های مقتضی برای

^۱ . Steven R. Ratner and Jason S. Abrams, op.cit, p. 11.

^۲ نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «مسئولیت کیفری بین المللی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵ پاییز ۷۳، تابستان ۷۴، ص ۱۸۰.

^۳ Hortensia D. T. Gutierrez Posse, op.cit.,p. 69

اعمال آنها به توافق برسد. متأسفانه هنوز دولتهانقضه‌های زیادی از حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را به اندازه‌های وحشیانه و خشن نمیدانند که دارای ماهیت کیفری گردند.^۱

در واقع حقوق بین الملل کیفری، قدری با احتیاط، فقط اعمالی را مجرمانه قلمداد کرده که حمله با تجاوز جدی و شدید علیه افراد بشر قلمداد می شوند که در این خصوص به جنایاتی نظیر نسل کشی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی اشاره شده است.^۲

به این ترتیب به نظر می رسد نقضه‌های ارتكابی از سوی نیروهای رژیم صهیونیستی در جنگ اخیر غزه، زمینه را برای طرح مسئولیت کیفری فردی این افراد فراهم کرده و از جمله مهمترین اقداماتی که شاید بتوان بر اساس آن تعقیب، محاکمه و مجازات سربازان، فرماندهان و مقامات این رژیم را مطالبه کرد عبارتند از:

جرائم جنگی مشتمل بر حملات عامدانه بدون رعایت اصل تفکیک و اصل تناسب، بمباران هوایی مناطق پرجمعیت، کاربرد غیر مشروع مهمات حاوی فسفر سفید و سایر سلاح ها در خارج از چارچوب حقوق بشردوستانه، حمله علیه اماکن غیرنظامی مانند بیمارستانها و مدارس و غیره.^۳ علاوه بر این برخی معتقدند حجم وسیع حملات علیه غیرنظامیان و اماکن غیرنظامی ممکن است به مثابه جنایت علیه بشریت باشد و محاصره مردم نوار غزه و محدود یا مسدود شدن مرزهای منتهی به آن، شرایطی را به وجود آورده که

¹ Steven R. Ratner and Jason S.Abrams, op.cit., pp. 12-13.

² Ibid., p. 13.

³ Human Rights Watch, Rain of Fire: op.cit., pp.65-66. Available at: [http:// www.hrw.org/en/features/rain-fire-white-phosphorus-gaza](http://www.hrw.org/en/features/rain-fire-white-phosphorus-gaza).

۵/۱ میلیون غیرنظامی ساکن در این منطقه به لحاظ موازین حقوق بشر در وضعیت نامناسب قرار گیرند. این افراد از حقوق اساسی و بنیادین خود از جمله حق حیات، حق برخورداری از شرایط زندگی مناسب، حق کار، حق آزادی رفت و آمد، حق برخورداری از سلامت جسمانی و روحی و حق آموزش محروم شده اند^۱ که با توجه به گسترش نقضهای ارتكابی، امکان تعقیب کیفری مرتکبین در مراجع زیر فراهم خواهد آمد.

بند دوم: اقدام دادگاههای داخلی کشورها

مسئولیت کیفری فردی برای اعمال مجرمانه معینی در حقوق بین الملل پیش بینی شده است. نظام های قضایی ملی باید به عنوان اولین مرجع برای محاکمه و مجازات افراد مسئول به ارتکاب چنین اعمالی اقدام کنند و دادگاههای داخلی به عنوان بخشی از وظیفه هر دولت، مسئولیت مهمی برای آغاز این تعقیبها دارند. در این صورت این انتظار از رژیم صهیونیستی وجود دارد که در راستای تعقیب، محاکمه و مجازات ناقضین حقوق بین الملل در جنگ اخیر غزه اقدام کند. البته از آنجایی که معمولاً دولتها خود در ارتکاب نقضهای شدید و گسترده حقوق بشر و حقوق بشردوستانه به نحوی مشارکت دارند، رویه دولتها در رسیدگی و اعمال صلاحیت بر این گونه نقضهای حقوق بین الملل و نیز برخی موانع حقوقی و سیاسی موجود در این زمینه قابل تأمل است. با وجود این، در سالهای اخیر، بحث امکان محاکمه مرتکبین این جنایات توسط دادگاههای ملی دولتهای ثالث (که هیچ رابطه ای از حیث قلمرو ارتکاب جرم و

¹ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/103, 27 February 2009

یا تابعیت مجرم و مجنی علیه ندارند از جمله موضوعاتی است که از سوی برخی دولت‌ها مورد استقبال قرار گرفته است.^۱

به این ترتیب، هر دولت نسبت به جرائمی صلاحیت رسیدگی و تعقیب یافته که صدمه به جامعه بین‌المللی با ارزش‌های مورد حمایت بین‌المللی محسوب می‌گردند که از آن با عنوان صلاحیت جهانی^۲ یاد می‌شود. با دقت در مصادیق بارز صلاحیت جهانی می‌توان دریافت که ارزش‌های حقوق بشری یکی از معیارهای مهم این صلاحیت است. از این رو، هنگامی که این ارزشها (در زمان مخاصمه یا صلح) نقض شود صلاحیت جهانی موضوعیت می‌یابد. در واقع، جنایات موضوع این صلاحیت، جنایاتی هستند که تنها به منافع یک دولت صدمه نمی‌زنند، بلکه وجدان جهانی را جریحه دار می‌کنند.^۳

تعقیب، محاکمه و مجازات ناقضین حقوق بشر به عنوان یکی از راههای مؤثر حمایت و تضمین حقوق بشر، مورد توجه نهادهای حقوق بشری قرار گرفته و این را برخی به عنوان مبنای اعمال اصل صلاحیت جهانی در رابطه با نقضهای گسترده حقوق بشر مد نظر قرار داده‌اند.^۴ در جنگ اخیر غزه با توجه به عمق فجایع غیر انسانی و ارتکاب نقضهای شدید حقوق بین‌الملل تعهد

^۱ Ratner and Jason S. Abrams, op.cit., p. 160. also see: Gerhard Werle, op.cit., Steven R pp. 58- 59.

^۲ جمشید ممتاز و امیرحسین رنجبریان، همان، ص ۲۰۱-۲۰۰.

^۳ از جمله دیوان امریکایی حقوق بشر در رأی ۲۹ جولای ۱۹۹۸ مقرر کرد: «هر دولت دارای این تعهد حقوقی است که از نقض^۳ های حقوق بشر جلوگیری کند، به طور جدی موارد نقض این چنینی را مورد تحقیق قرار دهد، افراد مسئول را شناسایی کند، مجازاتهای مناسب اعمال کند و جبران خسارت مناسب برای قربانیان را تضمین کند». دیوان امریکایی حقوق بشر با این رأی، تعهد تعقیب برای نقضهای جدی حقوق اساسی بشر را برای دولت‌ها ایجاد کرد. دیوان اروپایی حقوق بشر و کمیته حقوق بشر (duty to ensure or guarantee) سازمان ملل متحد نیز تعقیب کیفری را از تعهد دولت‌ها برای تضمین حقوق بشر و حمایت حقوقی مؤثر از آن اتخاذ کرده‌اند. رک (ensure or guarantee).

.Gerhard Werle, op.cit., pp. 62-63

سایر دولتها طبق کنوانسیون های چهارگانه ژنو^۱ و سایر معاهدات بین المللی از جمله کنوانسیون منع شکنجه در تعقیب، محاکمه و مجازات مرتکبین جنایات جنگی و یا استرداد آنها به دولت دیگر از اهمیت بالایی برخوردار است و در راستای حمایت از قربانیان این مخاصمه، اقدام

مؤثری به شمار می رود. در واقع، اگرچه رژیم صهیونیستی در وهله نخست، مسئولیت حمایت از کلیه افراد تحت صلاحیت و تحت کنترل خود را در قبال جنایات بین المللی برعهده دارد، لکن در صورتی که توان یا تمایل حمایت از این افراد را نداشته باشد، دولتهای دیگر در قبال حمایت از غیرنظامیان غزه مسئولیت خواهند داشت^۲ که با اعمال اصل صلاحیت جهانی در مورد مقامات صهیونیستی مسئول در ارتکاب این جنایات محقق خواهد شد. اکنون با تأسیس دیوان کیفری بین المللی، جایگاه اصلی صلاحیت جهانی دادگاههای ملی در مقابله با نقضهای شدید حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه از جمله مباحث مهمی است که به نظر می رسد اظهارنظر قطعی درباره آن منوط به عملکرد دیوان در سال های آینده خواهد بود.

بند سوم : تشکیل دادگاه کیفری بین المللی ویژه

جامعه بین المللی در پی درگیری های اخیر، خصوصا در یوگسلاوی سابق و رواندا، بر پایان دادن به فرهنگ بی کیفری تأکید کرده و پذیرفته است که نقضهای گسترده و شدید حقوق

^۱ ماده ۱۴۶ کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹.

^۲ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, Report of the SecretaryGeneral, Follow-up on the Implementation of the Recommendations Contained in the Report of the High Level Fact- Finding Mission to Beil Hanoun Established Under Human Rights Council Resolution S-3/1, A HRC/10/27, 6 March 2009.

بشر به عنوان یکی از عوامل مؤثر در نظم حقوقی بین المللی نباید بدون مجازات بمانند.^۱ بر مبنای همین ملاحظه، شورای امنیت فقط استفاده از نیرو برای کمک های بشر دوستانه را کافی ندانست، بلکه در دهه ۱۹۹۰ درصد تأسیس در دادگاه کیفری بین المللی ویژه برای یوگسلاوی سابق و روندا برآمد و بدین وسیله فراتر از اقدامات نظامی صرف، مقرر کرد که با رسیدگی به نقض های حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه در مراجع قضایی به اعاده و حمایت از صلح کمک شود. تشکیل دادگاههای کیفری ویژه برای تعقیب، محاکمه و مجازات جنایتکاران بین المللی از جمله اقدامات مهم جامعه بین المللی در مقابله با نقض های شدید حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه قلمداد می شود. در کشورهای دیگری مانند سیرالئون، کامبوج و تیمور شرقی نیز رسیدگی دادگاههای کیفری ویژه مطرح است که البته هر یک شرایط خاص خود را دارد. تشکیل دادگاههای کیفری

بین المللی ویژه، با تمام معایب و محاسنی که برای آنها شمرده شده است، بدون تردید عامل مؤثری در تحول حقوق بین الملل کیفری و گامی مهم به سوی تأسیس دیوان کیفری بین المللی محسوب می گردد. پیشنهاد تأسیس این دادگاه برای رسیدگی به جنایات ارتكابی در

^۱ تلاش برای جستجو و نمایاندن شیوه هایی که راه گریز ناقضان حقوق بین الملل بشر و حقوق بشر دوستانه را ببندد، از چندین سال پیش در دستور کار کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد قرار گرفت. گزارش های ارائه شده و مصوبات و قطعنامه های کمیسیون در این زمینه، راهنمای مناسبی برای نحوه مبارزه با بی کیفری جنایتکاران بین المللی در سطح ملی و بین المللی است و کثرت این تصمیمات و قطعنامه ها و وقتی که کمیسیون حقوق بشر مصروف این موضوع کرده است، خود مؤید اهمیت و ضرورت تقویت ضمانت اجرای کیفری نظام بین المللی حقوق بشر است. رک. جمشید ممتاز و امیرحسین رنجبریان، همان، ص ۲۸۳-۲۸۲.

Also see: ECN. 4/ Sub. 2199720/ Rev. 1, 20 October 1997, E, CN, 4/ 2001 88; ECN. 4/RES/ 2001 70, 25 April 2001; ECN. 4/RES/2004/ 72, 21 April 2004.

غزه نیز از سوی برخی سازمانهای غیردولتی مطرح شده که براساس آن از سازمان ملل^۱ خواسته اند که به طور جدی تشکیل چنین دادگاهی را برای رژیم صهیونیستی^۲ در دستور کار خود قرار دهد و دادگاه مزبور موظف به تحقیق و تعقیب در خصوص افرادی باشد که متهم به ارتکاب جنایات بین المللی علیه مردم فلسطین هستند.^۳

بند چهارم: رسیدگی دیوان کیفری بین المللی

تجربه هر دو دادگاه یوگسلاوی سابق و رواندا، ضرورت ایجاد یک دیوان دائمی را بیش از پیش به جامعه بین المللی نمایاند. اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در کنفرانس رم نهایی شد و به امضا رسید^۴ و از اول ژوئیه ۲۰۰۲ لازم الاجرا گردید. تأسیس دیوان حکایت از آن دارد که جامعه بین المللی شأن و منزلت یک رژیم بین المللی دائمی را به رسمیت شناخته است. البته کارآمدی دیوان بسته به آن است که این امر حقیقتاً و در عمل از سوی اعضای جامعه بین المللی پذیرفته شود، زیرا با وجود اینکه حقوق بشر در قرن بیست و یکم قلمروی جهانی یافته، اما واقعیتها، دنیایی را به تصویر نمی کشند که در آن، حقوق بشر رعایت می شود. وظیفه جامعه بین المللی است که به سوی دنیایی قدم بردارد که در آن، احترام به حقوق اساسی و بنیادین بشر متجلی باشد.^۵

^۱ این درخواست از مجمع عمومی سازمان ملل شده است که جهت تأسیس دادگاه کیفری بین المللی برای رژیم صهیونیستی به عنوان یک نهاد فرعی بر طبق ماده ۲۲ منشور ملل متحد اقدام کند.

^۲ International Criminal Tribunal for Israel (ICTI) 88. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.4.

^۳ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.4.

^۴ سازمان ملل از ۱۶ ژوئن تا ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸، کنفرانسی برای تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در رم تشکیل داد. بیش از ۱۶۰ نماینده کشور، ۱۷ سازمان بین المللی و بیش از ۲۵۰ سازمان مردم نهاد در این کنفرانس حضور داشتند.
^۵ ربکا والاس، همان، ص ۲۷۸. جنگ علیه حقوق انسانها: ...

صلاحیت دیوان به جنایت نسل کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز محدود شده است. اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، به طور خاص تأثیری بدیع بر قلمرو اصول کلی حقوق کیفری بین المللی دارد و برای اولین بار چنین مقررات کلی و جامعی در این حیطه مدون گشته که قطعاً تأثیر زیادی بر نظام های قضایی ملی بر جای خواهد گذارد.

یکی از مهم ترین جنبه های اساسنامه رم، ارائه فهرست نسبتاً جامعی از مصادیق جنایات بین المللی و تعریف برخی از آنها است که تا حد زیادی متأثر از جریان رو به رشد و توسعه نظام حقوق بین الملل بشر است.

رابطه نسل کشی، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی با نقض حقوق بشر و تلاش برای نمایاندن چهره ضد بشری جنایات بین المللی از مسائلی است که نظام حقوق بین الملل بشر و نظام حقوق بین الملل کیفری را بیش از پیش به یکدیگر نزدیک کرده است. در واقع، امروز تعریف یک جنایت بین المللی چندان دور از موارد نقض حقوق اساسی و بنیادین بشر به نظر نمی رسد، اگر چه احراز این امر مستلزم بررسی دقیق هر یک از جنایات بین المللی و مقایسه آنها با موازین حقوق بشر است.

رژیم صهیونیستی اساسنامه رم را هنوز تصویب نکرده، اما امکان تعقیب نیروهای این رژیم در دیوان منتفی نیست. تأثیر اساسنامه رم بر دولت های غیر عضو و اتباع آنها از مسائلی است که همواره نگرانی و مخالفت دولتهای غیر عضو را به دنبال داشته است تا آنجا که برخی دولتها از جمله ایالات متحده امریکا برای ممانعت از اعمال صلاحیت دیوان بر اتباعشان اقدامات مهمی انجام داده اند.

مطابق اساسنامه، دیوان در سه حالت دارای صلاحیت بر اتباع دولتهای غیر عضو است:

۱. ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت،

۲. ارتکاب جنایتی توسط اتباع این دولت ها در قلمرو یک دولت عضو،

۳. اعلام رضایت دولت غیرعضو برای اعمال صلاحیت بر اتباعش.

در دو حالت نخست، رضایت دولت ثالث، پیش شرط اعمال صلاحیت دیوان نیست. البته باید در نظر داشت که اعمال صلاحیت دیوان بر اتباع دولتهای غیر عضو در این شرایط، تأثیری بر مسئولیت دولتهای مزبور ندارد^۱ و موجد تعهداتی برای آنها نخواهد بود.^۲ به این ترتیب از دو راه امکان اعمال صلاحیت دیوان بر جنایات ارتكابی در غزه پیش بینی می شود: اول، صدور اعلامیه ای مطابق ماده (۳) ۱۲ اساسنامه توسط رژیم صهیونیستی و دولت خودگردان فلسطین که به موجب آن، صلاحیت دیوان را نسبت به جنایات مربوط به جنگ اخیر غزه بپذیرند. دوم، ارجاع وضعیت غزه مطابق بند ب ماده ۱۳ اساسنامه رم توسط شورای امنیت به دادستان، همان طور که در قضیه دارفور سودان محقق گردید.

راهکار اول با توجه به تلاش های رژیم صهیونیستی برای حمایت از نیروهای خود که در قبال ارتکاب جرائم جنگی در غزه مسئول هستند^۳ و نیز با در نظر گرفتن سیاستهای کلی آن طی سالهای متمادی از سوی رژیم صهیونیستی عملی به نظر نمی رسد، اما در ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۹

^۱ ۱۹۱ ماده (۴) ۲۵ اساسنامه: «هیچ کدام از مقررات مربوط به مسئولیت کیفری افراد که در این اساسنامه آمده است تأثیری بر مسئولیت دولت ها مطابق حقوق بین الملل نخواهد داشت».

^۲ . Ademola Abass, op. cit., pp. 376-377.

^۳ Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/78, 26 February 2009

وزیر دادگستری حکومت خودگردان فلسطین با دادستان دیوان کیفری بین المللی ملاقات و از طرف این دولت اعلامیه ای را مطابق ماده (۳) ۱۲ اساسنامه رم تقدیم داشت. دبیر خانه دیوان نیز این اعلامیه را تأیید کرد. در ۱۳ فوریه ۲۰۰۹ نیز وزیر امور خارجه و وزیر دادگستری حکومت خودگردان فلسطین با دادستان ملاقات و اسناد و اطلاعاتی را به وی ارائه کردند. بنا بر گزارش دیوان از ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا فوریه ۲۰۰۹ حدود ۳۲۶ شکایت از سوی افراد و سازمانهای غیردولتی بر طبق ماده ۱۵ اساسنامه رم در مورد فلسطین مطرح شده که دیوان بررسی خواهد کرد آیا جرائم ادعا شده در شکایات، مشمول جنایات موضوع صلاحیت دیوان می شود یا خیر و جریان رسیدگی دادستان به این مسئله نیز نظیر سایر موارد مطرح از جمله ونزوئلا، عراق، افغانستان، گرجستان و کلمبیا خواهد بود. در هر حال، مباحث پیچیده ای برای احراز صلاحیت دیوان وجود دارد که دیوان مطابق با اساسنامه رم اقدام خواهد کرد.^۱

در رابطه با راهکار دوم، یعنی ارجاع وضعیت توسط شورای امنیت، در وهله اول باید شورای امنیت به عنوان اصلی ترین رکن حافظ صلح و امنیت بین المللی، موضوع غزه را براساس فصل هفتم منشور ملل متحد، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی قلمداد و بر همین اساس وضعیت آن را به دیوان ارجاع کند که عدم عضویت رژیم صهیونیستی در دیوان هم مانعی محسوب نخواهد شد. در مرحله بعد، دیوان به عنوان یک نهاد قضایی مستقل، تشخیص نهایی را بر عهده دارد و در مورد تعقیب، محاکمه و مجازات متهمین به ارتکاب جنایات بین المللی در غزه تصمیم خواهد گرفت.

¹ Available at: [http://www.icc-cpi.int/Menus ICC/ Structure+ of+the+ Court/ Office+ of+the+ Prosecutor/Comm+and+Ref/Palestine](http://www.icc-cpi.int/Menus+ICC/Structure+of+the+Court/Office+of+the+Prosecutor/Comm+and+Ref/Palestine)

فصل سوم :

محور مقاومت

یکی از مباحثی که در چند دهه اخیر در روابط بین الملل و سیاست بین الملل مطرح شده

است؛ مطالعات و بحث افول هژمونی آمریکا و پایان نظام تک قطبی در نظام بین الملل است

. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و در واقع پایان نظام دوقطبی، اندیشمندان و سیاستمداران غربی در پی یافتن بیداری اسلامی جایگزینی برای نظام پس از جنگ سرد بر آمدند و بسیار کوشیدند تا تداوم نظام سلطه گرانه غرب محور را تثبیت کنند. دیری نپایید که نظم نوین جهانی با محوریت ابر قدرت باقی مانده از جنگ سرد مطرح شد و به صورت «دکترین جرج بوش پدر» در کنگره آمریکا بیان گشت.^۱ ولی ناکارآمدی این نظام تک قطبی و عدم پذیرش و بی توجهی دیگر قدرت های مطرح جهان خیلی زود این مطلب را به اثبات رساند که دنیا دیگر جایی برای سلطه یک ابر قدرت نیست. اینک که بیش از دو دهه از پایان نظام دوقطبی می گذرد جهان همچنان در دوران انتقال به سر می برد و نه تنها هیچ گونه نظام ثابتی به عنوان جایگزین نظام دوقطبی مطرح و تثبیت نشده، بلکه نوعی آنارشیسم بر روابط بین الملل حاکم شده است. اگر غرب پس از دوران نظام وستفالیای به دنبال شکل گیری نظام توازن قوا و نظم جهانی بر اساس منافع خود بود، این شرایط پس از سپری شدن بیش از چهار قرن اکنون دچار تغییر و تحولاتی گشته است. ظهور قدرت های منطقه ای در خاورمیانه و اشتباهات راهبردی غرب با محوریت ایالات متحده آمریکا خصوصا پس از سپری شدن دوران جنگ سرد و فروپاشی شوروی شرایط را برای قدرت گیری دولت های منطقه ای خصوصا جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت فراهم کرده است. بازیگران رسمی و غیر رسمی که همواره تلاش می کنند نظام سلطه بر آمده از نظم وستفالیای را به چالش بکشند و رهبری گروه جدیدی از سلطه ستیزان را بر عهده بگیرند.

^۱ سید زکریا محمودی رجا ، علی باقری دولت آبادی ، بهنام راوش ، بررسی محور مقاومت و آینده نظام سلطه با استفاده از نظریه نظام جهانی ، فصلنامه علمی ترویجی مطالعات بیداری اسلامی ، سال هفتم ، شماره چهاردهم ، پاییز و زمستان ۱۳۹۷

مبحث اول : تعریف مفاهیم محور مقاومت

گفتار اول : مقاومت اسلامی

اصطلاحی است از ریشه قیام که در دین اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است . مقاومت را به فارسی ایستادگی، استواری، یا پایداری ترجمه کرده اند. مقاومت اسلامی یعنی تقویت و استواری خط اسلام با حرکت در راه اسلام به عنوان یگانه راه استواری با تکیه بر عوامل هدایت و قدرت در گفتمان اسلام. عمده ترین هدف مقاومت اسلامی بازگرداندن دین به عرصه زندگی و ساختن تمدن جدید اسلامی با گستره جهانی است^۱

گفتار دوم : محور مقاومت

محور مقاومت یک ائتلاف ژئوپلیتیک منطقه ای، مرکب از مجموعه بازیگران دولتی ایران و سوریه) و غیردولتی (حزب الله لبنان و حماس) است که منافع مشترک ملی و ایدئولوژیک دارند و تلاش میکنند با سیاست های مستقلانه و مقاومت محور خود، نظام سلطه با محوریت ایالات متحده آمریکا را نقد کنند^۲ در واقع آنچه محور مقاومت خوانده می شود انعکاس هویت برآمده از انقلاب اسلامی ایران در جهان خارج است. زبان سیاسی مقاومت اسلامی را می توان انعکاس ظهور ادبیات اسلامی در روابط و سیاست بین الملل دانست^۳

^۱ ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۲)، بیداری اسلامی، تهران: شرکت نشر و چاپ کتابهای درسی بیداری اسلامی ص ۵

^۲ رضاخواه، علیرضا (۱۳۹۲)، «بیداری اسلامی و آینده محور مقاومت»، مجله زمان، شماره ۳۲، صص ۱.

^۳ پوستین چی و متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، رویارویی غرب با جهان اسلام، تهران: پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳-۲

گفتار سوم : هژمونی

هژمونی به معنای رئیس یا فرمانروا است؛ و اشاره به تسلط یا تفوق یک کشور بر کشورهای دیگر از طریق دیپلماسی یا تهدید به اطاعت یا پیروزی نظامی دارد. زمانی می توان یک کشور را هژمون گفت که در نظام جهانی در سطح جهانی با نظام بین المللی (در سطح منطقه ای تنها قدرت برتر باشد. اگر قدرت دیگری وجود داشته باشد هژمون محسوب نمی شود^۱ و ارزشهای در نظریه نظام جهانی از مفهوم هژمون برای اشاره به نظام مبتنی بر سلطه، زور و بهره کشی استفاده می کند^۲

گفتار چهارم : نظام سلطه

نظام سلطه عبارت است از مجموعه ای از بازیگران نظام بین الملل که تلاش دارند قواعد بازی نظام ناعادلانه و ظالمانه را حفظ کنند. آنها از ابزارهای گوناگون نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برای تأثیر بر دیگران استفاده می کنند^۳

نظام سلطه گر بر این باور است که هر کس قدرت داشته باشد محق است. تا آنجا که قدرت فی نفسه هدف قرار می گیرد. اشغال کشورها و حمایت از گروههای تروریستی و جدایی طلب، تحریم های همه جانبه علیه برخی کشورهای مخالف و... از جمله اقدامات نظام سلطه است.

^۱ حاج یوسفی، امیر محمد و سادات الوند، مرضیه (۱۳۸۷)، «ایران و سازمان همکاری شانگهای: هژمونی و ضد هژمونی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۱، بهار ۱۳۸۷، صص ۱۶۳-۱۹۴. ۱۶۸

^۲ شوری، محمد (۱۳۸۲)، «هژمونی و ضد هژمونی»، مجله راهبرد، شماره ۲۷، صص ۱۴۵-۱۷۲.

^۳ شفیعی، نوذر، مرادی، احمد (۱۳۸۸)، «تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر موقعیت منطقه ای ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد شهرضا، دوره یک، شماره یک، صص ۴۱-۶۴

مبحث دوم : چارچوب نظری نظریه نظام جهانی والرشتاین

نظریه نظام جهانی در اوایل دهه ۱۹۷۰ توسط ایمانوئل والراشتاین استاد ممتاز جامعه شناسی دانشگاه دولتی نیویورک با هدف تبیین خاستگاه سرمایه داری، انقلاب صنعتی و ارتباط پیچیده و مبهم و متقابل جهان اول، دوم و سوم ارائه شد. از آنجا که والرشتاین از مهم ترین نظریه پردازان این نظریه و از جمله کسانی است که به تحول در نظام بین الملل باور دارد، در این قسمت به نظریه این اندیشمند معاصر خواهیم پرداخت.

بحث در مورد اینکه ایالات متحده آمریکا به صورت یک «هژمون در حال افول» در آمده است، از موضوعات مهمی است که این اندیشمند از سال ۱۹۸۰ به تحلیل آن پرداخته است. این اندیشه در ابتدا مایه تمسخر وی شد، ولی از زمان جنگ خلیج فارس و سپس حمله نیروهای متحد به رهبری ایالات متحده به عراق طی دهه ۱۹۹۰ به بعد به صورت گسترده ای رواج یافت؛ و در میان نظریه پردازان منتقد سیاست خارجی آمریکا طرفداران بسیاری پیدا کرد.

از نظر والرشتاین نظام جهانی شامل سه دسته از کشورها می باشد. دولت های توسعه یافته یا مرکز که شامل کشورهای اتحادیه اروپا، آمریکا و ژاپن می گردد و سطح بالایی از مهارت، سرمایه، تکنولوژی و سرمایه داری پیشرفته دارند. دسته دوم نواحی پیرامونی را در بر می گیرد که متشکل از دولت های ضعیف از جمله کشورهای جنوب است که تازه در حال صنعتی شدن هستند. این کشورها شرایط توسعه سرمایه داری را از طریق وابستگی اقتصادی به مرکز فراهم می کنند. نواحی شبه پیرامونی هم وجود دارد که عبارت اند از: ببرهای اقتصادی جنوب شرقی آسیا، کشورهای تولیدکننده نفت و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی این کشورها منطقه

حائلی ایجاد می کنند که از قطبی شدن و برخورد تمام عیار بین مرکز و پیرامون جلوگیری می نماید^۱

والرشتاین سه عامل عمده را باعث ثبات سیاسی نسبی سیستم نظام جهانی معرفی می کند. ۱- تمرکز قدرت نظامی در دست نیروهای مسلط سیستم. ۲- گستردگی تعهد ایدئولوژیک به سیستم به عنوان یک کل. ۳- تقسیم اکثریت به یک قشر وسیع پایین و یک قشر کوچک تر متوسط. در این سیستم جهانی سرمایه داری هیچ قدرتی قادر نبوده است برای مدتی طولانی هژمونی جهانی برقرار سازد و تمامی آنها پس از مدتی، قدرت هژمونیک خود را از دست داده اند. از نظر والرشتاین نظام جهانی مانند هر نظام ارگانیک دیگری روند کلی رو به زوالی را طی می کند. نظام سرانجام با بحران رو به رو خواهد شد و با این بحران نابودی آن رقم می خورد و نظام دیگری جایگزین آن خواهد شد. این در واقع انطباق پذیری های مستمر نظام است که آن را با مشکلات جدیدی رو به رو می سازد و هر تلاش برای مقابله با هر یک از این مشکلات در پی خود مشکلات جدیدی نیز به همراه خواهد داشت و سرانجام همین پویایی های درونی نظام است که آن را به پایان عمر خود می رساند^۲ به اعتقاد وی دولت های پیرامون سعی می کنند تا موقعیت خود را از سطح پیرامون به شبه پیرامون و محور بالا ببرند، از این رو جنبش های پیرامون و شبه پیرامون نقش مهمی در به چالش کشیدن اصول سیاسی و اقتصادی سرمایه داری و هژمونی غرب ایفا می کنند. از نظر وی مبارزه جنبش های ضد نظام خودبنیاد در قالب شش محور قابل تحلیل اند: ۱- جنبش چپ قدیم در کشورهای غربی. ۲- جنبش های

^۱Mallerstein 1979

^۲مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.

اجتماعی جدید در جوامع غربی مانند جنبش زنان و اقلیتها-۳- احزاب کمونیست سنتی. ۴- شبکه سازمان های برون حزبی در بلوک سوسیالیست. ۵ جنبش های آزادی بخش ملی سنتی در جهان سوم. ۶- جنبش های جدید جهان سوم که مضامین جهان شمول غربی را رد می کنند و در شکل های بومی اعتراض اغلب در پوشش مذهبی مطرح می شوند^۱ جنبش های اسلامی معترض به نظام هژمونی مانند محور مقاومت در گروه آخر جنبش های ضد نظام قرار می گیرد. این جنبش های ضد نظام جهان گستر که با نموده های مختلف شکل گرفته اند پیامد گسترش بی رحمانه نظام اجتماعی - تاریخی است که به لحاظ صوری عقلانی تر می شود ولی به لحاظ جوهری پیوسته غیرعقلانی تر می گردد؛ و این جنبش ها نمایانگر فریادهای درد از عقلانیتی است که به نام منطق جهان شمول با جلوه ای عقلانی دست به ستم می زنند^۲ در آخرین کتاب خود به نام «افول قدرت آمریکا؛ آمریکا در جهانی پر آشوب» به سپری شدن دوران صلح آمریکایی اشاره کرده و از اقدامات این کشور پس از یازده سپتامبر به عنوان عاملی برای سقوط یاد می کند. وی معتقد است در حال حاضر شرایط برای تداوم هژمونی نسبتا ضعیف و رو به افول دشوارتر از قبل است. بدون شک هژمونی آمریکا در طول دهه آینده افول بیشتری را تجربه خواهد نمود. در این مقاله بر اساس نظریه نظام جهانی والرشتاین در مورد هژمونی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تاکنون، نشان می دهیم، این هژمون دارای دو مرحله صعودی و افول بوده است. مرحله صعودی هژمونی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا دهه ۱۹۷۰ ادامه یافت؛ اما پس از ۱۹۷۰ مرحله افول هژمونی آمریکا شروع شده است. به ادعای نگارندگان

^۱ والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۸۴). سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر نی، چاپ دوم.

^۲ والرشتاین، سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی ص ۷۰

در این مرحله برخی فرصت های قابل مشاهده برای کشورهایمانند جمهوری اسلامی ایران فراهم شده تا با تشکیل محور مقاومت به عنوان یک جنبش فعال ضد نظام، قدرت نظام سلطه را به چالش بکشند .

مبحث سوم : هلال مقاومت

گفتار اول : جمهوری اسلامی ایران هسته محور مقاومت

انقلاب اسلامی ایران زمانی شکل گرفت که نظام جهانی بر پایه غرب محوری نزدیک به چهار قرن به عنوان امری بدیهی و تثبیت شده توسط جامعه جهانی پذیرفته شده بود. هر نوع تحولی هم که در این نظام در ابعاد گوناگون فکری، فرهنگی و اقتصادی و گفتمان های جدید مطرح می شد نشأت گرفته از غرب بود؛ حتی انقلاب های بزرگ که خارج از جهان غرب به وقوع پیوست مانند آنچه در چین (۱۹۴۹) یا کوبا (۱۹۵۱) رخ داد تابع نظام های فکری و قانونمندی های برخاسته از غرب بود^۱ در این موقع طرح جمله معروف امام خمینی (ره) که «آمریکا بدتر از انگلیس، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر، همه از همه پلیدتر»^۲ بارزترین نماد مقابله انقلاب ایران با نظام سلطه بود. انقلاب اسلامی ایران با تکیه بر گفتمان اسلامی و با شعار «نه شرقی، نه غربی» علاوه بر اینکه نظام سلطه به سرکردگی آمریکا را به عنوان بزرگترین دشمن و دگر خود معرفی کرد حامل یک جهان بینی نو، یک مجموعه غنی از ارزش های فرهنگی و یک شیوه زیست اجتماعی متفاوت بود که مورد توجه ملتها قرار گرفت و موجب پیدایش و رشد طیف های جدیدی از مقاومت گردید که تلاش می کنند جایگاه سیطره طلبی

محمدی، منوچهر (۱۳۸۴)، «بازتاب جهانی انقلاب اسلامی»، فصلنامه تخصصی مطالعات انقلاب، شماره ۲، صص ۵۱-۸۴.^۱

امام خمینی، ۱۳۶۱:۱۰۵.^۲

قدرت های جهانی را به نقد بکشاند^۱ رشد بیداری اسلامی در خاورمیانه در قالب جنبش های پایداری در برابر رژیم اسرائیل در فلسطین و لبنان، سقوط دیکتاتوری های حاکم وابسته در اغلب کشورهای منطقه، از جمله جریانهایی است که تحت تأثیر الگوی مبارزاتی ملت ایران در برابر قدرت های استکباری متجلی شد و با اقتداری روزافزون در مقابل قدرت های جهانی قرار گرفت. به طور خلاصه می توان گفت به دو دلیل انقلاب اسلامی موجب تضعیف هژمونی آمریکا شد: نخست آنکه با وقوع انقلاب اسلامی و سرنگونی حکومت پهلوی که متحد آمریکا در منطقه بود، آمریکا مجبور شد به طور مستقیم در منطقه مهم خاورمیانه حضور پیدا کند؛ و این هزینه های آمریکا را افزایش داد و افول هژمونی آمریکا را تسریع بخشید. دوم اینکه انقلاب ایران با آرمان هایی در عرصه های سیاسی مخالفت با نظام دوقطبی در قالب شعار نه شرقی، نه غربی، اقتصادی (سیاست خودکفایی اقتصادی و مخالفت با مصرف گرایی و فرهنگی (مخالفت با ارزش های آمریکایی و غربی) به مقابله با منافع آمریکا برخاست و مشروعیت آن را تضعیف کرد.

گفتار دوم حزب الله لبنان نماد ایستادگی و پایداری محور مقاومت

حزب الله لبنان سازمانی سیاسی نظامی است که در اوایل سال های ۱۹۸۰ با الهام از ایدئولوژی اسلام سیاسی امام خمینی (ره) در لبنان به وجود آمد^۲ هدف از تشکیل

مطالعات حزب الله مبارزه با رژیم اسرائیل، محو آثار امپریالیسم و استعمار در لبنان و برقراری حکومت اسلامی در این کشور بود. آنچه بر اهمیت و بر سر زبان ها افتادن حزب الله در سطح

^۱ شفیع، نوذر، مرادی، احمد (۱۳۸۸)، «تأثیر جنگ ۳۳ روزه لبنان بر موقعیت منطقه ای ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی دانشگاه آزاد شهرضا، دوره یک، شماره یک، صص ۴۱-۶۴

^۲ آسدالهی، مسعود (۱۳۸۲)، جنبش حزب الله لبنان: گذشته حال و آینده، تهران: پژوهشکده مطالعات بیداری اسلامی راهبردی. سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷ ص ۱۷

منطقه واسداری اسلامی جهان افزود، پیروزی های چشمگیر در نبرد با اسرائیل بوده است. نبردهایی که پیش از آن همواره اعراب در آنها شکست های خفت باری را متحمل شده بودند.

حزب الله لبنان به عنوان یکی از اعضای قدرتمند محور مقاومت همواره رابطه نزدیک و تنگاتنگی با سایر اعضا به خصوص جمهوری اسلامی ایران داشته است. رهبران حزب الله مهم ترین دلایل ایجاد رابطه مستحکم بین خود و ایران را این چنین بیان می کنند: ۱- اعتقاد به نظریه ولایت فقیه و رهبری امام خمینی (ره) و سپس آیت الله خامنه ای. ۲- انتخاب جمهوری اسلامی به عنوان شیوه حکومت در ایران که با اصول اسلامی مورد اعتقاد حزب الله هماهنگ است. ۳- مخالفت ایران با سلطه استکبار و حمایت از مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل و اشتراک عقیده و منافع ناشی از این امر^۱ سیاست های حزب الله به عنوان یک ضلع حلقه مقاومت همواره در جهت نزدیکی و کمک به سایر اعضای جبهه مقاومت بوده است. حزب الله در این راه از هیچ تلاشی دریغ نکرده و با موضع گیری های صریح و به موقع خود همواره جبهه مقاومت را مورد حمایت قرار داده است. کمکهای حزب الله به گروههای مقاومت فلسطینی در مقابله با اسرائیل و همچنین کمک های این گروه در جهت تحکیم قدرت بشار اسد به عنوان حلقه اتصال مقاومت در برابر گروههای تکفیری و غرب نمونه هایی از سیاست های حمایتی حزب الله در تقویت جبهه مقاومت در برابر نظام سلطه بوده است. این سیاست های مستقل و ضد استکباری حزب الله باعث شده برخی کشورها مانند ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا و برخی از کشورهای منطقه این گروه را در فهرست گروه های تروریستی قرار دهند.

^۱ شیخ نعیم، قاسم (۱۳۸۳)، «حزب الله لبنان خط مشی گذشته و آینده»، ترجمه محمد مهدی شریعتمداری، تهران: انتشارات اطلاعاتص ۳۴۲

گفتار سوم : سوریه پل لجستیک مقاومت

سوریه به دلیل موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی یکی از مهم ترین کشورهای خاورمیانه محسوب می شود که توانسته است در چند دهه اخیر نقش مهمی در روند تحولات منطقه ای ایفا کند. لذا

این کشور جایگاه ویژه ای را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که اولویت اصلی را در روابط خارجی به همکاری با کشورهای اسلامی و غیر متعهدها می دهد؛ به خود اختصاص داده است. به دنبال انقلاب اسلامی ایران روابط استراتژیک محکمی بین ایران و سوریه به وجود آمد.

پس از انقلاب در ایران، حافظ اسد رئیس جمهور وقت سوریه از اولین کسانی بود که ضمن تبریک پیروزی انقلاب ایران از سیاست های مستقل و شعار نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی ایران حمایت کرد. دو رویکرد عمده در سیاست منطقه ای سوریه در رابطه با محور مقاومت از زمان حافظ اسد تاکنون نمایان است که عبارت اند از: روابط استراتژیک با جمهوری اسلامی ایران و حمایت از مقاومت در برابر اسرائیل^۱ در دوران بشار اسد سیاست خارجی دولت سوریه با همان سیاست های قبلی ادامه یافت. عدم تمایل به صلح جداگانه با اسرائیل، حمایت گسترده از فلسطین و لبنان، حمایت از حزب الله و حماس از دوران حافظ اسد به بشار اسد انتقال یافته است^۲

^۱ موسوی ۱۳۹۰: ۲۳

^۲ طاهایی، سید جواد (۱۳۸۸)، خاورمیانه جدید: چشم اندازهای وسیع روابط ایران و سوریه، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

سوریه یکی از کشورهای است که در خط مقدم مقابله با نظام سلطه و اسرائیل و محور مقاومت قرار دارد. این بدان معنی است که سوریه از گروه های جهادی فلسطین مخصوصا حماس و جهاد اسلامی فلسطین و همچنین حزب الله لبنان در برابر اسرائیل حمایت مادی و معنوی می کند. دولت سوریه از ابتدای ظهور جریان های مقاومت اسلامی راه دوستی با آنها را در پیش گرفت و روابط مستحکمی با رهبران فعال و بالقوه مقاومت برقرار ساخت. دمشق بعد از ظهور انقلاب اسلامی ایران و قدرت گرفتن بیشتر مقاومت مخصوصا در لبنان هوشیارانه به تقویت این جریان ها و تحکیم بیشتر پیوند با آنها پرداخت. همکاری گسترده سوریه با سایر اعضای محور مقاومت در جنگ ۳۳ و ۲۲ روزه با اسرائیل، کمک های ایران به حزب الله از راه سوریه و همچنین کمک های ایران و حزب الله به دمشق برای حفظ دولت بشار اسد در قدرت پس از بروز بحران داخلی در این کشور، عمق روابط استراتژیک محور مقاومت و سوریه در برابر نظام سلطه به سرکردگی آمریکا را نشان می دهد^۱

گفتار چهارم: حماس ضلع چهارم محور مقاومت

حماس نام اختصاری (حرکت المقاومة الاسلامی) است. جنبش مقاومت مردمی - ملی است که تلاش می کند زمینه را برای آزادسازی و رهایی ملت فلسطین از ظلم و جور اسرائیل فراهم آورد. این جنبش در سال ۱۹۸۷ میلادی دو ماه پس از انتفاضه به وسیله شیخ احمد یاسین در غزه پایه گذاری شد^۲. مقاومت اسلامی حماس از انتفاضه زاییده شده و نشانی است از بازگشت مجدد و قاطعانه سیاسی نیروهای اسلامی در نوار غزه و کرانه باختری در مواجهه با اشغالگری

^۱ ساجدی، امیر (۱۳۹۲)، «بحران سوریه و دخالت قدرتهای بیگانه»، پژوهشنامه روابط بین الملل، دوره ۶، شماره ۲۴، صص ۸۶

^۲ صادقی زاده، کسری (۱۳۸۶)، «جنبش مقاومت اسلامی حماس: گذشته حال و آینده»، ره آورد سیاسی شماره ۱۶، ص ۵۴

اسرائیل^۱ حماس رویکردی جهادی دارد. عقاید حماس بر اساس دین اسلام استوار شده و مبانی اسلامی را اصلی ثابت برای هرگونه مبارزه علیه اسرائیل می داند. این جنبش، آزادسازی تمامی سرزمین فلسطین، ادامه انتفاضه، رهایی قدس شریف از اشغال، خنثی سازی قدرت اسرائیل و برچیدن شهرک های یهودی نشین را از اهداف مبارزه و جهاد خویش اعلام کرده است^۲ حماس همواره در مسیر مقاومت و مبارزه برای نجات کشور فلسطین از اشغال اسرائیل قرار داشته است. حفظ مقاومت مسلحانه علیه اسرائیلی ها علاوه بر اینکه هدف محوری حماس به ش مار می رود اصلی ترین راه موجودیت این جنبش به مثابه نیروی مقاوم و آزادی بخش تلقی می شود. پیروزی حماس در جنگ های ۲۲ روزه، ۸ روزه و جنگ ۵۱ روزه در برابر اسرائیل نمونه های بارزی از مقاومت جنبش حماس در برابر زیاده خواهی های نظام سلطه بوده است. حماس ارتباط نزدیکی با سایر اعضای محور مقاومت داشته و در درگیری هایی که با رژیم اسرائیل داشته همواره مورد حمایت مستقیم محور مقاومت قرار گرفته است.

مبحث چهارم : شاخص های مقاومت اسلامی

گفتار اول: گفتمان مقاومت

همان گونه که در نظریه نظام جهانی بیان شد نظام سرمایه داری همواره به خلق به حاشیه رانده شده ها، کمک کرده است. والرشتاین معتقد است محور جنبش های جدید ضد غرب، بخش های فراموش شده جامعه در شرق است. یکی از این بخش های به حاشیه رانده شده که

^۱ Abu-Amr, ziad (1993), "The Islamic Movement and the Palestine Authority", Journal of Palestine Studies, Vol. 22, No. 4, pp. 5-.

^۲ پور مقیمی، ایوب (۱۳۸۸)، «درسها و پیامدهای مقاومت در جنگ ۲۲ روزه غزه»، فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۸، ص ۷

امروزه تلاش دارد در متن تحولات بین‌المللی دیده شود، جریان مقاومت است. در گفتمان مقاومت فرض بر این است که گفتمان مدرنیزاسیون برخی از نیروهای اجتماعی را در جوامع اسلامی به حاشیه رانده یا سرکوب کرده است که همین نیروهای اجتماعی سرکوب شده با تولید دانش و صورت‌بندی معرفتی معترض در مقابل گفتمان سلطه مقاومت می‌کند. محور مقاومت اعتقاد دارد که اگر جهان در قرن‌های متمادی عرصه غلبه سلطه‌گران بوده است، دیگر این به حاشیه‌رفتگان هستند که با تکیه بر آرمان‌های اسلامی از حاشیه به متن آمده‌اند و مدعی‌رهبری امور و داشتن حق تعیین سرنوشت خویش هستند. اسلام سیاسی روایتی است که این نیروها اجتماعی از اسلام به دست می‌دهند و به این ترتیب گفتمان مسلط غربی را به چالش مطالعات می‌کشند. مهم‌ترین ویژگی این گفتمان به دست دادن روایتی سیاسی از اسلام است. بر این اساس اسلام سیاسی حاصل ایدئولوژی و عقلانیت گروه‌های اسلامی است که در فرایند گفتمان‌بیداری اسلامی غالب سلطه در قالب مدرنیته جذب نشده و به حاشیه رانده شده‌اند^۱

نشانه‌هایی را که در گفتمان مقاومت مفصل‌بندی می‌شوند را، می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد: بخش اول نفی یا سلبی و بخش دوم اثباتی یا ایجابی است. در مرکز بعد سلبی گفتمان مقاومت سلطه‌ستیزی قرار دارد یعنی مهم‌ترین نشانه سلبی گفتمان مقاومت نفی سلطه و سلطه‌ستیزی است. نفی استکبار و استبداد ستیزی وجه دیگر این بعد سلبی است؛ اما مهم‌ترین وجوه اثباتی و ایجابی گفتمان مقاومت که در مرکز این گفتمان قرار دارد عبارت است

^۱ محمدی، منوچهر (۱۳۸۸)، «برخورد تمدن‌ها با برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین‌الملل)»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال پنجم، ۷۷

از عدالت خواهی، حق طلبی، صلح طلبی، عزت طلبی، اقتدار و استقلال، معنویت گرایی، حکمیت و معنویت گرایی و مصلحت گرایی^۱ (محمودی رجا، ۱۳۹۳: ۸۵ - ۸۸). طبق نظریه والرشتاین خود نظام جهانی با گسترش فناوری ارتباطی، ابزار مادی وحدت میان گروه های مقاومت اسلامی را فراهم کرده است تا علی رغم فاصله جغرافیایی بین آنها، همواره در ارتباط نزدیک به هم باشند (مشیرزاده، ۲۰۱:۱۳۹۰).

گفتار دوم : مبارزه با رژیم صهیونیستی

دومین وجه بارز جریان مقاومت، مبارزه با اسرائیل است. با تشکیل اسرائیل در سال ۱۹۴۸ با حمایت انگلیس و آمریکا، ضربهی سنگینی بر بعد هویتی مسلمانان وارد شد. جریان مقاومت، اسرائیل را ایالت پنجاه و یکم آمریکا و تداوم نظام سلطه سرمایه داری در منطقه می بیند، لذا بخشی از ضربه به آمریکا از طریق ضربه به متحد منطقه ای آن پی گرفته می شود. آنچه به عنوان دال مرکزی گفتمان مقاومت همواره انگشت تأکید این ائتلاف را بر خود داشته مبارزه با اسرائیل و حمایت از آرمان فلسطین در منطقه است. در همین رابطه آیت الله خامنه ای می گوید: «هر جا هر ملتی و سرگروهی با رژیم اسرائیل مبارزه کند ما پشت سر آن هستیم و کمکش می کنیم و هیچ ابایی هم از گفتن این حرف نداریم» (۱۳۹۰/۱۱/۱۴) محور مقاومت موجودیت خود را بیش از هر چیز مدیون مقابله با اسرائیل و تلاش در جهت اخراج آن به عنوان اشغالگر از سرزمین های اشغالی می داند. در واقع مبارزه با اسرائیل با اعتقادات دینی محور مقاومت پیوند خورده است و همواره اسرائیل را به عنوان دشمن بلا منازع خود می دانند

^۱ محمودی رجا، سید زکریا (۱۳۹۳)، «بررسی و تحلیل رویکرد دولت های خاتمی و احمدی نژاد در قبال جهانی شدن»، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، اصفهان: دانشگاه اصفهان صص ۸۵-۸۸

وهرکدام از اعضای محور مقاومت که مورد حمله اسرائیل قرار گیرد، سایر اعضای جبهه مقاومت به شکلی کاملاً صریح و مستقیم به حمایت از مقاومت وارد عمل می‌شوند. نمونه‌های بارز آن را در جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب الله و جنگ ۲۲ روزه علیه جنبش حماس و حمایت‌های مقاومت از دولت بشار اسد شاهد هستیم که همگی در راستای تضعیف اسرائیل از جانب محور مقاومت صورت گرفته است.

بر اساس نظریه والرشتاین هژمون باید با استفاده از زور بر نظام جهانی محدودیت‌هایی را وضع نماید تا اینکه بتواند ثبات خود را حفظ کند. وی معتقد است استفاده از ابزار نظامی برای پیشبرد سیاست‌ها، به تدریج هژمون را ضعیف می‌کند و مشروعیت آن را کاهش می‌دهد. آمادگی نظامی هزینه دارد. نهایتاً این امر باعث تضعیف هژمون می‌گردد؛ و راه را برای افول آن هموار خواهد کرد. پس بر اساس نظریه والرشتاین ایستادگی و آمادگی نیروهای مقاومت در برابر اسرائیل باعث شده است آمریکا برای حفظ اسرائیل همواره نیروهای نظامی خود را در حالت آماده باش قرار دهد. حضور نظامی مستمر ایالات متحده در منطقه بعد از ۱۱ سپتامبر و کمک‌های نظامی وسیع به اسرائیل که همگی جهت مقابله بانفوذ محور مقاومت می‌باشد به تدریج در بلندمدت زمینه تضعیف این هژمون را باعث خواهد شد.

گفتار سوم: نفی نظام سلطه (جهت‌گیری مقابله‌گرا):

در نظام جهانی، هر هژمونی، همزاد ضد هژمونی است. به عبارتی دیگر هژمون سازنده ضد هژمون است. بی تردید نام محور مقاومت با نفی سلطه و مقابله با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل درهم آمیخته است. نفی نظام سلطه منعکس‌کننده ارزش‌ها و مبانی سیاسی مقاومت اسلامی

است و استمرار استکبارستیزی را در جوهره مقاومت و اهداف آن نشان می دهد. محور مقاومت معتقد است که در اسلام سلطه گری همچون سلطه پذیری مذموم و ممنوع است. ظلم حتی نسبت به کافر نیز حرام است^۱ بنابراین مبارزه با نظام سلطه به ویژه مخالفت با سیاست های آمریکا بخش قابل توجهی از سیاست های محور مقاومت را تشکیل می دهد. گروههای عضو جبهه مقاومت ضمن رد نظام سلطه غربی و مقاومت در برابر اهداف زیاده خواهانه آن از هیچ تلاشی برای براندازی این نظام دریغ نمی کنند^۲ در واقع با تشکیل محور مقاومت و شکل گیری طرح نوینی از اسلام در قالب اسلام سیاسی، سیاست سلطه جویی و به تبع آن جریان سلطه عملا با مانع بزرگی رو به رو شده است.

گفتار چهارم: عدم تعهد منتقدانه

این رویکرد را نمی توان با جلوه هایی از بی طرفی و آنچه ا در جنبش عدم تعهد مورد توجه قرار می گیرد مقایسه نمود. عدم تعهد منتقدانه دارای رویکرد ایدئولوژیک در سیاست خارجی بوده و بر اساس نشانه هایی از انتقاد نسبت به سیاست بین الملل مورد ارزیابی قرار می گیرد^۳ هر چند جهت گیری سیاست خارجی ایران بر مبنای جلوه هایی از راهبرد عدم تعهد سازماندهی و تعیین شده است، اما عدم تعهد در سیاست خارجی ایران ماهیت منفعلانه و لیبرال ندارد؛ بلکه جنبه انتقادی به رویکرد حاکم بر روابط بین الملل دارد. جبهه مقاومت را می توان بر اساس شاخص ها و مؤلفه های ایدئولوژیک آن تبیین نمود. مؤلفه های هنجاری به

^۱ جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، «اصول حاکم بر روابط بین الملل نظام اسلامی»، فصلنامه حکومتاسلامی، شماره ۴۸، تابستان ۲۸ ص

^۲ شفیع، ۱۳۸۵: ۳۳.

^۳ رضانی، روح الله (۱۳۸۸)، «درک سیاست خارجی ایران»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سالاول، شماره ۱، ص ۱۶

موازات عناصر عینی و ابزارهای قدرت مادی با یکدیگر در فضای تعاملی قرار می‌گیرد. سیاست خارجی ایدئولوژیک دارای شاخص‌ها و نشانه‌های انتقاد آمیز نسبت به سیاست و فرایندهای کنش بازیگران اصلی در روابط بین‌الملل است^۱ محور مقاومت ضمن عدم تعهد به قدرت‌های بزرگ و در راس آنها آمریکا از کانال‌های مختلف از جمله سازمان‌های منطقه‌ای - بین‌المللی برای افشای اقدامات ظالمانه نظام سلطه و به چالش کشیدن این نظام استفاده می‌کند. بنابراین الگوی سیاست خارجی مقاومت در برابر نظام سلطه بر اساس جهت‌گیری تقابلی است؛ و همچنین بر مبنای تعامل با کشورهایی است که نشانه‌های فرهنگی، ادراکی، ایدئولوژیک و راهبردی به نسبت مشابهی با این محور دارند. کشورهای غربی به عنوان نماد مقابله با هویت و اهداف راهبردی کشورهای اسلامی محسوب می‌شوند؛ بنابراین طبیعی است که مقاومت‌گرایی، قدرت و هویت کشورهای اسلامی در برابر جهان غرب سازماندهی شود (taylor ۱۹۹۰:۳۵)

گفتار پنجم: تلاش برای برقراری حکومت اسلامی

طبق نظریه نظام جهانی، وجود تعهدی ایدئولوژیک به نظام، از عوامل ثبات نظام هژمونیک است. در واقع هژمون برای اینکه بتواند قدرت خود را تداوم بخشد باید بتواند ایدئولوژی خود را فراگیر کند و از رشد ایدئولوژی‌هایی که ثبات هژمون را تهدید می‌کنند جلوگیری به عمل آورد. محور مقاومت ضمن طرد ایدئولوژی نظام سلطه، خود حامل ایدئولوژی اسلامی است که در تضاد با ایدئولوژی هژمون قرار دارد. در واقع محور مقاومت با ترویج ایدئولوژی اسلامی یکی از مهم‌ترین شرایط ثبات هژمون را به چالش کشیده است. هدف نهایی محور مقاومت استقرار

^۱ مورگنتا، ۱۳۷۴: ۶۲.

حاکمیت الله به جای حاکمیت جاهلیت و طاغوت غرب در جوامع اسلامی است^۱. محور مقاومت بر همین مبنا معتقد است که هویت اسلامی واقعیت جدید سیاست بین الملل را تشکیل می دهد و زبان سیاسی گفتمان اسلامی را می توان انعکاس ظهور ادبیات مقاومت اسلامی در روابط بین الملل دانست. بنابراین بر اساس نظریه والرشتاین محور مقاومت با تکیه بر آموزه های اسلامی بعد ایدئولوژیک و جهان بینی متفاوت، هژمون را به چالش کشیده است و این در بلند مدت، ضعف هژمون را در پی خواهد داشت.

گفتارششم: مقاومت فرهنگی

بر اساس نظریه نظام جهانی از دیر باز مقابله های فرهنگی اقترائی در نظام وجود داشته که در پی خروج از زیر سلطه نظام های کنترل بوده اند. والرشتاین معتقد است مقاومت فرهنگی نتیجه ابداع جامعه شناختی جنبش های ضد نظام و جزء جدایی ناپذیر مقاومت سیاسی است. از نظر وی هنگامی که جنبش ضد نظام برای سرنگونی یا جایگزینی مقامات موجود سازمان می یابد، با استفاده از مقاومت فرهنگی اسلحه سیاسی قدرتمندی برای تغییر جهان به طرق خاص برای خود تدارک می بیند^۲. محور مقاومت با تأکید بر مؤلفه های فرهنگی اسلامی که در تضاد با فرهنگ هژمون قرار دارند قدرت فرهنگی هژمون را به چالش کشیده است. مقاومت فرهنگی در مقابل فشارهای نظام جهانی نمایانگر فریادهای درد از عقلانیتی هستند که به نام منطق جهان شمول، با جلوه عقلانی ستم می کنند. در واقع محور مقاومت با ایستادگی و هوشیاری در

^۱ محمودی رجاء سید زکریا (۱۳۹۳)، «بررسی و تحلیل رویکرد دولت های خاتمی و احمدی نژاد در قبال جهانی شدن»، پایان نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، اصفهان: دانشگاه اصفهانص ۹۰

^۲ والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۸۴). سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی (ژئوپلیتیک و ژئوکالچر)، ترجمه پیروز ایزدی، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ص ۲۸۱

برابر برنامه های فرهنگی هژمون - که در راستای جهانی سازی و یکدست کردن فرهنگ جهانی با توسل به آموزه های فرهنگی غرب است، فرهنگ نظام سلطه را به چالش کشیده است. ثبات هژمون مستلزم گسترش فرهنگی یکدست و مطابق منافع هژمون است.

مبحث پنجم: گفتمان مقاومت و فروپاشی نظام سلطه

ایالات متحده از سال های ۱۸۷۰ بسیاری از شاخص های برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی را دارا بود. ورود این کشور به جنگ جهانی اول و پیروزی قدرت های متفق، اصول چهارده گانه ویلسون و شکل گیری جامعه ملل وضعیت را برای حضور ایالات متحده در عرصه بین الملل فراهم کرد. این کشور در سال ۱۹۴۱ وارد جنگ جهانی دوم شد و پس از خروجی موفق از جنگ تا دوره حکومت ریگان به هژمونی غارتگر مبدل شد^۱. با فروپاشی اتحاد شوروی موقعیتی برای آمریکا ایجاد شد که در عرصه بین المللی دست برتر را پیدا کرده و در بحران های بین المللی مختلفی نظیر عراق، یوگسلاوی، سومالی، هائیتی و افغانستان مداخله دوفصلنامه علمی ترویجی کند. در این دوره رهبران هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا به دنبال رهبری آمریکا مطالعات در جهان بودند. چنان که جرج بوش رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا در پیامی به کنگره این کشور می گوید «ما (ایالات متحده) رهبر غرب هستیم که به رهبر جهان تبدیل شده داری اسلامی است»^۲. در واقع می توان مدعی شد که رهبری نظام سلطه در این دوران با ایالات متحده آمریکا است که هم دارای قدرت سخت افزاری و انگیزه لازم برای استقرار در چنین جایگاهی است و هم سایر بازیگران اصلی این شرایط را پذیرفته و

^۱ کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین الملل: چارچوب مفهومی تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره دوم، شماره سوم، ص ۱۸

^۲ صفاتاج، مجید (۱۳۷۸)، انقلاب اسلامی و استعمار فرانسه در منطقه، تهران: انتشارات سفیر اردهان، ص ۱۲۲

رضایت داده اند که آمریکا در برخورد با سلطه ستیزان در خط مقدم قرار بگیرد و هزینه لازم را در این مناقشه بپردازد. در حلقه گفتمان نظام سلطه علاوه بر آمریکا دولت های عضو اتحادیه اروپا به ویژه قدرت های صاحب حق و تو حضور دارند^۱. این نظام سلطه، حق را با زور میدانند و بر این اعتقاد است که هر کس قدرت داشته باشد محق است. مهم ترین عملکرد این گفتمان تلاش برای حفظ نظام ظالمانه و غیر عادلانه و ستفاليا و قواعد بازی آن است. ایدئولوژی غرب که مبانی مادی و ماتریالیستی دارد عموماً در جهت توجیه این نظام سلطه است و حتی اگر برخورد با نوعی از سلطه دارد به منظور جایگزین کردن نوعی دیگر از سلطه است. طبق نظریه نظام جهانی، هر هژمونی با ضد هژمونی همراه است. هر نظام در سیر تاریخی خود مراحل آغاز، رشد و توسعه و سرانجام پایانی دارد؛ چراکه به مرور زمان برخی کشورها دیگر هژمون را تحمل نمی کنند و به مقابله با آن بر می خیزند؛ بر همین مبنا است که برخی معتقد هستند هر قدرتی با مقاومتی قرین است. به عبارتی هر قدرتی اپوزیسیون ساز است و وجود همین مقاومت است که از انسداد کامل قدرت جلوگیری می کند^۲. با این حساب قدرت هژمونیک نظام سلطه نیز از مواجهه با مقاومت و چالش گری دیگر بازیگران، در امان نبوده است. همین عدم رضایت و به چالش کشیدن قدرت مسلط می تواند سرآغاز شکل گیری جبهه تاریخی ضد هژمونیک در نظام جهانی باشد. به نظر می آید حکومت آمریکا در جهان محدود شده و نمی تواند مدیریت جهانی را با اقتدار ایفا و به تنهایی تصمیم گیری نماید. از جمله بازیگران نوظهور قدرتمند ضد نظام که پادگفتمان نظام سلطه و هژمونیک به شمار می رود گفتمان مقاومت است.

^۱ محمدی، منوچهر (۱۳۸۸)، «برخورد تمدن ها با برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین الملل)»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال پنجم، ص ۵۷

^۲ تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، «انتظام در پراکندگی: بحثی در امنیت ملی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۷، ص ۷۷

این گفتمان در برابر گفتمان نظام سلطه شکل گرفته و درصدد به چالش کشیدن نظام سلطه و استقرار نظم نوین و عادلانه در عرصه روابط بین الملل است. این گفتمان از حیث شرایط و بازیگران متفاوت از گفتمان نظام سلطه است. بستر حرکت در این جبهه خیزش و جنبش توده های مردم است. این مردم فطرتاً صلح طلب و عدالت جو هستند و به من ارتباطات و پیشرفت های تکنولوژیک که محصول سرمایه داری است، از وضعیت یکدیگر در جوامع مختلف بیشتر آگاه شده و از سویی احساس تنفر عمومی نسبت به دولت های سلطه گر پیدا کرده و به تقابل با آنها برخاسته است. این گفتمان نظام سلطه گرایانه باقی مانده از دوران وستفاليا را به شدت به چالش کشانده و به گونه ای روابط بین الملل را بر پایه های جدیدی استوار کرده که چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ مفهومی با گذشته تفاوت دارد؛ و موجب بیداری اسلامی و افزایش آگاهی ملت های تحت سلطه شده است. واقعیت هایی که امروزه در عرصه روابط بین الملل رخ داده، نشان می دهد که نظام های لیبرال دموکراسی و امپریالیستی با واقعیت جدیدی به نام مقاومت مواجه هستند؛ که ضمن پاسخگویی به نیازهای بشری بر اساس باور به معنویت، اندیشه های سیاسی مبتنی بر سکولاریسم و نظم مبتنی بر منافع غرب را نفی می کند. از مهم ترین ویژگی های گفتمان مقاومت می توان به مخالفت مستقیم با نظام سلطه، صراحت در مواضع، عزت امت اسلامی، انتقاد از ساختارهای نظام و نهادهای بین المللی، پشتیبانی از جنبش های اسلامی، دیگر سازی با غرب به ویژه آمریکا، استکبارستیزی و نفی سبیل نام برد^۱ از نظر گفتمان مقاومت نظام بین المللی کنونی ناعادلانه، نامشروع و ناپسند است، بنابراین

^۱ (دهقانی، ۱۳۸۹: ۲۳۷).

برجسته ترین رسالت گفتمان مقاومت، تلاش در راستای برپایی یک ساختار نوین جهانی بر پایه عدالت و احترام متقابل است.

باید گفت تسلط یک گفتمان، مبتنی بر انسجام معنایی دال های دیگر حول دال مرکزی است. اگر گفتمانی موفق شود با تکیه بر دال مرکزی خود مدلول های موردنظرش را به دال های گفتمانی اش نزدیک کند آن گفتمان هژمونیک می شود^۱ نهایتاً باید گفت که موفقیت گفتمان برای هژمون شدن، به توانایی آن برای تولید معنا بستگی دارد. انقلاب اسلامی ایران با شعار نه شرقی و نه غربی و با تشکیل محور مقاومت به دنبال ایجاد گفتمانی جدید در برابر گفتمان مسلط موجود است. گذر زمان و توانایی های جمهوری اسلامی ایران (به عنوان رهبر محور مقاومت در مفصل بندی نشانه های این گفتمان جدید باعث شد گفتمان مقاومت که بر آمده از گفتمان انقلاب اسلامی بود، کم کم پایگاه خود را در منطقه و نظام بین الملل پیدا کند. ظلم ستیزی، بیداری اسلامی و سرنگونی دیکتاتورهای وابسته، تأکید بر اسلام سیاسی و عدالت طلبی دلایل بارزی هستند مبتنی بر تبدیل گفتمان مقاومت به عنوان گفتمانی مشروع در دو فصلنامه علمی ترویجی عرصه روابط بین الملل و به چالش کشیدن گفتمان لیبرال که به دنبال نظام وستفالی بر روابط مطالعات بین الملل حاکم شده بود^۲. مقاومت اسلامی با الهام بخشی به روند بیداری اسلامی در منطقه وضعیت نظام بین الملل را کاملاً دگرگون ساخته است. جهان امروز شاهد داری اسلامی تغییرات ساختاری، سیستمی و ژئوپلیتیک گسترده ای است. نظم سابق مبتنی بر منافع نظام سلطه به چالش کشیده شده است. تلاش نظام سلطه برای منزوی

^۱ (حقیقت، ۱۳۹۱: ۶۰۰).

^۲ رضاخواه، علیرضا (۱۳۹۲)، «بیداری اسلامی و آینده محور مقاومت»، مجله زمان، شماره ۳۲، ص ۲۰

کردن اعضای محور مقاومت به وسیله تحریم های مختلف همگی ناشی از ظهور هویت و ایدئولوژی جدیدی در عرصه روابط بین الملل است که مهم ترین خطر برای نظام سلطه محسوب می شود.

هژمون آمریکا از سه رکن «مادی»، «اراده تبدیل شدن به قدرت هژمونیک» و درنهایت «ایدئولوژی اجماع سازی و مشروعیت بخشی» تشکیل شده است. این سه رکن به ترتیب شرط لازم، شرط کافی و شرط تداوم هژمونی آمریکا محسوب می شود. اکنون با تحولات صورت گرفته در منطقه رکن تداوم هژمونی آمریکا توسط محور مقاومت به چالش کشیده شده است. امروزه دیگر آمریکا قادر نیست به ایدئولوژی خود در نظام بین الملل مشروعیت ببخشد. محور مقاومت و به تبع آن بیداری اسلامی بیانگر بازگشت دین به عرصه روابط بین الملل است. دینی که نه تنها با ایدئولوژی غربی همخوانی ندارد بلکه این نظم را به چالش می کشد. محور مقاومت بزرگ ترین واکنش به عدم مشروعیت نظام سلطه مبتنی بر هژمونی آمریکا است دیگر فرهنگ حاکم بر نظام بین الملل نسبی شده است. ارزش هایی که زمانی بدون چون و چرا جهانشمول و عام تلقی می شدند و در همه زمانها و مکان ها معتبر تلقی می شدند اکنون در حال عقب نشینی هستند؛ و این حاکی از وجود هویت جدیدی در نظام بین الملل به نام مقاومت است. بنابراین هر چند آمریکا شرایط مادی لازم برای هژمونیک شدن را دارد اما شرایط تداوم هژمونی در نظام متکثر امروزی برای آمریکا ناممکن شده است. اقدامات آمریکا در گوانتانامو و ابوغریب که تفاوت بنیادین انسانیت و بشریت را دو چندان کرد نمی تواند به ایدئولوژی این کشور مشروعیت بخشد. پس می توان گفت زمینه های لازم برای تغییر در نظام بین الملل فراهم شده است. هوشیاری محور مقاومت در جهت دهی به بیداری اسلامی و جلوگیری از بهره

برداری دشمن از این جریان می تواند پایانی بر هژمونی نظام سلطه باشد. تلاش آمریکا در جهت استحاله جریان های بیداری اسلامی به سلفی گری افراطی با حمایت دلارهای نفتی شیوخ منطقه و تلاش برای تبدیل جریان بیداری اسلامی به جنگهای مذهبی و قومی^۱ بیانگر این است که هژمون از جانب جنبش ضد نظام (محور مقاومت به شدت احساس خطر می کند. همچنین روند تحولات منطقه نشان داده است هژمون توان سابق خود را از دست داده و دچار ضعف قدرت شده است

. محور مقاومت با تئوریزه کردن قوانین اسلامی در کلیه شئون اجتماعی و آموزه های جهان شمول اسلام و تلاش برای حاکم کردن آن بر تمامی نظام های سیاسی منطقه به جای قوانین سکولار و نظام های لائیک موجب فروپاشی نظم نوین آمریکایی و برهم زدن هژمونی آمریکا و متحدین آن در منطقه خواهد شد.

اکنون دنیای فوکویاما و هانتینگتون در معادله ای قرار گرفته که یکسوی آن چهار کشور آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه قرار دارند؛ و طرف دیگر کشورها و جریان هایی مانند جمهوری اسلامی ایران، عراق، سوریه، حزب الله، حماس، و جهاد اسلامی که سالها خویشتن داری کرده و دیگر حاضر نیستند مجری سیاست های ظالمانه و یک جانبه نظام سلطه باشند. محور مقاومت نظریه هانتینگتون در مورد آمریکا به عنوان ابرقدرت یکه و تنها را به چالش کشید و نشان داد که آمریکا در عمل قادر نیست منافع خود را در سراسر جهان گسترش دهد بلکه محور مقاومت مانعی جدی در برابر این هژمون محسوب می شود؛ و همواره با هوشیاری در برابر سیاست های زیاده خواهانه این کشور ایستادگی و پایداری می کند. اکنون یک گسست اساسی بین گفتمان

^۱ (کاظمی ۱۳۹۲: ۱۶)

مقاومت و نظام سلطه در جریان است و هر دو سعی دارند از قدرت یکدیگر بکاهند و به خود بيفزایند. در حالی که نظام سلطه مدعی انحصار نظام بین الملل است و تلاش می کند تا بازیگران این نظام را با منافع خود هماهنگ کند گفتمان مقاومت تلاش دارد تا ملت ها را به انحصار خود درآورد و معادلات جهانی را به نفع خود رقم بزند.

بخش چهارم :
فلسطین و کنوانسیون ژنو

فصل اول :

حمایت از مردم فلسطین

مبحث اول: حمایت از غیر نظامیان در سرزمین های اشغالی

گفتار اول : حمایت از غیر نظامیان در دوران باستان

به عنوان دوران هرج و مرج در سطح روابط بین الملل معروف است و در هنگام جنگ بصورت اتفاقی قوانینی انسان دوستانه بصورت خیلی ضعیف وجود داشت در جنگ دولتهای مربوطه بر اساس مصالح و ضرورتهای نظامی خود عمل می کردند. غارت اموال و قتل افراد غیر نظامی و اسیر کردن مردمان ساکنین سرزمین اشغالی و تخریب معابد بسیار رایج بوده است.

در کتابهای تاریخی از وحشیگریهای قوم آشور که قبل از سال ۸۰۰ میلاد در نواحی شمالی عراق کنونی می زیستند بسیار یاد کردند «آشوریان در هنگام جنگ دست به غارت و سوزاندن خرمنها و قطع درختان میوه دار می پرداختند. سکنه شهرها را می کشتند و شکنجه های سخت و وحشیانه ای از قبیل بیرون آوردن چشم، زنده پوست کردن و انباشتن پوستها از

گاه، را انجام می دادند. کسانی که از این معرکه جان سالم بیرون می بردند به غلامی گرفته می شدند.^۱

در صورت شورش سکنه شهرهای فتح شده، این افراد به تبعید و کوچاندن مجبور می شدند و گاه اتفاق می افتد که تمام سکنه یک شهر یا منطقه ای را به مسافتهای دور از محل خودشان و در بین مردمانی که زبان و اخلاق آنها را نمی شناختند کوچانده می شدند.^۲

علی رغم تمام بی رحمیها در دوران باستان، در بعضی زمانها از رفتارهای انسانی توسط فاتحین را هم در طول دوران باستان شاهد هستیم بعنوان مثال از کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشی ایرانیان، که در سال ۵۳۰ قبل از میلاد می زیست می توان نام برد. کوروش بعد از فتح شهرها با مردم غیر نظامی رفتار توأم با مدارا روا می داشت به معابد آنها احترام می گذاشت. در فتح شهر بابل توسط کوروش معروف است که این پادشاه نه به عنوان فاتح، بلکه بعنوان منجی خود را به مردم بابل معرفی کرد. کوروش دستور داد یهودیان تبعیدی در شهر بابل به کشور خود بازگردند. این پادشاه بعد از فتح شهر بابل به معابد و ارزشهای معنوی مردمان احترام گذاشت.^۳ از نمونه دیگر رفتار انسان دوستانه می توان از رفتار اسکندر مقدونی در فتح ایران نام برد که با خانواده داریوش سوم از سلسله هخامنشی همراه با رحم و بخشش رفتار نمود و همچنین اسکندر دستور داد که تا با زنان خانواده هخامنشی با احترام رفتار گردد.^۴

^۱ مهدی سلطانی اصل ، پایان نامه کارشناسی ارشد اجرای کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمین های اشغالی فلسطین ، پیش و پس از الحاق فلسطین به کنوانسیون های ژنو ، بهار ۱۳۹۴

- ش. دولاندن - تاریخ جهانی - جلد او. پیش از تاریخ تا قرن شانزدهم - ترجمه بهمنش انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۶۸-^۲ ص ۳۶.

^۳ - رومن گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام - ترجمه محمد معین - انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی - چاپ هفتم - ۱۳۶۸ - ص ۱۴۰.

^۴ - رومن گیرشمن - همان منبع - ص ۲۴۰.

البته در دوران باستان ها شاهد برخی تمدنهای چون هند، یونان و رم باستان هستیم که در راه انسان دوستی و بسط حقوق بین الملل قدمهایی برداشتند که بطور اختصار در سطور زیر مورد بررسی قرار می گیرند. تمدن هند که تحت تاثیر گفتار و نصایح کنفسویس و لائوتسو قرار داشت مروج انسان دوستی در باستان بوده است. در این راستا در نوشته های حقوقی هند قواعدی چون ممنوعیت کشتن افراد غیر مسلح، ممنوعیت کشتن افراد خوابیده و افراد مریض، عدم استفاده از سلاحهای سمی را می توان اشاره نمود.

از یونان باستان که تمدن آن را به عنوان زیر بنای حقوق بشر امروزی نام می برند می توان نام برد که در اشعار ایلیاد و هومر از جنگها و صفهای صورت گرفت و به همین خاطر یونانیان به کشته شدگان دشمن احترام می گذاشتند. در دوران اعتلاء یونانیان قدیم که فرهنگ عالی ادبی و فلسفی و هنری آنها هنوز برای ما بعنوان سرمشق و راهنما مورد استفاده قرار می گیرد، کم کم حقوق بین الملل ابتدائی و ناقصی پا به عرصه وجود گذاشت. اگر چه در بین دولت شهرهای یونانی روابط منظمی همراه با حقوق و تکالیف جاری بوده است. ولی یونانیان سایر اقوام و ملل را باربار (Berbare) می خواندند و آنها را وحشی و دشمنان طبیعی یونان می دانستند. یونانیان برای نژاد خود نسبت به دیگران برتری قائل بودند و دیگران را یعنی باربارها را محروم الحقوق می پنداشتند. این خود خواهی ها مانع از آن شد که در آن زمان حقوق بین الملل نضج بگیرد.^۱

^۱ - احمد مبین دفتری - سیر روابط و حقوق بین الملل - انتشارات مروارید چاپ دوم - سال ۱۳۴۴ - صفحه ۳۴ و ۳۵.

گفتار دوم : حمایت از افراد غیر نظامی در قرون وسطی

اگر چه دین مسیح با خود پیام صلح و محبت را برای انسانها مطرح کرد ولی بعداً پیروان این دین با ارائه نظریه جنگ نامشروع و مشروع از این دین سوء استفاده کردند.

طرفداران این تئوری جنگ علیه غیر مسیحیان را جنگ مشروع نامیدند و با طرح این تئوری در هنگام جنگ خود را محق در توسل بهر وسیله ای برای در هم کوبیدن دشمنان خود سود می جستند. حتی جنگ علیه غیر مسیحیان یا به اصطلاح کافران را به عنوان نزول مجازات الهی می دانستند. توسعه این نظریه در عمل با قتل عام و کشتن دشمنان بوده است و از بزرگترین مبلغ این نظریه سنت اکوستین بوده است.

دین که در دست کلیسا بود و حکومت در سایه کلیسا بود، فقط زمانی که منافع اقتصادی و سیاسی طبقه کلیسا و یا طبقات وابسته به کلیسا در خطر می گرفت، کلیسا دست به تنظیم و کنترل رفتار در زمان جنگ می زد. برای مثال کلیسا در سال ۱۱۳۹ به منظور حمایت از طبقه پشتیبانش (شوالیه ها، نجیب زاده های ثروتمند) دخالت کرده و اعلام داشت که «نیز فولادی از نظر خداوند ملال انگیز و نفرت آور است». این نظر برای حمایت از افراد شوالیه ها و نجیب زاده ها که درمقابل حملات رعایا گرفتند مطرح شد. بطور کلی کلیسا حداقل رعایت حقوق زمان جنگ را در بین همکیشان خود ترویج می کرد. ولی غارت و کشتار سربازان اسیر از دشمنان غیر مسیحی و شهروندان غیر نظامی (کودکان - زنان) دیگر مکاتب و نژادها را مجاز می دانستند.

در جنگهای صلیبی قساوتها و رفتارهای غیر انسانی لشکریان اروپائیان مسیحی در قتل افراد غیر نظامی و غارت اموال غیر نظامی در طول لشکرکشی و همچنین در زمان جنگ، بخصوص علیه پیروان دین اسلام بسیار اعمال شد. حتی نویسندگان اروپایی خودشان به این جنایتها و بی رحمیها، اعتراف نمودند. دستوران قتل و غارت قبل از حرکت لشکریان مسیحی توسط سردمداران کلیسا صادر شده بود.

گفتار سوم : حمایت از افراد غیر نظامی در اسلام

افراد نظامی در صدر اسلام با حمل پرچم خاص، خود را بعنوان نظامی شناسایی می کردند. مطابق دین مبارک اسلام افرادی که در مخاصمه شرکت نمی کنند باید مصون از حمله باشند که این مساله را در جنگهای صدر اسلام با استناد به دستوران بزرگان این دین در آن زمان روشن می کنیم. از پیامبر (ص) نقل شده است که:

در جنگ حنین، پیامبر (ص) زنی را دید که کشته شد، گفت: این زن را چه کسی کشت؟ گفتند: خالد بن الولید. گفت او را بگوئید که پیامبر تو را از کشتن کودکان و زنان نهی می کند.

بعد از کشته شدن یک کودک که این خبر به پیامبر رسید. پیغمبر شدیداً ناراحت شده اصحاب به پیامبر گفتند این از دختران کفار بوده است پیامبر از شنیدن این حرف خشمگین شد و فرمود: این حرف چه معنی دارد؟ اینها از شما بهترند، زیرا اینها هنوز در فطرت پاک خود هستند: مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید، هرگز.^۱

^۱ - محمد رضا ضیائی بیکدلی، اسلام و حقوق بین الملل، انتشارات گنج دانش - ص ۱۴۹.

علی (ع) قبل از درگیری با دشمن در آغاز جنگ صفین توصیه هائی به لشکریان خود نمود: « (دشمنان) اگر به یاری خدا شکست خوردند، و از میدان کارزار فرار کردند، مبادا که فراریان را بکشید، و افتادگان را از میان ببرید، خستگان را نابود سازیدف زنه‌ار زنان را اگر به ناموستان فحش بدهند و به فرماندهانتان هم ناسزا بگویند - می‌آزاید»^۱

ابوبکر خلیفه اول به هنگامی که لشکریان اسلام در حال حرکت به سوی شام بودند، در نصیحت به آنان مطالبی را گفت که: کودکان خردسال و افراد پیر فرتوت و زنان را مکشید، صومعه نشینان را می‌آزاید و آنان را به حال خویش بگذارید. اشخاص مورد حمایت در جنگ نباید فعالیت‌های رزمی و یا حتی امورات مشاوره نظامی انجام بدهند که در این صورت حمایت از اینها برداشته می شود این چیزی است که در قوانین بین المللی معاصر جنگ هم مطرح است.

علامه حلی که یکی از بزرگان از فقهای مشهور است بیان می دارد که پیرمردان را می‌توان کشت اگر در عملیات نظامی شرکت کنند و یا نقش مشاور نظامی را انجام دهند. علامه حلی حکم خود را هستند به دستور پیامبر به کشتن پیرمردی که بیش از ۱۰۰ سال عمر داشت و در جنگ خیبر به عنوان راهنما عمل می کرد بیان می دارد. بطور کلی برای افراد کشاورزان و افراد کارگر و غیره که در جنگ شرکت نمی کنند و در مقابل نیروهای اسلام مقاومت نمی کنند و همچنین برای افراد دیوانه بطور مطلق حمایت وجود دارد.

^۱ - حضرت علی (ع) - نهج البلاغه - ترجمه محسن فارسی - انتشارات امیرکبیر - چاپ هفتم - تهران - ۱۳۶۱ - ص ۳۴۹.

گفتار چهارم : حمایت از افراد غیر نظامی در عصر جدید

بعد از سقوط کلیسا در اروپا ما شاهد حاکمیت های در قلمروهای سرزمین خاص هستیم که از حاکمیت ملی مساوی در اندرون مرزهای خود دارا هستند. تئوی حاکمیت مشترک بر اساس جامعه مشترک قرون وسطائی از هم پاشید. حاکمیت ملی در سرزمینهای کوچک بر اساس تساوی حاکمیت بوجود آمد. نظریه حاکمیت با مفهوم جدیدش در حقوق موضوعه و بطور ضمنی در قراردادهای وستفالی نیز نفوذ کرد.

بعد از سقوط کلیسا حقوق طبیعی و عقل گرایی در ساختار حقوق اجتماع رشد پیدا کرد و نظراتی توسط بزرگان علم حقوق در مسائل داخلی و بین المللی مطرح شد.

اولین نظریه در حمایت از افراد غیر نظامی توسط ژان ژاک رسو در سال ۱۷۶۲ مطرح گردید. «جنگ به هیچ وجه رابطه انسان با انسان نیست، بلکه رابطه کشور با کشور است که در آن افراد نه بعنوان انسان و یا حتی به عنوان تبعه، بلکه به مانند شهروندان و مدافعان و تنها بر حسب تضاد و اتفاق با یکدیگر دشمن گردید.» تا قبل از ارائه این نظریه جنگ را رابطه انسان با انسان می دانستند که بر این مبنا حمله با افراد غیر نظامی و نظامی اتباع کشور دشمن به یک دید نگاه می شد. ولی نظریه ژان ژاک رسو جنگ را رابطه دولت با دولت دانسته است که به عنوان مبنای تفکیک افراد نظامی و غیر نظامی تلقی می شود. در این عصر ژان ژاک رسو نظرات گروسیوس را مورد انتقاد قرار داد.

گروسیوس حقوقدان مشهور هلندی در قرن ۱۷ میلادی مهمترین مسئله را در زمان خودش تنظیم قواعد جنگ می دانست. گروسیوس بر این باور بود که خشونت فراتر از آنچه که

برای تامین هدفهای نظامی ضروری باشد از توجیه ناپذیر می دانست و معتقد بود که صدمات باید در چهارچوب ضرورت‌های نظامی به حداقل رسانده شود. البته گروسیوس دامنه ضرورت نظامی را بسیار وسیع فرض می کرد که هر اقدام را بر اساس ضرورت نظامی، بخودی خود قانونی می دانست و معتقد بود که ضرورت نظامی به متخاطم اجازه می دهد که به اموال و اشخاص جمعیت دشمن آسیب وارد آورد و حتی آنها را قید و شرط تسلیم شده اند را بقتل رساند.

بند اول: کدلیبر

جنگ‌های داخلی ایالت متحده به اولین تدوین حقوق جنگ منجر گردید. این مجموعه قواعد توسط رئیس جمهور امریکا آقای «ابراهام لینکن» رسماً به منظور استفاده ارتش امریکا در آوریل ۱۸۶۳ مورد امضاء قرار گرفت. این مجموعه قواعد به عنوان دستورات شماره ۱۰۰ وزارت جنگ امریکا معروف است.

اگر چه این به عنوان یک سند داخلی است ولی اصول وضع شده در این کد، قابل استفاده بوسیله ملل متمدن می باشد و به عنوان حقوق عرفی جنگ می تواند مورد پذیرش قرار گیرد. بطور مثال در ماده ای به منع برده داری بدون تبعیض از هر رنگ و نژاد اشاره دارد که بیان کننده حقوق ملل می باشد.

مجموعه کدلیبر سعی در ایجاد تعادل بین ضروریات نظامی و رفتار انسانی دارد، حتی در ماده ۲۲ از کد لیبر، تمایز بین افراد خصوصی و افراد نظامی دشمن را قائل است و این اصل هر چه بیشتر تایید کننده این است که شهروندان غیر نظامی، حیثیت و اموال و شخصیت آنها

تا آنجا که ضروریات جنگی اجازه می دهد باید حفظ شود. ماده مذکور از کد لیبر در ماده های ۴۸ و ۵۱ پروتکل ۱۹۷۷ الحاقی به کنوانسیونهای ژنو مورد تاکید قرار گرفت. (در ماده ۴۸ به اصل تمایز میان افراد نظامی و غیر نظامی و ماده ۵۱ به اصل تمایز میان اموال نظامی و غیر نظامی اشاره دارد).

اگر چه کد لیبر جنبه های بشر دوستی را وارد حقوق جنگ نمود ولی همچنان با مجاز قرار دادن ضرورت نظامی در حقوق جنگ، تخلف از مقررات را تجویز می کرد. بر اساس ضرورت نظامی ایجاد قحطی و گرسنگی برای غیر نظامیان، بمباران غیر نظامیان بدون اخطار قبلی و نابودی دشمنان و اموال آنها را مجاز می دانست.

بند دوم: اعلامیه سن پترزبورگ

در سال ۱۸۶۸ سزار الکساندر دوم از روسیه، به منظور کاهش تا حد ممکن فجایع جنگ، پیشنهاد تشکیل اجلاس را داد که این کنفرانس بین المللی در سال ۱۸۶۸ تشکیل شد و اعلامیه ای طی این کنفرانس به تصویب رسید.

مسئله ای که در مقدمه اعلامیه به آن اشاره شد این بود که کشورها می پذیرند که تنها هدف مشروع در جنگ تضعیف دشمن است و نابودی مطلق دشمن نباید هدف باشد.

در این اعلامیه استفاده از برخی سلاح از قبیل گلوله های انفجاری و پرتاب شونده های با وزن کمتر از ۴۰۰ گرم و همچنین دم دم مورد ممنوعیت قرار گرفت. مقدمه این اعلامیه تئوریهای مطرح شده از طرف ژان ژاک روسو را مورد توجه قرار داده و همچنین بیان اصل کلاسیک عدم ایجاد دردهای زائد از این مقدمه استنباط می شود.

اگر چه دستاوردهای این کنفرانس چندان زیاد نبود ولی بر روی توافقات آینده حقوق جنگ تاثیر زیاد گذاشت و این کنفرانس سرآغاز تدوین بین المللی حقوق جنگ مطرح است.

بند سوم: اعلامیه بروکسل

اعلامیه ۱۸۷۴ بروکسل هم در توسعه و تدوین قواعد جنگ نقش بسزائی داشت. در این اجلاس کارشناسان حقوق بین الملل به همراه نمایندگان دولتهای خود هم حضور داشتند. در این اعلامیه اصول قواعد اعلامیه سن پترزبورگ مورد تایید قرار گرفت و همچنین قواعدی در رفتارهای جنگ زمینی تهیه گردید.

اعلامیه از چندین قسمت تشکیل شده است و اولین سند بین المللی می باشد که دست به تفکیک افراد نظامی و غیر نظامی می زند. از مضمونهای مواد ۹ و ۱۰ و ۱۱ می توان به اصل تمایز پی برد که در مجموع بیان می دارد که افراد نظامی فقط از حقوق جنگ برخوردارند. البته افراد داوطلب هم در صورتی که زیر نظر یک فرمانده مسئول باشند و یک علامت مشخص را با خود حمل کنند و بطور علنی بجنگند و قوانین و عرفهای جنگی را رعایت کنند بعنوان افراد نظامی تلقی می شوند.

در ماده ۱۲ به یک اصل اساسی همانا به عدم اختیار نامحدود طرفین متخاصم در انتخاب وسایل مبارزه اشاره شده است و ماده ۱۵ این اعلامیه نسبت به عدم حمله به شهرهای بی دفاع اشاره دارد. در صورت حمله به شهر و روستایی که دارای امکانات دفاعی باشند قبل از حمله باید به مقامات مسئول شهر اخطار به حمله داد.

از مواد ۶ تا ۸ این اعلامیه راجع به اموال صحبت شده است که در صورت استفاده اموال توسط دشمن در سرزمینهای اشغالی، در پایان جنگ این اموال مسترد و غرامت استفاده از اینها به صاحبان اموال باید پرداخت گردد. با مکان هنری و مذهبی و تاریخی و اشیاء هنری و فرهنگی در هنگام جنگ مطابق اموال خصوصی رفتار شود.

سند این اعلامیه در کنفرانس مربوطه، توسط نمایندگان ۲۷ دولت حاضر در کنفرانس بروکسل مورد امضاء قرار گرفت. لازم به توضیح که سند اعلامیه مورد تصویب کشورها قرار گرفت.

علاوه بر اعلامیه بروکسل در زمینه حقوق جنگ می توان به مجموعه قواعد حقوقی در زمینه جنگهای زمینی که بوسیله انجمن حقوق بین الملل اکسفورد در سال ۱۸۸۰ تنظیم شده است هم نام برد. این مجموعه تعدادی از محدودیتهای اساسی را برای حمایت از افراد غیر نظامی مورد پیش بینی قرار داد. ماده ۳۲ نسبت به عدم حمله به شهرهای بی دفاع و ماده ۳۳ در صورت حمله به شهرهای دفاع، اخطار قبلی به مقامات مسئول شهر را الزامی می کند.

بند چهارم: کنوانسیونهای ۱۹۰۷ لاهه

تا قبل از معاهدات ۱۹۰۷ لاهه، اصل تمایز میان نظامیان و غیر نظامیان و حمایت از غیر نظامیان بصورت عرفی مورد پذیرش قرار گرفته بود. بطور مثال در یازدهم آگوست سال ۱۸۷۰ پادشاه ویلیام از پروس اعلام می کند که من علیه سربازان فرانسوی می جنگم و علیه مردم فرانسه نمی جنگم.

اگر چه در معاهدات و اعلامیه های قبل از سال ۱۹۰۷ بطور مستقیم مسئله تمایز و حمایت را مورد توجه قرار ندادند، ولی اصول تمایز و حمایت را بطور غیر مستقیم مورد توجه قرار دادند.

در اعلامیه سن پترزبورگ ۱۸۶۸ و اعلامیه بروکسل ۱۸۷۴، مقرراتی در زمینه محدودیت توسل به استفاده از وسایل جنگی که باعث ایجاد دردهای زائد می شود یا محدودیت در استفاده از گازهای سمی و خصوصاً عدم استفاده از سلاح دم - دم و ممنوعیت خیانت جنگی، وضع شده است که این اقدامات بطور غیر مستقیم غیر نظامیان را تحت تاثیر قرار می دهند.

در کنفرانسهای ۱۹۰۷ لاهه، دوازده معاهده مربوط به حقوق جنگ تنظیم شد که این معاهدات در زمینه سلاحهای ممنوعه، قواعد جنگ دریایی، قواعد جنگ زمینی، حقوق بی طرفی، و غیره می باشند.

معاهده چهارم ۱۹۰۷ لاهه که به قوانین و رسوم جنگی در جنگ زمینی اختصاص یافت، علاوه بر بررسی مسائل حقوق در جنگ، مسائلی در زمینه حمایت از افراد غیر نظامی و اموال غیر نظامی و حقوق ساکنین سرزمین اشغالی نیز مورد توجه قرار گرفت.

مهمترین ماده از معاهده مذکور همانا ماده ۲۲ است که حق طرفین متخاصم را در انتخاب وسایل مبارزه نامحدود نمی داند که در حقیقت ماده ۲۲ اصل اساسی در حقوق جنگ را بیان کرد. البته در طول بررسی حمایت از افراد و اموال غیر نظامی، قواعد حقوقی عهدنامه چهارم ۱۹۰۷ لاهه را نیز مورد بررسی قرار می دهیم.

به غیر از معاهده چهارم ۱۹۰۷ لاهه، دیگر معاهدات ۱۹۰۷ لاهه هم در حمایت از افراد غیر نظامی بطور مستقیم و غیر مستقیم اشاره هایی نمودند، بطور مثال در معاهده نهم ۱۹۰۷ لاهه که به منع بمباران سواحل توسط نیروی دریایی اختصاص یافت در ماده ۱ حمله و بمباران به شهرها، روستاها محللهای بی دفاع را ممنوع اعلام نمود. عمده ترین اشکالی که معاهدات ۱۹۰۷ لاهه داشتند وجود شرط همبستگی در این معاهدات بوده است که دامنه اجرای معاهده را محدود می کرد. شرط همبستگی به این معنا است که اگر در جنگی یکی از دولتهای متخاصم عضو معاهده لاهه نباشد، طرفهای دیگر متخاصم عضو معاهده این حق را داشتند که تعهدات قراردادی را رعایت نکنند.

مبحث دوم: حمایت از افراد غیر نظامی در کنوانسیون ژنو

گفتار اول : بررسی و تحلیل کنوانسیون چهارم ژنو

با شروع جنگ جهانی اول و استفاده از سلاحهای جدید، افراد غیر نظامی بیشتر از گذشته در معرض خطر قرار گرفتند و ناکافی بودن قوانین مدون در حمایت از افراد غیر نظامی بیشتر نمایان شد.

در این راستا، سازمان صلیب سرخ جهانی که نهاد غیر دولتی بین المللی است و فعالیتهای بشر دوستانه جزء اهداف سازمان مربوطه می باشد، تلاشهایی را در جهت حمایت بیشتر از افراد غیر نظامی در مخاصمات بین المللی انجام داد و در دهمین کنفرانس بین المللی صلیب سرخ که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شد، پیشنهادات کمیته بین المللی صلیب سرخ در زمینه افراد کشوری اخراج شده یا تخلیه شده و پناهندگان در هنگام جنگ در کنفرانس

مربوطه مورد تصویب قرار گرفت که ممنوعیت اخراج دسته جمعی، مجازات بدون محاکمه، ممنوعیت گروگانگیری، آزادی رفت و آمد، آزادی مکاتبات و دریافت کمک را شامل بودند.

کنفرانس یازدهم سازمان مذکور در سال ۱۹۲۳ تنظیم معاهده ای را در جهت تکمیل مقررات ۱۹۰۷ لاهه مطرح نمود.

کنفرانس دوازدهم سازمان صلیب سرخ جهانی تصمیماتی را برای حمایت از افراد غیر نظامی در نواحی تحت اشغالی دشمن مقرر داشت که در زمینه آزادی خروج با رعایت امنیت دولت اشغالی، تسریح بازجوئی ها، کمیسیون های مختلط پزشکی برای معاینه افراد، ارسال فهرست افراد غیر نظامی بازداشت شده به کمیته بین المللی صلیب سرخ، برخوردار افراد غیر نظامی از امتیازات مربوط به اسیران جنگی، بازدید از امکان بازداشت و انعقاد موافقت نامه های بین طرفهای متخاصم به نفع افراد غیر نظامی را شامل بودند.

اگر چه کمیته بین المللی صلیب سرخ پیشنهاد نموده بود که متن معاهده مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی همزمان با بررسی مقررات مربوط به اسیران جنگی مورد نظر قرار بگیرد، ولی چنین نتیجه ای حاصل نشد. در کنفرانس دیپلماتیک ۱۹۲۹ ژنو که متن معاهده طرز رفتار با اسیران جنگی به امضاء دولتها رسید اظهار امیدواری شد که در جهت حمایت از غیر نظامیان و افرادی که تابعیت دشمن را در سرزمین یک طرف مخاصمه و یا در سرزمینهای اشغالی دارند معاهده ای جدید تنظیم گردد.

کمیته بین المللی صلیب سرخ وظیفه ارائه طرح پیش نویس معاهده حمایت از افراد غیر نظامی را قبول نمود و در نتیجه یک کمیسیون حقوقی توسط کمیته مزبور تشکیل گردید. بعد

از مدتی کمیته مزبور طرح یک معاهده حاوی ۴۰ ماده را تنظیم نمود که این طرح در پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ بین‌المللی در سال ۱۹۳۴ در شهر «توکیو» مورد تصویب قرار گرفت و به «طرح توکیو» مشهور گردید. طرح مذکور قرار بود به کنفرانس دیپلماتیک سال ۱۹۴۰ ارائه شود که شروع جنگ جهانی دوم، تشکیل کنفرانس دیپلماتیک را به تعویق انداخت.

با شروع جنگ دوم جهانی، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از کشورهای متخاصم درخواست نمود که «طرح توکیو» را نسبت به غیر نظامیان بپذیرند و بکار ببندند. (همینطور کمیته مذکور پیشنهاد کرد که بازداشت شدگان غیر نظامی از حقوق و مقررات کنوانسیون (۱۹۲۹) مربوط به زندانیان جنگی برخوردار گردند که این پیشنهاد عموماً مورد پذیرش طرفهای متخاصم قرار گرفت و با وساطت کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در این زمینه توافق نامه‌های بین طرفهای متخاصم تنظیم شد. در نتیجه در حدود ۱۶۰,۰۰۰ هزار نفر غیر نظامی بازداشتی از وضعیت حقوقی و تضمینهای برابر با زندانیان جنگی برخوردار گردیدند.

در طول جنگ جهانی دوم خسارات و تلفات عمده‌ای که به ساکنین غیر نظامی سرزمینهای اشغالی وارد آمد که تصویری سیاه و وحشتناکی را از نقض قواعد انسانی نشان داد، اگر حداقل «طرح توکیو» به صورت معاهده مورد پذیرش قرار می‌گرفت، سرنوشت یهودیان و ساکنین سرزمینهای اشغالی متصرفه توسط آلمان نازی در طول جنگ جهانی دوم متفاوت می‌بود. از آنجا که مقررات موجود برای حمایت از افراد غیر نظامی خصوصاً در وضعیت اشغال ناکافی بوده است ضرورت انعقاد یک معاهده بین‌المللی در این زمینه بشدت احساس می‌شد.

بالاخره در ۱۲ اوت ۱۹۴۹، در کنفرانس دیپلماتیک ژنو، معاهده چهارم از معاهدات چهارگانه ژنو به حمایت از افراد غیر نظامی اختصاص یافت که اسناد مذکور در هفدهمین کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ که در سال ۱۹۴۸ در «اشکلهم» برگزار شده بود، مورد پذیرش در کنفرانس قرار گرفته بود و به نظر بسیاری از دولت‌ها، مواد کنوانسیون چهارم ژنو بیانی از حقوق عرفی بودند.^۱

برای اولین بار است که در معاهده چهارم ژنو، مقررات مربوط به حمایت از افراد غیر نظامی بطور جامعه تدوین و توسعه یافت. انگیزه‌های تنظیم معاهده چهارم ژنو، علاوه بر آسیب‌های فراوان افراد غیر نظامی در طول جنگ جهانی دوم به مساله رشد حقوق بشر در سطح بین‌المللی و خصوصاً توجه به حقوق بشر در منشور سازمان ملل متحد هم بر می‌گردد.

بموجب عهدنامه چهارم ژنو، حقوق افراد غیر نظامی که مستقیماً در مخاصمه شرکت ندارند تحت عنوان افراد حمایت شده مشخص گردیده است. اصل اساسی در کنوانسیون، این است که غیر نظامیان نباید هرگز مورد حمله قرار گیرند و آنها باید مورد احترام و حمایت قرار گیرند و همیشه بطور انسانی باید با آنها رفتار گردد. بطور کلی کنوانسیون چهارم ژنو بر مبنای سه اصل محوری در حمایت از غیر نظامیان بنا شده است.

اصل اول، احترام به افراد غیر نظامی است که یک عنصر منفی می‌باشد و به تعهد یک کشور در عدم آسیب رساندن و در معرض آسیب قرار ندادن و عدم کشتن افراد غیر نظامی دلالت دارد، اصل دوم، حمایت از افراد غیر نظامی است که عنصر مثبت می‌باشد و به تعهد یک کشور در دفع خطر از غیر نظامیان و جلوگیری از آسیب رسیدن به غیر نظامیان دلالت دارد.

^۱ - محمود مسائلی - همان منبع - ص ۱۹.

اصل سوم، همانا رفتار انسانی با غیر نظامیان می باشد و سرآخر اینکه ممنوعیت تبعیض علیه غیر نظامیان به عنوان عنصر اساسی در برخورداری افراد حمایت شده از اصل و مذکور همیشه مطرح می باشد.

علاوه بر تعهدات قراردادی دولتها با توجه به اصول و قواعد اخلاقی و انسانی و تعالیم دستورات مذهبی موظفند که شرافت انسانی را در قبال مردم غیر نظامی و ساکنین غیر نظامی مناطق اشغالی رعایت نمایند. صرف نظر از همه اینها، وجدان بیدار هیچ انسان شرافتمند و منصفی نمی پذیرد که بی رحمی و قساوت و رفتار غیر انسانی نسبت به کسانی اعمال شود که در عرصه نبرد شرکت ندارند.

کنوانسیون چهارم ژنو در مخاصمات بین المللی با نظارت دولت حامی به اجراء در خواهد آمد و اجرای کنوانسیونهای چهارگانه، مشروط به عمل متقابل توسط دولتهای درگیر در مخاصمه نمی باشد. عمل متقابل که نه فقط انعکاسی از اصل تساوی دولتها در حقوق معاهدات است بلکه انعکاسی از اصل استقلال دولتها می باشد نسبت به کنوانسیونهای چهارگانه ژنو قابل اعمال نیست. چون بر اساس ماده ۱ کنوانسیونهای چهارگانه ژنو، دولتهای عضو در هر شرایطی باید تعهدات خودشان را در قبال کنوانسیونها اجراء نمایند. به قول آقای «فیتنرموریس» در کنفرانس سازمان ملل متحد در زمینه حقوق معاهدات، «اجرای تعهدات ژنو قائم با لذات، مطلق، ذاتی برای هر طرف مخاصمه می باشند و اجرای آن بسته به اجرای طرف دیگر مخاصمه نیست.

ممنوعیت عمل متقابل برای اجرای تعهدات بشر دوستانه بخاطر جلوگیری از عدم اجرای تعهدات بشر دوستانه بدلیل نقض طرف دیگر مخاصمه می باشد و به چنین اصلی در

ماده ۶۰ کنوانسیون حقوق معاهدات وین (۱۹۶۹) مورد تصدیق قرار گرفت که ماده مذکور بیان می‌دارد در صورتی که یک طرف معاهده در شرایطی مرتکب نقض اساسی معاهده شود، طرف دیگر معاهده حق فسخ یا تعلیق اجرای معاهده را خواهد داشت، ولی چنین اختیاراتی در معاهدات بشر دوستانه برای کشورهای متعاقد وجود ندارد.

امروزه عهدنامه‌های چهارگانه ژنو بخاطر پذیرش جهانی آن به عنوان حقوق عرفی نیز تلقی می‌شوند که دیوان دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۸۶ در دعوی نیکاراگوئه علیه ایالت متحده آمریکا به حقوق عرفی تبدیل گشتن عهدنامه‌های مذکور صحت گذاشت باید متذکر شد که حتی بعضی از مواد عهدنامه‌های چهارگانه ژنو به عنوان قواعد آمره حقوق بین‌الملل شناخته می‌شوند.

لازم به توضیح است که دولت ایران در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۳۶ به عهدنامه‌های چهارگانه ژنو ملحق شد.

گفتار دوم : حمایت از افراد غیر نظامی مریض، زخمی و مصدوم دریایی

افراد غیر نظامی مریض، زخمی، مصدوم دریایی و همینطور افراد ناتوان و زنان باردار، پیوسته بر اساس ماده ۱۶ کنوانسیون باید توسط طرفین متخاصم مورد حمایت و احترام قرار گیرند، تا آنجا که ملاحظات نظامی به هر طرف مخاصمه اجازه می‌دهد تسهیلات برای جستجوی افراد زخمی و کمک به مصدومین دریایی و دیگر اشخاص بی‌حفاظ در مقابل خطرات شدید توسط طرفین متخاصمین باید ارائه شود. برای حمایت از افراد مریض، زخمی و مصدوم دریایی لازم است که تاسیسات بیمارستانی و انواع وسایل حمل و نقل بهداری و

کارکنان بهدای بر طبق مقررات کنوانسیون چهارم ژنو مورد حمایت قرار گیرند و از آنجا که در پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ مسئله حمایت و احترام به تاسیسات بهدای و وسایل حمل و نقل بهداری و کارکنان بهداری با تفصیل بیشتر بیان شده است، ما نیز در این پژوهش در قسمت بررسی پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ این وضعیتها را مورد بررسی قرار می دهیم.

گفتار سوم : ایجاد مناطق امن

مناطق امن برای حمایت و مراقبت از افراد خاصی وضع شده است تا اینکه از اثرات جنگ در امان بمانند. اگر چه افراد غیر نظامی مورد حمله مستقیم نباید قرار گیرند، ولی با ساخت وسایل جنگی جدید و کاربرد آن در جنگ، اثرات غیر قابل کنترلی که بر محیط ایجاد می کنند افراد غیر نظامی تحت تاثیر این اثرات قرار می گیرند. بنابراین حمایت از افراد آسیب پذیر ضرورت پیدا می کند که افراد آسیب پذیر در یک محیط خاصی بسر ببرند.

مطابق ماده ۱۴ کنوانسیون، مناطق امن برای در امان ماندن از آثار جنگ افراد خاصی همچون افراد مریض، زخمی، افراد مسن، کودکان زیر ۱۵ سال، مادران بچه های کمتر از ۷ سال پیش بینی شده است. این مناطق چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ توسط یک طرف مخاصمه می تواند ایجاد شود، ولی بعد از شروع جنگ یا در ادامه جنگ طرفین مخاصمه در یک توافق نامه باید این مناطق را مورد شناسایی قرار بدهند.

دولتهای حامی و کمیته بین المللی صلیب سرخ برای ایجاد و شناسایی مناطق امن می توانند تلاشهایی را انجام دهند. ایجاد مناطق امن که به آن در ماده ۱۴ اشاره شد در عمل تا بحال بوجود نیامده است.

گفتار چهارم : منطقه بی طرف

به منظور حمایت بهتر از افراد غیر نظامی، طرفین مخاصمه می توانند در توافقنامه ای، منطقه ای خاص را بی طرف اعلام کنند. (ماده ۱۵ کنوانسیون ژنو)

فلسفه ایجاد منطقه بی طرف جنبه بشر دوستانه دارد و برای حمایت غیر نظامیان و اهداف غیر نظامی علیه اثرات جنگ می باشد. در یک منطقه بی طرف آغاز بی طرفی و مدت آن توسط طرفین دقیقاً باید معلوم شود و این منطقه بی طرف در جنگ با مناطقی که بطور دائمی بی طرف شده اند فرق دارند.

در یک توافق نامه منطقه بی طرف در جنگ، علاوه بر آغاز و پایان بی طرفی مساله محدوده جغرافیای، شرایط زیر نیز معمولاً باید درج شود:

۱. افراد نظامی همراه با تجهیزات نظامی خود باید از منطقه خارج شوند.
۲. هیچگونه استحکامات و تاسیسات نظامی نباید ایجاد شود.
۳. هیچ گونه اعمال نظامی بوسیله نیروهای مسلح و از طرف غیر نظامی نباید صورت گیرد.
۴. هیچ گونه فعالیت نظامی در جهت حمایت از عملیات نظامی نباید صورت گیرد. (در یک توافق نامه بی طرفی به نحوه برخورد با فعالیتهای تاسیسات صنعتی که قابلیت استفاده در تولیدات نظامی را دارند باید مشخص شود).

مقامات محلی می توانند وظایف خود را انجام دهند خصوصاً نیروی پلیس غیر نظامی که وظیفه حفظ نظم عمومی را دارد می تواند به فعالیت خود ادامه دهد. اگر نیروهای نظامی دشمن نزدیک منطقه بی طرف شوند، افراد داخل این منطقه باید بدون مقاومت تسلیم شوند. افراد غیر نظامی همانطور که قبل از بی طرفی منطقه، آزادی رفت و آمد داشتند بعد از بی طرفی منطقه نیز می توانند از این حق استفاده کنند. افراد غیر نظامی همانطور که قبل از بی طرفی منطقه، آزادی رفت و آمد داشتند بعد از بی طرفی منطقه نیز می توانند از این حق استفاده کنند. اگر یک طرف مخاصمه بطور خود سرانه از این منطقه استفاده نظامی کند یا شرایط توافق نامه را نقض کند، حمایت خاص از منطقه از بین می رود.

گفتار پنجم : حمایت از کودکان

حمایت حقوقی از کودکان در حقوق بین الملل بشر دوستانه، بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمد. تجربه در طول جنگ، نیاز فوری حمایت از کودکان را در اسناد حقوق بین الملل مطرح کرد. در نتیجه تلاشهای صلیب سرخ جهانی بعضی از مقررات کنوانسیون چهارم به کودکان اختصاص یافت. البته کودکان به عنوان افراد غیر نظامی حمایت شده، از مزایای کنوانسیون برخوردار خواهند بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، جامعه بین المللی شاهد انواع جنگهای جدید بوده است. در این جنگها شیوه های جنگی و وسایل جنگی دیگر پیچیده شدند. بنابراین ضرورت تلاشهای بیشتر برای تکمیل حمایت از کودکان مطرح شد.

ماده ۲۴ از کنوانسیون چهارم به تامین حق مراقبت و تامین نیازهای فرهنگی کودکان، به عنوان حمایت‌های عام، مطرح می نماید که کلیه دولتهای متخاصم اقدامات لازم را باید بعمل آورند که تا اطفال کمتر از ۱۵ سال بعزت جنگ، یتیم یا از خانواده خود جدا شدند، بحال خود را نگردند و در هر صورت در نگهداری آنها و در اجرای مذهب و تحصیلات آنها، تسهیلات قائل شوند. تحصیل آنها در صورت امکان، با اشخاصی خواهد بود که دارای آیین آموزشی واحدی با این بچه ها هستند.

طرفین منازعه، تسهیلاتی را برای پذیرش کودکان در کشورهای بی طرف در طول مخاصمه با رضایت دولت حامی، قائل خواهند شد.

(اگر دولت بی طرفی کودک را می پذیرد، تضمینهای در جهت رعایت اصول بالا باید ارائه دهد). طرفین مخاصمه، اقدامات لازم را بعمل آورند که تا هویت اشخاص کمتر از ۱۲ سال از طریق حمل یک پلاک هویت یا چیزی دیگر، شناسایی گردد).

گفتار ششم : حمایت از افراد غیر نظامی مریض، زخمی و مصدوم دریایی

افراد غیر نظامی مریض، زخمی، مصدوم دریایی و همینطور افراد ناتوان و زنان باردار، پیوسته بر اساس ماده ۱۶ کنوانسیون باید توسط طرفین متخاصم مورد حمایت و احترام قرار گیرند، تا آنجا که ملاحظات نظامی به هر طرف مخاصمه اجازه می دهد تسهیلات برای جستجوی افراد زخمی و کمک به مصدومین دریایی و دیگر اشخاص بی حفاظ در مقابل خطرات شدید توسط طرفین مخاصمین باید ارائه شود. برای حمایت از افراد مریض، زخمی و مصدوم دریایی لازم است که تاسیسات بیمارستانی و انواع وسایل حمل و نقل بهداری و

کارکنان بهدای بر طبق مقررات کنوانسیون چهارم ژنو مورد حمایت قرار گیرند و از آنجا که در پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ مسئله حمایت و احترام به تاسیسات بهدای و وسایل حمل و نقل بهداری و کارکنان بهداری با تفصیل بیشتر بیان شده است.

فصل دوم:

اجرای کنواسیون ژنو قبل از پیوستن فلسطین به کنواسیون ژنو

مبحث اول: وضعیت افراد غیرنظامی در سرزمین های اشغالی

حقوق بشر دو ستانه محدودیت هایی را در قبال استفاده از سلاح در جنگ پیش بینی کرده مهمترین اصل تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان اعم از جمعیت و اماکن غیرنظامی است. وضعیت حقوقی جمعیت نباید بواسطه هیچ گونه توافق میان مقامات سرزمین اشغالی و قدرت اشغالگر، یا هرگونه ضمیمه سازی تمام یا بخشی از سرزمین اشغالی توسط قدرت اشغالگر زیر پا گذاشته شود (ضمیمه ۴۷ کنوانسیون چهارم).

طبق ماده ۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، حقوق سکنه سرزمین های اشغالی نباید بواسطه هر گونه توافق یا هر ترتیب دیگر میان قدرت اشغالگر از یکسو و مقامات سرزمین اشغالی از سوی دیگر، خلاصه شود. هدف این مقرر این است که مانع از آن شود که مقامات محلی تحت فشار قدرت

اشغالگر امتیازاتی به ضرر سکنه سرزمین‌های اشغالی بدهند که وضعیت حقوقی آنها را تضعیف کند اینگونه توافق‌ها باطل هستند.^۱

حقوق بین‌المللی انضمام قلمرو خارجی توسط قدرت اشغالگر را به صورتی ویژه ممنوع ساخته است. چنین انضمامی بی اعتبار است حتی اگر در این رابطه «امتیازنامه‌هایی» توسط مقامات محلی صادر شده باشد.

اشخاص مورد حمایت به موجب کنوانسیون چهارم ژنو نمی‌توانند از حقوق خود صرف‌نظر کنند (ماده ۸).

این اصل بر کل حقوق بین‌الملل بشردوستانه اعمال می‌شود. به موجب کنوانسیون چهارم در هر شرایطی برای سکنه سرزمین‌های اشغالی ممنوع است که از حقوق خود صرف‌نظر کنند. این گونه اعراض اعم از اینکه به خواست خود سکنه باشد یا در نتیجه فشار و اجبار، باطل و بی اثر است. این قاعده برای این است که مانع شود که مقامات اشغالگر، که از موضع قدرت عمل می‌کنند، از موقعیت ضعیف جمعیت مورد نظر بهره‌برداری کرده و به صورت ظاهراً قانونی حمایت اعطایی توسط حقوق بین‌الملل را بی اثر کنند.

قدرت اشغالگر به عنوان یک اصل، اشخاص مورد حمایت را در منطقه‌ای که به نحو خاصی در معرض خطر جنگ است بازداشت نخواهد کرد (بند ۵ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو).^۲

^۱ اکبری، باقر، مخاصمات مسلحانه در فلسطین اشغالی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹، ش ۱۴، ص ۹

^۲ همان، ص ۱۲

قدرت اشغالگر باید به سکنه سرزمین اشغالی یا افراد اجازه دهد در برابر آثار عملیات نظامی به جستجوی منطقه امن بپردازند. فقط به دو دلیل ممکن است آزادی رفت و آمد آنها محدود شود و اشخاص تحت تأثیر در محل اقامت خود بازداشت شوند: بخاطر امنیت خود جمعیت، یا بخاطر ضرورت‌های الزام آور نظامی قدرت اشغالگر. این امر عمدتاً به منظور پیشگیری از فرار هراس‌انگیز و کنترل نشده است که نه تنها می‌تواند کسی را که می‌گریزند در معرض خطر قرار دهد بلکه تحرک نیروهای مسلح را هم غیرممکن می‌نماید.

با این حال، در برخی شرایط ممکن است قدرت اشغالگر ملتزم شود سکنه سرزمین‌های اشغالی را از مناطق خطرناک بیرون ببرد. تخلیه موقت مناطق خاص در صورتی مجاز است که امنیت جمعیت یا دلایل الزام‌آور نظامی چنین اقتضایی داشته باشند. تخلیه اشخاص به مناطق خارج از حدود سرزمین اشغالی تنها در صورت اضطرار مجاز خواهد بود. (بند ۲ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو).^۱

ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو انتقال افراد یا کل گروه‌های یک سرزمین اشغالی را از این سرزمین به سرزمین قدرت اشغالگر، به بخش اشغال نشده کشور اصلی، یا به یک کشور ثالث ممنوع می‌کند، اسکان مجدد اجباری در سرزمین اشغالی هم ممنوع است. این ممنوعیت‌ها در زمره مهمترین دستاوردهای تدوین حقوق بین‌المللی بشردوستانه در سال ۱۹۴۹ هستند. به این ترتیب این گونه نقض فاحش حقوق سکنه سرزمین‌های اشغالی صرفنظر از دلایل سیاسی که در پس آن قرار دارد کاملاً ممنوع است. رضایت ادعایی کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند

^۱ رضایان، جواد، مقاله دفاع از غیر نظامیان در سرزمین‌های اشغالی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۸۸، ۴۵، ص ۱۴

اهمیتی ندارد (ماده ۸ کنوانسیون‌های اول تا سوم، ماده ۹ کنوانسیون چهارم) مورد راستی آزمایی و تأیید قرار گیرد.

طبق ماده ۱۴۷ «اخراج یا انتقال غیر قانونی» سکنه سرزمین اشغالی به سرزمین قدرت اشغالگر، یا به سرزمین اشغال نشده همان دولت، یا به دولت ثالث، نقض فاحش کنوانسیون چهارم ژنو است. با این حال اگر ایمنی جمعیت یا دلایل الزام‌آور نظامی اقتضاء کنند، قدرت اشغالگر می‌تواند اقدام به تخلیه موقت یک منطقه خاص بنماید (بند ۲ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو). جمعیت تخلیه شده می‌تواند موقتاً در بخش دیگری از سرزمین اشغالی اسکان داده شود، مگر اینکه تخلیه به خارج از سرزمین اشغالی، به سرزمین قدرت اشغالگر یا دولت ثالث، تنها راه تأمین ایمنی تخلیه شدگان باشد. مقامات قدرت اشغالگر مسئول بازگرداندن آنها به میهن به محض آنکه اوضاع و احوال اجازه دهد، می‌باشند.^۱

از سوی دیگر، طرفهای خصمه به موجب ماده ۵۸ پروتکل اول الحاقی تعهدی کلی در جهت اتخاذ اقدامات احتیاطی برای حمایت از جمعیت غیرنظامی در برابر آثار مخاصمات دارند. این قاعده بر جمعیت سرزمین‌های اشغالی هم اعمال می‌شود و به این معناست که قدرت اشغالگر نه تنها اجازه اتخاذ تدابیر حمایتی به نفع غیرنظامیان در معرض خطر را دارد بلکه ملزم به آن هم هست. با وجود این، مقررات محدود بند ۲ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو که در بالا مورد بحث واقع شد، و تخلیه دائم بخشهایی از سرزمین اشغالی را اختصاصاً ممنوع می‌کند، باید در نظر گرفته شود.^۲

^۱ همان، ص ۱۵

^۲ همان، ص ۱۶

اگر تخلیه لازم باشد قدرت اشغالگر اقامتگاه و تجهیزات کافی را فراهم خواهد کرد. اعضای یک خانواده نباید از هم جدا شوند (بند ۳ ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو).

باید به نمایندگان قدرت حامی یا نمایندگی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ فرصت ملاقات با اشخاص مورد حمایت در اقامتگاه جدید داده شود (ماده ۱۴۳ کنوانسیون چهارم) به این دلیل، قدرت حامی و یا کمیته بین‌المللی صلیب سرخ باید قبلاً از چنین تخلیه‌ای مطلع شود. قدرت اشغالگر می‌تواند به دلایل ضروری امنیتی، افراد غیرنظامی را به اقامتگاه معین بفرستد یا بازداشت کند (بند ۱ ماده ۷۸ کنوانسیون چهارم).^۱

به موجب بند ۴ ماده ۲۷ کنوانسیون چهارم ژنو، طرفهای یک درگیری به طور کلی حق دارند «درباره اشخاص مورد حمایت اقدامات نظاری یا امنیتی را که به واسطه جنگ لازم می‌دانند به عمل آورند». این قاعده در مورد اشغال هم اعمال می‌شود. ماده ۷۸، که این حق را تعریف می‌کند، می‌گوید که مقامات اشغالگر می‌توانند اشخاص مورد حمایت را «حداکثر» به اقامتگاه معین بفرستند یا بازداشت کنند، اما فقط در صورتیکه «دلایل ضروری امنیتی» چنین اقتضایی داشته باشد، چنین تدابیری نباید ماهیت کیفری داشته باشند. این تدابیر فقط می‌تواند به واسطه ملاحظات امنیتی قدرت اشغالگر توجیه شود. اشخاص می‌توانند به اقامتگاه معین شده در محل اقامت خود یا هر جای دیگر فرستاده شوند. محدودیت‌های مقرر در ماده ۴۹

^۱ حسنی، زهرا (۱۳۹۰)، اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین‌های اشغالی، ماهنامه دادگستر، شماره ۱۳۸۸، ۴۳، ص ۲۵

کنوانسیون چهارم ژنو باید رعایت شود؛ به خصوص، شخص نمی‌تواند به جایی خارج از سرزمین اشغالی فرستاده شود.^۱

گفتار اول: وضعیت کودکان فلسطینی در سرزمین اشغالی

طرف‌های مخاصمه با دید میان جمعیت غیرنظامی و رزمندگان و اهداف نظامی و غیر نظامی تفکیک قائل شوند. این قاعده که یک قاعده عرفی ثبت شده است، در حال حاضر در ماده ۴۸ پروتکل الحاقی اول به صورت مدون در آمده است. در حال حاضر صدها تن از کودکان فلسطینی در مزارع شهرک نشینان اسرائیلی کرانه باختری در منطقه "وادی اردن" کار می‌کنند که سن برخی از آنان حدود ۱۰ سال است که به مراتب پایین‌تر از سن قانونی کار (کودک) بر اساس تعهدات بین‌المللی رژیم صهیونیستی است. بر اساس قوانین بین‌المللی و حتی قوانین داخلی رژیم صهیونیستی، حداقل سن کار کودکان ۱۵ سال در نظر گرفته شده است، در حالی که بسیاری از کودکان مصاحبه شده در گفتگو با دیده بان عنوان نمودند آنان از سن ۱۳ و ۱۴ سالگی کار را در مزارع شروع کردند و در میان آنان کودکان کم سن و سال تری که به صورت پاره وقت در مزارع مشغول به کارند نیز یافت می‌شود.^۲

این کودکان ابراز داشته‌اند که ساعت کاری آنان از ۵/۳۰ تا ۶ صبح آغاز شده و حدوداً ۱۲ ساعت در روز و ۶ الی ۷ روز در هفته در زمین‌های زراعی مشغول به کارند. به عبارتی دیگر،

^۱ همان، ص ۲۶

^۲ محسنی، علی رضا، حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه، ماهنامه دادگستر، ۱۳۹۱، ص ۲۶

برخی از این کودکان در تمام طول هفته و بدون استراحت فعالیت دارند و در زمان اوج برداشت، به صورت مداوم و بدون وقفه تا ۱۲ ساعت را در مزارع به سر می‌برند^۱.

به دلیل نوع کار و شرایط محیطی، کودکان مزبور با مخاطرات جدی حین کار و آسیب‌های احتمالی در آینده مواجه‌اند. سر و کار داشتن با تجهیزات و ماشین‌آلات کشاورزی سنگین (و خطرناک)، سر و کار داشتن با آفت کش‌ها و گرمای شدید فصل تابستان که عمدتاً از حد ۴۰ درجه سلسیوس گذشته و تا مرز ۵۰ درجه هم می‌رسد، از جمله عواملی است که سلامت روح و جسم این کودکان را در میان مدت و بلندمدت با مخاطره مواجه ساخته است. بنابر اذعان دیده بان، کودکان کار مزارع شهرک نشینان وادی اردن، به دلیل شرایط کاری تاکنون دچار عوارضی همچون گرمزدگی مفرط، سرگیجه و حالت تهوع، ناراحتی و خارش پوست، احساس کمردرد و بی‌حسی اعضاء به دلیل حمل محموله‌های سنگین آفت کش که در برخی موارد وزن آنان تا ۲۰ کیلو می‌رسد، گردیده‌اند. همچنین به استناد گزارش دیده بان، این کودکان احتمالاً با آسیب‌های جدی دیگر همچون مشکلات روانی، ناباروری و ابتلا به سرطان به دلیل تماس مستمر با آفت کش‌ها، کاهش هوش و ناهنجاری‌های رفتاری در بزرگسالی مواجه خواهند شد. در هیچ کدام از کودکان کاری که با آنان مصاحبه صورت پذیرفته، علیرغم شرایط سخت و پرمخاطره کاری، دارای بیمه درمانی یا برخوردار از مزایای خدمات اجتماعی نبوده و بسیاری از آنان در صورت ابتلا به بیماری یا جراحی ناشی از کار، مجبور به پرداخت هزینه‌های آن از جیب خود می‌باشند. این در حالیست که کودکان مذکور با حداقل دستمزد، در این مزارع به بیگاری گرفته شده‌اند. بنابر گزارش دیده بان، دستمزد این کودکان به مراتب کمتر از حداقل

^۱ همان، ص ۲۷

دستمزد قانونی در اسرائیل است که به ازای هر یک ساعت ۱۶ الی 18 شکل پرداخت می شود. همچنین این کودکان در قالب توافق نانوشته به کار گمارده شده و هیچ نوع قرارداد کاری میان کودکان کار و کارفرمایان آنان منعقد نمی شود. از این رو، بسیار دشوار است این کودکان حق و حقوق خود را تحت این شرایط کاری تبعیض آمیز، از کارفرمایان خود بستانند^۱.

مهمترین عامل تن دادن کودکان فلسطینی به چنین شرایط کاری، شرایط نامساعد و وخیم اقتصادی خانواده‌ها عنوان شده است، شرایطی که ناشی از سیاست های توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی در سراسر مناطق اشغالی کرانه باختری مانند اعمال محدودیت شدید بر دسترسی فلسطینیان به زمین‌های زراعی، آب و محصولات کشاورزی مثل کود و همچنین صدور کالا و (محصولات کشاورزی) می باشد؛ بنابراین، آگاهی شهرک نشینان اسرائیلی نسبت به نیاز و اتکای خانواده‌های فلسطینی به کار در مزارع، سبب استثمار کارگران فلسطینی به ویژه کودکان گردیده است. این شرایط سبب بروز جدی ترین معضل اجتماعی در میان کودکان منطقه وادی اردن که همانا ترک تحصیل فراگیر در بین کودکان است، شده است. اسرائیل عضو کنوانسیون بین المللی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین کنوانسیون حقوق کودک است که هر دو کنوانسیون بر لزوم حمایت از کودکان در برابر بهره کشی اقتصادی و کارهای سخت و خطرناک و همچنین کارهایی که مانع از ادامه تحصیل کودکان گردد، تأکید دارند. به علاوه، اسرائیل عضو سازمان بین المللی کار بوده و بر اساس مواد ۱۳۸ و ۱۸۲ آن، این رژیم متعهد گردیده حداقل سن کار را ۱۵ سال قرار دهد و از اشتغال کودکان زیر 18 سال در محیط های کاری خطرناک

^۱ اکبری، عباس، کاربرد سلاح های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل، پایان نامه دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸۵، ص ۵۴

جلوگیری کند، این در حالی است که رژیم صهیونیستی، بنا به اذعان گزارش دیده بان، کودکان فلسطینی را از این تعهدات و قوانین مستثنی ساخته است.^۱

گفتار دوم: وضعیت هواپیماهای غیرنظامی در جنگ اسرائیل و فلسطین

پیچیدگی حقوق بشردوستانه بین المللی از عوامل بسیاری از قبیل پیچیدگی روز افزون جنگ و درگیری، ادغام گسترده زیر ساختهای نظامی و غیرنظامی، دینامیک در حال تغییر مذاکرات چند جانبه، مشارکت روز افزون دولت ها و سازمانهای غیردولتی در مذاکرات مربوط به معاهدات و سیاسی شدن شدید مخاصماتی که بر حقوق بشر دوستانه تاثیر گذار بوده اند، ناشی می شود. شلیک یه یا بمباران اعضای جمعیت غیر نظامی که در عملیات خصمانه شرکت ندارند - خواه با هدف تهدید یا هر هدف دیگری باشد - ممنوع است (ماده ۲۵، بند ۲، پروتکل الحاقی اول). حمله به اهداف غیرنظامی ممنوع است. چنین حملاتی در مقام اقدامات تلافی جویانه نیز منع شده است (بند ۶ ماده ۵۱، شق ج و ماده ۵۴، بند ۴، بند ۲ ماده ۵۵، بند ۴ ماده ۵۶، پروتکل الحاقی اول). ممنوعیت حمله به اشخاص و جمعیت غیر نظامی (اصل مصونیت غیررزمنده) نتیجه منطقی اصل بنیادین جنگ محدود و قاعد نشأت گرفته از این مبنای بنیادین یعنی اصل تفکیک میان اهداف نظامی و جمعیت غیر نظامی است. به دلیل اینکه تنها حملات به اهداف نظامی طبق قاعده ضرورت نظامی مجاز هستند. آشکار است که نه جمعیت و نه افراد غیر نظامی نمی توانند حتی اهداف مجاز یک حمله تلقی شوند. به عنوان حکمت بنیادین حقوق بین المللی عرفی این قاعده در طول دهه های متوالی بدون هیچ اختلاف نظری وجود داشته است و در این جا تأییدی دوباره بر اصل تثبیت شده حقوق عرفی است. یک حمله

^۱ همان، ص ۵۵

که منحصراً برای گسترش رعب و وحشت در میان جمعیت نظامی طراحی شده، حمله غیر قانونی نسبت به جمعیت غیر نظامی است. در چنین مواردی بمباران جمعیت یا اهداف غیر نظامی نسبت به جمعیت غیر نظامی است. در چنین مواردی بمباران جمعیت یا اهداف غیر نظامی تعمداً با هدف مرعوب کردن طرف مخالف و جمعیت غیر نظامی دشمن طراحی شده است و نقص فاحش حقوق بشر دوستانه بنیادین را تشکیل می‌دهد. که بدون تردید در دسته-بندی نقض‌های وخیم قرار می‌گیرد. نقض‌هایی که باید به عنوان جرائم جنگی مجازات شوند. به خصوص این نوع وحشی‌گری جنگ تمام عیار متأسفانه مرتباً توسط نیروهای نظامی در عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد. به طور مثال ارتش یوگسلاوی یا نیروهای صرب مکرراً حملات تهدید آمیز را علیه جمعیت غیر نظامی راه انداخته و به ویژه اهداف غیر نظامی را مورد ارباب و تهدید قرار می‌دادند (در طول جنگ کرواسی در سال ۱۹۹۱ و بوسنی از سال ۱۹۹۲ به منظور تهدید جمهوری‌های الحاقی و اخراج جمعیت بومی از سرزمین‌های ادعایی به عنوان سرزمین‌های تاریخی صرب‌نشین). جنگ شوروی (سابق) در افغانستان در طول سال‌های دهه ۱۹۸۰ و حملات عراق با موشک‌های اسکود به شهرهای عربستان و اسرائیل در مدت زمان جنگ کویت سال ۱۹۹۱ نمونه‌های دیگری از حملات غیر قانونی تهدید آمیز است که جامعه بین‌المللی آنها را به عنوان شکل مناسبی از واکنش به رسمیت شناخته است.^۱

اگر چه چنین اقدامات وحشیانه‌ای با چالش و رد مداوم جامعه بین‌المللی همراه بوده است فقط یک راه حل یک جانبه (به نفع مستقیم نگرانیهای بشردوستانه) را در اولین پروتکل الحاقی پیدا

^۱ حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲

کرد. اما برای مدتهای طولانی محل اختلاف بود که آیا موارد نقض فاحش مقررات حمایت از جمعیت غیر نظامی، می‌تواند اقدامات تلافی‌جویانه آسیب به جمعیت غیر نظامی دشمن را توجیه کند یا خیر؟ در حال حاضر پروتکل الحاقی اول، صریحاً اظهار می‌دارد: اقدامات تلافی-جویانه علیه جمعیت و اهداف غیر نظامی قطعاً ممنوع است. در واقع ویژگی مضیق دو سوپه بودن قواعد سنتی بشردوستانه با یک رژیم عینی از دور خارج شده است و منافع فردی دولتهای عضو را به نفع منافع بین‌المللی با یک ماهیت بشردوستانه به حاشیه رانده است. مقررات بنیادین قسمت چهارم پروتکل الحاقی اول نمی‌تواند ذیل سیستم پروتکل حتی در موارد تلافی‌جویی مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، به طور مثال بی‌توجهی تعدی حقوق بین‌الملل نسبت به نقض اولیه حقوق توسط یک دولت دیگر. ممنوعیت حملات به جمعیت غیرنظامی و اهداف صرفاً غیر نظامی (مواد ۵۱، بند ۶ و ۵۲ پروتکل الحاقی اول) به اهداف فرهنگی مهم (ماده ۵۳، پروتکل الحاقی اول، به اهداف ضروری برای بقای جمعیت غیر نظامی (ماده ۵۴ بند ۴ پروتکل الحاقی اول) و محیط زیست طبیعی (ماده ۵۵، بند ۲ پروتکل الحاقی اول) در حال حاضر قطعی است و حتی در موارد تلاقی و انتقامجویی مطابق با مجموعه مقررات مطرح شده در فصلهای ۲ و ۳ و بخش ۴ پروتکل الحاقی اول هم نمی‌تواند به اجرا درآید. ویژگی فعلی این حمایت‌های بنیادین به نفع جمعیت غیر نظامی به طور بسیار صریح و شفاهی مورد تاکید قرار گرفته است.^۱

مواضع دفاعی یا ساختمانهایی که می‌توانند به آتش کشیده یا بمباران شوند به منظور:

- شکست مقاومت فعال (آتش یا بمباران مقهور کننده)؛

^۱ همان، ص ۱۳۳

- از میان بردن اهداف نظامی واقع در آن (بمباران ، آتش ویران کننده).

در هر دو مورد ابتدائاً محدود به مقاومت عینی و اهداف نظامی است.

بر خلاف مواضع غیر دفاعی که ممنوعیت حمله به جمعیت غیر نظامی را تحت پوشش قرار می دهد مواقع دفاعی اهداف نظامی مشروع هستند. اما همه شهرها یا روستاها به دلیل این که برخی از رزمندگان نیروهای نظامی دشمن در آنها به مقاومت می پردازند، اهداف نظامی تلقی نمی شوند. حقوق بشردوستانه معاصر در این ارتباط از منظر سنتی خود که نابودی گسترده چنین اقامتگاه هایی را به عنوان اهداف نظامی مشروع اجازه می داد، به طور کلی منحرف شده است. حتی در حمله به چنین مواضعی نیروهای نظامی تا آنجا مجاز هستند که اعمال خشونت با ضرورت نظامی به منظور خنثی کردن مقاومت دشمن و نابودی اهداف نظامی مشخص واقع در آن توجیه شود. تنها اگر بمباران چنین مواضعی دستیابی به اهداف نظامی را در معنای مضیق خود محقق سازد، ذیل بند ۲ ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول حمله قابل توجیه محسوب می شود. همینطور باید از بمباران بخشهایی از این مواضع که پیشرفت نظامی قطعی نیستند، صرف نظر شود. اگر چه دفاع از چنین مواضعی ممکن است منتهی به این شود که همه اهداف مهم عملاً اهداف غیر نظامی شوند. جنگنده های رژیم و رصهیونیستی روز شنبه 7/10/87 صدها نقطه از نوار غزه را هدف بمباران های خود قرار دادند. در این عملیات ها صدها فلسطینی به شهادت رسیده و چندین برابر نیز مجروح شدند. مقامات اسرائیلی گفته اند هدف آنها پایان دادن به قدرت حماس در این منطقه است. شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور بیانیه یی خواستار توقف فوری کلیه اقدامات خشونت آمیز از سوی همه طرف ها شده بود. در این بیانیه که توسط سفیر کرواسی و رئیس دوره یی شورای امنیت قرائت شد از همه طرف ها

خواسته شده بود عملیات نظامی خود را فوراً متوقف کنند. حمله اسرائیل به غزه با محکومیت جهانی مواجه شد. به جز امریکا که به صراحت حماس را مسوول فجایع غزه معرفی کرد و گفت تا زمانی که این جنبش خلع سلاح نشود حملات اسرائیل ادامه پیدا خواهد کرد، اکثر مقامات کشورهای جهان با محکوم کردن حملات اسرائیل خواستار توقف فوری آنها شده اند. پاپ «بندیکت شانزدهم» در دومین روز، حملات اسرائیل به نوار غزه را محکوم کرد. تعداد زیادی از پایتخت های کشورهای جهان شاهد تظاهرات گسترده یی در محکومیت اقدامات اسرائیل بود و تظاهرکنندگان خواستار اقدام عاجل برای توقف حملات اسرائیل به فلسطینی ها شدند.^۱

اخطار مؤثر بیش از موعد باید در هر بمبارانی صادر شود مگر اینکه شرایط اجازه این کار را ندهد (بند ۲، بخش ۲ ماده ۵۷ و ماده ۲۶ مقررات لاهه).

حقوق عرفی در وهله اول ناشی از تعهد اصل به حداقل رسانیدن لطمات غیرنظامی جانبی است که بر اساس آن طرف مخالف باید اختطار مؤثر پیش از موعد بدهد. مقاومت دشمن باید فرصت تخلیه جمعیت غیر نظامی از این مناطق را بدهند (یا حداقل جای دادن آنها در مناطق تحت حمایت مانند پناهگاه های ایجاد شده) همینطور ماده ۲۶ مقررات لاهه مقرر می کند: فرمانده یک نیروی مهاجم باید به مقامات صالح در محل های هدف حمله اطلاع دهد که بمباران طراحی شده است. تنه در مواردی که موفقیت حمله به ناگهانی بودن آن بستگی دارد این اخطار اضافی به نظر می رسد (یا در موارد مقابله نظامی) لذا با اخطار به یک یورش منطقیاً ملاحظاتی ضرورت نظامی کنار گذاشته شده است. شق ج بند ۲ ماده ۵۷ پروتکل الحاقی اول دوباره مسأله اخطار

^۱ رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه تبریز، ص ۷۲

را مورد توجه قرار داده است. اساساً مادهٔ جدید پروتکل الحاقی اول بیشتر از آنچه قبلاً در ماده ۲۶ مقررات لاهه ذکر شده فراتر نمی‌رود. از آنجایی که شق ج بند ۲ مادهٔ ۵۷ پروتکل، هیچ چیزی را غیر از اخطار بیش از اضافی به نظر می‌رسد (یا در موارد مقابله نظامی)، لذا با اخطار به یک یورش منطقاً ملاحظات ضرورت نظامی کنار گذاشته شده است. شق ج بند ۲ مادهٔ ۵۷ پروتکل الحاقی اول دوباره مسأله اخطار را مورد توجه قرار داده است. اساساً مادهٔ جدید پروتکل الحاقی اول بیشتر از آنچه قبلاً در ماده ۲۵ مقررات لاهه ذکر شده، فراتر نمی‌رود. از آنجایی که شق ج بند ۲ ماده ۵۷ پروتکل، هیچ چیزی را غیر از اخطار پیش از موعد مؤثر در مواردیکه حمله احتمالاً موجب لطمات وخیم به غیرنظامیان و خسارت تبعی به اموال غیرنظامی می‌شود، مقرر نکرده است. مهاجم اگر شرایط اجازه ندهد، می‌تواند از دادن اخطار صرفنظر کند. یعنی هنگامی که شرایط خاص عملیات طراحی شده، امکان اطلاع دادن به مدافعان را ندهد به دلیل اینکه دستیابی به هدف آن عملیات محقق نخواهد شد (که اساساً بیشتر از توصیف مختصر موضوع تهاجم نیست) شکل گرفتن یک استثناء در مادهٔ ۵۷ پروتکل الحاقی اول حتی ابهام-آمیزتر از فرمول قدیمی مندرج در مادهٔ ۲۶ مقررات لاهه است. اما همین قالب دوباره باید در پرتو اصل مهم ضرورت نظامی به تفسیر درآید به این معنا که ممکن است عملاً اخطار پیش از موعد بر اساس یک نگرش نظامی کنار گذاشته شود، به دلیل اینکه این عنصر برای موقعیت کل عملیات اساسی است، لذا رد این شرایط دو مسأله تعیین کننده‌اند. یعنی عواقب اخطار در مورد شانس موفقیت عملیات از یک سو و از سوی دیگر تلفاتی که نیروهای مهاجم به وجود می-آورند. صرفاً یک اشاره کلی برای تشکیک پیرامون یک عملیات جهت عمل کردن به فرمول استثناء کافی نیست. اما در مقیاس مورد نظر نباید غلو و اغراق شود به جهت اینکه اگر میزان

تلفاتی که مهاجمان به منظور فراهم نمودن فرصت عقب‌نشینی به بار آورده‌اند شدت زیادی داشته باشد، معقول بودن سیستم را تضعیف می‌کند.^۱

در هر شرایطی آتش گشودن یا بمباران اهداف غیر نظامی و نظامی بدون تفکیک ممنوع است (ماده ۵۱، بند ۴ و ۵ پروتکل الحاقی اول و بند ۳ ماده ۳۴ پروتکل الحاقی دوم).

بند ۴ و ۵ ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول مهمترین نتیجه اصلی جنگ محدود است. اساساً ممنوعیت حملات فاقد تفکیک بیشتر از نتیجه منطقی اصل تفکیک نیست. حکمت بنیادین تفکیک و مصونیت غیر رزمندگان نه فقط مانع حملات به جمعیت غیر نظامی می‌شود بلکه متخاصمان را ملزم می‌کند که میان اهداف نظامی از یک سو و جمعیت و اهداف غیر نظامی از سوی دیگر تمایز قائل شوند. ممنوعیت حملات فاقد تفکیک مندرک در بند ۴ ماده ۵۱ بیشتر یک استنباط بدیهی از قواعد بنیادین حقوق بشردوستانه است. هیأت‌های دولتی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ که نقش تعیین کننده‌ای در کنفرانس دیپلماتیک داشتند، به طور کلی این موضوع را در عبارت‌پردازی مختصر خود به عنوان قاعده اساسی حقوق بشر دوستانه که در عرف جای استواری یافته است، در نظر گرفتند.^۲

اما در همین زمان ممنوعیت حمله فاقد تفکیک که در ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول درج شده، در قالب دقیق خود با تعدادی از قواعد مشخص مربوط به نبرد، توسعه حقوق قراردادی است که

^۱ کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸، ص ۶۹

^۲ حبیب‌زاده، توکل «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی». همایش فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل. شهرکرد: دانشگاه شهرکرد، مهر ماه (۱۳۸۳)، ص ۵۴

بسیار بیشتر از حیطة عرفی رویه سنتی حمایت از جمعیت غیرنظامیان است. آسیب‌ها حتی اگر ناشی از یک حمله به هدف نظامی بوده و از دیدگاه نظامی ضروری تشخیص داده شود، معمولاً قانوناً مجاز تلقی نخواهد شد. چنین مسأله‌ای منطقاً نمی‌تواند از اصل ضرورت نظامی استنباط گردد و دیدگاه محدودی که خسارت تبعی را قانونی می‌شمارد حتی اگر ضرورت نظامی باشد در مفهوم سنتی خود نیاز به یک قضاوت پرارزشمندتر و یک اصل بنیادین دوم یعنی اصل اساسی تناسب دارد. تنها اگر مفهوم ضرورت نظامی همراه با تناسب بکار گرفته شود، این نتیجه‌گیری ممکن است خسارت تبعی اجتناب‌ناپذیر برای رسیدن به برخی از اهداف نظامی خاص، نمی‌تواند غیر قانونی اعلام شود. دیدگاه سنتی که طبق آن خسارت تبعی اجتناب‌ناپذیر در حمله به اهداف نظامی خاص باید پذیرفته شود، دیگر اعتباری ندارد. موارد وخیم نظمان می‌دهد که حضور اتفاقی غیرنظامیان در اهداف نظامی موجب مصونیت آنها در برابر قاعده تفکیک نیست. همین‌طور حمله به یک هدف نظامی واقع در شهر که به خودی خود کاملاً غیرمهم است توجیه‌کننده حمله به شهر به عنوان کلیتی که ممکن است خسارت متعددی را به جمعیت غیر نظامی وارد کند، نیست. ممنوعیت خسارت فاحش، نهفته در ممنوعیت حمله فاقد تفکیک، مقرر می‌کند: متخاصمان در ارتباط با پیشرفت نظامی مورد انتظار از یک حمله، امکان نابودی جمعیت غیر نظامی را هم در نظر داشته باشند. تنها اگر پیشرفت نظامی مورد انتظار اهمیت تاکتیکی و استراتژیکی زیادتری نسبت به ورود خسارت داشته باشد، حمله طبق ماده ۵۱ پروتکل الحاقی اول قابل توجیه است، معیار چنین تعادلی ضرورتاً باز هم مبهم باقی می‌ماند و آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای برای ارزیابی نتایج احتمالی و ایجاد تعادل، از خود به جای می‌گذارد. اما هیچ راه حل جایگزینی وجود ندارد. در رویه ایجاد تعادل عناصر زیادی وجود دارند

که ضرورت توجه به حجم انبوهی از اطلاعات و عوامل متعدد را نشان می‌دهد و هر تلاشی برای طراحی یک فرمول جامع و روشن مضحک به نظر می‌رسد. خلاصه اینکه ارائه یک مفهوم عمومی منحصر به فرد خواهد بود.^۱

ارتش اسرائیل مرتباً نوار غزه را بمباران می‌کند. در این حملات که همیشه با نقض قوانین بین‌المللی صورت می‌گیرد، معمولاً غیرنظامیان کشته یا زخمی می‌شوند.

غزه از سال ۲۰۰۷ در محاصره رژیم اسرائیل قرار دارد و این امر علاوه بر افزایش فقر و بیکاری، سطح رفاه زندگی مردم غزه را کاهش داده است.

حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار فلسطینی در نوار غزه که بزرگترین زندان رو باز جهان نامیده می‌شود و در محاصره هوایی، زمینی و دریایی اسرائیل قرار دارد زندگی می‌کنند و از حقوق اساسی همچون حق جابجایی، شغل مناسب و امکانات بهداشتی و آموزشی کافی محروم هستند.

در عین حال، عواقب تهاجم اخیر اسرائیل به غزه نیز بر وخامت اوضاع افزوده است. اسرائیل اوایل جولای سال گذشته حمله به غزه را آغاز کرد. بیش از ۲۲۰۰ نفر در این حمله کشته و ۱۱ هزار تن مجروح شدند. این جنگ ۴ شهریور ۱۳۹۳ با میانجیگری مصر پایان یافت.

براساس آمار رسمی منابع فلسطینی، بیش از ۱۵ هزار و ۵۰۰ واحد مسکونی در حملات سال گذشته اسرائیل آسیب دیدند و ۲۲۰۰ خانه نیز به طور کامل نابود شدند.^۱

^۱ ترجمه دکتر حسین طالقانی و دکتر سیرالله مرادی. همایش فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل. شهرکرد: دانشگاه شهرکرد، مهرماه (۱۳۸۳)

مبحث دوم : وضعیت اماکن و منازل قبل از پیوستن فلسطین به کنواسیون ژنو

گفتار اول : وضعیت غذای افراد غیرنظامی در جنگ اسرائیل و فلسطین

بر عهده کشور هاست که قواعد را در میان نظامیانشان تا اندازه ای که از پذیرش آن اطمینان دارند ترویج دهند . باید از کشوره انتظار برود که قواعد را به اصول قابل حصولی کاهش دهند که بدون نیاز دائم به مشاوره حقوقی در صحنه، بتوان از آنها پیروی کرد. قدرت اشغالگر به نفع نیروهای اشغالگر یا برای تضمین خدمات عام‌المنفعه و تهیه غذا، سرپناه، پوشاک، حمل و نقل و بهداشت جمعیت می‌تواند غیرنظامیان بالای ۱۸ سال را وادار به کار کند، کارهایی که آنها را متعهد به مشارکت در عملیات نظامی می‌کند (بند ۲ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو؛ ماده ۵۲ مقررات لاهه) یا منجر به اشتغال کارکناندر سازمان‌های نظامی یا شبه نظامی شود، از این مقرره مستثناء هستند (بند ۴ ماده ۵۱ مقررات لاهه).

این قاعده باید همراه با بند ۵۶۴ و تفسیر آن، مطالعه شود. بند ۵۶۴ به طور خاصکار محول شده به اعضای جمعیت سرزمین‌های اشغالی را مورد بررسی قرار می‌دهد. کار اجباری تنها در دو صورت مجاز شمرده می‌شود: برای تأمین نیازهای آنی نیروهای اشغالگر، یا به نفع جمعیت سرزمین اشغالی، این نکته مورد تأکید است که غیرنظامیانی که توسط قدرت اشغالگر وادار به کار می‌شوند، همیشه وضعیت خود را به عنوان غیرنظامی حفظ می‌کنند.

^۱ ممتاز، جمشید. «آثار حقوقی ساخت دیوار حائل در سرزمینهای اشغالی». تهران: سخنرانی در مرکز مطالعات حقوق بشر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مهر ماه (۱۳۸۳).

کار به نفع نیروهای اشغالگر تنه در شرایط بسیار محدودی مجاز است به خصوص، نباید به سکنه سرزمین اشغالی دستور داده شود برای بهبود وضع آمادگی جنگی نیروهای اشغالگر، یا برای کمک به عملیات نظامی کار کنند. بر اساس تفسیر «پیکته» کارهایی که برای مثال به حمل و نقل عمومی، بازسازی جاده‌ها، پل‌ها، یا پناهگاه‌ها، یا گذاشتن خطوط تلفن مربوط می‌شوند می‌توانند مجاز باشند. با این حال، در نظر نگرفتن این نوع کارها به عنوان مساعدت به وضع آمادگی جنگی نیروهای مسلح، دشوار است و تقریباً بهتر بود همه کارهایی که به نفع نیروهای اشغالگر هستند ممنوع شوند.^۱

مسلماً به موجب حقوق موجود ساختن سنگر، استحکامات، یا باند پرواز موقت باید در زمره کارهایی باشند که سکنه سرزمین اشغالی نباید وادار به انجام آواها شوند. کار در صنایع اسلحه‌سازی هم ممنوع است. بند ۲ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو صراحتاً اعلام می‌دارد که سکنه سرزمین‌های اشغالی نباید وادار به انجام کاری شوند که آنها را متعهد به مشارکت در عملیات نظامی می‌کند، این قاعده بر عملیات نظامی علیه دولت خود یا دولت دیگر، همچنین عملیات علیه اعضای مقاومت و پارتیزان‌ها در سرزمین اشغالی هم اعمال می‌شود.^۲

گماردن کارگران به انجام کارهایی که تکمیل آنها به نفع سکنه سرزمین اشغالی است، مشکلات کمتری را بر می‌انگیزد. مثالی که به ذهن متبادر می‌شود، کار برای استقرار محدود خدمات عام‌المنفعه پس از تخریب آنها در جنگ، نظیر لوله‌های آب، تجهیزات برق، خطوط حمل و نقل

^۱ اکبری، باقر، مخاصمات مسلحانه در فلسطین اشغالی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹، ش ۱۴، ص ۲۹

^۲ رضاییان، جواد، مقاله دفاع از غیر نظامیان در سرزمین‌های اشغالی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۸۸، ۴۵، ص ۳۵

و غیره است. برخی صنایع نظیر تولید غذا، کود، یا سیمان باید دوباره راه‌اندازی شود. سکنه سرزمین اشغالی ممکن است وادار به انجام این نوع کارها شوند. با این حال، کار باید همیشه در خود سرزمین اشغالی (پاراگراف ۳ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو) و به نفع جمعیت آن باشد. اشخاص زیر ۱۸ سال در هیچ شرایطی نباید وادار به کار شوند (بند ۲ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو).

کارگران سرزمین اشغالی نباید به عضویت سازمان با ماهیت نظامی یا شبه نظامی در آیند (بند ۴ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو). یکی از اهداف این مقررهم ممانعت از اقداماتی بود که در طول جنگ جهانی دوم صورت پذیرفت.

هدف تفسیر دقیق انواع کارهایی که به عنوان کار اجباری مجاز هستند، این است که از افراد در برابر سؤاستفاده و لطمه حمایت شود. این کار همه انواع بردگی مدرن به نفع قدرت اشغالگر را ممنوع می‌کند. همچنین هدف آن این است که از فرستادن سکنه سرزمین‌های اشغالی به مکان‌هایی که می‌توانند از اهداف نظامی باشند، جلوگیری کند، زیرا این مکان‌ها می‌توانند در معرض خطرانی قرار گیرند که همراه با حمله علیه اهداف نظامی هستند. به علاوه، استفاده از غیرنظامیان به عنوان سپر مطلقاً ممنوع است (مراجعه شود به بند ۵۰۶).^۱

غیرنظامیانی که مستعد کار هستند، باید تا آنجا که ممکن است در موقعیت کاری عادی خود قرار گیرند تا برای قدرت اشغالگر کار کنند. شرایط کاری موجود (نظیر دستمزدها، ساعات کار، حمایت کاری) نباید توسط قدرت اشغالگر تغییر یابد (بند ۳ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو).

^۱ همان، ص ۳۶

اشخاصی که وادار به کار می‌شوند باید در صورت امکان در جایی که قبلاً کار و زندگی می‌کرده‌اند، به کار گرفته شوند. این مقرره مجدداً به ضرورت دادن اجازه به سکنه سرزمین‌های اشغالی به ادامه روش عادی زندگی تا آنجا که امکان دارد، تأکید می‌کند.^۱

بند ۳ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو به مقررات راجع به شرایط کاری اشاره می‌کند که در زمان اشغال لازم‌الاجرا هستند و تأکید می‌کند که این مقررات باید قابل اجرا باقی بمانند. این مقرره جزئی و بسیار مفید که بخشی از حقوق بین‌الملل کار و حقوق جنگ را تشکیل می‌دهد با مشارکت سازمان بین‌المللی کار (ILO) تنظیم شده است. مقاوله‌نامه‌های ذی‌ربط سازمان بین‌المللی کار در مورد حمایت از کارگران رد سرزمین‌های اشغالی لازم‌الاجرا باقی می‌مانند. استخدام اشخاص مورد حمایت برای کار در خارج از سرزمین‌های اشغالی ممنوع است (بند ۳ ماده ۵۱ کنوانسیون چهارم ژنو). به افراد فقط می‌توان دستور کار در داخل سرزمین اشغالی را داد. به کار گماردن افراد در کشور اصلی مقامات اشغالگر بدون استثناء ممنوع است. این ممنوعیت هم نظیر موارد دیگر، پاسخی است به یک عملکرد عمومی در طی جنگ جهانی دوم.^۲

گفتار دوم: وضعیت بیمارستان‌ها و یگان‌های امدادی در سرزمین‌های اشغالی

ممنوعیت جنگ کورکورانه و غیرقابل تفکیک مانند آنچه در جنگ ۲۲ روزه غزه به وقوع پیوست، به صورت بالقوه از محدودیت‌های ضرورت نظامی هم فرا تر می‌رود. بیمارستان‌های غیرنظامی فقط به طور موقت و در صورت ضرورت اضطراری می‌توانند تصرف شوند. معالجه و مراقبت از

^۱ همان، ص ۳۷

^۲ حسنی، زهرا (۱۳۹۰)، اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین‌های اشغالی، ماهنامه دادگستر، شماره ۱۳۸۸، ۴۳، ص ۴۱

بیماران باید تضمین شود (بند ۱ ماده ۵۷ کنوانسیون چهارم ژنو) مواد و ذخایر بیمارستانهای غیرنظامی مادام که مورد نیاز جمعیت غیرنظامی هستند نمی‌توانند تصرف شوند (بند ۲ ماده ۵۷ کنوانسیون چهارم ژنو؛ بند ۲ ماده ۱۴ پروتکل اول الحاقی).^۱

به موجب بند ۱ ماده ۵۷ کنوانسیون ژنو، مقامات اشغالگر فقط در صورتی و برای مدتی می‌توانند بیمارستانها را برای استفاده خود تصرف کنند که بیمارستانها برای مراقبت کارکنانی نظامی مجروح و بیمار، مورد نیاز اضطراری باشند. با وجود این مراقبت از افراد سرزمین اشغالی باید در هر کجای دیگر تضمین شود، پروتکل اول الحاقی این حق قدرت اشغالگر به استفاده از بیمارستانهای سرزمین‌های اشغالی برای مقاصد خود را با دادن اولویتی مطلق به نیازهای جمعیت سرزمین اشغالی محدود می‌کند (بند ۲ ماده ۱۴) همین قاعده در مورد تجهیزات، لوازم و کارکنان این واحدها هم اعمال می‌شود. بنابراین روشن است که بیمارستانهای غیرنظامی سرزمین اشغالی باید ابتدائاً برای همان منظوری به کار گرفته شوند که قبل از اشغال به کار می‌رفتند، یعنی مراقبت از مردم محلی.^۲

^۱ محسنی، علی رضا، حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه، ماهنامه دادگستر، ۱۳۹۱، ص ۳۹

^۲ اکبری، عباس، کاربرد سلاح‌های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل، پایان نامه دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸۵، ص ۹۷

فصل سوم:

نقض کنوانسیون چهارم ژنو بعد از پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو در سرزمین

های اشغالی

مبحث اول : عدم توجه رژیم صهیونیستی به کنوانسیون چهارم ژنو

از جمله مفادی که اسراییل از آن تخطی کرده است می توان به مواد زیر اشاره کرد:

ماده ۱۴: دول متخاصم متعهدند مناطق و اماکن بهداشتی و تامینی نیز مناطقی که مجروحان، بیماران، معلولان، سالخوردگان، کودکان، زنان باردار، مادران، کودکان نوپا از آثار جنگ در امان مانند را تاسیس کنند^۱.

ماده ۱۳: مقررات حمایتی این کنوانسیون مجموع اهالی کشورهای در حال جنگ را بدون تبعیض از حیث نژاد، مذهب و عقیده سیاسی، در جهت تخفیف مشکلات و مصائب ناشی از جنگ شامل می شود.

ماده ۱۶: زخمیان، بیماران، معلولان و زنان باردار و در ماده ۱۷ تا ۲۰ آن بیمارستانها و زایشگاه ها مورد توجه و حمایت ویژه قرار دارند.

^۱ حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲، ص ۸۴

ماده ۲۴: دول متخاصم باید توجه ویژه به کودکان در جهت حمایت از کودکان کمتر از ۱۵ سال که به خاطر جنگ یتیم شده اند داشته باشند؛

ماده ۲۷: تمام اشخاص مورد حمایت باید از احترام نسبت به شخص خود و خانواده و احترام به اعتقادات و اعمال مذهبی و عادات و رسوم برخوردار باشد. اینها بخشی از تخلف های قانونی اسرائیل در ماجرای غزه است، تخلف هایی که فدراسیون بین المللی حقوق بشر نیز به آنها استناد کرده است.^۱

گفتار اول: قتل عام و کشتار کودکان فلسطین

بحران در سرزمین فلسطین در قرن معاصر با وقوع انقلاب کبیر فرانسه توسط ناپلئون بناپارت آغاز گردید. ناپلئون با این ترفند که اسلام آورده و به کمک یهودیان خواهد شتافت، توانست بر مصری ها و عثمانیان پیروز شود. وی پس از این پیروزی برای اشغال فلسطین رو به سوی این سرزمین نهاد و توانست بخش هایی از سرزمین فلسطین را به اشغال خود در آورد. این جریان تداوم داشت تا اینکه بحران فلسطین با اشغال این کشور توسط بریتانیا در خلال جنگ جهانی اول و قیمومیت ۲۸ ساله این کشور بر فلسطین تثبیت گردید. با خروج بریتانیا در ۱۴ مه ۱۹۴۸ م. از فلسطین و با تأسیس دولت اسرائیل در همان روز و سپس با اشغال بخش هایی از سرزمین فلسطین توسط دولت اسرائیل بحران و فاجعه فلسطین تکمیل شد. در کانون این بحران نقض حقوق شهروندان غیر نظامی، بالاحص کودکان فلسطینی ساکن در سرزمین های اشغالی کاملاً مشهود است. دولت اسرائیل در اجرای معاهدات حقوق بشری و حقوق بشر

^۱ رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه تبریز، ص ۵۴

دوستانه بین المللی و همچنین در خصوص رعایت و اجرای حقوق کودکان فلسطینی ساکن در مناطق اشغالی در اکثر موارد به تفاسیر غیر منطقی از این معاهدات مبادرت می ورزد. لذا در فلسطین اشغالی قوانین و مقررات خاص این رژیم جاری است، نه قوانین و ضوابط بین المللی به رسمیت شناخته شده جهانی در این خصوص. به هر حال مباحث مورد نظر در چهار فصل مورد تحلیل و ارزیابی حقوقی قرار گرفته است و در پایان این مباحث به این نتیجه می رسیم که تشکیل دولت اسراییل از همان روزهای آغازین خود پیامدهای ناگوار و تأسف باری را به دنبال داشته است. دو جنگ خانمان سوز در خلال سال های 1948م. و ۱۹۶۷م.، اشغال بخش هایی از سرزمین فلسطین و پناهندگی و آوارگی میلیون ها شهروند و کودک فلسطینی از مهمترین پیامدهای ناگوار تشکیل این دولت می باشد. فقر، محرومیت، اختلال در سیستم آموزش و پرورش، سلب حیات از کودکان، زندان و بازداشت های غیرقانونی، شکنجه، معلولیت و نقص عضو کودکان، تخریب منازل، آلودگی و تخریب محیط زیست کودکان فلسطینی تنها برخی دیگر از پیامدها و نتایج ناگوار اقدامات غیر قانونی و خشونت آمیز این رژیم در قبال شهروندان و کودکان فلسطینی ساکن در مناطق اشغالی می باشد^۱.

گفتار دوم : حمایت از کارگاهها و تأسیسات دارای نیروهای خطرناک

به طور کلی اصول حقوق بشر دو ستانه را می توان در شش عرصه روش های خاص جنگی، سلاح ها ، رفتار با غیر نظامیان ، اصل تفکیک، افراد و اموال مورد حمایت خاص، و حقوق اشغال خلاصه کرد کارگاهها و تأسیسات دارای نیروهای خطرناک یعنی سدها، آب بندها و ایستگاههای

^۱ کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸، ص ۱۴۵

برق هسته‌ای (ماده ۵۶، بند اول، پروتکل الحاقی اول) حتی هنگامی که اهداف نظامی باشند نباید هدف قرار بگیرند اگر چنین حمله‌ای منتهی به انتشار نیروهای خطرناک و خسارات وخیم به جمعیت غیرنظامی شود (ماده ۵۶، بند ۱).

ماده ۵۶ پروتکل الحاقی اول (و ماده ۱۵ پروتکل الحاقی دوم در ارتباط با مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی) دسته‌بندی جدیدی که کلاً ناشناخته بود، را ارائه داد، یعنی کارگاه‌ها و تأسیسات دارای نیروهای خطرناک، بر اساس تعریف رسمی ماده ۵۶ این دسته‌بندی متشکل از انواع تأسیسات ذیل هستند: سدها، آب‌بندها و تأسیسات و واحدهای انرژی هسته‌ای. این سه نوع تأسیسات به طور بالقوه خطرات وخیمی را در خود دارند به دلیل اینکه در صورت نابودی آنها، نیروهای غیر قابل کنترلی منتشر می‌شوند که می‌تواند موجب خسارت عظیمی به جمعیت غیر نظامی گردد. قانونمندی و تعیین قواعد راجع به وضعیت آنها در جنگ در قالب ماده‌ای مجزا و جداگانه، بدون تردید به واسطه ماهیت این خطرات (و نتایج ناگوار فعلیت یافتن این خطرات) است. اگر چه درجه قابل ملاحظه‌ای از اخطارهای این چنین طبق حقوق عرفی سنتی مقرر شده بود (به دلیل اینکه معمولاً ریسک خسارت همه جانبه فاحش در مورد حمله به این مواضع هم وجود داشت) اما در حقوق بشردوستانه قبل از تنظیم پروتکل‌های الحاقی، هیچ ممنوعیت قطعی حمله به این موارد به وجود نیامده بود. در رویه حملات طرفهای مخاصمه که معمولاً در این حیطه اتفاق می‌افتد و حتی اگر طبق احتیاطهای شدید در زمان‌های اخیر صورت می‌گرفت باز هم ممنوعیتی نبود.^۱

اکبری، عباس، کاربرد سلاح‌های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل، پایان نامه دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸۵، ص ۵۴^۱

قاعده جدید ماده ۵۶ پروتکل اول باید در یک دیدگاه کلی به عنوان بخشی از تلاش عمومی برای محدودیت گستره خسارت همه جانبه مجاز استنباط شود. ارزیابی میزان خسارت کلی مجاز بعد از جنگ جهانی دوم تغییر عمده‌ای پیدا کرد. چیزی که به وضوح با رویه دولت آمریکا در جنگ جهانی دوم در طول دهه‌های اخیر نشان داده شد. حمله به تأسیسات خطرناک در قالب ماده ۵۶ تنها در صورتی مجاز است حتی بدون قاعده خاص ماده ۵۶ - که در شرایط استثنایی و با در نظر گرفتن احتیاط‌های پیش‌بینی شده، نابودی حداقل حیات غیرنظامیان و خسارت به اهداف غیر نظامی را رد برداشته است. خسارت همه جانبه ناشی از چنین حملاتی آنقدر بالاست که پذیرش تعمدی ریسک آن می‌تواند در هر شرایطی به عنوان نقض فاحش ممنوعیت حملات فاقد تفکیک تعیین شود. لذا حتی قاعده غیر قابل انکار جدید ماده ۵۶ مستثلاً تنها تثبیت استاندارد حمایتی است. که قبل در حقوق عرفی ارائه شده است.^۱

تأسیسات مورد نظر ماده ۵۶ معمولاً اهداف نظامی تلقی شده و می‌توانند در شرایط معمولی اهداف قانونی باشد. اما پروتکل اول همانند پروتکل دوم معیار متفاوتی را تنظیم کرده است با درجه خاص حمایتی که برای این تأسیسات در نظر گرفته شده تا از جمعیت غیر نظامی در برابر آثار شدید خسارت یا نابودی این اهداف حفاظت کند. حتی اگر تأسیسات آشکارا یک هدف نظامی باشد، حمله به آن ممنوع است. اگر چنین عملی موجب انتظار نیروهای خطرناکی از کارگاه‌ها یا تأسیسات و نابودی گسترده جمعیت غیرنظامی گردد. همین ملاحظات از طریق بند اول ماده ۵۶ موجب گسترش حمایت از دیگر اهداف نظامی واقع در مجاورت آنها شد به دلیل اینکه آثار کاملاً وخیم این تأسیسات احتمالاً با حمله مستقیم به سدها، آب‌بندها و یا تجهیزات

^۱ همان، ص ۵۵

هسته‌ای ایجاد می‌شود. به عنوان مثال تسهیلات هیدرولیکی در دامنه سدها در دسته‌بندی فوق قرار می‌گیرند به این لحاظ که ماشین‌آلات تولید الکتریسیته معمولاً هدف نظامی هستند و نابودی آنها ضرورتاً خطر خسارت یا نابودی خود سد را به دنبال دارد.^۱

پیریزی ممنوعیت ماده ۵۶ پروتکل اول بخشی از تحلیل «موارد وخیم» و ارزیابی است که ریسک جدی انتشار نیروهای خطرناک را به عنوان ریسک بالای غیرقابل قبول خسارت تیمی در نظر دارد. با توجه به خطر بالقوه ذاتی در تأسیسات مورد نظر، این ارزیابی بدون شک صحیح است. خطرات گسترده برای جمعیت غیر نظامی حتی می‌تواند بهتر از ملاحظات نظامی توجیه کننده ممنوعیت حمله به این تأسیسات مورد استفاده صرفاً با اهداف غیرنظامی، تلقی شود. حمله‌ای که این گونه به طور مضیق ممنوع شده است، نمی‌تواند با هیچ ادعایی مبنی بر ضرورت نظامی مگر طبق استثنای مندرج در بند ۲ ماده ۵۶ توجیه گردد.

اگر این ماشین‌آلات به طور منظم مؤثر و مستقیم از عملیات نظامی حمایت کننده حمایت می‌تواند قطع شود و این حمله تنها روش قابل پیش‌بینی برای توقف این نوع از کاربرد است.

صرف این واقعیت که تأسیسات حمایت شده ذیل ماده ۵۶ پروتکل مطابق با معیار کلی یک هدف نظامی است نمی‌تواند توجیه کننده حمله به چنین هدفی باشد. اما موقعیت‌های خاصی وجود دارند که این تأسیسات اگر از هدف اولیه خود به نفع ملاحظات غیرنظامی برای حمایت مستقیم، مؤثر و منظم از عملیات نظامی بکار روند می‌توند تخریب و هدف قرار گیرند، مشروط بر آنکه این مشارکت در عملیات نظامی را نتوان با روش دیگری خنثی کرد. در واقع،

^۱ حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲، ص ۹۲

مشروعیت گذار از محدودیت-های اصل تفکیک، منظور به آن است که چنین اقدامی، آخرین راه حل و چاره طرف دیگر متخاصم باشد. این امر باید شکلی از استفاده مغایر با کارکرد اصلی و معمولی این امکان و اهداف حتی اگر کاربرد مذکور مبتنی بر استفاده معمول آنها نبوده بلکه به طور موقت تأسیسات مذکور را در چارچوب معنایی و مصداقی اهداف نظامی قرار دهد. به طور مثال آببندها اغلب با مواضع دفاعی به عنوان بخشی از سیستم برج‌های نظامی ترکیب شوند. جاده‌های روی سد پیشرفت استراتژیک یک حمل و نقل نظامی را ایجاب می‌کنند، خواه برای تردد نیروهای نظامی یا حمایت لجستیکی از دسته‌ها و گروه‌های جنگی، در چنین مواردی برای حمایت مستقیم مؤثر و مرتب از عملیات نظامی حتی تأسیسات خطرناک در قالب ماده ۵۶ می‌توانند حمله و نابود شوند. اگر این حمله تنها روش قابل پیش‌بینی برای توقف فوق باشد. اما نباید هیچ هدف دیگری غیر از آنچه در ماده ۵۶ حمایت شده با نابودی تأسیسات یک پیشرفت نظامی مد نظر قرار گیرد. به طور مثال اگر یک مسیر حمل و نقل از نظر استراتژیکی، آب‌بند و یا یک نقطه ضعیف دیگر آن باشد و نابودی آن می‌تواند مانع استفاده کل مسیر با تردد نظامی گردد، باید هدف دیگر در انتخاب ترجیح داده شود.

بند ۲ ماده ۵۶ بین سدها و آببندها. (شق الف) در موردی که حمایت مستقیم مؤثر و منظمی از عملیات نظامی صورت می‌گیرد تفکیک قائل می‌شود که صرف‌نظر از کارکرد معمول آنها توسط ماده ۵۶ بند ۱ می‌تواند مورد چشم‌پوشی قرار گیرد مانند ماشین‌آلات قوی هسته‌ای (شق ب). ایستگاه‌های تولید الکتریسیته هسته‌ای اغلب منبع انرژی برای شبکه‌های خدمتی الکتریسیته جدیداند و بنابراین برخلاف - سدها و آببندها- یا کارکرد معمولی آنها در اولین دستور هدف نظامی قرار دارند. مشارکت آنها در عملیات نظامی به عنوان مقال صدور انرژی

الکتریکی در حمایت مستقیم، مؤثر و منظم از عملیات جنگی می‌تواند اغلب تنها با نابودی و بی‌اثر کردن آنها محقق شود اگر به منظور اثبات خطرات به شدت بالای آنها پیش‌بینی دیگری برای توقف حمایت این تجهیزات از فعالیتهای نظامی وجود نداشته است. همین طور استثنای ماده ۵۶، بند ۲ بخش ب مقرر می‌کند که هیچ روش دیگری برای خنثی کردن قدرت آن تأسیسات به طور مثال با تأسیسات زیربنایی شبکه توزیع (ایستگاه‌های انتقال یا مدارهای مهم) وجود نداشته است.

دیگر اهداف نظامی مستقر در یا مجاورت این تأسیسات خطرناک (مانند پل‌های مهم از نطقه نظر استراتژیکی یا کارگاه‌های صنایع دفاعی) می‌توانند تنها اگر دلایل مستدل ضرورت نظامی وجود داشته باشد و با الزام به اصل تناسب برای محدود کردن راه‌اندازی مورد حمله قرار گیرند، اگر خطر انتشار نیروهای خطرناک تا حدی باشد که در هر پیشرفت نظامی فاحش و افراطی است. بعد از همه این مسائل حتی در موارد مندرج در ماده ۵۶، بند ۲ از حمایت خاص ماده ۵۶، بند ۱ مستثنا شده‌اند، قاعده هنوز اعمال می‌شود. علیرغم حمایت خاص ماده ۵۶ از جمعیت غیر نظامی معمولاً حمایت ویژه با اصول کلی تفکیک و تناسب نیز صورت می‌گیرد. حتی در موارد استثناء به دلیل مشارکت مستقیم در جنگ، باید همه پیش‌بینی‌های ضروری برای ممانعت از انتشار نیروهای خطرناک انجام شود (ماده ۵۶، بند ۳، پروتکل الحاقی اول).

حمایت مستقیم، مؤثر و منظم از عملیات نظامی (ماده ۵۶، بندهای ۲، بخش a-c پروتکل الحاقی اول) به عنوان مقال شامل ساخت تسلیحات، تجهیزات و مواد دفاعی می‌شود. صرفاً امکان استفاده آنها توسط نیروهای مسلح نمی‌تواند موضوع این مقررات قرار بگیرد.

تعریف حمایت مستقیم، مؤثر و منظم از عملیات نظامی به شدت دشوار است، مشکلات تعیین حدود به ویژه در مورد شق ب و ج ماده ۵۶ بند ۲ طرح می‌شود. در مورد استفاده نظامی از سدها و آب‌بندها مسأله واقعی تعریف حمایت است. اما موضوعی که از شفافیت کمتری برخوردار است در ارتباط با مستقیم بودن مشارکت ماشین‌آلات و کارگاه‌های صنعتی در یا نزدیک تجهیزات دارای نیروهای خطرناک است. یک ایستگاه تولید کننده قوی که انرژی برق مهمی را برای تأسیسات نظامی ارائه می‌کند، قطعاً مشارکت مؤثر در جنگ دارد. ماشین‌آلات قوی هسته-ای که انرژی صرف امور صنعتی صنایع دفاعی می‌کنند نیز از قبل مورد بحث بوده‌اند. آنچه در چنین مواردی حمایت مستقیم از جنگ را تشکیل می‌دهد محصول صنعتی یا قدرت و نه خود ایستگاه است. لذا کارکرد مرتبط با چنین صنایع اولیه‌ای باید احتمالاً به عنوان مشارکت مستقیم، مؤثر و منظم در نظر گرفته شود. تنها در مواردی که صنایع دفاعی و صنایع غیرنظامی واقعی به شدت با یکدیگر ترکیب شده‌اند، استدلال می‌شود که فوریت، تخریب آنهاست، حتی اگر تأسیسات صنعتی غیرنظامی کالاهایی را هم برای کاربرد نظامیان و هم غیرنظامیان تولید کنند. (مورد موسوم به کاربردهای دوگانه). ایستگاه‌های قوی معمولی تولید انرژی برق در شبکه قوی الکتریسیته معمولی از دسته‌بندی مشارکت مستقیم، مؤثر و منظم، آشکارا استثناء شده است علی‌رغم این واقعیت که تأسیسات نظامی هم می‌تواند عرضه شود.^۱

^۱ کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸، ص ۳۷

گفتار سوم : آثار پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو

فلسطین جدیدترین عضو کنوانسیون ژنو به حساب می‌آید و این کشور به عضویت موافقتنامه‌های چهارگانه ژنو و پروتکل الحاقی اول آن در آمده امری که شاید بتواند به جنایات رژیم صهیونیستی در فلسطین پایان دهد.

هم‌اکنون فلسطین جدیدترین عضو کنوانسیون ژنو به حساب می‌آید و این کشور به عضویت موافقتنامه‌های چهارگانه ژنو و پروتکل الحاقی اول آن در آمد .

پس از موافقت سازمان ملل با پیوستن فلسطین به ۱۳ کنوانسیون این سازمان، سوییس در روز جمعه اعلام کرد که با درخواست فلسطینیان برای پیوستن به کنوانسیون ژنو موافقت به‌عمل آمده است .

البته بنابر اعلام مقامات سوئیس دولت کشور فلسطین روز دوم آوریل ۱۳ فروردین به این کنوانسیون ملحق شده است^۱ .

کنوانسیون ژنو پراهمیت‌ترین ماده حقوق بین‌الملل بشردوستانه است چرا که کنوانسیون ژنو مفادی را برای زمان جنگ وضع کرده‌است که از افرادی که دیگر در جنگ نیستند حفاظت و حمایت می‌کند .

درباره کنفرانس‌های چهارگانه کنوانسیون‌های چهار گانه ژنو به عنوان برجسته‌ترین کنوانسیون دربرگیرنده اصول و قواعد قراردادی حقوق جنگ بوده و شامل موارد ذیل است :

^۱ همان، ص ۳۸

در سال ۱۸۶۴ دوازده کشور در نخستین کنفرانس در شهر ژنو موافقت می‌کنند که سربازانی که در جبهه زخمی شده‌اند را جمع‌آوری کنند و به آن‌ها کمک‌های پزشکی برسانند .

در سال ۱۹۰۶ در کنوانسیون دوم ژنو درباره مفاد کنفرانس ۱۸۶۴ تجدید نظر شد و جمعیت‌های کمک‌رسانی و خیریه‌هایی که کمک‌های پزشکی می‌رسانند دعوت به همکاری شدند و در سال ۱۹۲۹ کنوانسیون سوم پس از به پایان رسیدن جنگ اول جهانی در ژنو تشکیل شد و در این کنفرانس سه نشان صلیب سرخ، نشان شیر و خورشید سرخ و نشان هلال احمر تصویب شد .

در این کنفرانس مفادی به تصویب رسید که درباره اسیران جنگی بود البته در این کنوانسیون نخستین بار کمیته جهانی صلیب سرخ پایه گذاشته شد که سازمان مرکزی جمع‌آوری اطلاعات در باره اسیران جنگی شد .

در سال ۱۹۴۹ کنوانسیون چهارم پس از به پایان رسیدن جنگ دوم جهانی در ژنو کنفرانسی بر پا کرد و کشور ایران در تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۴۹ این کنوانسیون را امضا کرد و در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۵۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید .

این کنفرانس درباره گسترش مفاد کنوانسیون‌های پیشین مفاد زیر را تصویب کرد :

● جمع‌آوری و رسانیدن خدمات پزشکی به سربازان و بیمار و زخمی در جبهه جنگ در

خشکی

● جمع‌آوری و رسانیدن خدمات پزشکی به سربازان و بیماران جبهه در آب (نیروی دریایی)

● اسیران جنگی

● رساندن کمک‌های پزشکی به غیر نظامیان و بر پا داشتن پرچم صلیب سرخ بالای ساختمان تمام بیمارستان‌ها و یا بیمارستان‌های صحرایی به معنی حفاظت و هدف قرار نگرفتن این مرکزهای پزشکی بشردوستان قرن ۱۹ به این فکر افتادند که سازمانی مورد اعتماد دول متخاصم و به منظور حمایت از زخمیان زمان جنگ تاسیس کنند و بدین شکل یک سازمان جهانی در قلمرو حمایت از مصدومین جنگ‌ها خواسته و ناخواسته در عرصه بین‌الملل پا به عرصه وجود گذاشت و همچنین این امر خود تحولی و نگرشی به حقوق شرکت‌کنندگان در جنگ پدید آورد بدیهی است که صلیب سرخ جهانی نقش عمده‌ای در تصویب کنوانسیونهای مرتبط با بهبود وضع نظامیان زخمی ایفا نمود .

پس از تاسیس این سازمان جهانی و ابراز دیدگاههای بشردوستانه نسبت به کسانی که در جنگ به نحوی شرکت داشته یا درگیر جنگ می‌شوند، مجامع و دول مختلف درصدد بودند تا نسبت به تهیه قوانین و مقررات لازم‌الاجرای زمان جنگ همت گمارند.

از قدیمی‌ترین کنوانسیون‌های مرتبط با افراد زخمی کنوانسیون ۲۲ اوت ۱۸۶۴ بوده که به امضای تعدادی از کشورها رسیده همچنین اعلامیه مورخه ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ پاریس نیز متضمن قواعدی پیرامون جنگ دریایی بوده و نیز قراردادهای دریایی واشنگتن در ۶ فوریه ۱۹۲۲ و قرارداد لندن ۲۲ آوریل ۱۹۳۰ و نیز قرارداد دریایی لندن در سال ۱۹۳۶ همه مبین وضع

قواعدی درباره غرق کشتی‌های تجاری دول بیطرف و وضعیت سرنشینان آنهاست که گویای توجه کشورها و دول مختلف به حقوق بشردوستانه است.^۱

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو به سال ۱۹۴۹ همگی به نحوی در بهبود سرنوشت زخمیان و مجروحان نظامی و غیر نظامی و نیز وضعیت در خصوص اسرای جنگی قواعدی بیان کرده و وضع این قواعد با توجه به تجارب حاصل از جنگ جهانی دوم بر کیفیت و بازدهی آنها موثر واقع افتاده است. لازم به ذکر است رژیم صهیونیستی از مخالفان سرسخت پیوستن فلسطین به کنوانسیون ژنو است چرا که مفاد مصرح در این کنوانسیون همگی رای به محکومیت رژیم اشغالگر قدس می‌دهد.^۲

گفتار چهارم: استفاده از سلاح شیمیایی

نقض اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه کشورها را دارای مسئولیت بین‌المللی می‌کند. در صورت احراز نقض این اصول، فارغ از اینکه نقض این اصول به عنوان قواعد عرفی بین‌المللی نقض شده اند یا اینکه در حقیقت نقض تعهد ناشی از کنوانسیون است که پاره ای از اصول عرفی حقوق بین‌الملل بشردوستانه را تدوین کرده است، شرایط بین‌المللی جدید مربوط به مسئولیت بین‌المللی دولت ناقض اعمال می‌شود و پر واضح است که این مسئله به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در رابطه با حقوق جنگ نیز تسری می‌یابد. تعداد زیاد کشورهایی که به این کنوانسیون پیوسته اند و اساس عرفی و لازم الاجرای قواعد آن خود دلیل

^۱ حبیب‌زاده، توکل «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی». همایش فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل. شهرکرد: دانشگاه شهرکرد، مهر ماه (۱۳۸۳)، ص ۸۷

^۲ همان، ص ۸۸

محکمی است بر اهمیتی که جامعه جهانی و وجدان عمومی بر رعایت اصول آن قائل است ، مسئولیت بین المللی دولتها تا جایی سنگین است که منجر به دخالت نظامی ناتو یا گسترش تئوری مداخله بشردوستانه شده است. یکی از نتایج اصل اساسی محدودیت در استفاده از وسایل جنگی در حقوق بین الملل بشر دوستانه، همانا عدم استفاده از وسایل جنگی است که بطور غیر تبعیض آمیز عمل می کنند، می باشد.^۱ پروتکل اول ۱۹۷۷ با بیان خصوصیات کلی سلاحهائی که غیر تبعیض آمیز عمل می کنند از ذکر انواع وسایل جنگی غیر تبعیض آمیز پرهیز می نماید. کنفرانس کارشناسان دولتی در سال ۱۹۷۲، مساله غیر قانونی تعیین کردن برخی سلاحها را از دستور کار کنفرانس خارج نمود تا کشورهای بیشتری پروتکل ۱۹۷۷ را بپذیرند.

ماده ۵۱ پروتکل اول ۱۹۷۷، در جهت حمایت از غیر نظامیان در مخاصمه، با بیان ممنوعیت هر نوع حملات کورکورانه در مخاصمه، خصوصیات سلاحهائی را که بدون تبعیض عمل می نماید را بر می شمارد که در بند ۴ ماده ۵۱ چنین آمده است،

«الف) ...

ب) حمله هائی که با استفاده از روشها یا وسایل جنگی صورت گیرد که نتوان آن را علیه یک هدف نظامی بخصوص بکار گرفت؛

ج) حمله هائی که در آن از روشها یا وسایل جنگی استفاده می شود که اثرهای کاربرد آن را نمی توان طبق مقررات پروتکل حاضر محدود ساخت؛

- تقریرات درس حقوق جنگ - استاد دکرت هنجنی - نیمه سال اول ۷۵ - ۱۳۷۴. مقطع کارشناسی ارشد دانشکده حقوق^۱
دانشگاه شهید بهشتی.

و در نتیجه، در هر یک از این قبیل موارد، این حملات از نوعی است که اهداف نظامی و افراد یا اموال غیر نظامی را بدون تفکیک از یکدیگر مورد اصابت قرار می دهند.»

پس مطابق تعریف پروتکل، سلاحهای غیر تبعیض آمیز آن سلاحهایی هستند که ماهیتاً جز به منظور انهدام وسیع به کار نمی روند و آثار تخریب آنها، چنان است که نمی تواند به اهداف معینی محدود شود. از سلاحهایی که به طور غیر تبعیض آمیز عمل می کنند بعنوان سلاحهایی کشتار جمعی و سلاحهای غیر متعارف هم نام برده می شود. از انواع سلاحهایی که بطور غیر تبعیض آمیز عمل می کنند، می توان از سلاح اتمی، شیمیایی و میکروبی را نام برد.

در این بخش، وضعیت حقوقی حاکم بر سلاحهای کشتار جمعی در حقوق بین الملل موضوعه بطور اختصار مورد بررسی قرار می گیرد.

سلاح شیمیایی که شامل تمام مواد شیمیایی است که خواه به صورت گاز، مایع یا جامد که به صورت در جنگ به خاطر اثرات سمی مستقیم روی انسان، حیوان و گیاه به کار گرفته می شوند. دو سند بین المللی به مساله سلاح شیمیایی اختصاص یافت که در اینجا مورد بررسی قرار می گیرد.

پروتکل ۱۹۲۵ ژنو درباره منع استفاده از گازهای خفه کننده، مسموم کننده و شبیه آن و مواد میکروبی در جنگ، با نظارت جامعه ملل منعقد شد. پروتکل ژنو فقط استفاده از سلاحهایی شیمیایی و میکروبی را ممنوع اعلام کرد و مسائل دیگر مثل تولید، انباشت، نگهداری و آزمایش این نوع سلاحها را ممنوع نکرده بود.

در نتیجه پروتکل ژنو راه را برای اعمال مقابله به مثل بازگذاشته بود و در این راستا، دولتهای آمریکا و فرانسه در هنگام تصویب پروتکل ۱۹۲۵ در تحفظهای خود، بروشنی اعلام می نمایند در مواردی که طرف مقابل درگیری نظامی یا آنها، از این وسیله استفاده کند حق مقابله به مثل را برای خود محفوظ می دارند.

عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی دیگر به عنوان یک تعهد عرفی در حقوق بین الملل مطرح می باشد. در اهمیت پروتکل، همین بس که حداقل یکی از علتهای عدم استفاده از سلاح شیمیایی در طول جنگ جهانی دوم وجود این پروتکل بوده است. ولی پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، تمام مسائل درباره سلاح شیمیایی را مورد توجه قرار نداده بود و یک سیستم نظارتی برای رعایت تعهدات در پروتکل پیش بینی نشده بود که کنوانسیون ۱۹۹۳ پاریس درباره سلاح شیمیایی در صدد رفع مشکلات مزبور برآمده است.

بعد از چند دهه که کشورهای عضو سازمان ملل متحد در چهارچوب کنفرانس خلع سلاح سازمان مذکور مذاکراتی را به منظور رسیدن به توافقی برای تنظیم معاهده ای نه فقط در زمینه ممنوع کردن استفاده از سلاح شیمیایی و بلکه در ممنوع کردن تولید، انباشت و نگهداری سلاحهای شیمیایی انجام دادند، سرانجام مذاکرات مربوطه در سال ۱۹۹۲ به نتیجه رسید. کنوانسیون پیشنهادی سازمان ملل متحد برای امضاء کشورها در سال ۱۹۹۳ در پاریس مفتوح شد که کنوانسیون مربوطه در سال ۱۹۹۷ میلادی بعد از تصویب ۶۵ کشور لازم الاجراء گردید و دولت جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ آبان ۱۳۷۶ به عضویت کنوانسیون منع سلاح شیمیایی درآمد.

ممنوعیت استفاده از سلاحهای شیمیایی بر اساس ماده ۱ کنوانسیون مذکور ممنوعیت عام و مطلق است. زیرا مطابق ماده ۱ کنوانسیون، دولتهای عضو متعهدند «هرگز تحت هیچ شرایطی از سلاحهای شیمیایی استفاده نکنند.» مطلق است، از آن جهت که فقط علیه اعضای کنوانسیون را در بر نمی گیرد. عام است، از آن جهت که تمام مخاصمات را شامل می شود. خواه مخاصمه بین المللی باشد یا غیر بین المللی باشد.^۱

بر اساس ماده ۱ کنوانسیون مذکور نه فقط دولتهای عضو متعهدند که تحت هیچ شرایطی دست به گسترش، تولید، اکتساب به هر طریق، انباشت یا نگهداری و یا انتقال مستقیم و غیر مستقیم سلاحهای شیمیایی به دیگران نزنند، بلکه دولتهای عضو کنوانسیون سلاحهای شیمیایی متعهدند کلیه سلاحهای شیمیایی خود را و تاسیسات تولید آن را نابود سازند. البته، استفاده از مواد شیمیایی برای مصارف کشاورزی، اقتصادی و پزشکی و دیگر اهداف صلح آمیز مغایر با اهداف کنوانسیون تلقی نمی شود.

کنوانسیون منع گسترش، تولید، انباشت و بکارگیری سلاحهای شیمیایی یک نظام کامل نظارتی و آن هم حق بازرسی در محل را برای تضمین اجرای کنوانسیون و در قبال نقض تعهدات کنوانسیون پیش بینی می نماید. هر دولت عضو کنوانسیون که ظن به عدم پایبندی دولت دیگر به کنوانسیون داشته باشد، حق درخواست بازرسی را دارد.

در این صورت با درخواست بازرسی محلی یک طرف عضو کنوانسیون، شورای اجرائی کنوانسیون با رای دو سوم آن را باید بپذیرد. در صورت پذیرش شورا، دولت متهم باید در عرض

^۱ - جمشید ممتاز - حقوق بین المللی سلاحهای کشتار جمعی - ترجمه امیرحسین رنجبریان - نشر دادگستر - زمستان ۱۳۷۷ - صفحه ۲۷.

۱۲ ساعت اجازه بازبینی را به بازرسان شورا در محل مورد نظر را بدهد و فقط از بازرسی در بعضی مکانهای یک محل می تواند بدلیل امنیتی جلوگیری بعمل آورد.^۱

گفتار پنجم : استفاده از سلاح میکروبی

اگر چه به ممنوعیت استفاده از تسلیحات میکروبی در پروتکل ۱۹۲۵ ژنو مورد استفاده قرار گرفته بود، ولی پروتکل مزبور دارای نواقص گوناگونی نیز بوده است.

بدنبال تکمیل مقررات پروتکل ۱۹۲۵ ژنو، در سلسله مذاکرات خلع سلاح در محدوده فعالیت سازمان ملل متحد در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۱ معاهده ای در زمینه تسلیحات میکروبی از طریق کنفرانس کمیته خلع سلاح تدوین یافت. کنوانسیون سازمان ملل متحد در زمینه منع گسترش، تولید و انباشت سلاحهای باکتریولوژیک (بیولوژیک) و سمی و انهدام آنها در سال ۱۹۷۲ به امضاء کشورها رسید. معاهده مزبور بعد از تصویب بیست و دومین کشور در ۲۶ مارس ۱۹۷۵ لازم الاجراء گردد و تا سال ۱۹۹۷ در حدود صد و چهل کشور معاهده مربوطه را پذیرفتند.

کنوانسیون ۱۹۷۲ سلاحهای باکتریولوژیک (بیولوژیک) را مورد تعریف قرار نمی دهد.

مع ذلک، یک توافق عامی وجود دارد که همه ارگانیزمهای زنده ای که مطابق معاهده ۱۹۷۲ می توانند موجب بیماری یا مرگ انسانها، حیوانات و گیاهان شوند از این جهت که اگر چنین ارگانیزمهای زنده برای اهداف خصمانه در مخاصمه به کار رفته شده باشند. چنین ارگانیزمهایی مثل، میکروب، ویروس، باکتری، قارچ و دیگر ارگانیزمهای زنده ای که باعث خسارت به ارگانیزمهای دیگر می شود را شامل است.

^۱ - جمشید ممتاز - همان منبع - ص ۷۱.

ماده ۱ کنوانسیون، دولتهای عضو را از «گسترش، تولید، ذخیره، تحصیل و نگهداری مواد بیولوژیک، مواد سمی، سلاحها و تجهیزات یا وسایل تهیه شده برای استفاده از این مواد در اهداف خصومت آمیز یا مخاصمه مسلحانه» منع می کند و این ممنوعیت شامل مواد بیولوژیکی و سمی که برای پیشگیری در مقابل امراض و یا سایر مقاصد صلح جویانه به کار می روند نمی باشد. همینطور بر اساس ماده ۴ کنوانسیون، هر دولت عضو متعهد است که مطابق مقررات قانون اساسی خود، تدابیر لازم جهت منع و جلوگیری از فعالیتهای ممنوعه در کنوانسیون را در سرزمین یا هر جای دیگری از قلمرو تحت حاکمیت خود اتخاذ نماید. پس هر دولت عضو کنوانسیون باید نظارت نماید که اشخاص خصوصی تحت اقتدار و صلاحیت آن دولت، تعهدات کنوانسیون را نقض ننمایند.

گفتار ششم : سلاح اتمی

سلاحهای هسته ای تا بحال دو بار بوسیله ایالات متحده آمریکا علیه ژاپن در جنگ جهانی دوم استفاده شد. بار اول در ۶ اوت ۱۹۴۵ علیه شهر «هیروشیما» و بار دوم در ۹ اوت ۱۹۴۵ علیه شهر «ناکازاکی» مورد استفاده قرار گرفت که موجب مرگ بیش از ۱۲۰,۰۰۰ نفر و زخمی شدن ۱۰۰۰۰۰ نفر انسان گشت. بعد از استفاده از سلاح اتمی در سال ۱۹۴۵ تا به حال برخی از کشورها از جمله ژاپن استفاده از سلاح هسته ای را نقض مقررات حقوق جنگ اعلام نمودند، ولی بعضی از کشورهای دیگر از جمله کشورهای دارنده سلاح هسته ای استفاده از سلاحهای هسته ای را در شرایط خاص مجاز می دانند. در این بند پس از تعریف سلاحهای هسته ای به مساله مهم مشروعیت در استفاده یا تهدید به استفاده از سلاحهای هسته ای در حقوق بین المللی موضوعه می پردازیم.

از میان تعاریف متعدد د اسناد بین المللی، تعریفی در ضمیمه شماره ۲ پروتکل سوم توافقات ۱۹۵۴ پاریس برای سلاح هسته ای ارائه شده است که سلاح اتمی، عبارتست از: «سلاحی که در ساخت آن از مواد منفجره هسته ای یا ایزوتوپهای رادیواکتیو استفاده شده است و در اثر انفجار یا دیگر تغییرات هسته ای، قادر به انهدام یا مسمومیت در سطح بسیار گسترده است»^۱

بطور کلی سلاح هسته ای دارای سه خصوصیات است که عبارتست از:

الف) پخش آثار رادیواکتیو در سطح گسترده

ب) آثار سوزش در بدن انسانها و ایجاد گرما با درجه فارتنهایت بسیار بالا.

ج) آثار بیولوژیکی که باعث سرطان خون و استخوان و باعث ایجاد تغییرات ژنتیکی نسبت جانداران می شود.^۲

گفتار هفتم: رای مشورتی دیوان دادگستری بین المللی درباره مشروعیت تهدید یا

استفاده از سلاح هسته ای

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۵ دسامبر طی قطعنامه ای شماره ۴۹۷۵ در سال ۱۹۹۴ از دیوان دادگستری بین المللی تقاضای رای مشورتی نمود که آیا حقوق بین الملل استفاده یا تهدید به استفاده از سلاح هسته ای را تحت هر شرایطی مجاز می داند؟

در ۸ ژوئیه ۱۹۹۶ دیوان رای خود را در پاسخ به سوال مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام داشت. دیوان با تساوی ۷ رای در مقابل ۷ رای، فقط با اعلام نظر رئیس دیوان توانست رای

^۱ - جمشید ممتاز - همان منبع - ص ۱۴.

^۲ - شارل روسو - همان منبع - ص ۱۴۲.

صادر نماید. در نهایت دیوان چنین رای داد که « در وضعیت موجود حقوق بین المللی و با توجه به اینکه آنچه در اختیار دارد، نمی تواند به طور قطع این نتیجه را بگیرد که تهدید یا استفاده از سلاح هسته ای، در شرایط استثنای دفاع مشروع که بقای یک دولت در خطر است، عمل مشروع است یا نامشروع است.»^۱

دیوان با بیان عدم وجود ممنوعیت خاص در مورد استفاده از سلاحهای هسته ای مقرر می نماید که استفاده از سلاحهای هسته ای بندرت با اصل عدم حمله به غیر نظامیان در استفاده از روشها و وسایل غیر تبعیض و عدم ایجاد دردهای زائد و عدم سرایت عملیات نظامی به کشورهای بی طرف، سازگار است. ولی دیوان نتیجه می گیرد که «عوامل کافی که دیوان را قانع سازد و با اطمینان به این نتیجه برسد که استفاده از سلاحهای هسته ای ضرورتاً مخالف با اصول و قواعد حقوق ناظر بر مخاصمات مسلحات در هر شرایطی می باشد، وجود ندارد.»

رای دیوان بر این اساس بود که در هیچ قرارداد بین المللی استفاده از سلاح هسته ای مورد منع قرار نگرفته بود. با توجه به اینکه قواعد جدیدی در پروتکل اول ۱۹۷۷ برای حمایت از قربانیان جنگ وضع شد، ولی بعضی از کشورهای دارنده سلاح هسته ای از قبیل آمریکا و انگلیس اعلامیه ای در هنگام امضاء پروتکل صادر نمودند در اینکه قواعد جدید در پروتکل اول محدودیتی یا ممنوعیتی در استفاده از سلاح هسته ای ایجاد کند را نمی پذیرند. اگر چه دیوان نتوانست به این نتیجه دست یابد که «استفاده از سلاحهای هسته ای تحت هر شرایطی مغایر با اصول حقوق بشر دوستانه است» ولی حداقل دیوان میتواند در استفاده و نحوه استفاده از آن دخالت می نمود و اظهار نظر می کرد.

^۱ - جمشید ممتاز - همان منبع - ص ۵۸.

مبحث دوم : ضمانت اجرای کنوانسیون چهارگانه ژنو در خصوص نقض این مقررات

توسط اسرائیل

گفتار اول : مسوولیت نیرو های اشغال گر

اسرائیل در برخورد با ساکنان و اتباع آن سرزمین، چه به طور کلی و چه در جریان اعاده و حفظ نظم و امنیت در برابر بروز نا آرامی ها، از منظر استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر دوستانه دارای تکالیف و تعهداتی است که هیچ بهانه‌ای، عدول و سرپیچی از آنها را توجیه نمی‌کند و بر اساس آنها، نه تنها در برابر ساکنان بومی، بلکه در قبال جامعه بین‌المللی نیز پاسخگو محسوب می‌شود. اسرائیل به عنوان کیان اشغالگر مسوولیت‌هایی بر طبق حقوق بین‌الملل دارد علاوه بر لزوم رفتار انسانی با کسانی که به طور مستقیم در جنگ شرکت نداشته و همچنین آن دسته از افرادی که سلاحهای خود را بر زمین گذاشته‌اند و یا به دلایلی قادر به ادامه جنگ نیستند، چهار دسته ممنوعیت کلی را بر می‌شمارد که عبارت است از: ممنوعیت لطمه به حیات یا تمامیت جسمانی؛ از جمله قتل با تمام اشکال آن، زخمی کردن، رفتار بی‌رحمانه، شکنجه و آزار، ممنوعیت گروگان‌گیری، ممنوعیت لطمه به حیثیت اشخاص و ممنوعیت اعدام و محکوم کردن افراد بدون حکم دادگاه صالح. مقررات پروتکل اول الحاقی: ممنوعیت هر گونه عمل تلافی جویانه علیه افراد و اهداف مورد حمایت (ماده ۲۰)؛ لزوم انجام تفکیک بین غیر نظامیان و اهداف غیر نظامی از یک سو و اهداف نظامی و نظامیان از سوی

دیگر در هنگام حمله (ماده ۴۱)؛ ممنوعیت تهدید یا به کارگیری خشونت‌هایی که هدف اصلی آنها اشاعه ترور و وحشت در میان غیر نظامیان است (ماده ۵۱)؛ ممنوعیت حملات غیر قابل تفکیک؛ از جمله هدف بمباران قرار دادن شهرها، روستاها و حملاتی که قاعده تناسب را نقض می‌کند؛ سپر قرار دادن غیر نظامیان (ماده ۵۱)؛ لزوم رعایت اصل تناسب در صورتی که فراتر از نتایج مورد انتظار نظامی باشد (ماده ۴۸)؛ ممنوعیت حمله به اماکن فرهنگی (ماده ۵۳)؛ لزوم انجام احتیاط‌های ممکن، هنگام حمله و دفاع به منظور ایراد کمترین صدمه و آسیب به غیر نظامیان (مواد ۵۷ و ۵۸)؛ مصونیت مکان‌های بی‌دفاع در برابر حمله نظامی (ماده ۵۹).^۱ علاوه بر آن، نقض مقررات جنگ نباید بهانه‌ای برای محروم کردن افراد از حقوق مربوط به اسرای جنگی باشد. مقررات پروتکل دوم: ممنوعیت مجازات‌های دسته جمعی؛ ممنوعیت اقدامات تروریستی؛ ممنوعیت غارت؛ ممنوعیت تهدید به ارتکاب هر یک از اعمال فوق. افزون بر آن، پروتکل دوم ضمن تکرار ممنوعیت محکومیت و اعدام بدون محاکمه مندرج در ماده سه مشترک کنوانسیون‌های ژنو، برخی تضمین‌های قضایی را بر می‌شمارد که باید هنگام رسیدگی قضایی و مراحل دادرسی رعایت گردد. در تهیه این ماده، اساساً اصول مندرج در کنوانسیون‌های دوم و چهارم ژنو ۱۹۴۹ به ویژه میثاق حقوق مدنی و سیاسی - مورد توجه قرار گرفته است که تجاوز از ماده پنج آن حتی اگر وضعیت اضطراری تهدید کننده حیات ملت نیز پیش آید، مجاز نیست. به علاوه بر اساس ماده سیزده این پروتکل، حمله مستقیم به افراد و جمعیت‌های غیر نظامی ممنوع است و همچنین هدف حمله قرار دادن جمعیت غیر نظامی و اعمال خشونت‌باری را که هدف

^۱ رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان‌نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه تبریز، ص ۵۰

عمده آن، گسترش ترس و وحشت در میان جمعیت غیر نظامی باشد، ممنوع می‌کند. به موجب ماده چهارده به قحطی کشاندن جمعیت غیر نظامی، ممنوع است^۱.

گفتار دوم: ایجاد مسئولیت بین المللی

تحولات بنیادین هنجاری و ساختاری در زمینه حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه بین المللی به ویژه آن مواردی که به مرتبه «آمره» و «تعهدات عام الشمول جهانی» رسیده‌اند، مؤید این معناست که اجرای هنجارها و نرمهای مورد نظر به منزله تکلیف اولیه‌ای فرض می‌شود که اصولاً هیچ ارتباطی با جایگاه حقوقی طرفین مناقشه ندارد. اسرائیل در طول سالهای اشغالگری، به منظور تثبیت و تحکیم پایه‌های خود، همواره مرتکب نقض قواعد عرفی حقوق بین الملل بشر دوستانه شده است؛ رفتاری که از منظر حقوق بین الملل و حقوق بین الملل بشر دوستانه محکوم است. نقض قواعد حقوق بین المللی بشردوستانه، که به حقوق عرفی تبدیل شده است، در حقیقت اقدامی علیه تمامی بشریت است و لذا جامعه بین المللی در مورد این اقدامات مسئولیت خطیری دارد و ضرورت دارد برای جلوگیری از استمرار آن چاره اندیشی کند.^۲

مبحث سوم: آثار حقوقی ساخت دیوار حائل

در سال ۱۹۹۵ میلادی اسحاق رابین نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی، وزیر امنیت خود را مأمور تدوین طرح جداسازی اسرائیل از ملت فلسطین کرد، اما به دلایل اقتصادی این طرح به

^۱ همان، ص ۵۱

^۲ ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین حقوق بین الملل بشردوستانه، مخاصمات مسلحانه داخلی. کمیته ملی حقوق بشر دوستانه. تهران: نشر میزان (۱۳۸۴)، ص ۸۱

نتیجه نرسید. در پی به قدرت رسین نتانیاهاو در سال ۱۹۹۶ اجرای طرح پی گیری شد، ولی به دلایل سیاسی نافرجام ماند. با انتخابات سال ۲۰۰۰ ایده ی ساخت دیوار مجدداً در صحنه ی سیاسی مطرح شد و باراک اعلام کرد که به طور یک جانبه اقدام به جداسازی میان فلسطینیان و اسرائیلی ها خواهد کرد. از زمان شروع انتفاضه در سپتامبر ۲۰۰۰ مطالبات برای احداث دیوار حایل گسترش یافت و عملیات اجرایی این طرح پس از تصویب در دولت اشغالگر از روز ۲۳ ژوئن ۲۰۰۲ آغاز شد.

دیوار حائل دارای چندین بخش است: ستون های فلزی و خاردار، دیوار بتونی و یا فلزی هشداردهنده با سنسورهای الکترونیکی، دوربین های مراقبت کاریز و خاکریز، همچنین دارای سگ های ردیاب، برج های دیده بانی گوناگون و نیروهای گشتی که به محض دریافت هشدار از سنسورهای الکترونیکی وارد عمل می شوند.

گفتار اول : آثار تأسیس دیوار بر ملت فلسطین

این دیوار بر مشکلات ملت فلسطین به شدت می افزاید و تأثیری بسیار منفی بر زندگی روزمره ی صدها هزار تن از فلسطینیان بر جای می گذارد و آنان را به اسرایی در محله ها و مجتمعات پراکنده تبدیل می کند که خروج و ورودشان منوط به اخذ مجوز از سازمان های امنیتی صهیونیست هاست. تمامی این اقدامات یعنی تخریب املاک و مزارع و خشکاندن کشتزارها و قطع درختان و مانند آن در واقع زمینه ای برای مصادره ی زمین ها و آواره ساختن ساکنان. با شروع مرحله ی نخست عملیات ساخت دیوار در شمال غربی کرانه ی باختری (جنین، تولکرم و قلقیلیا) معلوم شد که ۱۵ روستا با جمعیتی بالغ بر چهارده هزار نفر در میان حصار خط سبز

گرفتار می شوند. طبق برآوردها ۱۵ روستای دیگر شهرهای مذکور با جمعیت ۱۴۰ هزار نفری از سه جهت به محاصره درخواهند آمد. در گزارش نماینده ی بانک جهانی که به نمایندگان کشورهای کمک کننده و کمیته چهارجانبه ارائه شد، خاطرنشان شده است که حدود هفتاد ده کوچک و بزرگ فلسطینی با جمعیتی افزون بر ۲۱۳ هزار نفر در پایان کار ساخت دیوار به محاصره درخواهند آمد. علاوه بر این، زمین های حاصلخیز و پرآب ۱۵ روستا در غرب دیوار قرار خواهند گرفت و صاحبان آن ها امکان دسترسی به زمین ها و کشت آن ها را نخواهند داشت. وضعیت کارمند و محل کار و مریض و بیمارستان نیز به همین شکل است. ممکن است روابط انسانی و اجتماعی میان خانواده های فلسطینیان با مشکل جدی مواجه شود و حتی مانع از ادامه ی برقراری این روابط شود. گذشته از تمامی این آثار مخرب و نتایج دیگری که در ادامه ی بحث خواهیم گفت، شاید بتوان جدی ترین خطر دیوار حایل را کوچاندن اجباری و اخراج فلسطینیان ساکن کرانه ی باختری دانست که می تواند فرصتی مناسب برای مصادره ی هرچه بیشتر زمین ها و شهرک سازی و افزایش تعداد شهرک نشینان در کرانه ی باختری گردد.

گفتار دوم : واکنش جامعه ی جهانی

در خصوص مخالفت با دیوار، و تلاش و اقدام برای مقابله با آثار و پیامدهای منفی آن بر شهروندان فلسطینی، اجماعی فلسطینی وجود دارد. مخالفت دولت خودگران فلسطین با این طرح از آن ناشی می شود که دیوار مزبور خط مرزی چهار ژوئن ۱۹۶۷ میلادی را نقض کرده وضعیتی را به وجود آورده که مغایر با قطعنامه ی ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد است. شورا در این قطعنامه با تأکید بر غیرقابل پذیرش بودن اکتساب سرزمین از طریق جنگ و لزوم اقدام برای صلحی عادلانه و نهایی - که در آن، هر کشور در این منطقه بتواند در امنیت زندگی

کند نیز با تأکید بیشتری بر این که همه ی اعضای ملل متحد با قبول منشور ملل متحد ملتزم شده اند تا بر اساس ماده ۲ عمل کنند - خاطرنشان می کند که اجرای اصول منشور مستلزم ایجاد صلحی عادلانه و دایمی در خاور میانه است که در آن دو اصل زیر تأمین گردد:

(الف) خروج نیروهای اسرائیلی از سرزمین های اشغال شده در مخاصمه ی اخیر.

(ب) پایان یافتن کلیه ی ادعاها یا وضعیت های تخاصم و قبول و احترام به حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هر دولت در این منطقه و حق زیستن در صلح در داخل مرزهای امن و پذیرفته شده و آزاد از تهدید با توسل به زور⁽³⁾.

ساخت دیوار حائل، عملاً برپایی دولت یک پارچه در کرانه باختری و نوار غزه را ناممکن می سازد و به تعبیری این اقدام تیر خلاصی است بر پیکر بی جان روند سازش که دولت خودگران از آن به گونه ی خط مشی آینده ی سیاسی خویش در پیش گرفته است.

دبیرکل سازمان ملل متحد در گزارش ۲۴ نوامبر ۲۰۰۳ خود، اقدام اسرائیل در ساخت دیوار حائل را مغایر با حقوق بین الملل، توجیه ناپذیر، و موجب رخداد اقدامات متقابل دانست. کوفی عنان تقاضای رأی مشورتی را که در آن از دیوان تقاضا شود درباره ی آثار حقوقی ناشی از ساخت دیوار نظر دهد، مناسب دانست و در نتیجه با واکنش تند اسرائیل مواجه شد. اسرائیل گزارش دبیر کل را یک جانبه و غیرعادلانه تلقی کرد.

گزارشگر ویژه ی کمیسیون حقوق بشر ضمن تأکید بر این که «دیوار، نسل جدیدی از پناهندگان و یا افراد بی خانمان داخلی را به وجود می آورد» تصریح می کند که: «زمان آن فرا رسیده که ساخت دیوار به خاطر اقدام ضمیمه سازی غیرقانونی سرزمین محکوم گردد؛ اقدامی

که مغایر با قطعنامه های ۴۷۸ و ۴۹۷ شورای امنیت است. شورا در این قطعنامه که در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ صادر کرد اعلام نمود که اقدامات اسرائیل با هدف ضمیمه سازی بیت المقدس شرقی و بلندی های جولان فاقد هرگونه اثر حقوقی است و نباید توسط دولت ها به رسمیت شناخته شود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ قطعنامه ای در محکوم سازی ساخت دیوار صادر نمود و از اسرائیل خواست که ساخت دیوار را متوقف ساخته به حالت اولیه بازگرداند. به این قطعنامه ی صریح، تنها ایالات متحده ی آمریکا، اسرائیل، جزایر مارشال و جزایر میکرونزی رأی منفی دادند.

اعضای شورای امنیت نیز تلاش نمودند با صدور قطعنامه ای اقدام اسرائیل در ساخت دیوار را محکوم کنند که با وتوی ایالات متحده ی آمریکا عقیم ماند. و سرانجام در هفت دسامبر ۲۰۰۳ مجمع عمومی از دیوان بین المللی دادگستری تقاضا کرد در خصوص آثار حقوقی ساخت دیوار رأیی مشورتی صادر کند. مناسب است به واکنش های دولت های مختلف نسبت به این تقاضا اشاره ای کنیم:

۱- جمهوری اسلامی ایران از جانب سازمان کنفرانس اسلامی تصریح نمود: «نظر به این که دبیرکل در گزارش خود به این نتیجه دست یافت که اسرائیل به خواست مجمع در توقف ساخت دیوار توجه نمی کند، ساخت دیوار را باید در چارچوب سیاست اسرائیل در محروم ساختن فلسطینیان از حقوق خویش ارزیابی کرد. دیوار آسیب جدی بر مردم فلسطین وارد می کند، خانه و محل تجارت و کار آنان را تخریب می کند، محیط زیست را نابود می سازد و

سرانجام، امید برای آینده ی بهتر را در فلسطینیان از بین می برد. بنابراین، چون شورا از انجام هرگونه اقدامی عقیم مانده و از طرفی اسرائیل به تصمیم مجمع پابندی نشان نمی دهد، دیوان دادگستری بین المللی نه تنها صالح بلکه بهترین مرجعی است که می تواند درباره ی تعهدات حقوقی دولت اشغالگر در خصوص ساخت دیوار رأی مشورتی صادر نماید.

۲- دولت ایتالیا از جانب اتحادیه ی اروپایی ضمن تأکید بر غیرقانونی بودن ساخت دیوار و این که حصار موجب می شود فلسطینیان ساکن در غرب حصار از خدمات ضروری محروم شوند و فلسطینیان شرق حصار از دسترسی به زمین و منابع آبی محروم گردند، با این استدلال با تقاضای رأی مشورتی از دیوان مخالفت نمود که این اقدام به روند سازش کمکی نمی کند.

۳- ایالات متحده ی امریکا نیز درخواست رأی مشورتی از دیوان را موجب سیاسی شدن دیوان دانسته معتقد است روند سازش را به پیش نمی برد. نماینده ی امریکا تصریح می کند که جورج بوش نگران ساخت دیوار و دیگر اقدامات اسرائیل است، اما تقاضای رأی مشورتی هم راه خطایی است که در زمان نادرستی صورت گرفته است.

۴- دولت های دیگر همچون سوئیس و کانادا ضمن مخالفت شدید با ساخت دیوار و اظهار نگرانی از آثار مخرب آن، از نظر زمانی و ماهیت مسأله، تقاضای رأی مشورتی از دیوان را مناسب ارزیابی نکردند.

سرانجام، مجمع عمومی در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۰۳ با رأیی نه چندان خوب (۹۰ موافق، ۸ مخالف و ۷۴ ممتنع) تصمیم گرفت از دیوان در خصوص این پرسش تقاضای رأی مشورتی نماید:

آثار حقوقی ناشی از ساخت دیوار توسط اسرائیل - قدرت اشغالگر - در سرزمین اشغالی فلسطین شامل بیت المقدس شرقی با در نظر گرفتن قواعد و اصول حقوق بین الملل از جمله کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ ژنو و قطعنامه های مرتبط شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد چیست؟

۴- احراز صلاحیت

قبل از رأی مشورتی، دیوان باید صلاحیت خود را در صدور رأی مشورتی در قضیه ی موردپرسش احراز کند؛ زیرا اسرائیل و برخی کشورها نسبت به صلاحیت دیوان اعتراض داشتند. در مسأله مطرح نیز دیوان احراز صلاحیت به تنهایی کفایت نمی کرد، بلکه مفید بودن صدور رأی نیز باید اثبات شود.

بدین منظور، دیوان به نحو مستند و مستدل شبهات مربوط به صلاحیت و ضرورت رأی مشورتی را رد نمود. در جریان رسیدگی شفاهی که از ۲۳ تا ۲۵ فوریه ۲۰۰۴ به طول انجامید، دیوان این اظهارات را استماع نمود:

۱- از طرف فلسطین، افزون بر ناصرالکیدرا سفیر و ناظر دایمی فلسطین در سازمان ملل متحد، حقوقدانی همچون ابن صعب، نمایندگان جمهوری آفریقای جنوبی، نمایندگان جمهوری دموکراتیک خلق الجزایر، نمایندگان عربستان سعودی و نمایندگان بنگلادش، کوبا، اندونزی، اردن هاشمی، ماداگاسکار، مالزی، سنگال، جمهوری سودان، جامعه ی دولت های عربی (اتحادیه ی عرب)، سازمان کنفرانس اسلامی و دیگران.

صلاحیت دیوان در صدور رأی مشورتی بر بند اول ماده ی ۶۵ اساسنامه ی دیوان دادگستری بین المللی مبتنی است که مقرر می دارد:

دیوان می تواند در هر مسأله ی حقوقی (legal question) به تقاضای هر سازمان یا ارگانی که منشور ملل متحد اجازه ی چنین تقاضایی را می دهد یا براساس مقررات منشور می تواند این اقدام را صورت دهد، رأی مشورتی صادر نماید بنابراین، دیوان نخست باید احراز کند که آیا ارگانی ذی صلاح از وی تقاضای رأی مشورتی نموده است یا نه. احراز این مسأله هیچ گونه دشواری ندارد چون بند یک ماده ی ۹۶ منشور ملل متحد چنین حقی را به مجمع عمومی داده، تصریح نموده است:

مجمع عمومی یا شورای امنیت می تواند درباره ی هر مسأله ی حقوقی از دیوان بین المللی دادگستری تقاضای نظر مشورتی بنماید.

ایرادات متعددی نسبت به صلاحیت دیوان و نیز ضرورت صدور رأی گردید:

۱- دیوان منحصراً صلاحیت دارد درباره ی مسأله حقوقی نظر مشورتی بدهد. یکی از ایرادهایی که به صلاحیت دیوان مطرح گردید ایراد به حقوقی نبودن پرسش بود. دیوان با استناد به رویه ی سلف خود دیوان دایمی و نیز سابقه ی خود، ایرادات را وارد ندانست و مسأله را حقوقی و درخور پاسخ تلقی نمود.

در ضمن، دیوان به این حقیقت نیز توجه نمود که ماهیت سیاسی داشتن یک مسأله به صلاحیت دیوان آسیبی وارد نمی کند چون مسأله ی حقوقی می تواند جنبه های سیاسی نیز داشته باشد (بند ۴۱).

2- دیوان پس از احراز صلاحیت (بند ۴۲) به این مسأله می پردازد که پس از احراز صلاحیت دلیلی برای خودداری دیوان از صدور رأی وجود ندارد؛ زیرا این ادعا نیز مطرح گردید که به رغم آن که دیوان دارای صلاحیت است - به دلیل آن که تقاضای مجمع دارای جنبه های خاصی است - صدور رأی نامناسب و ناسازگار با نقش قضایی دیوان است (بند ۴۳).

دیوان در بند ۴۴ رأی خود به این ایراد پاسخ می گوید: «پرواضح است که دیوان لزوم به اعمال صلاحیت ندارد و حتی در جاهایی که شرایط برای صدور رأی وجود دارد، می تواند از چنین اقدامی خودداری نماید و این نکته ای است که دیوان در آرای گذشته نیز بدان تأکید کرده است.

اما دیوان به این نکته مهم توجه دارد که باید در فعالیت های سازمان مشارکت کند و یکی از ابزارهای مهم مشارکت، رأی مشورتی در مسائل حقوقی است و بنابراین اصولاً نباید از صدور رأی امتناع ورزد (بند ۴۴).

دیوان در این مسأله یک اصل تأسیس می کند و آن این که با منظور داشتن مسئولیت های او به مثابه ی رکن قضایی ملل متحد (ماده ۹۲ منشور)، دیوان اصولاً نباید از صدور رأی امتناع ورزد، مگر آن که علل موجه و اجبارکننده ای (compelling reasons) خودداری دیوان از رأی را اقتضا کند، (بند ۴۴). و درست به همین سبب است که دیوان در سابقه ی کاری خود موردی سراغ ندارد که به تقاضایی قانونی پاسخ منفی داده از صدور رأی خودداری کرده باشد. تصمیم دیوان مبنی بر عدم رأی مشورتی به تقاضای سازمان بهداشت جهانی مبتنی بر عدم صلاحیت او بود و نه خودداری از صدور بعد از احراز صلاحیت.

۳- استدلال دیگری نیز مطرح گردید تا ضرورت خودداری دیوان از صدور رأی مشورتی اثبات گردد و آن این که هرچند تقاضای مطرح شده ظاهری مشورتی دارد، اما مربوط به مسأله ای ترافیعی (contentious matter) میان اسرائیل و فلسطین است و چون اسرائیل به صلاحیت دیوان رضایت نداده است، بنابراین، دیوان باید از رسیدگی و صدور رأی خودداری کند. اسرائیل با تأکید تصریح می کند که هرگز به صلاحیت دیوان در حل و فصل اختلافات او با فلسطین رضایت نداشته بلکه اصولاً به مذاکره و نهایتاً به داوری می اندیشیده است (بند ۴۶).

دیوان در پاسخ به این ایراد می گوید: فقدان رضایت دول ذی نفع نسبت به صلاحیت ترافیعی دیوان هیچ آسیبی به صلاحیت دیوان در رأی مشورتی وارد نمی کند. دیوان به رأی مشورتی سال ۵۰ خود نیز استناد می کند که در آن به تفکیک میان دو صلاحیت تصریح نموده است (بند ۴۷).

4- برای بازداشتن دیوان از اعمال صلاحیت و رأی مشورتی استدلال دیگری نیز مطرح گردید: «صدور رأی مشورتی توسط دیوان در باب مشروعیت ساخت دیوار و آثار حقوقی ناشی از آن می تواند به راه حل سیاسی مبتنی بر مذاکره برای حل و فصل منازعه ی میان اسرائیل و فلسطینیان آسیب وارد نماید؛ به ویژه آن که این رأی ممکن است طرح نقشه ی راه را بی اثر سازد.» همین استدلال در قضیه ی مشروعیت تهدید یا به کارگیری سلاح های هسته ای نیز مطرح گردید. در آن قضیه نیز از دیوان تقاضای رأی مشورتی شده بود. برای بازداشتن دیوان از دادن رأی استدلال شد که پاسخ دیوان ممکن است بر روند مذاکرات خلع سلاح تأثیر منفی بگذارد و بنابراین مغایر با اهداف ملل متحد است.» دیوان با استناد به رأی مشورتی خود در

قضیه ی مشروعیت تهدید یا به کارگیری سلاح های هسته ای این استدلال را نیز مردود شمرد (بند ۵۱).

برای قانع ساختن دیوان در خودداری از صدور رأی، پاره ای از شرکت کنندگان در اظهار مکتوب خود تلاش نمودند تا رأی را بی فایده جلوه دهند.

استدلال به این نحو شکل گرفت که رأی مشورتی دیوان اصولاً ابزاری است که یک ارگان یا سازمان را در فعالیت او از طریق روشنگری حقوقی مساعدت می کند. در مسأله ی مطرح شده، مجمع عمومی نیازی به رأی دیوان ندارد، چون امر مبهمی برای مجمع وجود ندارد؛ از همین روست که مکرراً عدم مشروعیت ساخت دیوار را اعلام نموده و بر آثار مخرب آن هشدار داده و از اسرائیل خواسته است عملیات ساخت دیوار را متوقف نماید همچنین مجمع هرگز روشن نکرده است که قصد دارد چگونه از رأی استفاده نماید (بند ۵۹). به نکته ی اخیر دقیقاً در درخواست سال ۹۶ از دیوان نیز به گونه ی ایراد مطرح گردید. پاره ای از دولت ها به این نکته توجه نموده که برای چه اهداف دقیق و مشخصی، مجمع عمومی از دیوان درباره ی مشروعیت یا عدم مشروعیت تهدید یا کاربرد سلاح های هسته ای پرسش نموده است. دیوان بر این نظر بود که این مسأله ربطی به او ندارد که تعیین کند آیا مجمع در انجام وظایف خود به رأی دیوان نیاز دارد یا نه، این حق مجمع است که خود درباره ی سودمندی رأی دیوان در پرتو نیازهای خود تصمیم بگیرد.

دیوان در برابر این ایراد می گوید: با پاسخ گفتن به ارگان های پرسشگر، زوایایی از حقوق را که برای انجام وظایف آنان ضروری است روشن می سازد. دیوان با استناد به قسمتی از رأی

مشورتی خود در قضیه ی «رزرو نسبت به کنوانسیون ممنوعیت ژنو ساید و مجازات عاملان آن» تاکید می کند که هدف از رای مشورتی سازمان ملل در انجام وظایف اوست (بند ۶۰).

به نظر می رسد استدلال مخالفان، ظاهری آراسته و درست دارد. تقاضای تفسیر و صدور رای مشورتی آن گاه ضروری است که نکته ی ابهامی وجود داشته و نهادی خاص در انجام وظایف خود نیازمند راهنمایی و روشنگری باشد؛ در حالی که ممنوعیت ساخت دیوار از منظر حقوق بین الملل از وضوح کامل برخوردار است. این امری است که در گزارش دبیرکل سازمان ملل آمده، اتحادیه ی اروپایی بر آن تاکید نموده، گزارشگر ویژه ی حقوق بشر آن را بازتابانده، مجمع نیز پیش تر در قطعنامه ای این اقدام را محکوم کرده و خواستار توقف عملیات ساخت دیوار شده و حتی شورای امنیت تا یک قدمی صدور قطعنامه پیش رفته و تنها با وتوی آمریکا از ایفای این نقش بازمانده است. با این حال، طرح این استدلال آراسته و به ظاهر صواب، با نادیده انگاشتن ارزش اخلاقی و سیاسی رأی دیوان، اراده ای باطل را دنبال می کند.

استدلال گران به نیکی می دانند مجمع چرا از دیوان تقاضای رأی کرده است. برانگیختن افکار عمومی علیه اسرائیل یکی از اهداف دولت هایی است که در مجمع عمومی، این سیاست را به پیش بردند و اسرائیل و حامیان او نیز درست به همین سبب تمامی تلاش خود را برای نفی صلاحیت دیوان و بازداشتن او از صدور رای مبذول کردند. اصولاً رأی مشورتی فاقد ارزش الزامی است، اما در فرآیند توسعه ی حقوق بین الملل ایفای نقش می کند، مستند دادگاه های دیگر بین المللی و خود دیوان در دعاوی دیگر قرار می گیرد، بر آرای اندیشمندان حقوق تأثیر بسیاری دارد، در شناسایی قواعد عرفی بسیار مؤثر است و در عرفی سازی برخی از قواعد هم تأثیرگذار است.

یکی از اموری که در مقام ترافع در مقوله ی معاذیر و علل موجه فعل جای می گیرد و یا موجب عدم تحقق شرایط ماهوی دعوا و عدم قابلیت استماع ماهیت دعوا می گردد، مقوله ی پاکدستی مدعی (clean hand) است. آنچه مربوط به ترافع است، اسرائیل به شکل ایراد، صلاحیتی دیگر به منظور متقاعد کردن دیوان در امتناع از رأی مشورتی، مطرح نمود. اسرائیل ادعا نمود که فلسطینیان که مسئول انجام عملیات خشونت آمیز در برابر اسرائیل و شهروندان او هستند نمی توانند از دیوان راه چاره ای - برای وضعیتی که از عمل خلاف آنان ناشی شده - جست و جو کنند. به دیگر سخن، دیوار حایل برای مقابله با عملیات خشونت آمیز فلسطینی ها ساخته می شود. بنابراین، فلسطینی ها نمی توانند از دیوان راه حل معضلی را جست و جو کنند که خود سبب آن شده اند.

اسرائیل در این ارتباط به قاعده ای استناد کرد که می گوید: «هیچ کس نباید از عمل خلاف خود سود ببرد» با این ادعا که این قاعده اختصاص به دعاوی ترافعی ندارد، بلکه در موارد مشورتی نیز کاربرد دارد.

اسرائیل تأکید می کند که حسن نیت و اصل «پاکدستی مدعی» دلیل الزامی است که باعث می شود دیوان از پاسخ گفتن به تقاضای مجمع امتناع ورزد (بند ۶۳)؛ اما دیوان این استدلال را به هیچ روی درست و مناسب نمی داند بلکه اظهار می دارد چنانکه پیش تر تأکید کرده است این مجمع عمومی است که تقاضای رأی مشورتی کرده است و به او پاسخ گفته می شود و نه یک دولت یا شخصیت معین (بند ۶۴).

پس از بررسی تمام ادله، شبهات، تردیدها و ابهامات، سرانجام دیوان این نتیجه را به دست می دهد که نه تنها از صلاحیت صدور رأی مشورتی در قضیه ی دیوار حایل - که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مقام رکنی ذی صلاح از او درخواست نموده - برخوردار است، بلکه هیچ دلیل قانع کننده و الزام آور یا مصلحتی وجود ندارد که باعث شود دیوان را از دادن رأی بازدارد.

مبحث چهارم: اقدامات اسرائیل پس از پیوستن به کنوانسیون

محاصره غزه تنها نقض حقوق بشر فلسطینیان نیست، بلکه تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی و ثبات منطقه‌ای است و حادثه اخیر به‌روشنی تروریسم بین‌المللی و جنایت علیه بشریت و نقض آشکار قوانین بین‌المللی را نشان می‌دهد و باید پاسخی مناسب از سوی جامعه بین‌المللی با تسلیم مقام‌های اسرائیلی مسئول در این اقدام زشت به دستگاه عدالت به آن داده شود که بی‌شک تصویب طرح مسئولیت دولت‌ها (۲۰۰۱) در مجمع عمومی سازمان ملل، گامی جهت شناسایی حق دادخواهی و جبران جنایات صورت گرفته است. چراکه به‌موجب آن اگر تعهد نقض شده، در برابر جامعه بین‌المللی باشد هر کشوری فراتر از کشور زیان‌دیده، حق دارد به مسئولیت کشور دیگر استناد کند؛ که بالواقع این سند و مقررات آن انعکاسی از حقوق عرفی است و به این واسطه لازم‌الاجرا و ملاک عمل است؛ که در کنار وظیفه انسانی که داریم ما را در جایگاه احقاق حق بین‌المللی ایجادشده ناشی از نقض فاحش حقوق بشر در غزه، طرف دعوی علیه رژیم جعلی و اشغالگر اسرائیل قرار می‌دهد و فراتر از آن، این‌که اقامه دعوی علیه نقض سیستماتیک حقوق بشر توسط اسرائیل حقی برای کلیه دولت‌های جهانی است، تکلیف انسانی کلیه جوامع بین‌المللی و خصوصاً جامعه نخبگان، اساتید و فعالان عرصه حقوق بشر است که گامی مؤثر در احقاق حق مظلومان به خاک و خون کشیده غزه بردارند.

گفتار اول : غیر حقوقی بودن «دفاع مشروع» ادعا شده از سوی رژیم صهیونیستی

دفاع مشروع مهم‌ترین استدلال اسرائیل در توجیه اقدامات تجاوزکارانه خود به غزه است. دفاع مشروع طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد، از استثنائات اصل ممنوعیت استفاده از زور در حقوق بین‌الملل است.

در مقابل «تجاوز» حقی به نام «دفاع» وجود دارد که بتوان به آن توسل جست. برای تحقق و استمساک به این قاعده، ابتدا بایست تجاوزی از ناحیه کشوری صورت گرفته باشد. وقتی رژیم صهیونیستی خود آغازگر جنگ بوده، متجاوز است و نمی‌تواند به قاعده دفاع مشروع استناد کند. همچنین کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس سال ۱۹۸۰ خویش راجع به مسئولیت و هم‌دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوا اظهار داشته‌اند که دفاع مشروع تنها علیه یک دولت قابل‌اعمال است و نه علیه بازیگران غیردولتی.

جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا در سفر خود به منطقه، با اشاره به محاصره یک‌ساله نوار غزه، وضعیت انسانی در این باریکه را فاجعه‌آمیز خواند و با اشاره به نامتوازن بودن قدرت نظامی دو طرف درگیری در غزه اعلام کرد: کشتن افراد بی‌گناه به هر صورتی که باشد اقدامی تروریستی است و نمی‌توان آن را «دفاع از خود» نامید.

گفتار دوم : نقض حقوق بشر و بشردوستانه

کشته شدن غیرنظامیان، زن و کودکان، استفاده از سلاح‌های نامتعارف، تخریب اماکن غیرنظامی مقدس و میراث باستانی، هدف‌گیری مستقیم و بمباران بیمارستان‌ها و مراکز درمانی غزه بخشی از موارد نقض آشکار قواعد، قوانین و اصول بین‌المللی حقوقی است و ارتباطی با

دفاع مشروع نداشته و ندارد و این فاجعه بشری هشدار دهنده برای حقوق بشر و اصول و بنیان‌های حقوق بین‌الملل در سطح جامعه بین‌الملل است. این اعمال اسرائیل مطابق بسیاری از قوانین بین‌المللی جرم تلقی شده و می‌توان علیه تک‌تک آن‌ها اقامه دعوی کرد. بخشی از این نقض‌های فاحش قواعد بین‌المللی عبارت است از:

بند اول : نسل‌کشی (*Genocide*)

در میان جنایات مورد توجه دادگاه‌های بین‌المللی، نسل‌کشی بزرگ‌ترین جنایت به حساب می‌آید تا آنجا که بر اساس رأی دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) جرم نسل‌کشی به‌عنوان قواعد عرفی شناخته شده، امکان حق شرط برخلاف آن، غیرممکن دانسته شده است. بر اساس بندهای a و b ماده ۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی به تأسی از ماده ۲ کنوانسیون منع نسل‌کشی (کشتن اعضای یک گروه ملی و نژادی، قومی و مذهبی) و (تحمیل عمدی شرایط زیستی نامناسب بر گروه‌های مذکور) از جمله مسائل مصادیق نسل‌کشی دانسته شده است.

با این وصف، ارتکاب جرم قتل علیه گروهی با عنوان ساکنان غزه که نمونه‌ای از گروه بزرگ‌تر فلسطینیان محسوب می‌شوند و نیز محاصره همه‌جانبه آن‌ها و ممانعت از ارسال نیازهای ابتدایی برای بقای حیات آن‌ها، نمونه بارز جرم نسل‌کشی است.

بند دوم : جنایت علیه بشریت (*Crime against humanity*):

بر اساس ماده ۷ دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب قتل، نابودسازی، اذیت آزار، بر اساس انگیزه‌های ملی، قومی، نژادی، مذهبی، ناپدید کردن اجباری اشخاص و... در راستای یک سیاست فراگیر و یا سازمان‌یافته یک دولت جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود که با این مقدمه جنایت صورت گرفته از سوی فرماندهان، سربازان و سران سیاسی و نظامی رژیم اسرائیل

که به صورت کاملاً سازمان یافته و فراگیر علیه جمعیت غیرنظامی ساکن در غزه صورت پذیرفته دارای انطباق کامل با جنایت علیه بشر است.

بند سوم: جنایت جنگی (*War crimes*):

نقض کنوانسیون‌های چهارگانه ۱۹۴۹ میلادی ژنو (راجع به حمایت از غیرنظامیان) در زمان جنگ مهم‌ترین نکته حائز اهمیت در جنایت جنگی به شمار می‌آید. بر اساس بند ۲، ماده ۸ اساس‌نامه دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب قتل عمد در مناطق اشغالی، ویران ساختن گسترده تأسیسات غیرنظامی، هجوم عمدی علیه ساکنان غیرنظامی و تأسیسات غیرنظامی، هجوم عمدی منجر به آسیب دیدن نیروهای سازمان ملل و نیروهای حافظ صلح و همچنین حمله به ساختمان‌های دارای اهداف مذهبی، آموزشی، پزشکی، مانع‌تراشی برای ارسال کمک‌های انسان دوستانه و مواد دارویی و غذایی از مواردی هستند که علاوه بر کنوانسیون ژنو، در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته‌اند که به صورت روزانه شاهد تحقق مستمر این جنایت جنگی در غزه هستیم.

بند چهارم: استفاده از سلاح‌های ممنوعه

اسرائیل به‌طور گسترده در حال استفاده از سلاح‌های غیرمتعارف شیمیایی علیه مردم غزه است. این عمل اسرائیل به‌طور آشکار ناقض پروتکل ۱۹۲۵ ژنو در مورد منع کاربرد گازهای خفه‌کننده، سمی یا دیگر گازهای مشابه و کنوانسیون منع یا محدودیت استفاده از سلاح‌های خاص معاهده‌ای ۱۹۸۰ و کنوانسیون منع تکمیل، تولید، ذخیره‌سازی و کاربرد سلاح‌های شیمیایی است.

از طرفی استفاده سلاح‌های غیرمتعارف شیمیایی علیه مردم غزه، با پروتکل ژنو مصوب ۱۷ ژوئن ۱۹۲۵ درباره منع کاربرد گازهای خفه‌کننده یا سمی یا مشابه آن‌ها و سلاح‌های میکروبی در جنگ و نیز با مقررات کنوانسیون پاریس مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۹۳ درباره منع سلاح‌های شیمیایی در مغایرت آشکار است.

همچنین بمباران شیمیایی و رادیواکتیو در غزه با مقررات مربوط به سلاح‌هایی که باعث دردهای بیهوده می‌شوند، ماده ۲۳ مقررات لاهه مصوب ۱۹۰۷، بند ۳ ماده ۳۵ پروتکل اول الحاقی، بند ۳ مقدمه کنوانسیون سازمان ملل مصوب ۱۹۸۱ و بند ۲ ماده ۶ پروتکل دوم همین کنوانسیون در تعارض است.

بند پنجم: نقض موازین بشردوستانه کنوانسیون‌های ژنو

نکته حائز اهمیت در باب مفاد کنوانسیون‌های ژنو این است که صبغه عرفی این مفاد حتی در صورت عدم الحاق رژیم اسرائیل به آن رعایت آن را از سوی تمامی دولت‌ها الزام‌آور می‌نماید. از جمله اهداف اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه، حمایت از شهروندان و اقلیت‌ها در جریان مخاصمات مسلحانه است. نقض ممنوعیت مجازات دسته‌جمعی و بی‌توجهی قدرت اشغالگر به تعهداتش مطابق حقوق بین‌الملل، از جمله موارد نقض حقوق بشردوستانه توسط اسرائیل است.

از جمله مواردی که رژیم صهیونیستی در تجاوز اخیر خود به غزه مرتکب جرم نقض حقوق بشردوستانه شده است، عبارت‌اند از: مصونیت غیرنظامیان، تمایز نیروهای نظامی از غیرنظامی، تناسب در استفاده از قوای نظامی با توان و ظرفیت نیروهای مقابل، ضرورت محدود کردن اهداف و تاکتیک‌ها در جهت رسیدن به اهداف مشروع نظامی و رعایت مبانی و اصول حقوق بشر که مطابق با این پنج قاعده، تجاوز اسرائیل به غزه، نقض برخی از آن‌هاست.

اولین اصل نقض شده، اصل «محدودیت» است. منظور از اصل محدودیت این است که استفاده از سلاح‌هایی که آسیب‌های بیش از حد لازم به همراه دارند، ممنوع است. اسرائیل از سلاح‌هایی در غزه استفاده کرده که مطابق موازین بین‌المللی نبوده است و اصل محدودیت به‌کارگیری سلاح‌های آتش‌زا را عملیاتی نکرده و بنابراین حقوق بشردوستانه را نقض کرده است.

دومین اصل نقض شده، «تناسب» است. اندازه صدمات و آسیب‌های ناشی از یک حمله در مقایسه با آنچه انتظار از آن می‌رود، بایستی یکسان باشد. در حمله اسرائیل به غزه، هیچ نسبتی بین اهدافی که این رژیم اعلام کرده است و سطح تخریب‌ها وجود ندارد.

سومین اصل نقض شده، «تمایز» است. بین اهداف نظامی و غیرنظامی، می‌بایستی تمایز گذاشته شود که این موضوع در خصوص تجاوز اسرائیل به غزه رعایت نشده است؛ چراکه اماکن مسکونی و... مورد هدف قرار گرفته‌اند. رژیم اسرائیل با محاصره غزه و ممانعت از ورود مواد غذایی و دارویی، عدم رعایت اصل تمایز بین نظامیان و غیرنظامیان و حمله به اماکن مسکونی، درمانی و... حقوق بشردوستانه را نقض کرده است.

بند ششم: نقض کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۵۹ و ۱۹۸۹

کشتار کودکان از مهم‌ترین موضوع کنوانسیون حقوق کودک است. این کنوانسیون حمله به کودکان را در درگیرهای مسلحانه ممنوع شمرده است، این در حالی است که در حمله‌های اخیر، یک‌سوم قربانیان غیرنظامی کودکان هستند. در واقع، کنوانسیون حقوق کودک نیز از جمله معاهدات بین‌المللی حقوق بشری است که رژیم صهیونیستی در جنگ غزه آن را نقض کرده است.

کشتار کودکان غزه در تناقض آشکار با اعلامیه حقوق کودک مصوب ۱۹۵۹/۱۱/۲۰ مجمع عمومی سازمان ملل، کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹/۱۱/۲۰ مجمع عمومی سازمان ملل و کنوانسیون چهارم ژنو در مورد حمایت از غیرنظامیان طی جنگ‌ها و نزاع‌های مسلحانه است.

بند هفتم: نقض پروتکل الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های چهارم ژنو بر اساس پروتکل ۱۹۷۷ الحاقی به کنوانسیون‌های چهارم ژنو ۱۹۴۷، نیروی اشغالگر در مقابل ساکنان، تأسیسات زیرساختی و حفاظت از میراث فرهنگی سرزمین‌های اشغالی وظایفی را بر عهده دارد که عدم رعایت آن، می‌تواند به ایجاد مسئولیت بین‌المللی برای قوای اشغالگر منجر شود. با توجه به تخریب عمدی زیرساخت‌ها و میراث فرهنگی فلسطین به‌طور قطع می‌توان اسرائیل را متجاوز دانست و مقامات آن را مجرم شناخت.

پروتکل ۱ الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ برای حمایت از قربانیان در تمامی جنگ‌ها در سال ۱۹۷۷ نیز درباره حقوق سرزمین‌های در حال اشغال اشعار می‌دارد: (ماده ۲۰)؛ لزوم انجام تفکیک بین غیرنظامیان و اهداف غیرنظامی از یک سو و اهداف نظامی و نظامیان از سوی دیگر در هنگام حمله (ماده ۴۱)؛ ممنوعیت تهدید یا به‌کارگیری خشونت‌هایی که هدف اصلی آن‌ها اشاعه ترور و وحشت در میان غیرنظامیان است (ماده ۵۱)؛ ممنوعیت حملات غیرقابل تفکیک؛ از جمله هدف بمباران قرار دادن شهرها، روستاها و حملاتی که قاعده تناسب را نقض می‌کند؛ سپر قرار دادن غیرنظامیان (ماده ۵۱)؛ لزوم رعایت اصل تناسب در صورتی که فراتر از نتایج مورد انتظار نظامی باشد (ماده ۴۸)؛ ممنوعیت حمله به اماکن فرهنگی (ماده ۵۳)؛ لزوم انجام

احتیاط‌های ممکن، هنگام حمله و دفاع به منظور ایراد کمترین صدمه و آسیب به غیرنظامیان (مواد ۵۷ و ۵۸) و مصونیت مکان‌های بی‌دفاع در برابر حمله نظامی.

بند هشتم: نقض مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر

رژیم صهیونیستی را از منظر دیگری نیز می‌توان مجرم دانست. مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد که دول عضو این اعلامیه متعهد شده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل باشد و با توجه به مواد ۲، ۷، ۸ و ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر که آزادی‌ها و حقوق ذکر شده در اعلامیه را از آن تمامی مردم جهان به دور از هرگونه تبعیض می‌داند اعمال وقیحانه رژیم صهیونیستی صلح و امنیت جهانی را به مخاطره انداخته است. حمله به غیرنظامیان جنایت علیه بشریت است و اعضای سازمان ملل متحد باید آن‌ها را جانیان علیه بشریت معرفی نمایند ولیکن آنان بخصوص سران کشورهای عرب سکوت اختیار کرده‌اند و این موضع‌گیری محافظه‌کارانه به منزله عدم ایفای تعهدات ایشان در برابر اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

هدف از کمک‌های انسان دوستانه، حفظ کردن حق زندگی آدمیان از خطر گرسنگی و مرگ است. به این حق در ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید شده است. بند ۲ ماده یک، مشترک در هر دو میثاق، مقرر می‌دارد: در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل بقای خود محروم کرد». عبارت وسایل بقای خود، شامل تدارک مواد غذایی ضروری، آب آشامیدنی، لباس و حداقل امکانات مسکونی و برخی تجهیزات پزشکی و داروهای اساسی است و خدمات اساسی از قبیل خدمات پزشکی درمانی و مانند آن را نیز در برمی‌گیرد که در جنگ رمضان غزه به وضوح نقض شده است.

مبحث پنجم: ضمانت اجراها

گفتار اول: دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)

دیوان کیفری بین‌المللی به‌عنوان مهم‌ترین نهادی که در حوزه تخصصی محاکمه و مجازات مرتکبان جنایات بزرگ بین‌المللی پیش‌بینی شده است، موظف به رسیدگی به جنایات صورت گرفته در غزه است. اگرچه بر اساس بند ۱ ماده ۱۲ اساسنامه رم؛ این دیوان تنها در قبال کشورهای عضو آن دارای صلاحیت است و رژیم اشغالگر اسرائیل به عضویت این دیوان درنیامده است. بر اساس بند ۲ ماده ۱۳ اساسنامه دیوان، شورای امنیت می‌تواند در چارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل و در راستای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بررسی یک وضعیت خاص را به دیوان ارجاع دهد.

گفتار دوم: دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ)

مجمع عمومی سازمان ملل این صلاحیت را دارد تا با اتخاذ رویه سابق خود در قبال دیوار حائل و با استناد به کم‌کاری شورای امنیت در حل قضیه فلسطین، از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای صدور رأی مشورتی در خصوص ابعاد حقوقی هجوم به غزه و ادامه محاصره همه‌جانبه آن از سوی رژیم اسرائیل بنماید.

صدور یک چنین رأیی، حتی با اتخاذ حداقل الزامات بر ضد رژیم اسرائیل، این رژیم را در یک تنگنای سیاسی در برابر تکرار این‌گونه اعمال قرار خواهد داد. به‌علاوه، متجاوز خواندن این رژیم موجب خواهد شد تا خسارت مادی بزه‌دیدگان این هجوم، از اولویت برخوردار شود. پذیرش این حق برای بزه‌دیدگان، این امکان را برای آنان فراهم می‌آورد تا با استناد به رأی مزبور در محاکم

کشورهای عضو دیوان اروپایی حقوق بشر، اموال متعلق به رژیم اسرائیل را به نفع خود مصادره نماید.

بر اساس ماده ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، چنانچه حقوق و آزادی‌های مندرج در این معاهده نقض گردد، مقامات رسمی موظف به جبران خسارت وارده هستند. طبق ماده ۴۱ نیز چنانچه خسارت وارده بر بزه‌دیدگان در رأی صادره جبران نشود، دیوان می‌بایست در صورت لزوم نسبت به جبران عادلانه آنان اقدام نماید. نکته حائز اهمیت در این کنوانسیون، عبارت از این نکته است که طبق ماده اول آن تمامی انسان‌ها از حقوق ناشی از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر برخوردار هستند و می‌توانند برای احقاق آن به دیوان اروپایی حقوق بشر مراجعه نمایند.

بخش پنجم : نتیجه گیری و منابع

نتیجه گیری بخش اول:

نتیجه گیری فصل اول :

۱. بعد از جنگ جهانی اول حاکمیت چهار قرن امپراتور عثمانی به پایان رسید و بر اساس توافقی که به توافق سایکس پیکو مرسوم شد ، ترکیه در جهان عربی به نفع کشورهای برنده این جنگ تقسیم شد، بدین ترتیب جغرافیای تازه ای با حضور مجموعه ای از کشورها

ایجاد شد که عمر هر کدام از آنها هم به صفر رسیده است. بدین ترتیب کشورهای استعماری اروپایی موفق شدند به نام نمایندگی خود تعیین سرنوشت کشورهای جدید و ملت های آنها را بر اساس نقشه های برنامه ریزی شده خود در دست بگیرند و با ایجاد درگیریهای مرزی، مذهبی و دینی از این اهرم ها برای تامین منافع خود در این کشورها استفاده کنند.

۲. جنگ جهانی اول نیز با صدور بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ به پایان رسید، این بیانیه خواستار تشکیل دولت یهودی در فلسطین شد و موضوع استعمار این منطقه با صدور قطعنامه سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ مبنی بر تقسیم فلسطین به دو دولت یهودی و عربی به پایان رسید و بدین ترتیب دولت یهودی با حمایت ها و تاییدهای کشورهای اروپایی و آمریکا در سال ۱۹۴۸ ایجاد شد، اما دولت فلسطینی و عربی هنوز هم به صورت کامل بوجود نیامده است. در سالهایی که بر تشکیل رژیم صهیونیستی در قلب جهان عرب می گذرد تمامی تلاش های این رژیم بر تشویق مهاجران یهود برای یهودی تر کردن فلسطین بر اساس اسناد جعلی بوده است، تا از این طریق بهانه ای را برای جنایت انگلستان در پیمان بالفور و تقسیم فلسطین پیدا کند.

۳. نتیجه طبیعی تشکیل رژیم صهیونیستی چه بر پایه بالفور و چه در قطعنامه تقسیم فلسطین ، نابودی وجود مادی و معنوی ملت عربی در فلسطین بوده است. این قضیه بدون آنکه یک راه حل عادلانه برای آن پیدا شود در همان وضعیت باقی مانده است .

۴. رژیم صهیونیستی، یک رژیم غیرقانونی است چون در سرزمین فلسطین تشکیل شده و قطعنامه تقسیم نمی تواند سند قانونی برای تاسیس دولت یهودی در فلسطین و دستیابی رژیم به حق حاکمیت بر این سرزمین باشد.

۵. عضویت رژیم صهیونیستی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به خاطر مغایرت با ماده ۲۷ مبنی بر اینکه قطعنامه های مجمع دست کم باید با موافقت ۹ عضو از جمله هر پنج عضو دائم شورای امنیت صورت گیرد، باطل است چون انگلیس در آن زمان از رای دادن خودداری کرد.

۶. رژیم صهیونیستی از مولفه های یک کشور مندرج در قوانین بین المللی شامل ملت، منطقه جغرافیایی و حاکمیت بی بهره است .

۷. پذیرش مشروط رژیم صهیونیستی در سازمان ملل متحد مغایر با اولین رای مشورتی دادگاه بین المللی در سال ۱۹۴۸ است که در آن اکثر قضات گفتند، آزادی رای دادن، باید در چارچوب شروط مندرج در ماده چهارم منشور ملل متحد انجام شود .

۸. آمریکا مندرجات قانونی درباره لزوم اینکه رژیم صهیونیستی باید شرایط لازم را برای عضویت دارا باشد، نادیده گرفت و ماده چهارم را به گونه ای تفسیر کرد که در خدمت عضویت این رژیم به هر قیمت باشد .

۹. تاریخ رژیم صهیونیستی که با خون فلسطینیان و اعراب نوشته شده است، پر از کشتار، ویرانی روستاها و بیرون راندن ساکنان فلسطین است که بر اساس قانون بین المللی جرم بوده و باعث می شود رژیمی تلقی شود که دوستدار صلح نیست .

۱۰. رژیم صهیونیستی به اجرای تعهداتش مندرج در قطعنامه تقسیم متعهد نبوده و تمایلی به اجرای آن در آینده ندارد .

۱۱. تخلف اسرائیل از قطعنامه های سازمان ملل و حقوق بین الملل، آواره کردن فلسطینیان، اشغال و تصاحب زمینهایی غیر از آنچه در قطعنامه تقسیم معین شده بود، غارتگر، توقیف و ضبط اموال اعراب، تجاوز به حقوق بشر، عدم اجرای آرای ملل متحد بوده است.

نتیجه گیری فصل دوم

۱. مسئله فلسطین براساس قطعنامه ۲۴۲ یا همان بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ و ازسوی دیگر اختلاف نظر کشورها از جمله اعضای شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدن به نتایج واحد از طریق مذاکرات صلح، موضوعی به شدت چالش برانگیز است. برخی بر این باورند که بحث عضویت فلسطین در سازمان ملل نقطه ضعف اسرائیل محسوب شده و بر همین اساس نمایندگان ملت فلسطین در سالهای اخیر درصدد بهره‌برداری از این موضوع به عنوان اهرم فشار براسرائیل برآمدند تا بتوانند با اتکاب پشٹیبنانی اکثریت دولت‌ها افکار عمومی جهانی قدم‌هایی برای احقاق حقوق ملت فلسطین بردارند به هر حال این تفاضاً رسماً" در نشست مجمع عمومی درسال جاری (نشست شصت و ششم) مطرح شد وهم اینک کشورهای مختلف و کلیت سازوکارهای ذیربط ملل متحد خصوصاً" شورای امنیت به تکاپو افتاده تا موضعی قابل عرضه از خود نشان دهند.

۲. مقامات آمریکایی رسماً" اظهار نظر نموده‌اند که چنانچه این موضوع در سازمان ملل پیگیری شود این کشور دیگر نمی‌تواند کمک مالی و سیاسی به سازمان آزادی بخش فلسطین نماید و کمکهای خود را قطع می‌کند.

۳. در این مدت سه ارگان رسمی و مهم (بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و کمیته سازمان ملل برای هماهنگی مسائل فلسطین) گزارشی ارائه داده‌اند که عملکرد دولت خودگردان را در اداره امور به عنوان یک دولت مستقل تاکید کرده‌اند.

۴. در سازمان علمی فرهنگی ملل متحد موسوم به یونسکو نیز عضویت فلسطین روند مثبتی را طی کرده بنحوی که مورد پذیرش اکثریت قرار دارد.

۵. به اعتقاد آن دسته از فلسطینی‌هایی که قائل به گفتگو برای احقاق حقوق ملت فلسطین بوده اند ۲۰ سال است که مذاکرات صلح انجام ولی به نتیجه ای نرسیده است و اسرائیل به شهرک سازی خود در سرزمین های اشغالی ادامه می دهد فلذا باید تدابیر جدیدی را اتخاذ نمود.

۶. امروزه بیش از ۱۲۰ کشور جهان کشور فلسطین را به رسمیت شناخته اند. این شناسایی بحثی دوجانبه است و ارتباط با روابط دو کشور دارد. بدیهی است اگر سازمان ملل نیز شناسایی فلسطین را اعلام نماید و این کشور به عضویت ملل متحد درآید آثار حقوقی بین المللی یک کشور مستقل بر فلسطین بار می شود.

۷. موقعیت کنونی فلسطین در سازمان ملل « یک ناظر یا موقعیت خاص » در هیچ جای منشور صحبتی از ناظر به میان نمی آید و منشور همواره از اعضاء سخن می گوید. پس شناسایی فلسطین به عنوان یک کشور، موقعیت حقوقی و سیاسی فلسطین در این سازمان جهانی را یک گام به جلو می برد. اگر چه این نگرانی را نیز باید داشت که بهر حال حقوق ملت فلسطین از جمله سرزمین های اشغالی قبل از ۱۹۶۷ چگونه باید استیفا شود؟ آیا عضویت فلسطین به عنوان یک کشور در سرزمین های پس از ۱۹۶۷ عملاً" به معنای صرف نظر کردن از حقوق ملت فلسطین در بخشهای مختلف نخواهد بود؟ آیا می توان این عضویت را به عنوان یک گام اولیه محسوب کرد که فلسطینیان بتوانند هم چنان پیگیر مطالبه سایر حقوق نقض شدهی قبل از ۱۹۶۷ خود باشند؟ این پرسش ها بسیار اساسی هستند و در مجموع این واقعیت را نشان می دهند که جدای از چالش های فراروی قدرت های حامی اسرائیل در اعلام موضع در

خصوص تقاضای مطروحه از ناحیه حامیان فلسطین نیز موضع گیری دقیق و متناسب با حقوق ملت فلسطین هم اینک با سختی ها و چالش‌هایی روبروست.

۸. باید توجه داشت که عضویت در سازمان ملل به معنای شناسایی آن کشور از سوی تمام کشورهای عضو نیست، چنانچه در زمان عضویت اسرائیل در سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ بسیاری از کشورهای عربی بر آن تأکید نمودند. همچنین عدم عضویت در سازمان ملل به معنای عدم بهره‌مندی کامل از حقوق منشور ملل متحد نیست. ماده ۳۲ منشور کشورهای غیر عضو که طرف یک اختلاف هستند لازم است تا در مذاکرات مربوط به آن در شورای امنیت بدون حق رای دعوت شود و همچنین ماده ۳۸ شورای امنیت به طرف‌های هرگونه اختلاف بین المللی که شامل کشورهای غیر عضو می شود، اجازه داده است تا توجه شورای امنیت را برای حل مسأله جلب نماید. همچنین کشورهای غیر عضو می توانند با تصویب اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری و با پذیرش شروط شورای امنیت، در دیوان بین‌المللی دادگستری نیز طرح دعوا نمایند.

۹. ممکن است که درخواست متقاضی عضویت در سازمان ملل از سوی شورای امنیت رد شود، اما از سوی مجمع عمومی مترتب آثاری حقوقی شود، ممکن است به عنوان کشور غیرعضو ناظر پذیرفته شود، مانند واتیکان، ممکن است به عنوان موجودیت ناظر پذیرفته شود، مانند نهضت آزادی بخش فلسطین و ممکن است تنها به عنوان یک کشور مورد شناسایی قرار گیرد بدون عضویت ناظر، که در صورت وتوی عضویت فلسطین از سوی آمریکا، حالت سوم برای فلسطین متصور خواهد بود.

۱۰. از جمله پیامدهای مطلوب کشور شدن فلسطین،

● الف- فلسطین در حملات آینده رژیم صهیونیستی می‌تواند به حق دفاع مشروع متوسل شود.

● ب- ارسال کمکهای نظامی و غیر نظامی از سوی دیگر کشورها به این کشور مهیا می‌گردد.

● ج - در صورت بروز مخاصمه مسلحانه میان اسرائیل و فلسطین، حقوق بشر دوستانه مذکور در کنوانسیون های چهارگانه ژنو قابل اعمال خواهد بود.

۱۱. از جمله پیامدهای نامطلوب کشور شدن فلسطین

● الف - با کشور شدن فلسطین، حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین در ادبیات حقوق بین‌المللی از موضوعیت می‌افتد.

● ب - با رسمیت شناخته شدن مرزهای ۱۹۶۷ به معنای پذیرش رسمی اشغالگر نبودن اسرائیل در بقیه سرزمین های فلسطین است.

۱۲. دول غربی فعلاً به خاطر منافع اسرائیل به فلسطین اجازه ورود به باشگاه دولتها را نمی‌دهند.

۱۳. اگر مجمع عمومی بدون اعطای وضعیت عضویت به فلسطین اقدام به تأیید وضعیت دولت بودن آن کند باز هم این تأیید می‌تواند واجد آثار حقوقی مهمی باشد. این حقوق شامل مصونیت یک دولت و مقامات آن، حمایت در برابر توسل به زور و دولت های دیگر، حق دفاع مشروع فردی و جمعی در صورت وقوع حمله مسلحانه، صلاحیت تام بر سرزمین، منع مداخله در امری که ذاتاً در صلاحیت داخلی قرار دارند، امکان عضویت در سازمان های بین دولتی و

آژانس های تخصصی و اهلیت تام برای انعقاد معاهده، امکان دسترسی به محاکم و دیگر سازوکارهای حل و فصل اختلاف را فراهم می آورد.

۱۴. شناسایی و عضویت کشور مستقل فلسطینی در سازمان ملل، موافقان و مخالفانی دارد. اکثر فلسطینی ها، موافقان این طرح هستند، چهار گروه هم مخالف این طرح هستند گروه اول آمریکا، رژیم صهیونیستی، گروه دوم برخی گروههای اسلامی و فلسطینی هستند، و معتقدند که استناد به قطعنامه ۱۹۴۷ (قطعنامه تقسیم) به معنای پذیرش کشور اسرائیل است، گروه سوم، کسانی هستند که اشکالات فنی مطرح می کنند ، گروه چهارم طرح تشکیل دولت مستقل فلسطینی را توطئه می دانند.

۱۵. از نتایج مستقیم این طرح این است که دیگر تردید ها در دیوان کیفری بین المللی در مورد دولت بودن یا نبودن فلسطین پایان خواهد یافت و دیوان مجبور می شود به شکایات در مورد جنایات اسرائیل رسیدگی نماید.

۱۶. بسیاری هم معتقدند شناسایی هم صورت گیرد. شکل گیری دولت فلسطین به معنای پایان اشغال و حل و فصل مشکلات موجود به خصوص در مورد مرزها و پایتختی بیت المقدس شرقی نخواهد بود و مشکلات همچنان بین دو طرف به قوت خود باقی خواهد ماند.

۱۷. ایران طرح شناسایی کشور مستقل فلسطینی را ایجاد مسیر انحرافی در چارچوب تحولات منطقه می بیند. در واقع امریکا و رژیم صهیونیستی علی الرغم مواضع منفی که اتخاذ نموده اند سعی دارند از این طرح در چارچوب تثبیت و مشروعیت دادن به رژیم غاصب تل آویو بهره برداری نمایند.

۱۸. سلطه فلسطینی که با وتوی امریکا روبرو شده است طبق اعلامیه ریاض المالکی وزیر امور خارجه تشکیلات خودگردان، با ارائه درخواست دوم خود به مجمع عمومی در سپتامبر ۲۰۱۲ در صورت تصویب در مجمع عمومی سازمان ملل متحد جایگاه فلسطین از سازمان ناظر به کشور ناظر ارتقا پیدا خواهد کرد.

نتیجه گیری بخش دوم :

نتیجه گیری فصل اول و دوم :

ماجرای بیت المقدس در قرآن با هجرت حضرت ابراهیم (ع) آغاز می شود که پس از نجات از آتش نمرود به همراه حضرت لوط (ع) و خانواده اش به سرزمین پربرکت برای جهانیان یعنی بیت المقدس هجرت می کند: « وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ^۱ » و خداوند در آن سرزمین به او اسحاق (عالی) و یعقوب (عان) را عطا می کند. حضرت یعقوب (ع) به همراه فرزنداناش که به آن ها بنی اسرائیل اطلاق می شد در این سرزمین ساکن بودند تا اینکه

^۱. انبیاء ۷۹.

به دنبال قدرت یافتن حضرت یوسف (ع) در مصر و پدید آمدن قحطی در کنعان، این سرزمین را ترک کرده و به مصر هجرت کردند و تا زمان حضرت موسی (ع) در مصر ساکن بودند. حضرت موسی (ع) قوم بنی اسرائیل را که تحت سلطه فرعون به سر می بردند با وعده رسیدن به ارض موعود از مصر خارج کرد و به امر خدا به آنها فرمود که وارد سرزمین مقدس شوند: « يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ^۱ » اما بنی اسرائیل از این دستور سرپیچی کرده و به دنبال این سرپیچی ورود به سرزمین موعود چهل سال بر آن ها ممنوع شد و در بیابان سرگردان شدند. بنا بر گزارش مشهور منابع اسلامی حضرت موسی (ع) و هارون (ع) در آن بیابان از دنیا رفتند و بنی اسرائیل پس از سپری شدن چهل سال محرومیت به فرماندهی یوشع، وصی حضرت موسی (ع) به سرزمین موعود یعنی بیت المقدس رسیدند و در آنجا ساکن شدند. این شهر در دوران حضرت داود (ع) و حضرت سلیمان (ع) در اوج قدرت و شکوه و امنیت خود قرار داشت و حضرت سلیمان (ع) با داستان مبارک خود معبدی در آن بنا نمود که این معبد به عنوان مرکزی برای توحید و یکتاپرستی قرار گرفت و حضرت مریم (س) تا زمان تولد حضرت عیسی (ع) به عنوان خادم معبد بیت المقدس در آن مکان زندگی می کرد و در این مکان روحی که گفته شده جبرئیل بوده برای حضرت مریم (س) به صورت بشری مجسم شد و حضرت عیسی (ع) را به او هبه نمود. در دوره اسلام نیز بیت المقدس از اهمیت ویژه ای نزد مسلمانان برخوردار بود چرا که اولین قبله مسلمانان بود و رسول اکرم (یا) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و چند ماه بعد از هجرت در مدینه تا زمان نزول آیه تغییر قبله به امر خدا به سوی «بیت المقدس» نماز می

^۱ مائده / ۲۱.

خواند. تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، آزمونی دشوار از جانب خدای سبحان بود تا افرادی که از رسول خدا پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند باز شناخته شوند. انتهای مسیر زمینی معراج رسول اکرم (ب) در آیه اول سوره اسراء «مسجد الاقصی» در بیت المقدس ذکر شده و پیامبر از آن جا به سوی آسمان عروج کرد. یکی از اهداف آغاز معراج رسول گرامی (الف) از بیت المقدس این بود که میان عقائد بزرگ توحیدی و یگانه پرستی از زمان ابراهیم (ع) تا به روزگار محمد خاتم الانبیاء () پیوند برقرار میکرد و اماکن مقدسه همه ادیان توحیدی را به یکدیگر ارتباط میداد. در دوره آخرالزمان نیز این شهر اهمیت ویژه ای پیدا می کند چرا که بنابر عقائد مشترک میان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان حضرت عیسی (ان) در بیت المقدس فرود آمده و طبق روایات اسلامی این بازگشت حضرت عیسی (ع) هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) است که پشت سر ایشان نماز می گزارد و یهود و نصارا نیز او را می بینند و به او و مهدی (عج) ایمان می آورند.

نتیجه گیری فصل سوم:

بنی اسرائیل پس از خارج شدن از مصر و نجات از دریا، مأمور می شوند تا به سرزمین مقدس و مبارک بیت المقدس وارد شوند، اما این قوم ناسپاس از فرمان خدا سرپیچی کردند و چهل سال ورود به سرزمین موعود بر آن ها حرام شد و به سرگردانی و آوارگی در بیابان دچار شدند. پس از چهل سال محرومیت دوباره مأمور شدند با رعایت آداب خاصی وارد بیت المقدس شوند اما بازهم این قوم ناسپاس به شرایط ورود به این مکان مقدس عمل نکردند و آداب ورود را تبدیل کردند و به عذاب الهی دچار شدند. اما سرانجام به خاطر استعانت به خدا و صبری که نشان دادند وعده خداوند در زمینه سکونت آن ها در بیت المقدس تحقق یافت اما این وعده تا زمانی ادامه داشت که آنان پیرو پیامبران خدا بودند و زمانی که به فساد در این سرزمین مقدس دست زدند فرمانروایی سرزمین های پربرکت را از دست دادند. خداوند در سوره اسراء مشخصا به دو فساد و برتری جویی بنی اسرائیل در زمین و سرکوب این فسادها توسط بندگان قدرتمندی که مبعوث می کند اشاره کرده است. از آنجا که سرتاسر تاریخ بنی اسرائیل پر است از فسادهای گوناگون و به دلیل اختلاف در وضعیت دینی مجازات کنندگان بنی اسرائیل و منظور از زمینی که بنی اسرائیل در آن فساد می کنند مفسران در تطبیق این وعده الهی بر واقعیت تاریخی، اختلاف نظر پیدا کرده اند و اکثر مفسران معتقدند که این وعده الهی محقق شده است در حالی گروهی دیگر بر این عقیده اند که یک یا هر دوی مجازات ها تا کنون محقق نشده است اما آنچه که مسلم است این یک سنت الهی همیشگی است که هر گاه بنی اسرائیل دست به فساد

بزنند، خداوند به وسیله گروهی آن ها را سرکوب خواهد کرد، چون خداوند می فرماید: «وَإِنْ
عُدْتُمْ عُدْنَا».

نتیجه گیری نهایی :

قرآن کریم از منطقه بیت المقدس با تعبیراتی همچون سرزمین مقدس سرزمین آباد و پر نعمت
و جایگاه صدق و راستی و سرزمین با برکت یاد می کند؛ برکت این مکان هم شامل برکات مادی
می شود و هم برکات معنوی؛ از برکتهای مادی آن می توان به سر سبزی و خرمی و احاطه آن
مرکز مقدس با نهادهای جاری و درخت های پر ثمر اشاره کرد و از نظر برکت معنوی، این
سرزمین مقدس در طول تاریخ جایگاه و مسکن و محل عبادت بسیاری از رسولان و پیامبران و
جایگاه نزول وحی بوده است. حضرت ابراهیم (ع) به دستور خداوند به این سرزمین مبارک که
مکانی مناسب برای عبادت خداوند بود مهاجرت می کند و حضرت سلیمان (ع) معبدی در آن
می سازد تا به مرکزی برای خداپرستی تبدیل شود. حضرت مریم (ن) بخشی از زندگی خود
را به عنوان خادم در آن معبد سپری می کند و خداوند در این مکان مقدس حضرت عیسی (ع)
را به او هبه می نماید. حضرت عیسی (ع) در این مکان به تعلیم دین و مبارزه با کاهنان
دنیاپرست می پردازد تا اینکه به آسمان عروج می کند و در آخرالزمان در این مکان فرود آمده
و پشت سر حضرت مهدی (عج) نماز می گزارد. مطابق آیه نخست سوره اسراء، انتهای مسیر
زمینی معراج حضرت محمد (ن) مسجدالاقصی ذکر شده است که بنابر نظر مشهور مفسران
فریقین منظور از مسجدالاقصی همان مسجد بیت المقدس است که پیامبر اسلام از آن مکان
مبارک به آسمان عروج می کند. در آیات مربوط به تغییر قبله نیز با اینکه صریحا از بیت
المقدس نامی برده نشده است لکن اکثر مفسران اتفاق نظر دارند که قبله اول مسلمانان بیت

المقدس بوده و پیامبر اکرم(ص) به مدت ۱۳ سال و چند ماه تا نزول فرمان تغییر قبله به سوی آن نماز میگزارد.

بیشترین آیات مرتبط با بیت المقدس به وقایع مربوط به بنی اسرائیل می پردازد. زادگاه اصلی بنی اسرائیل منطقه فلسطین بود که به دنبال قدرت یافتن حضرت یوسف (ع) در مصر، این منطقه را ترک کرده و به مصر هجرت می کنند؛ اما پس از فرعون زمان حضرت یوسف (ع) تحت سلطه و استضعاف فرعون های بعدی قرار می گیرند تا اینکه خداوند حضرت موسی(ع) را برای نجاتشان مبعوث می کند. حضرت موسی(ع) بنی اسرائیل را نجات داده و از مصر خارج می کند و به امر خدا به آنها دستور می دهد که وارد سرزمین موعود یعنی بیت المقدس شوند، اما از آن جا که ورود به آن سرزمین مستلزم جهاد با ساکنانش بود این قوم رفاه طلب و بهانه گیر از فرمان پیامبر خدا سرپیچی کرده و در نتیجه ورود به سرزمین موعود چهل سال بر آن ها ممنوع شده و در بیابان سرگردان می شوند. پس از چهل سال سرگردانی در بیابان بار دیگر به آن ها دستور داده شد با رعایت آداب خاصی وارد بیت المقدس شوند یعنی از در مخصوصی، با خضوع و خشوع وارد شوند و هنگام ورود لفظ «حطه» را بر زبان جاری سازند اما این بار هم ظالمان بنی اسرائیل آداب ورود را تغییر دادند و لفظ دیگری بر زبان جاری ساختند و با فرمان خدا مخالفت کردند و به عذاب الهی دچار شدند. سرانجام وعده نیک خداوند در زمینه سکونت بنی اسرائیل در بیت المقدس و سرزمین های اطراف آن به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند تحقق یافت اما عملی شدن وعده الهی به آن ها تا زمانی ادامه داشت که پیرو دین توحیدی و پیامبران خدا بودند و این نکته ای بود که حضرت موسی(ع) نیز به بنی اسرائیل متذکر می شد که خداوند آن ها را بدون هیچ قید و شرطی جانشین فرعونیان در زمین قرار

نمی دهد و اگر آن ها را به آرزویشان برساند برای این است که ببیند رفتارشان چگونه خواهد بود. بنی اسرائیل مدتی پس از سکونت در بیت المقدس از دین توحیدی فاصله گرفتند و به فساد و تباهی رو آوردند و به کشتار انبیاء و تحریف کتاب های آسمانی دست زدند، در نتیجه فرمانروایی سرزمین های پربرکتی که خداوند به آن ها سپرده بود از دست دادند. خداوند در قرآن مشخصا به دو فساد و برتری جویی بزرگ بنی اسرائیل در زمین اشاره کرده و این مساله را بیان نموده که پس از هر دو فساد، بندگان قدرتمندی را مبعوث می کند که بنی اسرائیل را مجازات کرده و وارد مسجد بیت المقدس می شوند، این امر بیانگر آنست که هر دو مرحله فساد و نبردهای مجازات بنی اسرائیل در بیت المقدس خواهد بود و این مکان مقدس، محور اصلی درگیری است، هر چند مفسران در تعیین زمینی که بنی اسرائیل در آن فساد می کنند اختلاف نظر دارند. بنی اسرائیل در گذشته یک بار توسط بخت النصر و بار دیگر توسط رومیان مجازات شدند و فرمانروایی سرزمین های پربرکت را از دست دادند و اکثر مفسران معتقدند که دو وعده الهی برای مجازات بنی اسرائیل ناظر به همین دو رویداد است، اما برخی معتقدند که یک یا هر دو وعده مذکور تاکنون محقق نشده و در آینده اتفاق خواهد افتاد، در هر صورت بنا بر عبارت «وإن عدتم عدنا» مسلم است که سنت الهی اینست که هر بار بنی اسرائیل به فتنه و فساد در این سرزمین مقدس دست بزنند خداوند آن ها را مجازات خواهد نمود. بنا بر این براساس اصل قرآنی «والطیبات للطیبین» سرزمین مقدس برای مردان پاک است؛ نه برای بنی اسرائیل که ذات حکومتشان ایجاد فساد است و از زمان حضرت موسی (ع) تاکنون، هیچ دوره ای در تاریخ آنها یافت نمی شود که خالی از ستم و تجاوز و فساد در زمین باشد.

نتیجه گیری بخش سوم :

نتیجه گیری فصل اول :

بازگشت ملت فلسطین به هویت اسلامی و ملی خویش در طول انتفاضه که با اتکا به آن توانستند به بخشی از حقوق از دست رفته خود دست یابند، از نگرانی های اصلی رژیم صهیونیستی است. اسرائیلی ها بارها اعتراف کرده اند که تهدید اصلی آنان گرایش های اسلامی در فلسطین و خاورمیانه است. سران صهیونیستی در انتفاضه اعتراف کردند که برای اولین بار با پدیده اسلام گرایی مواجه شدند که مقابله با آن بسیار دشوار است». شرکت تمام قشرهای ملت فلسطین اعم از زن و مرد، کودک و جوان، تحصیل کرده و بی سواد، مجرد و متأهل، یا ساکنان

مناطق ۶۷، نوار غزه و کرانه باختری و مناطق اشغالی ۴۸، رژیم صهیونیستی را با بحران عمده در داخل تمام مناطق اشغالی مواجه کرد که مقابله با آن بسیار سخت و دشوار بود و هزینه سنگینی بر آن رژیم وارد آورد. رژیم صهیونیستی معتقد بود مسئله اشغالگری پس از یک نسل بین فلسطینی ها به فراموشی سپرده می شود، اما در انتفاضه تقابل کودکان فلسطینی را بیشتر از قبل در مقابل خود احساس و هرکدام از آنان را به منزله بمبی ساعتی تلقی کرد و مبارزان فلسطینی را نیز به «خاری» تشبیه کرد که کندن آن موجب رویدن تعداد بیشتری می شود. اگر سالهای قبل از انتفاضه، رژیم صهیونیستی تلاش نظامی و امنیتی خود را عمدتاً در خارج برای مقابله با گروههای فلسطینی و سران آنها متمرکز می ساخت،

در انتفاضه اکثر قریب به اتفاق قشرها و مردم فلسطین داخل سرزمین های اشغالی را در مقابل خود احساس می کرد. افزایش هماهنگی و اتحاد گروه های فلسطینی در انتفاضه موجب افزایش توان (سینرژی) آنان، امیدواری بیشتر مردم و گروه ها به ادامه مبارزه و کسب پیروزی و ناکامی اقدامات سرکوبگرانه رژیم صهیونیستی شد. انتفاضه موجب شد تا اسرائیلی ها در برخی سیاست ها و مواضع به اصطلاح تغییرناپذیر خود تنزل نشان دهند. آنان که معتقد بودند ملتی به نام فلسطین وجود ندارد و شعار «سرزمینی (فلسطین) بدون ملت برای ملتی (یهود) بدون سرزمین» را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بودند، ناچار شدند موجودیت فلسطینی ها را به عنوان یک طرف قضیه به رسمیت بشناسند و قائل به واگذاری کنترل بخشی از فلسطین - مناطق الف و ب شامل غزه و کرانه باختری به آنها شوند. فلسطینی ها نیز از یک طرف همیشه مغلوب خارج شدند. حتی گروههای سازشکار فلسطینی و مسئولان دولت خودگردان از انتفاضه

به عنوان پشتوانه ای قوی و اهرم فشار برای امتیازگیری بیشتر در مذاکرات سازش با آن رژیم بهره برداری کردند. | ملت فلسطین و گروه های مبارز که در محاصره کامل نظامی رژیم صهیونیستی بودند و کشورهای عربی آنها را تحریم تسلیحاتی کرده بودند، در انتفاضه با حرکتی جدید در راه خودکفایی تسلیحاتی و نظامی گام برداشتند و سطوح مبارزاتی و میزان کارایی خود را افزایش دادند و موج جدیدی از نگرانی ها را بین صهیونیستها و ارتش آن رژیم از سلاح های تولیدی خود به وجود آوردند. رژیم صهیونیستی با اتخاذ تدابیر امنیتی و حفاظتی شدید به عدم توان جلوگیری از شلیک موشک های ساخت داخل به شهرکهای یهودی نشین اعتراف کرد و حتی چندین بار با یورش به برخی کارگاه های کوچک فلسطینی نتوانست توفیقی در کشف کارگاه های ساخت این سلاح ها به دست آورد. گروه های فلسطینی به رغم تجارب عمده و گسترده اطلاعاتی امنیتی اسرائیل و سرویس های جاسوسی آن علیه خود توانستند بر اثر فشار روزافزون، تدابیر حفاظتی و اطلاعاتی بهتری را نسبت به قبل اتخاذ کنند و بسیاری عملیات استشهادی را با نفوذ به داخل سرزمین های اشغالی ۴۸ و حتی تل آویو به اجرا در آورند و از چندین سد امنیتی عبور و ضربات مهلک و خردکننده ای به صهیونیستها وارد کنند و برخی اقدامات ترور رهبران را نیز خنثی یا در یک مرحله با ناکامی مواجه سازند. مردم فلسطین در جریان انتفاضه (اگر چه دارای فراز و نشیبهایی بوده است) به رغم دادن تلفات انسانی (شهید و مجروح) زیاد و خسارات مالی فراوان که بخشی از آن در آمار منعکس شد، مقاومت خوبی کردند، به گونه ای که رژیم صهیونیستی کمتر تصور چنین وضعیتی را می کرد. حتی برخی شخصیتهای صهیونیستی به صراحت سرکوب انتفاضه را از راه نظامی غیرممکن دانستند. همین مسئله موجب اعمال فشار شدید بر مسئولان سیاسی صهیونیست ها برای مذاکرات صلح و

اجبار آنان برای رسیدن به حداقل توافق با فلسطینی ها همراه با دادن امتیازاتی به آنان شد. وارد آمدن خسارت عمده به بخش های مختلف، کاهش محسوس مؤلفه های قدرت رژیم صهیونیستی از جمله در بخش های اقتصادی و تولیدی و ارکان اصلی کیان صهیونیستی (مهاجرت، امنیت و اقتصاد) و هم چنین بخش های نظامی (افزایش بودجه نظامی و افزایش نگرانی و تمرد و فرار نظامیان و کاهش رغبت در خدمت در ارتش) و نیز افزایش احساس ناامنی و نگرانی امنیتی بین یهودیان، افزایش مهاجرت معکوس و کاهش مهاجرت مثبت به سرزمین های اشغالی و تلفات انسانی صهیونیستها که در طول مبارزات ملت فلسطین بی سابقه بوده است، طبعاً موجب توجه بیشتر آن رژیم به مسائل و معضلات داخلی خود و کاهش قدرت و امنیت آن در بعد خارجی شد. شکل گیری و ادامه انتفاضه که نقطه عطفی در طول تاریخ مبارزات ملت فلسطین است، با وارد کردن خسارتهای مادی و غیرمادی زیاد به بخش های انسانی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی تأثیری عمده در کاهش مؤلفه های قدرت و امنیت رژیم صهیونیستی داشته است و ارکان اصلی کیان صهیونیستی را که مبتنی بر اصول سه گانه مهاجرت، امنیت و اقتصاد است، با بحران و چالش اساسی مواجه کرد. این امر موجب کاهش توان تهاجمی (توسعه طلبانه) و تهدیدهای این رژیم در ابعاد مختلف علیه کشورهای اسلامی و منطقه شد. از سوی دیگر، شکل گیری انتفاضه زمینه مناسبی برای پیگیری مصالح اسلامی در قضیه فلسطین و حمایت از ملت مظلوم آن فراهم کرد. دیگر اینکه بستر و فرصت لازم برای پیگیری بهتر منافع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در قبال تهدیدهای رژیم صهیونیستی فراهم آمد.

نتیجه گیری فصل دوم :

اهمیت موازین حقوق بشر در دهه های اخیر، ضرورت واکنش مؤثر جامعه بین المللی را در صورت نقض این حقوق توجیه می کند؛ چرا که امروز تعبیر جایگاه تعهدات دولت ها در احترام و تضمین

حقوق اساسی بشر، امری غیرقابل انکار است. گفتنی است که تعهدات مزبور نه فقط مبتنی بر اسناد و معاهدات حقوق بشری، بلکه در زمره تعهدات حقوق بین الملل عرفی قلمداد می گردد و

دولت ناقض این حقوق به نحوی پاسخگو به کل جامعه بین المللی شناخته می شود. به این ترتیب در شرایط کنونی که حقوق بشر، تجلی بارز مهم ترین ارزش های انسانی مشترک در نظام بین المللی است، و با توجه به عمق فجایع ارتكابی در غزه، انجام تحقیقات مستقل و بی طرفانه از سوی مراجع بین المللی و احراز موارد نقض حقوق بشر، حداقل انتظار جامعه بین المللی برای اجرای عدالت در مورد قربانیان جنگ ۲۲ روزه غزه است.

همچنین نزدیک شدن دو نظام حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بیش از پیش با توجه به هدف مشترک آنها، یعنی حمایت از افراد انسانی در همه شرایط و اوضاع و احوال، مسئله مهمی است. این مسئله در گزارش های نهادهای حقوق بشری مذکور و نیز گزارش های کمیته بین المللی صلیب سرخ بیان شده و امروز معیار کلیدی در تحلیل مشروع یا نامشروع دانستن اقدام

طرفین مخاصمه، حقوق و ارزشهای انسانی و در رأس آنها احترام به حق حیات انسانها و تمامیت جسمانی و روانی آنها تلقی می گردد، حتی اگر نتیجه عملی از این ارزیابی حاصل نشود. اکنون مسئله اجرای عدالت در قبال مرتکبین نقضهای جدی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و احقاق حق قربانیان، مهمترین اقدام قلمداد می شود و اینکه از میان مراجع موجود (دادگاههای ملی و دیوان کیفری بین المللی) کدامیک در امر تعقیب کیفری جنایتکاران بین المللی در غزه پیشقدم خواهد شد خود یک سؤال مهم است. چنانکه بنا به اظهارات دبیرکل عفو بین الملل:

صلح و امنیت پایدار در منطقه خاورمیانه برقرار نمی شود، مگر اینکه مطابق حقوق بین الملل، مسئولیت در قبال ارتکاب جرائم تثبیت شود و چرخه بیکیفری برای نقضهای جدی ارتکاب یافته توسط طرفین پایان پذیرد».

نتیجه گیری فصل سوم :

والرشتاین سه عامل عمده را باعث ثبات سیاسی نسبی سیستم نظام جهانی معرفی میکند

۱- تمرکز قدرت نظامی در دست نیروهای مسلط سیستم.

۲- گسترده‌گی تعهد ایدئولوژیک به سیستم به عنوان یک کل

۳- تقسیم اکثریت به یک قشر وسیع پایین و یک قشر کوچکتر متوسط. پیروزی انقلاب اسامی ایران در اوج جنگ سرد با شعار مستقل نه شرقی و نه غربی، شکست‌های پیدرپی اسرائیل به عنوان نماد نظام سلطه در جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه و ۵۱ روزه در برابر مقاومت و ایستادگی و پایداری دولت سوریه به عنوان حلقه اتصال محور مقاومت در برابر گروه‌های تکفیری و نظام سلطه، همگی حاکی از فروریختن این عوامل ثبات نظام سلطه و ستفالیایی و استقرار نظامی نوین بر پایه عدالت محوری و توجه به حقوق به حاشیه رانندگان و ستمدیدگان در عرصه روابط بین‌الملل است. امروزه دیگر تمرکز قدرت در دست نیروهای سلطه نیست و محور مقاومت نه تنها تعهد ایدئولوژیکی نسبت به سیستم جهانی ندارد بلکه آن را به شدت به چالش کشیده است. در واقع محور مقاومت در نظریه والرشتاین جزء آن دسته از جنبش‌های جدید جهان سوم است که مضامین جهان شمول غربی را رد میکنند و در شکل‌های بومی، اعتراض اغلب در پوشش مذهبی مطرح میشود. بر اساس نظریه والرشتاین هژمون باید با استفاده از زور بر نظام جهانی محدودیت‌هایی را وضع کند تا اینکه بتواند ثبات خود را حفظ نماید. وی معتقد است استفاده از ابزار نظامی برای پیشبرد سیاستها، به تدریج هژمون را ضعیف میکند و مشروعیت این امر باعث تضعیف هژمون میگردد. آن را کاهش میدهد. آمادگی نظامی هزینه دارد. نهایتاً پس بر اساس این نظریه ایستادگی و آمادگی نیروهای مقاومت در برابر اسرائیل و پیروزی‌های پیدرپی محور مقاومت در برابر گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه، پیشرفت‌های روزافزون قدرت موشکی ایران و حمایت محور مقاومت از جنبش

های آزادیخواه در بحرین، عربستان و سایر کشورهای اسالمی، باعث شده است آمریکا برای حفظ اسرائیل و امنیت متحدین خود در منطقه همواره نیروهای نظامی خود را در حالت آمادهباش قرار دهد. بر همین اساس شاهد افزایش چشمگیر نیروهای نظامی آمریکا در منطقه در سالهای اخیر بودهایم. این حضور وسیع نیروهای نظامی آمریکا در منطقه درازمدت زمینه تضعیف هژمون را باعث خواهد شد. موفقیت‌های روزافزون گروه مقاومت در خاورمیانه در مواردی چون موفق شدن ایران برای قانع کردن افکار عمومی جهان برای موجه جلوه دادن استفاده از انرژی صلح آمیز هسته‌های در رقابت سنگین با قدرتهای جهان، به بن بست رسیدن اهداف ژئوپلیتیک و استراتژیک غرب در منطقه در کشورهای عراق، افغانستان و سوریه، پیروزیهای گروههای مقاومت و افکار همسو با آنان در رقابتهای انتخاباتی در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه و حتی لبنان و فلسطین و ... نشان می دهد که جبهه مقاومت خود را به عنوان یک قدرت نوظهور در منطقه آماده میکند. از سوی دیگر باید به زیر سؤال رفتن و تضعیف اهداف استراتژیک غرب و در رأس آنها آمریکا در منطقه خاورمیانه اشاره کرد که با حرکت بیداری اسالمی ژئوپلیتیک قدرت منطقه به نفع جبهه مقاومت و به ضرر آمریکا در حال استمرار است. تالش نظام سلطه برای منزوی کردن اعضای محور مقاومت به وسیله تحریم های مختلف همگی ناشی از ظهور هویت و ایدئولوژی جدیدی در عرصه روابط بین الملل است که مهمترین خطر برای نظام سلطه محسوب میشود. واقعیت هایی که امروزه در عرصه روابط بینالملل رخ داده، نشان میدهد که غرب با قدرت جدیدی به نام مقاومت مواجه هستند؛ که ضمن پاسخگویی به نیازهای بشری بر اساس باور به معنویت، اندیشه های سیاسی مبتنی بر سکولاریسم و نظم مبتنی بر منافع غرب را نفی میکند.

نتیجه گیری بخش چهارم

به طور کلی می توان نتیجه گرفت نقض اصول حقوق بین الملل بشردوستانه کشورها را دارای مسئولیت بین المللی می کند. در صورت احراز نقض این اصول، فارغ از اینکه نقض این اصول به عنوان قواعد عرفی بین المللی نقض شده اند یا اینکه در حقیقت نقض تعهد ناشی از کنوانسیون است که پاره ای از اصول عرفی حقوق بین الملل بشردوستانه را تدوین کرده است، شرایط بین المللی جدید مربوط به مسئولیت بین المللی دولت ناقض اعمال می شود و پر واضح است که این مسئله به کنوانسیون های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در رابطه با حقوق جنگ نیز تسری می یابد. تعداد زیاد کشورهایی که به این کنوانسیون پیوسته اند و اساس عرفی و لازم الاجرای قواعد آن خود دلیل محکمی است بر اهمیتی که جامعه جهانی و وجدان عمومی بر رعایت

اصول آن قائل است ، مسئولیت بین المللی دولتها تا جایی سنگین است که منجر به دخالت نظامی ناتو یا گسترش تئوری مداخله بشردوستانه شده است.

اعمالی که علیه اشخاص یا اموال مورد حمایت کنوانسیون صورت می گیرد و نیز نابودی گسترده و مصادره ی اموال که ضرورت های جنگی آن را توجیه نمی کند و به صورت غیرقانونی انجام می پذیرد، ممکن است متصف به جنایت جنگی گردد.

ماده ی هشتم اساسنامه ی دیوان بین الملل کیفری، نابودی گسترده و مصادره ی اموال را که براساس ضرورت های نظامی قابل توجیه نبوده و به صورت غیرقانونی انجام شده جنایت جنگی تلقی کرده است. جرم نسل کشی نیز - اعم از آن که در زمان صلح ارتکاب یابد یا در زمان جنگ - براساس حقوق بین الملل، جنایت به شمار آمده و دولت های عضو کنوانسیون متعهد به پیش گیری و مجازات افراد متهم هستند.

ماده ی ۲ کنوانسیون ۱۹۴۸ درخصوص پیش گیری و مجازات جنایت نسل کشی، نسل کشی را چنین تعریف کرده است: نسل کشی به مفهوم یکی از اعمال ذیل است که با قصد نابودی تمام یا بعضی از یک گروه ملی، نژادی، قومی یا مذهبی ارتکاب می یابد :

الف) قتل اعضای یک گروه،

ب) ایجاد رنج بدنی یا روحی عظیم برای اعضای آن گروه،

ج) اثرگذاری ارادی بر شرایط زندگی یک گروه با این قصد که گروه به کلی یا به طور جزئی دچار نابودی فیزیکی شود،

د) تحمیل اقداماتی که با قصد پیش گیری از زاد و ولد در یک گروه باشد و

ه) انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر.

این تعریف از نسل کشی عیناً در اساسنامه ی دیوان کیفری بین المللی تکرار شده است .

سخن از نسل کشی، جنایتی است که توسط اشخاصی حقیقی ارتکاب می یابد. بی تردید تحقق آن نیازمند احراز قصد است. در صورتی که احراز شود دولت اسرائیل به دنبال نابودی جامعه ی فلسطینیان است و اقداماتی چون ساخت دیوار بدان منظور انجام می شود. در تطبیق آن بر نسل کشی نباید تردید کرد. پرواضح است که اسرائیل به صراحت هدف خود در نابودسازی فلسطینیان را به زبان و قلم نمی آورد، اما از طریق تحلیل سیاست ها و اقدامات می توان وجود قصد را اثبات نمود. به بیان درست، شورای امنیت عنصر ضروری قصد را می توان از حقایق موجود استنباط کرد. در پاره ای موارد مدرکی در خصوص اقدامات ارتكابی وجود دارد که به طرز منطقی متهم باید از آثار رفتار خویش مطلع باشد و همین امر سبب احراز قصد است .

بررسی جرم و جنایت نسل کشی در صلاحیت دیوان دادگستری بین المللی نیست و از همین روی دیوان هرگز وارد این مقوله نشد .

رأی مشورتی دیوان حاوی نکات پرارزش دیگری است که این رساله گنجایش طرح آن ها را ندارد. در این رساله عمدتاً پس از طرح مباحث مربوط به صلاحیت، آثار ساخت دیوار را با توجه به مقررات حقوق بشردوستانه مورد توجه قرار دادیم. دیوان با ملاحظه ی این که اسرائیل کنوانسیون چهارم ژنو، میثاقین و کنوانسیون حقوق کودک را پذیرفته است و به مفاد آن متعهد است، افزون بر این که پاره ای از حقوق مندرج در آن ها از ماهیت عرفی برخوردارند، اسرائیل را

به سبب نقض آن ها محکوم ساخته است. ساخت دیوار حایل از نگاه دیوان به هیچ روی مشروعیت ندارد.

در پایان، رأی نهایی دیوان را به صورت خلاصه بیان می کنیم:

دیوان، ۱- با اتفاق آرا صلاحیت خود را برای دادن رأی مشورتی احراز نمود،

2- با چهارده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف تصمیم گرفت رأی مشورتی صادر نماید.

3- همچنین دیوان به پرسش مجمع عمومی سازمان ملل متحد این گونه پاسخ گفت :

الف) با چهارده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف به عدم مشروعیت ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین، براساس حقوق بین الملل رأی داد.

ب) با چهارده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف اظهار داشت که اسرائیل متعهد است نقض حقوق بین الملل را خاتمه دهد، بی درنگ عملیات ساخت دیوار را متوقف کند و تمام مقرراتی را که برای ساخت دیوار وضع کرده است بی اعتبار سازد.

ج) با چهارده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف اسرائیل را متعهد به پرداخت خسارت های ناشی از ساخت دیوار نمود.

د) با سیزده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف همه دولت ها را متعهد نمود که وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت نشناسند و از هر کمک جزیی یا عمده در حفظ وضعیت ایجاد شده خودداری نمایند. همچنین دولت های عضو کنوانسیون چهارم ژنو بر پایه ی ماده ی یک مشترک کنوانسیون های چهارگانه مکلف اند با احترام به منشور ملل متحد و

حقوق بین الملل اجرای حقوق بشردوستانه مندرج در کنوانسیون مزبور را توسط اسرائیل تضمین کنند.

ه) با چهارده رأی موافق در برابر یک رأی مخالف چنین اظهار نظر نمود که: سازمان ملل متحد به ویژه مجمع عمومی و شورای امنیت باید با ملاحظه ی رأی مشورتی حاضر بررسی نماید که چه اقدامی برای پایان دادن به وضعیت نامشروع ناشی از ساخت دیوار، ضروری است (بند ۱۶۳)

منابع

• قرآن کریم.

الف) کتب فارسی

ابن بابویه، محمد بن علی. آمالی الصدوق، بیروت: اعلمی، چاپ پنجم، (۱۴۰۰).

۱. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۱۳، ۱۲، ۱، ۴، ۶، ۲، ۱۴، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول (۱۴۰۸).
۲. ابوجهاد، محمد. نماینده جنبش جهاد اسلامی فلسطین (۱۳۷۴)، «استراتژی سیاسی و امنیتی اسرائیل» بولتن ۹۲، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، سخنرانی ۲۷ فروردین
۳. احمد مبین دفتری - سیر روابط و حقوق بین الملل - انتشارات مروارید چاپ دوم - سال ۱۳۴۴ - صفحه ۳۴ و ۳۵.
۴. احمد محمود، معین بیت المقدس در اسلام ترجمه: علی منتظمی، تهران: کتابخانه مرکزی، چاپ اول، (۱۳۵۳).
۵. احمدی، حمید، ریشه های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۹.
۶. احمدیان، حسن، ابتکارات دولت مستقل فلسطینی در سازمان ملل، زمینه ها و چشم انداز پیش رو، فصلنامه مطالعات فلسطین، موسسه تحقیقات و پژوهش های سیاسی - علمی ندا، تابستان و پاییز ۱۳۹۰ (شماره پیاپی ۱۴۱۳).
۷. اسعدی، مرتضی. بیت المقدس بی جان بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ اول، (۱۳۶۷).
۸. اعلائی، مصطفی، «دیوان کیفری بین المللی، حقوق بشر و بررسی مسئله الحاق»، از: اسحاق آل حبیب، «دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران»، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۹۵-۳۹۸
۹. اکبری، باقر، مخاصمات مسلحانه در فلسطین اشغالی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹، ش ۱۴

۱۰. اکبری، باقر، مخاصمات مسلحانه در فلسطین اشغالی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹، ش ۱۴
۱۱. اکبری، عباس، کاربرد سلاح های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل،، پایان نامه
دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸۵، ص ۵۴
۱۲. اکبری، عباس، کاربرد سلاح های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل،، پایان نامه
دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸۵
۱۳. اکبری، عباس، کاربرد سلاح های شیمیایی در جنگ فلسطین توسط اسرائیل،، پایان نامه
دانشگاه آزاد بوشهر، سال ۱۳۸
۱۴. امین، نصرت بیگم ، تفسیر مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۷، ۴، ۲، ۱، بی جان بی نا ، بی
تاب
۱۵. امیرحسین رنجبریان، حمایت از غیر نظامیان در مخاصمات مسلحانه، مجموعه مقالات
همایش حقوق بشر دوستانه بین المللی، دبیرخانه کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، نشر سر
سهم
۱۶. انتشارات بین المللی اسلامی (۱۳۶۳)، استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای
همجوار آن، مؤسسه الارض، ویژه مطالعات فلسطینی، پاییز.
۱۷. انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۷۷)، سیاست و حکومت در اسرائیل، مؤسسه
مطالعات فلسطینی، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور.
۱۸. انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران (۱۳۸۱)،
برآورد استراتژیک اسرائیل.

۱۹. آ. دراسیدل، آلاسدر جرالده، و اچ بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، مترجم د. میرحیدر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹.
۲۰. آر. ا. مولرسون، اصل عدم تهدید و توسل به زور در جهان معاصر، ترجمه منیژه اسکندری، تهران، مجله سیاست خارجی، شماره ۱۴، ۱۳۷۵.
۲۱. آشوری، داریوش؛ دانشنامه سیاسی، نشر مروارید، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۶.
۲۲. آقابخشی، علی و مینو افشاری راد؛ فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۷۶.
۲۳. آقایی، قاسم، وضعیت حقوقی سرزمینهای عربی اشغالی و متصرف شده توسط رژیم اشغالگر قدس، انتشارات دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، پاییز ۷۷
۲۴. باباجی، رمضان و ژاندر و، مونیک و پرادل، ژرودولا، حق بازگشت فلسطینیان و اصول تحقق آن، مترجم محمد مقدس، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوق شهر دانش، پژوهشکده حقوق، ۱۳۸۲.
۲۵. باری بوزان، «امنیت نظامی پس از جنگ سرد» (سخنرانی) فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، دانشگاه عالی دفاع، ش ۳، زمستان. هالستی، کی. جی. (۱۳۷۳)، مبانی تحلیل سیاست بین‌المللی، ترجمه بهرام مستقیمی و بهرام مارم سری، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۲۶. بحرانی، سیدهاشم البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ۳، ترجمه: رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشاه، تهران: کتاب صبح، چاپ اول، ۱۳۸۹.

۲۷. بذرهای توطئه، گزیده اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، ترجمه حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۴.
۲۸. بروجردی، محمدابراهیم، تفسیر جامع. ج ۱، ۲، ۴، تهران: کتابخانه صدر، چاپ ششم، (۱۳۶۶).
۲۹. بلاغی، صدر الدین. قصص قرآن. تهران: امیر کبیر، چاپ هجدهم (۱۳۸۱).
۳۰. بیومی مهران، محمد. بررسی تاریخی قصص قرآن، ج ۲، ۳، ترجمه: سید محمد راستگو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، (۱۳۸۳).
۳۱. پیام انقلاب، مجموعه پیام ها و سخنرانی های امام خمینی، گردآورنده مؤسسه قاجار.
۳۲. تاثیر انتفاضه ملت فلسطین بر رژیم صهیونیستی دکتر حشمت الله مشایخی
۳۳. ترجمه دکتر حسین طالقانی و دکتر سیرالله مرادی. همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل. شهر کرد: دانشگاه شهر کرد، مهرماه (۱۳۸۳)
۳۴. تسنیم، ج ۱۴، تحقیق عبدالکریم عابدینی، قم: اسراء، چاپ دوم، (۱۳۸۹).
۳۵. تسنیم، ج ۲۲، تحقیق: شفیع و فراهانی، قم: اسراء، چاپ اول، (۱۳۸۹).
۳۶. تسنیم، ج ۳، تحقیق: احمد قدسی، قم: اسراء، چاپ ششم، (۱۳۸۹).
۳۷. تسنیم، ج ۴، تحقیق: احمد قدسی، قم: اسراء، چاپ پنجم، (۱۳۸۹).
۳۸. تسنیم، ج ۷، تحقیق: حسن واعظی محمدی، قم: اسراء، چاپ چهارم، (۱۳۸۸).
۳۹. تسنیم، ج ۱۵، تحقیق عبدالکریم عابدینی، قم: اسراء، چاپ دوم، (۱۳۸۸).
۴۰. تسنیم، ج ۳۰، تحقیق: حیدر علی ایوبی و ولی الله عیسی زاده، قم: اسراء، چاپ اول، (۱۳۹۲).
۴۱. تسنیم، ج ۶، تحقیق: حسن واعظی محمدی، قم: اسراء، چاپ هشتم، (۱۳۸۹).

۴۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۲۰، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۷، ۶، ۴، ۲، ۱، ترجمه: حسین نوری همدانی، تهران: فراهانی، چاپ اول، (بی تا).

۴۳. تقریرات درس حقوق جنگ - استاد دکرت هنجنی - نیمه سال اول ۷۵ - ۱۳۷۴. مقطع کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۴۴. تقی پور، محمد تقی، صهیونیسم و مسئله فلسطین، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی.

۴۵. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ تهران سمت، چاپ پنجم، (۱۳۸۱). ۱۳. ثقفی تهرانی، محمد. روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، ج ۱، ۲، ۳، تهران: برهان، چاپ دوم، (۱۳۹۸).

۴۶. ثابت سعیدی، ارسلان، حقوق بین الملل عمومی، دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۸۳.

۴۷. جرعه ای از صهبای حج، سیره رسول اکرم (ص) در قرآن، ج ۹، تحقیق: حسن واعظی محمدی، قم: اسراء، چاپ پنجم، (۱۳۸۷).

۴۸. جرعه ای از صهبای حج، سیره پیامبران در قرآن ج ۶، تحقیق: علی اسلامی، قم: اسراء، چاپ پنجم، (۱۳۸۹).

۴۹. جرعه ای از صهبای حج. تحقیق: حسن واعظی محمدی، قم: اسراء، چاپ اول، (۱۳۸۸).

۵۰. جعفری، یعقوب، تفسیر کوثر ج ۳، ۴، ۶، ۱، قم: موسسه انتشارات هجرت، چاپ اول، (۱۳۷۶).

۵۱. جمراسی فراهانی، علی اصغر (۱۳۷۴)، بررسی مفاهیم نظری امنیت ملی، مرکز آموزش

مدیریت دولتی

۵۲. جمشید ممتاز - حقوق بین المللی سلاحهای کشتار جمعی - ترجمه امیرحسین رنجبریان
- نشر دادگستر - زمستان ۱۳۷۷ -

۵۳. جمشید ممتاز و امیرحسین رنجبریان، همان، ص ۲۰۱۲۰۰.

۵۴. جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۹)، «انتفاضه آخرین راه حل» و «به کدام سو می رویم؟»
شیمون پرز، ۸۲/۱۱/۱۳۸۱۲۶/۹/۱۸، به نقل از روزنامه صباح، ترکیه، ۱۵ فوریه
و ۱۳۸۳/۲/۱۴، به نقل از روزنامه عکاظ، چاپ عربستان، ۱۳۸۳/۱/۸۲۱۲/۲/۱۳، «تأملی بر
پیروزی حماس در انتخابات». رادیو اسرائیل، ۱۵ دسامبر ۲۰۰۴ (۸۳/۹/۲۴) و اول ژوئن
۲۰۰۳ (۱۳۸۲/۳/۱۱)

۵۵. جمیله، کدیور (۱۳۷۲)، انتفاضه حماسه مقاومت فلسطین، تهران: انتشارات اطلاعات.

۵۶. جوادی آملی، عبدالله. پیامبر رحمت بتحقیق: محمد کاظم بادپا، قم: اسراء، چاپ دوم،
۱۳۸۸.

۵۷. چامسکی، نوام (۱۳۶۹)، مثلث سرنوشت ساز فلسطین، امریکا و اسرائیل، تهران: دفتر
مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.

۵۸. حبیب زاده، توکل، «رفتار رژیم اسرائیل در جنگ غزه از منظر حقوق بشر دوستانه، مجموعه
مقالات ابعاد حقوقی جنگ اسرائیل علیه غزه، تدوین دکتر سعید بیگدلی، تهران، دانشگاه
امام صادق، سال ۱۳۸۸.

۵۹. حبیب زاده، توکل «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل گیری رژیم
صهیونیستی». همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل. شهرکرد: دانشگاه شهرکرد، مهر
ماه (۱۳۸۳)

۶۰. حبیب‌زاده، توکل «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی». همایش فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل. شهر کرد: دانشگاه شهر کرد، مهر ماه (۱۳۸۳)

۶۱. حسنی، زهرا (۱۳۹۰)، اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین‌های اشغالی، ماهنامه دادگستر، شماره ۱۳۸۸، ۴۳

۶۲. حسنی، زهرا (۱۳۹۰)، اجرای کنوانسیون ژنو در سرزمین‌های اشغالی، ماهنامه دادگستر، شماره ۱۳۸، ۴۳

۶۳. حسینی همدانی، محمد. انوار درخشان در تفسیر قرآن، ج ۱۱، ۱۰، ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، تحقیق: محمدباقر بهبودی، تهران: لطفی، چاپ اول، (۱۴۰۴).

۶۴. حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲

۶۵. حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲

۶۶. حسینی، بیژن، جنایات جنگی علیه غیر نظامیان، پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۲

۶۷. حسینی شیرازی، سید محمد، دنیا بازیچه یهود، ترجمه سید هادی مدرسی، نشر محبت، چاپ دوم، سال ۱۳۷۹.

۶۸. حقوق بین الملل بشر دوستانه ناظر بر حمایت از افراد در درگیریهای مسلحانه (مجموعه اسناد ژنو)، محمد طاهر کنعانی، هاجر سیاه رستمی و کتایون حسین نژاد، کمیته ملی حقوق بشردوستانه، تهران، ۱۳۸۵.

۶۹. حلاق، حسان، نقش یهود و قدرت های بین المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت (۱۹۰۸-۱۹۰۹)، برگردان، حجت الله جودقی و احمد درویش، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳۸۰.

۷۰. حمید، مولانا (۱۳۸۱)، «انتفاضه فلسطین و انگاروسازی رسانه های غرب»، تهران: همایش رسانه های جهان اسلام در حمایت از انتفاضه، ۹ و ۱۰ بهمن.

۷۱. حمیدی، سید جعفر. تاریخ اورشلیم تهران امیر کبیر، چاپ دوم، (۱۳۸۱).

۷۲. خسروانی، علیرضا. تفسیر خسروی، ج ۱، ۲، ۵، تحقیق: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ اول، (۱۳۹۰).

۷۳. خسروشاهی، سید هادی، اسرائیل؛ پایگاه امپریالیسم و حرکت های اسلامی در فلسطین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، سال ۱۳۷۰.

۷۴. خسروی، حسین (۱۳۷۷)، نقش اسرائیل در شکل گیری و تشدید بحران های خاورمیانه، کتابخانه دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، تابستان.

۷۵. خصال، ج ۱، ترجمه: محمد باقر کمره ای، تهران: کتابچی، چاپ اول، (۱۳۷۷) ۳

۷۶. دوانی، علی، مهدی موعود ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار. تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ بیست و هشتم، (۱۳۷۸).

۷۷. رابرت گر تد (۱۳۷۹)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟، ترجمه علی مرشدزاد، انتشارات

پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم

۷۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و

ادبی قرآن، ج ۱، ۲، ۳، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی، چاپ اول،

(۱۳۶۹).

۷۹. رباعه، غازی اسماعیل (۱۳۶۳)، استراتژی اسرائیل (۱۹۶۷/۱۹۴۸)، ترجمه محمدرضا

فاضلی، نشریه سفیر، تابستان.

۸۰. ربکا والاس، همان، ص ۲۷۸. جنگ علیه حقوق انسانها: ...

۸۱. رحمانی، شمس‌الدین، تصویر آینده، موسسه فرهنگی پژوهشی ضیای اندیشه، تهران، چاپ

دوم، سال ۱۳۷۸.

۸۲. رسالت، (۱۳۷۹) «سازمان آزادی بخش فلسطین، گذشته، حال و آینده»، ۲۰ بهمن

۸۳. رستم زاد، حسینعلی، «جامعه بین‌المللی و تعهدات عام‌الشمول بین‌المللی [Erga

Omnes]»، مجله حقوقی، شماره ۳۳، ۱۳۸۴، ص

۸۴. رضایی اصفهانی، محمدعلی. تفسیر قرآن مهر، ج ۱، قم: پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن،

چاپ اول، (۱۳۸۷).

۸۵. رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان‌نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه تبریز

۸۶. رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان‌نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه تبریز،

۸۷. رضایی، رؤیا (۱۳۹۰)، پایان‌نامه حقوق غیر نظامیان در فلسطین اشغالی، دانشگاه

تبریز، ص ۵۰

۸۸. رضاییان، جواد، مقاله دفاع از غیر نظامیان در سرزمین های اشغالی، مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۵، ۱۳۸۸

۸۹. رضاییان، جواد، مقاله دفاع از غیر نظامیان در سرزمین های اشغالی، مجله دانشکده حقوق و

علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴۵، ۱۳۸۸

۹۰. رومن گیرشمن - ایران از آغاز تا اسلام - ترجمه محمد معین - انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی - چاپ هفتم - ۱۳۶۸ -

۹۱. رینولدز، فیلیپ آلن (۱۳۸۰)، شناخت اصول روابط بین الملل، ترجمه جمشید زنگنه، مرکز

چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

۹۲. زعیترا، اکرم، سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، ترجمه علی اکبر هاشمی

رفسنجانی، مرکز انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه، سال ۱۳۷۰.

۹۳. سبحانی، جعفر منشور جاوید. ج ۱۱، ۱۲، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول،

(۱۳۸۳).

۹۴. سخرنانی شارون در کنفرانس هرتسلیا، ۱۵/۱۲/۲۰۰۳ (۲۷ آذر ۸۲).

۹۵. سعیدی نژاد، حمیدرضا، علل ناکارآمدی سازمان ملل در بحران اعراب و اسرائیل رساله

کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، مهر ۱۳۷۸،

۹۶. سلطان شاهی، علیرضا، پان ترکیسم و یهود، در مجموعه آثار پژوهش صهیونیست به کوشش

محمدالحمدی، نشر موسسه فرهنگی پژوهشی ضیای اندیشه، سال ۱۳۷۶.

۹۷. سلیمیان، خدامراد فرهنگ نامه مهدویت. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)،

چاپ اول، (۱۳۸۸)

۹۸. سنیه، ژنرال افرایم (۱۳۸۱)، اسرائیل پس از سال ۲۰۰۰، ترجمه عبدالکریم جادری، دوره عالی جنگ دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران، چاپ اول.

۹۹. سیف زاده، سیدحسین (۱۳۷۴)، نظریه های مختلف در روابط بین الملل، نشر قومس، چاپ چهارم

۱۰۰. ش. دولاندن - تاریخ جهانی - جلد او. پیش از تاریخ تا قرن شانزدهم - ترجمه بهمنش انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۶۸ ۳۶

۱۰۱. شاتر، آدام (۲۰۰۵)، در جستجوی حزب الله، نیویورک ریو اوبوکز، ۲۴ آوریل

۱۰۲. شاو، ملکم، حقوق بین الملل، مترجم وقار، محمد حسین، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، سال ۱۳۷۲.

۱۰۳. شاه عبدالعظیمی، حسین، تفسیر اثنی عشری، ج ۸، ۷، ۳، ۲، ۱، تهران: میقات، چاپ اول (۱۳۶۳).

۱۰۴. شیخ نوری، محمد امیر، صهیونیسم و نقد تاریخ نگاری معاصر غرب، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، سال ۱۳۸۸

۱۰۵. صادقی تهرانی، محمد. ترجمان فرقان: تفسیر مختصر قرآن کریم، ج ۳، ۲، قم: شکرانه، چاپ اول، (۱۳۸۸).

۱۰۶. صادقی حقیقی، دید خت، «نهضت های رهایی بخش و تروریسم، از دید حقوق بین الملل»، دوماهنامه سیاسی اقتصادی، مؤسسه روزنامه اطلاعات، شماره ۲۰۵۰۶ ۲.

۱۰۷. صفا تاج، مجید، ماجرای فلسطین و اسرائیل، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰

۱۰۸. صفاتاج، مجید، دانشنامه فلسطین، اسرائیل در سازمان ملل متحد (عضویت)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۳.
۱۰۹. صفاتاج، مجید، ماجرای فلسطین و اسرائیل، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۰.
۱۱۰. ضیایی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین الملل عمومی، تهران: گنج دانش، چاپ چهل و سوم، ۱۳۹۱.
۱۱۱. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق مخاصمات مسلحانه بین المللی، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۱۱۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا حقوق جنگ. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی (۱۳۷۳).
۱۱۳. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین الملل عمومی، انتشارات گنج و دانش، تهران ، چاپ چهل و دوم، سال ۱۳۹۱
۱۱۴. طالقانی، محمود. پرتوی از قرآن، ج ۱، ۲، ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار ، چاپ چهارم ، (۱۳۶۲).
۱۱۵. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان ج ۱۷، ۲۰ ، ۲، ۵۰۸، ترجمه: محمد باقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ پنجم، (۱۳۷۴).
۱۱۶. طبرسی، فضل بن حسن. تفسیر جوامع الجامع. ج ۱، ۲، ۳، ۴ ، ترجمه: علی عبدالحمیدی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول ، (۱۳۷۵).

۱۱۷. طبری، محمد بن جریر . ترجمه تفسیر طبری، ج ۵، ترجمه: مترجمان، تصحیح: حبیب یغمایی، تهران: توس، چاپ دوم، (۱۳۵۶).
۱۱۸. طیب ، عبدالحسین .اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ۸، ۴، تهران: اسلام ، چاپ دوم ، (۱۳۶۹).
۱۱۹. ظریف ، محمد جواد، سید محمد کاظم، سجاد پور، سازمان های بین المللی، نشر میزان، تهران، چاپ اول سال ۱۳۸۹.
۱۲۰. عاملی ، ابراهیم، تفسیر عاملی، ج ۵، ۳، ۱، تهران: کتابفروشی صدوق ، چاپ اول، (۱۳۶۰).
۱۲۱. عیسی، نجیب (۱۳۷۳)، «نقش آب در توسعه خاورمیانه»، فصلنامه خاورمیانه، س ۱، ش ۱، تابستان.
۱۲۲. فتلاوی، مهدی حمد. سقوط اسرائیل، ترجمه و تحقیق : محمدباقر ذوالقدر، قم: بوستان کتاب قم ، چاپ پنجم، (۱۳۸۷).
۱۲۳. فروند، مایکل، نویسنده و نایب رئیس مرکز ارتباطات و برنامه ریزی دفتر نخست وزیر اسرائیل، (۱۳۸۰)، جمهوری اسلامی، اسفند المشامی، شیخ عبدالله (۱۳۷۲)، حماسه مقاومت فلسطین، ترجمه جمیله کدیور، انتشارات اطلاعات تهران
۱۲۴. فلسطین، سرزمین، تاریخ و مقاومت، انتشارات جنبش جهاد اسلامی فلسطین، دفتر تهران، سال ۲۰۰۱.
۱۲۵. قدس و قطعنامه های عربی، ترجمه محمد صادق شریعت، نشر سفید، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران.

۱۲۶. قرائتی، محسن، تفسیر نورج ۵، ۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ اول، (۱۳۸۸).

۱۲۷. قرآن کریم. ترجمه ناصر مکارم شیرازی

۱۲۸. قرشی، بنابی علی اکبر تفسیر احسن الحدیث. ج ۳، ۶، ۱، تهران: مرکز چاپ و نشر، بنیاد بعثت، چاپ دوم، (۱۳۷۵).

۱۲۹. قرضاوی، یوسف. قرآن منشور زندگی مترجم: عبدالعزیز سلیمی، تهران: احسان، چاپ اول، (۱۳۸۲).

۱۳۰. قطب، سید. فی ظلال القرآن، ج ۴، ترجمه مصطفی خرم دل، تهران: اسوه، چاپ دوم، (۱۳۸۷).

۱۳۱. قواعد کاربردی حقوق مخاصمات مسلحانه، نوشته آنتونی پ. و راجرز، پل مالرب، ترجمه کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.

۱۳۲. کاشانی، فتح الله بن شکرالله منهج الصادقین فی إلزام المخالفین. ج ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ اول، (بی تا).

۱۳۳. کاشفی، حسین بن علی. تفسیر حسینی (مواهب علیه). سراوان کتابفروشی نور، چاپ اول، (بی تا).

۱۳۴. کتاب مقدس، (ترجمه ی قدیم)، انتشارات ایلام، چاپ سوم

۱۳۵. کتان، هنری، فلسطین و حقوق بین الملل، مترجم غلامرضا خدایی عراقی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴.

۱۳۶. کرمی کامکار، محمد، بررسی شکل گیری حکومت و نیروهای مسلح اسرائیل، ماهنامه
زمانه، ش ۲۰، اردیبهشت سال ۱۳۸۳.

۱۳۷. کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی
ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸

۱۳۸. کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی
ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸

۱۳۹. کریمیان، محمد حسین، اجرای کنوانسیون ژنو در فلسطین، پایان نامه کارشناسی
ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران شمال، سال ۱۳۸۸

۱۴۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب. روضه کافی. ترجمه: محمد باقر کمره ای، تهران: کتاب
فروشی اسلامی، چاپ اول، (۱۳۸۲).

۱۴۱. کلیبار کلود آلبر، نهادهای روابط بین الملل، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، جلد
اول، انتشارات نشر نو، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۸

۱۴۲. کوچلر، هانس، «حق تعیین سرنوشت فلسطین؛ واقعیات حقوقی و الزامات سیاسی»،
ترجمه محمد حبیبی مجنده، فصلنامه مطالعات فلسطین، سال اول، شماره یک.

۱۴۳. کوئن، بروس (۱۳۷۷)، مبانی جامعه شناسی، ترجمه دکتر غلامعباس توسلی و رضا
فاضل، تهران: انتشارات سمت.

۱۴۴. کوئیگیلی، جان، فلسطین و اسرائیل رویارویی با عدالت، ترجمه سهیلا ناصری، چاپ اول،
تهران، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲

۱۴۵. کیالی، عبدالوهاب، تاریخ نوین فلسطین، مترجم محمد جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر،

۱۳۷۶

۱۴۶. کیهان، ۱۳۸۳/۱۲/۸۳۲۶/۵/۱۳۸۳/۱۲/۱۳۸۲/۱۴/۱۱/۸۳۱۵/۵/۱۳۸۳/۱۴/۳/۱۱،

۱۴۷. کیانی، عبد الوهاب، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمد جواهر کلام، انتشارات امیر کبیر،

تهران، چاپ اول، سال ۱۳۶۶.

۱۴۸. گارودی، روژه (۱۳۶۴)، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ترجمه دکتر نسرین

حکمی، وزارت ارشاد اسلامی، اسفند.

۱۴۹. گزارش وزارت امور خارجه (سفارت جمهوری اسلامی ایران در نیکوزیا)، مصاحبه سرتیپ

مئیر دگان، معاونت ستاد کل ارتش اسرائیل در امور انتفاضه، ۲۰ آذر.

۱۵۰. گزارشات، انتفاضه و اثرات آن بر رژیم صهیونیستی، جلد ۱ آذر ۱۳۸۱.

۱۵۱. گزارشات، مصاحبه خالد مشعل، از رهبران حماس، ۱۰/۷۸۲۶.

۱۵۲. محسنی، علی رضا، حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه، ماهنامه دادگستر، ۱۳۹۱

۱۵۳. محسنی، علی رضا، حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه، ماهنامه دادگستر، ۱۳۹۱

۱۵۴. محمد جواد، ظریف وسید محمد کاظم سجاد پور، سازمانهای بین المللی، نشر میزان،

چاپ اول، سال ۱۳۸۹.

۱۵۵. محمدرضا ضیائی بیکدلی، اسلام و حقوق بین الملل، انتشارات گنج دانش

۱۵۶. مدرسی، محمد تقی، تفسیر هدایت. ج ۶، مشهد آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای

اسلامی چاپ اول، (۱۳۷۷).

۱۵۷. مرکز تحقیقات اسلامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (۱۳۷۸)، ستاد نمایندگی ولی فقیه، انقلاب اسلامی و انقلاب های جهان
۱۵۸. مسائلی، محمود و ارفعی، عالییه، جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین الملل، زیر نظر محمدرضا دبیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران ۱۳۷۳، چاپ دوم
۱۵۹. مصطفوی، حسن، تفسیر روشن. ج ۱، تهران: مرکز نشر کتاب، چاپ اول، (۱۳۸۰).
۱۶۰. مصفا، نسرین و دیگران، مفهوم تجاوز در حقوق بین الملل، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۱۶۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، ۲۹، قم، صدرا، چاپ هشتم، (۱۳۷۷). ۵۳. معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران تحقیق: گروه مترجمان، ج ۲، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، چاپ اول، (۱۳۷۹).
۱۶۲. معصومی، علی و محمدرضا علی دوست، بیت المقدس و مسجدالاقصی، انتشارات پیام محراب، سال ۱۳۸۰.
۱۶۳. مغنیه، محمدجواد. تفسیر کاشف. ترجمه: موسی دانش، ج ۵، ۳، ۱، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، (۱۳۷۸).
۱۶۴. مقتدر، هوشنگ، حقوق بین الملل عمومی، انتشارات وزات امور خارجه، چاپ نوزدهم، سال ۱۳۹۰.
۱۶۵. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ۱۸، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۶، ۲، ۱، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ ادهم، (۱۳۷۱).

۱۶۶. ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین حقوق بین‌الملل بشردوستانه. مخصصات

مسلحانه داخلی. کمیته ملی حقوق بشر دوستانه. تهران: نشر میزان (۱۳۸۴)

۱۶۷. ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین، «حقوق بین‌الملل بشردوستانه مخصصات

مسلحانه داخلی»، نشر میزان، تهران، چاپ ۲، ۱۳۷۶، ص ۱۸۶.

۱۶۸. ممتاز، جمشید. «آثار حقوقی ساخت دیوار حائل در سرزمینهای اشغالی». تهران:

سخنرانی در مرکز مطالعات حقوق بشر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مهر

ماه (۱۳۸۳).

۱۶۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: صدوق، چاپ اول (۱۳۶۷)

۱۷۰. موسوی گیلانی، رضی. دکترین مهدویت، تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

(عج)، چاپ سوم، (۱۳۸۷)

۱۷۱. موسوی، سید مهدی، «روند تشکیلات دولت اسرائیل از دیدگاه حقوق بین‌الملل»،

مجموعه مقالات همایش فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل، انتشارات دانشگاه شهرکرد،

چاپ اول ۱۳۸۶.

۱۷۲. موسوی زاده، رضا، بایسته‌های حقوق بین‌الملل عمومی ۲۱، نشر میزان، تهران، چاپ

دوازدهم، سال ۱۳۸۸.

۱۷۳. میبیدی، احمد بن محمد. کشف الاسرار و عده الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله

انصاری). ج ۱، ۳، تهران: امیر کبیر چاپ پنجم، (۱۳۷۱).

۱۷۴. المیسیری، عبد الوهاب (۱۳۷۴)، صهیونیسم، ترجمه لواء رودباری، تهران: دفتر مطالعات

سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول.

۱۷۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «مسئولیت کیفری بین المللی»، مجله تحقیقات حقوقی،

شماره ۱۵ پاییز ۷۳، تابستان ۷۴، ص ۱۸۰.

۱۷۶. نجفی اسفاد، مرتضی، «تاسس و شناسایی اسرائیل از دیدگاه حقوق بین الملل»،

مجموعه مقالات همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل، انتشارات دانشگاه شهر کرد،

چاپ اول، ۱۳۸۶.

۱۷۷. نصرالله، سید حسن (۱۳۸۲)، «کنفرانس بین المللی تبلیغات عربی و اسلامی در حمایت

از مردم فلسطین»، بیروت، شهریبور

۱۷۸. نقوش، محمود، از رویای هرتزل تا تروریسم شارونی، همشهری دیپلماتیک، ش ۸۹.

۱۷۹. نقیب زاده، بررسی سیاست های اروپا و امریکا در خاورمیانه، کتاب خاورمیانه، ویژه

مسائل و چالش های خاورمیانه، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی

ابرار معاصر.

۱۸۰. نورانی، محمد (۱۳۷۶)، اهداف سیاست خارجی ساف در فلسطین اشغالی (۱۹۸۸)

(۱۹۶۴)، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

۱۸۱. واعظی، طیبه، در تحول مفهوم شناسایی بین المللی دولت ها، با تاکید بر شناسایی بین

المللی اوستیای جنوبی و آبخازیا مقاله، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم، زمستان

۱۳۸۸.

۱۸۲. ولایتی، علی اکبر، ایران و مساله فلسطین بر اساس اسناد و وزارت امور خارجه، دفتر

نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۱۸۳. هاشمی رفسنجانی، اکبر. تفسیر راهنما. ج او ۱۰، قم: بوستان کتاب چاپ اول، (۱۳۸۶).

۱۸۴. هاشمی شهیدی، اسدالله. ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از دیدگاه اسلام، مذاهب و ملل جهان. قم: مسجد مقدس جمکران، چاپ چهارم، (۱۳۸۷).
۱۸۵. هاکس، جیمز. قاموس کتاب مقدس. تهران: اساطیر، چاپ اول، (۱۳۷۷).
۱۸۶. هریسی نژاد، کمال الدین، «تضمینات حقوقی حقوق بشر» از: مجموعه مقالات اولین همایش بین المللی حقوق بشر، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰-۱۵۸.
۱۸۷. هشیش، عبدالوهاب، تعیین سرنوشت فلسطین میان حق و زور، ترجمه عباس آگاهی، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، سال ۱۳۷۴.
۱۸۸. همشهری، ۸۳/۹/۱۷.
۱۸۹. هنری، کتان، فلسطین و حقوق بین الملل، ترجمه غلامرضا یی فدایی عراقی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۸.
۱۹۰. الهی، حسین، مسئله فلسطین، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۴۸.
۱۹۱. هیلر، مارک (۱۳۸۱)، تداوم و تغییر در سیاست امنیتی اسرائیل، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چاپ اول.

١. آلوسی ، محمود بن عبدالله . روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ٩، ٣٠٨، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمی، ٥، چاپ اول، (١٤١٥).
٢. ابن عاشور، محمدطاهر . تفسیر التحریر والتنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور. ج ١٧، ١٤، ٥، ١، بیروت: مؤسسۃ التاریخ العربی، چاپ اول، (١٤٢٠).
٣. ابن عطیه ، عبدالحق بن غالب المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، ج ٢، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمی، ٥، چاپ اول، (١٤٢٢).
٤. ابن فارس، احمد. معجم مقاییس اللغة، ج ١، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، بی جا: دار الفكر بی جای (١٣٩١).
٥. ابن منظور، محمدبن مکرم. لسان العرب، ج ١٠، بیروت: دار صادر ، چاپ سوم، (١٤١٤) .
٦. ابوالسعود، محمد بن محمد. تفسیر ابی السعود (ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم).
٧. بلاغی، عبدالحجه . حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ٤، قم: حکمت ، چاپ اول، (١٣٨٦).
٨. بیضاوی، عبدالله بن عمر. أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، ج ١، ٢، ٣، ٤، ٥، بیروت: دار إحياء التراث العربی ، چاپ اول، (١٤١٨).
٩. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد . تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ج ٥، ٢ بیروت: دار إحياء التراث العربی ، چاپ اول ، (١٤١٨).
١٠. جرجانی، حسین بن حسن . جلاء الأذهان و جلاء الأحزان (تفسیر گازر). ج ٨، ٦، ٥، ٢، ١، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول (١٣٧٨).

١١. حقى برسوى، اسماعيل بن مصطفى، تفسير روح البيان، ج ٥، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، (بى تا).

١٢. حوى، سعيدالاساس فى التفسير، ج ٧، ١، ٣٠٦، قاهره : دار السلام ، چاپ ششم، (١٤٢٤).

١٣. خازن ، على بن محمد. تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل، ج ٣، ٢، ١، بيروت: دار الكتب العلمى، چاپ اول، (١٤١٥).

١٤. خطيب شربيني، محمد بن احمد. تفسير الخطيب الشربيني المسمى السراج المنير، ج ٢، ١، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمى، چاپ اول، (١٤٢٥).

١٥. دينورى، عبدالله بن محمد. تفسير ابن وهب المسمى الواضح فى تفسير القرآن الكريم. ج ٢، بيروت: دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون، چاپ اول، (١٤٢٤).

١٦. التفسير الوسيط (زحيلي). ج ٣، دمشق: دار الفكر ، چاپ اول، (١٤٢٢).

١٧. زمخشري، محمود بن عمر الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل. ج ٣، ٢، ١ ، تصحيح: مصطفى حسين احمد، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ سوم ، (١٤٠٧).

١٨. سبزواري ، محمد الجديد فى تفسير القرآن المجيد ، ارشاد الازهان الى تفسير القرآن. بيروت: دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول، (١٤١٩).

١٩. سيوطى ، عبدالرحمن بن ابى بكر الدر المنثور فى التفسير بالماثور، ج ٥، ٢، قم: كتابخانه عمومى

٢٠. حضرت آيت الله العظمى مرعشى نجفى (ره) ، چاپ اول، (١٤٠٤).

٢١. شير، عبدالله. تفسير القرآن الكريم (شبر). قم: مؤسسة دار الهجرة ، چاپ دوم، (١٤١٠).
٢٢. شعراوى، محمد متولى. تفسير الشعراوى، ج ٥، بيروت: اخبار اليوم ، چاپ اول ، (١٩٩١).
٢٣. صادقى تهرانى، محمد الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن و السنه. ج ٢٠، ١٧، ٨، ٢، ١، قم: فرهنگ اسلامى ، چاپ دوم ، (١٤٠٦).
٢٤. صافى، لطف الله . منتخب الأثر فى الامام الثانى عشر عليه السلام، ج ٢، قم: مؤسسه السيده المعصومه سلام الله عليها)، (١٤١٩).
٢٥. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى). ج ١٧، ١٥، ٦، بيروت: دار المعرفة ، چاپ اول ، (١٤١٢)
٢٦. قطب ،سيد. فى ظلال القرآن، ج ٤، بيروت: دار الشروق، چاپ سى و پنجم، (١٤٢٥).
٢٧. كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافى ج ٣، تهران: دار الكتب الاسلاميه، چاپ سوم، (١٣٨٨).
٢٨. ماتريدى، محمد بن محمد. تأويلات أهل السنه (تفسير الماتريدى). ج ٣ ، تحقيق: مجدى باسلوم، بيروت: دار الكتب العلمى، ٥، چاپ اول ، (١٤٢٦).
٢٩. مجلسى، محمداقبر، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج ٥٧، ١، بيروت: داراحياء التراث، (١٤٠٣).
٣٠. مصطفوى، حسن التحقيق فى كلمات القرآن الكريم. ج ١ ، تهران بى نا ، چاپ اول، (١٣٦٨).
٣١. نسفى، عبدالله بن احمد. تفسير النسفى مدارك التنزيل و حقايق التاويل، ج ١، ٢، ٣، بيروت: دار

٣٢. النفائس، چاپ اول، (١٤١٦).

٣٣. مركز باحث للدراسات (٢٠٠٢)، سلسلة اعرف عدوك، الموتر الرابع و الثلاثين حركة الصهيونية العالمية بيروت، تشرين الاول.

٣٤. ابوناصر، عدنان حسين (٢٠٠٢)، انتفاضة الاقصيو التضليل الاعلامى الصهيونى، بيروت: المؤتمر الدولى للاعلام الاسلامى لدعم انتفاضة، ژانويه.

٣٥. ميزگرد اثر الانتفاضة الفلسطينيه على بنية المجتمع الاسرائيلى، الجزيره قطر.

٣٦. ميزگرد شبكه تلويزيونى الجزيره قطر «اثر الانتفاضة الفلسطينيه على بنية المجتمع الاسرائيلى»، عبدالوهاب المسيرى، به نقل از روزنامه اسرائيلى يديعوت أحرنونوت:

WWW.aljazeera.net/programs/no.limits/articles2002/2/2.٣٧

www. aljazeera, net/ programs/no – limits/ articles/ zoz/z/z19 .٣٨
10htm 26/09/1381

٣٩. ابن جزى، محمد بن احمد التسهيل العلوم التنزيل، ج ٢، ١، تحقيق: عبد الله خالدى ، بيروت: شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، چاپ اول، (١٤١٦).

٤٠. ابن جوزى، عبدالرحمن بن على زاد المسير فى علم التفسير. ج ٣، ١، تحقيق: عبد الرزاق مهدي، بيروت: دار الكتاب العربى، چاپ اول، (١٤٢٢).

٤١. ابن كثير، اسماعيل بن عمر. تفسير القرآن العظيم (ابن كثير). ج ٥، ٣، ١، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ اول (١٤١٩).

٤٢. ج ٩، ٦، ٥، ٣، بيروت: دار إحياء التراث العربى ، چاپ اول ، (١٩٨٣).

٤٣. ابوحيان، محمد بن يوسف. البحر المحيط فى التفسير، ج ٧، ٤، ١، تحقيق: صدقى محمد جميل، بيروت: دار الفكر ، چاپ اول ، (١٤٢٠).

٤٤. بحرانی، هاشم بن سلیمان البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٥، ٣، تحقیق: واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، قم: موسسه البعثه، چاپ اول، (١٤١٥).

٤٥. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ٢، ١، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم، (١٤١٥).

٤٦. خطیب، عبدالکریم التفسیر القرآنی للقرآن، ج ٩، ٨، ١، بیروت: دار الفکر العربی، چاپ اول، (١٤٢٤).

٤٧. رشیدرضا، محمد. تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار ج ٦، ١، بیروت: دار المعرفه، چاپ اول،

٤٨. زحیلی، وهیه. التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ١٨، ١٥، ١٦، دمشق: دار الفکر، چاپ دوم، (١٤١١).

٤٩. سبزواری، محمد. الجدید فی تفسیر القرآن المجید. ج ٥، ٤، ٢، ١، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول، (١٤٠٦).

٥٠. سمرقندی، نصر بن محمد. تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم. ج ٢، ١، تحقیق: عمر عمروی، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، (١٤١٦).

٥١. الجوهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین، ج ٤، ٢، ١، کویت: شركة مكتبة الالفین، چاپ اول، (١٤٠٧).

٥٢. شحاته، عبدالله محمود. تفسیر القرآن الکریم عبد الله شحاته. ج ٣، ١، قاهره: دار غریب، چاپ اول،

٥٣. شوکانی، محمد. فتح القدیر، ج ٣، ٢، دمشق بدار ابن کثیر، چاپ اول، (١٤١٤).

۵۴. طنطاوی، محمد سید التفسیر الوسیط للقرآن الکریم. ج ۹، ۱۰، ۱، ۴۰۸، قاهره: نهضة مصر، چاپ اول، (۱۹۹۷).
۵۵. طوسی، محمد بن حسن التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ۶، ۷، ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، (بی تا).
۵۶. عیاشی، محمد بن مسعود التفسیر (تفسیر العیاشی). ج ۲، ۱، تحقیق: هاشم رسولی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ اول، (۱۳۸۰).
۵۷. فخر رازی، محمد بن عمر التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). ج ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۰، ۱۷، ۱۱، ۴، ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، (۱۴۲۰).
۵۸. فراهیدی، خلیل بن أحمد. العین. ج ۴، ۵، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، بیروت: انتشارات هجرت، چاپ دوم، (۱۴۱۰).
۵۹. فضل الله، محمد حسین من وحی القرآن، ج ۱۹، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۸، ۲، بیروت: دار الملائک، چاپ اول، (۱۴۱۹).
۶۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. تفسیر الصافی، ج ۳، ۲، تهران: مکتبه الصدر، چاپ دوم، (۱۴۱۵).
۶۱. قرطبی، محمد بن احمد الجامع لأحكام القرآن ج ۱۱، ۱۲، ۱۰، ۱۷۶، تهران ناصر خسرو، چاپ اول، (۱۳۶۴).
۶۲. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی، ج ۲، ۱، تحقیق: طیب موسوی جزایری، قم: دار الکتب، چاپ سوم، (۱۳۶۳).

۶۳. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. ج ۹، ۱۱، ۷، ۴، ۲، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، (۱۳۶۸).
۶۴. ماوردی، علی بن محمد. النکت و العیون (تفسیر الماوردی) ج ۳، ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، (بی تا).
۶۵. مدرسی، محمدتقی من هدی القرآن، ج ۷، ۲۶، تهران: دار محبی الحسین، چاپ اول، (۱۴۱۹).
۶۶. مراغی، احمد مصطفی. تفسیر المراغی، ج ۱۸، ۵، ۱۶، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، (بی تا).
۶۷. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان. ج ۲، ۱، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول (۱۴۲۳).

ب) جزوات درسی

۱. بیگ زاده، ابراهیم، جزوه حقوق بین الملل عمومی ۱، دانشکده حقوق دانشگاه

شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹/۱۳۸۸.

۲. بیگ زاده، ابراهیم، جزوه درسی حقوق بین الملل عمومی ۲، دانشکده حقوق

دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹/۱۳۸۸.

۳. سرانجام دولت مستقل فلسطینی، احمدزاده، داود، ۱۳۹۰/۶/۲۷ برگرفته از خبر

آنلاین.

۴. هنجنی، سیدعلی، جزوه درسی حقوق بین الملل عمومی ۲، دانشکده حقوق

شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۸۹ - ۱۳۸۸.

ج) خبرگزاری‌ها:

۱. اشغال فلسطین از نگاه حقوق بین الملل، مهدی دانش یزدی، خبرگزاری فارس،

۱۳۸۷/۱۲/۰۲.

۲. برکت، سید مصطفی، طرح های مهم صلح خاورمیانه، گزارش اداره اول خاورمیانه عربی

و شمال آفریقا، ش ۳۰۸/۲۰۶۰، مورخ ۱۳۶۴/۱۲/۱۴.

۳. تشکیل کشور مستقل فلسطین از منظر حقوق بین الملل، ساعد ، امیر، روزنامه اعتماد

شماره ۲۲۷۸، ۲۰ مهر ۱۳۹۰.

۴. تلاش فلسطین برای عضویت در سازمان ملل، چالش بزرگ اتحادیه اروپا، خبرگزاری

مهر به نقل از تاگس اشپیگل، ۱۳۹۰/۶/۲۸.

۵. طرح شناسایی کشور فلسطین یک دام سیاسی است، روزنامه ایران، شماره ۴۸۹۵،

۹۰/۶/۳۰، ص

۶. فتحی، حسن، مقاله آغاز عصر جدید در خاورمیانه، روزنامه ابرار، مورخ ۱۳۷۲/۶/۲۴.

۲. مقالات:

۱. توکل، حبیب زاده ، ساخت دیوار حائل در سرزمین های اشغالی از دیدگاه حقوق بین

الملل درآمدی بر رای مشورتی دیوان بین المللی دادگستری، فصلنامه پژوهشی دانشگاه

امام صادق (ع)، ش ۲۸، ۱۳۸۴.

۲. حبیب زاده، توکل «پایان نظام نمایندگی انگلستان در فلسطین و شکل گیری رژیم

صهیونیستی». همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل. شهر کرد : دانشگاه شهر کرد،

مهر ماه (۱۳۸۳).

۳. دیوان بین المللی دادگستری، خلاصه نظر مشورتی دیوان بین المللی دادگستری. ترجمه

دکتر حسین طالقانی و دکتر سیرالله مرادی. همایش فلسطین از منظر حقوق بین الملل.

شهر کرد: دانشگاه شهر کرد، مهر ماه (۱۳۸۳).

۴. زمانی، سید قاسم حقوق بشردوستانه بین‌المللی: اشغال سرزمینهای ایران در جنگ تحمیلی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی، پژوهشکده حقوق، انتشارات شهر دانش (۱۳۸۰).
۵. فلسطین و سازمان ملل متحد. ترجمه مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه. تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران (۱۳۸۳).
۶. ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین حقوق بین‌الملل بشردوستانه. مشخصات مسلحانه داخلی. کمیته ملی حقوق بشر دوستانه. تهران: نشر میزان (۱۳۸۴).
۷. ممتاز، جمشید. «آثار حقوقی ساخت دیوار حائل در سرزمینهای اشغالی». تهران: سخنرانی در مرکز مطالعات حقوق بشر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مهر ماه (۱۳۸۳).
۸. ناصرزاده، هوشنگ اعلامیه‌های حقوق بشر. تهران: مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی (۱۳۷۲).
۹. ویکتور دوکورا - لوگو «مشروعیت ساخت دیوار حائل در سرزمینهای اشغالی فلسطین از دیدگاه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه». ترجمه سید حسین سادات میدانی. مجله پژوهشهای حقوقی (۱۳۸۲).

۶. د. سایت‌ها:

1. <http://www.rajanews.com/detamail.asp?id=135044>

2. <http://www.leader.ir/Iamgs/Fa/print.php?sec=baxanat&id=8621>
3. <http://www.asnoor.ir/Public/Lectures/ViewLectures.aspx?Code=10481>
4. <http://www.asnoor.ir/public/news/viewnews.aspx?code=591861>
5. <http://www.mehrhomeh.ir/aarticle/2748.htm>
6. <http://rasakia.blogfa.com/post2.aspx>
7. <http://www.qodstv.ir/maghalat/maghalat.php?id=356>
8. <http://www.aftabmagazine.com/articles/20060311.html>
9. <http://www.jewishvitrualibrary.org/jsource/History/peel11.htm>
10. <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/58/bodyview/92/30/>
11. <http://www.protocol.blogfa.com/post4.aspx>
12. <http://www.yaserziaee.blogfa.com/post.19.aspx>
13. <http://yaserziaee.blogfa.com/post.333.aspx>
14. <http://www.fectehvoice.ps/araic/?Action=detail&id=31210>
15. <http://www.un.org/ar/members/aboutpermobservers.shtml>
16. <http://www.un.org/or/members/about.shtml>
17. <http://www.un.org/ar/members/intergovorg.shtml>
18. <http://www.ashoor.ir/public/Articles/viewArticles.aspx?code=206672>
19. <http://www.khabaronline.ir/detail/173881>
20. <http://aqsa.pariblog.com>
21. <http://noorportal.net/news/shownews.aspx?ID=65635>

22. <http://houseinaghaei.blogfa.com/post135.aspx>
23. <http://yaserziaee.blogfa.com/post192.aspx>
24. <http://internationallaw.blogfa.com/post749.aspx>
25. <http://mry.azdaani:blogfa.com/post63.aspx>
26. <http://www.unic.ir/publication/fasl/plestine/htm>

1. A/HRC/S9L.1, 12 January 2009.paras. 1415
2. Ademola Abass, op. cit., pp. 376377.
3. Also see: ECN. 4/ Sub. 2199720/ Rev. 1, 20October 1997, E, CN, 4/ 2001 88; ECN. 4/RES/ 2001 70, 25 April 2001; ECN. 4/RES/2004/ 72, 21 April 2004.
4. Amnesty Intemational, Israel and Palestinians Urged to Cooperate with UN Mission, 7 April 2009, available at: <http://www.amnesty.org/en/newsandupdates/pages/crisisingazabackground>.
5. Amnesty Intemational, UN urged to "find truth" about GAZA conflict, 16 March 2009, available at:
6. Amnesty Interactional , The Conflict in Gaza, January 2009, p. 23.
7. Amnesty International , The Conflict in Gaza, January 2009, p.23.
8. Amnesty International , The Conflict in Gaza, January 2009, pp.2830.
9. Amnesty International The Conflict in Gaza, January 2009, p.7. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.3.

10. Amnesty International, "Israel must disclose weapons used in GAZA", 26 January 2009. available at: <http://www.amnesty.org/en/newsandupdates/pages/crisisingaza>
11. Amnesty International, UN urged to "find truth" about GAZA conflict, 16 March 2009, available at:
12. Available at: <http://www2.chchr.org/English/bodies/council/pecialsession/9/FactfindingMission.htm>
13. Available at: <http://www2.chchr.org/English/bodies/council/specialsession/9/>
14. Basic Principles and Guidelines on the Right to Remedy and Reparation for Victims of Gross Violation of International Human Rights Law and Serious Violations of Interactional Humanitarian Law (Basic Principles on the Right to a Remedy and Reparation), Adopted and proclaimed by UN General Assembly resolution 60/147 of 16 December 2005, UNDOC. A/RES/60/147.
15. Claire de Than and Edwin Shorts, *International Criminal Law and Human Rights*, Sweet & Maxwell, London, 2003, P. 12.
16. Claire de Than and Edwin Shorts, *op.cit.*, P. 13.
17. Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 14: The right to the highest attainable standard of health (Article 12), para. 29.
18. Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 7, Forced Evictions, and the right to

- adequate housing (Sixteenth session, 1997) UNDoc. E/ 1998/ 22, annex IV at 113 (1997), para
19. Committee on Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 15: The Right to Water, UN Doc. E/C, 12/ 2002/11 (2002).
 20. Eid, AHRC 10/NGO/76, 26 February 2009, p.2.
 21. fbid, A/HRC/10/NGO/63, 25 February 2009, p.2
 22. Ferdinandusse Ward, "The Interaction of National and International Approaches in the Repression of International Crimes", EJIL, Vol. 15, No. 5, 2004, PP. 1047 1048.
 23. GreenJan Knoops Alexander," Theory and Practice of International and Internationalized Criminal Proceedings", Kluwer Law International, Hague, 2005, PP. 15 16.
 24. Heintz, HansJoachim, "On the Relationship between Human Rights Law Protection and Interational Humanitarian Law", International Review of the Red Cross, Vol. 86, No. 856, 2004, pp. 795796
 25. Hortensia D. T. Gutierrez Posse, op.cit.,p. 69
 26. Hortensia D.T. Gutierrez Posse, "The relationship between international humanitarian law and the intemational criminal tribunals", International Review of the Red Cross, vol. 88, NO.861, March 2006, p.
 27. <http://www.amnesty.org/en/newsandupdates/pages/crisisin-gazabackground>.

28. <http://www.amnesty.org/en/newsandupdates/pages/crisisin-gazabackground>
29. Human Rights Committee, General Comment no. 31: The Nature of the General Legal Obligation Imposed on States Parties to the Covenant, paras. 1011.
30. Human Rights Committee, General Comment No.6: article 6(Right to life), 1982, paras. 12
31. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/78, 26 February 2009
32. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.4.
33. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, Report of the Secretary General, Followup on the Implementation of the Recommendations Contained in the Report of the High Level Fact Finding Mission to Beil Hanoun Established Under Human Rights Council Resolution S3/1, A HRC/10/27, 6 March 2009.
34. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/103, 27 February 2009
35. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/55, 25 February 2009
36. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/11,23 February 2009, pp. 23

37. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories. A/HRC/10/NGO/91, 27 February 2009
38. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/76, 26 February 2009, p.3.
39. Human Rights Watch, Rain of Fire: op.cit., pp.6566. Available at: <http://www.hrw.org/en/features/rainfirewhitephosphorusgaza>.
40. ICRC, "GAZA: The struggle to pick up the pieces" 26 February 2009. Available at: <http://www.icrc.org/web/eng/siteeng.nsf/htmlall/palestineupdate>
- ICRC, "GAZA: The Struggle to Pick up the Pieces", 26 February 2009, pp. 12.
42. ICRC, GAZA: hope emerging despite urgent needs and uncertainty about future, 25 January 2009, available at:
 ICRC, GAZA: hope emerging despite urgent needs and uncertainty about future, 25 January 2009, pp. 12,
43. ICRC, GAZA: The Struggle to Pick up the Pieces, 26 February 2009, p.1

44. International Criminal Tribunal for Israel (ICTI) 88. Human Rights Situation in Palestine and Other Occupied Arab Territories, A/HRC/10/NGO/101, 27 February 2009, p.4.
45. Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestine Territory, Advisory Opinion of 9 July 2004, ICJ reports 2004, Paras. 102113.
46. Promotion and Protection of All Human Rights, Civil, Political, Economic, Social and Cultural Rights, Including the Right to Development. A/HRC/10/NGO/16,23 February 2009
- Ratner and Jason S. Abrams, *op.cit.*, p. 160. also see: Gerhard Werle, *op.cit.*, Steven R pp. 58 59.
48. Richard Goldstone
49. Steven R Ratner and Jason S. Abrams, *Accountability For Human Rights Atrocities in International Law*, Oxford University Press, Oxford, 2001, p. 3.
50. Steven R. Ratner and Jason S.Abrams, *op.cit.*, pp. 1213.
51. Werlde Gerhard, "Principles of International Criminal Law".T.M.C Asser Press, Hague, 2005, pp. 39
52. www.unhchr.ch/hurricane/hurricane.nsf/view01/BC7C60F307A16D1BC12575